گاثاها

اوستا

گردآوری و تألیف: ابراهیم پورداود

ویراست نو: فرید مرادی



مؤسسهٔ انتشارات نگاه

اوستا

(گاثاها)

سروده‌های زرتشت

(جلد اول)

گزارش: ابراهیم پورداوود

ویراست نو: فرید مرادی



مؤسسهٔ انتشارات نگاه

«تأسیس ۱۳۵۲»

پورداود، ابراهیم، ۱۲۶۴-۱۳۴۷.
اوستا.
تهران: مؤسسهٔ انتشارات نگاه، ۱۳۹۴.
۴ ج.
ج اول: ISBN: 978-600-376-036-3
ج دوم: 978-600-376-037-0
ج سوم: 978-600-376-038-7
ج چهارم: 978-600-376-041-7
دوره: 978-600-376-039-4
فیپای مختصر.
فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است.
جلد دوم به کوشش بهرام فره‌وشی تألیف شده است.
ج ۱. گاثاها: سروده‌های زرتشت. ج ۲. یشت‌ها (۱): نامهٔ زرتشت. ج ۳. یسنا بخش اول: نامهٔ زرتشت.
ج ۴. (ویسپرد، خرده‌اوستا، وندیداد): نامهٔ زرتشت.
شمارهٔ کتابشناسی ملی: ۳۷۸۲۵۰۸

اوستا

گاثاها

سروده‌های زرتشت

جلد اول

تألیف و ترجمهٔ: ابراهیم پورداود

ویراست نو: فرید مرادی

چاپ اول: ۱۳۹۴؛ لیتوگرافی: طیف‌نگار؛ چاپ: ارشک؛ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۳-۰۳۶-۳۷۶-۶۰۰-۹۷۸
شابک دوره: ۴-۰۳۹-۳۷۶-۶۰۰-۹۷۸

* * *

مؤسسهٔ انتشارات نگاه

دفتر مرکزی: خ انقلاب، خ شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه پلاک ۶۳، طبقه ۵
تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۸-۶۶۴۸۰۳۷۷، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷
www.negahpub.com info@negahpub.com
Email: negahpublisher@yahoo.com

فهرست مطالب

گاثاها

اوستا (بخشی از نامهٔ مینوی زرتشت)

یادداشت‌های گاثاها (ویرایش دوم پورداوود)

به دوست دانشمند محترم

آقای دینشاه فریدون جی ملّا

(وکیل و قاضی قدیم عدلیّه بزرگ بمبئی) تقدیم گردید.

Dedicated To

MY ESTEEMED FRIENT

DINSHAH FARDUNJI MULLA, ESQ., M.A., LL.B.

ADVOCATE, HIGH COURT, BOMBAY,

EX-JUDGE, HIGH COURT, BOMBAY.

پیشگفتار

اوستا بزرگ‌ترین میراث فرهنگی بازماندهٔ ایرانیان از پیش از اسلام است، این اثر جاودان و کتاب دینی ایرانیان باستان قرن‌ها دور از دسترس توسط پارسیان هندوستان حفظ و نگهداری شد تا عاقبت توسط محققی جسور به اسم آنکتیل دو پرون از محدودهٔ بسته خویش بال و پر گشاد و به محافل علمی اروپا راه پیدا کرد. از روزگار آنکتیل تا امروز بسیاری از پژوهشگران و محققان بزرگ عمر در راه ترجمه و تفسیر بخش‌های بازمانده این اثر گرانقدر نهاده‌اند، استاد گرانمایه ابراهیم پورداود که آتش پژوهش در اثر دینی و باستانی ایران بر جانش پرتوافکن شد، عمر بر سر این کار نهاد و در مدتی دراز به ترجمه و تفسیر نامه باستان پرداخت.

آنکتیل دو پرون که بنیان‌گذار پژوهش‌های اوستاشناسی در جهان است در هفتم ماه فوریه ۱۷۵۲ (جمادی‌الاول ۱۱۴۸ هجری قمری) از زادگاهش فرانسه راهی هندوستان شد، مسافرتش شش ماه به درازا کشید و در دوم اوت همان سال به پوندشیری Pondichery رسید، در ۱۷۵۸ راهی سورت شد و تا سال ۱۷۶۱ مقیم این شهر شد، در مدت سه سال نزد استادش دستور داراب یکی از شاگردان دستور جاماسب کرمانی که برای اطلاع از وضعیت پارسیان هندوستان از ایران آمده بود، زبان فارسی را فراگرفت و به ترجمهٔ اوستا پرداخت، پس از مراجعت به فرانسه چند سال دیگر در کار ترجمهٔ مذکور عمر به سر کرد تا در سال ۱۷۷۱ میلادی آن را منتشر ساخت. مشخصات این اثر بدین‌گونه است:

Zend-Avesta, ouvrage de zoroastre 3 vol Paris 1771

استاد پورداود ترجمه آنکتیل دو پرون را ترجمه‌ای سنتی می‌شناسد و خود چندان آن را برای پژوهش مفید نمی‌داند، زیرا معتقد است کار وی برگردان دستورهای سورت هندوستان است که وی عیناً همان نکات را برگردانده است، پورداود بر این باور است ترجمهٔ سنتی نسبت به ترجمه‌ای مبتنی بر علم اشتقاق کمتر قابل اعتماد است و بیشتر در معرض خطر و لغزش قرار دارد.

دنباله کار پژوهش آنکتیل را برنوف در ۱۸۳۲ پی گرفت و از این به بعد اوستاشناسی تبدیل به رشته‌ای تحقیقی ــ پژوهشی در اروپا گردید.

استاد پورداود که بیشتر پژوهش‌های اروپاییان را برای کار سترک خود از نظر گذرانده و توانسته با برخورداری از همهٔ این آثار ترجمه و تفسیر پارسی خود را ارایه دهد در معرفی مهمترین پژوهش‌های اوستایی به این آثار اشاره دارند: «نخستین مفسر اروپایی اوستا آنکتیل دو پرون (۱۸۰۵-۱۷۳۱) کلیهٔ یشت‌ها را با قطعات خرده اوستا، «یشت ساده» نامیده است، مفسرین دیگر اروپایی، چنان‌که اشپیکل همهٔ قطعات دیگر اوستا را به استثنای یسنا و ویسپرد و وندیداد به اسم خرده اوستا در یک جلد ترجمه کرده است و برخی از ادعیه پازند را هم در همان جلد جای داده است، اما نظر به اینکه قسمت بزرگ یشت‌ها به‌خصوص یشت‌های بزرگ بسیار قدیمی است، بهتر است که آن را از خرده‌اوستا جدا نموده، اوستای کنونی را پنج جزء بدانیم: یسنا؛ ویسپرد؛ وندیداد؛ یشت و خرده‌اوستا.»

ترجمهٔ یشت‌ها توسط اشپیگل در سه جلد است که یادداشت‌های بسیار مفید دارد، هرچند اصل ترجمه از ترجمه‌های کهنه است که کمتر قابل استفاده است.

Avesta die heiligen Schriften der parsen, übersetzt von F. Spiegel 3 Bä nde, Leipzig 1852-63.

بلک نیز ترجمه انگلیسی خود را از همین متن صورت داده است.

پس از این باید از ترجمهٔ د هارلز در یک جلد با توضیحات مفید یادکرد که مشخصات آن این‌گونه است:

Avesta, Livre Sacre du zoroastrisme traduit du texte zend par c. de Harles Paris 1881

دارمستتر ترجمه‌ای در سه جلد بزرگ فراهم آورده که از مهمترین آثار ادبیات مزدیسناست، بخش مهم آن حواشی و یادداشت‌ها و توضیحات فراوان آن است با این مشخصات:

Lezend-Avesta traduit par james Darmesteter 3 vol, Paris 1892-93

دیگر ترجمه اوستایی است که ولف انجام داده و از چاپ گلدنر استفاده کرده و تنها پنج گات‌ها را ندارد با مشخصات:

Avesta, die heiligen Bücher der parsen von Fritz Wolff,Strassburg 1910

ترجمهٔ پنج گات نیز پنج سال پس از انتشار اوستای ولف توسط بارتولومه انجام شد که مشخصات آن این‌گونه است:

Die Gatha's des Avesta, zorathushtra's verspredigten, übersetzt von christian Bartholomae, strassburg 1905

پورداود بیش از همه خود را مدیون بارتولومه و آثار او می‌داند و در ترجمهٔ خود نیز بیش از همهٔ منابع به آثار این پژوهشگر بزرگ نظر داشته است.

خود پورداود دربارهٔ کارش در ادبیات مزدیسنا و عمری که در این کار صرف کرد. و آغاز سفرش در این وادی چنین می‌گوید: «پس از گذراندن سالیان دراز در اروپا و کمابیش شناختن ایران باستان رهسپار هند شدم و در آبانماه ۱۳۰۴ شمسی هجری در آن دیار به کهن‌ترین نوشتهٔ ایران که گات‌ها باشد پرداختم و آن را از زبان اوستا به فارسی گردانیدم و در خرداد ۱۳۰۵ شمسی هجری به انجام رسانیدم. پس از آن به بخش دیگر اوستا که نامبردار به یشت است پرداختم. از بیست‌ویک یشت سیزده «کرده» گزارش یافته، در آغاز فروردین ۱۳۰۷ در یک جلد به چاپ رسیده است، جلد دوم یشت‌ها پس از برگشت نگارنده به اروپا در خردادماه ۱۳۰۷ فراهم گردید و در آغاز بهار ۱۳۱۰ انتشار یافته است، همچنین هفتادودو هات (= فصل) یسنا را که بزرگ‌ترین بخش اوستاست به زبان فارسی درآوردم. بیست‌وهفت هات (= فصل) که در یک جلد در بهمن ۱۳۱۲ به چاپ رسیده است. جلد دوم یسنا که دارای گزارش بیست‌وهشت فصل دیگر یسناست با گزارش بیست‌وچهار کرده (= فصل) ویسپرد که آن هم بخشی است از اوستا برای چاپ به بمبئی فرستاده شد. چنان‌که دیده می‌شود چهار بخش اوستا که یسنا و ویسپرد و خرده اوستا و یشت‌ها باشد به فارسی در شش جلد گنجانیده شده است. کار بخش دیگر اوستا که وندیداد خوانده می‌شود در دست است و تاکنون نیمی از این نامه به فارسی گردانده شده است. این نامهٔ دینی ایران باستان (اوستا) که پس از هزاروسیصد سال نخستین بار به زبان امروزی این مرزوبوم درآمده بزرگ‌ترین گزارشی (= تفسیر) است که تاکنون به اوستا نوشته شده است.»

نخستین اثری که پورداود از مجموعهٔ اوستای خود به چاپ رساند ترجمه گاتاها (گات‌ها) هست که نخستین بار در ۱۳۰۴ در بمبئی در سلسلهٔ انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و ایران لیگ از نفقهٔ پشوتن مارکر به طبع رسید.

اما او گزارشی دیگر نیز از گات‌ها فراهم می‌آورد که از نظر روش نگارش و صحت با متن نخستین تفاوت دارد این گزارش دوم در برلین انجام گرفته و از آنجا به هندوستان فرستاده شده است خودش در این باره می‌گوید: «با گذشتن ده سال و نیم از آغاز کار در این زمینه و بهتر شناختن مزدیسنا و نامهٔ دینی، دریافتم که گات‌ها آن‌چنان که باید به فارسی درنیامده و حق آن ادا نشده است، بر آن شدم که دیگرباره به آن پردازم و در سر این سروده‌های کهنسال که یکی از بزرگ‌ترین و کهن‌ترین آثار کتبی جهان به‌شمار است بیشتر کوشش کنم. از پانزدهم ماه مه ۱۹۳۲ میلادی به این کار دست بردم تا چهارم نوامبر ۱۹۳۷ (= ۱۳ مهرماه ۱۳۱۲ هجری خورشیدی) به پایان رسانیدم. در این هنگام یک سال و نیم روزی بر من نگذشت که کمتر از ده ساعت کار کرده باشم.»

دربارهٔ همین گزارش دوم و دردسرهایی که در راه چاپ آن کشیده است، «دیباچه» آن در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۱ در تهران و «پیشگفتار» آن در آغاز اردیبهشت ۱۳۲۳ هنگام سومین سفر پورداود به هند در بمبئی نوشته شده است، خود پورداود می‌گوید «در اردیبهشت ۱۳۲۳ کار چاپ این گزارش را در بمبئی راه انداخته و به ایران بازگشته، اما پس از یک سال و سه ماه انتظار در ۲۸ تیرماه ۱۳۲۴ (۱۹ ژوئن ۱۹۴۵) از بمبئی خبر رسید: چاپخانه‌ای که همهٔ کتاب‌های نگارنده در آنجا به چاپ رسیده به دم آتش رفت. با آن چاپخانهٔ بزرگ و کتابخانهٔ گرانبهایش، همین نخستین بخش و دومین بخش (یادداشت‌ها) که هر دو برای انتشار حاضر و آماده بوده، نابود گردید و چنان هم در یک ساعت رنج سالیان دراز از دست رفت که در میان چندین هزار نسخه نیم‌سوخته، نتوانستند اوراقی جدا کرده از آنها یک نسخهٔ کامل بسازند، آن یک نسخه دیگرباره برای چاپ دوم به‌کار آید. کوشش دوستان آنجا در این زمینه نتیجه نبخشید، نگارنده هم از این پیش‌آمد تلخ، سخت آزرده و افسرده در خود نیروی آن ندیدم که پس از گذشتن سال‌های بلند دیگرباره دو جلد کتاب را که روی هم نزیک به هفتصد صفحه است برای چاپ دوم آماده کنم... گفتیم کاوش در میان هزاران جلد کتاب‌های نیم‌سوخته و یا یکسره خاکستر شده سودی ندارد و از نگارندهٔ سرگشته نیز کاری ساخته نبود و دردی به درمان نمی‌رسید، با درد و دریغ در این اندیشه بودم که چگونه از این آسیب اهریمنی رهایی یابم، تا اینکه از بمبئی نوشتند که بازماندگان بلسارا در میان کتاب‌ها و اوراق پراکنده و پریشان او دو جلد

گات‌ها و یادداشت‌ها را جستند و راهی به سوی رستگاری نمودار گردید. در این مدت هم دوست گرامی ما هوشنگ انکلیسریا Anklesaria که از سوختن چاپخانهٔ دیرین خود زیان هنگفت دید، خود را نباخته به چاپخانهٔ خود دیگرباره سرورویی داد و کار را از سر گرفت و همان رادمردی که در شش سال و نیم پیش از این در پایان «دیباچه» او را یاد کـردم و نخواست نامی از او در این نامه برده شود، باز هزینهٔ چاپ دوم را پرداخت. امید است دیگر آسیبی در پی نباشد و پس از انتشار بخش دوم (یادداشت‌ها) هم از همان چاپخانه بیرون آید و به دوستداران ایران باستان تقدیم گردد.»

یشت‌ها

ترجمهٔ یشت‌های پورداود بر اساس اوستای گلدنر است که در سه جلد در سال‌های ۱۸۹۰-۱۸۸۶ در آلمان به چاپ رسیده است، در حالی پـارسیان هـند خـود بـیشتر از ترجمهٔ وسترگارد بهره می‌جستند.

گزارش نخستین بخش یشت‌ها، از هر خرد یشت تا خود رشن یشت، در بمبئی انجام گرفت و دیباچهٔ آن در آغاز فروردین‌ماه ۱۳۰۷ خورشیدی نوشته شده است.

گزارش بخش دوم یشت‌ها، از فروردین یشت تا خود ونـند (یشت بـیست‌ویکم) در برلین پایان یافته و دیباچهٔ آن در یکم فروردین‌ماه ۱۳۱۰ در همان شهر نوشته شده است.

نخستین بار هر دو جلد یشت‌ها در بمبئی به چاپ رسید و در دههٔ چهل در ایران بـه همت انتشارات طهوری به هیئتی آراسته طبع شد. پس از آن نیز در سلسلهٔ آثار پورداود، توسط انتشارات دانشگاه تهران نیز به طبع رسیده است.

یسنا

یسنا که پنجمین جلد از تفسیر اوستایی پورداود است همانند جلد دوم یشت‌ها و خرده اوستا در برلین فراهم آمده است، یسنا دارای هفتادودو فصل است.

جالب اینکه پس از چاپ بخش نخست یسنا، بخش دوم آن بیست‌وچهار سال بعد به چاپ رسید. خود پورداود در این باره می‌گوید: «نسخهٔ همین بخش دوم یسنا را که اینک به دید خوانندگان گرامی می‌رسد، در هشـتم اردیـبهشت ۱۳۱۴ (۲۹ آوریـل ۱۹۳۵) از برلین برای چاپ به بمبئی فرستادم. سال‌ها در آنجا در گـوشه‌ای مـاند، پس از گـذشتن سیزده سال که دیدم دوستان در آنجا به کاری که در آن رنجی نبرده و زیانی ندیده، نباید آویزش داشته باشند، ناچار با درد و دریغ نسخهٔ خود را پس خواستم، آن نسـخه در ۲۷

فروردین ۱۳۲۷ در تهران به دستم رسید، شاید اگر آن را پس نخواسته بودم، تا به امروز هم در آنجا به گوشه‌ای آرمیده بود یا یکسره از میان رفته بود.»

یسنا بزرگ‌ترین بخش اوستاست، روی هم دارای هفتادودو هات (فصل) است؛ پنج سرود گات‌ها که از سخنان خود زرتشت است و هفده هات را دربردارد در میان همین یسنا جای دارند.

خرده اوستا

مجموعه‌ای از نیایش و نماز و درود برای هنگام‌های مختلف شبانه‌روز و روزهای تبرک و جشن‌های دینی سال و برای هنگام‌های مهم دیگر همچون روز سدره پوشیدن و کشتی بستن، بچگانه و عروسی و سوگواری و غیره است.

در پهلوی به آن خورتک اوستاک یعنی اوستای کوچک گویند. استاد پورداود می‌گوید چون خرده اوستا برای رفع حاجات بهدینان فراهم شده و ممکن است هر کسی در طی زندگی، پیش‌آمدهای مخصوصی داشته باشد، چه خوش و چه ناخوش و خود را به ادای وظیفه‌ای دینی یا به جای آوردن سپاسی در اوقات خوشی، یا برای تسلیت خاطر خویش در مواقع ناخوشی و یا برای جبران خطای خویش به دعا و نماز مخصوص محتاج بیند، از این جهت محتویات خرده اوستا در نسخ خطی یکسان نیست، در برخی از آنها ادعیه‌ای مندرج است که در دیگری نیست، لابد کم و بیش نوشته شدن ادعیه در نسخ، بسته به میل و ذوق و سلیقهٔ نویسندگان آنها بوده است، برخی از این ادعیه که به نظر کسی مهم و ضروری آمده در نسخه‌ای درج شده و به نظر دیگری طرف حاجت نبوده از قلم افتاده است، نظر به همین نکته است که گذشته از قطعات اوستایی مقدار زیادی ادعیه به زبان پازند که در قرون مختلف انشاء گردیده در نسخ مختلف خرده اوستا ضبط شده است. در میان نسخ متعدد خرده اوستا که در ایران و هند نوشته شده، به زحمت دو نسخه هم می‌توان نشان داد که محتویات آنها یکی باشد.»

اما تفسیر پورداود بر اساس متن اوستای گلدنر است، او در ترجمهٔ خود قطعات پازند را حذف کرده است.

ویسپرد

در لغت یعنی همه ردان یا همه سران و این نامی است که به این بخش از نامهٔ مینوی اوستا داده شده است. در این بخش از اوستا چنان‌که از این نام برمی‌آید، همه ردان مینوی

و جهانی برشمرده شده است، در آیین مزدیسنا هر آنچه نیک و سودمند است، درخور ستایش و نیایش است و آنچه نزد پیرو این آیین ارجمند و گرامی است در ویسپرد یاد گردیده است و به همهٔ نگهبانان آن درود فرستاده شده است، گذشته از ایزدان یا فرشتگان، جهان مینوی و آسمان با آنچه در آن است و زمین با آنچه بر اوست از نیک و نغز، در این بخش از اوستا بیش از بخش‌های دیگر نامهٔ مینوی یادگردیده است.

همچنین هر پاره و بند و سرود و واژه و گزارش اوستا یادگردیده و همه جشن‌های دینی و هنگام‌های ستایش از بامداد و نیمروز و شب و جز این‌ها یک‌یک برشمرده شده و از هر آنچه پیوند و دلبستگی به جشن دینی دارد و چون هوم و برسم و آبزور و میزد و بوی و جز اینها نام برده شده و ستوده گردید و خشنودی رو یا رئیس روحانی هر یک از اینها آورده شده است.

می‌توان گفت ویسپرد سپاسنامه‌ای است که نیاکان نامبردار و پارسای ما برای بخشش‌های ایزدی به پیشگاه دادار مهربان آورده‌اند.

ویسپرد در انشاء همانند یسنا است (جز پنج سرود گات‌ها) به‌ویژه به هات‌های ۱–۲۷ از یسنا بسیار نزدیک است و از حیث مطالب نیز در ویسپرد به کمتر مطالبی برمی‌خوریم که در یسنا نباشد و به راستی ویسپرد همان یسناست، اما رساتر از آن و در آن بیشتر از یسنا، نمایندگان هر یک از آفریدگان نیک اهورمزدا به نام رتویه رد یاد شده است.

گزارش پهلوی ویسپرد به دستیاری اشپیگل با این مشخصات به چاپ رسیده است:

Avesta II, B. herausgegében von F. spiegel, wien, 1858.

وندیداد

مرحوم پورداود در طی سالیان طولانی که بر روی ادبیات مزدیسنا عمر نهاده بود، بارها وعده می‌داد که آخرین بخش از اوستا یعنی «وندیداد» را نیز آماده کرده و به چاپ می‌سپارد، او می‌گوید: «امید که مزدای بزرگ یاری کند و به زودی آخرین قسمت این مجموعه نیز که حاوی وندیداد است دیدهٔ دوستداران فرهنگ ایران باستانی را روشن سازد.»

در پیشگفتار ویسپرد نیز می‌گوید: «امید است باز از بخشایش ایزدی برخوردار باشد و بتواند پس از این نامه، وندیداد را که دهمین جلد گزارش اوستای وی خواهد بود به دسترس دوستداران آیین باستانی بگذارد.»

دکتر بهرام فره‌وشی که به پایمردی او آثار اوستایی پورداود به طبع آراسته شدند در مقدمهٔ ویسپرد می‌گوید: «پس از پرداختن اوستا، یادداشت‌های گرانبهای استاد را که

گنجینه‌ای بزرگ و ارجمند است و مایهٔ پرداختن ده جلد کتاب خواهد بود مدون ساخته و به طبع رساند.»

اما با تأسف نه‌تنها متن ترجمهٔ وندیداد استاد هرگز به چاپ نرسید، از یادداشت‌های پورداود هم خبری نشد، جای نگرانی بیشتر اینکه، دکتر فره‌وشی نیز اکنون سالیانی است که روی به نقاب خاک کشیده، حق است بازماندگان این دو بزرگوار اگر مطالبی بازمانده دارند، آنها را در اختیار مؤسسات تحقیقی یا انتشاراتی مورد وثوق نهند تا آثار به طبع نرسیده پورداود به دست دلبستگان فرهنگ باستانی ایران برسد.

پورداود برای آماده‌سازی این مجموعه رنجی شصت ساله را بر خود هموار کرد، حاصل عمر فرسودن او طی سال‌ها اقامت در اروپا و بررسی و تحقیق در آثار بزرگ‌ترین اوستاشناسان اروپایی گنجینه‌ای است که امروز به‌عنوان ترجمان اوستا و تفسیر آن از این بزرگوار در اختیار داریم، اما تأثیر این مرد بزرگ در همین حد نبود، او آنچنان دلبستهٔ فرهنگ کهن ایران بود که توانست این عشق را در بستر آموزش به جوانان بیشماری منتقل کند و همین باعث پرورش جوانانی پژوهشگر در این زمینه شد، حتی این دلبستگی در نظم و نثر فارسی نیز اثر نهاد و رد پای داستان‌های اساطیری در آثار جدید هم نمایان شد، نام‌گذاری در خانواده‌ها نیز مؤثر و لغات مهجور نیز احیا شدند.

او در روش تفسیر خود علاوه بر اتکاء بر متن اوستا، از مقایسه اوستاشناسان بزرگ اروپا نیز بهره برده، به‌ویژه به ترجمه «ولف» بیشتر نظر داشته است، همین‌طور کتاب گرانقدر «فرهنگ ایران کهن» اثر بارتولومه بسیار مورد استفادهٔ او بوده است. از برجستگی‌های ترجمهٔ او انتخاب معادل‌های درست از متون ادبی در برابر واژهٔ اوستایی است. شیوهٔ کار او متکی بر پژوهش غربی است و از همان شیوه‌هایی که در بازخوانی یا ترجمهٔ متون مذهبی یا زبان‌های کهن و فراموش شده به‌کار می‌رود استفاده کرده است.

پورداود امانت‌داری را در حد اعلای خود رعایت کرده و اجازهٔ هیچ‌گونه دخل و تصرف و کم و زیاد کردن متن اصلی را نکرده و آنها را همان‌گونه که بوده‌اند بنابر قواعد دستوری معنا کرده است.

دیگر از ارزش‌های کار وی، آوردن مقدمه‌هایی در آغاز هر یک از بخش‌های اوستا است که توضیحاتی درخور در هر فصل می‌آورد، به گونه‌ای که خوانندهٔ عادی می‌تواند دیدگاهی کلی نسبت به فصل مورد نظر خود به‌دست آورد. به همین نحو هم کلمات اوستایی و توضیحات لازم دربارهٔ آنها آورده شده است.

در این کتاب علاوه بر ترجمه متن اوستا، فرهنگ بزرگی از ریشه‌شناسی واژگان پارسی فراهم آمده است.

متن کنونی که در اختیار علاقمندان و دوستداران فرهنگ باستانی قرار می‌گیرد در چهار جلد فراهم شده است، یکی از دلایل اصلی پرداختن به ارایه متنی جدید از آثار استاد پورداود، اشاره‌ای است که علامه مرحوم محمد قزوینی در نامه‌ای دربارهٔ جلد اول یشت‌ها به استاد پورداود در باب مسایل سجاوندی Punctuations یادآور می‌شود: «افسوس که در مسئله سجاوندی در این کتاب اندکی اهمال ورزیده شده است، مثلاً جمل و کلمات مستقله از یکدیگر به‌واسطهٔ نقطه یا ویرگولی یا خط افقی با قدری فاصله از یکدیگر تمایز داده نشده است و به این جهت بسیاری از اوقات مطالب در یکدیگر تداخل شده، برای خواننده اشکالات دیگری فراهم می‌آورد و فهم عبارت را تا اندازه‌ای در وهلهٔ اول قبل از مراجعهٔ ثانوی و ثالث تاریک کرده است، مثلاً در موضعی مرقوم فرموده‌اید: «مَرِت مرد انسان مردنی درگذشتنی» خواننده در وهلهٔ اولی خواهد خواند: «مرد انسان مردنی درگذشتنی.» به تتابع اضافات و با خود خواهد گفت: مرد انسان یعنی چه! ولی پس از اندکی مراجعه و فکر، مقصود سرکار را درخواهد یافت که این است: «مرد، انسان، مردنی، درگذشتنی» یعنی این کلمات اربعهٔ متقاربة‌المعنی عطف به یکدیگرند و در عین اینکه هر کدام از آنها تفسیر مستقلی است برای کلمهٔ «مَرِت» از اجتماع آنها معاً و روی هم رفته اصل حاق معنی «مرت» بهتر دستگیر خواننده می‌شود، در فرهنگ آخر کتاب همه جا از مراعات این نکتهٔ جزیی غفلت ورزیده شده است، در فرهنگ‌های متقدمین که آن وقت نقطه و ویرگول و نحوذلک رسم نبوده در این‌گونه موارد همیشه و بلااستثناء یک واو عاطفه می‌افزوده‌اند که درست آن واو عاطفه کار ویرگول امروزی را انجام می‌داده است و می‌گفته‌اند مثلاً: «مَرِتَ مرد و انسان و مردنی و گذشتنی» و به این طریق مطلب به کلی روشن می‌شده است.

و دیگر بسیار حیف که یک فهرست اعلام الرجال والاماکن به کتاب الحاق نفرموده‌اید تا فایدهٔ آن اتم باشد.»

این متن سراسر ویراسته شده، رسم‌الخط امروز فارسی بر اساس روش فرهنگستان زبان فارسی در آن اعمال و از اغلاط چاپی پیشین کاملاً پیراسته شده است.

سراسر متن چهار جلد کتاب با حروف یکسان و شیوه نگارش همسان تدوین شده و فهارس لازم برای هر بخش فراهم آمده است.

نوشته‌ای از دکتر محمد معین در اطراف زندگی شادروان پورداود به کتاب افزوده شده تا در شناخت بیشتر استاد برای علاقمندان مفید باشد.

در برخی از مجلدات پیشین متن پهلوی اثر آمده بود و در برخی نه. برای حفظ یکدستی متن پهلوی را کنار نهاده و در واقع ترجمه و تفسیر متن کامل اوستا را به دوستداران عرضه داشته‌ایم.

واژگان پهلوی متن را به‌صورت فرهنگ به پایان هر جلد آورده‌ایم تا برای محققان این رشته بیشتر قابل استفاده باشد. امید که این کوشش که حدود سه سال برای آن عمر صرف شده مورد قبول و تأیید دوستداران فرهنگ ایران باستان قرار گیرد.

فرید مرادی

تابستان ۱۳۹۳

به نام هرمزد پاک

دیباچه

به گفتار وخشور خود راه جـوی   دل از تیرگی‌ها بدین آب شـوی[1]

اینک چند سال است که گاه گاه در ایران هم نامی از زرتشت و اوستا بـرده مـی‌شود، گذشته از زرتشتیان ایران که هنوز رشتهٔ مهر و پیمان نگسستند و از اهـورا مـزدا دل بـر نگرفتند و از نامهٔ وی چشم نپوشیدند، ایرانیان دیگر نیز بر خلاف پارینه از خدای یگانه نیاکان خویش و پیمبر برگزیده و نامهٔ فرخنده وی یادی می‌کنند. امّا جز چند کلمه کسی اطلاعی از آیین باستان ندارد همه می‌خواهند که زرتشت سپنتمان را بهتر بشـناسند و از مندرجات اوستا چیزی بخوانند ولی به آن دسترسی ندارند. خود زرتشتیان ایران تا چند سال پیش طوری گرفتار تعصّب هموطنان خویش بودند که آنچه داشتند از دست دادند و هر تن از آنان که توانست وطن مقدس پیغمبر خویش را وداع گفته به برهمنان هندوستان پناه برد، چه رسد به آنکه بتوانند در خصوص آیین خود کتابی بنگارند و ضمناً حقانیّت خود را به ایرانیان دیگر نشان دهند، هیچ‌یک از نویسندگان هم به خیال نیفتاد که در زمینهٔ آیین ایران تحقیقاتی نماید با آنکه در علم لغت و ادب و تاریخ به غایت محتاج آن بوده‌اند، از کتب عربی و فارسی که از پیش مانده است و اتفاقاً در آن‌ها ذکری از مذهب قدیم ایران شده است جز یک مشت موهومات مخلوط به غرض و تـعصّب چـیز دیگـری بـه‌دست نمی‌آید، مثلاً فرهنگ‌ها اوستا را صحف ابراهیم می‌دانند، در کتب تاریخ شادمانی می‌کنند؛

---

۱. فردوسی.

حمد و سپاس خدای را به جای می‌آورند از آنکه لشکر دشمن از عربستان به ایران تاخته، خاک آباد آباء و اجداد ما را غارت و ویران نمودند و زن‌های خانوادهٔ سلطنتی ساسانیان را در بازار مدینه بـه خـرید و فـروش درآوردنـد و ره و رسـم گـبرگان آتش‌پـرست را برانداختند. ولی چون ترقّی علم و معرفت بسته به میل ما نبود و تعصّب ما نتوانست که درِ دانش را به روی دیگران هم ببندد همای بینش در پروازِ خویش آزاد و بی‌نیاز از اذنِ این و آن، اروپاییان زنده‌دل را بر آن داشت که برای توسعهٔ علم و هنر در زمینهٔ تاریخ و زبان و دین ایرانِ دور افتاده نیز کار و کوشش کنند، از همان دینی که روزی یک قسمت مهم دنیای متمدّن را فرا گرفته بود و هنوز هم صد هزار از پـیروان آن اهـوراگـویان در دو مـملکت آریایی ایران و هندوستان در میان گروه انبوه مسلمانان و برهمنان پیروی گفتار زرتشت اسپنتمان را نجات روز رستاخیز می‌شمرند.

آغاز اوستاشناسی در اروپا

امروز ایران‌شناسی و در جزو آن آیین مزدیسنا در اروپا علم بسیار بـزرگی گـردیده، ممکن است تمام مدّت عمر دانشمندی را فرا گیرد، اکنون صدوپنجاه‌وپنج سال از تاریخ انتشار ترجمهٔ فرانسوی اوستا که به توسط انکتیل دوپرون[1] انجام گرفت می‌گذرد، گرچه هفتاد سال پیش از انکتیل دانشمند انگلیسی توماس هاید[2] کتابی در خـصوص مـذهب ایران انتشار داد[3] و این کتاب سبب شد که انکتیل با نداشتن سرمایه و مخارج با زحـمت زیاد خود را به هندوستان رسانید و به توسط پارسیان سورت با اوستا آشنا گـردید.[4] در واقع درِ این علم به دستیاری فرانسوی‌ها گشوده شـد، شـصت‌ودو سـال پس از انـتشار اوستای انکتیل، دانشمند دیگر فرانسوی برنوف[5] ترجمه و تـوضیحات یسـنا را مـنتشر ساخت (۱۸۳۳ میلادی) از این تاریخ به بعد اوستاشناسی پـایهٔ مـحکم عـلمی گـرفت.

---

1. Anquetil-Duperron 2. Thomas Hyde

3. Veterum Persarum et Parthorum et Medorum religionis historia Oxford 1700.

۴. انکتیل در هفتم ماه فوریه ۱۷۵۵ (جمادی‌الاول ۱۱۶۸ هجری) از فرانسه به کشتی نشسته عـازم هـندوستان شد. پس از شش ماه مسافرت در ۱۰ اوت همین سال به پوندیشری Pondichery رسید، در سال ۱۷۵۸ به سورت رفت، تا سال ۱۷۶۱ در این شهر ماند. در مدت سه سال در آنجا از استاد خود دستور داراب یکی از شـاگـردان دستور جاماسب کرمانی که برای سرکشی پارسیان به هندوستان آمده بود زبان فارسی آموخت و اوستا را ترجمه نمود. پس از مراجعت به فرانسه چندین سال دیگر در ترجمهٔ مذکور کار کرد تا در سال ۱۷۷۱ میلادی آن را منتشر ساخت.

5. Burnouf

هرچند که در میان انکتیل و برنوف گروهی از مستشرقین آمدند و رفتند ولی هیچ‌کدام یک اساس علمی به آن نداد، آنچه با فرانسوی‌ها شروع شد به توسط آلمان‌ها به حدّ کمال رسید، گرچه در تمام ممالک متمدّن اروپا علمای بزرگ ایران‌شناس به‌وجود آمدند. ولی آلمان‌ها به‌طور کلی در علم ادیان و تاریخ و لغت برتری پیدا کردند و به‌خصوص نسبت به ایران خدمات شایان نمودند. ایران امروز از پرتو کوشش مغربیان زنده است. در مدت صدوپنجاه سال، عمر چندین صد نفر دانشمند بزرگ در سر کتب راجع‌به ایران سر آمد و هر یک به نوبت خویش چندین جلد کتاب برای مستشرقین آینده به میراث گذاشت. ایرانیان را هیچ خبری از این آمد و شدها نیست، از این کتاب‌های گرانبها کسی بهره‌مند نشد، گو آنکه فهم آن‌ها مشکل باشد به‌خصوص آنچه متأخرین نوشته‌اند، چه غالباً تنقید و اصلاح است. در واقع کتب مستشرقین امروزی یک میدان زورآزمایی علمی است، از این‌رو خوانندهٔ آن‌ها خود باید بنیه و قوه داشته و از اساس و اصول آگاه باشد. چون تصادف روزگار نگارنده را اندکی با چند جلد از این کتب آشنا نمود، امیدواریم که زمینه‌ای برای این علم حاضر نماییم که بتوانیم بهتر از مندرجات کتب مستشرقین برخوردار گردیم و از این راه خدمتی به زبان و تاریخ ایران کرده باشیم.

فایده تحصیلات اوستایی

دین و تاریخ و زبان هر سه مربوط به هم است، قسمتی از وقایع تاریخی قومی را دین او سبب است به‌خصوص که اساس سلطنت ساسانیان به روی مزدیسنا بود، قسمتی از وقایع تاریخی ایران نامعلوم است زیرا از اسبابی که آن‌ها را برانگیخت اطلاعی نداریم. قسمتی از لغات زبان ما از معنی اصلی خود منحرف شده است، قسمتی درست معنی به‌عکس پیدا کرده است، مثل کلمه منترَ که اصلاً به معنی کلام ایزدی است، ولی امروز در زبان عامیانه منتر شده که به معنی فریب و مسخره است. کتاب‌های فرهنگ و اشعار نویسندگان پر است از لغات مذهبی، ولی تعصّب و جهل همه آن‌ها را دگرگون کرده است، مثلاً در ایران قدیم معمول بود وقتی که به نزدیک شاه می‌رفتند بایستی پردهٔ کوچکی در روی بینی و دهان اندازند تا نفس و بخار دهن به شاه نرسد، این پرده و یا به قول زرتشتیان ایران روبند موسوم است به پنام و در اوستا پایتی‌دانَ می‌باشد، این طرز ادب در دربار امپراطور چین

هم تا در این سال‌های اخیر مجری بود، کسی بدون پنام به نزد پسر آسـمان نـمی‌رفت.[۱] هنوز موبدان مانند پارینه در وقت سرودن اوستا به نزدیک آتش مقدّس این پرده را به‌کار می‌برند، در اشعار قدما نیز این کلمه بسیار آمده است، ولی فرهنگ‌ها فـقط آن را تـعویذ تصوّر کرده‌اند.[۲] گمان نمی‌کنم توسط فرهنگ‌هایی که حالا در دست داریم بتوانیم مقصود فردوسی را از این اشعار بدانیم که چیست:

چو از دور جای پرستش بـدید　　شد از آب دیـده رخش نـاپدید
فرود آمد از اسب برسم به دست　　به زمزم همی گفت لب را ببست

گذشته از این‌ها چه خوب است بدانیم لغاتی که اکنون در سر زبان‌های ماست در چند هزار سال پیش از این هم در سر زبان‌های ایرانیان عهد ماد و بسا بیشتر از آن هم بود، نگـفته نگذریم که برای حال افسرده و پریشان ایران کنونی لازم است که فرزندان خـاموش آن خاک با روزگاران گذشته همین سرزمین آشنا گردند و به خود آیند و به یاد عهد درخشان پارینه سرافرازند و از دروغ و تملّق که از ضعف است روی گردانند، مانند نیاکان دلیـر و راستگوی خویش زندگانی را یک کشمکش دایمی خوبی و بدی شمرند، نه آنکـه دست بسته تسلیم قضا و قدر شوم گشته به کنجی آرمیده، از نشاء تریاک جهان را با آنچه در آن است هیچ دانند و خود را تا دامنهٔ رستاخیز گرفتار چنگال دیوسستی و اهریمن دریوزی سازند.

موضوع این نامه سرودهای مقدس زرتشت سپنتمان است که به اسم گـات‌ها جـزو اوستا برای ما به یادگار مانده، گات‌ها قدیم‌ترین آثار ملّی مـاست از زبـان بـزرگ‌ترین ایرانی، زرتشت در میان اقوام هند و اروپایی نخستین و یگانه پـیغمبری است کـه آیـین یکتاپرستی آورد، به‌جاست پاره‌ای از سخنان چنین کسی راکه در مدّت چندین هزار سال با هزاران آسیب زمان مقاومت نموده به ما رسیده، با دقّت تمام و تعظیم و تکریم فـراوان بخوانیم.

---

1. China. seine Dynastien, verwaltung und verfassung von Ferdi. Heigl Berlin 1900 S. 25

۲. بتا نگارا از چشم بد بترس همی / چرا نداری با خویشتن همی تو پنام (شهید بلخی)

اکنون اطبای اروپا در وقت جراحی و عملیات بزرگ نیز چنین پرده‌ای در پیش دهان می‌آویزند تـا بـاسیل Bacille آب دهان به جراحت نرسد و مایهٔ فساد نگردد.

ترجمۀ گات‌های بارتولومه و سایر مستشرقین

اساس این ترجمۀ فارسی گات‌های بارتولومه آلمانی می‌باشد[۱] عجالتاً نوتر و بهتر از آن ترجمه‌ای از گات‌ها در دست نداریم، پروفسور بارتولومه از مشاهیر علمای اروپا بود. تمام عمر خود را بر سر اوستا سر آورد، در صرف و نحو و لغت و آیین اوستا دارای تألیفات بزرگ و مهم است. در سال گذشته به رحمت ایزدی پیوست (۱۹۲۵ میلادی)، اهورامزدا روان او را در کشور جاودانی خویش شاد و خرّم کناد. نگارنده برای تألیف ایـن نـامه از سایر کتب همین دانشمند استفاده کرده‌ام و نیز تنقیدهایی که علمای دیگر بـه گـات‌های بارتولومه نوشته‌اند مطالعه نمودم از آن جمله است کتاب مختصر پروفسور آلمانی هرتل[۲] و باز نوتر از آن کتابچۀ پروفسور فرانسوی میّه،[۳] میّه در خصوص ترجمه بارتولومه گوید «ترجمه گات‌های بارتولومه یگانه ترجمۀ کاملی است که روی هم رفته مـی‌توان بـه آن اعتماد کرد. بنای این ترجمه در روی یک اساس محکم علم لغت است[۴] از آغاز تا انجام به هم مربوط و درست به معنی اصلی متن پرداخته است» فقط ایرادی که مستشرق فرانسوی به بارتولومه دارد این است که او خود را مجبور ساخته برای هر یک از لغات گات‌ها معنی پیدا کند، در صورتی‌که مقداری از لغات به‌واسطۀ طول زمان و انقلاب زبان و تغییر خط ترکیب اصلی خود را باخته است و امروز به هیچ‌وجه نمی‌توان برای آن‌ها معنی پیدا کرد، گذشته از ترجمۀ بارتولومه ترجمۀ گات‌های سایر علمای آلمان و فرانسه و انگلیس و هند را نیز مطالعه کردم و برخی از قطعات را با بارتولومه مطابق نمودم از آن جمله است هارلز[۵]، هوگ[۶]، اشپیگل[۷]، دارمستتر[۸]، میلز[۹]، کانگا[۱۰] و دینشاه جی‌جی‌باهای ایرانی و از ترجمه چند قطعه از گات‌ها که در جزو کتب پاول هورن[۱۱] و روت[۱۲] و گلدنر[۱۳] و هوبشمان[۱۴] و گیگر[۱۵] یافت می‌شود نیز استفاده شد، فقط از چیزی که افسوس دارم این است که از چند قطعه ترجمۀ آندرآس[۱۶] و واکرناگل[۱۷] بی‌بهره ماندم. چه به آن‌ها دسترس نداشتم. بی‌شک

---

1. Die Gatha's des Avesta Zarathushtra's Verspredigten jibersetzt von Christian Bartholomae Strassburg 1905
2. Yohanes Hertel, Die Zeit Zoroaster Leipzig 1925.
3. Trois conférences sur les Gathas de l' Avesta par A Meillet Paris 1925.
4. Philologie
5. Harlez
6. Haug
7. Spiegel
8. Darmesteter
9. Mills
10. Kanga
11. Paul Horn
12. Roth
13. Geldner
14. Hübschmann
15. Geiger
16. Andreas
17. Wackernagel

ترجمه این دانشمندان آلمانی گران‌بهاست. ولی فقط در میان هفده فصل گـاتها چـهار فصل را ترجمه کرده‌اند. پروفسور میه ترجمهٔ این چند قطعه را نیز دلیل درستی گات‌های بارتولومه می‌شمارد. چه از حیث معنی با او موافق است، فقط آنان برخـلاف بـارتولومه بسیاری از لغات را ترجمه نکرده، جا را سفید گذاشتند.[۱]

مندرجات این نامه و طرز تحریر آن

برای آنکه بهتر از سخنان موزون گات‌ها برخوردار شویم لازم دانسته در هشت فصل شرحی از زرتشت، اوستا، گات‌ها، آیین زرتشت، چند لغت از گات‌ها، اسامی خاص در گات‌ها، ملحقات گات‌ها و توضیح یسنای ۲۹ به‌طور اختصار بنگاریم، چه تصوّر می‌کنم که پیش از دانستن این مقدمات مطلب درست به‌دست نیاید. گات‌ها کتابی است بسـیار قدیم و به یک سبک مخصوصی سروده شده است، [که] خود امروز جداگانه شعبه‌ای از علم ایران‌شناسی است، دارای تعبیرات و فکر و اصطلاحات و لغات مخصوص می‌باشد.

نگارنده در ترجمهٔ خود پیرامون عبارت‌پردازی نگشتم، از آرایش دادن و زینت کردن قطعات دوری جستم، آنچه از گفتار پیغمبر ایرانی مفهوم می‌شود تقریباً بـدون کـم‌وبیش نگاشتم مگر آنکه در معنی برخی از لغات به سنّت متوسل شدم. کلماتی که در میان ابروان نوشته شد (   ) در جزو متن نیست، برای فهم کلام افزوده گردید. سادگی نگارنده در ترجمه برای این است که نخواستم معنی کلام پیغمبر کـهن ایـران فـدای الفـاظ یکـی از فرزندان کنونی آن آب و خاک شود، اگرنه از زبان خود زرتشت می‌دانیم که سـرودهای گات‌ها دارای فصاحت و بلاغت ایزدی است، چه خود در نخستین گاتا، یسنا ۲۹ قطعهٔ ۸ فرماید «یگانه کسی که آیین ایزدی پذیرفت زرتشت سپنتمان است، اوست که فکر راستی بگستراند ای مزدا، از این‌رو به او گفتار شیرین و دلپذیر داده شد». در ترجمهٔ فارسی برای آنکه آسان‌تر پی به معنی بریم از افراد شعر نیز رعایت نشد، یعنی کـه مـطالب را نـبریده مندرجات یک قطعه را روی هم نوشتیم، ولی در متن زند ترکیب اصلی بـه‌هم نـخورده، افراد شعر در هر قطعه منفصل از هم نگاشته شد، مخصوصاً در طیّ قرائت گات‌ها همیشه باید در نظر داشت که این سرودها اقلاً در سه هزار سال پیش از این سروده شده و باید نیز

---

1. Ces traductions ont paru dans les Nachrichten de l' Académie de Gottingen en 1909 (p. 41-49). 1911 (p. I-34) et 1913 (p. 363-385)

در نظر داشت که به نامهٔ مقدس ایرانیان در طیّ روزگاران مصایب فراوان وارد آمده، اگر سخن پریشان به‌نظر رسید باید از کشاکش روزگار گله نمود نه از سراینده و مترجم آن؛ زهی شاد و سرافرازم که پس از بیشتر از هزار سال انقراض دولت زرتشتی اوّل کسی هستم که معنی سرودهای پیغمبر ایران را به زبان امروزی آن مرز و بوم درآورده به معرض مطالعهٔ عموم می‌گذارم.

پورداوود

مهابلشور[۱] ۲۹ مه ۱۹۲۶ مطابق ۷ خورداد شمسی ۱۳۰۵

۱. Mahableshver کوهی است واقع در ایالت مراقه در سمت جنوب در ۲۰۰ مایلی بمبئی، ۴۷۱۰ پی ارتفاع آن است.

زرتشت

سبب نامعلوم بودن سیرت حضرت زرتشت

برای آنکه خوانندگان این نامه را فوراً از انتظار بیرون آوریم باید در سرمقاله اقرار کنیم که تحقیقاً نمی‌دانیم محل ولادت و زمان زندگانی زرتشت کجا و کی بود، چرا؟ برای آنکه زرتشت متعلّق به یک زمان بسیار قدیم است که دست تاریخ به آستان بلند آن نمی‌رسد، دگر آنکه مرزوبوم پیغمبر ایران گزند و آسیب بسیار دیده، در مدت هشتاد سال در زیر تسلط اسکندر و سلوکیدها جانشینان یونانی وی بود، که به‌خصوص در ترویج تمدّن خود می‌کوشیدند. لابد در این مدّت بسیاری از کتب مذهبی و کلیّه آثار ملّی ایران از دست رفت. در سنّت بسیار قدیم زرتشتیان نیز چنین آمده است که آیین مزدیسنا مخصوصاً از اسکندر ملعون لطمه دید و حتّی اوستایی که در قصر سلطنتی هخامنشیان بود به فرمان فاتح یونانی سوخت.

پس از دورهٔ سلوکیدها، زمان سلطنت اشکانیان فرا رسید، هرچند که آنان ایرانی نژاد و زرتشتی کیش بودند ولی تسلّط هشتاد ساله یونانی‌ها به‌کلّی در آن‌ها اثر کرده، خود را دوستدار هلاس می‌خواندند. در خصوص رسوم و آداب و آثار ایرانی بی‌قید بودند، مگر آنکه در اواخر این سلطنت متمادی چهارصد و هفتاد و شش ساله دوباره ملیّت ایران قوت گرفت تا آنکه زمام شهریاری به دست اردشیر پاپکان سپرده شد و دین زرتشتی رونق تمام گرفت، کتب پراکنده و پریشان‌مذهبی را گرد آوردند. ولی افسوس که ذخیرهٔ چهارصد ساله ساسانیان به یکبار از دست رفت. آنچه ایران داشت چه معنوی و چه مادّی مورد دستبرد عرب و فدای تعصّب او گردید، دین و زبان و خط و آداب ایران رنگ و روی دیگر گرفت و یا به‌کلّی نابود شد.

چند صد سال پس از این فاجعه اردوی مغول و تتارِ چنگیز و تیمور، مانند سیل بنیان‌کن از ایران گذشت، آنچه را که عرب نتوانست پایمال کند و یا آنچه را که در دورهٔ صفاریان و سامانیان دوباره جانی گرفته بود، غرقهٔ سیل فنا گردید، به ناچار در این گیرو دارها کتب و آثار مذهبی مانند سایر چیزها نابود شد، به این ترتیب ایران از وقایع تاریخی خود هم نسبتاً محروم ماند.

دینکرد[۱] که یکی از کتب مهمّ و بزرگ پهلوی است و در قرن نهم میلادی تدوین شد از مندرجات اوستا مفصّلاً صحبت می‌دارد و می‌گوید که اوستا دارای ۲۱ نسک است، نسک سیزدهم آن موسوم به سپندنسک، در شرح حال زرتشت می‌باشد. بعدها از دینکرد صحبت خواهیم داشت. عجالتاً در اینجا متذکر می‌شویم که بنابراین اوستای عهد ساسانیان در قرن سوم هجری هم موجود بود، اگر سپندنسک را امروز در دست داشتیم بهتر می‌توانستیم از پیغمبر ایران سر و سامانی جوییم.

معنی اسم زرتشت

اینک چند کلمه در خصوص اسم گفته، می‌رویم به سر محل و زمان زرتشت؛ بیشتر از ده شکل برای اسم وخشور باستان در زبان فارسی موجود است. از این قبیل، زارتشت؛ زارهشت؛ زاردشت؛ زارهوشت؛ زردهشت؛ زراتشت؛ زرادشت؛ زرتهشت؛ زره‌تشت؛ زره‌دست؛ زره‌هشت؛ معمول‌تر از همه زرتشت می‌باشد. پیغمبر خود را در گات‌ها زَرَتُشعْتَرَ می‌نامد و گاه نیز اسم خانواده را که سپیتمه باشد افزوده می‌شود زَرَتُشتَرَ سَپْتُمُه، این اسم اخیر را امروز سپنتمان و یا اسپنتمان گوییم، ظاهراً معنی آن از نژاد سفید و یا از خاندان سفید باشد. از بیشتر از دو هزار سال تا به امروز هر کس به خیال خود معنی‌ای برای کلمهٔ زرتشت تصوّر کرده است. دینون یونانی[۲] آن را به ستایندهٔ ستاره ترجمه کرده است، آنچه محقّق است این است که این اسم مرکب است از دو جزء زَرَتْ و اشترا، در سر زَرَت اختلاف بسیار است انواع و اقسام معنی برای آن درست کردند، شرح همهٔ آن‌ها موجب طول کلام خواهد شد.[۳] معنی‌ای که بیشتر حدس زده‌اند زرد و زرین و پس از آن

---

۱. دینکرد کتابی است در خصوص تاریخ و ادبیات و سنت و رسوم آیین زرتشتی، پیشوای بزرگ آترفرنبغ پسر فرخ‌زات در عهد خلیفهٔ مامون (۱۹۸–۲۱۸ هجری) در بغداد شروع به جمع‌آوری آن نمود، موبد دیگر آترپت پسر هومت آن را به انجام رسانید.

2. Deinon

۳. ویندشمن Windischmann و مولر Fr. Muller آن را به دارندهٔ شتر با جرأت ترجمه کرده‌اند، کاسل Cassel معنی آن را پسر ستاره تصور کرده است، هارلز Harlez به معنی رخشان مثل طلا نوشته است.

پیر و خشمگین می‌باشد. دار مستتر جزء اول را زراتو دانسته و به معنی زرد گرفته است، بارتولومه زرنت ضبط نموده و دارندهٔ شتر پیر معنی کرده است، شاید هیچ‌کدام درست نباشد چه کلمهٔ زرد در خود اوستا زیریت[1] می‌باشد. راست است زرنت به معنی پیر آمده است ولی چطور شد که در ترکیب با اشترا زرت شد، در جزء دومی این اسم اشکالی نیست چه هنوز کلمهٔ شتر و یا اشتر در زبان فارسی باقی است، هیچ شکی نیست که اسم پیغمبر مانند بسیاری از اسامی ایرانی که با اسب و شتر و گاو مرکب است با کلمهٔ شتر ترکیب یافته و به معنی دارندهٔ شتر زرد و یا شتر خشمگین است، چنان‌که اسم پدرزن زرتشت فراشستر می‌باشد، جزء اول آن فراشا و شکل دیگر آن هم فرا در خود اوستا به همان معنی است که امروز در فارسی می‌باشد، مثل فر در کلمهٔ فرسوده و فرمان بنابراین به معنی مقدّم و پیش است و فراشستر یعنی دارندهٔ شتر راهوار و یا تندرو، اسم پدر زرتشت پوروش اسپ مرکب است از پوروش که به معنی دو رنگ و سیاه و سفید و پیر است و اسب، پوروش اسپ می‌شود دارندهٔ اسب پیر.

محل ولادت زرتشت و آذرگشسب شیز

در خصوص محل ولادت زرتشت نیز اختلاف است، مستشرقین پیش باختر (بلخ) را ولادتگاه او می‌پنداشتند و در رأس آن‌ها انکتیل، اما امروز عموماً با سنّت زرتشتیان موافقت نموده او را از مغرب ایران می‌دانند، آذربایجان بیش از همه احتمال می‌رود و به‌خصوص گزن که عرب‌ها شیز گفتند و حالا به تخت سلیمان معروف است. به همین ملاحظه است که آب دریاچهٔ ارمیّه مجاور گزن را کتاب بندهش مقدّس می‌شمرد، آتشکده معروف گزن موسوم به آذرخش و یا درخش زیارتگاه معتبری بود. این پرستشگاه به اسم آذرگشنسب معروف بود، گزن همان است که یاقوت مفصّلاً از آن صحبت می‌دارد، می‌گوید در میان مراغه و زنجان نزدیک شهر زور و دینور واقع است و نقل از اسعر کرده می‌نویسد که در بالای گنبد آن هلال نقره نصب بود. سایر مورّخین و جغرافی‌نویسان غالباً از آذرگشنسب جزن و یا جزنق (گزن) صحبت می‌دارند. ابن‌خردادبه می‌نویسد: پادشاهان پس از تاجگذاری پیاده از تیسفون به زیارت آن می‌رفتند. به‌خصوص برخی از مورّخین یونان از خزینهٔ آن، که دارای اشیاء بسیار نفیس و گرانبها بود ذکر کرده‌اند، خود کلمه جزن در اوستا چئچستَ (caecasta) در یشت ۵ فقرهٔ ۴۹ استعمال شده است. کلیّه مورّخین

---

1. Zairita

ایرانی و عرب مانند ابن‌خردادبه و بلاذری و ابن الفقیه و مسعودی و حمزهٔ اصفهانی و یاقوت و قزوینی و ابوالفدا، زرتشت را از آذربایجان ذکر کرده و به‌خصوص ارمیّه را محل ولادت او دانسته‌اند و به این مناسبت شرحی از آذرگشنسب شیز و مقام تقدّس آن ضبط کرده‌اند، مگر طبری و پیروان او ابن‌الاثیر و میرخواند، زرتشت را اصلاً از پلستین نوشته و از آنجا به آذربایجان مهاجرت می‌دهند. در سنّت است که در آغاز آفرینش آتش نیز هستی یافت و سه بخش گردیده از جنبش باد، گرد جهان همی گردید تا آنکه هر یک به جایی آرام گرفت، آذرگشنسب در آغاز پادشاهی کیخسرو در گزن فرود آمد، آتش شهریاری و جنگیان شمرده می‌شد. پادشاهان ساسانی پس از تاجگذاری به زیارت آن می‌رفتند و آذرگشنسب را سرچشمهٔ کلیّه آتش‌های مقدّسی که در ایران قدیم داشتند می‌دانستند، آتش دوّمی موسوم است به آذر فرنبغ (فروبا)، آتش پیشوایان دین بود و آن در فارس فرود آمد؛ محل آن کاریان (فارس) بوده است، به قول یاقوت از اطراف و اکناف از جاهای بسیار دور به زیارت آن می‌آمدند و آتش آن را برای آتشکده‌های دیگر می‌بردند، قلعه کاریان به چنگ عرب‌ها نیفتاد هرچند که کوشیدند و محاصرهٔ طولانی نمودند فایده نبخشید. آتش سوّم آذر برزین‌مهر نام دارد و آن آتش برزیگران است که در خراسان به محلّ ریوند نیشاپور فرود آمد، این سه آتشکدهٔ معروف که مخصوصاً متبرک و زیارتگاه شمرده می‌شد برای هر یک سبب و جهتی باید تصوّر نمود که آن همه محلّ توجه بود. آذرگشنسب گزن بی‌شک به‌واسطهٔ تولد زرتشت در آنجا مقام بزرگ پیدا نمود، جغرافی‌دان یونانی استرابون[1] که در یک قرن پیش از مسیح می‌زیست و مورّخ رُمی پلینیوس که در قرن اوّل میلادی زندگانی می‌کرد، گزن را گنزگا پایتخت آذربایجان ذکر کرده‌اند.

ری مرکز روحانیت ایران قدیم و مسمغان

بنابه سنّت دیگری ری محلّ ولادت پیغمبر ایران است، ری همان است که در کتیبهٔ داریوش در بهستان (بیستون) به اسم رگا شهری از ماد شمرده شد. اوستا، یسنا ۱۹، فقرهٔ ۱۸ آن را رغه‌زرتشت می‌خواند، در جای دیگر اوستا در فرگرد اوّل وندیداد، فقره ۱۵ نیز از آن اسم برده گوید: «در میان این کشورهای باشکوه رغه دوازدهمین است که من اهورا مزدا بیافریدم». در تفسیر پهلوی این فقره مفسر آن را ری آذربایجان می‌داند و بعد خود گوید برخی از ما آن را همین ری می‌دانند. از این عبارت چنین معلوم می‌شود که دو ری

---

1. Strabon

داشته‌ایم، به‌هر حال ری معروف و مشهور که بطلمیوس منجّم و جغرافی‌دان یونانی قرن دوّم میلادی از آن اسم می‌برد، همان است که امروز خرابه‌اش در نزدیک تهران موجود است، ری در قدیم از شهرهای بسیار مقدّس شمرده می‌شد مرکز روحانیّت ایران بود، موبدان موبد بزرگ که عنوان زرتشتروتمه (Zarathuštro.tema) داشت یعنی مانند زرتشت[1] در همین ری اقامت می‌گزید، مانند پاپ ایتالیا در سابق یک قسم سلطنتی داشت. ایالت ری مرکز فرمانفرمایی مادی و معنوی او بود. ابوریحان بیرونی از موبدان موبد ری اسم برده بدو عنوان مصمغان می‌دهد و از ملوک دنباوند می‌شمردش. یاقوت نیز در معجم‌البلدان از برج و باروی استوناوند در ناحیهٔ دنباوند (دماوند) در ایالت ری صحبت می‌دارد و می‌گوید آن را جرهُد نیز گویند، از جمله جاهایی که عرب‌ها نتوانستند فوراً فتح کنند همین استوناوند است، در عهد خلیفه مهدی پس از چندی زد و خورد مرکز روحانیّت ایران نیز به دست دشمن افتاد، به قول طبری فتح استوناوند در سال ۱۴۱ هجری صورت یافت. مسمغان با برادرش در سرلشکریان خویش گرفتار عرب‌ها شدند. دو دختر مسمغان به رسم ارمغان به بغداد نزد خلیفه فرستاده شد.[2] مس در پهلوی به معنی مه‌فارسی است، مسمغان یعنی بزرگ مغ‌ها و یا موبدان موبد و یا زراتشت‌توم، امیانوس مارسلینوس[3] که ذکرش به‌زودی بیاید نیز به یک حکومت روحانی در ماد اشاره می‌کند. برخی از کتب پهلوی برای آن‌که میان دو سنّت مذکور سازشی دهند پدر زرتشت را از آذربایجان و مادرش را از ری ذکر کرده‌اند، شهرستانی نیز این دو سنّت را به این شکل سازش داده است. از آنچه گذشت مختصراً می‌توان گفت که زرتشت از مغرب ایران است و یا شمال غربی؛ به هیچ‌وجه جنوب احتمال برده نمی‌شود و عقیدهٔ شرق ایران نیز امروز متروک شده است، کسی طرفدار آن نیست.

زمان زرتشت و اقوال مورخین یونان

اینک رسیدیم به سر زمان زرتشت، یکی از مسایل بسیار مشکل در این خصوص روایات به اندازه‌ای مختلف است که ابداً صلح و سازشی میان آن‌ها نمی‌توان داد،

---

۱. این کلمه در پهلوی زراتشت‌توم Zarathušttum می‌باشد.

۲. دانشمند آلمانی پروفسور مارکوارت Marquart در کتاب خویش ایرانشهر صفحهٔ ۱۲۷ می‌نویسد که در سال ۱۳۱ ابومسلم مسمغان را به اطاعت دعوت نمود، چون او امتناع کرد موسی‌بن کعب را به جنگ او فرستاد اما کاری از پیش نرفت تا آنکه در زمان المنصور مسمغان شکست یافته، با برادرش اپرویز و دو دخترش در قلعهٔ استوناوند به دست دشمن افتادند.

3. Ammianus Marcellinus

یونانی‌ها زمان پیغمبر را بسیار بالا برده‌اند که هیچ تاریخ دسترسی به آن اوقات ندارد شاید قدیم‌ترین مورّخی که از زرتشت ذکری کرده است خسانتوس[۱] باشد (۴۵۰-۵۰۰) که از حیث زمان پیش از هرودوت است، مورّخین دیگر از او نقل کرده نوشته‌اند که پیغمبر ایرانی شش هزار سال و بنابه نسخ دیگر (۶۰۰) سال پیش از لشکرکشی خشایارشا پادشاه هخامنشی به ضدّ یونان می‌زیسته است، در صورتی‌که تاریخ مذکور را ۶۰۰ بدانیم زمان زندگانی زرتشت در سال ۱۰۸۰ پیش از مسیح خواهد شد، اساساً خبری که مورخین دیگر از خسانتوس نقل می‌کنند بسیار مشکوک و محتاج به تنقید طولانی است. اول یونانی که صریحاً از پیغمبر ایران اسم می‌برد افلاطون فیلسوف معروف است (۴۲۹-۳۴۷) زرتشت را مؤسس آیین مغ می‌داند، پس از آن چند نفر از شاگردان او از آن جمله ارسطاطالیس و اُدُکسُوس[۲] می‌نویسند که زرتشت شش هزار سال پیش از وفات افلاطون می‌زیست شاگرد سومی او هِرمُدُر[۳] پنج هزار سال پیش از جنگ یونان و ترُیاس[۴] ذکر می‌کند، بنابراین زمان زرتشت در شش هزار و صد سال پیش از مسیح می‌شود. مورّخین دیگر یونانی مثل هرمیپوس[۵] که خود در سال ۲۳۰ پیش از عیسی می‌زیست و پس از او پلوتارخُس[۶] که چهل و شش سال پس از میلاد تولّد یافت، هر دو همان تاریخ هرمُدُر را برای زرتشت نقل می‌کنند. مورّخ و پیشوای معروف کلده بروسُوس[۷] که در قرن سوم پیش از میلاد می‌زیست زرتشت را سرسلسلهٔ پادشاهان ماد نژاد می‌داند که از سال ۲۳۰۰ تا ۲۰۰۰ پیش از مسیح در کلده سلطنت کردند. پرفیریوس[۸] که در سال ۳۰۴ میلادی وفات یافت، زرتشت را استاد و آموزگار فیثاغورث فیلسوف یونانی می‌داند، بنابراین در نیمهٔ قرن ششم پیش از میلاد کفالیون[۹] از کتزیاس[۱۰] طبیب یونانی اردشیر دوّم هخامنشی (۴۰۴-۳۶۱ پیش از میلاد) که چندین سال در دربار پادشاه مذکور به‌سر برد نقل می‌کند که زرتشت معاصر پادشاه آشور نینوس[۱۱] و زنش سمیرامیس[۱۲] بوده است و داستانی از لشکرکشی این پادشاه آشور به ضدّ شاه باختر (بلخ) که زرتشت نام داشت ذکر می‌کند. شاعر و مورّخ یونانی آگاسیاس[۱۳] که در سال ۵۳۶ تولّد یافت و در ۵۸۲ میلادی درگذشت می‌نویسد که ایرانی‌ها می‌گویند زرتشت در زمان شاه

---

1. Xantus
2. Eudoxus
3. Hermodor
4. Troyas
5. Hermipus
6. Plutarkhos
7. Berossus
8. Porphyrius
9. Kephalion
10. Ktesias
11. Ninus
12. Semiramis
13. Agathias

هستاسپس (گشتاسپ) به‌سر می‌برد، اما معلوم نیست که مقصود از این هستاسپس کدام است؛ پدر داریوش است و یا کسی دیگر، امیانوس مارسلینوس مورّخ رُم که در سال ۳۳۰ میلادی می‌زیست و خود در ایران بوده است مانند اگاسیاس زرتشت را از باختر دانسته و معاصر هستاسپس می‌شمرد، ولی تردیدی ندارد از آنکه هستاسپس همان پدر داریوش باشد. این است آنچه صراحتاً از برخی مورّخین یونان و کلده و رُم برمی‌آید. از ذکر اقوال سایر مورّخین که به‌واسطهٔ مشکوک بودن محتاج به تنقید و توضیحات است و از اخباری که فقط نقل قول از دیگران و در واقع تکرار است صرف‌نظر کردیم، هرچند که کلیّه این اخبار بی‌اساس است، ولی دلیل است که زرتشت متعلّق به یک زمان بسیار قدیم است و در دو هزار سال پیش از این هم مانند امروز بر سر زمان او اختلاف داشتند، سنّت زرتشتیان بر خلاف یونانیان طرفدار زمانی است که می‌توان پذیرفت، ولی دلایلی موجود است که می‌توان از حدود تاریخ سنّتی بالاتر هم رفت.

زمان زرتشت در سنّت

سنّت قدیم زرتشتیان در چند کتب پهلوی محفوظ مانده، از آن جمله است بندهش و زات‌سپرم و دینکرد و اردی‌ویراف‌نامه و غیره،[۱] در این کتب نیز چند سال پس و پیش زمان زندگانی زرتشت ذکر شده است. اردی‌ویراف‌نامه و زات‌سپرم زمان بعثت زرتشت را در ۳۰۰ سال پیش از اسکندر می‌شمرند، بندهش در سال ۲۵۸ پیش از برهم خوردن سلطنت هخامنشی ذکر کرده است، ابوریحان بیرونی نیز در این تاریخ با بندهش موافق است. مسعودی هم در مروّج‌الذهب از زمان رسالت زرتشت تا فتح اسکندر ۲۵۸ سال فاصله می‌دهد، بنابراین پیغمبر معاصر کورش و گشتاسب پدر داریوش می‌شود. آنچه در سنّت مشهورتر است این است که در سال ۶۶۰ پیش از مسیح زرتشت تولد یافت و این مطابق است با آنچه اردی‌ویراف‌نامه برای ظهور پیغمبر ذکر کرد، چه فتح اسکندر در سال ۳۳۰ پیش از مسیح وقوع یافت و زرتشت در سی سالگی مبعوث گردید. در سنّت تمام اوقات زندگانی زرتشت معیّن است، مختصراً چند کلمه در این خصوص گفته می‌گذریم. پیغمبر در ششصد و شصت سال پیش از مسیح به‌دنیا آمد. در سنّ بیست سالگی گوشه‌گیری

---

۱. زمان اردی ویراف را باید از وسط قرن چهارم تا وسط قرن هفتم میلادی قرار داد، ولی تدوین آن را در میان قرن نهم تا آغاز قرن چهاردهم میلادی می‌توان تخمین کرد، کلاً می‌توان گفت کتب مذهبی پهلوی که در قرون نسبتاً متأخر تألیف یافت مواد آن‌ها بسا قدیم‌تر از زمان تألیف آن‌هاست، قدمت غالب آن‌ها به پیش از استیلای عرب می‌رسد از این قبیل است بندهش که در قرن هشتم میلادی جمع‌آوری گردید و زات‌سپرم متعلق به قرن نهم است.

اختیار نمود، در سی سالگی به پیغمبری برانگیخته شد، در نزدیک دریاچهٔ ارمیّه در بالای کوه سبلان مانند موسی در طور سینا به الهام غیبی رسید، کوه سبلان از زمان قدیم تا امروز محل توجه و زیارتگاه می‌باشد. در چهل و دو سالگی کی گشتاسپ را پیرو آیین خود نمود. در ۵۸۳ پیش از مسیح در هفتاد و هفت سالگی در هنگام هجوم لشکریان ارجاسب تورانی زرتشت در یک آتشکدهٔ بلخ به دست یک تورانی به قول بندهش برات رُک رش شهید گردید. لشکرکشی ارجاسب به ضدّ کی گشتاسب برای این بود که شاه باختر به آیین مزدیسنا گروید، زریر برادر گشتاسب و اسفندیار پسر گشتاسب از نامداران و یلان این جنگ مذهبی بوده‌اند، در شاهنامه مفصلاً داستان این نبرد مذکور است. بنابراین سنّت، زرتشت بیست‌وچهار سال پیش از تأسیس سلطنت هخامنشی و به شهریاری رسیدن کوروش بزرگ از جهان درگذشت، دسته‌ای از علمای بزرگ مثل وست[1] و جکسن[2] و میّه[3] و غیره طرفدار تاریخ سنّتی می‌باشند.

حامی زرتشت گشتاسپ مربوط به پدر داریوش نیست

چیزی که به نظر نگارنده قدری بعید می‌آید این است که پروفسور دانشمند آلمانی هرتل درکتابچهٔ مختصر خود که ذکرش گذشت از خود گات‌ها یعنی از سخنان زرتشت در یسنا ۵۳ استشهاد می‌کند که این فصل از گات‌ها در میان دوم آوریل و بیست و نهم سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح انشاء شده است و به عقیدهٔ او ۲۹ سپتامبر باز نزدیک‌تر به صحت می‌باشد، برای آنکه در این چند قطعه زرتشت از گشتاسپ پدر داریوش درخواست می‌کند که دست گماتای‌مغ را از تاج و تخت شهی ایران کوتاه کند و دوباره سلطنت را در خاندان هخامنش برقرار سازد، راست است، خود داریوش در کتیبهٔ بیستون می‌گوید: «گماتای مغ در نهم ماه گرمَپادَ (دوم آوریل ۵۲۲ پیش از مسیح) به اسم بردیا (اسمردیس) پسر کوروش و برادر کمبوجیا تخت شهی ایران را غصب نمود و من به یاری اهورا مزدا در دهم ماه باگَیادیش (Bagaiadiš) (۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح) او را با چند نفر از یارانش کشتم». ترجمهٔ یسنای مذکور را نیز ملاحظه خواهید نمود، مخصوصاً این فصل در میان گات‌ها پریشان و به‌واسطهٔ پیش‌آمد لغات نادره بسیار مبهم است، در آغاز آن صحبت از عروسی دختر زرتشت با جاماسب و زیرکی گشتاسپ می‌باشد. پس از کشته شدن گماتا فوراً خود داریوش شاهنشاه ایران شد، چرا زرتشت از این شاهنشاه نامدار و

1. West　2. Jackson　3. Meillet

مقتدر اسمی نمی‌برد و از پدرش گشتاسپ که حاکم ایالتی بود از طرف پسرش این همه صحبت می‌دارد. داریوش در کتیبهٔ بیستون به پدرش عنوان پادشاهی نمی‌دهد، از او مثل سایر حکام ایالت‌های مملکت خود اسم می‌برد، از آن جمله در کتیبهٔ مذکور منقوش است: «داریوش پادشاه گوید پارتوَ (پارت، خراسان کنونی) و ورکانَ (گُرگان، جرجان) از من یاغی شدند و خود را پیرو پرورتیش Pravartiš خواندند، مردم آنجا از پدرم ویشتاسپ (گشتاسب) که در پارت بود سر پیچیدند، آن‌گاه گشتاسب با لشکری که نسبت به او باوفا مانده بود بیرون رفت و در یک شهر پارت موسوم به ویشپ اوزاتیش Višpa uzatiš بنای دعوا گذاشت، اهورامزدا او را یاری نمود. به خواست اهورامزدا گشتاسب لشکر یاغی را سر کوبید، در بیست و دوم ماه و یخن Viyaxna (مطابق ۵ فوریه ۵۲۱ پیش از مسیح) این دعوا روی داد». داریوش در متمم این خبر می‌گوید که «من از ری (رگا) لشکری به یاری گشتاسپ فرستادم و در یک شهر پارت موسوم به پتیگرَبنا Patigrabana دوباره در اول ماه گرمَپادَ Garmapada (مطابق ۳ آوریل ۵۲۰ پیش از مسیح) جنگی واقع شد و گشتاسپ قوای متمردین را درهم شکست، دگرباره مملکت پارت به زیر فرمان من درآمد. چنان‌که ملاحظه می‌کنید گشتاسپ پدر داریوش عنوان پادشاهی ندارد فقط خشترَپاون Xšatrapavan (ساتراپ) دو ایالت پارت و گرگان می‌باشد. در صورتی‌که زرتشت به حامی خود گشتاسپ عنوان شاهی می‌دهد و سنّت مرکز و پایتخت این شاه را در باختر (بلخ) ذکر می‌کند و نکتهٔ دیگری که باید متذکر شویم این است که داریوش مکرّراً اسامی آبا و اجداد خود را این‌طور می‌گوید: داریوش پسر ویشتاسپ، پسر ارشام، پسر اریارْمنَ Ariaramna، پسر چیش‌پیش Cišpiš، پسر هخامنش و سلسلهٔ کیانیان که به قول سنّت در باختر سلطنت داشت در اوستا و کتب پهلوی و حمزه و آثارالباقیهٔ بیرونی و شاهنامه و غیره این‌طور آمده است: کیقباد، کیکاوس، کیخسرو، کی لهراسب، کی گشتاسب، یعنی که در کتیبهٔ ویشتاسپ پسر ارشام و در سنت ویشتاسپ حامی زرتشت پسر اَوْروَتْ اسپ Aurvat-Aspa (لهراسب) می‌باشد. یشت نوزدهم موسوم به زامیاد که نظر به مندرجاتش از قدیم‌ترین یشت‌ها محسوب است مفصلاً از سلسلهٔ کیانیان و فرّ کیانی و کوشش افراسیاب تورانی برای رسیدن به فرّ و یا خرّه صحبت می‌دارد. از مطالعهٔ یشت مذکور به خوبی برمی‌آید که حامی زرتشت ابداً مربوط به پدر داریوش نیست. دسته‌ای از مستشرقین که طرفدار سنت هستند نیز این دو نفر را یکی تصور نکرده‌اند. نظر به دلایل تاریخی علمای پارسیان هم امروز پای‌بند تاریخ سنتی نیستند. دستهٔ دیگری از علما

مانند گیگر و بارتولومه و رَیْخِلْت[1] و کلمن[2] و غیره زمان زرتشت را پیش از تأسیس سلطنت مادها می‌دانند. بارتولومه می‌گوید که دربار پادشاهان هخامنشی رسماً زرتشتی بود. در یک کتیبهٔ آشور که از قرن هشتم پیش از مسیح مانده است از یک مادی اسم برده می‌شود که مزدک نام داشت و این دلیل است که اسم خدای زرتشت مزدا را در آن وقت برای تبرّک به اشخاص می‌دادند. اقلاً زمان زرتشت را در قرن نهم پیش از مسیح می‌توان احتمال داد. بنابه قدمت و کهنگی زبان گات‌ها از تاریخ مذکور نیز بالاتر می‌توان رفت، شاید زمان زرتشت بسیار دور نباشد از اوقاتی که آریایی‌های این طرف رود سند یعنی ایرانی‌ها و هندوان طرف مغرب هنوز با هم بودند و یک ملّت واحد تشکیل می‌دادند و از حیث تمدّن و مذهب با هم یکی بودند.

زرتشت در گات‌ها

اینک ببینیم که از سخنان خود زرتشت در گات‌ها تا به چه اندازه می‌توان پی به احوال سراینده‌اش برد. نخست آنکه زرتشت از مشرق ایران نیست، از مغرب به طرف مشرق پناه برد. این مسئله صراحتاً از یسنا ۴۶، فقرهٔ یکم و دوّم برمی‌آید، در جایی که گوید: «به کدام خاک فرار کنم، به کجا رفته پناه جویم، پیشوایان و شرفاء از من کناره جویند و از برزیگران نیز خوشنود نیستم و نه از فرمانروایان شهر که طرفداران دروغند، چگونه تو را خوشنود توانم ساخت ای مزدا! من می‌دانم که چرا کاری از پیش نتوانم برد برای آنکه گلّه و رمه‌ام اندک و کارگرانم بسیار نیستند، نزد تو گله‌مندم ای اهورا، تو خود بنگر و مرا در پناه خویش گیر چنان‌که دوستی به دوستی پناه دهد». زرتشت به‌واسطهٔ پیش نرفتن رسالتش در وطن خود و شاید هم به‌واسطهٔ تعاقب دشمنان با چند نفر از یارانش به قول بارتولومه به ملاحظهٔ آزار و صدمه از راه معمولی پر جمعیّت صرف‌نظر نموده، از بیراهه خود را به دربار پادشاه مشرق ایران که گشتاسپ نام داشت رساند، این اسم در خود گات‌ها ویشتاسپ آمده و چهار بار تکرار گردیده به‌واسطهٔ مصادف بودن آن با اسم پدر داریوش این دو را نباید یکی پنداشت، این هم اسمی است مانند سایر اسامی؛ ممکن است چندین اشخاص به آن نامزد باشند.

1. Reichelt
2. Clemen

گشتاسب اسم معمولی است، بسا از اشخاص تاریخی چنین موسوم بودند

در تاریخ به چندین ویشتاسپ و یا گشتاسپ نام برمی‌خوریم، بنابه شـاهدی کـه در دست است این اسم از مدت سه هزار سال پیش از این تا امروز در میان ایرانیان مـعمول است، در آسیای صغیر خطوط میخی متعلق به سال ۸۵۴ پیش از مسیح از تگلات پلزر[1] Tiglat Pilesar پادشاه آشور پیدا شده، در آن اسامی چند تن از بزرگان آریایی به‌خصوص ایرانی منقوش است از آن قبیل گشتاشپی Kuštašpi بنابه عـقیدهٔ مسـتشرقین گشـتاشپی همان گشتاسب و یا ویشتاسپ می‌باشد. گذشته از داستان ملّی ما که در شاهنامه محفوظ مانده از خود گات‌ها به خوبی آشکار است که ویشتاسپ نامی در آن طرف ایران امارت داشت، طوایف ایرانی از زمان بسیار قدیم در اطراف ایران سلطنت مختصری داشـتند. از روی کتیبهٔ داریوش در بیستون می‌دانیم که آبا و اجداد او از دیر زمانی در جنوب ایـران شهریاری داشتند. بنابه فهرستی که کورش بزرگ (در کتیبه‌ای که در بابل پیدا شد) از آبا و اجداد خود می‌دهد و آنچه داریوش در بیستون می‌گوید از آنکه هشت نـفر از اجـداد او سلطنت داشتند می‌توان گفت که تأسیس سلطنت و یا امارت آنان در جنوب قـدیم‌تر از تأسیس سلطنت مادها می‌باشد. در مغرب ایران به‌واسطهٔ همسایگی با آشور مقتدر دیرتر به تشکیل سلطنتی موفق شدند، ولی غالباً در کتیبه‌های آشور از سرکشی مـادها و دَم از استقلال زدن آنان و گاهی نیز از شهریاران کوچک صحبت می‌شود، تا آنکه در قرن هفتم پیش از میلاد دیاکو موفق گشته ماد را از اسارت آشور نجات دهد. بنابراین ابداً غـریب نیست که در مشرق ایران در باختر و یا سیستان سلطنتی از قدیم وجود داشته باشد.

کسان و بستگان و پیروان بزرگ زرتشت

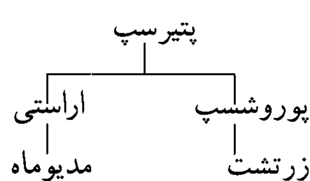
زرتشت در دربار گشتاسپ فراشستر و برادرش جاماسپ راکه از خاندان هُوَگْوَ بودند و هر دو وزیر کی گشتاسپ با خود همراه نمود، دختر فراشستر را به زنی گرفت. در یسنا ۵۱، فقرهٔ ۱۷ در خصوص این وصلت گوید: «دختر گرانبها و عزیز را فراشستر هُوَگْوَ بـه زنی به من داد و پادشاه توانا مزدااهورا برای ایمان پاک او دخترش را بـه دولت راسـتی رساند». زرتشت دختر خود پوروچست را به جاماسپ داد. چـندین قـطعه از یسـنا ۵۳ راجع‌به عروسی این دختر است. در مجلس عروسی معلوم می‌شود چندین عروس و داماد دیگر نیز حضور داشتند، کی گشتاسپ نیز داخل بزم عروسی بود. در قطعهٔ سوم یسـنای

---

1. Tiglat Pilesar

مذکور پدر عروس پیغمبر ایران گوید: «اینک تو ای پوروچیست از دودمان هیچتسپ و از پشت سپَیتمَ تو ای جوان‌ترین دختر زرتشت، او زرتشت با پاک‌منشی و راستی و مزدا از برای تو برگزید یاور دین جاماسپ را، اکنون برو با خردت مشورت کن، آن‌گاه با پندار نیک، مقدس‌ترین کردار پارسایی را به جای آور». یکی از پسران زرتشت نیز در مهاجرت از مغرب ایران با او همراه آمد، لابد از زن دیگر بوده است، در یک قطعه زرتشت از این پسر یاری می‌طلبد ولی اسمش را نمی‌برد. در یسنا ۵۳، فقرهٔ ۲ گوید: «یاوران دین کی گشتاسپ و پسر زرتشت سپنتمان و فراشستر برای خوشنودی خدا راه دین یقینی که اهورا مزدا فرستاد روشن و فراخ کنند». هرچند که زرتشت از این پسر اسم نمی‌برد ولی از سایر قسمت‌های اوستا و کتب پهلوی می‌دانیم که این پسر باید ایست واستر باشد که بزرگ‌ترین پسر پیغمبر است، ظاهراً از زن اوّلی یکی از بستگان زرتشت هم از مغرب ایران با او به دربار کی گشتاسپ آمد، او جزو یاران بانفوذش شمرده می‌شود. اسم او مدیومانگهه سپیتم می‌باشد. زرتشت یک بار از او اسم می‌برد، در یسنا ۵۱، فقرهٔ ۱۹ گوید: «مدیومانگهه سپیتم پس از آنکه در دل خویش دریافت و شناخت آن کسی را که برای جهان دیگر کوشاست همت خواهد گماشت تا دیگران را بیاگاهاند، از آنکه پیروی آیین مزدا در طیّ زندگانی بهترین چیزهاست».

در یشت سیزدهم که موسوم است به فروردین یشت از مدیومانگهه و همهٔ خویشان و بستگان زرتشت اسم برده می‌شود، مدیومانگهه پسر اراستی می‌باشد، به توسط کتاب پهلوی زات‌سپرم می‌دانیم که او پسرعموی زرتشت است. مدیومانگهه را حال مدیوماه گویند و به قول اوستا اوّل کسی است که ایمان آورد. راجع‌به عروسی



دختر زرتشت پوروچیست گفتیم که پدر دختر خود را از دودمان هیچتسپ خطاب می‌کند و از پشت سپیتم می‌خواند، در سنّت نیز هیچتسپ چهارمین و سپیتم نهمین جدّ زرتشت می‌باشد. مسعودی سلسلهٔ زرتشت را این‌طور ذکر کرده است ۱ منوشهر؛ ۲ دورشرین؛ ۳ ارج؛ ۴ هایزم؛ ۵ واندست؛ ۶ اسبیمان؛ ۷ هردار؛ ۸ ارحدس؛ ۹ باتیر؛ ۱۰ حخیش؛ ۱۱ هجدسف؛ ۱۲ اریکدسف؛ ۱۳ فذراسف؛ ۱۴ بورشسف؛ ۱۵ زرادشت؛ کاملاً این سلسله با بندهش مطابق است مگر آنکه اسامی به‌واسطهٔ تبدیل از املا پهلوی به املا عربی فرق کرده است و نیز گفتیم که زرتشت به دخترش پوروچیست، [وی را] جوان‌ترین دختر

زرتشت می‌نامد، از این عبارت معلوم می‌شود که دختران دیگری هم داشته است. آری سایر قسمت‌های اوستا و کتب پهلوی سه پسر و سه دختر به زرتشت نسبت می‌دهد. فروردین یشت در فقرهٔ ۹۸ از سه پسر زرتشت یاد کرده، آنان را ایست واسترا؛ اوروتت نرا؛ هورچیثرا می‌نامد. در ادبیّات کنونی زرتشتیان این پسران را ایسد و استر؛ اروتدنر؛ خورشید چهر گویند. همان‌طوری که ربّانیون پیشوایان دین یهود خود را از پشت هارون برادر موسی می‌شمردند. در بندهش نیز کلیّهٔ موبدان از پشت بزرگ‌ترین پسر زرتشت ایسد و استرا می‌باشند و او خود نخستین موبدان موبد بود. اروتدنر رئیس و رهبر طبقه برزیگران؛ خورشید چهر نخستین رئیس و افسر رزمیان بود. بنابراین سنّت تشکیل طبقه سه‌گانه از این سه پسر است، ذکرش بعد بیاید. فروردین یشت نیز اسم سه دختر زرتشت را در فقرهٔ ۱۳۹ این‌طور ذکر می‌کند. فرنی؛ تهریتی؛ پورچیست، حالا فرن و تهرت و پوروچیست گوییم. زرتشت در یسنا ۵۱، فقرهٔ ۱۷ مذکور از زنش دختر فراشستر اسم نمی‌برد، ولی فروردین یشت اسم او را هووی ضبط کرده و دینکرد نیز هووی را زن زرتشت ذکر می‌کند[1]. این است کلیّه یاران و کسان زرتشت که در گات‌ها از آن‌ها اسم برده شد. در بیرون از حدود مملکت کی گشتاسپ خانواده‌ای از امرای تورانی موسوم به فریان نیز طرف توجه پیغمبر است، این خانواده هنوز به زرتشت نگرویده ولی با او مخالفت هم ندارد، به‌طوری که پیغمبر امیدوار است که آنان را از پیروان خویش گرداند. در یسنا ۴۶، قطعهٔ ۱۲ راجع به این مسئله گوید «اگر روزی راستی به دستیاری فرشته محبت (آرمتی) به نزد نبیرگان و بازماندگان ستوده فریان تورانی جای گزینند آن‌گاه وهومن آنان را در بهشت جای دهد و اهورامزدا آنان را در پناه خود گیرد». از گات‌ها چنین برمی‌آید که هنوز زرتشت در آغاز رسالت خویش می‌باشد. یاران و همراهانش بیدار نیستند و در دایرهٔ پیروانش اشخاص متنفّذ مثل کی گشتاسپ و فراشستر و جاماسپ و ایست واسترا و مدیومانگه کم می‌باشند، در مقابل دشمن زیاد دارد. در مقالهٔ دیگر از آن‌ها صحبت خواهیم داشت و نیز به خوبی از گات‌ها برمی‌آید که زرتشت در سرزمینی است که هنوز به شاهراه تمدّن و تربیت نیفتاده است، راهزنی و غارت و صحراگردی و چادرنشینی متداول بوده است. مذهب آریایی در آنجا معمول و به گروهی از پروردگاران اعتقاد داشتند، به فدیه و قربانی اهمیّت زیاد می‌دادند؛ به زراعت و پرورش گلّه و رمه اعتنا نمی‌کردند،

---

۱. اسم زن و سه پسر و سه دختر حضرت زرتشت با حروف لاتین این‌طور می‌شود:

. Hvovi, Isat-vastra, urvatat-nara, Hvre-Cithra, Frenay, Thriti, PouruCistra.

برخلاف قسمت غربی ایران که به‌واسطهٔ اختلاط با آشور و بابل زودتر پا به دایرهٔ تمدّن نهاد، هرچند که در گات‌ها تفتیش و دقّت کنیم به هیچ‌وجه نمی‌توانیم از مندرجات آن به یک واقعهٔ تاریخی مهمّی برخوریم، و از روی آن زمان معینی برای سرایندهٔ آن‌ها قرار دهیم، گذشته از اسم توران اگر به اسم محلّی هم برنمی‌خوریم که بتوانیم پیرامون آن گشته برای حدس و احتمالات خود پایه و بنیانی درست کنیم، چون تمام سخنان زرتشت را در دست نداریم، فقط جزو مختصری از آن‌ها به ما رسیده، به ناچار باید از روی این چیزی که موجود است قضاوت کنیم.

دلایلی که ما را از قید سنت تاریخی بیرون می‌آورد و تشکیل سلطنت در ماد

ما در گات‌ها ابداً به اوقاتی که تاریخ ما از آن‌ها یادی می‌کند برنمی‌خوریم، ششصد و شصت سال پیش از مسیح از اوقات تاریخی ایران است. سکوت گات‌ها در کلیّه امور راجع‌به این زمان قهراً ما را از قید سنّت بیرون آورده، باید به زمان بالاتری منتقل شویم، زرتشت در گات‌ها خواستار است که پادشاه بزرگ و توانایی برانگیخته شود و سرکشان را در مقابل قانون فرود آورد و به راهزنان گوشمالی دهد، دهقانان بیچاره را از گزند غارت و دستبرد یاغیان برهاند، در صورتی‌که زرتشت به قول سنّت در سال ۶۶۰ به جهان آمده و در ۵۸۳ پیش از مسیح در گذشته باشد و در مدت رسالت خویش با دو پادشاه بزرگ و مقتدر ماد ــ فرورتی (۶۴۷-۶۲۵ پیش از مسیح) و هوخشتر (۶۲۵-۵۸۵ پیش از مسیح) معاصر باشد بی‌شک از آنان اسمی می‌برد و از اکباتانا (همدان) پایتخت بزرگ و مهمّ یادی می‌کرد، فرورتی تقریباً تمام ایران را در زیر سلطهٔ خویش درآورد، هوخشتر، نینو (نینوا) را گرفته دولت آشور را منقرض ساخت و ممالک وسیعه آن را به چنگ آورد و یک قسمت بزرگ از آسیای صغیر مثل ارمنستان و کاتپاتوکا را (در مشرق آسیای صغیر) تصرّف نمود و در حقیقت زمینهٔ جهانگیری کوروش و داریوش را حاضر نمود. زرتشت خواه از آذربایجان باشد، خواه از ری به هر حال از زمینی است که در زیر فرمان فرورتی و هوخشتر بوده است، ضمناً متذکر می‌شویم که اسم دوّمین پادشاه ماد فرورتی، زرتشتی است هرچند که در گات‌ها به فرَوَشی برنمی‌خوریم، امّا در سایر قسمت‌های اوستا فزون و فراوان از آن صحبت شده است، یشت سیزدهم که ذکرش گذشت موسوم است به فروردین یشت. فرورتی و فروشی و فروهر و فرورد همه

یکی است و در اوستا یکی از ارواح پنجگانهٔ انسان است، زهی جای افسوس است که از پادشاهان ماد جز از مجسمه یک شیر سنگی در همدان یادگار دیگری نمانده است.[۱] ولی چنان‌که دانشمند آلمانی پروفسور نولدکه احتمال می‌دهد ممکن است روزی از زیرزمین پایتخت ماد «همدان» خطوط میخی بیرون آید آن‌گاه حدس‌ها قوتی خواهد گرفت، چنان‌که از خطوط میخی هخامنشی به خوبی آشکار است که پادشاهان این سلسله زرتشتی بودند. مورخ دانشمند پرشک Prášek در جلد اول کتاب خود تاریخ (مادها و فارس‌ها) در صفحهٔ ۲۰۴ بنابه روایتی زمان ولادت زرتشت را در سال ۵۹۹ پیش از مسیح ذکر می‌کند و زمان بعثت او را در سال ۵۵۹ یعنی در همان سالی که کورش بزرگ به تخت نشست، هرچند که از تاریخ ۶۶۰ مانند بندهش و غیره پایین‌تر آییم به زمانی می‌رسیم که تاریخ ایران نسبتاً روشن است، نظر به سکوت گات‌ها از وقایع تاریخی، ایراد فوق ما بیش از بیش موضوع پیدا می‌کند. چون در خصوص زمان زرتشت هیچ دلیل مثبتی در دست نداریم باید به دلایل منفی متوسّل شویم، از آن جمله سکوت هرودوت معتبرترین مورّخ یونانی و سرچشمهٔ اخبار ایران قدیم که در سال ۴۸۴ پیش از مسیح تولد یافت یعنی ۹۹ سال پس از وفات سنّتی زرتشت و شاید خود در ایران سفر کرده است، اگر هرودوت فقط یک‌صد سال پس از زرتشت می‌زیست لااقل بایستی در جزو یکی از چهار پادشاهان ماد که دیاکو و فرورتی و وهوخشتر و استیاج[۲] باشند، ضمناً اسمی هم از پیغمبر ایران ببرد. هرودوت از این چهار شاه مفصلاً صحبت می‌دارد و همچنین از چهار پادشاه هخامنشی کورش و کمبوجیا و داریوش و خشایارشا وقایع و اخبار زیاد نقل می‌کند. مورّخ یونانی فقط به اخبار سیاسی ایران اکتفا نکرده، شرحی در خصوص آداب و رسوم و دین ایران می‌نگارد. از زرتشت اسمی نبرده در صورتی‌که آن وقت که هرودوت در ممالک ایران بود یا در آن اوقاتی که تاریخ خود را می‌نوشت محققاً آیین زرتشتی رونق تمام داشت و مذهب رسمی مملکت بود، دلیل است که مانند سایر مورّخین و فیلسوف‌های یونان پیغمبر ایران را از زمانی می‌پنداشت که تاریخ دسترسی به آن نداشت، آنچه هرودوت در خصوص مذهب ایران می‌نویسد قسمتی از آن تقریباً موافق است با اوستا، اما نه با گات‌ها؛ آنانی که طرفدار تاریخ سنّتی ۶۶۰ پیش از مسیح هستند و آنانی که چند صد

۱. پروفسور آلمانی هرتسفلد (Herzfeld) شیر همدان را از عهد سلوکیدها و یا اشکانیان می‌داند.

۲. اسامی پادشاهان ماد به املا لاتین از این قرار است:
Dayaukku, Fravarti Huvaxšatra تلفظ اسم آخرین پادشاه را درست نمی‌دانیم که چطور بوده است. یونانی‌ها Astyages نوشته‌اند در کتیبهٔ بابلی Ištuvigu آمده است.

سال از تاریخ مذکور بالاتر رفته‌اند و یا کسانی که مثل دارمستتر بر خلاف وقایع تاریخی هم چند صد سال از تاریخ سنّتی پایین‌تر آمده‌اند، هر یک کتابی دارند و یک مشت دلیل برای اثبات ادعای خویش، اما هیچ‌یک طوری نیست که خواننده را قانع کند. بی‌اختیار پس از انجام کتاب از خود می‌پرسد چرا سنّت هر چند قدیم باشد باز قوت دلیل تاریخی را دارا نیست. عیسی از حیث زمان شاید هزار سال متأخرتر از زرتشت باشد، ۲۵ ماه دسامبر که روز ولادت او پنداشته می‌شود در قرن سوم میلادی در رُم برای او ساخته شد، در آخر قرن اول میلادی به‌واسطهٔ لشکریان قیصرهای رُم پرستش مهر از آسیا داخل آن مملکت شد به‌تدریج تمام ایتالیا و بالاخره اروپا را فراگرفت و دین رسمی دولت رُم گردید، هنوز هم در تمام اروپا به‌خصوص آلمان آثار معبد مهر فرشتهٔ ایران موجود است، ۲۵ دسامبر به مناسبت انقلاب فصلی در آغاز زمستان روز ولادت پروردگار خورشید تصور می‌شد، پس از زد و خوردهای فراوان که دین عیسی جای کیش مترا (مهر) را گرفت، روز تولد خیالی او هم از باب میراث و یا مرده ریگ به پسر روح‌القدس رسید، اگر نه تاریخ ابداً اطلاعی از ماه ولادت عیسی ندارد چه رسد به روز ولادت او، کلّیه در علم ادیان از این قبیل مسایل بسیار دیده می‌شود.

منشاء تاریخ سنتی

اینک ببینیم چرا در سنت زرتشتیان تاریخ ظهور حضرت زرتشت این همه متأخر قرار داده شد، شاید این مسئله را این‌طور بتوان حل نمود از زمان بسیار قدیم در سنت است که طول جهان دوازده هزار سال می‌باشد، پلوتارک نیز از تئوپونپوس[1] که معاصر فیلیپ و اسکندر است نقل کرده، راجع‌به این سنت گوید: «مغ‌ها در زمان هخامنشان طول جهان را محصور نموده، آن را به عهدهای سه هزار سالی تقسیم کردند». این سنت مفصلاً در کتاب بندهش در فصل اول مندرج است از آنکه: «در مدت سه هزار طول عالم فروهر (فروَشی) و یا روحانی بوده است، پس از انقضای این مدت از جهان فروهر صور مادی عالم ساخته شد، این دوره نیز سه هزار سال دوام داشت، آن‌گاه اهریمن به تباه نمودن جهان خاکی پرداخت، رنج و آسیب بیافرید، ناخوشی و مرگ و جانوران زیان‌آور پدید آورد و به ضد آفرینش نیک اهورامزدا ستیزگی آغاز نمود. این دوره نیز که گرفتار خصومت اهریمن است سه‌هزار سال طول یافت تا آنکه زرتشت سپنتمان ظهور نمود و دورهٔ چهارم که

---

1. Theoponpus

آخرین دورهٔ زندگانی دنیای مادی است شروع گردید، پس از بعثت زرتشت به‌تدریج قوای اهریمن درهم شکند و راستی علم پیروزی برافرازد، آن‌گاه سیوشانس موعود مزدیسنا قیام کند، مردگان برخیزند، روز رستاخیز فرا رسد، مردمان به سرای دیگر درآیند و جهان معنوی شروع شود».

نظر به این سنت به ناچار تا هر قدر که ممکن بود ظهور زرتشت را که پس از او فقط سه هزار سال دیگر از عمر دنیا باقی است به تأخیر انداختند تا به جایی آوردند که از آن حدود به‌واسطهٔ روشن بودن تاریخ ایران پایین‌تر آمدن ممکن نبود، کاری به معنی سنت مذکور نداریم، اگر نه می‌توانیم به‌واسطهٔ نزدیک بودن عقاید هندوان و ایرانیان از کتاب رزمی قدیم هندوان مهابهارتا که قایل است در نزد برهمنان دوازده هزار سال عبارت از یک روز می‌باشد، دلیل اقامه کنیم که در نزد ایرانیان نیز از دوازده هزار یک عدد دیگری اراده شده است.

به‌هر حال معنی ظاهری سنت مذکور شاید دلیل به تأخیر انداختن ظهور زرتشت باشد، اگر سنت تاریخ واقعی پیغمبر ایران را برای ما حفظ کرده بود حالا بایستی عمر جهان سر آمده باشد و یا نزدیک به زمان مسافرت اخروی باشیم.

زرتشت به هر زمانی که متعلق باشد مایهٔ افتخار ایران است، از آنکه موسی در میان اقوام سامی اول کسی است که مذهب وحدت‌پرستی آورد مانع از آن نیست که ایرانیان به خود بالیده گویند که پیغمبر ایران در میان اقوام هند و اروپایی نخستین کسی است که مردم را به فروغ ستایش خدای یگانه رهنمون گشت و یا آنکه مثل دانشمند آمریکایی ویتنی[1] زرتشت را نخستین مرد میدان معرفت حقیقی و یکتاپرستی بدانیم، زرتشت نخستین و آخرین پیغمبر اقوام هند و اروپایی است، پیش از او و نه پس از او کسی از اقوام آریایی به دعوی رسالت موفق نشد، بوداکه از حیث زمان بسیار متأخرتر از زرتشت است خود را پیغمبر ننامید، بعد از وفات او طریقه و فلسفه‌اش رنگ و روی مذهبی گرفت. به مناسبت آریایی بودن زرتشت است که امروز گروهی از بزرگان و دانشمندان اروپا خود را پیرو پیغمبر ایران خوانده، به خود اسم مزدیسنان می‌دهند و گروهی دیگر می‌گویند که عیسی نیز آریایی بود.

1. Whitney

پیغمبر ایرانیان و پیغمبر بنی‌اسرائیل

موسی و زرتشت هر یک مستقلاً مردم را به پرستش یَهْوَ و اهورا ارشاد کردند، در زمان‌هایی که این دو پیغمبر برخاستند به هیچ‌وجه آریایی‌ها و بنی‌اسرائیل به همدیگر نزدیک نبودند که عقاید دینی یکی از آن‌ها به دیگری نفوذ کند، مگر آنکه بعدها به‌واسطهٔ تماس یهودی‌ها و ایرانیان در بابل برخی از عقاید همدیگر را اخذ کردند. به‌خصوص بسا از اصول آیین زرتشتی داخل دین یهود، گردید و از آنجا به سایر ادیان سامی مثل عیسویت و اسلام نفوذ نمود، از این قبیل است، اصول معاد و روز رستاخیز و مسئلهٔ حساب و کتاب و میزان و پل صراط و بهشت و برزخ و دوزخ؛ یهودی‌ها که پس از فتح بیت‌المقدس به دست پادشاه بابل بخت‌النّصر [1] اسیر گشته به بابل آمدند، با اصول مذهب ایرانیان آشنا شدند. پس از فتح بابل به دست کورش هخامنشی به آنان در سال ۵۳۸ پیش از مسیح از طرف شاهنشاه ایران اجازهٔ رجعت داده شد، تمام آلات و ظروف طلا و نقرهٔ معبد را که بابلی‌ها غارت کرده بودند به آنان پس داده شد و از خزینهٔ دولتی ایران دوباره معبد خراب شده بیت‌المقدس برپا گردید، داستان استخلاص یهودی‌ها به توسط کورش در خود تورات در کتاب عزرا نقل شده است.

مقصود از یادآوری این مطلب این است که یهودی‌ها و ایرانیان پیش از تاریخ مذکور از کیش همدیگر اطلاعی نداشتند، موسی و زرتشت هر دو خود را پیغمبر و فرستادهٔ خدا خواندند و مذهب هر دو از عالم بالا وحی و الهام شد، با وجود این شباهت عمده در میان این دو پیغمبر فرق بزرگی است، به قول تورات خدایی که خود را به موسی نمود همان خدایی است که سابقاً خود را به بنی‌اسرائیل ظاهر ساخت. موسی با سنت قدیم قوم خود قطع رابطه ننمود بلکه همان را پیروی کرد و ترقی داد، آیین وحدت‌شناسی موسی مربوط است به آنچه در سنت به ابراهیم منسوب است، خدای پسر عمران همان خدای ابراهیم و اسحق و یعقوب است که قوم بنی‌اسرائیل پیش از موسی هم می‌پرستید، اما زرتشت در میان آریایی‌ها به‌کلی دین جدیدی آورد، خدایی که او به قوم خود موعظه کرد تا آن روز کسی نشنیده بود، یکسره با سنت قدیم آریایی قطع روابط نمود، اسامی کهنه را منهدم و خود از نو با یک جرأت فوق‌العاده بنایی ساخت، گروه پروردگاران را از تخت عزّت فرود آورد جز اهورامزدا کسی را قابل ستایش ندانست و طرز ستایش پیشین را نیز باطل شمرد.

---

1. Nabukadnezar

زرتشت پیش از سلطنت ماد می‌زیست

از آنچه گذشت خلاصه نموده گوییم زمان زرتشت را پیش از تشکیل سلطنت ماد یعنی از قرن هشتم پیش از مسیح به بالاتر می‌توان احتمال داد، عجالتاً باید به این احتمال ساخت تا روزگاران آینده مسئله را روشن‌تر سازد. تاکنون آنچه گفتیم از زرتشت تاریخی بود، اگر خواسته باشیم از مقام پیامبری و رسالت او هم صحبت بداریم لابد باید به کشف و کرامات که برای همه پیغمبران نوشته‌اند متوسّل شویم و این سخن را به درازا خواهد کشاند، در خود اوستا بسا به قطعاتی برمی‌خوریم که حاکی از عوالم روحانی زرتشت است از آن جمله در وندیداد فرگرد نوزدهم آمده است: «اهریمن دیو دروغ را بر آن داشت که زرتشت را فریفته تباه سازد، پیغمبر ستایش‌کنان او را از خود براند، دروغ به نزد اهریمن اظهار عجز نمود، آن‌گاه زرتشت دریافت که گروه دیوها قصد هلاک او دارند، خود [را] نباخت، از جای برخاست، سنگ بسیار سترگی که اهورامزدا برای مدافعه برای او فرستاد به دست گرفت و به سوی اهریمن شتافت و بدو گفت در جهان آنچه از آفرینش دیو است نابود خواهم ساخت. آن‌گاه اهریمن گفت اگر از آیین مزدا روی گردانی و آنچه از من است ویران نسازی، به تو شهریاری گیتی بخشم. زرتشت امتناع نمود و دین اهورا را در مقابل شهریاری جهان خاکی نفروخت». گذشته از این‌ها در کتب پهلوی مثل فصل هفتم دینکرد و بندهش و زات سپرم معجزات و خارق عادات بسیار برای پیغمبر مذکور است، زراتشت بهرام پژدو شاعر زرتشتی از ری در ششصد و پنجاه سال پیش کتاب منظومی موسوم به زرتشت‌نامه سراییده، مطالب خود را از کتب پهلوی برداشته است، از نقطه نظر ادبی این کتاب بسیار نفیس و یک دسته لغات و اصطلاحات در آن جمع است همان است که غالباً فرهنگ‌ها اشعار او را شاهد لغت آورده‌اند. موضوع این نامه شرح حال زرتشت و معجزات او است. از آن جمله گوید:

ز نیکی دهش یافته کام و نام — سوی گیتی آمد به دل شادکام
همه جاودان آگهی یافتند — به پیکار زرتشت بشتافتند
همه نرّه دیوان ناپاک‌وار — ابا لشکر سهمگین بی‌شمار
چو دیدند فرزانه زرتشت را — به دندان گرفتند انگشت را[1]

---

۱. زرتشت‌نامه دارای ۱۵۷۰ بیت می‌باشد، مطالبش از کتاب هفتم دینکرد و زات سپرم برداشته شد. نظر به مندرجاتش می‌توان گفت که برخی از مطالب آن نیز از کتاب‌های دیگر پهلوی استخراج گردیده، مستشرق معروف فردریک روزنبرگ Frederic Rosenberg کتاب مذکور را با یک ضمیمه منثوری از فصل ۱۴ کتاب دبستان‌المذاهب تألیف محسن فانی در احوال زرتشت به فرانسه ترجمه نموده، در سال ۱۹۰۴ میلادی در پطرسبورگ به چاپ رسانید.

اوستا

اوستا و خطوط میخی

از ایران قدیم دو یادگار خطی در دو زبان مختلف ولی نزدیک به هم باقی مانده، یکی به زبان جنوب غربی ایران که به خطوط میخی به فرمان پادشاهان بزرگ هخامنشی در بدنهٔ سنگ خاراها و کوه‌ها و دیوارهای قصور و ظروف و مهرها کنده شد، دیگری به زبان شمال غربی که به خط اوستا در کتاب مقدس اوستا نوشته گردید، اوّلی از چپ به راست نوشته می‌شود، دوّمی از راست به چپ؛ اوّلی که در روی سنگ‌ها نقش بسته شد نسبتاً از حوادث روزگار محفوظ مانده، اینک چهارصد لغت در سینه کوه‌های ایران و کاخ‌های ویران از زبان شاهنشاهان نامدار به‌جاست. نخستین خط میخی در کوه بهستان (بیستون) در سال ۵۲۰ پیش از مسیح به فرمان داریوش کنده شد و گویای داستان کشورگشایی آن شهریار است و آخرین خط در فارس به حکم اردشیر سوّم در سال ۳۵۰ پیش از مسیح در بدنهٔ دیوار قصر خسروی نقش یافت. اما اوستا که در سینهٔ فناپذیر پیروان آیین مزدیسنا و یا روی چرم ستوران و کاغذ سست بنیان نقش بسته بود از آسیب روزگار ایمن نماند، از نامهٔ باستان با آن همه بزرگی که داشت امروز فقط هشتاد و سه هزار کلمه در اوستای کنونی به یادگار مانده، ولی نه به خط اصلی قدیم و نه به ترکیب و ترتیب دیرین، این‌ها قدیم‌ترین و مقدس‌ترین آثاری است که از ایران کهن به ما رسیده است.

تعیین زمان و قدمت اوستا بسته به تعیین زمان زرتشت است، چون هنوز هیچ‌یک از مستشرقین و دانشمندان تاکنون موفق نشده که زمان پیغمبر ایران را با دلایل تاریخی ثابت کند لاجرم زمان انشای اوستا نیز نامعلوم مانده، فرضاً که تاریخ سنّتی ۶۶۰ را ارزشی

باشد باز اوستا پس از ریگ ودا برهمنان و تورات یهودی‌ها قدیم‌ترین کـتاب دنـیاست، بنابه دلایلی که گذشت زمان اوستا را بسیار متأخرتر از ریگ ودا و تورات نـباید تـصور کرد، عهد سرودهای ریگ ودا را از هزار و پانصد سال پیش از مسیح پایین‌تر نـمی‌توان آورد، نظر به شواهد تاریخی و جغرافیایی قدمت آن‌ها نیز تا دو هزار و پانصد سال پیش از مسیح می‌رسد، اما در تورات، بنابه تقریر خود این کتاب، موسی در سال هـزار و پـانصد پیش از مسیح از مصر خارج شد.

اگر خواسته باشیم از علایم دیگر صرف‌نظر کرده فقط زبان گات‌ها را دلیل قدمت آن بشماریم، هر آینه باید به قول بارتولومه فاصلهٔ بزرگی میان عهد هندو و ایرانی و گات‌ها قرار ندهیم نه آنکه فقط گات‌ها به‌واسطهٔ زبان مـخصوص خـود دلیـل قـدمت خـویش می‌باشد بلکه کلیهٔ اوستا دارای علایم روزگاران بسیار قدیم است، در اوستا نه از مـادها اسم برده شده و نه از فارس‌ها؛ ساکنین ایران هنوز آریا اسم دارند و مملکت آنان خاک آریا خوانده می‌شود، در میان این آریایی‌ها هنوز پول و سکه معمول نیست، معامله با خود جنس مثل گوسفند و گاو و اسب و استر و شتر می‌شود، مزد طـبیب و اتـربان (پـیشوای مذهبی) با جنس پرداخته می‌شود. عهد اوستا متعلق به عهد بـرنج (Bronze) مـی‌باشد، هنوز با آهن سروکاری ندارند با آنکه غالباً در اوستا از آلات فلزی برای جنگ صحبت شده است، ولی در هیچ جا اسم آهن نـیست، اسـتعمال نـمک نـیز نـزد ایـن آریـایی‌ها غیرمعمول است، این چیزی که ما امروز در استعمال آن ناگزیریم آریایی‌های عهد اوستا مانند برادران هندوی خویش با آن آشنایی نداشتند، چه در ودا هم از نمک اسمی نیست، چنان‌که اسم نمک در میان هر دو ملّت به‌کلی ساختگی و جدید است در نزد هندوان هم اسم این جوهر از نم و رطوبت مشتق است، شاید این فقره را بتوان دلیل نزدیک بودن زمان اوستا به زمان ودا دانست.

گفتیم که در هیچ جای اوستا از همدان (اکباتانا) که از قرن هفتم پیش از میلاد پایتخت ایران و شهر معروف دنیا بود اسمی نیست، گذشته از پایتخت بودن اکباتانا به قول پلوتارک شهر مذکور مرکز روحانیت ایران قدیم و اقامتگاه مغ‌ها بود، از شهرهای قدیم فقط از بابل (بوری Bavray) و از نینوا (رنگهه Rangha) در صورتی‌که مثل تفسیر پهلوی اوستا رنگهه را نینوا بدانیم اسم برده شده است![1]

---

۱. در خصوص بابل بوری (Bavray) و نینوا (Ninive) رنگهه (Rangha) رجوع شـود بـه اوسـتا یشت ۵ (آبـان یشت) فقره ۲۹ و یشت ۱۰ (مهر یشت) فقره ۱۰۴.

سراسر اوستا حاکی است از یک قوم بسیار ساده و از زندگانی اولیه (primitif) آریایی‌ها، به قول مستشرق معروف هلاندی تیل[1] زمان اوستا را پایین‌تر از هشتصد سال پیش از مسیح نمی‌توان قرار داد، نظر به قدمت زبان گات‌ها این جزو از اوستا را باز باید چندین صد سال دیگر بالاتر برد. در گات‌ها اسم خداوند مزدا اهورا می‌باشد و بسا این کلمه جدا از همدیگر استعمال شده است و میان آن‌ها کلمات دیگر فاصله است، قرن‌ها لازم بود تا آنکه این دو کلمه به‌هم پیوسته ترکیب اهور مزد بگیرد که از سال ۵۲۰ پیش از مسیح غالباً در کتیبه‌های داریوش بزرگ استعمال شد و یا شکل اهوره مزده که در سایر قسمت‌های اوستا آمده است.[2] تعیین زمان زبان اوستا غیرممکن است فقط به‌طور یقین می‌توان گفت که این زبان در دو هزار سال پیش از این از میان رفته، در هیچ جا مصطلح نبود.

ناگزیر سرودها و نیایش‌ها و نمازهای اوستا مدت زمانی چنان‌که عادت پیشینیان بود از سینه به سینه می‌گردید تا آنکه به یک خط (آریایی) نوشته شد، در چه زمان این کار انجام گرفت نمی‌دانم، همین‌قدر می‌توان گفت که کتاب مذهبی ایرانیان در پانصد سال پیش از مسیح تدوین شده بود.

اسم اوستا و زند و پازند

اسم اوستا مانند کلمهٔ زرتشت در زبان فارسی دارای اشکال عدیده می‌باشد، از این قبیل: اُوْستا، ابستا، استا، وستا، افستا، ایستا، آنچه معمول‌تر از همه است اَوِستا می‌باشد که از کلمهٔ پهلوی اویستاک و یا اوستاک گرفته‌ایم. اوپرت[3] گمان کرده است که این کلمه در خط میخی بیستون به شکل ابستام موجود باشد، امروز این عقیده طرفداری ندارد. پروفسور گلدنر از پروفسور اندرآس نقل کرده، گوید کلمهٔ اوستا و یا اوستاک پهلوی از کلمهٔ اوپستا (upasta) مشتق است که معنی آن اساس و بنیان و متن اصلی می‌باشد، این کلمهٔ اخیر را پروفسور بارتولومه و پروفسور ویسباخ[4] در اوستا و خط میخی هخامنشیان به معنی پناه و یاوری گرفته‌اند. در تفسیر پهلوی اوستا کلمهٔ مذکور اپستان شده، در زبان ارمنی آن را از ایران به عاریت گرفته اپستن گفتند که به معنی اعتماد است، غالباً اوستا را با کلمه زند یک‌جا آورده زند اوستا می‌گویند. زند عبارت است از تفسیر پهلوی که در عهد

---

1. Tiele

۲. نگارنده در طی ترجمه گات‌ها نظر به سلامت عبارت غالباً اهورا و مزدا را با هم نگاشتم.

3. Oppert

4. Weissbach

ساسانیان به اوستا نوشتند، خود کلمهٔ زند از آزنتی (azanti) که در یسنا ۵۷، فقرهٔ ۸ استعمال شده است و به معنی شرح و بیان است مشتق می‌باشد، پازند عبارت از شرحی است که برای زند نوشته‌اند و آن زبان پاک‌تر از پهلوی می‌باشد، هزوارش یعنی لغاتی که سامی (آرامی) نوشته می‌شد و پهلوی تلفّظ می‌کردند در آن راه ندارد و نیز به کتبی که به زبان خالص و به خط معمولی کنونی ایران نوشته باشد پازند می‌توان گفت. ناصرخسرو گوید:

ای خوانده کتاب زند و پازند زین خواندن زند تا کی و چند
دل پر ز فضول و زند بـر لب زرتشت چنین نوشته در زند

الفبای اوستا و یا دین دبیره

بنابراین زبان نامهٔ مقدس را باید زبان اوستا گفت نه زبان زند، به خطی که اوستا با آن نوشته می‌شود باید خط اوستا نام داد، معمولاً مستشرقین آن را الفبای زند می‌گویند، ولی ما در نامیدن این الفبا محتاج به تقلید از مستشرقین اروپایی نیستیم، ممکن است به خط زند دین دبیره اسم گذاریم، چه ابن مقفع در جزو خطوطی که در ایران معمول بود می‌نویسد که با دین دبیره اوستا نوشته می‌شد و پس از آن مسعودی نیز الفبای اوستا را دین دبیره ذکر کرده است و می‌گوید که آن ۶۰ حرف است، نظر به اعتبار ابن مقفع و مسعودی و ترکیب خود کلمهٔ دین دبیره ابداً شکی نمی‌ماند از آنکه در زمان ساسانیان الفبای اوستا را دین دبیره می‌گفتند، چه کلمهٔ دبیر بسا با کلمات دیگر پیوسته، یک دسته از لغات پهلوی آن عهد را تشکیل می‌داد مثل ایران دبیر و یا دبیران مهشت یعنی رییس مستوفیان و شهر دبیر که یک درجه پایین‌تر از ایران دبیر است.

در آغاز دورهٔ ساسانی دو قسم الفبا، هر دو از ریشهٔ سامی (آرامی) در ایران معمول بود، یکی از آن‌ها را باید برای تشخیص پهلوی شمالی و یا کلده نامید، چند کتیبهٔ قدیم عهد ساسانی با این الفبا باقی مانده، لابد در زمان اشکانیان نیز اوستا با همین الفبا نوشته می‌شد؛ دوم موسوم است به پهلوی ساسانی که به‌تدریج جای اولی را گرفته منسوخش نمود، از روی سکّه‌ها و نگین انگشترها و ظروف و نسخ خطی دوام آن را تا در قرن چهاردهم میلادی می‌توان ثابت نمود. در این الفبا مانند الفبای کنونی اِعراب داخل حروف نیست و این خود اشکال بزرگی برای تلفظ درست کلمات است، گذشته از این هر حرفی از آن چندین قسم خوانده می‌شود، مثلاً یک حرف و یا علامت (ا) او، ن، ر، ل، خوانده می‌شود، همین‌طور است بسیاری از حروف این الفبا؛ تلفظ درست کلمات اوستا به‌واسطهٔ

طول زمان از نظرها محو می‌شد، چه مدت‌ها بود که زبان اوستا متروک شده بـود. بـرای آنکه بتوانند کلمات مقدّس را خوب و صحیح تلفظ کنند چـاره‌ای انـدیشیده در الفـبای مـعمولی تـصرفاتی نـمودند، مـانند الفـبای یـونانی ویـل (Voyeles) را داخـل کُـنسن (Consonnes) کردند، شاید هم الفبای یونانی سرمشق گردید. ارمنی‌ها هم پس از عیسوی شدن در کتاب مقدّس خود انجیل دچار الفبای پهلوی و یا سریانی بودند، اختراع الفبای ارمنی که اکنون موجود است و با اندک تصرّفاتی در گرجستان هـم مـعمول است بـرای نجات دادن کلمات رحمانی یسوع است. دین دبیره در قرن ششم میلادی درست شد، یعنی چندی پیش از استیلای عرب و این را می‌توان یک پرتو ایزدی خواند، چه پس از برچیده شدن سلطنت ساسانی و به‌هم خوردن اوضاع ایران و دگرگون گشتن زبان و از دست رفتن خط و نابود شدن دین، اگر اوستا به خط قدیم پهلوی قدیم مانده بود حکـماً امـروز یک معمای حل نکردنی بود.

دین دبیره و یا الفبای اوستا امروز در تمام مشرق زمین بهترین الفبایی است که موجود است، در چند ساعت می‌توان آن را فرا گرفت و اوستا را درست خواند. قدیم‌ترین نسخهٔ خط اوستا که با همین الفبا نوشته شد در حال حاضر در کپنهاک پایتخت دانمارک موجود است، آن در سال ۱۳۲۵ میلادی تحریر یافت، این نسخه را مستشرق معروف دانـمارکی وسترگارد[۱] با خود از ایران به اروپا برد.

زبان اوستا زبان مقدس و مذهبی ایران شمرده می‌شد. جز از اوستا دگر آثاری از این زبان نداریم. تا چند صد سال پس از تاخت و تاز عرب‌ها باز مصنوعی در میان موبدان در ایران نگاه داشته بودند، همان‌طوری که زبان لاتین تا قرون وسـطی در اروپـا مـصنوعی مانده بود، با آنکه مدت‌ها بود که دگر زبانزد عموم نبود بسا پیش‌تر از هجوم عرب‌ها زبان اوستا از میان رفت، شاید هم بتوان گفت که پیش از عهد هخامنشیان متروک شده بود، چه کتیبه‌های پادشاهان این سلسله غالباً به سه زبان فـرس و شـوشتری (الامـی) و بـابلی می‌باشد، اگر حقیقتاً زبان اوستا در مغرب ایران رواج داشت بایستی لااقل کتیبهٔ بیستون به زبان معمولی قوم آن سامان هم باشد.

1. Westergaard

زبان و عظمت اوستا

پیش از این در خصوص زبان اوستا اختلاف داشتند، برخی آن را از مشرق و برخی دیگر از شمال غربی ایران تصوّر می‌کردند، از قدیم به‌واسطهٔ موجود بودن خطوط میخی هخامنشیان و مقایسهٔ آن‌ها با زبان اوستا ثابت بود که زبان مقدس متعلّق به جنوب غربی ایران نمی‌باشد، در این اواخر به‌واسطهٔ خطوطی که در تورفان پیدا شد یقین گردید که زبان اوستا با زبان سُغد و خُتن و یا مشرق ایران تفاوت کلّی دارد، بنابراین امروز شکی نماند از آنکه زبان اوستا متعلق به مغرب ایران باشد.[۱]

اوستا یکی از کتاب‌های بسیار بزرگ زمان قدیم بود، عظمت آن در بیرون از حدود ممالک مزدیسنا نیز شهرت داشت، مورّخ یونانی هرمیپوس که در قرن سوم پیش از مسیح می‌زیست کتابی در خصوص آیین ایران نوشته بود که امروز در دست نیست، ولی یک مورّخ رُمی موسوم به پلینیوس[۲] که در قرن اوّل میلادی در هنگام آتش‌فشانی کوه وزُو مرد در کتاب خویش موسوم به تاریخ طبیعی از کتاب هرمیپوس صحبت می‌دارد، می‌گوید که او آیین ایرانیان را از روی کتاب مذهبی خود آنان که زرتشت در دو هزار هزار (دو ملیون) شعر سراییده است به دقت مطالعه نمود، مسعودی که در سال ۳۴۶ هجری از جهان درگذشت در کتاب مروج‌الذهب می‌نویسد: «و کتب هذاالکتاب في اثنی عشر الف جلد بالذهب»، محمد جریر طبری نیز که در سال ۳۱۰ هجری وفات یافت در تاریخ خود از دوازده هزار جلد پوست گاو که اوستا روی آن‌ها نوشته شده بود صحبت می‌دارد، در شاهنامه آمده است که هزار و دویست فصل اوستا روی تختهٔ زرّین نوشته شده بود، قدیم‌تر از این اسناد کاغذ تنسر هیربدان هیربد اردشیر پاپکان است که در هزار و هفتصد سال پیش از این به پادشاه طبرستان جسنفشاه نوشته، در آن گوید: «می‌دانی که اسکندر از کتاب دین ما دوازده هزار پوست گاو بسوخت به اسطخر».[۳]

هرچند که این اخبارات گزاف است ولی تا به اندازه‌ای عظمت اوستا را می‌رساند و آنچه از سنّت قدیم در کتب پهلوی مانده است این است که اوستای هخامنشیان دارای ۸۱۵ فصل بوده است منقسم به ۲۱ کتاب و یا نسک، در عهد ساسانیان وقتی که به جمع‌آوری اوستای پراکنده پرداختند فقط ۳۴۸ فصل به‌دست آمد که آن را هم به ۲۱ نسک تقسیم

---

۱. وادی تورفان Turfan در ناحیهٔ کوهستانی تیان شان Tian-šan در شمال شرقی ترکستان چین واقع است، قسمتی از کتاب شاپورگان مانی که غالباً مورخین عرب و ایران از آن اسم برده‌اند (شابرقان) در وادی مذکور پیدا شد.

2. Plinius

۳. در صفحات بعد از تنسر صحبت خواهد شد.

کردند. دانشمند انگلیسی وست ۲۱ نسک ساسانیان را به ۳۴۵،۷۰۰کلمه تخمین کرده، از این تعداد امروز (۸۳۰۰۰) هشتاد و سه هزار کلمه در اوستای کنونی موجود است، بنابراین ربع اوستای ساسانیان به ما رسید، مابقی از تعصب مسلمانان و یورش اردوی مغول از دست رفت.

از آنکه در هجوم عرب‌ها به ایران و نفوذ آیین نو، کتب مذهبی زرتشتی از میان رفت جای هیچ شبهه نیست، گذشته از این لطمه تقریباً در هزار سال پیش از استیلای عرب از اثر فتح اسکندر و حکومت یونانی‌ها و نفوذ آنان در ایران اوستا پراکنده و پریشان شد، آنچه در سنّت زرتشتیان و آنچه عموماً در کتب پهلوی مثل دینکرد و بندهش و اردی و یراف‌نامه و غیره مسطور است این است که اوستای هخامنشیان را اسکندر بسوخت. به‌خصوص مندرجات دینکرد راجع‌به اوستا بسیار مهم است، از حیث مطالب علمی سرآمد کتب پهلوی است، پس از تحقیقات مستشرقین اروپا غالب مطالب آن راجع‌به اوستا به صحت پیوسته است. دینکرد ابداً در امور دینی مرمت‌کاری ندارد. پای‌بند تعصّب هم نیست، صراحتاً می‌گوید اوستایی که در دست داریم آن کتاب مقدّس قدیم نیست تا به آن اندازه‌ای که موبدان عهد ساسانی کلام مقدّس را در حافظه داشتند همان اندازه اوستا جمع‌آوری شد.

تاریخ جمع‌آوری اوستا پس از استیلای اسکندر

اینک دینکرد گوید ۲۱ نسک اوستا را زرتشت سپنتمان به گشتاسپ داد و بنا به سنّت دیگر به دارا پسر دارا سپرد، دو نسخه از آن یکی در خزینهٔ شاپیگان و دیگری در دژ نپشته موجود بود، مجموعاً اوستا هزار فصل داشت. اسکندر ملعون وقتی‌که قصر سلطنتی ایران را آتش زد کتاب مقدّس نیز با آن بسوخت، نسخهٔ دیگر را یونانیان از شاپیگان[۱] برگرفته به زبان خود ترجمه نمودند.

ولخش اشکانی فرمان داد تا اوستای پراکنده و پریشان را از تمام شهرهای ایران جمع‌آوری کنند، پس از آن اردشیر پاپکان هیربدان هیربد تنسر را به دربار خویش خواند و بدو گفت تا اوستا را مرتب سازد، پسرش نیز شاپور کار پدر را تعاقب نمود، آنچه از اوستا در خصوص طب و جغرافیا و ستاره‌شناسی و فلسفه در یونان و هند و جاهای دیگر

---

۱. شاپیگان نمی‌دانم چه کلمه‌ای است از ترکیب اصلی بیرون رفت (دژ نپشته) یعنی قلعه اوراق باید به دفترخانه ترجمه کرد.

دنیا متفرق بود به‌دست آورده، به اوستا افزودند. شاپور دوّم پسر هرمزد به دستیاری پیشوای معروف و بزرگ آذربد پسر مهراسپند گذاشت دوباره به اوستا مرور شود و به مندرجات آن سندیت داده، از قوانین مملکت شناخته شود.

اکنون باید دید این ولخش اشکانی نخستین پادشاهی که به گردآوری اوستا همّت گماشت کدام است. چون در سلسلهٔ اشکانیان پنج ولخش و یا بلاش داریم، دارمستتر گمان می‌کند که ولخش اوّل باشد که از سال ۵۱ تا ۷۸ میلادی سلطنت کرد و معاصر نرون[1] امپراطور رم بود. در همان اوقاتی که انجیل نوشته شد، در همان اوقات اوستا نیز مدوّن گردید، در میان پادشاهان اشکانی مخصوصاً خانوادهٔ بلاش اول به پارسایی و پرهیزکاری مشهور بود. مورّخین رم می‌نویسند که برادر بلاش تیردات پادشاه ارمنستان خود موبد بوده است، نرون او را به رم دعوت کرد تا تاج ارمنستان را از دست او به سر گذارد، تیردات برای آنکه در طی مسافرت آب عنصر مقدّس به کثافاتی آلوده نگردد از مسافرت کشتی و دریا امتناع نمود. از راه خشکی خود را به رم رسانید. نرون خود بلاش را نیز به رم دعوت کرد، پادشاه اشکانی در جواب به او گفت: «تو خود به اینجا بیا، چه از برای تو گذشتن از این دریای بیکران آسان‌تر است» امپراطور معنی این جواب را نفهمیده، آن را دشنامی پنداشت. به همین مناسب زهد و تقوی بلاش اوّل است که احتمال می‌دهند او جمع‌کنندهٔ اوستا باشد. گلدنر می‌گوید سایر پادشاهان پارت نیز دیندار و خداپرست و از زرتشتیان خوب بودند.

از وسط قرن اول میلادی نفوذ یونان در میان پارت‌ها کم شده و ملیّت ایران قوت می‌گرفت، از زمان مهرداد ششم معاصر امپراطور رم تراژان عموماً در روی سکه‌های اشکانی خط پهلوی دیده می‌شود، برخلاف سابق که یونانی بود، ممکن است ولخش دینکرد بلاش سوّم باشد که از سال ۱۴۸ تا ۱۹۱ میلادی سلطنت داشت، پس از ولخش اردشیر پاپکان است که به اوستا پرداخت.

تأسیس سلطنت ساسانیان و قوت گرفتن مزدیسنا

ظهور اردشیر پاپکان (۲۲۶–۲۴۱ میلادی) آغاز روز سعادت و سرافرازی ایران است، ملیّت ایران از پرتو او رونق مخصوصی گرفت، اساس سلطنت خود را آیین زرتشتی قرار داد. اردشیر از طرف مادر از امرا بود، ساسان پدربزرگ او در استخر متولی معبد ناهید

---

1. Neron

(اناهیت) بود از این جهت با غیرت و همّت تمام در زنده نمودن آیین کوشید. در روی سکّه‌ها آتشکده علامت ملی است، خود را در کتیبه‌ها که هنوز باقی است مزدیسنا خواند، یعنی ستایندهٔ مزدا؛ آنچه مورّخین در خصوص دینداری و مربوط داشتن دین و دولت بدو نسبت می‌دهند فردوسی نیز در اندرز اردشیر به پسرش شاپور خلاصه کرده، گوید:

چنان دین و دولت به یکدیگرند   تو گویی که در زیر یک چادرند
نه بی‌تختِ شاهی بود دین به‌جای   نه بی‌دین بود شهریاری به پای

اردشیر پیشوای بزرگ به قول دینکرد هرپتان هرپت تنسر را به جمع‌آوری اوستا گماشت، تنسر از علمای بسیار مشهور آن زمان بود. مسعودی در مروج‌الذهب و کتاب التنبیه [الاشراف] از او صحبت می‌دارد، می‌گوید که او از ابناء ملوک‌الطوایف بود، پدرش در فارس شهریاری داشت، ولی تنسر از آن چشم پوشید و زهد و تقوی اختیار کرد، در بسط سلطنت اردشیر خدمات شایان نمود، کلیّهٔ ملوک‌الطوایف ایران را به فرمانبرداری از اردشیر دعوت نمود، خود در مسایل مذهبی و قوانین مدنی دارای تألیفات بوده است. مسعودی قسمتی از کاغذ او را که از طرف اردشیر پاپکان به پادشاه طبرستان جُسنفشاه نوشته است و او را به فرمانبرداری دعوت می‌کند ضبط کرده، تمام کاغذ را که یکی از اسناد معتبر و دلکش تاریخ ایران است از روی ترجمه ابن مقفع در تاریخ طبرستان به توسط محمدبن الحسن‌بن اسفندیار به فارسی ترجمه شده،[۱] در سنّت است که تنسر در سر گروهی از موبدان که برای تدوین و ترتیب اوستا جمع شده بودند قرار داده شد.

شاپور اول (۲۷۲-۲۴۱ میلادی) پسر اردشیر کار پدر را تکمیل نمود، سایر جزوات را به‌دست آورده به کتاب مقدّس افزود. در مدت سلطنت سایر شاهان ساسانی نیز در محافظت از اوستا و جمع‌آوری اوراق مذهبی و تفسیر و شرح به اوستا کوتاهی نکردند تا آنکه نوبت به شاپور دوّم (۳۰۹-۳۷۰ میلادی) رسید، به‌واسطهٔ اختلافاتی که در سر معنی برخی از جزوات به‌هم رسیده بود به فرمان شاه، آذربد مهراسپند به کتاب مقدّس مرور نمود و در سر معنی و تفسیر آن اشتباهات را رفع نموده، به آن رسمیّت دادند. ظاهراً تفسیر

---

۱. روزبه پسر دادویه معروف به عبدالله ابن المقفع ظاهراً مسلمان، باطناً زرتشتی، مترجم کاغذ پهلوی تنسر به عربی؛ در سال ۷۶۰ میلادی ــ ۱۴۳ هجری وفات یافت. تاریخ طبرستان محمدبن الحسن‌بن اسفندیار در سال ۱۲۱۰ میلادی نوشته شد، نسخ خطی آن در موزهٔ لندن اِیست ایندیا موجود است. East India Office Library رجوع شود به:

Journal asiatique neuvieme serie tom III Mars - April 1894 Lettre de Tansar au Roi de Tabaristan par M. Darmesteter p. 184.

پهلوی اوستا دست به دست می‌گردید تا آنکه به توسط آذربد مهراسپند نویسندهٔ خرده اوستا که ذکرش بیاید صورت و ترکیب معیّن گرفت. بعد از آذربد مهراسپند، نیز به این تفسیر افزوده شد، توضیحات و بیاناتی ملحق گردید، مثلاً تفسیر پهلوی وندیداد بایستی در سال ۵۲۸ میلادی به این شکلی که در حال حاضر دارد رسیده باشد، چه در تفسیر یک جمله وندیداد فرگرد ۴، فقرهٔ ۴۹ از مزدک پسر بامداد که در تاریخ مذکور به فرمان خسرو انوشیروان کشته شد اسم برده می‌شود.

آنچه از تفسیر پهلوی برای متن اوستا از یسنا و ویسپرد و وندیداد و سایر قطعات باقی مانده، مجموعاً ۱۴۰،۱۶۰ کلمه می‌باشد، بزرگ‌تر از همه تفسیر وندیداد است که به تنهایی دارای ۴۸۰۰۰ کلمه است، یسنا ۳۹۰۰۰ و ویسپرد ۳۳۰۰ کلمه دارد.

تجزیهٔ اوستا

دینکرد در فصل هشتم و نهم مفصلاً از اوستا صحبت می‌دارد، می‌گوید اوستا دارای ۲۱ نسک می‌باشد، پیش از آنکه به شرح نسک‌ها بپردازیم باید گفته شود که خود این کلمه در اوستا یسنا ۹،۲۲ نسکو آمده است و معنی آن دفتر و جُنگ می‌باشد.[۱] دینکرد هر یک از ۲۱ نسک را جداگانه اسم برده و خلاصه مندرجات آن‌ها را می‌دهد، از مندرجات برخی از آن‌ها مفصل‌تر صحبت می‌دارد، می‌گوید از نسک پنجم که موسوم است به ناتر (Natar) فقط متن اوستای موجود و تفسیر پهلوی آن مفقود شده است و از نسک یازدهم موسوم به وشتگ (Vaštag) متن و تفسیر هر دو از دست رفته است، وندیداد که در حال حاضر جزوی از اوستاست بنابه دینکرد نسک نوزدهم اوستای ساسانیان بود، بنابه شرحی که دینکرد از وندیداد می‌دهد این نسک تماماً به ما رسید و چهار نسک از ۲۱ نسک ساسانیان را نیز از روی شرح دینکرد می‌توان در سایر قسمت اوستای کنونی نشان داد و معیّن کرد که جزو کدام نسک ساسانیان بوده است.

جای تردید نیست که در زمان دینکرد در قرن نهم میلادی تمام اوستای ساسانیان به استثنای وشتگ نسک و تفسیر ناتر نسک موجود بود. دینکرد ۲۱ نسک را به سه طبقه منقسم می‌کند، اوّل گاسانیک؛ دوّم هاتک مانسریک Hatak-Mansarik، سوّم داتیک گاسانیگ (گات‌ها) که دارای مراتب بلند مینوی و اخلاقی است. هاتک مانسریک مخلوطی از مطالب اخلاقی و قوانین مذهبی است، داتیک مختص قوانین است. هر یک از

۱. نسک مضموم اشتباه نشود با نسک مفتوح که در فرهنگ‌ها به معنی عدس است.

این سه طبقه دارای هفت نسک بوده است، در سر نخستین نسک گاسانیک ستوت یشت (Stot) جا داشت و از گات‌ها همان اندازه که در عهد ساسانیان در دست داشتند امروز هم موجود است، کلاً می‌توان گفت آن قسمتی از اوستا که مخصوصاً مقدّس شمرده می‌شد و در جزو ادعیّه و نماز و ستایش بود و محل احتیاج روزانه مردم و موبدان محفوظ‌تر ماند تا از قسمت‌هایی که کمتر طرف احتیاج بوده است.

پس از دانستن این کلیّات برویم به سر اوستای کنونی، آن عبارت است از پنج جزو و یا کتاب؛ نخست یسنا؛ دوّم ویسپرد؛ سوم وندیداد؛ چهارم یشت؛ پنجم خرده اوستا، از قدیم هیچ نسخهٔ خطی در دست نداریم که دارای تمام این جزوات باشد.

نخستین جزو، یسنا مهم‌ترین قسمت اوستاست

یسنا مهمّ‌ترین قسمت اوستاست، این کلمه در اوستا فزون و فراوان استعمال شد تلفّظ اوستایی آن یسن می‌باشد، در خود گات‌ها در یسنا ۸،۳۳ یسنا ۱۲،۳۴ یسنا ۱۰،۳۵، یسنا ۲،۳۸ و غیره آمده است معنی آن پرستش و ستایش و نیایش و نماز و نیاز و جشن می‌باشد. خود این کلمهٔ اخیر که به معنی عید است از کلمهٔ یسنای اوستایی است، در سانسکریت یجنه و در پهلوی یزشن و ایزشن گویند. یسنا مخصوصاً در هنگام مراسم مذهبی سروده می‌شود. مجموع یسنا هفتاد و دو فصل است. هر یک فصل را یک هایتی خوانند. این کلمه نیز اوستایی است، امروزه گویند به مناسبت ۷۲ های یسنا می‌باشد که کُشتی و یا بندی که زرتشتیان سه بار به دور کمر بندند از ۷۲ نخ پشم سفید گوسفند بافته می‌شود. پارسیان یسنا را به دو قسمت بزرگ تقسیم می‌کنند: نخست از یسنا یک تا یسنا بیست و هفت؛ دوّم از یسنا بیست و هشت تا انجام، گلدنر می‌گوید که بهتر است ۷۲ های یسنا سه قسمت شود، نخست از یسنا یک تا یسنا بیست و هفت؛ دوّم از یسنا بیست و هشت تا یسنا پنجاه و پنج؛ سوّم از یسنا پنجاه و شش تا هفتاد و دو، در میان این ۷۲ فصل، ۱۷ فصل و یا هایتی متعلّق به گات‌هاست و قدیم‌ترین قسمت اوستا به‌شمار است، شرحش به زودی بیاید.

دومین جزو ویسپرد مجموعه‌ای از ملحقات یسنا است

ویسپرد و یا ویسپرت نیز از دو کلمهٔ اوستایی است و ویسپَ رَتَوُ (vispe ratavo) در یشت دهم فقرهٔ ۱۲۲ استعمال شده است به معنی همه سروران می‌باشد، وسپ در پهلوی و

یا هروسپ در پازند به معنی همه آمده است، در ادبیات زرتشتیان غالباً به این کلمه برمی‌خوریم (خداوند هروسپ آگاه)، رد که همان کلمهٔ اوستایی رتو می‌باشد در ادبیات فارسی به معنی دلیر و دانا و بخرد است، فردوسی گوید:

بپوشید درع سیاوش رد　　زره را گره بر کمر بند زد

ویسپرد خود مستقلاً کتابی نیست، می‌توان گفت مجموعه‌ای است از ملحقات یسنا که در هنگام رسومات مذهبی بدون یسنا سروده نمی‌شود، به‌خصوص در اوقات اعیاد مذهبی شش گهنبار سال خوانده می‌شود، هر یک از فصول ویسپرد موسوم است به کرده؛ این کلمه در خود اوستا کرتی آمده است به معنی باب و فصل است، از زمان قدیم نیز کرده‌های ویسپرد درست از روی شماره معلوم نشده است، انکتیل و اشپیگل ویسپرد را به ۲۷ کرده تقسیم کردند، وسترگارد به ۲۳ و چاپ گجراتی بمبئی به ۲۴.

وندیداد سومین جزو اوستا متضمن قوانین مذهبی است

وندیداد کلمهٔ اوستایی آن وی‌دَئوَداتَ Vidaevadata می‌باشد، در پهلوی جت‌دیودات گردید، مرکب است از سه کلمه وی، ضد ـــ دَئوَ، دیو ـــ دات که امروز داد گوییم (دادگر) به معنی قانون است، مجموعاً قانون به ضدّ دیو؛ وندیداد در مراسم مذهبی خوانده نمی‌شود، مندرجات آن مختلف است، هر فصلی از آن را فرگرد گویند، در تمام نسخ خطی به دقت هر فرگرد دارای شمارهٔ خود می‌باشد، مجموعاً ۲۲ فرگرد است. فرگرد اول در آفرینش زمین و کشورهاست، دومی در داستان جم (یَمَ)، سومی در خوشی و ناخوشی زمین، اما غالب مطالب فرگردها تا فرگرد بیست و یک در قوانین مذهبی و احکام دینی است از قبیل سوگند خوردن و پیمان داشتن و عهد شکستن و در نظافت و غسل و تطهیر و در پاک نگاه داشتن آب و آداب دخمه و اجتناب از لاشه و مردار، در توبه و انابه و کفاره و در خصوص مزد طبیب و راجع‌به پیشوایان درست و دروغین، در آداب ناخن چیدن و بریدن مو و شرحی نیز از خروس که در بامدادان بانگ زند و مردم را از پی تسبیح و ستایش یزدان همی خواند و از خصایص سگ و عزیز داشتن آن صحبت شده است، فرگرد ۲۲ در ۹۹۹۹۹ ناخوشی آوردن اهریمن و به دستیاری پیک ایزدی برای آن‌ها چاره و درمان یافتن می‌باشد.

یشت، چهارمین جزو اوستا در ستایش خدا و فرشتگان است

یشت کلمهٔ اوستایی آن یشتی می‌باشد، از ریشه و بن کلمه یسناست، یعنی نیایش و فدیه و میزدیسنا برای ستایش به‌طور عموم است، ولی یشت‌ها برای ستایش پروردگار و نیایش امشاسپندان و فرشتگان و ایزدان به‌طور خاص است، هرچند که یشت‌ها امروز ترکیب شعری ندارد ولی هنوز هم کلامش موزون و با یک طرز شاعرانه با عبارات بلند و خیالات عالی سراییده شده است، اصلاً هم یشت‌ها شعر بوده است مانند گاتا منقسم به قطعات و افراد، اما هشت سیلابی (Syllabes) و گاهی هم ده و دوازده سیلابی، بعدها به‌واسطهٔ تصرفاتی که در آن‌ها شد و به‌واسطهٔ تفسیر که به‌تدریج جزو متن گردید ترکیب شعری آن‌ها به‌هم خورده است، با وجود این اوزان آن‌ها هنوز به‌خوبی معلوم و می‌توان دوباره به شکل اصلی درآورد. برخی از یشت‌ها بسیار قدیم به‌نظر می‌رسد. مجموعاً ۲۱ یشت داریم، بعضی از آن‌ها کوتاه و بعضی دیگر بسیار بلند است از این قرار: (۱) هرمزد یشت، (۲) هفت امشاسپند یشت، (۳) اردیبهشت یشت، (۴) خرداد یشت، (۵) آبان یشت، (۶) خورشید یشت، (۷) ماه یشت، (۸) تیر یشت، (۹) گوش یشت، (۱۰) مهر یشت، (۱۱) سروش یشت، (۱۲) رشن یشت، (۱۳) فروردین یشت، (۱۴) بهرام یشت، (۱۵) رام یشت، (۱۶) دین یشت، (۱۷) ارد یشت، (۱۸) اشتاد یشت، (۱۹) زامیاد یشت، (۲۰) هوم یشت، (۲۱) وناند یشت؛ مخصوصاً یشت ۵ و ۸ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۷ و ۱۹ بسیار قدیم می‌باشند.

خرده اوستا پنجمین جزو برای نماز و ادعیه روزانه و ماهانه و سالانه مرتب گردید

خرده اوستا یعنی اوستای کوچک، در پهلوی خورتک اپستاک گویند، در پیش اشاره کردیم که آذربد مهراسپند در زمان شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) آن را تألیف نمود، برای نماز و ادعیه اوقات روز و روزهای متبرک ماه و اعیاد مذهبی سال و سایر مراسم و اوقات خوشی و ناخوشی که در طی زندگانی پیش آید مثل سدره پوشیدن و کشتی بستن اطفال و عروسی و سوگواری و ماتم و غیره درست شده است. مطالب و ادعیه آن از اوستای بزرگ استخراج شد، مگر آنکه به مناسبت دعا و نماز هر موقع در آغاز و انجام تصرّفاتی نمودند بعدها نیز به این ادعیّه افزوده گردید. خرده اوستا به زبان اوستایی نیست، قسمت بزرگی از آن متأخر و به زبان پازند است، بسا از نسخ خطی خرده اوستا دارای ادعیّه‌ای می‌باشد که در نسخهٔ دیگر نیست، مثلاً قاعده‌ای ندارد که چند تا از یشت‌ها باید

داخل آن باشد، برخی کم و برخی بیش از یشت‌ها داخل نسخهٔ خویش کردند، ولی بدون استثنا تمام نسخ هر مزدیشت و سروش یشت را که یشت نخستین و یازدهمین است در جزو خرده اوستا نوشته‌اند.

نیایش‌ها و دو سی روزه و گاهان و آفرینگان

یک رشته از ستایش‌ها و نمازهای خرده اوستا موسوم است به نیایش و آن‌ها پنجند: خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، اردوی سور نیایش، آتش بهرام نیایش؛ در این نیایش‌ها قسمتی از خورشید یشت و مهر یشت و ماه یشت و آبان یشت و بهرام یشت مندرج است.

رشتهٔ دوّم موسوم به سی روزه است: دو سی روزه داریم؛ بزرگ و کوچک؛ هر قطعه‌ای از سی روزه برای یکی از فرشتگان سی روز ماه است و به مناسبت همان روز خوانده می‌شود مثلاً بهرام در بهرام روز، سروش در سروش روز و غیره؛ تمام سی روزه را در روز سی‌ام وفات می‌خوانند. رشتهٔ سوم موسوم است به گاهان و آن‌ها نماز پنجگانهٔ روز است. رشتهٔ چهارم موسوم است به آفرینگان، نخست آفرینگان دهمان برای آمرزش روان درگذشتگان پارسا خوانده می‌شود و یک قسم نماز مرده می‌باشد، دوم موسوم است به آفرینگان گات‌ها؛ در ایران قدیم پنج روز به آخر سال می‌افزودند تا سال شمسی درست سیصد و شصت و پنج روز باشد، چون هر یک از دوازده ماه سال را بی‌کم و بیش سی روز حساب می‌کردند. به این پنج روز کبیسه و یا در پهلوی و فارسی بهیزک، نام پنج گات‌ها را می‌دادند. هر یک از پنج آفرینگان گات‌ها به مناسبت اسم در یکی از آن روزهای بهیزک خوانده می‌شود، سوم موسوم است به آفرینگان رپتون، در آغاز و انجام تابستان می‌سرایند، چهارم آفرینگان گهنبار در اوقات شش عید مذهبی سال خوانده می‌شود.

از این ستایش‌ها و نیایش‌ها و نیازها و نمازها و سرودها و آفرین‌ها معلوم می‌شود که نیاکان ما بسیار پارسا و خداپرست بوده‌اند و به انواع و اقسام اسامی و عناوین عدیده برای پرستش اهورامزدا از زمین و زمان بهانه می‌جستند.

این است کلیّه اوستا کتاب مقدّس مزدیسنان، گذشته از این قطعاتی که اسم بردیم باز مقدار زیادی از جزوات متفرّق موجود است که بی‌شک روزی متعلّق به همین اوستای پراکنده و پریشان بوده است.

گات‌ها

قدیم‌ترین و مقدّس‌ترین قسمت اوستا گاتا می‌باشد که در میان یسنا جای داده شد، در خود اوستا گاتا آمده است، در پهلوی گاس گویند، جمع آن گاسان می‌باشد و گاسانیک ترکیب صفتی آن است. در پهلوی نیز به‌طور خصوصی هر یک فرد از اشعار گاتا را گاس گویند، در سانسکریت گاثا می‌باشد. در کتب مذهبی بسیار قدیم برهمنی و بودایی گـاثا عبارت است از قطعات منظومی که در میان نثر باشد، گاتای اوستا نیز اصلاً چنین چیزی بوده است، به همین مناسبت موزون بودن آن است که گاتا نامیده شد، یعنی سرود و نظم و شعر، اما نه شعری که شبیه به اشعار کنونی ایران که مبنایش بر عروض عرب است باشد بلکه نزدیک‌تر به اوزان اشعار سایر اقوام هندو اروپایی است، مانند ریگ ودا کتاب مقدّس برهمنان، از هر چند شعری یک قطعه ساخته شد، بـه‌واسـطهٔ عـدد بـیت‌ها و آهـنگ‌ها (Syllabes) و سکته‌ای که در جای معیّن هر بیت قرار داده شد یادآور قـطعات ودا است، جای تردید نیست که منظومهٔ گاتا و ودا هر دو از یک ریشه و بن می‌باشند.

نه آنکه حالا گاتا مقدّس‌ترین جزوات اوستا شمرده می‌شود بلکه از زمان بسیار قدیم هم می‌دانستند که آن از سخنان فرخندهٔ خود وخشور زرتشت اسپنتمان است و احـترام مخصوصی برای آن منظور داشتند. در اوستای عهد ساسانیان گاتا در سر نخستین نسک، گاسا نیک که موسوم بود به ستوت یشت جای داشت، در یسنا ۵۷، فقرهٔ ۸ آمده است: «ما می‌ستاییم فرخنده سروش را، کسی که نخستین بار پنج گات‌های زرتشت سپنتمان مقدّس را بسرود»، در وندیداد فرگرد ۱۹، فقرهٔ ۳۸ از پنج گات‌ها یاری خواسته می‌شود، نخستین کردهٔ ویسپرد نیز از هر پنج گات‌ها اسم برده، به هر یک درود می‌فرستد، برای تیمن و تبرّک اشعار گات‌ها در میان مطالب سایر جزوات اوستا جای داده شد.

در میان اسامی خاص ایرانیان قدیم بسا به اسم پنج بوخت بر می‌خوریم، بوختن و بختن در پهلوی به معنی رهانیدن است، از پنج هم پنج گات‌ها مقصود است، یعنی گات‌ها رهانید.[۱]

کلیّهٔ گات‌ها ۱۷ هایتی (فصل) و ۲۳۸ قطعه و ۸۹۶ شعر و ۵۵۶۰ کلمه می‌باشد.

این اشعار قدیم‌ترین آثاری است که از روزگاران پیشین برای ایران ادبی امروز باقی مانده، گاتا از حیث صرف و نحو و زبان و تعبیر و فکر با سایر قسمت‌های اوستا فرق دارد و نیز بسا از لغاتی که در آن استعمال شده در اوستا نیست، مطابق آن‌ها را باید در قدیم‌ترین کتب مذهبی برهمنان جست. گاتا روزی جزو یک کتاب بسیار بزرگی بود، لابد همان است که مورّخ یونانی هرمیپوس که ذکرش گذشت از آن صحبت داشت، نظر به معنی گاتا در کتب برهمنان و بودایی‌ها گاتای اوستا را نیز باید در قدیم جزو مطالب منثوری تصوّر کرد که امروز در دست نیست، برای آنکه مطالب را مختصر کرده و به شکلی درآورند که مردم بتوانند به حافظه بسپرند متوسل به شعر می‌شدند و این شکل و طرز نوشتن مخصوصاً در میان اقوام هند و اروپایی متداول بود.

وضع گاتای کنونی خود بهترین گواه است که روزی ضمیمهٔ مطالب منثور بوده است، بسا از فصول گاتا بدون آغاز و بی‌انجام به‌نظر می‌رسد، بسیاری از جاها بریده و ناتمام است، برای آنکه قسمت نثر آن، که در واقع معنی آن را هم روشن و معلوم می‌ساخت از میان رفت فقط آنچه شعر بود و بهتر به حافظه سپرده می‌شد به‌جا ماند، در آن‌جاهایی که چند قطعه به‌هم مربوط است شاید به‌واسطهٔ این است که فاصلهٔ نثری آن‌ها کمتر بود و یا آنکه اصلاً چنین فاصله‌ای نداشت، با این پاشیدگی و پراکندگی گات‌ها نباید تصوّر کرد که هیچ چیز از آن‌ها مفهوم نمی‌شود، بر خلاف پنج گاتا از حیث فکر و خیال از اوّل تا آخر به‌هم مربوط و در سر مطالب مخصوصی ایستادگی می‌کند، در جزو آیین زرتشت به‌زودی از مندرجات آن‌ها به‌طور عموم صحبت خواهیم داشت.

می‌توان گفت که تقریباً تمام گاتای زمان ساسانیان کنونی موجود است به‌واسطه قدر و مرتبتی که داشت به دقت به حافظه‌ها سپرده می‌شد و از سینه به سینه، تاکنون محفوظ ماند. گاتا را از قدیم به پنج دسته تقسیم کرده در میان هفتاد و دو یسنا جا دادند، تقسیم پنجگانه به مناسبت اوقات پنجگانهٔ روز و نماز آن‌ها نیست. بلکه به مناسبت اوزان و قاعدهٔ شعری است که به پنج بحر منقسم گردید.

---

۱. رجوع شود به اسامی دیگر مثل سه بوخت و هفتان بوخت، به کتاب دیگر نگارنده ایرانشاه، ص ۱۲۸.

گات‌ها از سخنان خود حضرت زرتشت است

قطع نظر از شواهد تاریخی و قدمت زبان گاتا و سنّت بسیار کهنه و اقرار اوستا از خود گاتا به خوبی معلوم است که چنین سخنانی باید از زبان خود مؤسس دین باشد، شانزده بار زرتشت از خود در گاتا اسم می‌برد اما نه آن‌طوری که در سایر قسمت‌های اوستا از او اسم برده شد و از زبان او چیزی گفته می‌شود. در گاتا گهی زرتشت مثل شخص غایب از خود اسم می‌برد چنان‌که در یسنا ۶،۲۸ و یسنا ۱۴،۳۳ و یسنا ۱۶،۴۱ و یسنا ۱۳،۴۶ و یسنا ۱۲،۵۱؛ گهی مثل شخص حاضر چنان‌که در یسنا ۸،۴۳ و یسنا ۱۹،۴۶ و یسنا ۱۲،۴۹؛ گهی در سر یک قطعه از خود به اسم زرتشت و یا پیغمبر مثل شخص غایب اسم می‌برد بعد مانند شخص حاضر می‌شود چنان‌که در یسنا ۶،۵۰ و یسنا ۱۵،۵۱ و گهی نیز به شخص خود خطاب می‌کند چنان‌که در یسنا ۱۴،۴۶؛ در مقالهٔ گذشته در جزو شرح حال زرتشت در چند فقرهٔ گاتا مثل یسنا ۱،۴۶ و ۲ نشان دادیم که چگونه زرتشت از عدم موفقیّت خود ناخوشنود است. از این قبیل قطعات که دلیل سخنگویی خود پیغمبر است در گاتا بسیار دیده می‌شود، از آن جمله است در یسنا ۱۵ فقره ۱۲ در جایی که زرتشت از سرگذشت خود متذکر شده، گله‌مند است از آنکه در طوفان سختی که در راه دچار آن شد خود و مرکبش از سرما لرزان به در خانهٔ یکی از پیروان دروغ پناه برد و پذیرفته نشد.

پنج گاتا در اوستا به‌منزلهٔ پنج کتاب اسفار تورات است که یهودان آن‌ها را از خود موسی دانسته، احترامات مخصوصی برای آن‌ها منظور دارند، برخی از مستشرقین احتمال می‌دهند که بعضی از فصول گاتا از اصحاب زرتشت باشد.

نخستین گاتا موسوم است به اهنود

هریک از پنج گات‌ها با اوّلین کلمه‌ای که با آن شروع می‌شود نامیده شد، مثل یسن و الرحمن در قرآن، نخستین گاتا موسوم است به اَهوَنَوَیتي[۱]، این اسم ترکیب صفتی دارد یعنی گاتایی که با اَهوَن شروع شده، اسم این گاتا از دو کلمهٔ اولی قطعه‌ای است که امروز در جزو گات‌ها نیست بلکه جای آن در یسنا ۲۷، فقرهٔ ۱۳ قرار داده شده، یعنی در انتهای فصلی که پیش از اهنودگات واقع است. بی‌شک این قطعه شعر که مرکب است از سه فرد و معروف است به نماز اَهوْنَوَئیریوْ و مخصوصاً از ادعیهٔ مقدّس شمرده می‌شود روزی در

۱. پنج گات‌ها به حروف اوستا و لاتینی این‌طور می‌شود

1. (ahunavaiti), 2. (uštavaiti), 3. (Spentamainyu), 4. (Vohn Xšathra), 5. (Vahištoištay)

سر گاتای اهنود جای داشت و اسم گات مذکور از دو کلمه اوّلین آن برداشته شده، به‌زودی از آن صحبت خواهیم داشت، معنی خود این کلمه سرور و مولا می‌باشد. اسامی کـه مـا امروز به پنج گات‌ها می‌دهیم از پهلوی گرفته‌ایم و اینک اهنود گوییم، اهنود گات‌ها دارای هفت «ها» می‌باشد، های اوّل و دوّم و سوم هر یک دارای یازده قطعه است؛ های چهارم دارای بیست و دو قطعه؛ های پنجم دارای شانزده قطعه، های ششم دارای چهارده قطعه، های هفتم دارای پانزده قطعه می‌باشد و باید نیز بگوییم که هر یک از «ها» با اوّلین کلمه‌ای که با آن شروع شد نامیده می‌شود. هر یک قطعه از اهنود، مرکب است از سه شـعر و یـا به‌اصطلاح کنونی سه مصرع و هر یک شعر دارای شانزده آهنگ و یا Syllabes می‌باشد، سکته و درنگ پس از سیلاب هفتمین است (۷+۹)، از یسنا بیست و هشت تا خود یسنا سی و چهار متعلّق به نخستین گاتا اهنود است.

هفت های منثور داخل در قسمت گاتا نیست
ولی در جزو ادبیات گاسا نیک شمرده می‌شود

پس از آن هپتین هایتی (هفت پاره) شروع می‌شود، آن نثر است، بنابراین جزو گاتا هم نیست، ولی از زمان قدیم میان گاتای اوّل و گاتای دوم جای داده شده، از حیث عـبارت مثل گاتاست ولی به نثر و به قدمت گاتا هم نیست، نظر به اسمش بایستی هفت ها باشد ولی بعدها یک «های» کوچکی به آن افزوده شد، الحال دارای هشت «ها» می‌باشد، از یسنای سی و پنج شروع می‌شود و به یسنای چهل و دو ختم می‌گردد.

دومین گاتا موسوم است به اشتود

پس از این فاصلهٔ نثری دوباره گاتا شروع می‌شود و آن دومین گاتاست موسوم به اشتاویتی یعنی گاتای شروع شونده با اُشته که به معنی سلامت و عافیت است، امروز اشتود گویند. از یسنای چهل و سه شروع شده به یسنا چهل و شش ختم می‌گردد، بنابراین فقط دارای چـهار «ها» می‌باشد، های اوّل مرکب است از شانزده قطعه؛ دوم از بیست قطعه؛ سوم از یـازده قطعه؛ چهارم از نوزده قطعه؛ هر یک قطعه مرکب است از پنج شعر، و هـر شـعری دارای یازده سیلاب است، سکته پس از سیلاب چهارمی است (۴ + ۷)، اشتود بایستی مجموعاً دارای سیصد و سی فرد شعر باشد، ولی قطعه آخر «های» چهل و چهار فقط دارای چهار فرد است، هرچند که مبنای عروض کنونی ما به سیلاب نیست ولی اتفاقاً عدد سیلاب در یک شعر اشتود موافق با عدد سیلاب است با یک مصرع از بحر تقارب مثل اشعار فردوسی.

سومین گاتا موسوم به سپنتمد است

سومین گاتا نامزد به سپنتا مینو است، یعنی خرد مقدس؛ اکنون سپنتمد گفته می‌شود: مانند گاتای اشتود دارای چهار «ها» می‌باشد، از یسنای چهل و هفت تا خود یسنای پنجاه. «های» اوّل دارای شش قطعه است، دومی و سومی هر یک دوازده قطعه؛ چهارمی یازده قطعه؛ هر قطعه مرکب است از چهار شعر و هر شعری دارای یازده سیلاب است، سکتهٔ پس از سیلاب چهارمی واقع است (۴+۷).

چهارمین گاتا موسوم به وهوخشتر است

گاتای چهارمین وهوخشتر نامیده شده، یعنی اقتدار نیک و کشور خوب؛ فقط دارای یک «ها» می‌باشد که یسنای پنجاه و یک باشد، این «ها» مرکب است از بیست و دو قطعه و هر قطعه سه شعر دارد و هر شعری دارای چهارده سیلاب است، سکته درست در وسط واقع است (۷+۷)؛ پس از وهوخشتر دوباره گات‌های منظوم به‌واسطهٔ یک «های» منثور بریده می‌شود و یسنای پنجاه و دوم را تشکیل می‌دهد، این یسنای بسیار کوتاه به‌منزلهٔ ضمیمهٔ وهوخشتر می‌باشد.

پنجمین گاتا موسوم به وهیشتواشت است

پنجمین و آخرین گاتا موسوم به وهیشتواشتی است، حالا هم تقریباً همین‌طور نامیده وهیشتواشت می‌گویند، اسم این گاتا مانند همه گات‌ها ترکیب صفتی دارد یعنی گاتایی که دارندهٔ وهیشتواشت می‌باشد، معنی این دو کلمه بهترین خواسته و نیکوترین ثروت می‌باشد. دارای نه قطعه است، هر قطعه از آن مرکب است از دو شعر کوتاه و دو شعر بلند، هر یک از شعرهای کوتاه دوازده سیلابی است و سکته پس از هفتمین سیلاب جای دارد (۵+۷)؛ هر یک از شعرهای بلند نوزده سیلابی است و سکته یک بار پس از هفتمین سیلاب است و یک بار هم پس از چهاردهمین سیلاب (۷+۷+۵)، این قسمتی از اوزان اشعار ما تقریباً در سه هزار سال پیش از این است.

گذشته از آن‌که امروز از اوزان اشعار قدیم خود اطلاع داریم به توسط خود اوستا نیز می‌دانیم که اسم یک قطعهٔ منظوم و یک فرد شعر در زبان نیاکان ما چه بود، یک قطعه را وچس تَشتی می‌گفتند، در یسنا ۸،۵۸ استعمال شد و یک فرد شعر را افسمن می‌گفتند در یسنا ۴،۷۱ و یسنا ۱۶،۱۹ استعمال شده، گاتای (سرود و نظم) زرتشت به اندازه‌ای مقدّس

است که در تمام اوستا به هر یک فصل (هایتی) آن و به هر یک قطعه (وچس‌تشتی) آن و به هر یک فرد (افسمن) آن و به هر کلمه (وچ ــ واژه) آن و به معنی هر یک از کلمات (آزنتی ـ زند) آن درود و ثنا فرستاده می‌شود.[۱] گذشته از گات‌ها باز اشعاری در اوستا هست که مجموعاً با گات‌ها ۲۷۸ قطعه و یا ۱۰۱۶ شعر می‌باشد، از این تعداد ۲۳۸ قطعه و یا ۸۹۶ شعر متعلّق به گات‌هاست، سایر اشعار از حیث زبان نیز مثل گات‌هاست شاید به همان قدمت هم باشد، چون مقدار آن‌ها کم و از اوزان مختلف است داخل گات‌ها نگردید.

اینک از آنچه در خصوص قطعات پنج گات‌ها گذشت جمله را یک‌جا نگاشته تا بهتر و آسان‌تر از اوزان آن‌ها برخوردار شویم.

نخستین گاتا اهنود ۷ ها = یسنا ۲۸–۳۴

۱. یسنا ۲۸	قطعه	۱۱	شعر	۳	سیلاب	۱۶	سکته	(۷+۹)
۲. یسنا ۲۹	"	"	"	"	"	"	"	" "
۳. یسنا ۳۰	"	"	"	"	"	"	"	" "
۴. یسنا ۳۱	"	۲۲	"	"	"	"	"	" "
۵. یسنا ۳۲	"	۱۶	"	"	"	"	"	" "
۶. یسنا ۳۳	"	۱۴	"	"	"	"	"	" "
۷. یسنا ۳۴	"	۱۵	"	"	"	"	"	" "

مجموعاً ۷ یسنا و ۱۰۰ قطعه و ۳۰۰ شعر و ۲۱۰۰ کلمه می‌باشد.

دومین گاتا اشتود ۴ ها = یسنا ۴۳–۴۶

۱. یسنا ۴۳	قطعه	۱۶	شعر	۵	سیلاب	۱۱	سکته	(۷+۴)
۲. یسنا ۴۴	"	۲۰	"	"	"	"	"	" "
۳. یسنا ۴۵	"	۱۱	"	"	"	"	"	" "
۴. یسنا ۴۶	"	۱۹	"	"	"	"	"	" "

مجموعاً ۴ یسنا ۶۶ قطعه و ۳۳۰ شعر و ۱۸۵۰ کلمه می‌باشد.

---

۱. وَچَس تَشتی Vacas-taštay مرکب است از دو کلمهٔ ــ وَ چَه ــ به معنی سخن و گفتار (واژه) ــ تش ــ taš به معنی بریدن، به اندازه برش کردن می‌باشد این دو کلمه جداگانه به معانی مذکور در اوستا زیاد آمده است، اَفَسمن afsman در پهلوی به پتمان (پیمان) که به معنی اندازه و مقیاس است ترجمه گردید و نیز گفتیم که در پهلوی به هر یک از شعرهای گاتا نیز گاس گویند.

سومین گاتا سپنتمد ۴ ها = یسنا ۴۷ ــ ۵۰

۱. یسنا ۴۷	قطعه	۶	شعر	۴	سیلاب	۱۱	سکته	(۷+۴)
۲. یسنا ۴۸	"	۱۲	"	"	"	"	"	"
۳. یسنا ۴۹	"	۱۲	"	"	"	"	"	"
۴. یسنا ۵۰	"	۱۱	"	"	"	"	"	"

مجموعاً ۴ یسنا و ۴۱ قطعه و ۱۶۴ شعر و ۹۰۰ کلمه می‌باشد.

چهارمین گاتا و هوخشتر یک ها = یسنا ۵۱

۱ یسنا، ۵۱ قطعه، ۲۲ شعر، ۳ سیلاب، ۱۴ سکته (۷+۷)

مجموعاً ۶۶ شعر و ۴۵۰ کلمه می‌باشد.

پنجمین گاتا و هیشتواشت یک ها = یسنا ۵۳

۱ یسنا، ۵۳ قطعه، ۹ شعر، ۴ (دو کوتاه سیلاب، ۱۲ سکته ۷+۵، بلند سیلاب، ۱۹ سکته) (۵+۷+۷)

مجموعاً ۳۶ شعر و ۲۶۰ کلمه می‌باشد.

اشکال گاتا و عدم صحت ترجمهٔ دار مستتر

مشکل‌ترین جزوات اوستا همین گاتاست، فهم متن آن به غایت دشوار است نه آنکه امروز عبارات گاتا برای دانشمندان سخت و مشکل باشد. در هزار و پانصد سال پیش از این هم فهم آن مشکل بود. در عهد ساسانیان وقتی که به تفسیر پهلوی اوستا پرداختند دچار همین اشکال شدند، بسا پیش از سر کار آمدن اردشیر پاپکان مدت‌ها بود که زبان اوستا متروک گردیده، فقط زبان مقدس شمرده می‌شد و زبان مخصوص اوستا بود. دلیل آنکه در زمان اردشیر و جانشینان وی گاتا را نفهمیدند تفسیر پهلوی آن است که امروز در دست است که به هیچ‌وجه درست نیست. برخلاف تفسیر سایر قسمت‌های اوستا که تفسیر مطابق اصل متن است و امروز کلید فهم اوستاست، به همین جهت است که پروفسور میّه[1] می‌گوید که ترجمه گاتای دارمستتر که از روی تفسیر پهلوی است ابداً درست نیست، نباید اعتمادی به آن داشت چه اساس ترجمهٔ او که تفسیر پهلوی عهد ساسانیان است خود ویران و نادرست است، تفسیر پهلوی گات‌ها خود مستقلاً کلید فهم گات‌ها نیست بلکه جزو اسبابی است که ما را به سوی معنی کلام قدیم رهنمون است،

1. Meillet

گذشته از قدمت زبان چیزی که گاتا را مشکل ساخت این است که بسا از لغات آن مخصوص به خودش می‌باشد، در سایر قسمت‌های اوستا یافت نمی‌شود. دگر آنکه سراینده گات‌ها با یک طرز مخصوص شاعرانه آن‌ها را سروده است و نیز نگفته نگذریم نثری که سابق آمیخته با این نظم بود و معانی آن را روشن می‌ساخت از دست رفت، با همه این اشکالات از پرتو کوشش دانشمندان در مدّت صد و پنجاه سال و ترقی فوق‌العاده علم لغت (philologie) و به استعانت قدیم‌ترین زبان آریایی (سانسکریت) ودا برهمنان، امروز می‌توانیم از سخنان پیغمبر ایران برخوردار شویم و بشنویم آنچه راکه او در چندین هزار سال پیش به گروه مستمعین خود خطاب کرده می‌گفت: «من می‌خواهم سخن بدارم، اینک گوش فرا داده بشنوید ای کسانی که از نزدیک و دور برای آگاه شدن آمده‌اید، همه‌تان درست آن را به خاطر خود بسپرید، چه اهورا مزدا در تجلّی است نکند که رهنمایان بدخواه و دوستاران دروغ با زبان خویش آیین زشت منتشر سازند و زندگانی دیگر سرایتان را با آن تباه نمایند».[۱]

۱. یسنا ۱.۴۵.

آیین زرتشت

در توحید ذات خداوند تبارک و تعالی

برای آن‌که درست از معانی گـات‌ها بـرخـوردار شـویم لازم است چـند سـطری در خصوص آیین زرتشت نگاشته شود، نه آنکه یک معنی فلسفی به خیال خود برای آن‌ها درست کنیم، بلکه آنچه از کلمات و جملات آن‌ها برمی‌آید خلاصه کرده، نشـان دهـیم. زرتشت بر ضد گروه پروردگاران آریایی یعنی آن مذهبی که ایرانیان در پرستیدن قـوای طبیعت با هندوان شرکت داشتند می‌باشد. به اسم مطلق خداوند آریایی اسوراکه تا امروز به همین اسم در نزد برهمنان موجود است مزدا افزوده، گفت مزدا اهورا یعنی سَروَر دانا، در گاتا، گهی مزدا به تنهایی، گهی اهورا به تنهایی برای خداوند استعمال می‌شود، هنوز مانند کتیبهٔ هخامنشی ترکیب معین ندارد که همیشه اورمزد و یا مثل حالا هرمزد باشد، این دو کلمه با هم و یا جدا به استثنای چند قطعه در سراسر گات‌ها در هر جمله و قطعه تکرار شده است. تقریباً دویست بار در گات‌ها به کلمه مزدا برمی‌خوریم. زرتشت مانند یَهوَهٔ موسی جز مزدا خدای دیگری نمی‌شناسد، از گروه پروردگاران پیشین روگردان دیو را که اسـم معمولی پروردگار آریایی است خدا و معبود دوستاران دروغ خواند، حتی از به‌کار بردن اسم پروردگاران قدیم پرهیز می‌کند به جای اگنی که پروردگار آتش بود و رومی‌ها ایگنی می‌گفتند، آترُ را فرشتهٔ عنصر آتش، خـوانـد. تـمام عـظمت و جـبروت مـختص اهـورا مزداست، اوست آفرینندهٔ یکتا و خداوند توانا، زرتشت در یسنا ۴۴ با یک زبان شاعرانه در توحید و اقتدار خداوند گوید: «از تو می‌پرسم ای اهورا مـزدا؛ کـیست پـدر راسـتی؛ کیست نخستین کسی که راه سیر خورشید و ستاره بنمود؛ از کیست که ماه گهی تهی است و

گهی پُر؛ کیست نگهدار زمین در پایین و سپهر در بالا؛ کیست آفرینندهٔ آب و گیاه؛ کیست که به باد و ابر تندروی آموخت؛ کیست آفرینندهٔ روشنایی سودبخش و تاریکی؛ کیست که خواب و بیداری آورد؛ کیست که بامداد و نیمروز و شب قرار داد و دینداران را بـه ادای فریضه گماشت؛ کیست آفرینندهٔ فرشته مهر و محبت آرمتی؛ کیست کـه از روی دانش و خرد احترام پدر در دل پسر نهاد». پس از این پرسش‌ها زرتشت خود در پاسخ گوید: «من می‌کوشم ای مزدا تو را که به توسط خرد مقدّس آفریدگار کلّی به درستی بشناسم» اشا، و هومناه، اشاوهیشتا، وهوخشترا، آرمتی، هوروتات، امرتات، سروشا، آتـر واشـی کـه از صفات مختصهٔ اهوراست گهی نیز فرشته‌آسا جلوه‌گرند، شرح آن‌ها در فصل آینده بیاید.

زرتشت به ضد موهومات مذهبی است

در میان کتب مذهبی سایر ادیان گات‌ها یگانه کـتابی است کـه پـیرامـون چـیزهای خارق‌العاده نمی‌گردد، زرتشت می‌گوید «اهورا مزدا مرا بـرای رهـنمایی در ایـن جـهان برانگیخت و من برای رسالت خویش از منش پاک تـعلیم یـافتم» مـخصوصاً در آیـین خویش ساده و بی‌آلایش است، به ضد قربانی و فدیه و میزد و استعمال مسکرات که در مراسم مذهبی رواج تمام داشت می‌باشد، از جمله جاهایی که در گات‌ها از قربانی مـنع می‌شود در گاتا ۳۲ قطعهٔ ۱۲ و ۱۴ می‌باشد: «نفرین تو باد ای مزدا به کسانی که با فریاد شادمانی گاو قربانی می‌کنند» و از جمله جاهایی که به ضد استعمال مسکـرات است، در مراسم دینی در یسنا ۴۸ قطعه ۱۰ می‌باشد: «کی ای مزدا شرفا به رسالت نیک پی خواهند برد، کی این آشام سکر آورندهٔ چرکین را خواهی برانداخت، چیزی که از آن کرپان‌های زشت‌کردار و شهریاران بدکنش به عمدا ممالک را می‌فریبند».

در گات‌ها اهریمن نقطهٔ مقابل اهورا مزدا قرار داده نشد

از چیزی که در گات‌ها هیچ صحبت آن نیست آن منازعات هرمزد و اهریمن است، از این جنگ و ستیزهٔ دایمی که مایهٔ آن همه مباحثات گردید و در سر آن اشتباهات بـزرگ برخاست، روح زرتشت از آن هیچ خبری ندارد. در سراسر گـات‌ها اهـورا مـزدا یگـانه آفریدگار جهان مینوی و مادی است و سرچشمهٔ همه نیکی‌ها و خوبی‌هاست، در مقابل او آفریدگار و یا فاعل شری وجود ندارد، انگره مینو (Angra-mainyû) و یا خرد خبیث که بعدها به مرور ایام اهریمن گردید و زشتی‌های جهانی از قِبَل اوست در مقابل اهورا مزدا

نیست بلکه در مقابل سپنتا مینو (Sepenta-mainyû) است که خرد مقدّس باشد. جهان مادّی آمیخته از بدی و خوبی، سیاهی در مقابل سفیدی، تاریکی در مقابل روشنایی است؛ چون چنین است ناگزیر ذات مقدّس اهورا مزدا را عاری دانستند از آنکه انسان را در طیّ زندگانی گرفتار چنگال این همه زجر و شکنجه و ناخوشی و گزند و آزار نماید، از ساحت او جز سود و نیکی سر نزند، آنچه در جهان زشت است منسوب به خرد خبیث است. سپنتا مینو و یا خرد مقدس و یا به عبارت ساده‌تر قوّهٔ نیکی از آن اهورا مزداست در مقابل آن انگره مینو خرد خبیث و یا قوهٔ زشتی می‌باشد. در واقع زد و خورد در طیّ روزگاران در میان قوهٔ خوبی و بدی است، در هر جای از گات‌ها که صحبت از انگره مینو شده است آن را در مقابل سپنتا مینو می‌بینیم نه در مقابل اهورا مزدا، چنان‌که در یسنا ۴۵ قطعهٔ دوم گوید: «من می‌خواهم سخن بدارم از آن دو گوهری که در آغاز زندگانی وجود داشتند، از آنچه آن (گوهر) خرد مقدّس به آن (گوهر) خرد خبیث (انگره مینو) گفت اندیشه و آموزش و خرد و آرزو و گفتار و کردار و زندگانی و روان ما با هم یگانه و یکسان نیست» و نیز باید بگوییم که انگره مینو برای تعبیر قوهٔ عامله خبیث مختص نگردید، بسا برای قوهٔ شر کلمات دیگر استعمال شده است. مثلاً کلمه اکو (آک) و کلمه دروگ (دروغ) هر دو به معنی قوهٔ خبیث و شریر است از انگه سپنتا مینو قوهٔ اهورا مزداست و نه خود او، به‌خوبی و به‌طور واضح از یسنا ۱۲،۳۳ و یسنا ۲،۴۳ و یسنا ۷،۵۱ و یسنا ۷،۴۴ برمی‌آید. مثلاً در یسنا ۳۳ قطعهٔ ۱۲ زرتشت بخشایش و رحمت اهورامزدا را به توسط سپنتا مینو و فرشتگانش درخواست نموده، گوید: «ای اهورا مزدا خود را به من نموده به دستیاری آرمتی توانایيم بخش؛ به توسط سپنتا مینو نیرویم ده؛ به توسط اشا از پاداش نیک بهره‌مندم ساز؛ به دستیاری وهومناه توانایم کن.» و گذشته از این در هر شش قطعه یسنای ۴۷ صریح و آشکار از سپنتا مینو سخن رفته است، چنان‌که انگره مینو در مقابل سپنتا مینو است. در مقابل سایر صفات اهورامزدا نیز مثل آرمتی که به معنی محبّت و بردباری و فروتنی است صفت زشتی هم موجود است مثل تَرَماتی Tarematay (ترمنش) که به معنی خیره‌سری و خودستایی است و در مقابل وهومناه که به معنی پاک‌منشی و نیک‌سرشتی است آکم مانو (آک منشن) که به معنی زشت‌نهاد و بدمنش می‌باشد موجود است، این هر دو لغت در یسنا ۴،۳۳ آمده است.

تکلیف انسان در طی زندگانی

در مقابل این دو قوه تکلیف انسان در دنیا چیست؟ زرتشت در یسنا ۳۰ قطعهٔ سوم می‌گوید: «مرد دانا باید خوب را گزیند» در قطعهٔ هشتم همین یسنا می‌گوید: «کشور جاودانی (بهشت) از آن کسی خواهد بود که در زندگانی خویش با دروغ بجنگد و آن را در بند نموده به دست راستی بسپرد». جهان عبارت است از رزم و نبرد جاودانی خوبی و بدی؛ آرزو و آمال هر کسی باید این باشد که دیو بدی مغلوب شود و راستی و خوبی پیروز گردد.

از پرتو همین فلسفه است که ایرانیان دلیر بودند و روزی یک قسمت مهم دنیای متمدن را در چنگ تصرّف خویش درآوردند، سایر گردنکشان اقوام هند و اروپایی مثل اسکندر و قیصران روم از آنان سرمشق جهانگیری یافتند. ایران زمین در پارینه مانند امروز خشک و کم‌آب بود، ولی نباید دست بسته تسلیم عفریت خشکی شد، باید فرشتهٔ زمین را یاری نمود و او را به هم‌آورد چیره ساخت. کوشش دایمی برزیگران سبب پیروزی فرشتهٔ زمین است، از این‌رو است که ایرانیان مخترع قنات شدند، کاریزها جاری و زراعت به حدّ کمال بود، به‌خصوص زرتشت به آبادکردن زمین و کشت و زرع اهمیّت زیاد داد، از بیابان نوردی و چادرنشینی روی‌گردان است؛ با راهزنان که از دستبرد خویش روزی می‌برند سخت در ستیزه و جنگ است، می‌خواهد که مردم به زراعت بپردازند، گاو و گوسپند بپرورانند، قرار و آرام گیرند، چه تمدّن و تربیت با زندگانی ایلی و صحراگردی نمی‌سازد و نیز ممکن است در دشت و بیابان‌پیمایی دگرباره با اقوام وحشی دیوپرست آمیزش نموده، از ره و رسم مزدیسنا دور شوند، بی‌شک زرتشت در نظر داشت که در سرزمین خشک ایران بدون فلاحت زندگانی خوش غیرممکن است، در سخنان خویش غالباً کشاورزان را مخاطب می‌سازد. کشور خداپرست گشتاسپ باید از نیروی آنان برتری به‌هم رساند و سرمشق دیگران گردد. باید در اینجا متذکر شویم که رسالت زرتشت فقط مذهبی و معنوی نیست، در ترقی امور اقتصادی و بهبودی زندگانی مادی نیز کوشاست.

زرتشت دنیا را خوار و پست نمی‌شمرد

آیین اشو زرتشت پر از قوه و زندگانی است، درویشی و دریوزی و قلندری در آن راهی ندارد، نسبت به زندگانی دنیا بی‌اعتنا نیست. از همه زشتی‌های جهانی برای پاداش دیگر سرا بردباری نمی‌کند، می‌گوید:

اگر دیو طبیعت را بهشتی   هم اینجا و هم آنجا در بهشتی

در یسنا ۳۰، قطعهٔ ۱۱ گوید: «ای مردم اگر از حکم ازلی که مزدا برقرار داشت برخوردار گشتید و از خوشی این گیتی و دیگر سرای و از رنج جاودانی و زیان دروغ‌پرستان و از سود و بهره دوستاران راستی آگاه شدید، آن‌گاه هماره در آینده جهان خوش خواهد بود». در پاداش و توجه یزدانی در همین جهان در یسنا ۳۴، قطعهٔ ۵ و ۶ فرماید: «توراست شهریاری، توراست توانایی ای مزدا، چنان‌که آرزو و خواهش من است ای اشا و ای وهومناه از درماندگان و بیچارگان دست‌گیری کنید، ما خود را از دسته راهزنان دیوها و مردم جدا کردیم چون شما به‌راستی چنینید. ای مزدا و ای اشا و ای وهومناه این خود مرا در این جهان علامت رستگاری و کامیابی است تا آنکه خرسندتر و شادمان‌تر با ستایش و سرود به سوی‌تان گرایم». در قطعهٔ چهاردهم همین یسنا آمده است: «آری ای مزدا از پاداش گرانبهای تو در همین جهان کسی بهره‌مند شود که در کار و کوشش است و چارپایان و ستوران می‌پروراند». و نیز باید ملتفت شد که پاداش ایزدی چه در این جهان و چه در سرای مینوی فقط در مقابل تسبیح و ستایش و نماز نیست، باید کار هم کرد، کاری که خود و دیگران را آباد کند و بالاتر از این نماز گذاردن و در زندگانی در کار و کوشش بودن نیز کافی نیست، باید اندیشه هم پاک باشد، هیچ‌وقت خیال زشت از مغز آدم نگذرد در واقع اندیشهٔ نیک سرچشمهٔ جمله خوبی‌های دنیاست، پیش از آنکه آدم به ستایش خداوندگار ایستد و یا به کشت و ورز پردازد، نخست خیال از مغز آدم می‌گذرد و محرک آن است.

پندار نیک گفتار نیک کردار نیک اساس دین زرتشت است

هومت و هوخت و هوورشت یعنی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک از خصایص آیین زرتشتی است و این مایهٔ مباهات و افتخارات برای ایران است، که روزی در آن تنی از فرزندانش در عهدی که جهان مانند گوی تاریک بود مردم را از اندیشه زشت هم بازمی‌داشت، در سراسر گات‌ها و بعد در همه جای اوستا پُر است از این سه کلمه راستی پرستان را این سه کلمه در میدان نبرد با دروغ به‌منزلهٔ خُود و جوشن و سپر است، تا در جهان بدی و دروغ موجود است انسان نباید سلاح هومت و هوخت و هوورشت را کنار گذارد، در مقالهٔ آینده به سر این کلمات برمی‌گردیم.

قیامت و صراط و میزان و حساب و محاکمه و بهشت و دوزخ و برزخ

خود زرتشت موظف است تا دامنهٔ رستاخیز پندار و گفتار و کردار مردمان را در گنجینهٔ اعمال نگهداری کند، در روز حساب واپسین آنچه از انسان در طی زندگانی از بدی و خوبی سر زد در مقابل هم می‌سنجند، اگر در ترازوی اعمال کفهٔ خوبی سنگین‌تر شد این فتح راستی و شکست دروغ است، وخشور زرتشت خود داور محکمهٔ اهوراست، پس از آن هنگام گذشتن از پل چنوات که در روی رودی از فلز گداخته برافراشته‌اند فرا رسد، نیکوکاران خرم و خوش از روی آن گذشته به سرای ستایش؛ به کشور جاودانی؛ به کاخ پاک‌منشی؛ به خانهٔ راستی؛ به بارگاه اهورامزدا درآیند و به پاداش موعود رسند، آنچه را که در جهان خاکی آرزوی داشتن آن داشتند به آنان بخشیده شود. اگر در روز اماره[۱] بدی فزونی کرد آن‌گاه مرد گنه‌کار از وجدان خویش رنج و شکنج دیده، از سر پل چنوات اندر رود ژرف فلز گداخته سرنگون گردد، به کوخ دیو و کلبهٔ دروغ درآید، اگر بدی و خوبی یکسان شد ناگزیر نه از بخشایش فردوس بهره‌مند گردند و نه از شکنج دوزخ در آزار باشند، جای آنان را سرای ممتزج و آمیخته گویند و در پهلوی به آن همستکان نام دادند یعنی جاودان آرام و همواره یکسان، این برزخ نیز جای کسانی است که در طی زندگانی خویش در تردید زیستند.

انسان باید در فتح راستی و شکست دروغ بکوشد

هر کس باید در دنیا کوشا باشد که از بهشت و بخشایش اهورامزدا بی‌بهره نماند و کاری کند که به لشکر دروغ شکست آید، مردم خود باید به میل در پیروزی و فتح راستی شرکت کنند و به اختیار راه درست برگزینند. زور و جبر در آیین زرتشت نیست، در یسنا ۳۰، قطعهٔ ۲ گوید: «گوش فرا دهید به سخنان مهین، با اندیشهٔ روشن به آن بنگرید، میان این دو آیین (راستی و دروغ) خود تمیز دهید، هر کسی به شخصه دین خود بگزیند پیش از آنکه روز رستاخیز فرا رسد بشود که در سرانجام، کار به کام ما گردد».

زرتشت در خیر و شر انسان بی‌قید نیست

زرتشت در خوشی و ناخوشی مردم بی‌قید نیست چه برای دستگیری و رهنمایی جهان خاکی برانگیخته شده است، چنان‌که خود در یسنا ۴،۲۸ گوید: «چون من برای نگهداری روان

---

۱. اماره یعنی حساب، اگر خواهی سپاهش را شماره   برون باید شد از حدّ اماره (لبیبی).

مردمان گماشته شده‌ام و از پاداش و سزای اهورامزدا برای کردار آگاهم از این‌رو تا مرا تاب و توانایی است خواهم کوشید که مردم جویای راستی شوند». در جای دیگر گات‌ها خود وخشور[1] حاضر است که راه راست را بنماید، در صورتی‌که مردم از جستن آن عاجز باشند در یسنا ۳۱ قطعهٔ ۲ اشاره به این معنی کرده فرماید: «چون بهترین راهی که باید برگزید به نظرتان نیامد، پس خود برای داوری به سوی شما هر دو دسته آیم، آن‌چنان داوری که اهورامزدا نیز گواه راستی و درستی اوست تا آنکه همهٔ ما به حسب آیین مقدّس زندگانی به‌سر بریم».

این است خلاصهٔ آیین اشو[2] زرتشت پیغمبر ایران که از سخنان خود او استخراج شد و معنی سنّتی را در آن راه نیست، در سراسر گات‌ها همین مطالب عمده و اساسی است که با ثبات و دوام در سر آن‌ها پافشاری می‌شود. برای پیش بردن این آیین مؤسس دین با گروهی از دشمنان و مخالفین خود در سر ستیزه است و کوشاست که آنان را براندازد.

عقیدهٔ دانشمند آلمانی پروفسور گلدنر در خصوص گات‌ها و دین زرتشت

البته بی‌فایده نیست که در چند سطر نظریات برخی از مستشرقین معروف را در خصوص گات‌ها بنگاریم، یکی از اوستاشناس‌های معروف که عمر خود را وقف تفتیش و تحقیق دین قدیم ایران نمود پروفسور دانشمند گلدنر می‌باشد، دارای تألیفات بسیار مهم و معتبر است. در یکی از کتاب‌های خود موسوم به ادبیات اوستا در خصوص گات‌ها چنین گوید:

> «در گات‌ها زرتشت به‌طرز مخصوص و با خیال عمیق صحبت می‌دارد، هریک از قطعاتش دارای فکری است، اساساً یک مطلب را تعقیب می‌کند، ولی هر لحظه به شکلی فکر خود را جلوه می‌دهد. سخنانش عاری از پیرایش و ساختگی است یک‌سو و یک‌آهنگ با عزم راسخ مطالب خود را بیان می‌کند، هیچ چیز در آن پاشیده و پریشان نیست، حرف زیادی ندارد، همهٔ سخنانش از روی اندازه و مقیاس است، گفتارش پر از روح و قوت است، ابداً به حشو و زواید نمی‌پردازد، آنچه می‌گوید اساسی است. منازعهٔ دو گوهر خوبی و بدی که عبارت است از خود این جهان و مزد

---

۱. وخشور که به معنی پیغمبر است از کلمه اوستایی وخش آمده است، این کلمه در اوستا سه معنی دارد نخست روییدن و رستن؛ دوم تر کردن و نم زدن؛ سوم گفتار و سخن و فرمان، وخشور از سومی مشتق است، کلمهٔ پیغمبر که ما در ترجمهٔ گات‌ها استعمال کرده‌ایم از یک کلمهٔ دیگر اوستایی است که در جای خود گفته خواهد شد.

۲. کلمه اشو نیز اوستایی است و در ادبیات کنونی زرتشتیان هم مستعمل است، از کلمه اشاونت می‌آید یعنی کسی که بسته به راستی و پیرو درستی است. از کلمهٔ اشا صحبت خواهیم کرد، عجالتاً در اینجا متذکر می‌شویم که اشو و با اشاونت در مقابل درگونت می‌باشد یعنی پیرو دروغ که در حال حاضر دروند گویند.

موقتی در این دنیا و پاداش جاودانی در آخرت و عدالت در روز جزا و امید به سوی بخشایش و نعمت فردوس؛ مطالب و خیالات عمده و اساسی زرتشت است، همیشه از همین‌ها صحبت می‌دارد و در سر آن‌ها ایستادگی می‌کند، بالاخره سراسر گات‌ها مجموعه‌ای از اخلاق است».

عقیدهٔ مستشرق معروف فرانسوی پروفسور میه

پروفسور دانشمند فرانسوی میّه می‌نویسد:

«آزادی خیال و غیرت و همت مذهبی، هوش تند و تیز و ذوق مخصوص برای چیزهای نوظهور اخلاقی که همیشه از خصایص ایرانیان بود در گات‌های زرتشت به‌خوبی دیده می‌شود».

عقیدهٔ علامهٔ آلمانی پروفسور هرتل

دانشمند دیگر آلمانی هرتل به نوبت خویش چنین گوید:

«در گات‌ها یک مرد باهوش و با غیرت که برای نیکی و خوبی در هیجان است با طرزی بسیار دلسوز و مهربان با ما سخن می‌دارد، کسی است که برای درست کردن اخلاق برخاسته است، زراعت و پروراندن ستوران را اساس آسایش و خوشی زندگانی می‌داند، به ضد خرافات قومش می‌باشد، قوای طبیعت را از پروردگاران نمی‌شمرد».

عقیدهٔ دانشمند آلمانی پروفسور گیگر

دانشمند مشهور آلمانی گیگر در کتاب خویش **زرتشت در گات‌ها** چنین می‌نویسد:

«آیین زرتشت آن‌طوری که در گات‌ها محفوظ ماند به‌کلی از آلایش نو بیگانه و بری است، مَرتبهٔ اخلاقی زرتشت و جنبهٔ جدیت و علو مقام بشریّت و درجهٔ فلسفی او را به خوبی از گات‌ها می‌توان فهمید که با چه جرأت و استحکام به بلندترین و مهم‌ترین مسئله پرداخت، او مردی است که بسا از دایرهٔ استعداد زمان خویش پای بیرون نهاد، در این عهد کهن برای ملّت خود ره و رسم آیین یکتاپرستی مقرر داشت و برای ذات پروردگار و نسبت او به آفریدگان و برخاستن قوّه شرّ بیانات فلسفی آورد. اصول مذهب او در فدیه و قربانی و رسومات ظاهری نیست، بلکه خیال پارسا و پاک و طبق آن زندگانی به‌سر بردن اساس تعلیمات او است».

عقیدهٔ مستشرق مرحوم پروفسور هورن

پاول هورن آلمانی در کتاب تاریخ ادبیات ایران می‌نویسد:

«مادر گات‌ها احساسات شریف و جرأت ایمان و علوّ مقام اخلاقی سراینده آن‌ها را تحسین می‌کنیم».

عقیدهٔ دانشمند آمریکایی ویتنی

دانشمند آمریکایی ویتنی[1] می‌نویسد:

«ایران از عهد کورش به بعد تا جنگ ماراتن (جنگ یونان و ایران) بسیار متمدن و قادر و قومش بزرگ‌ترین ملّت روی زمین بود، هنوز رُم طفل و اروپای جدید پا بـه عرصهٔ وجود نگذاشته بود، یونان مملکت متحدی نبود، ملّتش به چـندین طـوایـف منقسم و از بیم لشکر ایران چندی با هم متفق شدند. ایران در این زمان بـرای جـهان قوانین وضع نمود و مذهب به‌وجود آورد، این مذهبی است که در اوستای زرتشت بیان شده است، پس از آن عیسی خواه انسان و خواه خدا او را پـیروی نـمود و هـمان را موعظه می‌کرد و در سر آن ایستادگی نمود تا آنکه بالای دار جان سپرد، با آنکه این شرف بزرگی است برای کسی که در سر عقیده خود جان خود را فدا کـند ولی بـرای عیسی چگونه ممکن بود آیینی راکه زرتشت در جزو پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک غالباً تکرار کرده است بهتر و پاک‌تر از او بیان نماید، آیا این سه کلمه دارای همه چیز نیست و اساس کلیّه مذاهب شمرده نمی‌شود؟ آیا ممکن است کسی از مرسلین پارسا چیزی به آن بیفزاید، شاید کسی در جواب بگـوید آری عشـق عـیسی را نـیز می‌توان ضمیمهٔ این اصول نمود، اما کسی راکه اندیشه خوب و پـاک است نـه فـقط عیسی بلکه سراسر جهان و خالقش را دوستار خواهد بود، کسی راکه اندیشه پـاک است لاجرم دل هم پاک است، همیشه اندیشهٔ نیک اساس و بنیان حقیقی گفتار نیک و کردار نیک است».

آنچه این دانشمندان در خصوص آیین زرتشت نوشته‌اند و فقط چند فقره از آن برای نمونه درج شد در واقع با عبارات مختصر آنچه راکه هر یک از خوانندگان ممکن است از گات‌ها استنباط کنند بیان نموده‌اند، گات‌ها در هر جای دنیاکه خوانده شود و خوانندهٔ آن در زیر نفوذ هر دینی که باشد همان تأثیر مخصوص خود را می‌بخشد.

1. Whitney

عقیدهٔ فیلسوف و شاعر مشهور بنگالی تاگور

شاعر و فیلسوف معروف هندوستان رابیندرانات تاگور[۱] در مقدمهٔ ترجمه انگلیسی گات‌های دینشاه ایرانی به نوبت خویش مقالهٔ بسیار دلکشی در خصوص آیین زرتشت می‌نویسد، سزاوار است که تمام مقالهٔ دانشمند بنگالی ترجمه شود و عموم ایرانیان از نظریات این مرد بزرگ آریایی‌نژاد و برهمن کیش که امروز در تمام دنیا به‌واسطهٔ فضل و هنر خویش مشهور است و اشعارش به همه زبان‌های اروپایی ترجمه شده است و یک بار جایزه نوبل به او رسید مطلع شوند، ولی به‌واسطهٔ مختصر بودن این نامه به ترجمهٔ بعضی از فقرات آن اکتفا می‌کنیم. اینک تاگور گوید:

«مهم‌ترین وقایع تاریخی ایران همان ظهور آیین مذهبی است که به‌واسطهٔ زرتشت صورت گرفت، او نخستین کسی است که یک اخلاق ثابت و یک خط سیر معین برای دین برقرار نمود و در آن واحد مردم را به پرستش خدای یگانه رهنمون گشت و یک اساس جاودانی برای نیکی و تکامل نهاد...

در ایران قدیم هنگام ستایش قربانی کردن چارپایان و فدیهٔ هوم برای دیوها (پروردگاران) باز داشته شد، این طرز عبادتی که زرتشت منع نمود نه فقط جرأت بلکه قوهٔ معنوی او را در بیان حقیقت ذات باری تعالی نیز نشان می‌دهد. گفتیم پلوتارک نوشته است از آنکه زرتشت ایرانیان را در عبادت اهورامزدا فقط به فدیهٔ معنوی که نیایش و سپاسگزاری باشد موعظه نمود، میان عبادتی که با قربانی و فدیهٔ خونین و پرستشی که با دعا و نماز به جای می‌آورند فرق و تفاوت بسیار است، زهی شگفت‌آمیز است از آنکه زرتشت در میان مردان عهد کهن اوّل کسی است که با یک شور مذهبی این سدّ را شکسته، از مجاز به حقیقت رسید، حقیقتی که ضمیر او را پر کرده بود نه از کتاب و رهنمایی به عاریت گرفته و نه از تعلیم سنّتی به او سرایت شده، بلکه مانند پرتو ایزدی و الهام غیبی سراسر وجود او را فراگرفته بود».

1. Rabindranath Tagore

چند لغت از گات‌ها

صفات اهورامزدا و فرشتگان در گات‌ها

در گات‌ها به یک دسته از لغات برمی‌خوریم که دانستن معانی آن‌ها از پیش لازم است از آن جمله است اشا، وهومناه، خشتر آرمتی، هروتات، امـرتات؛ تـقریباً در هـر یک از قطعات این کلمات تکرار شده است، دو تای اخیر که هروتات و امرتات باشد نسبتاً کمتر آمده است، اشا که به معنی راستی و درستی و قانون ایزدی و پاکی (اخلاقی) است صد و هشتاد بار در گات‌ها تکرار شده است و کلمهٔ اشو که ذکرش گذشت نیز از همین ریشه و بنیان است، وهومناه که مرکب است از وهو ومناه، به معنی خوب مـنش مـی‌باشد. کـلمهٔ خوب فارسی و وهو اوستایی یکی است، منش با مـناه اوسـتا نـیز از یک ریشـه است، وهومناه را نیز می‌توان به نیک نهاد و یا پاک سرشت ترجمه کرد، وهومناه و یا وهیشتومناه که هر دو ترکیب دارای یک معنی است تقریباً صدوسی بار در گات‌ها تکرار شده، خشتر یعنی کشور و توانایی و خسروی، کلمهٔ شهر که در قدیم دایره‌اش بیشتر وسعت داشت به معنی کشور و مملکت بود، می‌گفتند ایرانشهر؛ چنان‌که کلمهٔ مدینا در آرامی به معنی ایالت بوده است، بعدها به شهر اطلاق گردید و امروز مدینهٔ عربی به‌منزله شهر فارسی است، این کلمه نیز با کلمهٔ شهریار هر دو از خشتر اوستایی می‌باشد. آرمتی بـه مـعنی بـردباری و فروتنی و مهر و اخلاص است، هروتات یعنی رسایی و سلامت و عـافیت، امـرتات کـه مرکب است از آ (از ادات نفی مثل اَپُوثرا ـــ بی‌فرزند) و مرتات (مرگ) مجموعاً به معنی بیمرگی و جاودانی می‌باشد، این کلمات را امروز به حسب ترتیبی که گذشت اردی‌بهشت، بهمن، شهریور، سپندارمذ، خورداد، مرداد گوییم که باز امروز مانند پارینه اسم شش ماه از

سال گردیده، در قدیم مثل حالا نزد زرتشتیان این شش کلمه علاوه بر اسم ماه‌ها اسم شش روز از سی روزهٔ ماه هم هست، این کلمات گهی از مجردات است و صفات اهورامـزدا و گهی هر یک فرشتهٔ مخصوص است مثل ملایکه در تورات، طوری که تفکیک این دو از هم بسیار مشکل است و ترجمهٔ گات‌ها را دشوار ساخته، در یسنا ۴۷ قطعه اوّل برخی از آن‌ها را باید مثل مجردات ترجمه کرد و برخی را باید اسـم فـرشتگانی دانست مـثلاً ایـن‌طور «نسبت به خرد مقدّس (سپنتا مینو) و قانون ایزدی (اشا) نیک اندیشیدن و نیک گـفتن و نیکی به جای آوردن اهورا به توسط خشترا و آرمتی به ما رسایی (هروتات) و جاودانی (امرتات) بخشد» در یسنا ۵۱ قطعهٔ ۷ گوید «ای کسی که از خرد مـقدس (سـپنتا مـینو) خویش ستوران و آب و گیاه و جاودانـی (امـرتات) و رسـایی (هـروتات) آفـریدی بـه دستیاری وهومنا در روز داوری واپسین به من نیرو و پایداری بخش». همین‌طور است در سایر قطعات، باید همیشه هر دو جنبه را در نظر داشت.

مهین فرشتگان موسومند به امشاسپندان

در سایر قسمت‌های اوستا این کلمات مثل گات‌ها استعمال گردید مگر آنکه شخصیّت آن‌ها ثابت‌تر شده است، به مجموع اسم امشاسپند داده، از مهین فرشتگان دین مـزدیسنا بشمارند، به‌منزلهٔ کارگزاران و وزیران پادشاه حقیقی اهورامزدا می‌باشند. کلمهٔ امشاسپند مرکب است از سه جزء نخست (اَ) که گفتیم از ادات نفی است مثل اَخشنوتَ (ناخوشنود)، دوّم از مش که در خود گات‌ها به معنی انسان و مردنی و درگذشتنی و فناپذیر می‌باشد، مَرتَ نیز که در گات‌ها آمده است به معنی انسان و نابودشدنی است. در تفسیر پهلوی مرتم و در فارسی مردم شد، ریشهٔ این کلمات مر می‌باشد که در کتیبهٔ بیستون آمده و به معنی مردن است، مرتیا نیز در کتیبهٔ مذکور به معنی مردم می‌باشد. کلمات مردم و مرگ و بنا به قولی مار (حیّه عربی) به مناسبت زهر جانستانش همه از یک ریشه است. کلمات یونانی و لاتینی موروس Moros و موریور Morior از خویشان مر فرس می‌باشند، جزء سوم سپنتا در سانسکریت سونت آمده، آن را باید مقدّس ترجمه کرد، پس معنی امشاسپند مـی‌شود مقدس بیمرگ و یا جاودانی مقدّس، این کلمه در گات‌ها نیست، در جایی که نخستین بار به آن برمی‌خوریم در هـفت پـاره (هـپتن هـایتی) یسـنا ۳۵، فـقره ۱ مـی‌باشد، در سـایر قسمت‌های اوستا به اشا کلمه وهیشت‌ها و به خشترا کلمه وئیریا و به آرمتی کلمهٔ سـپنتا افزوده، گفتند اشاوهیشتا، خشترا وئیریا و سپنتا آرمـتی؛ ارد و اشـا هـر دو یکـی است.

اردی‌بهشت و شهریور و سپندارمذ که اکنون در زبان فارسی موجود است از این ترکیب‌های اخیر است. در گات‌ها و هپتن‌هایتی اشا فرشتهٔ راستی و درستی دارای مقام اولی است، ولی در سایر قسمت‌های اوستا در رتبهٔ دوم است. اینک به حسب رتبه و مقام اول، بهمن دوم، اردی‌بهشت سوم، شهریور چهارم، سپندارمذ پنجم و ششم خورداد و مرداد می‌باشد، این دو فرشتهٔ اخیر همیشه با هم می‌آیند.[۱]

سپنتا مینو و یا اهورامزدا را در سر امشاسپندان قرار داده هفت امشاسپند گویند، عددی که از زمان‌های بسیار قدیم در میان اقوام آریایی مقدس شمرده می‌شد، (پلوتارک) مورّخ یونانی که ذکرش گذشت در جزو آیین ایران از این شش فرشتگان صحبت می‌دارد، هر یک از این فرشتگان در عالم روحانی مظهر یکی از صفات اهورامزدا می‌باشد و در جهان مادی نگهبانی و پرورش یکی از اجسام بدو سپرده شده است، مثلاً بهمن یا وهمن مظهر و نماینده اندیشهٔ مقدّس و خرد و دانایی اهورامزداست و در دنیا پرستاری جانوران سودمند و چارپایان با او است، اردی‌بهشت مظهر راستی و درستی آفریدگار است؛ در عالم جسمانی نگهبان آتش است، شهریور نمایندهٔ خسروی و توانایی مزداست و در جهان خاکی پرستاری فلزات با او است، سفندارمذ مظهر مهر و محبّت اهوراست؛ در دنیا پرورش زمین بدو سپرده شده است، خورداد و امرداد نمایندگان رسایی و جاودانی خداوندند و در عالم مادی نگهبانی و پرورش آب و گیاه با آنان است.

در آیین مزدیسنا مخصوصاً داستان امشاسپندان دلکش و پر از اخلاق است ولی چون زیادتر از اندازه از حدود گات‌ها دور خواهیم شد، به ناچار باید سخن راکوتاه کرد به دستهٔ دیگری از فرشتگان که ایزدان نام دارند بپردازیم. چون مقصود ما این است که در گات‌ها هیچ چیز مجهول نماند ناگزیر باید از آنان نیز مختصراً صحبت بداریم، چه از میان گروه ایزدان اوستا سه تن از آنان در خود گات‌ها آمده‌اند.

به گروه فرشتگان مزدیسنا ایزدان نام دادند

ایزدان جمع ایزد و یا یزد می‌باشد، یعنی کسی که سزاوار ستایش است. یسنا و یشت نیز از همین ماده می‌باشد، یشت ششم فقره اوّل از صدها و هزارها ایزد صحبت می‌دارد، *دیوژنس لرتوس*[۲] مورّخ یونانی در قرن سوم پیش از میلاد می‌نویسد که به اعتقاد ایرانیان

---

۱. بنابه قول برخی از مستشرقین هاروت و ماروت در قرآن همین هروتات و امرتات اوستا می‌باشند.

2. Diogenus Laertus

تمام آسمان پر از فرشتگان است، **پلوتارک** نیز می‌گوید که پس از شش فرشتگان بزرگ در دین ایرانیان بیست و چهار فرشته دیگر نیز وجود دارند، هرچند که ایزدان هزارها باشند ولی معروف‌ترین همان‌هایی هستند که به اسم آن‌ها یشتی مخصوص است و یا اسم آن‌ها به یکی از دوازده ماه سال و سی روز ماه داده شده است و یا آنکه در طی سال جشنی به اسم یکی از آن‌هاست. بنابراین **پلوتارک** یونانی چندان از حقیقت دور نیست از آنکه می‌گوید بیست و چهار فرشته دیگر نیز در کیش ایرانیان وجود دارد، در یسنا ۱۶ و در دو سی روزهٔ بزرگ و کوچک و در بندهش از مهم‌ترین ایزدان اسم برده شده، پس از امشاسپندان آنان میان اهورامزدا و مردمان واسطه می‌باشند، این فرشتگان نگهبانان خورشید و ماه و ستاره و آسمان و زمین و هوا و آتش و آب می‌باشند. گروهی از آنان نمایندهٔ مجردات و مظهر معنویات هستند، مثل پیروزی و راستی و درستی و آشتی و توانایی و غیره؛ در عالم روحانی خود اهورا مزدا در سر ایزدان جای دارد و بزرگ‌ترین ایزد خوانده می‌شود، در جهان خاکی زرتشت افسر ایزدان است، به حسب ترتیب سی روزه پس از تفریق هفت امشاسپندان ایزدان مهم از این قرارند: آذرایزد، آبان‌ایزد، خورشیدایزد، ماه‌ایزد، تیرایزد، گوش‌ایزد، مهرایزد، سروش‌ایزد، رشن‌ایزد، فروردین‌ایزد، بهرام‌ایزد، رام‌ایزد، بادایزد، دین ایزد، اردایزد، اشتادایزد، آسمان‌ایزد، زمیادایزد، انیران‌ایزد.

آذرایزد و سروش‌ایزد و ارت‌ایزد

آن سه ایزدانی که گفتیم در خود گات‌ها آمده‌اند آذر و سروش و اشی می‌باشند، آذر در گات‌ها و سایر جزوات اوستا آتر آمده است، در پهلوی آتُر گویند، اُتروان که ذکرش به زودی بیاید به معنی موبد می‌باشد. آتش نیز با آذر و آتر از یک ماده است، در فرس هخامنش نیز آتر آمده است در اوستا پنج قسم آتر تشخیص داده شده است:

۱. برِزی سَوهَ، در ترجمه پهلوی بلند سوُت شد یعنی بزرگ سود و این آتش بهرام است. ۲. وهو فریانَ، آتش بدن انسانی و یا حرارت غریزیه است. ۳. اُوروازیشته، آتشی که در چوب پیدا شود. ۴. وازیشته، آتش برق. ۵. سپنیشته، آتشی که جاودان در مقابل اهورامزدا فروزان است و جوهر آتش در فرّ و یا خره که فروغ مخصوص پادشه است ظاهر می‌شود. در اوستا و شهنامه غالباً از فر کیانی صحبت شده است،[1] سروش در گات‌ها

---

۱. اسامی آتش‌ها به املاء لاتین (۱) Berezisavah (۲) Vohufrayana (۳) Urvazišta (۴) Vazišta (۵) Sepcništa (۶) فر و یا خره در اوستا هورنه Havarenah و در فرس هخامنشی فرنه Farnah می‌باشد.

سَرَاُوْشَ می‌باشد به معنی شنوایی و اطاعت و فرمانبرداری آمده است، در گات‌ها مانند سایر فرشتگان گهی از مجردات است و گهی فرشتهٔ روز هفدهم ماه به اسم این فرشته است، یشت یازدهم متعلّق به او است. سروش در روز رستاخیز یکی از فرشتگانی است که به حساب ثواب و گناه مردم پردازد. اشی فرشتهٔ دولت و ثروت در چندین جای گات‌ها آمده است، از این قبیل در یسنا ۳۱، قطعهٔ ۴؛ یسنا ۴۳، قطعهٔ ۱۲ این کلمه را اکنون ارد یا ارت گویند، یشت هفدهم مختص به این فرشته است و روز ۲۵ ماه تحت نگهبانی او است.[۱]

طبقات سه‌گانه در ایران قدیم

از جمله لغاتی که در گات‌ها موضوع مباحثات طولانی گردید و هر یک از مستشرقین معنی مخصوصی برای آن‌ها تصوّر کرد سه کلمه خَوتَو، وَرزنَ، اَئیریامَنَ[۲] می‌باشد که برای طبقات سه‌گانه ایران قدیم استعمال شده است. در تفسیر پهلوی اوستا کلمات مذکور به خویش والونا ــ ایرمان ترجمه شده، غالباً این سه کلمه با هم در قطعات گات‌ها آمده است از آن جمله در یسنا ۱،۳۲ و یسنا ۳،۳۳ و یسنا ۱،۴۶ و غیره، خَوْتَوْ امروز به شکل (خویش) در زبان فارسی موجود است؛ وَرِزِنَ به معنی کار و کوشش به اشکال مختلف داخل زبان ماست؛ برز و ورز که به معنی کار مزرعه باشد و کشاورز و برزیگر که مرد مزرعه کار است شاید کلمهٔ کشت و زر اصلاً کشت و ورز باشد، یعنی مرکب از دو کلمهٔ فارسی نه از زر که مخفّف زرع عربی تصوّر شده است و ورزگاو یا ورزاو گاو نری که به کشت و ورز به کار اندازند، ورزش و ورزیدن و ورزشکار و ورزشگر جمله از ریشه و بن ورز می‌باشد که در گات‌ها بسیار استعمال شده است، ایرمان نیز در ادبیات ما به معانی مختلف آمده است؛ فردوسی در شاهنامه به معنی مهمان و مولا آورده است، در جایی گوید:

چو موبد پدید اندر آمد ز در   ابا او یکی ایرمانی دگر

---

۱. در چند صفحه پیش گفتیم که اشا نیز در پهلوی به ارت مبدل شد، در اینجا لازم دانسته برای رفع اشتباه چند کلمه دیگر بیفزاییم که اشا و اشی هر دو از یک ماده است مگر آنکه دومی به صیغهٔ تأنیث برای فرشتهٔ ثروت و نعمت ایزدی تخصیص یابد، این دو کلمه هر دو در پهلوی ارت شد و اینک در فارسی ارد گوییم، سومین یشت اوستا که مختص به اشاست اردیبهشت یشت نامیده می‌شود و چنان‌که در فوق گفته شد هفدهمین یشت به اسم اشی است و آن را ارد یشت یا ارت یشت گویند.

۲. کلمات مذکور در املاء لاتین این‌طور است Xvaetav خَوْتَوْ Verezena وَرِزِنَ Airyaman ائیریامن، بارتولومه آن‌ها را به آلمانی Sodalen, Gemeinde' Adlige ترجمه کرده است، میلز انگلیسی کلمات مذکور را به Peersman, Retainer, Kinsman ترجمه کرده است، دارمستتر آن‌ها را در فرانسه این‌طور می‌داند Parents, Confrères, Serviteurs سایر مستشرقین نیز مانند این دانشمندان بر سر کلمات مذکور با هم اختلاف دارند.

در جای دیگر گوید:

اگر کشته گردد به دست تو گرگ تو باشی به روم ایـرمانی بـزرگ

فخرالدین گرگانی سرایندهٔ داستان ویس و رامین که بیست و هفت سال پس از فـردوسی می‌زیست، ایرمان را به معنی چاکر و بنده استعمال کرد:

چو داری در خراسان‌مرزبانی چرا جویی دگر جـا ایـرمانی

ولی غالباً به معنی مهمان گرفته‌اند، ایرمان سرای به معنی خانه عاریت آمده است، خاقانی گوید:

یارب چه ناخلف پسری کز وجود تو دارالخـلافه پـدر است ایـرمان‌سرای

هندوان نیز در سه کلمهٔ اوستایی با ما شرکت دارند، خوَتو نزد آنان به همان معنی است که گذشت، وَرِزِنَ را به معنی گله‌بانی و شبانی گرفته‌اند، اریامن نام یکی از پروردگاران آنان است و به معنی یار و دوست هم گرفته‌اند، گذشته از گات‌ها در سایر قسمت‌های اوسـتا ائیریامن اسم یک فرشته و یا یک رهاننده می‌باشد، چنان‌که در فرگرد ۲۲ وندیداد فقرهٔ ۷ و ۱۳ به این معنی آمده است، در بندهش نیز ایرمان اسم فرشته‌ای است که درد جهانیان را دارو و درمان بخشد.[۱] هر معنی که اکنون این سه لغت در فارسی داشته باشد و هر معنی که در هزاروپانصد سال پیش از این مفسرین پهلوی اوستا برای آن‌ها تـصوّر کـرده بـاشند بی‌شک این سه کلمه در گات‌ها برای طبقات سه‌گانه اسـتعمال شـده است، جـز مـعانی پیشوایان مذهبی و جنگیان و برزیگران معانی دیگری برای آن‌ها مـناسب نـیست، ایـن کلمات کـه در طـی روزگـاران چـندین هـزار سـاله رنگ و روی دیگـر گـرفت، اصـلاً اشوزرتشت آن‌ها را در مقابل طبقات سه‌گانه هندوان که برهمنا (Brahmana)، خشـتریا (Xšatrya)، ویسیا (Vaisya) باشد به‌کار برده است، به‌خصوص چیزی که معنی این کلمات را در گات‌ها دشوار نمود این است که در اوستا برای طبقات سه‌گانه لغات دیگری به‌کار آمده است، در همه جای اوستا از سه طبقه سخن رفته مگر آنکه در یسنای نوزده، فقرهٔ ۱۷ یک طبقهٔ دیگر افزوده گردید، در یسنای مذکور گوید کدامند این چهار طبقه (پیشتر ـــ پیشه) در جواب گوید، اتروان، رتشتر، واستریه فشیانت ـــ و هوئیتی؛ اتر به مـعنی آذر و آتش است، نگهبان آن از پیشوایان مذهبی است، رتَ یعنی گردونه، در لاتینی روتا Rota گویند، از رتشتر کسی اراده شده است که با گردونهٔ جنگی در تکاپو است؛ مقصود همان رزمیان و شرفاء می‌باشد، واستر به معنی چمن و چراگاه است و هوئیتی از اهـل حـرفه و صـنعت

۱. در خصوص ایرمان در مقالهٔ ملحقات نماز ائیریمان ایشیو airyamanišyo را ملاحظه کنید.

به‌شمار است. این چهار کلمه در پهلوی و ادبیات زرتشتیان و در جزو لغات فرهنگ‌های فارسی اثورنان، ارتشتاران، واستریوشان، هُتخشان ضبط شده است، لابد در قدیم هُتخشان را در جزو واستریوشان می‌شمردند. در عهد ساسانیان کلمات مذکور اوستایی معمول بوده است. ارتشتاران سالار بزرگ‌ترین مناصب جنگیان بوده است، مثل وزیر جنگ کنونی می‌باشد، واستریوشان سالار بزرگ برزیگران شمرده می‌شد، در ایران قدیم مالیات فقط به زمین تعلق می‌گرفت و واستریوشان سالار به ریاست مالیّه مملکت گماشته بود، بنابراین درست مثل وزیر مالیّه امروزی می‌شود. هُتخشبد نیز رئیس و بزرگ اهل حرفه و صنعت بوده است، بنابراین به‌منزلهٔ وزیر صنایع کنونی است، بنابه قول مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف به جای واستریوشان سالار واستریوشبد هم می‌گفتند. اینک که اسم وزرای مختلف عهد ساسانیان را ذکر کردیم بی‌مناسبت نیست که بگوییم به رئیس‌الوزرای دولت ساسانیان بزرگ فرمدار می‌گفتند، قدمت این کلمه تا به عهد هخامنشیان می‌رسد. در خطوط میخی نیز فرمدار به معنی حکمران و فرمانده آمده است، فقط به رئیس پیشوایان مذهبی اسم دیگر داده موپتان موپت (موبدان موبد) می‌گفتند. تنسر پیشوای بزرگ عهد اردشیر پاپکان به هرپتان هرپت مشهور است، گفتیم در سنّت است که سه پسر زرتشت ایستدواستر، اروتدنر، خورشید چهر نخستین موبد و نخستین برزیگر و نخستین رزمی بودند، بنابراین تشکیل طبقات سه‌گانه منسوب به آنان است. فردوسی در شاهنامه برای طبقات چهارگانه لغات دیگری استعمال کرده است و تشکیل طبقات مذکور را به جمشید نسبت می‌دهد، از این قرار:

گروهی که کاتوزیان خوانیش — به رسم پرستندگان دانیش
صفی بر دگر دست بنشاندند — همی نام نیساریان خواندند
کجا شیرمردان جنگ‌آورند — فروزنده لشکر و کشورند
نسودی سه دیگر گره را شناس — کجا نیست بر کس از ایشان سپاس
بکارند و ورزند و خود بدروند — به‌گاه خورش سرزنش نشوند
چهارم که خوانند اهنو خوشی — همان دست ورزان بر سرکشی
کجا کارشان همگنان بیشه بود — روانشان همیشه بر اندیشه بود

لغات شاهنامه طوری خراب شده و از شکل و ترکیب اصلی خود بیرون رفته که به هیچ‌وجه نمی‌توان اساس و بنیانی برای آن‌ها پیدا کرد. نه شبیه به لغات گات‌هاست و نه نزدیک به لغات اوستا، فقط اسم طبقهٔ چهارم که اهنوخوشی باشد نزدیک است به اسم طبقهٔ چهارم اوستا هوئی‌تی (هُتخش)، به هر حال نگارنده برای طبقات سه‌گانه گات‌ها خَوْتَوْ را به شُرفا، وَرِزِنَ را به برزیگران، ائیریامن را به پیشوایان ترجمه کردم.

هومت، هوخت، هوورشت

هُوْمَتَ، هُوْخَتَ، هُوْوَرْشتَ[۱]، اساس آیین زرتشت می‌باشد، در گات‌ها بسیار استعمال شده است آن‌ها را به پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک ترجمه کردیم، دیرزمانی است که کلمات مذکور در فارسی این‌طور ترجمه شده، اگر خواسته باشیم درست تحت‌اللفظی معنی کنیم باید بگوییم خوب پنداشته، خوب گفته، خوب کرده، جزء اوّل این کلمات که هو باشد در سانسکریت (سو) و در فرس هخامنشی (اُو) می‌باشد. داریوش در یکی از کتیبه‌های فارس گوید: «این بوم (مملکت) پارس را که اهورامزدا به من ارزانی داشت زیباست، اُواسپ اُومرتیا (اسب و مردم خوب) دارد از پرتو اهورامزدا و نیروی خود من که پادشاه هستم این کشور از دشمن بیم و هراس ندارد». بسا از لغاتی که در فرس (او) دارد در اوستا (هو) شد و در فارسی خوب گردید، مثل اُووارزمیا ــ هواریزم خوارزم برخی از لغات فارسی تاکنون «های» اوستایی را محفوظ داشت از آن جمله است هژیر که به معنی هوی اوستا می‌باشد، منوچهری گوید:

نوروز فرخ آمد و نغز آمد و هژیر   با طالع سعادت و با کوکب منیر

هویدا به معنی خوب پیدا (آشکارا) می‌باشد، سومین پادشاه ماد که از سال ۶۲۵ تا ۵۸۵ پیش از مسیح سلطنت کرد موسوم است به هوخشتر یعنی خوب‌بالا و خوش‌اندام؛ کلمهٔ خجسته و خرسند در اوستا هوجستَ و هورسنت می‌باشد. متَ، اوختَ، ورشتَ هر سه اسم مفعول است، متَ از ریشهٔ «من» می‌باشد که به معنی اندیشیدن است، اوختَ از کلمهٔ وچَ مشتق است به معنی گفتن و در سانسکریت واج می‌باشد در سایر زبان‌های هند و اروپایی نیز این کلمه موجود است مثل وُکس (Vox) لاتینی و وآ (Voix) فرانسه و وایس Voice انگلیسی و اچ در کتب مذهبی چنان‌که در بندهش آمده، آهسته در زیر لب ستایش کردن است، این کلمه در فارسی مشتقات زیاد دارد از این قبیل: واژه، گواژه؛ اسدی طوسی گوید

گواژه همی زد چنین به افسوس   همی خواند مهراج را نوعروس

کلمهٔ سومی ورشت از ریشه ورِزَ می‌باشد که به معنی ورزیدن و کوشیدن و کار کردن است، شرح آن گذشت. در مقابل هو اوستایی دُژیادُش می‌باشد که به معنی بد و زشت است، در فارسی نیز برای آن‌ها و به‌علاوه دز که شکلی از دژ می‌باشد مثال بسیار داریم و جزء لاینفک یک دسته از لغات فارسی است مانند دشمن، دشنام، دشوار، دژخیم[۲]، دوزخ، دزد

---

۱. هُومَتَ، هُوخَتَ، هَورشتَ Humata, Huxta, Hvaršta

۲. دژخم بدون یاء نیز آمده است، فخر گرگانی گوید:

چنان شو تواضع‌کنان سوی او   که باز آید از دژ خمی خوی او

و غیره، در سایر قسمت‌های اوستا مثل یشت بیست و دوم فقرهٔ ۱۵ هومت، هوخت، هوورشت اسم سه طبقهٔ بهشت است. روان نیکوکار در نخستین گام می‌رسد به سرای هومت (پندار نیک)، در گام دوّم می‌رسد به مقام هوخت (گفتار نیک)، در گام سوّم می‌رسد به کاخ هوورشت (کردار نیک)؛ پس از پیمودن این منازل می‌رسد به بارگاه روشنایی بی‌پایان (انغره روچ)؛ در آنجایی که گرزمان برین و بارگاه جلال اهورا و عرش باریتعالی است. در کتاب مینو خرد به این سه مرتبه و مقام هومت‌گاه، هوخت‌گاه، هوورشت‌گاه نام داده شده، روان گناه‌کار نیز پیش از آنکه به کوخ دروغ (دروج دنمان) درآید باید از مراحل دژ مت، دژ اوخت، دژ ورشت بگذرد. انسان خود در طی زندگانی معمار این بناهای زشت و زیباست.

در پایان نوشتار باید بگوییم اسم خاص سه بوخت که در عهد ساسانیان معمول بود اشاره به همین سه کلمهٔ مقدّس مذکور است، سه بوخت یعنی: هومت و هوخت و هوورشت، نجات داد چنان‌که پنج در پنج بوخت مقصود از پنج گات‌هاست و هفت در هفتان بوخت مراد از هفت امشاسپند است.

اسامی خاص در گات‌ها

۱. اوسیج (Usij) یکی از پیشوایان دیویسنا مخالف آیین مزدیسنا و از دشمنان زرتشت است فقط یک‌بار در گات‌ها یسنا ۴۴، قطعهٔ ۲۰ از او اسم برده شد، در سایر قسمت‌های اوستا اسمی از او نیست. در ودای هندوان اوشیک می‌باشد، معنی آن را دانا و هوشیار و به‌خصوص غیرتمند و بااراده ضبط کرده‌اند. در دین برهمنان دارای مقام بزرگ و محترمی است، به مناسبت مخالفتش با آیین مزدیسنا در گات‌ها گمراه‌کننده و پیرو آیین دروغین دیو از او اراده شده است، در تفسیر پهلوی این کلمه فرقی نکرده، اوسیج استعمال کرده‌اند.

۲. بندو (Bedva) امیری است که با آیین زرتشت مخالفت می‌ورزد، در گات‌ها دو بار در یسنا ۴۹ قطعهٔ یکم و دوم از او اسم برده شده است.

۳. پوروچیستا (Pourucista) [۱] جوان‌ترین دختر زرتشت زن جاماسپ می‌باشد، یک بار در گات‌ها، یسنا ۵۳، قطعهٔ سوم از او اسم برده شده، در سایر قسمت‌های اوستا نیز اسم او هست. معنی لفظی این کلمهٔ پردانا و بسیاردان می‌باشد.

۴. تور نام یک قبیلهٔ ایرانی است، در شاهنامهٔ فردوسی نیز تور آمده است. توران خاک تور است، ترک مربوط به تور نیست هرچند که این اشتباه بسیار قدیم باشد و ترک‌های عثمانی مایل باشند که منسوب به چنین قوم قدیمی باشند، تور در واقع یک دسته‌ای از ایرانیانند که از حیث تمدن پست‌تر بوده‌اند، اشکانیان را باید از این قبیله دانست. چطور ممکن است که تورانیان از ترک‌های مغولی باشند، در صورتی‌که اسامی آنان آریایی است.

---

۱. املاء لاتینی این اسم در جزء اول کتاب غلط است.

۵. جاماسپ از شرفای دولتمند (یسنا ۱۸،۵۱) می‌باشد از خانوادهٔ هُـوگوَ (Hvogva) برادر فرشوستر و وزیر کی‌گشتاسب داماد زرتشت و شـوهر پـوروچیست مـی‌باشد، از حامیان آیین مزدیسنا است. در گات‌ها، یسنا ۱۷،۴۶ و ۹،۴۹ و ۱۷،۵۱ نامش آمده است.

۶. زرتشت در اوستا زرتشترَ، مورخین یونانی Zoroastros نوشته‌انـد ــ پـیغمبر ایـران. آورنده آیین مزدیسنا و سراینده گات‌ها از آذربایجان می‌باشد، پیش از تشکیل سلطنت ماد می‌زیست، اسم خانواده خود را غالباً در گات‌ها سپیتمَ ذکر می‌کند، در یسنا ۵۳ قطعهٔ سوم دخترش را از دودمان هیچتسپ خطاب می‌کند، بسا خـود را مـاثران یـعنی پـیغمبر می‌نامد و یک بار به خود اسم زوتر یعنی پیشوا می‌دهد. در قطعات ذیـل از خـود اسـم می‌برد: یســنا ۶،۲۸ و ۸،۲۹ و ۱۴،۳۳ و ۸،۴۳ و ۱۶،۴۳ و ۱۳،۴۶ و ۱۴،۴۶ و ۱۹،۴۶ و ۱۲،۴۹ و ۶،۵۰ و ۱۱،۵۱ و ۱۲،۵۱ و ۱۵،۵۱ و ۱،۵۳ و ۲،۵۳ و ۳،۵۳ مجموعاً ۱۶ بار نام زرتشت در گات‌ها آمده است، ۳ بار در اهنود، ۵ بار در اشتود، ۲ بار در سپنتمد، ۳ بار در وهوخشتر، ۳ بار در وهشتواستی.

۷. سَپیتمَ Spitama اسم خانواده زرتشت است، نهمین جـدّ اوست، در یســنا ۵۱، قـطعهٔ نوزده؛ مدیو ماه را نیز به این خانواده نسبت می‌دهد، دخـترش نـیز پـوروچیست را بـا اسـم خانواده نام می‌برد. این اسم در تفسیر پهلوی سپیتامان شد، امروز اسپنتمان و یا سپنتمان گوییم. جزء اوّل این کلمه سپیت به معنی سپید (سفید) می‌باشد، ظاهراً معنی لفظی این اسم چنین باشد از خاندان و یا از نژاد سفید، در جاهایی که این اسم در گات‌ها آمده است از این قـرار است: یسنا ۸،۲۹ و ۱۳،۴۶ و ۱۵،۴۶ و ۱۱،۵۱ و ۱۲،۵۱ و ۱۹،۵۱ و ۱،۵۳ و ۲،۵۳ و ۳،۵۳.

۸. فراشوشتر Frašaoštra از شرفای ایران از خانوادهٔ هوگو بـرادر جـاماسپ؛ وزیـر کی‌گشتاسپ؛ پدرزن و حامی زرتشت می‌باشد. اسمش مـرکب است از دو جـزء یـعنی دارندهٔ شتر راهوار و تندرو، در گات‌ها، یسنا ۸،۲۸ و ۱۶،۴۶ و ۸،۴۹ و ۱۷،۵۱ و ۲،۵۳ از او اسم برده شده است.

۹. فریان Fryana از امرای توران، کسی است که هنوز به آیین مزدیسنا نگرویده، ولی با زرتشت مخالفت هم ندارد، بعضی از مستشرقین گمان کردند که این اسم با پـیران کـه در شاهنامه زیاد استعمال شده یکی باشد، در یسنا ۴۶ قطعهٔ دوازده از او اسم برده شده است.

۱۰. کرپان Karpan در گات‌ها غالباً با کاوی، یک‌جا نامیده می‌شود، این کلمه از کَلپَ می‌باشد که در سانسکریت به معنی رسومات مذهبی است، به مناسبت آنکه (ل) در زبان اوستا نیست چنان‌که در فرس هخامنشی[1] به (ر) تبدیل یافت، بنابراین معنی کرپان مجریٰ

---

۱. در کتیبه میخی بابل بابیروش شد.

دارنده آداب قربانی و فدیه می‌باشد و در ودا هندوان دارای مقام بسیار بزرگی است و از پیشوایان آیین برهمنان یا دیو یسناست، لاجرم در آیین یکتاپرستی زرتشت از گمراه‌کنندگان شمرده شد، در تفسیر پهلوی این کلمه (کرپ) شد و در توضیحات کر و کور ذکر کردند، یعنی در احکام مزدیسنا دارای چشم بینا و گوش شنوا نیست، در سایر قسمت‌های اوستا نیز از او اسم برده شد، در گات‌ها، یسنا ۱۲،۳۲ و ۲۰،۴۴ و یسنا ۱۱،۴۶ و ۱۰،۴۸ و ۱۵،۳۲ و ۱۴،۵۱ تکرار شده است.

۱۱. کاوی از امرای بزرگ ایرانی از طرف فرقهٔ دیو یسنان سردار و پیشواست، مخالف آیین زرتشت می‌باشد. در سانسکریت معنی این کلمه شاعر و سرودگوی می‌باشد. در ودا معنی پیشوا و پیغمبر دارد، او را دارای الهامات غیبی و حکمت سِرّی می‌پنداشتند، گاهی عنوان کاوی را به خود پروردگاران می‌دهند، از اینجا معلوم می‌شود که این عنوان بسیار بزرگی است فقط به سران قوم و بزرگان دین داده می‌شود و او را نیز پیشوای سوم که شربت مسکری است و در وقت به‌جای آوردن رسومات دینی استعمال می‌کنند خواندند. چون زرتشت به صراحت در گات‌ها برخلاف استعمال چنین مُسکری است و فدیه و قربانی را باز می‌دارد و این کاوی‌ها که دستهٔ مخصوصی از پیشوایان دیویسنا بودند مخالفت ورزیدند، زرتشت نیز آنان را از گمراه‌کنندگان شمرد. این کلمه نیز بعدها در توضیحات تفسیر پهلوی اوستا به کر و کور تعبیر شد، ولی این مسئله را چگونه می‌توان حل نمود که همین عنوان در یسنا ۱۴،۴۶ و ۱۶،۵۱ و ۲،۵۳ به بهترین دوست و حامی زرتشت که ویشتاسپ باشد داده شد و به‌عنوان کی گشتاسپ سرافراز گردید و در جزو اسامی کیخسرو و کیقباد نیز کاوی موجود است، کلیّه سلسله کیانی که در باختر سلطنت داشتند از همین کلمهٔ کاوی می‌باشد. جای شبهه نیست که کاوی اسم دسته‌ای از پیشوایان دیویسنا بود و کاوی که امروز کی گوییم و عنوان بسا از یلان و ناموران و شهریاران است هر دو یکی است، لابد باید مسئله را این‌طور حلّ نمود که پیش از برانگیخته شدن حضرت زرتشت کاوی عنوان ناموران هر دو دستهٔ آریایی هند و ایرانی بود، از دیرزمانی به این عنوان آشنا بودند. پس از نو شدن آیین ایرانیان به‌کلی معنی خوب را از این کلمه سلب کردن ممکن نبود، هر وقت که برای پیشوایان دیو یسنا استعمال می‌شد معنی بد از آن اراده می‌کردند. ولی برای شاه به همان معنی قدیم خوب باقی ماند، کاوی به معنی بد و دشمن مزدیسنا در یسنا ۱۴،۳۲ و ۱۵،۳۲ و ۲۰،۴۴ و ۱۱،۴۶ و ۱۲،۵۱ استعمال شده است.

۱۲. گرهما Grehma یکی از پیشوایان و پیغمبران دیویسناست و مخالف آیین زرتشت است، بارتولومه می‌گوید در هر جای گات‌ها که از دروغ‌پرست اسم برده می‌شود مقصودش

یکی از امراء و یا پیغمبران دیو یسناست به‌خصوص بِندَو که ذکرش گذشت و گرهما که فقط در گات‌ها سه بار در یسنا ۳۲ قطعه دوازده و سیزده و چهارده به آن برمی‌خوریم.

۱۳. مدیومانگهه Maidyoimangha یکی از یاران مهم زرتشت و به قول اوستا و سنّت اوّل کسی است که به او گروید پسرعموی او است، از این‌رو مدیومانگهه سپیتم خوانده شد، در یسنا ۵۱ قطعهٔ نوزده از او اسم برده شده، در همین یسنا به ترتیب در قطعهٔ شانزده و هفده و هیجده از سایر یاوران زرتشت که کی گشتاسپ و فراشسترا و جاماسپ باشند نام برده می‌شود، معنی لفظی آن چنین است: کسی که در وسط ماه تولد یافت (در پانزدهم ماه).

۱۴. ویشتاسپ پسر اوروت اسپ، تلفّظ این اسم در اوستا و کتیبهٔ هخامنشی یکی است و در یونانی هیستاسپس Hystaspes گویند.[1] پادشاهی بود در مشرق ایران از سلسلهٔ کیان، دوست و حامی پیغمبر است، بسا عنوان کاوی به او داده شده. امروز کی گشتاسپ گوییم، در یسنا ۷،۲۸ و ۱۴،۴۶ و ۱۶،۵۱ و ۲،۵۳ از او اسم برده شده، معنی لفظی آن دارندهٔ اسپ چَموُش و صاحب اسب سرکش می‌باشد.

۱۵. وِیْوَهْوَنْت Vivahvant در سانسکریت وِیْوَسْوَنْت می‌باشد. اکنون ویوانهان و یا ویونگهان گویند. معرب آن ویونجهان می‌باشد، پدر جمشید است، در گات‌ها فقط یک بار با خود جمشید از او اسم برده می‌شود در یسنا ۸،۳۲.

۱۶. هچتسب Haecataspa اسم خانوادهٔ زرتشت و مدیوماه می‌باشد، چهارمین جدّ زرتشت است. در یسنا ۱۵،۴۶ و ۳،۵۳ از او اسم برده شده، این اسم مرکب است از دو جزء هچت و اسپَ (اسب)، هچت به معنی نم زدن و آب پاشیدن می‌باشد، مناسبت دادن میان این دو کلمه مشکل است.

۱۷. هُوَگو Hvogva در سایر قسمت‌های اوستا هُوُوَ Hvova آمده است، اسم خانوادگی فرشوستر و جاماسب می‌باشد، جزء اولی کلمه که هو باشد به معنی خوب و نیک است، در یسنا ۱۶،۴۶ و ۱۷،۴۶ و ۱۷،۵۱ و ۱۸،۵۱ آمده است.

۱۸. یم yima فقط یک بار در گات‌ها، یسنا ۳۲، قطعهٔ هشت آمده است، در سایر قسمت‌های اوستا در چندین جا از او صحبت شده است؛ در وندیداد فرگرد دوّم آمده است که اوّل اهورا به جم تکلیف پیغمبری نمود، چون او در خود قوهٔ رسالت ندید عجز آورد، آن‌گاه به او سلطنت بخشیده شد، در مدّت هزار سال سلطنت خویش در سه بار به زمین وسعت داد برای آنکه مخلوقات از انسان و چارپایان و گیاه زیاد گشته جا به آن‌ها تنگ

---

۱. اوَرْوَت‌اسپ Aurvataspa اکنون لهراسب گوییم، یعنی دارندهٔ اسب تند و قوی.

شده بود، پس از این مدت اهورامزدا او را از پیش‌آمد زمستان بسیار سختی که روی زمین را ویران کند آگاه نمود و بدو امر کرد که باغ (ور) را بنا کند و با چند تن از برگزیدگان مردم و خیلی از جانور و گیاه در آنجا در انتظار به‌سر برد. در یسنا ۹، فقرهٔ ۵ گوید که در مدت شهریاری جم گرما و سرما و پیری و مرگ و رشک در جهان نبود، دنبالهٔ این واقعه در یشت ۱۹، فقرات ۳۱–۳۸ چنین آمده است که در مدت سلطنت جم زندگانی گیتی به خوشی و خرّمی می‌گذشت، از رنج و آسیب اثری نبود، سرما و گرما و مرگ و رشک و پیری وجود نداشت، تا آنکه جم فریفته گشته دروغگویی آغاز کرد، آن‌گاه فرّ ایزدی (فروغ سلطنت) به‌صورت مرغ پیروزی از او پرواز نمود و به مترا (مهر) رسید؛ بار دوّم مرغ پیروزی از او در گذشت و به فریدون رسید؛ بار سوّم مرغ پیروزی از او جدا گشته به یل نامور گرشاسپ رسید. در شاهنامه نیز چنین آمده است که خودستایی جمشید سبب گردید که فر ایزدی از او گذشت، یِمَ را اکنون جمشید گوییم در گات‌ها شید جزو اسم او نیست، اما در سایر قطعات اوستا در چند جایی که ذکرش گذشت شید به شکل خشئت Xašaeta جزو اسم او است و همین کلمه است که جزو خور گشته خورشید گوییم، معنی آن درفشان و درخشان می‌باشد. معنی خود کلمهٔ جم شاید همزاد و توامان باشد. چه در گات‌ها ۳،۳۰ و در جاهای دیگر اوستا (یَمَ) به معنی توامان و همزاد و جنابه آمده است. به‌خصوص که در کتاب مذهبی برهمنان یم و خواهرش یمی نخستین نر و مادّهٔ جنس بشر هستند، مثل آدم و حوّا در تورات و این نیز ممدّ معنی فوق است، اسم پدر جم در گات‌ها وِیَوهونَت می‌باشد که ذکرش گذشت.

توضیح قطعهٔ اول از یسنای ۲۸ و یسنای ۲۹

گوشورون

کلماتی که به روان آفرینش ترجمه کردیم در متن اوستا گئوش اُوروان Geuš urvan می‌باشد. در کتب پهلوی گوشورون شد؛ اکنون گوش گوییم، چهاردهمین روز هر ماه سپرده به نگهبانی این فرشته است و نهمین یشت اوستا که نیز به درواسپ drvasp موسوم است مختص به او است، این کلمه از گاو مشتق است که در اوستا و فرس هخامنشی با تلفظ فارسی امروزی چندان فرقی ندارد، از این گاو مذکر اراده شده است، یعنی ورزاو (گاو نر)، در اوستا از گئوش اوروان روح نخستین آفریده، اهورامزدا مقصود می‌باشد چه در آیین مزدیسنا در میان مخلوقات جاندار گاو اولین آفریدهٔ کردگار است، به زودی شرحش بیاید.

از درواسپ که گفتیم نیز نام نهمین یشت است، همان روان نخستین آفریده جاندار اراده شده است، چون پس از گاو اسب مفیدترین جانور است و در طی زندگانی انسان بهترین یار او است، از این جهت از پی شکرانهٔ نعمت ایزدی روان نخستین جاندار به اسم گاو و اسب مانند سایر فرشتگان ستوده شده است. در آیین مزدیسنا آنچه مفید و نیک است و آنچه به حال انسان نافع است ستوده و مقدس است، آسمان و زمین و آب و گیاه و ستور و باد و ماه و خورشید و ستاره همه برای آسایش انسان در کارند و همه مظهر نیکی و مهر اهورا می‌باشند، لاجرم در مزدیسنا از کلیهٔ نعم ایزدی هر یک را به اسمی و عنوانی باید سپاسگزار بود و آنچه از طرف آفریدگار مهربان است باید عزیز شمرد، در واقع مزدیسنا سرچشمهٔ تصوف ایران است به‌زودی ۲۱ یشت را که در ستایش کلیهٔ جهان و آنچه در آن است می‌باشد منتشر ساخته و به معنی:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست   عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

پی خواهیم برد. عجالتاً از مطلب دور نشویم. کلمهٔ درواسپ مرکب است از دو جزء از دروَ drva، که در فارسی کنونی (درست) گردید و از اسب مجموعاً یعنی دارندهٔ اسب درست و سالم، درواسپ و گوش هر دو اسم فرشته‌ای است که حمایت چارپایان و جانوران سودمند سپرده به او است.

حضرت زرتشت در قطعهٔ اول از یسنای ۲۸ می‌گوید که: «من پیش از همه چیز خواستارم که وهومن و روان آفرینش را از خود خوشنود سازم». سابقاً گفتیم که وهومن مظهر اندیشه پاک و منش نیک اهوراست و بعدها به اسم اولین امشاسپند در عالم مادی پرستاری جانوران مفید بدو سپرده شد، بنابراین در این وظیفه با ایزد گوش مناسبتی دارد. زرتشت امیدوارست که از پرتو تعلیمات خود چنان سازد که مردمان از جانوران سودمند محافظت کنند، حقوق آن‌ها را پاس داشته، ستم و آزار روا ندارند، به‌طوری که فرشتگان نگهبان آن‌ها شاد و خرسند شوند. گرچه در طی قرائت کلیّه گات‌ها معنی مذکور به‌خوبی واضح خواهد شد، چه پیغمبر ایران مکرراً مردم را به زراعت و پروراندن ستوران پند می‌دهد و از فدیه و قربانی خونین که در میان اقوام آریایی معمول بود به شدت منع می‌کند، ولی چون در یسنای ۲۹ در هر یازده قطعه‌اش صحبت از گئوش اوروان می‌شود، لازم است چند کلمه در این خصوص گفته آید. در یسنای مذکور که بهترین فصل گات‌ها و پر از رحم و مروت است گئوش اوروان فرشته‌آسا فغان برآورده، به درگاه اهورامزدا از آزار و شقاوتی که از انسان بد عمل به جنس ستوران و جانوران سودمند می‌رسد گله‌مند است و خواستار شهریار زبردستی است که از پرتو قانون او حقوق جانوران نیز رعایت شود، زرتشت با یک فروتنی (قطعه ۹) خود را معرّفی نموده، در انجام (قطعه ۱۱) برای بهبودی جهان آیین خود را پیشنهاد می‌کند.

هرچند که معنی قطعات روشن است ولی در کتب پهلوی از آن قبیل بندهش از گوشورون مفصل‌تر صحبت شده است و معنی یسنای مذکور روشن‌تر گردیده است، به قول بندهش اول چیزی که اهورامزدا در میان مخلوقات جاندار بیافرید گاو (ورزاو) بوده است، اهریمن برای تباه نمودن این جانور سودمند دیوهای آز و نیاز و آزار و ناخوشی و گرسنگی را بر آن گماشت که گاو را نابود کنند، وقتی که گاو جان سپرد از هر یک از اعضایش ۵۵ قسم از حبوبات و ۱۲ قسم از گیاه‌های درمان‌بخش به‌وجود آمد، نطفهٔ گاو جانسپار به کرهٔ ماه نقل شده در آنجا پاک و تصفیه گردید و از آن یک جفت گاو نر و ماده پدید گشت که سبب به‌وجود آمدن ۲۷۲ قسم چارپایان سودمند شدند، اما روان گاو جانسپار گوشورون (گئوش اوروان) از کالبد گاو به‌در آمده، در مقابل او ایستاد و با یک

آواز بسیار بلندی که گوئیا از گلوی هزار مرد برخاسته است به درگاه هرمزد شکوه‌کنان خروش برآورده، گفت: «کشور مخلوقات را به که سپردی، زمین روی به ویرانی نهاده و گیاه‌ها خشکیده، آب‌ها زهرآلود شده، کجاست آن کسی که تو وعده آفریدن دادی؛ آن کسی که آیین رستگاری آورد». هرمزد در جواب گفت: «ای گوشورون بیمار، رنج تو از اهریمن است، اگر آن مردی که وعده کردم امروز وجود داشت هر آینه اهریمن چنین گستاخ نگشتی». آن‌گاه گوشورون به فلک ستارگان شتافت، فغان از سر گرفت، دگرباره زبان گله گشود، پس از آن به فلک ماه درآمد، فریاد و ناله برآورد، چون سودی نیافت به کرهٔ خورشید (مهر) روی نهاد، آن‌گاه هرمزد فروهر زرتشت را به او نمود و گفت من او را خواهم آفرید و به جهان خاکی خواهم فرستاد تا کلامش مایهٔ نجات عالمیان گردد، گوشورون از دیدن فروهر زرتشت خوشنود گشته پذیرفت که همواره مایهٔ تغذیه مخلوقات گردد.

فقط در اینجا اشاره می‌کنیم تا در مهر یشت در جای خود مشروحاً گفته شود که پس از نفوذ نمودن آیین مهر از آسیا به رم قدیم به‌تدریج تمام اروپا را فراگرفت، در مدت چندین صد سال داستان گوشورون بندهش در جزو عقیده مهرپرستان دوام داشت، تا آنکه به شکل دیگری به دین عیسی انتقال یافت، از نقوشی که تا امروز از معابد مهر باقی مانده است در همه جا پروردگار مهر گاوی را برای رستگاری جهان فدا می‌کند و از اعضا و خون و نطفه آن حبوبات و گیاه‌ها و جانوران گوناگون به‌وجود می‌آید.

ملحقات گات‌ها

به ملاحظهٔ آنکه در آغاز و انجام هر یک از هفده «ها» یا فصل گات‌ها در هنگام مراسم مذهبی و سرودن آیات چند ادعیه معروف افزوده می‌شود و نیز برخی از قطعات خود گات‌ها تکرار می‌گردد لازم است چند کلمه در خصوص این ملحقات و اضافات گفته شود. آنچه به خط ریز و بی‌شماره نوشته شد جزو گات‌ها نیست بلکه برای ادای مراسم و تکمیل ستایش افزوده شد، از آن جمله است سه نماز معروف یتا اَهُو وئیریو... اشم وهو... ینگهه هاتام... این سه نماز کوتاه که مقدّس‌ترین ادعیّه مزدیسنان است همیشه بر سر زبان‌ها است، در هر موقعی از زندگانی در خوشی و ناخوشی، در شادی و بیماری، در سختی و گشایش برای شکرانهٔ نعمت و یا تسلیت خاطر در مصایب مکرراً خوانده می‌شود. در کتب مذهبی اثرات فوق‌العاده برای آن‌ها مندرج است، در خود اوستا مکرراً از این سه نماز اسم برده شده، از آن جمله در ویسپرد کردهٔ اول فقرهٔ ۴ و یسنای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ که مجموعاً بغان یشت گفته می‌شود و به سه فرگرد تقسیم گردیده، فرگرد اول در توصیف و تأثیر و تفسیر یتااهو وئیریو... و فرگرد دوم و سوم در توصیف و تأثیر و تفسیر اشم وهو... و ینگهه هاتام می‌باشد. به قول یسنا ۲۱ (فرگرد سوم بغان یشت) ینگهه هاتام... از گفتار زرتشت است و دو نماز دیگر از الهامات اهوراست، یتا اهو وئیریو مرکب است از ۲۱ کلمه و ۲۱ نسک اوستای عهد قدیم به عدد این کلمات مقدّس نازل گردید، به‌خصوص این دعای شریف مشکل‌گشای کلیّه بلیّات شمرده می‌شود، در بندهش آمده است که اهورامزدا در سرودن یتا اهو وئیریو به اهریمن ظفر یافت، این دعا چنان‌که در پیش گفتیم مرکب است از سه فرد شعر و در وزن مثل اشعار اهنود گات‌ها می‌باشد، لابد روزی در سر این گاتا جای داشته است و اسم این گات از دو کلمهٔ اولی این نماز برداشته شده است. امروز جای این سه نماز در یسنای ۲۷ به حسب ترتیب در فقرات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ می‌باشد. نماز ینگهه هاتام... که

مرکب است از سه شعر یازده سیلابی به خود گات‌ها مربوط است چه کلمات و تـرکیب عباراتش از قطعهٔ ۲۲، یسنا ۵۱ می‌باشد گرچه در معنی با آن فرقی دارد.[۱]

متن و معنی سه نماز از این قرار است

یتا اهو وئیریو اتارتوش اشات چیت هچا
ونگهئوش دزدا مننگهوشیا اوتننام انگه‌اوش مزدایی
خشتر مچا اهورایی آییم در گوبیو دَدَت واستارم

مانند بهترین سرور (زرتشت) بر طبق قانون مقدس بهترین داور است کسی که اعمال جهانی منش نیک را به سوی مزدا و شهریاری را که به‌منزلهٔ نگهبان بیچارگان قرار داده شد به سوی اهورا آورد.[۲]

اشم وهو وهیشتم استی اوشتا استی
اوشتا اهمایی هیت اشایی وهیشتایی اشم

«راستی بهترین نعمت و هم (مایهٔ) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است». برخلاف دو نماز دیگر اشم وهو نثر است.

زرتشتیان ایران اشم وهو را اشم وهی تلفظ می‌کنند، چنان‌که نزد آنان یتا اهو نیز یـتا اهی تلفظ می‌شود.

ینگهه هاتام آئت یسنه پیتی و نگهو
مزدائه اهورُ وائتا اشات هچا
یا اونگها مچاتا سچاتا اوسچا یزه مئیده

اهورامزدا در میان موجودات از زنان و مردان آن کسی را می‌شناسد که برای ستایشش به او توسط اشا بهترین پاداش بخشیده خواهد شد، این مردان و این زنان را ما می‌ستاییم.

یتااهو وئیریو فقط در انجام هر یک از هفت های اهنود چهار بار تکرار مـی‌شود، در صورتی‌که اشم وهو سه بار و ینگهه هاتام یک بار در آخر هر هفده «های» از پنج گات‌ها می‌آید و به‌علاوه در آخر هر هفده «ها» قطعهٔ اول از نخستین های همان گاتا دو بار مکرر

---

۱. رجوع شود به: Zeitschrift für Indologie Iranistik Band 1 Haft 1 S. 16 Avestische Einzelstudien von Herman Lommel Leipzig 1922.

۲. در خصوص یتا اهو وئیریو رجوع شود به: Ahuna vairya Formel von Martin Haug München 1872.

می‌گردد و نیز در آخر هر هفده «ها» اسم مخصوص همان «ها» را یاد کرده به آن درود می‌فرستند و در آخر هر یک از پنج گاتا اسم مخصوص همان را یاد نموده به آن درود فرستاده می‌شود، مثلاً آخر اهنود گات‌ها این‌طور می‌شود: قطعهٔ اول از نخستین «های» اهنود (برای ستایش آفرینش تو ای مزدا...) دو بار تکرار می‌شود، یتا اهووئیریو... چهار بار، اشم وهو... سه بار؛ ما به «های» یاشئو ثنا درود می‌فرستیم، ما به اهنود گاتای مقدس و سرور مقدّس درود می‌فرستیم. ما به سراسر گات‌ها درود می‌فرستیم، ینگهه هاتام یک بار.

در آغاز هر یک از پنج گات‌ها نماز خوشنومن... سروده می‌شود، از این قرار: «بشود که فروهر پاکان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و هشتو اشت حضور به‌هم رسانند، تو ای زوت[۱] برای خوشنودی اهورامزدایی که سرچشمهٔ کلیّه اشیاء است، اهورامزدایی که فروغ سرشار است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گات‌های اهنود و اشتود و سپنتمد و هوخشتر و وهشتواشت که سروران حقیقتند و برای خوشنودی فروهرهای توانای نیکان و برای خوشنودی پوریوتکیشان و نبانزدیشتان[۲] معنی کلام یتا اهو وئیریو را برای ما آشکار ساز و بکند که راسپی پاک و فرزانه معنی کلام اتارتوش اشات چیت هچا را برای ما واضح کند.[۳]

---

۱. زوت و راسپی اسمی است که در تشریفات مذهبی به دو نفر از پیشوایان مذهبی دهند که برای اجرای مراسم دینی گماشته شوند.

۲. پوریوتکیشان و نبانزدیشتان کلماتی است که ترکیب جمعی پهلوی و فارسی گرفته است، در اوستا paoiryo-tkaeša پاوریو تکشه nabanazdišta نبانزدیشته می‌باشد، این دو کلمه در تفسیر پهلوی اوستا تغییر نکرده، شکل اصلی خود را محفوظ داشت. پوریوتکیش مرکب است از (پوریو) که به معنی اولین و نخستین می‌باشد و از (تکیش) که امروز کیش گوییم مجموعاً یعنی نخستین پیروان و یا آموزگاران دین از زمان قدیم تاکنون در سر این کلمه اختلافی موجود است، تفسیر پهلوی اوستا آن را به معنی نخستین گروندگان زرتشت گرفته است. در کتب متأخر پهلوی مثلاً دینکرد، پوریوتکیش را داناکان پیشنگان می‌نویسد، در سنت زرتشتیان است که پیش از ظهور حضرت زرتشت پادشاهانی که مثل جمشید و فریدون طبق آیین ایزدی رفتار کردند از پوریوتکیشان شمرده می‌شوند، این کلمه در یسنای اول فقرهٔ ۱۸ و یسنای ۲۳ فقرهٔ ۲ و یشت ۱۳ (فروردین یشت) فقرهٔ ۱۷ آمده است، مثلاً در این فقرهٔ اخیر گوید فروهر پوریوتکیشان (نخستین آموزگاران دین) قوی‌تر است از فروهر، مردانی که هنوز پا به دایره وجود ننهادند.

نبانزدیشت نیز مثل پوریوتکیش در سنت نخستین آموزگاران و یا پیغمبران پیش از ظهور حضرت زرتشت تصور شده است، ولی معنی لفظی آن اقارب و خویشاوندان می‌باشد به‌خصوص در وندیداد، فرگرد ۴ فقرهٔ ۵ به همین معنی است و در یسنای اول فقرهٔ ۱۸ با پوریوتکیش یک‌جا آمده، چنین مذکور است: به فروهرهای پوریوتکیشان و به فروهرهای نبانزدیشتان فدیه می‌فرستم. این کلمه که امروز به‌نظر غریب می‌رسد در واقع چندان غریب نیست، چه کلمهٔ ناف که در زبان ما باقی است از همین لغت اوستایی است و در سایر زبان‌های هند و ژرمن نیز محفوظ است مثل نابل Nable در آلمانی، نول Novel در انگلیسی.

۳. مقصود از اتارتوش اشات چیت، هچا جزء دوم از فرد اول نماز یتااهو وئیریو می‌باشد که ذکرش گذشت.

«ما می‌ستاییم اهورامزدایی که سرچشمهٔ کلیه اشیاء است، اهورامزدایی که فروغ سرشار است.

«ما می‌ستاییم امشاسپند آن راکه از روی دانش حکمفرمایند.

«ما می‌ستاییم گات‌ها راکه سروران حقیقتند و در بالیدن و نموّکردن اشیاء یاری کنند.

«ما می‌ستاییم اهنودگات راکه سرور راستی و پاکی است.

«ما می‌ستاییم اشتودگات راکه سرور راستی و پاکی است.

«ما می‌ستاییم سپنتمدگات راکه سرور راستی و پاکی است.

«ما می‌ستاییم وهوخشترگات راکه سرور راستی و پاکی است.

«ما می‌ستاییم وهشتو اشت گات راکه سرور راستی و پاکی است.

«ما می‌ستاییم همه فروهران نیکان و دلیران و خیرخواهان را

«اهو نور نگهدار بدن است.[۱]

نماز خوشنومن... از جزو قطعات گاسانیک شمرده نمی‌شود.

فقط در سر نخستین گات (یسنا ۲۸) گفته می‌شود «سراسر اندیشه و گفتار و کردار زرتشت الهام شده است، ای امشاسپندان این (نماز) گات‌ها را بپذیرید، درود به شما گات‌های مقدس». در انجام هر یک از پنج گات‌ها نماز دیگری: «ما می‌ستاییم در بندگی اقتدار و شوکت اهورامزدا را...». می‌آید که در آن از ایزدان بزرگ اسم برده می‌شود، قطعهٔ اول از اهنودگات سه بار و قطعهٔ اول از اشتودگات سه بار و قطعهٔ اول از وهوخشترگات ۲ بار تکرار می‌شود و نیز از های ۳۳ یازدهمین قطعه ۳ بار و از های ۳۴ یازدهمین قطعه چهار بار مکرر می‌شود.

برای آنکه اشتباه روی ندهد در جاهای معین آنچه باید افزوده شود و قطعاتی که باید تکرار شود علامت گذاشته معلوم خواهیم کرد.

به ملاحظهٔ آنکه در انجام هر یک از هفده «های» گات‌ها از آن‌ها اسم برده می‌شود لازم دانستیم که در آغاز هر «ها» اسم مخصوص آن را بنگاریم و برای جبران نقصان الفبای عرب لازم دانستیم این اسامی راکه جز از زرتشتیان ایرانیان دیگر با آن‌ها مأنوس نیستند با حروف لاتین بنویسیم، تا آنانی که با حروف مذکور آشنا هستند از عهدهٔ تلفّظ درست کلمات برآیند.

---

۱. مقصود از اهو نور نیز همان نماز یتا اهو وئیریو می‌باشد.

۱. (اهنودگاتا)	۱	اهیاسا[۱] (۲)	Ahyasa	یسنا	۲۸
۲. ″	۲	خشماوَیَهْ گئوش اُورْوَهْ	Xšmavaya geuš urva	یسنا	۲۹
۳. ″	۳	ات تاوَخشیا	At. tavaxšya	یسنا	۳۰
۴. ″	۴	تاوَ اَوروَتاتَهَ	Ta. ve urvatata	یسنا	۳۱
۵. ″	۵	اهیاچا خئوتوش	Ahyaca Xvaetuš	یسنا	۳۲
۶. ″	۶	یثا آئِیش اِیثا	Yatha aiš itha	یسنا	۳۳
۷. ″	۷	یا شِیئوثنا	Ya šyaothana	یسنا	۳۴
۸. (اشتودگاتا)	۱	اُوشتا	Ušta	یسنا	۴۳
۹. ″	۲	تت توا پرسَا	Tat thva peresa	یسنا	۴۴
۱۰. ″	۳	اَتْ فَرِوَخشیَا	At fravxšya	یسنا	۴۵
۱۱. ″	۴	کاْمنَهْمئزَا	Kamnamaeza	یسنا	۴۶
۲۱. (سپنتمدگاتا)	۱	سِپنتْ مینو	Sepenta mainyu	یسنا	۴۷
۳۱. ″	۲	یزَيِ اَدائیش	Yezi adaiš	یسنا	۴۸
۴۱. ″	۳	اَت مایَوا	At mayava	یسنا	۴۹
۱۵. ″	۴	کَتْ موی اُوروا	Kat moi urva	یسنا	۵۰
۱۶. (وهو خشترگاتا)	۱	وُهُوْ خشترَ	Vohu Xšatra	یسنا	۵۱
۱۷. وهیشتواشت‌گاتا	۱	وَهِیشتوْاِشْتیْ	Vahištoištay	یسنا	۵۲

در پایان مقاله باید متذکر شویم که گذشته از سه نماز مذکور نماز دیگر مزدیسنان که معروف است به ایریما ایشیو airyema išyo نیز منظوم و متعلّق به گات‌هاست و یا به قول دینکرد در جزو قسمت گاسانیک اوستا می‌باشد، چه از حیث زبان شبیه به گات‌ها است، جای این نماز امروز در یسنای ۵۴ در فقرهٔ اول است یعنی که یسنای مذکور عبارت است از همین نماز مختصر که یک قطعه بیش نیست. از روی تجزیه دینکرد این نماز متعلق به آخرین گات‌هاست و جای آن در انجام وهیشتواشت گـات بـوده است، در وزن هـم بـا آخرین گاتا یکی است. ایریما ایشیو از ادعیّهٔ بسیار شریف به‌خصوص به ضد ناخوشی‌ها سروده می‌شود. در جزو مقاله (چند لغت از گات‌ها) گفتیم که ایرمان فرشتهٔ درمان‌بخش است، در یشت سوم (اردی‌بهشت) پس از توصیف نماز اشم وهو از فقرهٔ ۵ تا آخر که فقرهٔ ۱۹ باشد در تعریف و تأثیر دعای ایریما می‌باشد، معنی آن چنین است: «(بشود که) ایریامن

---

۱. این یسنا نیز اهیا یاسا گفته می‌شود.

ارجمند برای یاری کردن و حمایت نمودن از منش پاک مردان و زنان زرتشتی به اینجا آید با پاداش گرانبهایی که درخور ایمان است، من از او پاداش مطلوب عدالت را که اهورامزدا خواهد بخشید خواهش دارم». به‌طور اجمال در اینجا اشاره می‌کنیم تا بـه مـوقع دیگـر مفصل‌تر صحبت داریم که یسنای ۵۸ فشوشو منترا fšušo manthra و (فَـرَوَرانـه) را در یسنای ۱۱ که در اعتراف و اقرار به دین زرتشتی است نیز باید از جزو قسمت گاسانیک اوستا محسوب نمود.

به نام هرمزد پاک

خوشنومن...[1]

مس و وه و فیروزگرباد مینوی، گه گاتابیو، گه اهنود، گه گاتابیو، گه اشتود، گه گاتابیو، گه سپنتمد، گه گاتابیو، گه وهوخشترَ، گه گـاتابیو، گـه وهـیشتواِشت برساد.

به خوشنودی اهورامزدا اشم وهو... (۳ بـار) مـن اقـرار دارم کـه زرتشـتی و مزداکیش هستم، دین من آیین اهوراست و دشمن دیوها می‌باشم.

بشود که فروهر پاکان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سپنتمد و وهـوخشتر و وهشتواشت حضور به‌هم رسانند، تو ای زوت برای خوشنودی اهورا مزدایی که سرچشمهٔ کلیهٔ اشیاء است اهورامزدایی کـه فـروغ سـرشار است و بـرای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گات‌های اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت که سروران حقیقتند و برای خوشنودی فروهر توانای نیکان و برای خوشنودی پوریوتکیشان و نبانزدشتان معنی کلام یتا اهو وئیریو را برای ما آشکار ساز و بکند که راسپی پاک و فرزانه مـعنی کـلام اتـارتوش اشات چیت هچا را برای ما واضح کند.

ما می‌ستاییم اهورامزدایی که سرچشمهٔ کلیه اشیاء است، اهـورامـزدایـی کـه فروغ سرشار است

ما می‌ستاییم امشاسپندانی را که از روی دانش حکمفرمایند.

ما می‌ستاییم گات‌ها را که سروران حقیقتند و در بالیدن و نموکردن اشیاء یاری کنند.

ما می‌ستاییم اهنودگات را که سرور راستی و پاکی است.

---

۱. رجوع شود به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.

ما می‌ستاییم اشتودگات راکه سرور راستی و پاکی است.
ما می‌ستاییم سپنتمدگات راکه سرور راستی و پاکی است.
ما می‌ستاییم وهوخشترگات راکه سرور راستی و پاکی است.
ما می‌ستاییم وهشتواشت‌گات راکه سرور راستی و پاکی است.
ما می‌ستاییم همه فروهران نیکان و دلیران و خیرخواهان را،
اهو نور نگهدار بدن است.

اهنود گات یسنا ۲۸

سراسر اندیشه و گفتار و کردار زرتشت الهام شده است، ای امشاسپندان این (نماز) گاتا را بپذیرید. درود به شما گاتای مقدس.

اهیا یاسا[1]

۱ از پی ستایش خلقت خرد مقدس مزدا دست‌ها را برای یاری خواستن بلند نموده، پیش از همه چیز خواستارم ای اشا که وهومن و روان آفرینش را از خود خوشنود سازم[2] (این قطعه دو بار تکرار می‌شود).

۲ منم آن کسی که برای خدمت شما خواهم ایستاد ای مزدا اهورا و ای وهومن، به‌واسطهٔ راستی شکوه هر دو جهان به من ارزانی دارید، از آن شکوه مادی و معنوی که دینداران را خرمی و شادمانی بخشد.

۳ منم آن کسی که‌ای مزدااهورا و ای اشا و ای وهومن، شما را و برای کسانی که آرمتی‌کشور فناناپذیر را می‌آراید سرود گویانم، سرودهایی که تاکنون کسی نسرود تا وقتی که شما را به یاری می‌خوانم برای دستگیری من بشتابید.

---

۱. تقریباً در هر یک از قطعات این‌ها اشا یعنی راستی و وهومنا یعنی منش پاک تکرار شده است، می‌توان این‌ها را به آن‌ها که گهی از صفات اهورا و گهی از فرشتگانند تخصیص داد.

۲. رجوع شود به مقاله گوشورون.

۴ منم آن کسی که با منش پاک برای محافظت روان دینداران گماشته شده‌ام، چه از پاداش مزدااهورا برای کردار نیک آگاهم تا مرا تاب و توانایی است تعلیم خواهم داد که مردم به سوی راستی روند.

۵ ای راستی کی به تو خواهم رسید، کی مانند دانایی از دیدن منش پاک خوشنود خواهم شد و از نگریستن بارگاه اهورای بزرگ و جلال مزدا امیدوارم که با زبان خویش و به توسط این آیین راهزنان را به سوی آن کسی که بزرگ‌تر از همه است هدایت کنم.

۶ ای مزدا بنابه وعدهٔ مطمئن خویش با وهومن و اشا به سوی زرتشت آمده، مرا پایداری و پناه استوار بخش تا از پرتو آن بتوانم به خصومت دشمنان چیره گشته پیروز شوم.

۷ ای راستی، شکوهِ منش پاک را از آن من ساز، تو ای آرمتی حاجت گشتاسب و مرا برآر ای مزدا، و پادشاه من چنان ساز که پیغمبر تو بتواند شنوندگانی برای خود فراهم کند[۱].

۸ تو ای بهتر از همه و با بهترین راستی هم اراده برای یل نامور فرشوستر و خود من و برای کسی که ارادهٔ تو در آن باشد نیک‌تر چیز را که نعمت پاک منشی جاودانی است از تو تمنّا دارم.

۹ از پی شکرانه بخشایش تو ای اهورامزدا و ای راستی و ای منش پاک همارهٔ در کوششم که مورد غضب واقع نشوم، سرودهای ستایش خود را نیازت می‌کنم ای کسی که آرزوهای ما از تو برآورده و امید بهشت ما به سوی توست.

۱. کلمه‌ای که ما در گات‌ها به پیغمبر ترجمه کرده‌ایم در متن وخش کلمه‌ای که وخشور مشتق از آن است و ذکرش گذشت نمی‌باشد، بلکه از کلمه ماثران است مشتق از ماثرا به معنی اندیشه و پندار، در سانسکریت مانترین آمده است هر دو کلمه اوستایی در تفسیر پهلوی مانسر گردیده، در یسنا ۱۳،۳۲ و ۵،۵۰ و ۶،۵۰ و ۸،۵۱ به‌کار رفته است.

۱۰ کسانی راکه تو برای درستی کردار و پاکی فکرشان سزاوار می‌شناسی آرزوی آنان را برآورده، کامروا فرما، چه به خوبی می‌دانم این نیایش‌ها و سرودهایی که تقدیم تو می‌شود به درگاهت پذیرفته، اثر نیک خود را بروز می‌دهد.

۱۱ چون کردار درست و اندیشهٔ‌نیک مردم را برای محافظت خواهم سپرد از این جهت تو ای مزدا مرا از خرد و زبان خویش بیاموز که زندگانی آینده چگونه خواهد بود[۱].

قطعه اولی همین ها دو بار تکرار می‌شود ــ یتا اهو وئیریو... ۴ بار ــ اشم‌وهو... ۳ بار ــ ما به های اهیایاسا درود می‌فرستیم ــ ینگهه هاتام... یک بار (رجوع شود به مقالهٔ ملحقات گات‌ها).

۱. اعمال کسی در جهان تلف نمی‌شود چه خوب و چه بد، جمله در گنجینه اعمال محفوظ خواهد ماند. پس از حساب روز واپسین و سنجیدن اعمال پاداش و سزا از روی آن‌ها مقرر گردد، در یسنا ۳۴ قطعه دوم نیز اشاره به همین مسئله می‌باشد.

یسنا ۲۹

خشماویه گئوش اوروه[1]

۱ (ای اهورا مزدا) روان آفرینش به درگاه تو گله‌مند است، برای که مرا ساختی که مرا ستم و ستیزه و خشم بیافرید و زور مرا به ستوه درآورده. مرا جز تو نگهبانی نیست، یک زندگانی پایدار و خرمی به من بخش.

۲ آن‌گاه آفریدگار روان آفرینش از اشا بپرسید آیا تو داوری برای روان آفرینش می‌شناسی که بدو آسایش بخشد، یار و غمخوار او گردد، کیست آن کسی که سزاوار چنین قضاوت است؟ کسی که خشم و هواخواهان دروغ را تواند درهم شکست.

۳ اشا در جواب آفریدگار گوید یاورِ توانایی برای روان آفرینش نیست، در میان مردمان کسی نیست که بداند چگونه با زیردستان رفتار کند. (اهورا گوید) همان در میان خاکیان تواناترین کسی است که من از اثر استغاثه‌اش به یاری او شتابم.

۴ (اشا گوید) مزدا از همه کس بهتر به یاد دارد که در گذشته از دیو و مردم چه اعمالی سر زد و از این پس چه از آنان بروز خواهد کرد، با خود اهوراست قضاوت آنچه ارادهٔ اوست ما بدان خوشنودیم.

۱. این ها عبارت است از گفتگو و سؤال و جوابی که در میان اهورامزدا و وهومن و اشا و گوشورون (روان آفرینش) و زرتشت می‌گذرد، رجوع شود به مقالهٔ گوشورون.

۵ ما دو، من و روان آفرینش دست‌ها را به سوی اهورا بلند نموده وی را می‌ستاییم که روا مدارد نیکوکاران دچار زوال شوند و هواخواهـان دروغ بـه کـارگران درست غالب گردند.

۶ آن‌گاه مزدا اهورا خدای دانا و آیین‌شناس خود گوید برای تو داور دادگری کـه از روی آیین مقدس رفتار کند نیست، خداوند دهقان ستور پرور را برای غمخواری تو مقرر داشت.

۷ این سرودهای ستایش از مزدااهورایی است که اراده‌اش با راستی یکسان است و برای رستگاری جهان و مردم درست کردارش فرود آمده است.
(روان آفرینش پرسد) در میان مردمان که این وهومن برای محافظت من برگزیده شد.

۸ (وهومن پاسخ دهد) یگانه کسی که آیین ایزدی پذیرفت زرتشت سپنتمان است، اوست ای مزدا که اندیشهٔ راستی بگستراند از این‌رو به او گفتار دلپذیر داده شد.

۹ آن‌گاه از روان آفرینش خروش برخاسته (گوید): آواز مرد ناتوانی به من رسید. مرا خواهش مرد دلیر و زورمندی بود. کی چنین دلاور زبردستی به فریادم خواهد رسید.

۱۰ (زرتشت گوید) ای اهورا به روان آفرینش تاب و تـوانـایی بـخش، از راسـتی و پاک‌منشی اقتداری برانگیز که از نیروی آن صلح و آسایش برقرار گردد، آری ای مزدا من دریافتم که خود آن را توانی برانگیختن.

۱۱ کجاست عدالت و پاک‌اندیشی و شهریاری، پس ای مردم مرا بـپذیرید تـا جـمع پیروان تعلیم دریافت کند. (روان آفرینش گوید): ای اهورا اینک پناه ما فرا رسید و از پی شکرانه آن ستایش خویش تقدیمت کنیم.

قطعه اول از نخستین «ها» ۲ بار تکرار می‌شود ــ یتا اهو وئیریو ۴... بار ــ اشم وهو... ۳ بار ــ ما به های خشماو یه گئوش درود می‌فرستیم ــ ینگه هاتام... یک بار.

یسنا ۳۰

ات تا وخشیا[1]

۱ اینک برای کسانی که خواستار شنیدنند سخن بدارم، پیش از همه مرد دانا راست که این سرودهای ستایش اهورا و نیایش وهومن و سعادت کسی که به آن گوش فرا داده با راستی به سوی سرای درخشان (فردوس) خواهد نگریست به خاطر خود بسپرد.

۲ به سخنان مهین گوش فرا دهید، با اندیشهٔ روشن به آن بنگرید، میان این دو آیین (دروغ و راستی) خود تمیز دهید، پیش از آنکه روز واپسین فرا رسد هر کسی به شخصه دین خود اختیار کند، بشود که در سرانجام کامروا گردیم.

۳ آن دو گوهر همزادی که در آغاز در عالم تصوّر ظهور نمودند یکی از آن نیکی است در اندیشه و گفتار و کردار و دیگری از آن بدی (در اندیشه و گفتار و کردار)، از میان این دو مرد دانا باید نیک را برگزیند نه زشت را[2].

---

۱. در این «ها» در دو قطعهٔ اولی توجه حضار برای مطلب مهمی کشیده می‌شود و از قطعهٔ سوم از سپنتامینو (خرد مقدس) و از انگره مینو (اهریمن خرد خبیث) صحبت می‌شود، رجوع شود به مقاله آیین زرتشت.

۲. کلمه‌ای که ما به گوهر ترجمه کرده‌ایم در متن گات‌ها مینو می‌باشد، مستشرقین اروپایی به Geist و یا Esprit ترجمه کرده‌اند گوهر را معرب آن جوهر، ما به معنی اصلی و قدیمی کلمه گرفته‌ایم که ذات و وجود و نژاد و تخمه باشد، در پهلوی نیز به همین معنی است گوهر و جوهر (جواهر) به معنی سنگ قیمتی بسیار جدید است.

کلمه‌ای که به همزاد ترجمه شد در متن یَمَ Yema می‌باشد که به معنی توامان است به زبان عامیانه دوقلو و به زبان ادبی جنابه گویند، اشتباه نشود با کلمه یِمَ (جم)، رجوع شود به اسم جم در مقالهٔ اسامی خاص در گات‌ها:

قصه چه کنم که در ره عشق   با محنت و غم جنابه زادیم   (سنایی)

۴ هنگامی که این دو گوهر به‌هم رسیدند زندگانی و مرگ پدید آوردند. از این جهت است که در سرانجام دروغ‌پرستان از زشت‌ترین مکان (دوزخ) و پیروان راستی از نیکوترین محل (بهشت) برخوردار گردند.

۵ از میان این دو گوهر، دروغ‌پرست زشت‌ترین کردار را برای خود برگزید. پیرو راستی آن کسی که همیشه با کردار نیک خویش خواستار خوشنودی مزدا اهوراست، خرد مینوی راکه با زیور ایزدی آراسته است اختیار نمود.

۶ از میان این دو گوهر، دیوها نیز بد را از خوب نشناختند زیراکه هنگام مشورت آنان با همدیگر؛ (دیو) فریب فرا رسید، ناگزیر زشت‌ترین اندیشه [را] برای خویش برگزیدند، آن‌گاه به سوی خشم روی آورده تا توسط آن زندگانی بشر را تباه کنند.

۷ قدرت ایزدی (خشترا) و پاک‌منشی (وهومنا) و راستی (اشا) نیز به یاری مردم شتافتند، فرشتهٔ محبّت آرمتی به کالبد انسانی پایداری و ثبات بخشید تا در آزمایش روز واپسین به پاداش تواند رسید.

۸ ای اهورا مزدا هنگامی که کیفر تو برای گناهکاران فرارسد، وهومن از فرمان تو کشور جاودانی را برای آنانی بیاراید که دروغ را در بند نموده به دستِ راستی سپردند.

۹ ما خواستاریم مانند کسانی به‌سر بریم که مردم را به سوی راستی رهنمایند، بشود مزدا و فرشتگانش به سوی ما آیند، به ما راستی و یاری خویش بخشند تا اندیشهٔ ما به آنجایی که سرچشمهٔ دانایی است پی بَرَد.

۱۰ پس از آن به خوشی جهانْ، دروغ آسیب فرا رسد، پاداش موعود در سرای فرخنده مزدا و وهومن و اشا به آن کسانی بخشیده شود که نام نیکی از خود گذاشتند.

۱۱ ای مردم اگر از حکم ازلی که مزدا برقرار داشت برخوردار گشتید و از خوشی این گیتی و سرای دیگر و از رنج جاودانی و زیان دروغ‌پرستان و از بهره و سود راستی خواهان آگاه شدید آن‌گاه در آینده روزگار همیشه خوش خواهد بود.

(قطعه اول از نخستین «های» اهنود ۲ بار تکرار می‌شود ــ یتا اهو وئیریو... ۴ بار ــ اشم وهو... ۳ بار ــ ما به «های» ات تاوخشیا درود می‌فرستیم ــ ینگه هاتام... یک بار).

یسنا ۳۱

تاوَاوروانَه[1]

۱ نظر به فرمان تو اینک از کلامی خبر دهم که شنیدن آن برای کسانی که گوش به حکم دروغ داده و آنچه از راستی است تباه کنند ناگوار است، اما برای کسانی که از روی خلوص به مزدا ایمان آوردند دلپذیر می‌باشد.

۲ چون بهترین راهی که باید برگزید به نظرتان نیامد پس خود برای داوری به سوی شما هر دو دسته می‌شتابم، آن چنان داوری که اهورامزدا نیز گواه راستی و درستی اوست تا آنکه همهٔ ما به حسب آیین مقدس زندگانی به‌سر بریم.

۳ چه پاداش و سزایی به دستیاری سپنتامینو و آذر برای این دو گروه مهیا خواهی نمود، سرانجام کسی که در راه دین کوشاست چیست؟ ای مزدا مرا از زبان و کلام خود آگاه فرما تا آن را به جهانیان برسانم.

۴ هنگامی که از راستی استغاثه نموده، مزدا و فرشتگانش به یاری خوانده شدند، از اشی و آرمتی (یاوری طلب گردید)، پس آن‌گاه‌ای وهومن به کشور جاودانی امیدوار توانم بود و از نیروی آن به دروغ ظفر توانیم یافت.

۱. مطالب عمدهٔ این ها در راستی و دروغ و دین بر حق و مذهب باطل می‌باشد.

۵ ای اشا مرا از بهترین بهره‌ام بیاگاهان تا آنکه ای وهومن بتوانم آن را از هم شناخته دریابم و به حافظه بسپرم که چرا از من رشک می‌برند، ای مزدااهورا بیاموز مرا از آنچه خواهد شد و از آنچه پیکرهٔ هستی نپذیرد.

۶ از بهترین بهرهٔ کشور ایزدی، از همان کشور مینوی مزدا که از پرتو پاک‌منشی برپاست، برخوردار باد کسی که مرا از سرود فرخنده تکامل و جاودانی راستی آگاه سازد.

۷ آن کسی که در روز نخست به درخشیدن و نورانی گشتن این بارگاه نغز اندیشید[۱] کسی است که از نیروی خرد خویش راستی بیافرید، ای مزدا اهورا! ای کسی که هماره یکسانی، آن بارگاه مقام نیک منشانی است که تو آنان را برتری دهی.

۸ ای مزدا همان که تو را با دیدهٔ دل نگریسته در قوهٔ اندیشه خود دریافتم که تویی سرآغاز؛ که تویی سرانجام؛ که تویی پدر منش پاک؛ که تویی آفرینندهٔ راستی؛ که تویی داورِ دادگرِ اعمال جهانی.

۹ از آن تو بود آرمتی، از آن تو بود نیروی آفرینندهٔ ستوران و خرد روشن که ستور را آزاد گذاشته تا پناه خویش نزد برزیگر و غیر برزیگر اختیار کند[۲].

۱۰ از این دو، او (ستور)، برزیگر کوشا را که دوستار منش پاک است سرور دادگر خویش برگزید، غیر برزیگر (چادرنشین) هرچند که در جستجوی آن خویش رنجه کند از پیام ستودهٔ تو بهره‌مند نگردد[۳].

۱۱ در هنگامی که تو ای مزدا در روز نخست از خرد خویش بشر و دین و قوهٔ اندیشه آفریدی، در هنگامی که زندگانی را به قالب مادی درآوردی، وقتی که تو کردار و

---

۱. شباهت دارد به نخستین جملهٔ تورات در سفر پیدایش در جایی که گوید خداگفت روشنایی بشود، روشنایی شد.
۲. کلماتی که ما به برزیگر و غیر برزیگر ترجمه کرده‌ایم در متن گات‌ها واستریا و اَواستریا آمده است، در تفسیر پهلوی ورزیتار و اورزیتار شده است، در خصوص آرمتی رجوع کنید به مقاله لغات گات‌ها (امشاسپند).
۳. رجوع شود به «های» دوم اهنودگاتا و به مقالهٔ گوشورون.

اراده (آفریدی) خواستی که هر کسی به حسب ارادهٔ خود از روی اعـتقاد بـاطنی رفتار کند.

۱۲ از همان آغاز این یکی با سخنان سنجیده آواز بـلند نـموده و دیگـری بـا گـفتار دروغین غوغا برداشته، هر یک به فراخور دل و فکر مغز خویش، دانا مانند نادان آرمتی از این یکی به سوی دیگری شتافته، به آن کسی که باز در تردید است پند و اندرز می‌دهد.

۱۳ از هر کار آشکار و پنهان که در خور سزاست و از هر کردار زشت هرچند بسـیار کوچک که شایسته بزرگ‌ترین توبه است تو به دستیاری اشا آگاهی و با دیدگان روشن خود نگهبانی.

۱۴ از تو می‌پرسم ای اهورا چگونه خواهد بود سـرانـجام کسـانی کـه از روی دفـتر اعمالشان از دوستاران راستی بشمارند و سزای آنانی که از یاران دروغ خـوانـده می‌شوند، ای مزدا در هنگامی که حساب روز واپسین فرا رسد.

۱۵ از تو می‌پرسم ای اهورا چه چیز است سزای آن کسی که برای سلطنت بدکنشی و دروغ‌پرستی در کار و کوشش است، آن بدکنشی که جز آزار کردن بـه سـتوران و کارگران دهقان کار دیگری از او ساخته نمی‌شود، هرچند که از دهقان آزاری به او نمی‌رسد.

۱۶ از تو می‌پرسم اگر دانایی را به‌واسطهٔ راستی آرزوی برتری بخشیدن به خان و مان و شهر و ده است (و اگر) می‌خواهد که مثل تو بشود ای مزدا اهورا، کی بدان رسد و چگونه باید رفتار کند؟[۱].

۱۷ کدام‌یک از این دو بزرگ‌تر است کسی که پیرو راستی است و یا کسی که به دروغ گرویده است، دانایی باید دانای دیگر را از آن آگاه سازد بیش از این نشاید که نادان سرگشته بماند، تو خود ای مزدا اهورا در پاک‌منشی آموزگار ما باش.

---

۱. مقصود از آن دانا خود زرتشت است.

۱۸ هیچ‌یک از شما نباید که به سخنان و حکم دروغ‌پرست گوش دهد زیرا که او خان‌ومان و شهر و ده را دچار احتیاج و فساد سازد، پس با سلاح او را از خودتان برانید.

۱۹ به آن کسی باید گوش داد که از راستی برخوردار است، به آن دانایی که درمان‌بخش زندگانی است، به آن کسی که برای اثبات کلام خویش در برابر آتش سرخ تو ای اهورا که برای قضاوت مدعیان برافروخته شود استوار تواند ایستاد.

۲۰ کسی که به دوستار راستی بگرود از او در آینده ذلت طولانی و تیرگی و خورش زشت و ناله و فغان دور ماند، اما شما ای دروغ‌پرستان روزگارتان چنین خواهد بود اگر کردارتان رهنمای وجدانتان گردد.

۲۱ مزدا اهورا تمام قدرت کامل و اقتدار خسروی خود را با رسایی (هروتات) و جاودانی (امرتات) و راستی (اشا) و شهریاری (خشترا) و پاک‌منشی (وهومنا) به آن کسی بخشد که در اندیشه و کردار دوست او باشد.

۲۲ نزد مرد دانا و نزد کسی که از فهم خویش دریافت آشکار است که یاور ارجمند تو ای مزدا اهورا کسی است که از گفتار و کردار خویش پشتیبان راستی و مملکت جاودانی نیکی است.

(قطعهٔ اول از نخستین «ها» ۲ بار تکرار می‌شود ــ یتا اهو ویریو... ۴ بار ــ اشم وهو... ۳ بار ــ ما به «های» تاوَاوروَاتهَ درود می‌فرستیم ــ ینگه هاتام... یک بار).

اهنود گات ۳۲

اهیا چاخئوتوش[۱]

۱ (زرتشت گوید): برای رسیدن به آمرزش مزدا اهورا باید پیشوایان و شرفا و برزیگران و شما نیز ای دیوها آن‌چنان که من می‌آموزم کوشا باشید، ما می‌خواهیم مانند گماشتگان تو کسانی که تو را دشمنند دور سازیم[۲].

۲ به آنان[۳] مزدا اهورا، پروردگاری که با پاک‌منشی پیوسته و با روشنایی یکسان است به توسط خشترا پاسخ دهد برای اخلاصِ پارسا و مقدستان، ما بر آنیم که شما را از خود دانیم.

۳ (زرتشت گوید): اما همهٔ شما دیوها و آن کسی که شما را می‌ستاید از نژاد زشت‌منشان هستید. دروغ و خودستایی و از این قسم اعمال که از آن مدتی است در هفت کشور از خود شهرتی انداختید کارتان است[۴].

۴ از زمانی که شما بر آن شده‌اید که به مردمان بدترین صدمه [را] رسانید باید شما را دوستکان دیوها نامید که از اندیشه نیک دور و از ارادهٔ مزدااهورا گریزان و از آیین مقدس روگردانند.

---

۱. در این «ها» غالباً از دیوها و گمراه‌کنندگان مردم و پیشوایان آیین دروغین مثل کاوی‌ها و کرپان‌ها صحبت می‌شود.

۲. در این قطعه زرتشت به هر سه طبقه از مردم و به دیوها خطاب می‌کند، اما فقط طبقات سه‌گانه جواب می‌گویند، ما می‌خواهیم مانند گماشتگان تو و غیره. از قطعات بعد معنی روشن‌تر می‌شود.

۳. مقصود از آنان طبقات سه‌گانه است.

۴. آن کس که دیوها را می‌ستاید گرهماست که از پیشوایان دیو یسناست، در قطعات بعد از او اسم برده می‌شود. رجوع شود به این اسم به مقالهٔ اسامی خاص در گات‌ها.

۵ شما ای دیوها به توسط کرداری که او (گرهما) و آک منش با اندیشه و گفتار زشت خویش بیاموخت مردم را از حیات نیک و جاودانی محروم می‌سازید و هم اوست (گرهما) که دروغ‌پرست را در تباه کردن زندگانی انسان تعلیم داد.

۶ از بسیاری جرم، او موفق شد از آنکه شهرتی از خود بپیچاند چنان‌که آرزوی وی چنین بود، ای اهورا تو خدمت هر کسی را به یاد داری، تو از خردِ کامل خویش از آن آگاهی و در کشور جاودانی تو ای مزدا و ای اشا قضاوتِ آن خواهد شد.

۷ هیچ‌یک از این جرم‌ها نباید از مرد دانایی سر زند زیرا چنان‌که معلوم است بعد از آزمایشی که با فلّز گداخته مقرر است به نتیجه و سود خواهند رسید، عاقبت گناه را تو از همه بهتر دانی ای مزدا اهورا.

۸ آشکار است که جم پسر ویونگهان از همین گناهکاران است[۱]. کسی که برای خوشنود ساختن مردمان خوردن گوشت به آنان آموخت، در آینده تو مزدا باید میان من و او خود قضاوت کنی.

۹ آموزگار گمراه‌کننده، نقشهٔ زندگانی و آیین را ننگین می‌سازد و بازمی‌دارد از آن‌که قدر و قیمت پاک‌منشان را بشناسند، با این سخنان شکوه‌آمیز که از روانم برخاسته است به درگاه تو گله‌مندم ای مزدا و ای اشا.

۱۰ این است آن کسی که کلام مقدس را ننگین ساخته، از ستوران و خورشید به زشتی یاد می‌کند، زشتی که با دیدگان نیز می‌توان دید[۲] و هوشمندان را از دروغ‌پرستان می‌شمرد و چراگاهان را ویران می‌کند و به ضد پیروان راستی سلاح به‌کار می‌برد.

۱۱ اینان کسانی هستند که به نابود کردن زندگانی کوشند، این دروغ‌پرستانی که همیشه می‌اندیشند کدبانوان و کدخدایان این پیروان راستی را به امید بهره و سودی از بهترین منش دور سازند ای مزدا.

---

۱. در خصوص جم و ویونگهان رجوع شود به مقالهٔ اسامی خاص.

۲. مقصود از آن قربانی گاو و چارپایان دیگری است که در مراسم مذهبی دیو یسنا به‌جای می‌آوردند و زرتشت به ضدّ آن است، قطعات آینده ۱۲ و ۱۴ نیز راجع به همین مسئله است.

۱۲ نفرین تو ای مزدا به کسانی باد که از تعلیمات خود مردم را از کردار نیک منحرف می‌سازند و به کسانی که گاو را با فریاد شادمانی قربان می‌کنند، از آنان است گرهما و پیروانش که از راستی گریزانند و کرپان‌ها و حکومت آنان که به دروغ مایلند.

۱۳ هنگامی که گرهما و این تباه‌کنندگان زندگانی در جهان دیگر به سرای زشت‌ترین منش درآیند[1] هرچند که به رسیدن پیام پیغمبر تو ناله برآورند، از آنان باز داشته شود و از دیدار راستی بی‌بهره مانند.

۱۴ دیرزمانی است که گرهما و نیز کاوی‌ها تمام فکر و قوهٔ خود را برای ستم گماشته‌اند، چه می‌پندارند که از این راه دروغ‌پرستان را یاری کنند و می‌گویند که گاو برای قربانی است تا دوردارندهٔ مرگ به یاری ما شتابد[2].

۱۵ از این جهت کرپان‌ها و خاندان کاوی به توسط همان کسانی که از آنان ستم کشیده اما سر اطاعت فرود نیاوردند نابود شدند، آنان را این دو برهانند و به سرای منش پاک درآورند[3].

۱۶ از هر چیز بهتر و ستوده‌تر این است ای مزدااهورا که تو را به همه کس پیروزی است و به کسی که قصد تباهی من کند، که من ظلم دروغ‌پرست را به ضد عشقم بازتوانم داشت.

(قطعهٔ اول از نخستین «ها» ۲ بار تکرار می‌شود ــ یتا اهووئیریو... ۴ بار ــ اشم وهو... ۳ بار ــ ما به های اهیا چاخئوتوش درود می‌فرستیم ــ ینگه هاتام... یک بار).

---

۱. غالباً در گات‌ها به این قسم تعبیر برای فردوس و دوزخ برمی‌خوریم، کلمه دَمانَ (مان) و کلمه خانه با کلمات دیگر پیوسته مثل خانهٔ ستایش، خانهٔ پاک‌منش؛ خانهٔ خردمندان و خانهٔ تو (مزدا) برای فردوس استعمال می‌شود. همچنین خانهٔ دروغ؛ خانه دیوها؛ خانه آک منش؛ خانهٔ زشت‌ترین منش برای دوزخ می‌آید، کلمهٔ خشترا نیز مطلق برای بهشت گفته می‌شود و به اضافه کلمات بدی و زشتی برای دوزخ استعمال می‌گردد.

۲. مقصود از دوردارندهٔ مرگ شربت مسکری است که در مراسم مذهبی دیویسنا استعمال می‌کردند، غالباً همین صفت در متن اوستا در اشه که در پهلوی دُرش باشد برای شربت هوم استعمال می‌شد، از این جهت به‌طور اطمینان می‌توان گفت که از صفت مذکور شربت مسکری مقصود است و زرتشت به ضد استعمال آن می‌باشد.

۳. در سنت بهدینان این دو را از دو فرشتهٔ خرداد و امرداد مقصود می‌دانند و از سرای منش پاک بهشت اراده شده است.

اهنود گات یسنا ۳۳

یتا آئیش ایتا

۱ چنان‌که در آیین روز نخست فرمان رفت دادگر از روی انصاف با دروغ‌پرست و پیرو راستی رفتار خواهد کرد، همچنین با کسی که اعمالش با بدی و خوبی مخلوط است که تا به چه اندازه از آن درست و نادرست است[۱].

۲ کسی که به ضد دروغ‌پرست با زبان یا با فکر و یا با دست‌ها ستیزگی کند و یا آنکه یکی از پیروانش را به دین نیک درآورد چنین کسی خوشنودی مزدا اهورا را برای نجات خود فراهم می‌کند.

۳ کسی که دوستار راستی را خرم خواهد، چه از پیشوایان و چه از شرفا و برزیگران، کسی که با غیرت از ستوران پرستاری کند چنین کسی روزی در بوستان اشا و وهومن به‌سر برد[۲].

۴ ای مزدا منم آن کس که از نیایش خویش نافرمانبردار و بدمنش را از تو دور خواهم و از شرفا خودستایی را و از برزیگران دروغ همسایگان را و از پیشوایان فرومایگان را و از چراگاهِ ستوران بدترین پاسبان را.

۱. نیکوکاران را به بهشت و گنه‌کاران را به دوزخ برند، آنانی که در روز حساب اعمالشان با خوبی و بدی آمیخته است به همستکان (برزخ) جای گزینند. رجوع شود به مقالهٔ آیین زرتشت، در یسنا ۴،۴۸ نیز اشاره به برزخ است.
۲. بوستان و یا مرغزار اشا و وهومن نیز کنایه از فردوس است.

۵ منم آن کسی که در سرانجام پس از پایان یافتن زندگانی در کشور پاک‌منشی و در راه مستقیمی که به سوی راستی دلالت کند، در آن‌جایی که بارگاه مزدا اهوراست مهین سروش تو را به یاری خواهم خواند.

۶ منم آن پیشوایی که راه درست راستی را بیاموختم، اینک از منش پاک می‌خواهم چیزی تعلیم گیرم که از آن زراعت را به‌کار اندازم و به این امید مرا خواهش دیدار این دو است آنان را دیدن و مشورت کردن[۱و۲و۳].

۷ ای بهتر از همه به سوی من آی، نگاهی به من افکن ای مزدا، ای راستی و منش پاک خود را به من بنمایید تا آن‌که مرا بیرون از انجمن پیروانم بتوانند شنید، باید در میان ما راه ستایش و ادای فرایض معلوم گردد.

۸ آنچه از من سر زند ای وهومن و ای اشا نمازی که از مثل منی تقدیم مانند شما کسانی می‌شود و سخنانی که برای نیایش به آن می‌سرایم آن‌ها را راست و درست بشمرید، ای خورداد و ای امرداد به من از صفات خاصه خودتان ببخشید[۴].

۹ خرد تو ای مزدا به همراهی آن دو یاوران خوشی‌بخش که از پرتو آنان کشور راستی در فزایش و بالش است، باید بهترین منش را نصیب کسی سازد که من وی را به راه راست آورم، یاری این هر دو یقیناً شامل حال ماست، چه روان آنان متفق و یکسان است[۵].

۱۰ ای مزدا تمام خوشی حیات را که در دست توست از آنچه بوده و هست و خواهد بود به ارادهٔ خویش به ما ارزانی دار، به دستیاری وهومن وخشترا و اشا زندگانی جسمانی را خوش و خرم ساز.

---

۱. کلمه‌ای که به پیشوا ترجمه شد در متن زَاوتَر Zaotar آمده است، در پهلوی زوت شده، هنوز هم در اجرای مراسم دینی اسم یکی از آن دو موبدی که آداب مذهبی به‌جای می‌آورند زوت می‌باشد و دیگری راسپی.

۲. در متن وهِشتَ‌مناه به جای وهومناه که ما همیشه به وهومن (بهمن) و یا منش پاک ترجمه کرده‌ایم آمده است.

۳. مراد از «این دو» اشا فرشتهٔ راستی و وهومن فرشتهٔ پاک‌منشی است.

۴. صفات خاصه خرداد و امرداد همان است که از معنی لفظی آنان که رسایی و جاودانی باشد برمی‌آید.

۵. مقصود از این دو یاوران ـــ و هر دو ـــ فرشتگان خرداد و مرداد می‌باشد.

۱۱ ای تواناتر از همه، ای مزدااهورا و ای آرمتی؛ ای اشا؛ ای وهومن؛ ای خشترا؛ ای کسانی که بخشایش فردوس در دست شماست، به من گوش دهید و به من رحم آورید، روزی که حساب و جزای هر یک فرا رسید.

(این قطعه ۳ بار تکرار می‌شود).

۱۲ ای اهورا خود را به من نموده به توسط آرمتی توانایی بخش؛ ای مزدا به دستیاری خرد مقدس خویش نیرویمان ده؛ از پرتو اشا پاداش نیک ارزانی دار برای جزای اعمال؛ به توسط وهومن از قوت و زور بهره‌مندمان ساز[۱].

۱۳ برای نگهداری من ای اهورا، ای دور بیننده، باید بخشایش بی‌مانند کشور روحانی خود را مثل پاداش اعمال ایمان‌آورندگان به کسانی که به من گرویده‌اند وعده دهی، ای آرمتی مقدس روان را (دین) از راستی تعلیم ده[۲].

۱۴ زرتشت برای سپاسگزاری جان خویش و برگزیده‌ترین اندیشه و کردار و گفتار نیک خود را با آنچه او راست از تواضع و برتری تقدیم آستان مزدا و راستی می‌نماید.

(قطعه اول از نخستین «های» ۲ بار تکرار می‌شود ــ یتا اهوئیریو... ۴ بار ــ اشم وهو... ۳ بار ــ ما به های یتا آئیش ایتا درود می‌فرستیم ــ ینگه هاتام... یک بار).

۱. آنچه در مقالهٔ لغات گات‌ها مختصراً در خصوص امشاسپندان گذشت در اینجا یادآور می‌شویم، اشا، وهومنا، خشترا، آرمتی، هروتات، امرتات، در هر جایی از گات‌ها که بسان فرشته ظهور می‌کنند واسطهٔ فیض میان اهورا و بندگان می‌باشند، در واقع وزیران و کارگزاران پادشاه حقیقی هستند، آنچه مشیت و ارادهٔ اهوراست به توسط آنان انجام گیرد در طی ستایش و نیایش هم آنان به نزد خداوند شفیع قرار داده شده‌اند.

۲. کلمهٔ دین که در گات‌ها دَاِنا Daena آمده است در همه جا به معنی مذهب نیست، فقط در یسنا ۴۴، ۱۰ و یسنا ۴۴، ۱۱ و یسنا ۴۹، ۶ و یسنا ۲۳، ۲ به این معنی است در بسیاری از جاهای دیگر به معنی نفس و ذات و وجدان می‌باشد و بسا اسم جمع خصایص روحی و مذهبی انسان است و تشخص باطنی و معنوی او شمرده می‌شود، به این معنی دین پس از مرگ انسان خود مستقلاً به‌سر می‌برد و در روز رستاخیز به روان پیوسته به حسب کردار نیک و یا زشت انسان در بهشت و یا دوزخ متنعّم و معذّب است، دین غیر از جان و روان و فروهر است که جمله از ارواح انسانی بشمار است، از این‌رو در بسیاری از قطعات گات‌ها ترجمهٔ کلمهٔ دین به کلمهٔ دیگری دشوار است از این قبیل است قطعهٔ فوق و قطعهٔ سیزده در یسنا ۳۴.

اهنود گات یسنا ۳۴

یاشئوثنا[1]

۱ ای به کسانی که تو برای کردار و گفتار و ستایش‌شان جاودانی و راستی و کشوررسایی خواهی بخشید، ما نیز خواستاریم که از آن کسان باشیم تا از بخشایش تو بهره‌مند شویم ای اهورا.

۲ همه پندار و کردار نیک منشان را با سرودهای ستایش (برای محافظت) مردِ پاک، کسی که روانش با راستی توأم است به بارگاه نیایش تو آوَرَد ای مزدا[2].

۳ با تعظیم و تکریم میزد خود را تقدیمتان می‌کنیم ای اهورا و ای اشا،[3] تا آنکه همه را از پرتو منش پاک برای بهشت برین رسا سازید، آری هوشیاران همیشه از سودی که از طرف مثل شما کسانی است اطمینان دارند ای مزدا.

۴ از زبانهٔ آذر تو ای اهوراکه از پرتو اشا زورمند است خواستاریم که به گماشتهٔ توانا و پیمان‌شناس تو خوشی و خرمی بخشد و به دشمن به یک اشاره، ای مزدا رنج و شکنج آورد.

---

۱. در این «ها» غالباً از جزای حُسن عمل و نعمت کشور جاودانی (بهشت) صحبت می‌شود.

۲. مقصود از نیک منشان پیروان مزدیسناست، مرد پاک خود زرتشت است بارگاه نیایش (گنجینهٔ اعمال) جایی است که زرتشت اعمال نیک و بد مردم را حفظ کند، رجوع شود به یسنا ۱۱،۲۸.

۳. در اوستا میزد آمده است که به معنی فدیه می‌باشد، در ادبیات فارسی به معنی مجلس ضیافت و عشرت است،

ای به میزد اندرون هزار فریدون — وی به نبرد اندرون هزار تهمتن — (فرخی)

گه خروشان چو در نبرد تو نای — گاه نالان چو در میزد تو چنگ — (سنایی)

۵ شما راست سلطنت، شما راست توانایی ای مزدا؛ ای وهومن و ای اشا؛ خواهشم از شما این است که درماندگان و بیچارگان را دست گیرید، ما خود را از دسته رهزنان، دیوها و مردم جدا ساختیم.

۶ چون شما در حقیقت چنین هستید[1] ای مزدا و ای اشا و ای وهومن، این خود مرا مژده‌ای است از تکامل و کامیابی در همین جهان تا آنکه هماره خورسندتر و شادمان‌تر با ستایش و سرود به سوی شما گرایم.

۷ آیا ارجمندند نزد تو ای مزدا کسانی که از تعلیمات خویش با زحمت و رنج بهره و سود چندی به پیروان رسانند، من جز از شما پناه دیگری نشناسم ای اشا، ما را نگهبان و پشتیبان باشید.

۸ پس از این سبب آنان برخلاف ارادهٔ تو ما را به بیم و هراس اندازند که از آن بسیار کسان در خطر افتند، زیراکه او از منِ ناتوان قوی‌تر است، از آنانی که از راستی بی‌خبرند نعمت فردوس دور خواهد ماند[2].

۹ کسانی که سپنتا آرمتی را که به نزد دانایان تو ارجمند است به چشم حقارت می‌نگرند برای آن است که منش نیک از آنان دور و سراسر کردارشان نکوهیده و زشت است، بسا دور و گریزان است از آنان راستی، چنان‌که از ما رمهٔ ددها و جانوران درنده.

۱۰ دانا مرد هوشمند را به کرداری که از منش پاک است و به آرمتی مقدس که فزاینده و دوستِ راستی است هدایت نمود و به‌خصوص او را به کشور روحانی تو ای مزدا اهورا امیدوار ساخت.

---

۱. چون در حقیقت شما چنین هستید مربوط است به قطعهٔ گذشته که گفت شما راست سلطنت، شما راست توانایی.

۲. در قسمت اول قطعه زرتشت از آموزگار دیو یسنا و طرفدارانش و از خود و پیروان خود صحبت می‌دارد، در قسمت دوم از خود به تنهایی و آموزگار دیو یسنا.

۱۱ در کشور پاک‌منشی که از پرتو اشا و آرمتی پایدار و همیشه بالنده و فزاینده است؛ از نعمت‌های دوگانه تو آشام رسایی و خورش جاودانی متنعم گردند، این چنین تو ای مزدا رقیب‌های دشمنانت را می‌آمرزی.

۱۲ چه چیز است آیین تو؛ چه را خواستاری؛ چه ستایش و چه نیایش خواهی ای مزدا و ای اشا، ما را از آن خبر ده تا همه بشنوند که چه پاداش و سزایی به توسط اشا داده خواهد شد و (نیز) به دستیاری اشا راه نیک پاک‌منشی را به ما بنما.

۱۳ ای اهورا راه پاک‌منشی از آن راهی که به من خبر دادی، از آن راهی که از پرتو راستی خوب ساخته شده است راهی است که روان‌های (دین‌های) یاوران هوشیار و خردمندان از پی پاداشی که تو مقرر داشتی ای مزدا از آن خواهند گذشت[۱].

۱۴ آری ای مزدا این پاداش گرانبها را به دستیاری وهومن در همین جهان خاکی به کسی بخشی که در کار و کوشش است، چنان‌که در آیین نیک تو از آن وعده شده است، آیینی که کارگران را به سوی عقل و تدبیر کشاند.

۱۵ ای مزدا مرا از بهترین علم و عمل خبر ده، شما ای وهومن و اشا از ستایش‌هایی که ما باید به‌جای آوریم آگاهم کنید، از قدرت خویش چنان ساز ای اهورا که انسان محرم مشیت تو گردد.

(این قطعه ۴ بار تکرار می‌شود)

(قطعه اول از نخستین «ها» ۲ بار تکرار می‌شود ــ یتااهووئیریو... ۴ بار ــ اشم وهو... ۳ بار ــ

ما به های یاشئوثنا درود می‌فرستیم ــ ما به اهنود گاتای مقدس و سرور تقدس درود می‌فرستیم، ما به سراسر اهنود گاتا درود می‌فرستیم ــ ینگه هاتام... یک بار.

---

۱. دین یکی از ارواح انسانی است، رجوع کنید به یسنا ۳۳، قطعه ۱۳ و توضیحات آن، مقصود از یاوران هوشیار حامیان کیش مزدیسناست.

یتا اهووئیریو... ۲ بار)

ما می‌ستاییم در بندگی اقتدار و شوکت اهورامزدا را که سرچشمهٔ کلیه اشیاء و فروغِ سرشار است و امشاسپندان را و گات‌های اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشواشت را که سروران حقیقتند و فروهر توانای نیکان و پوریوتکیشان و نبانزدشتان را — اشم‌وهو... یک بار — اهماریسچا... جسه‌می... اشم‌وهو... یک بار.

برساد بپذیراد به نیوشاد به خوشنودی دادار هورمزد رایومند خرهمند.: به خوشنودی اوا هما امشاسپندان پیروزگر.: به خوشنودی دین پاک یزدان.: به خوشنودی اشو روان زراتشت سپیتمان انوشه‌روان .: به خوشنودی هورمزد اواگاه سه دی و یسپه شام.: به خوشنودی بهمن و ماه و گوش و رام.: به خوشنودی اردی‌بهشت بلند و آذر و سروش و ورز ورهرام.: به خوشنودی شهریور و خور و مهر و آسمان و انیرام انغره روشن‌گاه خدا.: به خوشنودی اسپندارمذ و آبان و دین و اردمارسپند.: به خوشنودی خورداد و تیشتر و باد و فروردین .: به خوشنودی امرداد و رشن و آشتاد و زمیاد.: به خوشنودی روز گه گات‌ها بیوگه اهنودگاه... اهنود گات‌ها.: پذیرفتهٔ هورمزد و امشاسپندان باد.: ایی یاریهه و هان رساد اشونه اشم‌وهو.: یک بار[1].

۱. در این نماز از ایزدان و فرشتگان بزرگ اسم برده شده، رجوع کنید به مقالهٔ چند لغت از گات‌ها، به فصل ایزدان، گروه فرشتگان مزدیسنا و به‌خصوص به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.

خوشنومن...[1]

مس و وه و فیروزگرباد مینوی، گه گاتابیو، گه اهنود، گه گاتابیو، گه اشتود، گه گاتابیو، گه سپنتمد، گه گاتابیو، گه وهوخشترَ، گه گاتابیو، گه وهیشتواِشت برساد.

به خوشنودی اهورامزدا اشم وهو... (۳ بار) من اقرار دارم که زرتشتی و مزداکیش هستم، دین من آیین اهوراست و دشمن دیوها می‌باشم. بشود که فروهر پاکان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت حضور به‌هم رسانند، تو ای زوت برای خوشنودی اهورا مزدایی که سرچشمهٔ کلیهٔ اشیاء است، اهورامزدایی که فروغ سرشار است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گات‌های اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت که سروران حقیقتند و برای خوشنودی فروهر توانای نیکان و برای خوشنودی پوریوتکیشان و نبانزدشتان، معنی کلام یتا اهوئیریو را برای ما آشکار ساز و بکند که راسپی پاک و فرزانه معنی کلام اتا رتوش اشات چیت هچا را برای ما واضح کند.

ما می‌ستاییم اهورامزدایی که سرچشمهٔ کلیه اشیاء است، اهورامزدایی که فروغ سرشار است

ما می‌ستاییم امشاسپندانی که از روی دانش حکمفرمایند.

ما می‌ستاییم گات‌ها را که سروران حقیقتند و در بالیدن و نموکردن اشیاء یاری کنند.

ما می‌ستاییم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است.

ما می‌ستاییم اشتود گات را که سرور راستی و پاکی است.

ما می‌ستاییم سپنتمد گات را که سرور راستی و پاکی است.

ما می‌ستاییم وهوخشتر گات را که سرور راستی و پاکی است.

ما می‌ستاییم وهشتواشت گات را که سرور راستی و پاکی است.

ما می‌ستاییم همه فروهران نیکان و دلیران و خیرخواهان را.

اهو نور نگهدار بدن است.

---

۱. رجوع شود به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.

اشتود گات یسنا ۴۳

اوشتا[۱]

۱ بنا به خواهش هر یک از اهورای حاجت برآورنده خواستارم که آرزوها را برآورده، هر یک را از توانایی و پایداری و قوهٔ راستی برخوردار سازد. ای آرمتی بهره‌ای از توانگری و سودی از زندگانی پاک‌منشی به من بخش.

(این قطعه دو بار تکرار می‌شود).

۲ و بهترین چیز نصیب او باد[۲]، آن را که آرزوی بهشت است به توسط خرد مقدس و مهربان خویش بهشت بدو ارزانی دار، رحمت پاک‌منشی که از برکت راستی می‌بخشی هر روز با شادمانی زندگانی بلند بدو عنایت کن.

۳ بکند که او (زرتشت) از بهترین قسمت برخوردار گردد، کسی که برای نجات جهان خاکی به ما راه راست بنمود و برای جهان معنوی به سوی آفریدگان حقیقی در آنجایی که بارگاه قدس اهوراست دلالت کرد، آن مرد وفاشناسی که مانند تو دانا و مقدس است ای مزدا.

---

۱. در سه قطعه اولی این ها زرتشت برای حاضرین و خود دعای خیر می‌کند و از خداوند خواستار پاداش و جزای اعمال نیک است، از قطعهٔ چهارم تا آخر در شرح تجلی نمودن اهورامزدا به زرتشت است.

۲. این قطعه مربوط است به قطعهٔ پیش، «او» راجع به حاجتمند قطعهٔ گذشته است.

۴ خواستارم که تو را قادر و مقدس بشناسم ای مزدا وقتی که قسمت هـر یک را در دست گرفته، دروغ‌پرستان را سزا و دوستاران راستی را پاداش خواهــی داد، (آن) هنگامی خواهد بود که زبانهٔ آذر تو که به توسط اشا زورمند است مرا قــوهٔ پــاک منشی خواهد بخشید.

۵ آن‌گاه تو را مقدس شناختم ای مزدااهورا هنگامی بود که تو را نخستین بار در کار خلقت حیات ازلی دیدم، هنگامی بود که برای کردار و گفتار زشت سزای زشت و برای کردار و گفتار نیک پاداش نیک برای روز واپسین مقرر می‌داشتی.

۶ در آن روز واپسینی که تو با خرد مقدس خود ای مزدا با وهومن وخشترا، کسی که از کوشش وی سرای راستی برپاست به آنجا خواهی آمد، آن‌گاه آرمتی قضاوت تو را اعلان کند، حکمت تو را کسی فریفتن نتواند.

۷ آن‌گاه تو را مقدس شناختم ای مزدااهورا وقتی بود که وهومن به سوی من شتافت و از من بپرسید تو کیستی و از چه خاندانی، اگر از تو و بستگانت سئوال کنند چگونه و با کدام علامت خود را معرفی توانی نمود.

۸ پس من بدو گفتم نخست منم زرتشت و تا به اندازه‌ای که در قوه دارم دشمن حقیقی دروغ‌پرست و یک حامی قوی برای دوستاران راستی خواهم بود، تا آنکه از ایــن سبب به کشور جاودانی بیکران توانم رسید، همیشه این چــنین تــو را ســتاینده و سرودگو خواهم بود ای مزدا.

۹ آن‌گاه تو را مقدس شناختم ای مزدا اهورا وقتی بود که وهومن به سوی من شتافت و پرسید به چه چیز خود را تشخیص توانی داد، (زرتشت گوید) تا مدتی که آتش تو زبانه کشد و من در مقابل آن ستایش‌کنان فدیه آورم پیرو راستی خواهم بود[۱].

---

۱. یعنی مادامی که در مقابل آتش مقدس مانند پیشوایی با خدا در راز و نیاز خواهم بود همین سبب خواهد شد که از راستی روی برنتابم و آیین مزدا را از یاد نبرم.

۱۰ بگذار تا اشا را بنگرم کسی را که همواره خواهانم.
(مزدا گوید) اینک من به آرمتی و اشا به سوی تو آمدم، اکنون بپرس از ما آنچه خواهی، آری سئوالی از تو مانند سئوال زبردستی است زیرا که او حاجت بزرگ تو را تَوانَد بَرآوَرد.

۱۱ آن‌گاه تو را مقدس شناختم ای مزدااهورا هنگامی بود که وهومن به سوی من آمد و من نخستین بار از آیین تو تعلیم یافتم هرچند که رسالت من در میان مردمان مایهٔ زحمت من باشد، (اما) آن را به‌جای آورم چه تو آن را بهترین دانستی.

۱۲ هنگامی که مرا گفتی تو باید به سوی اشا آیی تا آنکه تعلیم یابی از آنچه تو فرمان دادی سر نپیچیدم (آن‌گاه که گفتی) برخیز و بشتاب پیش از آنکه سروش من به همراهی اشا با گنج و مال، مُزد هر یک از دو گروه را از سود و زیان تقسیم کند.

۱۳ آن‌گاه تو را مقدس شناختم ای مزدااهورا وقتی بود که وهومن به سوی من شتافت تا آنکه از آرزو و خواهش من آگاه گردد، با آنکه می‌دانم که کسی تو را وادار نتواند نمود خواستارم که به من وعده دهی که پس از سر آمدن زندگانی بلند و خوش، بخشایش کشورت را از آنچه سخن رفت به من ارزانی داری.

۱۴ پناه و دستگیری مهربانت را چنان‌که دانایی آن را به دوستی تواند بخشید (خواستارم)، وقتی که ای مزدا از قدرت سلطنت تو به توسط اشا بهره‌مند گردم پس آن‌گاه با همهٔ کسانی که به سخنان تو گوش دارند برخاسته، به ضد آنانی که آیین تو را ننگین کنند بستیزم.

۱۵ آن‌گاه تو را مقدس شناختم ای مزدااهورا هنگامی بود که وهومن به سوی من آمد و توشنامتی[1] بهتر از همه مرا آگاه نمود، از آنکه نباید دگرباره خوشنودی دروغ‌پرستان را به جای آورد زیرا که از آن همه پیروان راستی خصومت آغاز کنند.

---

۱. توشنامتی با آرمتی و با سپنتا آرمتی یکی است، فرشتهٔ مهر و محبت و تواضع و بردباری است.

۱۶ ای اهورا، او زرتشت مقدس‌ترین ارواحت را برای خویش برگزید، ای مزدا کالبدآسا (استوار)باد راستی (اشا) در کشور خورشیدسان پر از زندگی و قوهٔ باد، فرشتهٔ محبت (آرمتی) و وهومن هر یک را به حسب کردار از پاداش نیک بنوازاد.

(قطعهٔ اول از نخستین های اشتود ۲ بار تکرار می‌شود ــ اشم وهو... ۳ بار ــ ما به های اُوشتا درود می‌فرستیم ــ ینگه هاتام... یک بار)

یسنا ۴۴

تَت ثوا پَرسا[1]

۱ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، ستایشی که باید نیاز مانند شما کسانی شود چگونه باید باشد، ای مزدا مانند تو کسی باید آن را به دوستی مثل من تعلیم دهد و باید که به دستیاری دوست من اشا، ما را در پناه خود بگیری تا منش پاک به ما روی کند.

۲ از تو می‌پرسم ای اهورا به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، آیا در آغاز زندگانی جهانِ دیگر، کسانی که کردارشان مفید و نیک است به پاداش خواهند رسید، آری او (زرتشت) مقدس آن کسی که دوست و چاره‌بخش زندگانی است ای اشا، آنچه از مردمان سر زند به یاد خویش نگهدارد ای مزدا.

۳ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، کیست آن کسی که در روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید؟ کیست آن کسی که به خورشید و ستاره راه سیر بنمود؟ کیست آن کسی که ماه از او گهی پُر است و گهی تهی؟ ای مزدا این و بسا چیزهای دیگر را می‌خواهم بدانم.

۱. این ها مربوط است به یسنای ماقبل (یسنا ۴۳)، سئوالاتی که زرتشت از اهورا می‌کند بنابه درخواست خود اهوراست که در «های» مذکور در قطعه دهم به زرتشت گفت «اکنون بپرس از ما آنچه خواهی» این ها به‌خصوص شاعرانه است.

۴ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، کیست نگهدار این زمین در پایین و سپهر (در بالا) که به سوی نشیب فرود نیاید؟ کیست آفرینندهٔ آب و گیاه؟ کیست که به باد و ابر تُند روی آموخت؟ کیست ای مزدا، آفرینندهٔ منش پاک؟

۵ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، کیست آفرینندهٔ روشنایی سودبخش و تاریکی؟ کیست آفرینندهٔ خواب خوشی‌بخش و بیداری؟ کیست آفرینندهٔ بامداد و نیمروز و شب که مردم را برای به‌جای آوردن نماز همی خواند؟

۶ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، آیا از آنچه من خبر خواهم داد در واقع هم چنین است، روزی اشا و آرمتی به یاری ما خواهند آمد و وهومن بنابه فرمان تو کشور جاودانی را از آنِ ما خواهد دانست. برای کیست که سعادت و خوشی آفریدی؟

۷ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، کیست آفریننده خشترا و آرمتی ارجمند؟ کیست که از روی خرد احترام پدر در دل پسر نهاد؟ من می‌کوشم ای مزدا که تو را به توسط خرد مقدس آفریدگار کلّ بشناسم.

۸ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، می‌خواهم آنچه را که ارادهٔ توست ای مزدا به خاطر خویش بسپرم و آن آیین زندگانی را که از وهومن و اشا می‌پرسم درست دریابم که آیا چگونه روانم از پاداش‌های خرم‌کننده تو بهره‌مند خواهد شد.

۹ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، برای روان دیندارانی که من آنان را کامل می‌نمایم، از سرور کشور جاودانی مانند تو کسی ای مزدا وعدهٔ بخشایش بهشت خواهدشد در آنجایی که تو خود با وهومن مقام می‌گزینی.

۱۰ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، دین که برای بشر بهترین چیزهاست و آن دین من که با راستی یکسان است امیدوارانی که با گفتار و کردار پارسا و نیک پیرو آنند، به بخشایش تو خواهند رسید ای مزدا.

۱۱ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، آیا خیال پاک نیز به نزد کسی که دین تو را تبلیغ کرد ای مزدا مقام خواهد گرفت، تو مرا در آغاز برگزیدی، همهٔ دیگران را بدخواه می‌پندارم[۱].

۱۲ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، در میان آنانی که من اینک صحبت می‌دارم کدام‌یک پیرو راستی و کدام‌یک دروغ‌پرست است؟ دشمن از کدام طرف است؟ نه همان کسی است که طرفدار دروغ است، چگونه باید با او رفتار نمود؟ آیا چنین کسی را نباید از دشمنان تو دانست.

۱۳ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، آیا ما می‌توانیم پیروان دروغ را از خود دور نموده، به طرف آن نافرمانبردارانی برانیم که برای راستی زحمتی به خود نمی‌دهند و کوشش ندارند که از منش پاک مشورتی کنند.

۱۴ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، آیا می‌توانم دروغ را به دست راستی تسلیم کنم تا آن را چنان‌که در آیین تو بشارت داده شد به زمین افکند، به رنج و شکنج گرفتارش سازد و این شکست بزرگ در میان دروغ‌پرستان اثر کند.

۱۵ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، آیا تو را قدرت آن خواهد بود که او را (دشمن را) به دستیاری راستی از من دور داری در هنگامی که لشکریان کینه‌جوی هر دو گروه (راستی و دروغ) در مقابل هم ایستند، چنان‌که از روی سرنوشت نخستین ناگزیر از آنیم، به کدام‌یک از این دو دسته جنگ‌آوران تو پیروزی خواهی بخشید ای مزدا.

۱۶ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، کیست آن پیروزمندی که از روی دستور تو باید مردم را در پناه خود بگیرد، به‌واسطهٔ یک الهام به من بگو کیست داور نجات‌دهندهٔ این جهان که به این کار گماشته گردید[۲]، چنین داوری که به نزد او اطاعت و پاک‌منشی مقام گزید، داوری که تو خود او را خواستاری ای مزدا.

---

۱. مقصود از همه دیگران دروغ‌پرستانند که به گزاف لاف پیشوایی می‌زنند.

۲. نجات‌دهنده خود زرتشت است.

۱۷ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، آیا ای مزدا از توجّه‌تان کامروا توانم شد و خود را به شما نزدیک توانم نمود و سخنانم اثر خواهد کرد، بنابه آنچه بشارت شد تکامل و جاودانی نصیب پیرو راستی خواهد گردید.

۱۸ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، آیا ای اشا ده مادیان و یک شتر و یک اسب که وعده شده است به من خواهد رسید، همچنین به نعمت خوشی جاودانی که از تو پیمان رفت ای مزدا (نایل می‌شوم)[۱].

۱۹ از تو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مرا از آن آگاه فرما، چه چیز است سزای کسی که در این جهان در وعدهٔ خویش پایدار نَمانَد و مزدی که در مقابل کار و خدمت است نپردازد، سزای چنین کسی را که در دیگر سرای دچار آن خواهد شد می‌دانم.

۲۰ این را می‌خواهم از تو بپرسم آیا دیوها از شهریاران خوب بوده‌اند. آنان به چشم خود می‌بینند که چگونه کرپان و اوزیک برای خوشنود ساختن آنان به گاو ظلم و بیداد می‌کنند و کاوی‌ها به جای آنکه آن را بپرورانند و به رهنمایی اشا به زراعت بیفزایند آن را همیشه به ناله درمی‌آورند[۲].

(قطعهٔ اول از نخستین «های» اشتود ۲ بار تکرار می‌شود ــ اشم وهو... ۳ بار ــ ما به های تت ثوا پرسا درود می‌فرستیم ــ ینگه هاتام... یک بار).

۱. از جمله دلایلی که برای قدمت گات‌ها می‌توان اقامه کرد همین قطعه است، از اینجا معلوم می‌شود که در زمان زرتشت هنوز سکّه در ایران معمول نبود، با عین جنس مزد پرداخته می‌شد و داد و ستد می‌کردند. غالباً در اوستا برمی‌خوریم که مزد طبیب و یا اتربان (پیشوای مذهبی) با گاو و گوسفند و استر و غیره پرداخته می‌شد و نیز این قطعه بهترین دلیل است که خود پیغمبر ایران سخن‌گو است نه آنکه دیگری از زبان او.

۲. در این قطعه نیز اشاره به قربانی است که در مراسم دیویسنا مجری می‌داشتند و زرتشت بر علیه آن است، کرپان و اوزیک و کاوی‌ها از پیشوایان و امرای دیو یسنا می‌باشند، رجوع کنید به مقاله اسامی خاص در گات‌ها.

یسنا ۴۵

اَت فَروخشیا[1]

۱ من می‌خواهم سخن بدارم، اکنون گوش فرا دهید، بشنوید ای کسانی که از نزدیک و دور برای آگاه شدن آمده‌اید، اینک همه‌تان آن را به خاطر خود بسپرید، چه او (مزدا) در تجلی است، نکند که آموزگار بدخواه و طرفدار دروغ با زبان خویش آیین دروغین منتشر نموده، حیات جهان دیگر را تباه کند.

۲ من می‌خواهم سخن بدارم از آن دو گوهری که در آغاز زندگانی بوده‌اند، از آنچه آن یکی مقدس به دیگری خبیث گفت که فکر و تعلیم و خرد و آرزو و گفتار و کردار و روح ما با هم یگانه و یکسان نیست[2].

۳ من می‌خواهم سخن بدارم از آنچه در آغاز این جهان مزدا اهورای دانا مرا از آن آگاه نمود، کسانی که در میان شما به آیین (وی) آن‌چنان که من می‌اندیشم و می‌گویم دل ندهند در انجام دنیا پشیمان گشته، افسوس خورند.

۴ من می‌خواهم سخن بدارم از چیزی که برای این جهان بهترین چیزهاست، به توسط اشا تعلیم یافتم که مزدا آن را (جهان را) بیافرید، کسی که پدر برزیگران نیک نهاد است و زمین دختر نیک کنش اوست، که اهورای از همه چیز آگاه را نتوان فریفتن.

---

۱. از این «ها» معلوم می‌شود که پیغمبر در میان جمعی خطابه می‌خواند.

۲. رجوع شود به اهنودگات یسنا ۳۰، قطعه ۳ و توضیحات آن.

۵ من می‌خواهم سخن بدارم از آنچه (مزدای) مقدس‌تر از همه به من گفت، آن کلامی است که شنیدن آن برای مردمان بهترین چیزهاست، کسانی که برای خوشنودی من از او (پیغمبر) اطاعت کنند چنین کسانی به‌واسطهٔ سعی‌شان برای منش پاک به تکامل و جاودانی رسند، (چنین گفت) اهورا مزدا.

۶ من می‌خواهم از کسی که بزرگ‌تر از همه است سخن بدارم، مزدا اهورا کسی که خیرخواه مخلوقات است به توسط خرد مقدس خویش ستایش کسانی که وی را می‌ستانید می‌شنود، عبادت او را من از وهومن تعلیم گرفتم، او به من از معرفت خویش بهترین چیز [را] آموخت.

۷ در دست اوست منفعت و ضرر، کسانی که هستند و بوده‌اند و خواهند بود آن را خواهند دانست، همیشه روح راستی‌پرستان از بخت خویش برخوردار خواهد بود و دروغ‌پرستان گرفتار رنج و شکنج بمانند، همهٔ این‌ها را مزدا اهورا از قدرت خویش بیافرید.

۸ تو[1] باید با سرودهای ستایش و تعظیم توجه او را (مزدا را) به سوی ما جلب کنی، آری اکنون من می‌خواهم آن کشوری که (مقام) اندیشه و کردار و گفتار نیک است با دیدگان بنگرم، پس از آنکه به توسط راستی مزدا اهورا را شناختم، درود و ستایش خود را در گرزمان تقدیم او کنیم[2].

۹ تو باید خوشنودی او و وهومن را برای ما فراهم کنی چه خوشی و ناخوشی ما به ارادهٔ او صورت پذیرد، بشود که مزدا اهورا از قدرت خویش ما را به کشت و کار یاری کند، تا آنکه به ستوران و برزیگران نموّ و ترقی دهیم، برای آنکه (ما) به توسط اشا از منش پاک برخورداریم.

---

۱. مقصود از تو یک نفر به‌خصوص نیست بلکه هر یک از شما مراد است.

۲. گرزمان و یا گروثمان در ادبیات فارسی بسیار استعمال شده است، در اوستا گرودمانَ Garodemana می‌باشد یعنی عرش.

۱۰ تو باید آن کسی را با نیایش پارسای خود بستایی که جاویدان مزدااهورا نام دارد، چه به توسط وهومن و اشای خویش وعده فرمود که در کشور خود ما را از رسایی و جاودانی و در سرای خویش از نیروی و پایداری متنعّم سازد.

۱۱ از این سبب کسی که در آینده دیوها و اشخاصی که او را (زرتشت را) خوار می‌خواهند ذلیل بدارد و همهٔ دیگران را غیر از کسانی که به او اخلاص می‌ورزند (پست بشمارد) دین مقدس داور نجات‌دهنده (چنین کسی را) مثل دوست و برادر و پدر خواهد شد ای مزدا اهورا[1].

(قطعهٔ اول از نخستین «های» اشتود ۲ بار ـــ اشم وهو... ۳ بار ـــ ما به های ات فروخشیا درود می‌فرستیم ـــ ینگه هاتام یک بار).

۱. یعنی که دین پیغمبر در روز قیامت مثل دوست و برادر و پدر اسباب رستگاری پیروان خواهد شد.

اشتود گات یسنا ۴۶

کامنهَ مئزا[1]

۱ به کدام خاک روی آورم، به کجا رفته پناه جویم، شرفا و پیشوایان از من کناره جویند و از دهقانان نیز خوشنود نیستم و نه از بستگان دروغ که فرمانروایان شهرند چگونه تو را خوشنود توانم ساخت ای مزدا.

۲ من می‌دانم ای مزدا که چرا کاری از پیش نتوانم برد، برای آنکه گله و رمه‌ام اندک و کارگرانم کم است، نزد تو گِله‌مندم ای اهورا، خود بنگر، مرا پناه ده چنان‌که دوستی به دوستی دهد (و آگاه ساز) مرا چه چیز پاداش نیک‌منشان است.

۳ کی ای مزدا سپیده‌دم به‌در آید و جنس بشر به سوی راستی روی کند، کی نجات‌دهنده بزرگ با گفتار پُر از حکمت خویش به مراد رسد، کدامند کسانی که وهومن به یاری آنان آید، زهی امیدوارم که آن را نصیب من گردانی ای اهورا.

۴ دروغ‌پرست نمی‌خواهد که پیروان راستی ستوران را در ایالت و ده زیاد نموده بپرورانند، آن (دروغ‌پرستی که) به بدی مشهور و تمام اعمالش زشت است. ای مزداکسی که او را از سلطنت براندازد و یا از زندگی محرومش کند این چنین کسی باید پیشقدم گشته راه مستقیم دین را منبسط سازد.

۱. این «ها» عبارت است از قطعات مختلف، در چهار قطعهٔ اول پیغمبر از عدم موفقیت خود گله‌مند است، در دو قطعهٔ بعد از تکلیف شرفا نسبت به سایر ایمان‌آورندگان و در قطعات ۷ و ۸ در امید یاری خداوند و از قطعه ۹ تا ۱۳ از خود و آیین مزدیسنا صحبت می‌دارد، از قطعهٔ ۱۴ تا ۱۷ از گرویدن گشتاسپ و جاماسپ و فرشوستر سخن رفته است.

۵ اگر دانایی کسی که پیرو راستی و فرمانبر آیین است موفق شد که دروغ‌پرستی را به دین درآورد که از کیش (قدیم) و ارتباط با آن دست بکشد، چنین کسی باید پس از اطمینان یافتن به یکی از شرفا خبر دهد تا او را از صدمهٔ دیگران حفظ نماید، ای مزدا اهورا.

۶ اگر از کسی پناه خواسته شد و به یاری برنخاست ناگزیر چنین کسی با مخلوقاتی محشور گردد که از دروغ‌پرستانند زیراکه خود او دوستار دروغ و خیرخواه آن است، کسی پیرو راستی است که پیرو راستی دیگر را ارجمند بدارد همان طوری‌که تو در آغاز مقرر نمودی ای اهورا.

۷ ای مزدا قطع نظر از آذر و منش پاک که از اثر آن‌ها جهان صداقت نجات خواهد یافت، که را برای پناه و حمایت مثل من کسی خواهی گماشت وقتی که دروغ‌پرست به قصد آزار من مهیّا گردد، وجدانم را از چنین تعلیمی مطّلع ساز.

۸ کسی که خیال دارد دودمان مرا تباه کند مبادا که از کردارش آسیبی به من رسد، بشود که کلیّه صدمه خصومتش به خود او متوجه گردد، طوری که زندگانی خوب نه زشت را از او دور کند ای مزدا.

۹ کیست آن وفاشناسی که نخستین بار تعلیم داد که ما باید تو را مُدّق‌ترین بشناسیم و (تو را) برای درستکاران مقدس داورِ اعمال بدانیم، ما می‌خواهیم به توسط وهومن تو بشنویم آنچه راکه خلّاق ستوران به اشا خبر داد[1].

۱۰ ای مزدا اهورا کسی که از مرد و زن برای من به‌جای آورد آنچه راکه تو در طی زندگی بهترین چیز خواندی، برای پاداش درستی او کشور پاک‌منشی بدو عنایت کن و با همه کسانی که من آنان را به عبادت تو می‌گمارم از پل چنوات خواهم گذشت[2].

---

۱. رجوع شود به یسنای ۲۹، قطعهٔ ۲–۴.

۲. پل چنوات در ادبیات مزدیسنان به معنی پل صراط است، در اوستا چِنوَنت Cinvant peretav آمده است معنی لفظی آن پل تشخیص و تصمیم و قضاوت می‌باشد، به قول کتب پهلوی چنوات برای نیکوکاران به بلندی ۹ نیزه و یا ۲۷ تیر فراخ گردد اما برای گنهکاران مانند لبهٔ تیغ تند و باریک شود.

۱۱ کرپان‌ها و کاوی‌ها به‌واسطهٔ تسلط خویش مردم را به سوی اعمال زشت دلالت کنند تا آنکه حیات جاودانی آخرت آنان را تباه نمایند، روان و وجدان آنان وقتی که به نزدیک پل چنوات رسد در بیم و هراس خواهد افتاد، آنان جاویدان در خانه دروغ (دوزخ) بمانند.

۱۲ وقتی که راستی از کوشش آرمتی کسی که از پرتو او بهشت آراسته گردد پیش نبیرکان و بازماندگان ستوده فریانَ تورانی حلول کند، پس آن‌گاه وهومن آنان را به کشور جاودانی درآورد و در روز واپسین اهورامزدا آنان را در پناه خود بگیرد[۱].

۱۳ در میان مردم کسی که سپنتمان زرتشت را به‌واسطهٔ اطاعت خویش خورسند سازد سزاوار است که چنین کسی به شهرت نیک رسد، به این کس مزدااهورا زندگانی جاودانی بخشد، وهومن او را به فردوس برین جای دهد، ما چنین کسی را دوست خوب راستی می‌شمریم.

۱۴ ای زرتشت کدام‌یک از گروندگان در اتّحاد ایمانی دوست توست و یا کیست کسی که به شهرت نیک خواهد رسید.
کی‌گشتاسب یاور آیین است، کسی که در بهشت در ساحت تو به‌سر برد ای مزدا اهورا کسی است که با سرودهای پاک‌منشی او را می‌ستایم.

۱۵ من می‌خواهم شما را از هیچتسپ و سپنتمان خبر دهم تا آن‌که هوشیاران را از بیهوشان تمیز دهید............................ بر طبق نخستین آیین اهورا به‌واسطهٔ این اعمال به راستی ملحق گردید[۲].

---

۱. خاندان فریان Fryana از امرای توران هنوز به دین مزدیسنا نگرویده، ولی زرتشت امیدوار است که آنان را از پیروان خویش گرداند، رجوع شود به اسامی خاص.

۲. از این قطعه از زمان قدیم یک سطر افتاده است، هیچتسپ و سپنتمان از اجداد زرتشت می‌باشند، رجوع شود به مقالهٔ زرتشت و اسامی خاص در گات‌ها.

۱۶ ای فرشوستر هُوُگْوَ با این پارسایان به آن سوی بشتاب، ما هر دو امیدواریم که کامیاب گردید. آنجایی که اشا با آرمتی متفق است، در آن کشور جاودانی که از آنِ پاک‌منشان است در آنجایی که مزدااهورا برای گشایش بخشیدن آرام گزیند[1].

۱۷ ای جاماسب هُوُگوَ در آن‌جا (نزد اهورا) از زیانتان سخن گویم نه از سودتان و از فرمانبرداری و از ستایش و اطاعتتان نزد کسی که باهوش را از بی‌هوش می‌شناسد، نزد آن اهورا مزدایی که راستی مشاور آگاه اوست[2].

۱۸ کسی که به سوی من گراید من نیز بهترین چیزی که دارا هستم به توسط منش پاک به او وعده می‌دهم، اما به کسی که با ما بر سر کینه و دشمنی است خصومت ورزم، (چنین کنم) در حالتی که آنچه مشیّتتان است به‌جای می‌آورم، ای مزدا و ای اشا این است تصمیم من از روی خرد و هوشم.

۱۹ کسی که بهترین حاجت مرا که زرتشت هستم بر طبق آیین مقدس برایم به‌جای آورد چنین کسی در زندگی آینده در سرزمین جاودانی از نعمت فراوان برخوردار گردد.

(قطعه اول از نخستین‌های اشتود ۲ بار ـــ اشم وهو... ۳ بار ـــ

به های نامنهَ مئزا درود می‌فرستیم ـــ ما به گات‌ها اشتود مقدس و سرور تقدس درود می‌فرستیم ـــ ما به سراسر گات‌های اشتود درود می‌فرستیم ـــ ینگه هاتام... یک بار.

یتا اهووئیریو... ۲ بار).

ما می‌ستاییم[3] در بندگی اقتدار و شوکت اهورامزدا را که سرچشمهٔ کلیهٔ اشیاء و فروغ سرشار است و امشاسپندان را و گات‌های اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت را که سروران حقیقتند و فروهر توانای نیکان و پوریو تکیشان و نبانزدشتان را ـــ اشم‌وهو... یک بار ـــ اهماریسچا... جسه‌می... اشم‌وهو... یک بار.

---

۱. فرشوستر از خاندان هُوُگوَ پدرزن زرتشت و برادر جاماسپ است.
۲. یعنی از فرشوستر و برادرش جاماسب طوری به نزد اهورامزدا شفاعت خواهد شد که مورد رحم و عنایت شوند.
۳. رجوع شود به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.

برساد بپذیراد بنیوشاد، به خوشنودی دادار هورمزد را یومند خرهمند.. به خوشنودی اوا هما امشاسپندان پیروزگر.. به خوشنودی دین پاک یزدان.. به خوشنودی اشو روان زراتشت سپیتمان انوشه‌روان .. به خوشنودی هورمزد اواگاه سه دی و یسپه شام.. به خوشنودی بهمن و ماه و گوش و رام..به خوشنودی اردی‌بهشت بلند و آذر و سروش و ورز و رهرام..به خوشنودی شهریور و خور و مهر و آسمان و انیرام انغره روشن‌گاه خدا.. به خوشنودی اسپندارمذ و آبان و دین و اردمارسپند..به خوشنودی خورداد و تیشتر و باد و فروردین .. به خوشنودی امرداد و رشن و آشتاد و زمیاد.. به خوشنودی روز گه گات‌هابیو گه اشتودگاه... اشتود گات‌ها پذیرفتهٔ هورمزد و امشاسپندان باد..ایی یاریهه و هان رساد اشونه اشم‌وهو.. یک بار[۱].

۱. در این نماز از ایزدان و فرشتگان بزرگ اسم برده شده، رجوع کنید به مقالهٔ چند لغت از گات‌ها، به فصل ایزدان، گروه فرشتگان مزدیسنا و به‌خصوص به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.

خوشنومن...[1]

مس و وه و فیروزگرباد مینوی، گه گاتابیو، گه اهنود، گه گاتابیو، گه اشتود، گه گاتابیو، گه سپنتمد، گه گاتابیو، گه وهوخشترَ، گه گاتابیو، گه وهیشتواِشت برساد.

به خوشنودی اهورامزدا اشم وهو... (۳ بار) من اقرار دارم که زرتشتی و مزداکیش هستم، دین من آیین اهوراست و دشمن دیوها می‌باشم. بشود که فروهر پاکان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت حضور به‌هم رسانند، تو ای زوت برای خوشنودی اهورا مزدایی که سرچشمهٔ کلیهٔ اشیاء است، اهورامزدایی که فروغ سرشار است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گات‌های اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت که سروران حقیقتند و برای خوشنودی فروهر توانای نیکان و برای خوشنودی پوریوتکیشان و نبانزدشتان، معنی کلام یتا اهووئیریو را برای ما آشکار ساز و بکند که راسپی پاک و فرزانه معنی کلام اتا رتوش اشات چیت هچا را برای ما واضح کند.

ما می‌ستاییم اهورامزدایی که سرچشمهٔ کلیه اشیاء است، اهورامزدایی که فروغ سرشار است

ما می‌ستاییم امشاسپندانی که از روی دانش حکمفرمایند.

ما می‌ستاییم گات‌ها را که سروران حقیقتند و در بالیدن و نمو کردن اشیاء یاری کنند.

ما می‌ستاییم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است.

ما می‌ستاییم اشتود گات را که سرور راستی و پاکی است.

ما می‌ستاییم سپنتمد گات را که سرور راستی و پاکی است.

ما می‌ستاییم وهوخشتر گات را که سرور راستی و پاکی است.

ما می‌ستاییم وهشتواشت گات را که سرور راستی و پاکی است.

ما می‌ستاییم همه فروهران نیکان و دلیران و خیرخواهان را.

اهو نور نگهدار بدن است.

---

۱. رجوع شود به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.

سپنتمد گات یسنا ۴۷

سپنتا مینو[1]

۱ نسبت به خرد مقدس و آیین ایزدی نیک اندیشیدن و نیک گفتن و نیکی بـه‌جای آوردن (سبب می‌شود که) اهورا به توسط خشترا و آرمتی به ما رسایی و جاودانی بخشد.

(این قطعه ۲ بار تکرار می‌شود).

۲ برای حق معرفت مزدا که پدر راستی است باید نسبت به این خرد مقدس بـهترین اعمال را به جای آورد، خواه ازگفتار زبان و سخنانی که از خیال پاک است و خواه از کار بازوها و کوشش پارسا.

۳ ای مزدا تویی پدر مقدس این خرد، ای کسی که جهان شادمانی‌بخش آفـریدی و پس از مشورت با منش پاک به توسط آرمتی به آن صلح و مسالمت دادی.

۴ ای مزدا از این خرد مقدس دروغ‌پرستان برافتادند نه پیروان راستی، خواه کسی را مال بسیار باشد خواه اندک، باید دوستِ پیرو راستی و به ضد دروغ‌پرست باشد.

۱. در این «ها» در هر شش قطعه سپنته مینو تکرار شده است که به معنی خـرد مـقدس است و بـه‌خوبی از ایـن قطعات برمی‌آید که سپنته مینو غیر از اهورامزداست، رجوع شود به مقاله آیین زرتشت.

۵ ای مزدا اهورا از آن بهترین نعمت‌هایی که تو به توسط این خرد مقدس بـه پـیرو راستی وعده دادی آیا دروغ‌پرست که از اعـمال خـویش پـیرو آک مـنش است برخلاف ارادهٔ تو از آن بهره‌مند تواند شد[۱].

۶ ای مزدااهورا تو از این خرد مقدس به توسط آذر و آرمتی به هـر دو طـرف جـزا خواهی داد، بسا اشخاص مایلند که آن را شنیده ایمان آورند.

قطعهٔ اول از نخستین های سپنتمد ۲ بار تکرار می‌شود اشم وهو... ۳ بار ینگه هاتام... یک بار.

۱. در متن اک مَناه آمده است آک به معنی بد و زشت است، بیوراسب (ضحاک) را نیز ده‌آک گویند.

سپنتمد گات یسنا ۴۸

یزی ادائیش

۱ وقتی که راستی به دروغ ظفر یابد همان‌طوری که بسا پیش از این خبر داده شد و به دیوها و مردمان سزا و پاداش جاویدانی بخشند، آن‌گاه اشا از عنایت تو کسانی را بلند سازد که تو را می‌ستایند ای اهورا.

۲ ای اهورا مرا آگاه ساز زیراکه تو آگاهی، آیا پیش از فرا رسیدن سزایی که تو مقرر داشتی پیرو راستی به دروغ‌پرست غالب خواهد شد، آری این غلبه برای جهان یک پیام پارسایی خواهد بود.

۳ برای مرد دانا به توسط اشای مقدس، تعلیم اهورای نیکخواه مثل تو کسی، ای مزدا که از نیروی خرد پاک‌اندیش خویش به حکمت سرّی آگاهی بهترین تعلیمات است.

۴ کسی که گهی نیک و گهی زشت‌اندیش است و کسی که وجدانش را به‌واسطه کردار و گفتارش مطیع هوا و هوس و خواهش خویش سازد، چنین کسی به حکم ازلی تو در روز واپسین منفرد خواهد شد[۱].

---

۱. یعنی کسانی که در ایمان خویش تردید دارند در روز واپسین از بهشتیان و دوزخیان منفرد گشته، در برزخ (همستکان) به‌سر خواهند برد.

۵ پادشاهان خوب با اعمال و تعلیم نیک باید سلطنت کنند نه آنکه شهریاران بد بر ما فرمانروا گردند، ای آرمتی، ای ستوده‌تر از همه، زندگانی جهان آینده را بیارای، برای ستوران کشت و ورز مهیا ساز و برای تغذیهٔ ما آن‌ها را بپروران.

۶ آرمتی کسی که به منش پاک آراسته است برای ما منزل‌های نیک فراهم ساخت، به ما پایداری و نیرو بخشید، مزدااهورا در هنگام خلقت این جهان به دستیاری اشا گیاه برویانید.

۷ خشم باید باز داشته شود، در مقابل ستم از خود دفاع کنید، ای کسانی که پاداش پاک‌منشان را به توسط راستی خواستارید، از همان راستی که مرد مقدس از دوستان اوست آرامگاه او (مرد مقدس) در سرای تو خواهد بود ای اهورا[۱].

۸ آیا کشور نیک جاودانی و پاداش تو برایم مقرر است، ای مزدا، آیا طومار حساب روز واپسین تو ای اشا در وقت سنجیدن اعمال به دستیاری وهومن بر وفق آرزوی من وفاشناس خواهد بود.

۹ کی خواهم دانست ای مزدا و ای اشا که شما نسبت به کسی که در پی تباه‌کردن من است توانا و زبردستید، آنچه پاداش نیک نهاد است باید به‌خوبی از آن اطلاع یابم رهاننده را آرزوی آن است که از قسمت خویش باخبر باشد[۲].

۱۰ کی، ای مزدا شرفا به رسالت پی خواهند برد، کی این مشروب مُسکر و کثیف را برخواهی انداخت، از آن چیزی که کرپان‌های زشت کردار و شهریاران بدرفتار به عمدا ممالک را می‌فریبند.

۱۱ کی، ای مزدا آرمتی با اشا و خشترا دارندهٔ چراگاهان فراوان و منازل زیبا نمودار خواهند شد، کیانند آنانی که در مقابل دروغ‌پرستان خونخوار صلح برقرار سازند، کیانند کسانی که نزدشان معرفت به منش پاک پیدا خواهد شد.

---

۱. مقصود از مرد مقدس خود زرتشت است.

۲. مقصود از رهاننده خود زرتشت است.

۱۲ کسانی از حامیان ممالک محسوبند ای وهومن و ای اشا که در مقابل حکم مـزدا کوشا هستند و با اعمال تکلیف خویش به‌جای می‌آورند، آنان کسانی هستند که برای درهم شکستن خشم برانگیخته شدند.

(قطعهٔ اول از «های» سپنتمد ۲ بار تکرار می‌شود ــ اشم وهو... ۳ بار ما به های یَزَیْ ادائـیش درود می‌فرستیم ــ ینگه هاتام... یک بار).

یسنا ۴۹

ات ما یوا

۱ ای مزدا و ای اشا همیشه بِنْدْوَ سدّ راه من است، وقتی که می‌خواهم غفلت‌زدگان را خوشنود ساخته به راه راست آورم، ای راستی به سوی من آی و پناه متین من باش، ای وهومن بِنْدْوَ را نابود ساز[1].

۲ این بِنْدْوَ گمراه‌کننده که یکی از دروغ‌پرستان است دیر زمانی است که خار سر راه من است، کسی است که منفور اشاست، از این جهت است که در جلب نمودن آرمتی مقدس ساعی نیست و ای مزدا نه در خیال آن است که طرف شور منش پاک شود.

۳ ای مزدا پایهٔ آیین ما به روی راستی نهاده شد، از این جهت سودبخش است، پایهٔ مذهب غلط به روی دروغ قرار گرفت از این سبب زیان‌آور است، برای این است که می‌خواهم مردم به منش پاک ملحق شوند و همهٔ ارتباط خود را با دروغ‌پرستان قطع کنند.

۴ کسانی که با زبان خود در میان دوستانشان خشم و سَمْ منتشر کنند و به ضد تربیت ستوران باشند، در نزد آنان نه کردار نیک بلکه اعمال زشت غـالب است و بـرای ایمان دروغینشان به سرای دیو درآیند.[2].

---

۱. از امرای مخالف، رجوع کنید به مقالهٔ اسامی خاص به بِندوَ Bendva

۲. مقصود از سرای دیو جهنّم است.

۵ ای مزدا خوشی و فراوانی از آن کسی است که همیشه شخصیّت خود را به منش پاک متفق کند و به‌واسطهٔ راستی به پارسایی مأنوس گردد و با آن‌ها (لایق) کشور روحانی تو شود ای اهورا.

۶ ای مزدا و ای اشا استغاثه‌ام از شما این است که آنچه مشیّت شماست به من بگویید تا بتوانم آن را درست امتیاز دهم که چگونه باید آیین تو را منتشر سازیم ای اهورا.

۷ وهومن این را بشنود و اشا نیز به آن گوش فرا دهد، تو ای اهورا مرا دریاب، کدام‌یک از پیشوایان و کدام‌یک از شرفا به دین گرویدند که از آن شهرت نیکی در میان دهقانان پیچیده باشد[1].

۸ خواهشم از تو این است ای مزدااهورا که فراشستر را به خوش‌ترین آمیزش با راستی موفق گردانی و به من نعمت کشور جاودانی خود ارزانی داری، همواره خواهانیم که پیک تو باشیم.

۹ باید آن سودبخش، کسی که برای به‌جای آوردن نیکی آفریده شد به این فرمان ایزدی گوش دهد، کسی که طرفدار آیین درست است (باید) به آنانی که با دروغ‌پرستان در آمیزشند اعتنایی نکند، ای جاماسب کسی که شخصیّت خود را با راستی مربوط داشت در روز واپسین از بهترین پاداش برخوردار گردد[2].

۱۰ ای مزدا این فکر پاک و این روح پیرو راستی را با عبادت و خلوص نیت و غیرت ایمانش می‌خواهم برای محافظت به آستان تو آورم تا تو ای توانای بزرگ با قوهٔ جاودانی خویش نگهبان آن باشی.

۱۱ اما آنانی که گوش به فرمان حکمروایان زشت‌کردار دارند کار و خیال و ایمان آنان

---

۱. مقصود این است وقتی از پیشوایان و شرفا (رزمیان) به دین درآیند، در میان برزیگران شهرت یافته به آنان تأسّی خواهند نمود.

۲. مراد از سودبخش که در اول قطعه گفته شد همان جاماسب می‌باشد که در آخر از او اسم برده شد.

تیره و تباه است، روان‌ها با خورش دوزخی به دروغ‌پرست روی کنند، در سـرای دروغ آنان از صدرنشینانند[۱].

۱۲ ای اشا و ای وهومن کدام است فریادرسی‌تان بـرای مـن زرتشت کـه یـاریتان را استغاثه می‌کنم، ای مزدااهورا من از پی بخشایشت بـا سـرودهای نـیایش تـو را می‌ستایم تا آنچه در نزد تو گرامی‌تر است به من عنایت کنی.

(قطعهٔ اول از های سپنتمد ۲ بار تکرار می‌شود ــ اشم وهو... ۳ بار، ما به های ات ما یوا درود می‌فرستیم ــ ینگه هاتام... یک بار).

۱. یعنی که روان‌های گناهکاران دوزخی با خورش‌های بد به استقبال روان نورسیدگان دروغ‌پرست می‌روند.

یسنا ۵۰

کت موی اوروا

۱ (زرتشت گوید) آیا روانم پس از مرگ می‌تواند از کسی امید پناهی داشته باشد، یقیناً می‌دانم که آن کس جز از راستی و منش پاک و تو ای مزدا که در همین جهان به استغاثه‌ام اجابت نموده، به من و ستورانم یاری می‌کند کسی دیگر نخواهد بود.

۲ آیا ای مزدا ستوران خوشی‌بخش و چراگاهان به کسی که آرزوی داشتن آن‌ها را دارد بخشیده می‌شود.
(مزدا گوید) در میان گروه انبوه آنانی که طبق آیین مقدس به‌سر برند و خورشید به آنان پرتوافکن است، در روزی که در پای حساب واپسین ایستند آنان را به سرای هوشمندان جای دهم[۱].

۳ (زرتشت گوید) ای مزدا از آنچه به دستیاری خشترا و وهومن به آن کس وعده شد به توسط اشا به او خواهد رسید، به همان کسی که از پرتو قوهٔ راستی خاک همسایگانی که هنوز پیرو دروغ است به دین درآورد[۲].

---

۱. اشاره به این است که آنچه در این جهان آرزوی انسان می‌باشد، در قیامت به او بخشیده شود، مستمندان و بینوایان که بسا از نعم و خوشی دنیا محرومند در جهان دیگر به آن‌ها خواهند رسید.
۲. مقصود از آن کسی که به او وعدهٔ بخشایش شده است و ممالک همسایه را به دین مزدا خواهد درآورد کی‌گشتاسب می‌باشد.

۴ تو را درودگویان و ستاینده‌ام ای مزدا تا آنکه وهشتامناه وخشترا در پل چنوات در سر راه خانه پاداش آن چیزی که آرزوی همهٔ دین‌آورندگان است، فرمانبرداران را منتظر شوند[۱].

۵ آری ای مزدااهورا و ای اشا یک اشارهٔ صریح و آشکار شما ما را به فردوس رساند، چه دوستی و مهربانی شما نسبت به پیغمبرتان یقینی است.

۶ پیغمبر ستایش‌کنان صوت خود را بلند می‌کند، ای مزدا، آن دوست راستی زرتشت تا آنکه زبانم را به راه راست رهنمون شوی، ای آفریننده قوهٔ خرد به توسط منش پاک مرا از آیین خویش بیاموز.

۷ ای تندروترین سواران، ای اشا و ای وهومن، ای توانایان و ای درخشندگان، با هیجان ستایش خواهانم که شما را بر آن دارم که به سوی من شتافته، مهیّای یاری من گردید.

۸ ای مزدا هماره خواستارم با سرودهای معروفی که از غیرت پارسایی است به سویتان روی آورم، همچنین ای اشا دست‌ها را بلند نموده با ستایش ایمان‌آوردگان و با آنچه درخور منش پاک است در مقابلتان ایستم.

۹ اینک دگرباره شما را ستایش‌کنان در برابرتان ایستاده‌ام پس از آنکه به‌طور دلخواه به حسب خدمت خویش به پاداش رسیدم، آن‌گاه خواهم کوشید که دین‌آورندگان نیز از آن بهره‌مند گردند.

۱۰ اعمالی که پیش از این از من سر زد و آنچه بعد به‌جای آورم و آنچه ای وهومن دیدگان را مسرّت بخشد چه از نور خورشید و سپیدهٔ صبح درخشان جمله از پی تسبیح توست ای راستی، ای مزدا.

---

۱. وهشتا مناه به معنی بهترین منش می‌باشد، کلمهٔ مرادف وهومن است، مقصود این است که فرشتگان بهمن و شهریور در سر پل صراط منتظر ورود ارواح نیکوکاران شده تا آن‌ها را به سوی بهشت دلالت کنند، از سرای هوشمندان و خانه پاداش بهشت اراده شده است.

۱۱ تا مرا تاب و توانایی است مایلم که ثناخوان شما باشم ای مزدا، ای راستی، آفرینندهٔ بشر به توسط منش پاک طلب می‌کند از آنکه او (بشر) آنچه را که بهتر موافق اراده اوست (خداست) به‌جای آورد.

(قطعهٔ اول از نخستین های سپنتمد ۲ بار تکرار می‌شود ـــ اشم وهو... ۳ بار ـــ ما به های کت موی اوروا درود می‌فرستیم ـــ ما به گات‌های سپنتمد مقدس و سرور تقدس درود می‌فرستیم ـــ ما به سراسر گات‌ها درود می‌فرستیم ینگه هاتام... یک بار.

یتا اهووئیریو... ۲ بار).

ما می‌ستاییم [1] در بندگی اقتدار و شوکت اهورامزدا را که سرچشمهٔ کلیه اشیاء و فروغ سرشار است و امشاسپندان را و گات‌های اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت را که سروران حقیقتند و فروهر توانای نیکان و پوریوتکیشان و نبانزدشتان را ـــ اشم‌وهو... یک بار ـــ اهماریسچا... جسه‌می... اشم‌وهو... یک بار.
برساد بپذیراد به نیوشاد، به خوشنودی دادار هورمزد رایومند خرهمند.. به خوشنودی اواهما امشاسپندان پیروزگر.. به خوشنودی دین پاک یزدان.. به خوشنودی اشو روان زراتشت سپیتمان انوشه‌روان .. به خوشنودی هورمزد اواگاه سه دی و یسپه شام.. به خوشنودی بهمن و ماه و گوش و رام..به خوشنودی اردی‌بهشت بلند و آذر و سروش و ورز و رهرام..به خوشنودی شهریور و خور و مهر و آسمان و انیرام انغره روشن‌گاه خدا.. به خوشنودی اسپندارمذ و آبان و دین و اردمارسپند..به خوشنودی خورداد و تیشتر و باد و فروردین .. به خوشنودی امرداد و رشن و آشتاد و زمیاد..به خوشنودی روزگه گات‌هابیوگه سپنتمدگاه... سپنتمدگات‌ها پذیرفتهٔ هورمزد و امشاسپندان باد..ایی یاریهه و هان رساد اشونه اشم‌وهو.. یک بار [2].

---

۱. رجوع شود به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.

۲. در این نماز از ایزدان و فرشتگان بزرگ اسم برده شده، رجوع کنید به مقالهٔ چند لغت از گات‌ها، به فصل ایزدان، گروه فرشتگان مزدیسنا و به‌خصوص به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.

خوشنومن...[1]

مس و وه و فیروزگرباد مینوی، گه گاتابیو، گه اهنود، گه گاتابیو، گه اشتود، گه گاتابیو، گه سپنتمد، گه گاتابیو، گه وهوخشترَ، گه گاتابیو، گه وهیشتواِشت برساد.

به خوشنودی اهورامزدا اشم وهو... (۳ بار) من اقرار دارم که زرتشتی و مزداکیش هستم، دین من آیین اهوراست و دشمن دیوها می‌باشم. بشود که فروهر پاکان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت حضور به‌هم رسانند، تو ای زوت برای خـوشنودی اهـورا مزدایی که سرچشمهٔ کلیهٔ اشیاء است، اهورامزدایی که فروغ سرشار است و برای خـوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گات‌های اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت که سروران حقیقتند و برای خوشنودی فروهر توانای نیکان و برای خـوشنودی پـوریوتکیشان و نبانزدشتان، معنی کلام یتا اهووئیریو را برای ما آشکار ساز و بکند که راسپی پاک و فرزانه معنی کلام اتا رتوش اشات چیت هچا را برای ما واضح کند.

ما می‌ستاییم اهورامزدایی که سرچشمهٔ کلیه اشیاء است، اهورامزدایی که فروغ سرشار است
ما می‌ستاییم امشاسپندانی که از روی دانش حکمفرمایند.
ما می‌ستاییم گات‌ها را که سروران حقیقتند و در بالیدن و نمو کردن اشیاء یاری کنند.
ما می‌ستاییم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است.
ما می‌ستاییم اشتود گات را که سرور راستی و پاکی است.
ما می‌ستاییم سپنتمد گات را که سرور راستی و پاکی است.
ما می‌ستاییم وهوخشتر گات را که سرور راستی و پاکی است.
ما می‌ستاییم وهشتواشت گات را که سرور راستی و پاکی است.
ما می‌ستاییم همه فروهران نیکان و دلیران و خیرخواهان را.
اهو نور نگهدار بدن است.

---

۱. رجوع شود به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.

وهوخوشتر گات[1] یسنا ۵۱

۱ ای مزدا کشور نیک گرانبها مثل قسمت پارسای راستی به کسی داده شود که با غیرت نیکوترین اعمال به‌جای آورد اینک خواستاریم که دارای چنین قسمتی شویم.

۲ ای مزدا پیش از همه مرا اطمینان بخش از کشور جاودانی خویش و از کشور راستی و آن آرمتی این کشورهای پر منفعت را به‌واسطهٔ منش پاک به کسانی ارزانی دارید که عبادت کنند.

۳ ای اهورا و ای اشا به کسانی گوش دهید که در کردار و گفتارشان به سخنانتان گوش دوخته و به منش پاک تکیه داده‌اند، به کسانی که تو خود نخستین آموزگار آنانی ای مزدا.

۴ کجاست پاداش رنج‌کشیدگان؟ کجاست عفو برای گناهکاران؟ در کجا به راستی رسند؟ در کجا آرمتی مقدس را بینند؟ در آنجایی که کشور جاودانی توست ای مزدا[2].

۵ پس از این‌ها از تو می‌پرسم آیا برزیگر درستکار و هوشمند از راستی خویش به نعمت جاودانی خواهد رسید، اگر او همان کسی را که داور درست و هوشیار از او سخن داشت و از پاداش و سزایش آگاه ساخت عبادت کند[3].

---

۱. در قسمت اول این ها از کشور جاودانی اهورا که پاداش نیکوکاران است صحبت می‌شود، در قسمت دوم پیغمبر مرتباً از پیروان نامدار خود اسم می‌برد.

۲. جواب چهار سئوال این است که پاداش و عفو و اشا و آرمتی همه در بهشت دیده می‌شود.

۳. مراد از داور درست و هوشیار خود زرتشت است.

۶ مزدا پس از سرآمدن زندگانی در روز واپسین در کشور جاودانی خود آنچه نیک و نغز است به آن کسی بخشد که خوشنودی او را به‌جای آورد، همچنین زشت‌کردار را که از او نافرمانبرداری نمود به سزا رساند.

۷ ای کسی که از خرد مقدس خود ستوران و آب و گیاه و جاودانی و رسایی آفریدی به دستیاری وهومن در روز داوریِ واپسین به من قوه و پایداری بخش.

۸ از این دو چیز می‌خواهم حالا سخن بدارم، ای مزدا؛ آری به دانا نیز باید از آن خبر داده شود از ناخوشی کسی که به‌واسطهٔ دروغ‌پرست دچار صدمه گردید و از خوشی کسی که به راستی روی آورد، پیغمبر خوشنود می‌شود از کسی که آن را به دانایی اطلاع دهد.

۹ چه مزدی ای مزدا برای طرفداران هر دو فرقه، به‌واسطهٔ زبانهٔ آتش سرخ و فلّز گداخته فراهم خواهی ساخت، برای صاحبدلان علامتی در آن قرار ده، (یعنی) زیان برای دروغ‌پرستان و سود برای پیروان راستی.

۱۰ کیست جز او که برای تباهی من برخاسته است ای اهورا، آن کسی که پسر خلقت دروغ است، از این جهت است که او به ضد موجودات پر از نیّت خبیث است، من برای یاری خویش راستی را با تمام مزیّت نیکش طلب می‌کنم[۱].

۱۱ کیست آن مردی که دوست اسپنتمان زرتشت است ای مزدا؟ کیست که می‌خواهد با راستی مشورت کند؟ توجه فرشته محبّت آرمتی با کیست؟ کیست آن درستکاری که خود را نسبت به پیروان پاک‌منش دلسوز نشان می‌دهد؟

۱۲ او زرتشت را در گذر زمستان، این چاکر فرومایه کاوی از خود خوشنود نساخت، وقتی که او (زرتشت) با مرکب خویش که از سرما می‌لرزیدند از او پناه خواست و پذیرفته نشد[۲].

---

۱. از دشمنی که زرتشت شکایت می‌کند لابد معرف شنوندگانش بوده است که محتاج به ذکر اسم او نشده است.

۲. در ترجمه این قطعه هیچ‌یک از مترجمین اروپایی متفق نیستند، ترجمهٔ بارتولومه روشن‌تر به‌نظر می‌رسد، ←

۱۳ این‌چنین این نفس دروغ‌پرستی یقینی هدایت‌شدگان راه راست را از خود دور نمود، روانش در سر پل چنوات هنگام حساب واپسین در بیم و هراس خواهد بود برای آنکه از کردار و گفتار خویش از راه راست دور افتاد.

۱۴ کرپان‌ها نمی‌خواهند که در مقابل قانون زراعت سر اطاعت فرود آورند، برای آزاری که از آنان به ستوران می‌رسد، تو قضاوت خود را در حقشان ظاهر ساز که آیا در روز قیامت نظر به کردار و گفتارشان به خانهٔ دروغ در خواهند آمد یا نه.

۱۵ پاداشی که زرتشت برای یارانش در نظر دارد همان است که او اول در سرای پاداش مزدااهورا دریافت نمود، در رسیدن به آن ای اشا و ای وهومن چشم امیدم به سوی نیکی شماست.

۱۶ کی‌گشتاسب با (داشتن) سلطنت بر پیروان دین خود نیز آیین اختیار نمود و طریقهٔ پاک‌منشی را که اهورای مقدس و اشا بنمود برگزید، این چنین امید است که کار به کام و آرزوی ما انجام گیرد.

۱۷ فراشستر هُوَگوَ دختر گرانبها و عزیزی را به زنی به من داد، پادشاه توانا مزدااهورا وی را برای ایمان پاکش به دولت راستی رساناد.

۱۸ جاماسب هُوَگوَ دولتمند بزرگ نیز به این آیین و به راستی ایمان آورد، کسی به این کشور جاودانی بگرود که دارای نهاد نیک است، از تو خواستارم ای اهورا مزدا که پناه استوار آنان باشی.

→

دانشمند آلمانی می‌گوید زرتشت در بیابان با مرکبش دچار طوفان شد، از سرما لرزان به خانهٔ یکی از دروغ پرستان شاید بِنْدوَ پناه برد و به او پناه نداد، برای توهین زرتشت او را چاکر فرومایه و بدعمل (وَاِپیَه Vaepya) کاوی می‌نامد، اسم آن محلی که این حادثه روی داد در متن گات‌ها پَرِتو زمو Pereti, Zemo می‌باشد، بارتولومه آن را به Pforte des winters ترجمه نموده و ما به گذر زمستان برگرداندیم. در تفسیر پهلوی پرِتو به گذر و دروازه و پل ترجمه شده، پل کلمه‌ای که حالا در زبان ماست همان پَرتو اوستایی است زمو نیز در زبان امروزی ما زم و یا زمستان می‌باشد، پرتو زمو مجموعاً اسم محلی بوده است، قطعهٔ بعد نیز مربوط به ماقبل و دلیل صحت معنی مذکور است.

۱۹ میدیوماه از دودمان سپنتمان پس از آنکه به کُنه پی برد و بشناخت آن کسی را که برای جهان دیگر کوشاست، همّت گماشت تا دیگران را نیز بیاگاهاند کـه پـیروی آیین مزدا در طی زندگانی بهترین چیزهاست.

۲۰ ای کسانی که در اراده یکسان و با راستی پیوسته‌اید، ای وهـومن، ای آرمـتی، هنگامی که با فروتنی ستوده شدید رحمت خود را به ما ارزانی داریـد و چـنان‌که وعده رفت پناه خود را از ما دریغ مکنید.

۲۱ از پرتو پارسایی به مقام تقدس رسند، چنین کسی از پندار و گفتار و کردار نیک و ایمان خویش به راستی ملحق گردد، مزدااهورا به دستیاری وهومن به چنین کسی کشور جاودانی ارزانی دارد، مرا نیز چنین پاداش نیکی آرزوست.

۲۲ من آن کسی را می‌شناسم که ستایشش از روی راستی برایم بهترین چیز است، آن کس مزدااهوراست، (و فرشتگانش) که بوده و هستند، من می‌خواهم از آنان اسم برده بستایم و با سرود نیایش به آنان نزدیک شوم[۱].

(قطعهٔ اولی از همین «ها» ۲ بار تکرار می‌شود ـ اشم وهو... ۳ بار ـ ما به های وهوخشتر درود می‌فرستیم ـ ما به گاتای مقدس وهوخشتر و سرور تقدس درود می‌فرستیم ـ ما به سـراسـر گات‌ها درود می‌فرستیم ـ ینگه هاتام... یک بار)

۱. رجوع شود به:

Zeitschrift für Indologie und Iranistik Band 1 Heft 1 S. 16 Awestische Einzelstudien von Herman Lommel, Leipzig, 1922.

یتا اهووئیریو... ۲ بار.

ما می‌ستاییم[1] در بندگی اقتدار و شوکت اهورامزدا را که سرچشمهٔ کلیه اشیاء و فروغ سرشار است و امشاسپندان را و گات‌های اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت را که سروران حقیقتند و فروهر توانای نیکان و پوریو تکیشان و نبانزدشتان را ـــ اشم‌وهو... یک بار ـــ اهماریسچا... جسه‌می... اشم‌وهو... یک بار.
برساد، بپذیراد، بنیوشاد، به خوشنودی دادار هورمزد رایومند خرهمند.. به خوشنودی اواهما امشاسپندان پیروزگر.. به خوشنودی دین پاک یزدان.. به خوشنودی اشو روان زراتشت سپیتمان انوشه‌روان .. به خوشنودی هورمزد اوا گاه سه دی و یسپه شام.. به خوشنودی بهمن و ماه و گوش و رام..به خوشنودی اردی‌بهشت بلند و آذر و سروش و ورز ورهرام.. به خوشنودی شهریور و خور و مهر و آسمان و انیرام انغره روشن‌گاه خدا.. به خوشنودی اسپندارمذ و آبان و دین و اردمارسپند..به خوشنودی خورداد و تیشتر و باد و فروردین .. به خوشنودی امرداد و رشن و آشتاد و زمیاد.. به خوشنودی روز گه گات‌هابیو گه وهوخشترگات... وهوخشترگات پذیرفتهٔ هورمزد و امشاسپندان باد..ایی یاریهه و هان رساد اشونه اشم‌وهو.. یک بار[2].

۱. رجوع شود به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.
۲. در این نماز از ایزدان و فرشتگان بزرگ اسم برده شده، رجوع کنید به مقالهٔ چند لغت از گات‌ها، به فصل ایزدان، گروه فرشتگان مزدیسنا و به‌خصوص به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.

خوشنومن...[1]

مس و وه و فیروزگرباد مینوی، گه گاتابیو، گه اهنود، گه گاتابیو، گه اشتود، گه گاتابیو، گه سپنتمد، گه گاتابیو، گه وهوخشترَ، گه گاتابیو، گه وهیشتواِشت برساد.
به خوشنودی اهورامزدا اشم وهو... (۳ بار) من اقرار دارم که زرتشتی و مزداکیش هستم، دین من آیین اهوراست و دشمن دیوها می‌باشم، بشود که فروهر پاکان در هنگام نماز اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت حضور به‌هم رسانند، تو ای زوت برای خوشنودی اهورا مزدایی که سرچشمهٔ کلیهٔ اشیاء است، اهورامزدایی که فروغ سرشار است و برای خوشنودی امشاسپندان و برای خوشنودی گات‌های اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت که سروران حقیقتند و برای خوشنودی فروهر توانای نیکان و برای خوشنودی پوریوتکیشان و نبانزدشتان، معنی کلام یتا اهوئیریو را برای ما آشکار ساز و بکند که راسپی پاک و فرزانه معنی کلام اتا رتوش اشات چیت هچا را برای ما واضح کند.
ما می‌ستاییم اهورامزدایی که سرچشمهٔ کلیه اشیاء است، اهورامزدایی که فروغ سرشار است
ما می‌ستاییم امشاسپندانی که از روی دانش حکمفرمایند.
ما می‌ستاییم گات‌ها را که سروران حقیقتند و در بالیدن و نمو کردن اشیاء یاری کنند.
ما می‌ستاییم اهنود گات را که سرور راستی و پاکی است.
ما می‌ستاییم اشتود گات را که سرور راستی و پاکی است.
ما می‌ستاییم سپنتمد گات را که سرور راستی و پاکی است.
ما می‌ستاییم وهوخشتر گات را که سرور راستی و پاکی است.
ما می‌ستاییم وهشتواشت گات را که سرور راستی و پاکی است.
ما می‌ستاییم همه فروهران نیکان و دلیران و خیرخواهان را.
اهو نور نگهدار بدن است.

---

۱. رجوع شود به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.

وهیشتواشت گات یسنا ۵۳[1]

۱ (زرتشت گوید): نیکوترین ارمغانی که وجود دارد این است که مزدااهورا به توسط اشا به زرتشت سپنتمان برتری و زندگانی سعید و جاودانی خواهد بخشید و نیز به همه کسانی که در کردار و گفتار خویش پیرو دین نیکش باشند.

۲ برای خوشنود ساختن مزدا باید از روی میل در اندیشه و گفتار و کردار در ستایش وی کوشا بود، از پی ستایش اوست که کی‌گشتاسب و پسر زرتشت سپنتمان[2] راه دین برحق و فرستادهٔ اهورا را روشن و منبسط می‌کنند.

۳ اینک تو ای پوروچیست از پشت هیچتسپ و دودمان سپنتمان، ای جوان‌ترین دختر زرتشت او (زرتشت) با منش پاک و راستی و مزدا برای تو (جاماسپ را) که یاور دینداران است برگزید اکنون برو با خردت مشورت کن، با اندیشهٔ پاک مقدس‌ترین اعمال پارسایی را به‌جای آور.

۴ (جاماسب گوید): این را (پوروچیست را) با غیرت به ایمان دلالت کنم تا (مانند) پاکپاکان (مقدسهٔ مقدسات) نسبت به پدر و به شوهر و به برزیگران و به شرفاء خدمت به‌جای آورد، مزدااهورا پاداش با شکوه منش پاک را برای ایمان نیکش همیشه نصیب او کناد.

---

۱. قسمت اول این ها در عروسی پوروچیست Porucista دختر زرتشت با جاماسپ می‌باشد، قطعات بعد در نصایح و موعظه است، شاید به حضار مجلس عروسی خطاب شده باشد.

۲. شاید از پسر زرتشت ایست واسترا مقصود باشد که بزرگ‌ترین پسر پیغمبر و از نخستین یاوران دین بشمار است، غالباً در سایر قسمت‌های اوستا از او اسم برده شده است.

۵ (زرتشت گوید): ای دختران شوی‌کننده و ای دامادان اینک بیاموزم و آگاهتان سازم، پندم را به خاطر خویش نقش بندید و به دل‌ها بسپرید، با غیرت از پی زندگانی پاک‌منشی بکوشید، هر یک از شما باید در کردار نیک به دیگری سبقت جوید و از این‌رو زندگانی خود را خوش و خرم سازد.

۶ آری به‌راستی کار چنین است ای مردان و ای زنان خوشی که به نزد دروغ‌پرست می‌نگرید، از او گرفته شود (تبه‌کار) ناله برآورنده را، خورش دوزخی پیش آرند، نعمت فردوس از این دروغ‌پرستی که دین را خوار شمرد دریغ گردد، با این قسم اعمال شما نیز حیات اخروی خود را تباه خواهید ساخت.

۷ مادامی که غیرت ایمان در گوشت و خونتان است از پاداشی که برای پیروان مقرر است بهره‌مند خواهید شد، در آنجایی که روان دروغ‌پرست در کنارتان خوار و زبون افتاده در معرض خطر فناست، اگر از مجمع دینداران کناره گیرید در روز رستاخیز ناله و افغان از سخنانتان خواهد بود.

۸ آنانی که زشت‌کردارند ناگزیر از فریفتارانند، لاجرم محکوم به زوال گردند، همگی فریاد و خروش برآورند. شهریار نیکی باید تا آنان را گرفتار ساخته به خاک و خون درکشد و این چنین در مملکت خرم صلح برقرار دارد، سزاوار است که آن (خدای) بزرگ‌تر از همه آنان را به شکنج درآورد و فوراً به زنجیر مرگ دچارشان سازد.

۹ جای فساد و زوال از آن کسی است که به دین دروغین گرویده است، این خوار شمرندگان آیین مقدس برآنند که دینداران را پست نمایند و تن آنان به گناه آلوده است، کجاست نگهبان آیین آن سرور دادگر تا آنان را از زندگی و آزادی بی‌بهره سازد، ای مزدا توراست توانایی و از پرتو آن بینوایان راست‌کردار را با بهترین مُزد توانی نواخت.

(قطعهٔ اول از همین «ها» ۲ بار تکرار می‌شود ـــ اشم وهو... ۳ بار ـــ ما به های وهیشتواشت درود می‌فرستیم ـــ ما به گاتای وهیشتواشت مقدس و سرور تقدس درود می‌فرستیم ـــ ما به سراسر گات‌ها درود می‌فرستیم ـــ ینگه هاتام... یک بار).

یتا اهووئیریو... ۲ بار.

ما می‌ستاییم [۱] در بندگی اقتدار و شوکت اهورامزدا راکه سرچشمهٔ کلیه اشیاء و فروغ سرشار است و امشاسپندان را و گات‌های اهنود و اشتود و سپنتمد و وهوخشتر و وهشتواشت راکه سروران حقیقتند و فروهر توانای نیکان و پوریو تکیشان و نبانزدشتان را ــ اشم‌وهو... یک بار ــ اهماریسچا... جسه‌می... اشم‌وهو... یک بار.

برساد، بپذیراد، بنیوشاد، به خوشنودی دادار هورمزد رایومند خرهمند.:. به خوشنودی اواهما امشاسپندان پیروزگر.:. به خوشنودی دین پاک یزدان.:. به خوشنودی اشو روان زراتشت سپیتمان انوشه‌روان .:. به خوشنودی هورمزد اواگاه سه دی و یسپه شام.:. به خوشنودی بهمن و ماه وگوش و رام.:. به خوشنودی اردی‌بهشت بلند و آذر و سروش و ورز ورهرام.:. به خوشنودی شهریور و خور و مهر و آسمان و انیرام انغره روشن‌گاه خدا.:. به خوشنودی اسپندارمذ و آبان و دین و اردمارسپند.:. به خوشنودی خورداد و تیشتر و باد و فروردین .:. به خوشنودی امرداد و رشن و آشتاد و زمیاد .:. به خوشنودی روز گه گات‌هابیو گه وهیشتواشت گات... وهیشتواشت‌گات پذیرفتهٔ هورمزد و امشاسپندان باد.:. ایی یاریهه و هان رساد اشونه اشم‌وهو.:. یک بار [۲].

۱. رجوع شود به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.

۲. در این نماز از ایزدان و فرشتگان بزرگ اسم برده شده، رجوع کنید به مقالهٔ چند لغت از گات‌ها، به فصل ایزدان، گروه فرشتگان مزدیسنا و به‌خصوص به مقالهٔ ملحقات گات‌ها.

پندار نیک　　گفتار نیک　　کردار نیک

اوستا

بخشی از نامهٔ مینوی زرتشت

گاثاها

(ویراست دوم)

گزارش
پورداوود

مقدمه

اینک سیزده سال از زمانی که این نامه از برلین برای چاپ به بمبئی فرستاده شده، می‌گذرد. آنچه در این سال‌ها بر این نامه گذشت و انتشار آن را تا به این هنگام کشانید، در دیباچه و پیشگفتار و سرآغاز که هر یک به فاصلهٔ چند سال از همدیگر نوشته شده و همه اکنون در کنار هم در این نامه دیده می‌شود، گفته آمده است. همچنین از دیباچه‌ای که به فرهنگ ایران باستان (بخش نخست، تهران ۱۳۲۶ صفحه بیست‌وسه تا بیست‌وپنج) نوشته‌ام، سرگذشت تفسیر اوستای نگارنده و ضمناً همین نامه، به خوانندگان ارجمند روشن خواهد شد، فقط در اینجا باید بیفزایم که تفسیر جلد دوم یسنا راکه در هشتم اردیبهشت ۱۳۱۴ (= ۲۹ آوریل ۱۹۳۵) از آلمان برای چاپ به هند فرستاده بودم، پس از آنکه سیزده سال در آنجا به گوشه‌ای مانده بود، به درخواست نگارنده آن را در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ (= ۱۶ آوریل ۱۹۴۸) برای من به تهران پس فرستادند. پس از سوختن دومین گزارش (تفسیر) گات‌ها در ۲۸ تیرماه ۱۳۲۴ (= ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۵) در چاپخانهٔ بمبئی که دیگر باره به چاپ آن پرداختند، به امید اینکه زودتر کار آن انجام یابد، نمونه‌ها را برای ملاحظهٔ من به تهران نفرستادند. پس از پایان کار فقط خود پنج سرود گات‌ها را (اهونود، یسنا ۲۸ ـــ وهیشتو ایشت، یسنا ۵۳) برایم فرستادند و در روز ۲۴ مهر ۱۳۲۹ به من رسید تا اگر غلطی روی داده باشد، اصلاح کنم، اینک فهرست اغلاط در انجام کتاب دیده می‌شود. غرض از نگارش این چهارمین مقدمه این است که بر خوانندگان ارجمند این نامه روشن باشد که پس از تاریخی که در پایان مقاله «سرآغاز» گذاشته شده، باز چند سال دیگر سرآمده و هنوز این نامه گرفتار زندان چاپخانه است. امروز که این چند سطر را می‌نویسم هفتم آبان ۱۳۲۹ (۲۹ اکتبر ۱۹۵۰) است. خدا کند این آخرین مقدمه این کتاب باشد و سال رستگاری آن!

چون بدبختانه دومین بخش این نامه پس از سوختن دیگرباره به چاپ نرسیده، معلوم هم نیست کی و چگونه انتشار خواهد یافت، ناگزیر برای خوانندگان ارجمند دشوار است

دریابند که چرا این تفسیر به هیئت یک فارسی غیرمأنوس درآمده و از روش زبان رایج کنونی ما دور مانده است. در پانزده سال پیش از این، که در آلمان به دومین گزارش سرودهای گات‌ها دست بردم، هیچ گمان نمی‌رفت که این کار ایزدی را این همه گزند اهریمنی در پی باشد و سرانجام دومین بخش این نامه که دارای ۲۱۵۸ یادداشت است با نخستین بخش آن با هم به دست خواستاران نرسد. اگر خوانندگان بخش دوم را با آن توضیحات فراوان که گویای درستی این گزارش و گواه کوشش شبانروزی نگارنده است در هنگام دو سال، در زیر دست داشتند، به خوبی می‌دیدند که چگونه در این تفسیر، زبان مقدس چندین هزار ساله سرزمین ایران رعایت شده است، زیرا بسیاری از همان واژه‌های اوستایی که با تغییری در فارسی هم موجود است، به‌کار رفته و بسا هم واژه‌ها که گذارندگان (مُفسّرین) روزگار ساسانیان برای گردانیدن اوستا به زبان پهلوی به‌کار برده‌اند، در این ترجمهٔ فارسی آورده شده است و از این گذشته در این ترجمه در بسیاری از موارد، تا اندازه‌ای که ممکن بوده، کلمات فارسی به همان جای کلمات معادل اوستایی خود قرار دارد، یعنی لغت‌ها در جمله‌ها چندان پس و پیش نشده است، به عبارت دیگر نگارنده به فراخور مایهٔ خویش کوشید که ارزش یک رشته از لغات فارسی را که ریشه و بن چندین هزار ساله دارد نموده گردد و پیوستگی آنها با واژه‌های اوستایی و فُرس هخامنشی و پهلوی شناخته شود، اگر به این منظور به ناچار یک فارسی غیرمأنوس به‌بار آوردم و از ادای جملات شیوا کوتاه آمدم، معذورم. همان بخش دوم این نامه که پیش‌آمدهای زمانه انتشار آن را برای مدت نامعینی به تأخیر انداخت با بهترین وجهی عذرم را می‌خواست و دیگر اینکه اگر در دومین چاپ، همین بخش اول اختیار داشتم روا نمی‌داشتم که یک کلمه به دو هیئت نوشته شود، مثلاً در همه جای این کتاب از کلمهٔ «هات» و «ها» که هر دو یکی است و هر دو درست است به معنی فصل، یکی را برمی‌گزیدم نه گاهی «هات» و گاهی «ها» و در همه جای این کتاب خشنود می‌آوردم نه خوشنود، گرچه هر دو درست است و کلمات فارسی را آیین و دانایی و توانایی و پارسایی و رسایی می‌آوردم نه به دلخواه حروفچین گاهی آئین و دانائی و گاهی آیین و دانایی. باری شد آنچه از اختیار بیرون بود، امید است هم‌میهنان گرامی عذرم را بپذیرند و بدانند این نامه آن‌چنان که هست:

نشانی از پریشان روزگاری است　　پریشان را پریشان یادگاری است

پورداود

تهران ۷ آبان ۱۳۲۹ = ۲۹ اکتوبر ۱۹۵۰

سرآغاز

ای نام تو بهترین سرآغاز   بی‌نام تو نامه کی کنم ساز
ای کارگشای هرچه هستند   نام تو کلید هرچه بستند

این نامه که دومین گزارش گات‌های نگارنده است، در یازده سال پیش ازین در برلن انجام یافته از همان شهر به هندوستان فرستاده شده است. «دیباچه» آن در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۱ در تهران و «پیشگفتار» آن در آغاز اردیبهشت ۱۳۲۳ در هنگام سومین سفر کوتاهم، به هند در بمبئی نوشته شده است.

ازین «دیباچه» و «پیشگفتار» خوانندگان ارجمند خواهند دانست که بر این نامه چه رفت و چگونه پیش‌آمدهای بد یکی پس از دیگری کار چاپ آن را به درازا کشانید. اینک ازین «سرآغاز» در خواهند یافت که چسان پنجمین گزند اهریمنی به این نامهٔ ایزدی فرود آمده کارش را به امروز انداخت. در هنگام اقامتم در بمبئی (اردیبهشت ۱۳۲۳) کار چاپ این نامه را ساخته و پرداخته، به ایران بازگشتم و امید داشتم پس از چندی به دست خواستاران سپرده شود و از پی آن بخش دوم که «یادداشت‌های گات‌ها» باشد نیز از چاپخانه بیرون آید. اما پس از یک سال و سه ماه انتظار، در ۲۸ تیرماه ۱۳۲۴ (= ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۵) از بمبئی خبر رسید: چاپخانه‌ای که همه کتاب‌های نگارنده در آنجا به چاپ رسیده، به دم آتش رفت. با آن چاپخانه بزرگ و کتابخانه گرانبهایش، همین نخستین بخش و دومین بخش (یادداشت‌ها) که هر دو برای انتشار حاضر و آماده بوده، نابود گردید و چنان هم در یک ساعت رنج سالیان دراز از دست رفت که در میان چندین هزار نسخهٔ نیم سوخته، نتوانستند اوراقی جدا کرده از آن‌ها یک نسخهٔ کامل بسازند و آن یک نسخه دیگر باره برای چاپ دوم به‌کار آید. کوشش دوستان آنجا در این زمینه نتیجه نبخشید،

نگارنده هم از این پیش‌آمد تلخ سخت آزرده و افسرده در خود نیروی آن ندیدم که پس از گذشتن سال‌های بلند دیگر باره دو جلد کتاب را که روی هم نزدیک به هفتصد صفحه است برای چاپ دوم آماده کنم. خوشبختانه دانشمند پارسی سهراب جمشید جی بلسارا BULSARA کسی که سالیان دراز رنج تصحیح نمونه‌های چاپی گات‌ها و یادداشت‌ها را به خود هموار ساخته بود و در پایان «دیباچه» از او نام برده سپاسگزاری کرده‌ام، پس از انجام کار هر دو جلد، از هر یک آن‌ها نسخه‌ای از چاپخانه برگرفته به خانهٔ خود برد تا به مجموع کتاب نظری کرده تقریظی بنویسد. در تاریخ ۷ فوریه ۱۹۴۵ (= ۱۸ بهمن ۱۳۲۳) تقریظ خود را به انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی فرستاد و از انجمن برای نگارنده به تهران فرستاده شد تا اگر صلاح دانستم آن را که به زبان انگلیسی است با ترجمه فارسی در آغاز کتاب درج کنند. چون در بخش بزرگ این تقریظ که در چهار صفحه بزرگ است کار ناچیز نگارنده ستوده شده از این‌رو از دوستان آنجا درخواستم که از انتشار آن در جزء تألیف خودم دست بدارند، زیرا در خور این همه مدح نیستم. سهراب جمشید جی بلسارا که دانشمند نامبردار و مؤلف کتاب‌های گرانبهایی است، در حدود سه ماه و نیم پس از نگارش آن تقریظ در ۲۰ ماه مه ۱۹۴۵ (= ۳۰ اردیبهشت ۱۳۲۴) از این جهان رخت بربست و به سوی کشور جاودانی مزدا شتافت. اینک دیگر باره سپاس فراوان خود را به روان او تقدیم می‌کنم و از اهورا پژوهش دارم همواره او را در بارگاه فروغ بی‌پایان خود شاد داراد.

گفتیم کاوش در میان هزاران جلد کتاب‌های نیم سوخته و یا یکسره خاکستر شده سودی ندارد و از نگارندهٔ سرگشته نیز کاری ساخته نبود و دردی به درمان نمی‌رسید، با درد و دریغ در این اندیشه بودم که چگونه از این آسیب اهریمنی رهایی یابم، تا اینکه از بمبئی نوشتند که بازماندگان بلسارا در میان کتاب‌ها و اوراق پراکنده و پریشان او دو جلد گات‌ها و یادداشت‌ها را جستند و راهی به سوی رستگاری نمودار گردید. در این مدت هم دوست گرامی ما هوشنگ انکلیسریا ANKLESARIA که از سوختن چاپخانهٔ دیرین خود زیان هنگفت دید، خود را نباخته به چاپخانهٔ خود دیگر باره سر و رویی داد و کار را از سر گرفت و همان رادمری که در شش سال و نیم پیش از این در پایان «دیباچه» او را یاد کردم و نخواست نامی از او در این نامه برده شود، باز هزینهٔ چاپ دوم را پرداخت. امید است دیگر آسیبی در پی نباشد و پس از انتشار بخش دوم (یادداشت‌ها) هم از همان چاپخانه بیرون آید و به دوستاران ایران باستان تقدیم گردد.

هم‌میهنان گرامی پس از خواندن این «سرآغاز» و «پیشگفتار» و «دیباچه» در همین نامه و دیدن دیباچه‌ای که در «فرهنگ ایران باستان» نوشته‌ام[۱]، گذشته از دانستن سرنوشت این نامه، به‌خوبی در خواهند یافت که چگونه عمری در سر این تألیفات گذشت و تا به چه اندازه شکیبایی و بردباری به‌کار رفت تا روزنه‌ای از ایران باستان به روی فرزندان این دیار گشوده گردید.

رنج بردن سالیان بلند به امید یافتن گنج و پاداشی نبوده، یگانه پاداش برازنده برای نگارنده این خواهد بود که فرزندان این سرزمین خاموش، روزگار روشن و درخشان نیاکان نامدار خود را دریابند و به یاد آبادی کاشانهٔ دیرین پدران خود به آبادی خاک ویران کنونی خود کوشند و به‌ویژه از تعصّب که مایهٔ پریشانی و بدبختی است روی گردانند، از همان دیو سهمناکی که خاک تیره به دیدگان مردم این کشور بیبخت و آنان را از دیدن فروغ تمدّن بازداشت، همان پتیاره غول خونخواری که در «پیشگفتار» بدو اشاره رفت و هند را پس از آزاد شدن پاره پاره کرد، پاره‌ای را هندوستان و پارهٔ دیگر را پاکستان نامیدند، این یک را مرزوبوم هندوان و آن دیگر را سرزمین مسلمانان خواندند.

انتشار این نامه به اندازه‌ای به درازا کشید که آسیب‌های گوناگون بر آن گذشت و از میان آن‌ها دومین جنگ بزرگ که یکی از اسباب تأخیر این نامه بود پایان یافت. این خشم دوزخی که هنگام شش سال سراسر جهان را دچار داشت در ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۴ (= ۲ ماه مه ۱۹۴۵) در اروپا فرو نشست، آلمان تسلیم شد و در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۴ (= ۲ سپتامبر ۱۹۴۵) ژاپن نیز از زد و خورد دست برداشت. دیگر راه‌ها باز است، رفت‌وآمد آزاد است، نامه‌ها به مقصد می‌رسد، می‌توان دنبالهٔ کار پیشین را گرفت امّا آن سال‌های از دست رفتهٔ عمر را بازگشتنی نیست. امید داشتم همه بخش‌های اوستا به فارسی درآید و به دست هم‌میهنان سپرده شود و به همین امید سال‌ها در اروپا رنج و کوشش شبانروزی را به خود هموار ساختم و چنان‌که در «دیباچه» گفتم چون سندی از عمر طولانی خود در دست ندارم، کوشیدم که هرچه زودتر کاری ساخته باشم.

برخیز که پر کنیم پیمانه ز می   ز آن پیش که پر کنند پیمانه ما

افسوس که از دورهٔ کوتاه زندگی هم بسا سال‌ها به ناچار بیهوده می‌گذرد و تدبیر ما با آنچه دیگران تقدیر خوانند درست درنمی‌آید.

---

۱. نگاه کنید به «فرهنگ ایران باستان» بخش نخست، تهران ۱۳۲۶ خورشیدی، صص بیست و سه ــ بیست و پنج.

برای اینکه کار چاپ این کتاب زودتر انجام‌پذیرد، چه گفته‌اند در تأخیر آفات است، نمونه‌ها برای ملاحظهٔ نگارنده به تهران فرستاده نخواهد شد. آقای کیخسرو اسفندیاری افسری در همان‌جا به تصحیح آن دقّت خواهند کرد. با سپاس و درود، کامیابی ایشان را از خداوند خواستارم و از همه دوستانی که در کار این نامه رنجی بردند سپاسگزارم.

پورداود
تهران ۱۵ شهریور ۱۳۲۷

پیش‌گفتار[۱]

در بیست سال پیش ازین دعوت پارسیان را پذیرفته، در ۱۶ آبان هجری خورشیدی (= نوامبر ۱۹۲۵ میلادی) وارد بمبئی شدم و در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۰۷ (۳ مـه ۱۹۲۸) از همین بندر به اروپا برگشتم. پنج سال پس از آن دیگر باره گذارم به هند افتاد: به دعوت دولت ایران رابیندرنات تاگور[۲] و دینشاه ایرانی به تهران رفته، ماه مه ۱۹۳۲ را در ایـران گذرانیدند. تاگور از دولت ایران درخواست که کسی را به شانتی نیکتان[۳] (دانشکدهٔ تاگور در بنگاله نزدیک کلکته) بفرستد. در آن هـنگام نگـارنده در اروپـا اقـامت داشـتم، بـه درخواست دولت ایران از برلن رهسپار هند شدم و در ۲۱ دسامبر ۱۹۳۲ به بمبئی رسیدم و از آنجا به شانتی‌نیکتان رفتم. چندی در خدمت تاگور گذرانده، در دانشکده وی دربارهٔ فرهنگ ایران باستان بحث می‌کردم تا در ۲۷ مـارس ۱۹۳۴ از بـندر بـمبئی بـه آلمـان بازگشتم. پس از گذشتن ده سال از این سفر دومی دولت هند چند تن از ایرانیان را بـرای دیدن دانشگاه‌ها و بنگاه‌های فرهنگی به هند دعوت کرد. یک هیئت سه نفری که نگارنده هم جزو آن بودم با هواپیما در ۶ اسفند ۱۳۲۲ از تهران و حبانیه (بغداد) و بصره و بحرین و جیوانی[۴] (بلوچستان) گذشته در هشتم اسفند در بندر کراچی فرود آمدیم. پس از دیـدن شهرهای سکر[۵]، دهلی، لاهور، علیگر، بنارس، الله‌آباد، بـمبئی، حـیدرآبـاد، بـنگلور[۶]، میسور، مدراس در روز ۱۲ فروردین ۱۳۲۲ مدت دعوت ما پایان یافته، به قصد برگشتن

---

۱. در نامه‌های پهلوی به جای دیباچه یا مقدمه «پیشگفت» به کار رفته است.

2. Rabindranath Tagore
3. Shanti ni ketan
4. Givani
5. Sukkur
6. Bangalore

به ایران به بمبئی بازگشتیم. در شهرهای نامبرده به دیدن دانشگاه‌ها و بنگاه‌های فرهنگی و کتابخانه‌ها و موزه‌ها و بناهای تاریخی و آثار باستانی و جز این‌ها پرداختیم و به گروهی از دانشمندان هندو و مسلمان و پارسی و انگلیسی برخوردیم و از راهنمایی و مهمان‌نوازی آنان بهره‌مند بودیم. به هر شهری که رسیدیم و از هر جا که گذشتیم پذیرایی شایان از ما کردند و از هر جهت وسایل حرکت و منزل با بهترین وجهی فراهم بود آن‌چنان که توانستیم در این مدت کوتاه در این سرزمین پهناور در میان نوزده دانشگاه، نه دانشگاه را کمابیش ببینیم و از مجموع آن‌ها یک فکر اجمالی از اوضاع فرهنگی این دیار به‌هم رسانیم و یادگاری با خود به ایران ببریم.

ازین گذشته، این سفر سوّمی و کوتاه هند، بسیار ملال‌انگیز است زیرا در سفر نخستین و دومین هر وقت از کشتی پایین آمدم و یا با ترن به ایستگاه راه‌آهن اینجا رسیدم از دیدار دوست مهربانم دینشاه ایرانی خوشدل بودم. این مرد پاک سرشت که در سوم نوامبر ۱۹۳۸ (= ۱۲ آبان ۱۳۱۷) از جهان درگذشت، در بیست سال پیش ازین در همین شهر با هم آشنا و دوست شدیم و بسا در سر تفسیر اوستا با هم گفتگو داشتیم و از کوشش‌های وی پنج جلد ازین تفسیر انتشار یافت و اینک که دیگر باره سرودهای گات‌ها انتشار می‌یابد به‌جاست نام نیک آن رادمرد بزرگوار را در این نامه به یادگار بگذارم و از مزدا پژوهش کنم روان او را همواره در پناه خود شاد دارد و دیو فراموشی و ناسپاسی را از همه دوستان وی برکنار کند.

در هنگام نگارش «دیباچه» این نامه در تهران (۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۱) دو سال و هشت ماه از دومین جنگ بزرگ گذشته بود، اکنون در هنگام نوشتن این «پیشگفتار» در بمبئی چهار سال و هشت ماه ازین پیکار خونین می‌گذرد و هنوز دیو کین و ستیز فرمانگزار جهانیان است. آن‌چنان‌که در «دیباچه» پیش‌بینی شده، این نامه از گزند اهریمنی برکنار نمانده، سال‌ها بر آن گذشت و هنوز از چاپخانه رهایی نیافت. امید است در همین چند روزهٔ اقامتم در اینجا، نخستین بخش آن انجام پذیرد و انتشار بخش دوم که «یادداشت‌ها» باشد چندان به درازا نکشد.

پورداود

بمبئی ۱ اردیبهشت هجری خورشیدی

۲۱ آوریل ۱۹۴۴ میلادی

Warden Road, BOMBAY.

دیباچه

همه مـردمی بـاید آیـین تـو همه رادی و راستی دیـن تـو

(فردوسی)

ای مزدا در ستایش دست‌ها را به سوی تو برداشته برای همه آفریدگان نیک دادار پاک رامش خواستارم، سپاس بیکران به خداوند مهربان که جهان را نـیک و نـغز پـدید آورد، امشاسپندان و ایزدان را به پـاسبانی آن بـرگماشت و زرتشت سـپیتمان را بـه راهـنمایی مردمان برانگیخت، درود فراوان به روان وخشور ایران که بندگان را به سـازش و آشـتی اندرز فرمود و پیروان دین راست اهورایی را به برانداختن دروغ اهریمنی خواند.

پس از ستایش و نیایش چنین گوید گزارندهٔ این نامه مینوی ابراهیم پورداود رشـتی: پس از گذراندن سالیان دراز در اروپا و کمابیش شناختن ایران باستان رهسپار هند شدم و در آبان ماه سال ۱۳۰۴ شمسی هجری در آن دیار به کهن‌ترین نوشتهٔ ایران که گات‌ها باشد پرداختم و آن را از زبان اوستا به فارسی گردانیدم و در خردادماه ۱۳۰۵ شمسی هجری به انجام رسانیدم. پس از آن به بخش دیگر اوستا که نامزد است به یشت پرداختم. از بیست و یک یشت سیزده «کرده» گزارش یافته، در آغاز فروردین ۱۳۰۷ در یک جلد به چـاپ رسیده است، جلد دوم یشت‌ها پس از برگشت نگارنده به اروپا در خردادماه ۱۳۰۷ فراهم گردیده و در آغاز بهار ۱۳۱۰ انتشار یافته است، آن‌گاه به گزارش خرده اوستا که بخش دیگری از نامهٔ آسمانی است دست بردم و در مهر ماه ۱۳۱۰ کار آن پـایان یـافته است، همچنین هفتاد و دو هات (= فصل) یسنا راکه بزرگ‌ترین بخش اوستاست به زبان فارسی درآوردم. ـــ بیست و هفت هات (= فصل) که در یک جلد در بهمن ماه ۱۳۱۲ به چـاپ رسیده است، جلد دوم یسنا که دارای گزارش بیست و هشت فـصل دیگـر یسـناست بـا

گزارش بیست و چهار کرده (= فصل) ویسپرد که آن هم بخشی است از اوستا برای چاپ به بمبئی فرستاده شد. چنان‌که دیده می‌شود چهار بخش اوستا که یسنا و ویسپرد و خرده اوستا و یشت‌ها باشد به فارسی در شش جلد گنجانیده شده است. کار بخش دیگر اوستا که وندیداد خوانده می‌شود در دست است و تاکنون نیمی از این نامه نیز به فارسی گردانیده شده است. این نامهٔ دینی ایران باستان که پس از هزار و سیصد سال نخستین بار به زبان امروزی این مرز و بوم درآمده بزرگ‌ترین گزارشی (= تفسیر) است که تاکنون به اوستا نوشته شده است هیچ‌یک از گزارش‌های خاورشناسان که به زبان‌های انگلیسی و فرانسه و آلمانی در دست داریم با این همه مقاله و توضیح آراسته نیست، خود پارسیان هند هم تاکنون چنین کاری نساخته‌اند. یگانه دانشمند پارسی که بیشتر بخش‌های اوستا را به زبان گجراتی درآورده کاوسجی ایدلجی کانگا می‌باشد که در دهم مارس ۱۹۰۴ میلادی در شصت و پنج سالگی از جهان درگذشت، این تفسیر کهنه شده است.

پس از کاوش در چهار بخش اوستا و گذشتن ده سال و نیم از آغاز کار در این زمینه و بهتر شناختن مزدیسنا و نامهٔ دینی، دریافتم که گات‌ها آن‌چنان که باید به فارسی درنیامده و حق آن ادا نشده است، بر آن شدم که دیگر باره به آن پردازم و در سر این سرودهای کهنسال که یکی از بزرگ‌ترین و کهن‌ترین آثار کتبی جهان بشمار است بیشتر کوشش کنم. از پانزدهم ماه مه ۱۹۳۶ میلادی به این کار دست بردم تا چهارم نوامبر ۱۹۳۷ (= ۱۳ مهرماه ۱۳۱۶ هجری خورشیدی) به پایان رسانیدم، در این هنگام یک سال و نیم روزی به من نگذشت که کمتر از ده ساعت کار کرده باشم. این رنج را ازین‌رو بر خود هموار ساختم تا هرچه زودتر سراسر اوستا به فارسی درآید و دوستاران ایران باستان و میهن‌پرستان این مرزوبوم را ره‌آوردی از سفر طولانی خود فرستاده باشم، گذشته از اینکه به‌خوبی می‌دانستم هنوز در ایران کسی نیست که بتواند چنین کاری بسازد و دری از ادبیات باستان به روی فارسی‌زبانان بگشاید و ازین‌رو آیین پاک نیاکان دلاور و پارسا را به فرزندان این کشور برساند. آری از پیش‌آمدهای روزگار و کشاکش زندگی هم آسوده‌خاطر نبودم و نه از عمر طولانی خود سندی در دست داشتم. این است که خواستم هرچه زودتر کاری ساخته باشم.

آنچه تاکنون از اوستا گزارش یافته نتیجهٔ بهترین دورهٔ زندگی نگارنده است، محصول دوره‌ای است که هنوز تاب و توانی داشتم و چشم نیرومندی، با چنین کوشش و پشتکار دومین گزارش گات‌ها را به انجام رسانیده به هند فرستادم. خواستم گزارش دوم گات‌ها را با مقاله‌های فراوان بیارایم و آن‌چنان سازم که دیگر دربارهٔ این نامه دلواپس نمانم

همچنین امید داشتم گزارش وندیداد را در همان گوشه‌ای از اروپا به انجام رسانم و آنچه در نه جلد تفسیر اوستا ناگفته مانده در جلد دهم گفته آید و آن‌چنان سازم که در طی سخن از مزدیسنا بسیاری از مسایل تاریخی ما روشن گردد و در بحث لغوی ریشه و بـن یک رشته از کلمات فارسی نموده شود. این‌گونه آرزو و اندیشه از هر که باشد ایزدی است، اما ستیزهٔ اهریمنی هم درکار است آن‌چنان که در اوستا از آن سخن رفته از اوست کارشکنی، از اوست بدی و زشتی، از پتیارگی اوست که مردم ازکار نیک باز مانند، از اوست بیماری و مرگ، از اوست ویرانی و جنگ، ناگزیر اوست که روا نداشت گزارش فارسی اوستا زودتر انجام پذیرد چنانک در سنّت است از بیداد اهریمنی است که همین اوستا در کشورگشایی گجستک سکندر پراکنده و پریشان گردید و دیگر باره در تاخت و تاز تازیان آسیب یافت آن‌چنان که از اوستای روزگار ساسانیان چهار یک آن به ما رسیده است. بـاید از رخـنهٔ اهریمنی پنداشت که دولت ایران در پنج و شش سال پیش از این ظاهراً فرستادن پول را به کشورهای بیگانه باز داشت. آنچه کوشیدم که دولت خودکام آن روز باز اجازه دهد کـه کسانم از ایران پولی برای هزینهٔ زندگیم بفرستند و کار خود را که خدمتی به همین آب و خاک بوده به انجام رسانم، سودی نداد. آری نخواستند چیزی از خودم در راه خدمت به فرهنگ در دیار دیگری به خرج زندگیم برسد، اما ملیون‌ها پول ملت بیچاره و مسـتمند ایران را به هرزه در همه جا می‌پاشیدند. به ناچار پس از سال‌ها اقامت در اروپا از این دیار رخت بربسته در بیست و یکم بهمن ماه ۱۳۱۶ به ایران رسیدم. نگفته خود پـیداست کـه چنین مسافرتی چه گزند بزرگی بـرای کسـی است کـه در کـار مـطالعه و تألیـف است. کتاب‌هایم یعنی ابزارکارم پس از هفت ماه از برلین به تهران رسید. از این گذشته چیزی که در بمبئی کار چاپ کتاب‌ها را به تأخیر انداخت ناخوشی دوست من آقـای انکـلسریا[1] صاحب چاپخانه بود، ایشان که خود از خاندان دانش و هنرند با دلسوزی و غیرت ایمان به کار چاپ مجلدات گزارش اوستا رسیدگی می‌کردند، روا نداشتند که کار مجلدات دیگر سرسری گرفته شود و این نامه‌ها با بستری بودن ایشان نادرست و ناخوش انتشار یـابد. آری چاپ این نامه‌ها در آنجا هم بسیار دشوار است باید به یاد داشت که در این نوشته‌ها حروف فارسی و اوستا و پهلوی و لاتین که هر چهار غریب آن دیارند به‌کار رفته، اگـر سرپرست دلسوز و درستکاری در سر آن نباشد پاکیزه از چاپ بیرون نخواهد آمد. چیزی که بیش از پیش به کار این نامه‌ها گزند فرود آورد در گذشت دوستم دینشاه ایرانی سلیسیتر

1. Anklesaria

است. این رادمرد بزرگ در شب پنجشنبه دوازدهم آبان ۱۳۱۷ در بمبئی به بخشایش ایزدی پیوست. ریاست انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی با او بوده و در کار انتشار این نامه‌ها مردانه همت گماشته بود. از پرتو کوشش او پنج جلد گزارش اوستا به چاپ رسیده. به دسترس خوانندگان گذاشته شده است. از مرگ دینشاه ایرانی دل و دست نگارنده در اینجا و دوستان دیگر در آنجا سرد و سست گردید چون می‌دانستم آن شادروان به این نامه‌ها دلبستگی داشت و برای خشنودی روان وی با افسردگی و آزردگی دنبالهٔ کار خویش گرفتم و نیز خواستم وسایل چاپ مجلدات دیگر اوستا را در تهران فراهم آورم، اما کسی را که به حروف اوستا و پهلوی آشنا باشد نیافتم و انجام این کار در اینجا بسیار دشوار می‌نمود. چندی چنین گذشت تا اینکه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی به خود آمده و دوستان آنجا همت گماشتند که این نامه را همچنان در بمبئی جایی که اسباب کار فراهم‌تر است به چاپ رسانند و ازین‌رو خدمتی به خاک پیغمبر ایران بکنند. چون گات‌ها مهمترین جزو اوستا است نخست به چاپ کردن دومین گزارش آن پرداختند که پس از انجام آن به دومین جلد یسنا بپردازند. نمونه‌ها راه دور پیموده به نظر نگارنده می‌رسید، این‌چنین بیش از نیم آن نامه به چاپ رسید و امید می‌رفت زودتر انتشار یابد، اما بزرگ‌ترین آسیب چهارمی اهریمنی در پی بود و آن جنگ است و چیره شدن دیو خونخوار پیکار به جهانیان. اینک درست دو سال و هشت ماه است که این دیو نابکار سر از پرده به‌در کرده، رفته رفته سراسر گیتی را به خاک و خون کشیده است، بیم و کینه در همه جا فرمانرواست، امروز جایی در روی زمین نمانده که از این گزند برکنار باشد دلی در گیتی نیست که ماتم‌زده و اندوهگین نباشد غریو دیو خشم از توپ و بمب بلند است و شیون از دل ماتم‌زدگان، روزی است که خون از پیکر جوانان و اشک از چشم مادران روان است. چه روز سهمگین و هراس‌انگیزی است، خانه و آشیانهٔ مردم سوزان، گرسنگی و بیماری با همه دست به گریبان است، این است روز خروج اهریمن و هنگامهٔ مویه و شیون.

تا کی درفش پیروزی ایزدی نمودار گردد و رستگاری جهان فرا رسد. تا کی فرشتهٔ آشتی و سازش به مردمان روی کند و فروغ رامش به دل‌ها تابد، آیا در چنین روزگار تیره و آشفته این نامه به سرمنزل مقصود خواهد گرایید و سخنان پیامبر مهربان ایران به گوش فرزندان مرز و بومش خواهد رسید؟

تا خواست مزدا چه باشد و همت دوستان چه کند؟

پس از بروز جنگ همچنان نمونه‌ها از هند می‌رسید و پس از ملاحظهٔ نگارنده به آنجا برمی‌گشت اما بیشتر در راه می‌ماند و گاهی هم گم می‌شد. نگارنده بیهوده در اینجا چشم به

راه آمدن آن و دوستان ناشکیبا در آنجا چشم به راه برگشتن آن دوخته بودیم. یک سال و نیم این‌چنین سر آمد و یک سال هم به سکوت گذشت تا چندی پیش نامه‌ای از هند رسیده سکوت دوستان با گله‌گزاری شکست و سکوت نگارنده با نگارش این مقال.

در این دومین گزارش گات‌ها در هر جاکه لازم بوده توضیح داده شده و مقصود پیغمبر ایران ساده‌تر بیان گردیده است. این متن و گزارش و توضیح با چند مقاله در یک جلد گنجانیده شده است. یادداشت‌ها در جلد دیگر به چاپ رسیده است. شمارهٔ این یادداشت‌ها به دو هزار و یکصد و پنجاه و هشت (۲۱۵۸) می‌رسد. بیشتر واژه‌های گات‌ها در این یادداشت‌ها بیان شده و واژه‌های پهلوی آنها آن‌چنان که در زند یعنی در تفسیر پهلوی اوستا آمده نیز یاد گردیده است. این جلد دوم راکه کهن‌ترین لغت ایران را در بردارد می‌توان جداگانه یک فرهنگ گات‌ها به‌شمار آورد. اکتفا به یاد کردن واژه‌های گات‌ها نشده، برای ثابت کردن معنی هر واژه از بخش‌های دیگر اوستا و فرس هخامنشی گواه آورده شده و در بسیاری از جاها به سانسکریت و زبان‌های هندو اروپایی که با زبان ما خویشی و پیوستگی دارند یاری جستم. بسیاری از واژه‌ها که در فرهنگ‌های فارسی آمده و دیگر زبانزد ما نیست نیز در آن یاد شده است.

برای این‌گونه واژه‌ها در فرهنگ‌ها گواهی آورده نشده، شاید در نظم و نثر فارسی که امروزه در دست داریم پیدا نشود اما بودن آن‌ها در اوستا و پهلوی گواه درستی آن‌هاست. نظر به تحول زبان و قاعده و قانونی که داریم هیچ جای شبهه نیست که آن واژه تغییری که از روی قاعده یافته ریشه و بن کهنسالی دارد و روزی، زبانزد فارسی‌زبانان بوده و بعدها واژهٔ عربی جای آن [را] گرفته از یادها برده است، از آن‌هاست لغت «واژه» که نگارنده در این گزارش به جای «کلمهٔ» تازی به‌کار برده است.

چنان‌که می‌دانیم پنج سرود گات‌ها از خود وخشور زرتشت به‌جا مانده و قدمت آن‌ها به هزار سال می‌رسد، این بخش از اوستا بسیار دشوار است واژه‌هایی که در آن‌ها به‌کار رفته برگزیده شده و برخی از آن‌ها در بخش‌های دیگر اوستا دیده نمی‌شود و چه بسا در گات‌ها به واژه‌هایی برمی‌خوریم که فقط یک‌بار آمده است، این خود بیش از بیش کار نگارنده را دشوار می‌کند، با وجود این نباید پنداشت که این نامهٔ کهنسال نامفهوم مانده باشد، برخلاف از پرتو کوشش اوستاشناسان با به‌کار انداختن وسایل گوناگون امروزه سخنان پیامبر ایران را به‌خوبی می‌توانیم دریافت و کمتر واژه‌ای در آن مانده که نامفهوم باشد. نگارنده نیز به نوبت خود از تحقیقات استادان بزرگ برخوردار بوده و نوشته‌های آنان را به دقت خواندم و از هیچ زحمتی روی نگردانیدم. گزارش گات‌های همهٔ استادان

پیشین و پسین را بررسی کردم. همچنین گزارش برخی از هات (= فصل) یا برخی از بند (= قطعه) گات‌ها را که دانشمندان در طی تألیف خود به‌جای گذاشته‌اند نگاه کردم. هیچ‌یک از واژه‌های گات‌ها را سرسری نگرفتم در سر هر یک وقتی صرف کردم، صبر و شکیبایی را از دست ندادم، اکتفا به مراجعه به یک و دو مأخذ نکردم، آنچه تاکنون نوشته شده و به آن‌ها دسترسی داشتم یکان یکان را دیدم، شمار این نامه‌ها از صد هم می‌گذرد، البته در میان نامه‌های فراوان از نوشته‌های کم و بیش کهنه و یا نوشته‌های خاورشناسان که طرف اعتماد نیستند و به‌درستی شهرتی ندارند چشم پوشیدم.

در این گزارش بسیاری از واژه‌های اوستایی که در فارسی با اندک تغییری به‌جا مانده به‌کار رفته است، اگر آن واژه در فارسی به ما نرسیده واژه‌ای که برابر اوستایی در گزارش پهلوی (= زند) آورده شده و در فارسی به‌جا مانده همان را به‌کار بستم. اگر آن واژه پهلوی هم در فارسی به‌جای نمانده اما لغت مترادف دیگر پهلوی که در توضیح آورده شده و اتفاقاً لغتی است که هنوز در فارسی رایج است همان لغت را در این گزارش فارسی به‌کار بردم، این‌چنین در این گزارش به واژهٔ تازی نیازمند نبودم.

در اینجا باید یادآور شوم که در گزارش پهلوی اوستا (= زند) چه بسا واژه‌ای برای ترجمهٔ اوستایی آورده شده که مفهوم آن را نمی‌رساند، یعنی که گزارندگان اوستا در روزگار ساسانیان معنی یک دسته از واژه‌های اوستا را که دیگر در ایران زمین رایج نبوده درنیافته‌اند. به‌ویژه این‌گونه واژه‌های پهلوی در گات‌ها بسیار و در گزارش پهلوی بخش‌های دیگر اوستا کمتر دیده می‌شود.

همچنین در گزارش پهلوی روزگار ساسانیان واژه‌هایی که اصلاً درست خوانده نشده و معنی آن‌ها به‌دست نیامده کم نیست، علم لغت PHILOLOGIE کنونی کم و کاست معنی سنتی پارینه را جبران کرده، امروزه در گات‌ها واژه‌ای که ریشه و بن آن شناخته نشده باشد کم است و آن چند واژه هم که نشناخته مانده سبب بیگانه ماندن ما به معنی جمله نشده است، مقصود پیغمبر ایران در سراسر گات‌ها روشن و آشکار است.

امید است این نامهٔ بسیار دشوار که با این همه کوشش و کار به فارسی درآمده و از چندین آسیب رهایی یافته به دسترس هم‌میهنان گذاشته می‌شود (اگر باز پیش‌آمد ناگوار دیگری روی ندهد) خوانندگان را سودمند آید، به دل‌ها راهی یابد آن‌چنان که به یاد ایران باستان و روزگار سرافرازی نیاکان به بهبودی روزگار ناخوش خود کوشیم و از پیش‌آمدهای زشت نهراسیم و بدانیم که این خاک جاودانی تا از نام و ننگ نشانی است و از تاریخ تمدن بشر اثری است باید همچنان پایدار بماند.

در پایان بر آن مردی که هزینهٔ چاپ این نامه را پرداخته و نخواسته از او نامی برده شود درود و سپاس می‌فرستم، از مزدا خواستارم که این رادمرد پاک سرشت را از بخشش‌های بیکران خود بهره‌مند کناد و روان پاک زرتشت از او خشنود باد.

از دانشمند ارجمند آقای سهراب جمشید جی بلسارا[1] بسیار سپاسگزارم که رنج تصحیح نمونه‌ها را پذیرفته و در سر آن دقتی که در خورد دانشمندی است به‌کار برده‌اند آن‌چنان که نگارنده فقط آخرین ملاحظات خود را به آن افزوده است.

درود و سپاس فراوان خود را به دوستان گرامی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی که در انتشار این نامه‌ها همت گماشته و از هیچ خدمت در این راه خودداری نکرده‌اند تقدیم می‌نمایم، دادار مهربان به همه پاداش نیک دهاد.

پورداود

تهران ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۲۱ شمسی هجری

۱ ماه مه ۱۹۴۲ میلادی

1. Bulsara

بهار و مزدیسنا[1]

آمد بهار ای نازنین گیتی به کام خویش بین　　برگیر شادان ساتگین، بشنو سرودی دلنشین
در فروردین جامی ز می، یاد آوَرَد از فرّکی　　وز زرتهشت نیک پی، پیغمبر ایران زمـین
مردی ز ما در باستان برخاست ز آذرپاتگان[2]　　از دودهٔ اسـپیتمان، وز خـاندان آبـتین[3]
گفتا که من پـیغمبرم، زرتشت والا گـوهرم　　فرخنده پیک داورم، وخشور دین راسـتین
دستور مینو بارگاه آرم سوی گشتاسب شاه[4]　　باشد مرا بخشد پناه آن شاه با تاج و نگین
مزدا فرستاده مرا، شـیرین زبـان داده مـرا　　دو دیده بگشاده مرا، نفرین شناسم ز آفرین
رخشنده پندار آمدم، زیبنده گـفتار آمـدم　　فرخنده کردار آمدم، آری بود پیک این‌چنین
کردارم آیین‌پروری، دادآوری، دیـن‌گستری　　اندرز و پند و رهبری، کارم سراسر ایزدین

---

۱. این چکامه در فروردین ماه ۱۳۱۶ سروده شده، مضمون آن از گات‌ها برداشته شده است.

۲. آتِرِپات Atərəpata در اوستا در پـهلوی آتـروپات Atropat شـده و در فـارسی آذربـاد، خـاندانـی کـه در آذربایجان شهریاری داشتند چنین نامیده می‌شده، آن سرزمین به نام آنان آترپاتگان (= آذربایجان) خوانده شده است. در سنت است که پیغمبر ایران از آن دیار است، نگاه کنید به نخستین جلد یشت‌ها و به دومین جلد یشت‌ها و به جلد خرده اوستا. دین در اوستا دَئنا daena فارسی است نگاه به یادداشت ۲ از بند ۱۱ هات ۳۱.

۳. اسپیتمان: در اوستا سپیتام Spitama نام خاندان زرتشت است. چندین بار پیغمبر خود را در گات‌ها سپیتمان زرتشت خوانده است، در نامهٔ پهلوی بندهش و در مروج‌الذهب سپیتمان و اسپیتمان آمده و نهمین نیای پیغمبر بر شمرده شده است، نگاه کنید به بند ۱۵ از هات ۴۶ در همین جلد، در سنت زرتشت از خاندان فریدون پسر آبتین دانسته شده است. فریدون در اوستا تهراِتَون Thraetaona و پدرش آتهویه Athwya خوانده شده، نگاه به نخستین جلد یشت‌ها نمایید.

۴. کی گشتاسب در اوستا ویشتاسپ Vištaspa پیغمبر چهار بار در سرودهای خود از این شهریار همزمان خود که دوست و پشتیبان وی بوده نام می‌برد.

دادار من مزدا بـود، یکـتا و بـی‌همتا بـود / در روشنی پیدا بود، نه دیو تاریکی گزین[۱]
دادار دو کیهان یکی، آیین جاویدان یکـی / ره بهر هُشیاران یکی، دریاب این‌یک دو مبین
آیینم آزادی دهد، خرسندی و شادی دهد / آبادی و رادی دهد، ناید ز آیین جُز ازیـن
ز آیین من دانا شوی، روشن‌دل و بینا شوی / زی راستی پویا شوی، یابی هرآنچه بهترین
دینم جهان گلشن کند، آسوده ز اهریمن کند / جان و دلت روشن کند بر تنت جوشن آهنین
از پرتو دیـن بـهی، یـابی فـروغ و فـرّهی / وز راز گیتی آگهی، دانی کیست از انگـبین
در رزم دیو خیره‌سر، از مـهر بـربستن کـمر / وز راستی کردن سپر زاندیش به خُودِ زریـن
ای خاکیان! ای خاکیان! از دیو ناید جُز زیان / زینهار ز آسیبِ بدان، وز آز و خشم سهمگین
زین پیشوایان و سران، زین بددلان، زین گمرهان[۲] / شد تیره‌روز مردمان، هم از مهین و از کهین
خوی بدت اهریمن است، زو اندُه و زو شیون است / هشدار کویت دشمن است بنشسته ایدون در کمین
کردار بد در این سرا آنجا کند دوزخ بـه‌پا / وز کرده‌ات یابی سزا، آیی دُچار رنج و کین
هی‌هی بپرهیز از دروغ، مپذیر ازآن بند و یوغ / تا بر دلت آید فروغ، روشن کند راه پسـین
گر سر زند از تو گُنه، روزت شود تار و تبه / آنگه ندانی ره ز چه، افتی زبون در پارگین
فرمانبری فرخـندگی است، درمـان دردِ زنـدگی است / خـیره‌سری شرمندگی‌است،بـیدین‌است‌کـوته‌آستین[۳]
بپذیر دین ار بخردی، این دین پاک ایزدی / تا چیر گردی بر بدی، با رستگاری هـمنشین
پندار نیکو توختن، گفتار خوش آمـوختن / کردار به اندوختن، این است فرمان مـهین
زین خاکدان تا گرزمان، وز مردمان تا ایزدان[۴] / جُز راستی راهی مـدان، آن راه فـردوس بـرین
پرهیزگار و پارسا مـردی، شـوی ایـزدنما / سر برکشی، گردی رسا، برتر ز چرخ هفتمین

---

۱. دیو در اوستا دئوَ daeva و در سانسکریت دِوَ dəva نام گـروه پـرودگاران آریـایی پـیش از زرتشت است در بخش‌های دیگر اوستا دیو نام پروردگار باطل است و کسی که او را پیروی کند نیز دیو خوانده شد.

تو مـر دیـو را مردم بد شناس / کسی که نداره به یزدان سپاس (فردوسی)

زرتشت دین خود را مزدَیسنَ mazdayasna خوانده، یعنی مزداپرستی و کیش باطل را دَئویَسن daevayasna یعنی دیوپرستی.

۲. این پیشوایان و سران دیو یسنا که زرتشت از آنان آزرده و دلتنگ است مکرراً به نام کَرَپَن Karapan و کوی Kavi در گات‌ها یاد شده‌اند.

۳. کوته آستین: پست، فرمایه.

به زیر دلق ملمـع کمنـدها دارنـد / دراز دستی این کوته آستینان بین (حافظ)

۴. گرزمان: در اوستا گرودِمانَ garo-dəmana در پهلوی گروتمان یعنی خـان و مـان سـرود و سـتایش، سـرای نیایش، از این واژه بارگاه فرّ اهورا و بهشت برین اراده می‌شود، در لغت اسدی عرش تعریف شده، نگاه کـنید بـه یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۶ هات ۳۱.

ار زندگانی بـایدت، ار کـامرانـی بـایدت ار شادمانی بایدت، از کشت شادان کن زمین
ار میهن آبادان کنی، کشت و چمن خندان کنی زآن اهرمن گریان کنی، گردد جهانت فرودین
ای پور بوم باستان، خشنود کن فـروردگان[1] بفروز آذرنسک خوان،زآن‌پس به کشت‌وکار هـین[2]

۱. فروردگان: فروشی fravashi (در فرس هخامنشی فرَوَرتی fravarti) در پهلوی فروهار fravahar در فـارسی فرور و فرورد گوییم، یکی از نیروهای آدمی است که پس از مرگ به سوی جهان زبرین گراید، اما هـر سـال در هنگام نوروز برای سرکشی بازماندگان به خان و مان دیرین فرود آید. جشن فروردین که به نام این روح ازلی و جاودانی خوانده شده هنگام فرود آمدن فروردهاست از آسمان به روی زمین، مراسمی که در این جشن بـه‌جای می‌آورند برای خشنودی این میهمانان مینوی است نگاه کنید به نخستین جلد یشت‌ها. به مقالهٔ «فرَوَهر».

۲. نسک: نسکَ naska در اوستا به معنی نامه (کتاب) است، اوستای روزگار ساسانیان دارای بیست و یک نسک بوده، نگاه کنید به مقالهٔ «گات‌ها» به صفحهٔ اول آن.

گات‌ها

اوستایی که امروزه در دست داریم چهار یک اوستایی است که در روزگار ساسانیان در دست داشته‌اند، در نامهٔ پهلوی دینکرد که در نخستین نیمهٔ سدهٔ نهم میلادی برابر نخستین نیمهٔ سدهٔ سوم هجری به دستیاری آذر فرنبغ آغاز شده و در پایان همان قرن به دستیاری آتورپاد پسر اُمید انجام گرفته[۱]، در بخش‌های هشتم و نهم از آن نامه از بیست و یک نسک[۲] اوستا که تا چند قرن پس از تاخت و تاز تازیان در دست بوده یک یک به نام خود یادگردیده و از گفتار هر یک از آن‌ها کم و بیش سخن رفته است، جز اینکه در همان هنگام از میان بیست و یک نسک اوستا از ناتر نسک (پنجمین نسک) متن اوستا به‌جا بوده و گزارش پهلوی (= زند) که از دست رفته بوده و از وشتگ نسک (یازدهمین نسک) متن اوستا و گزارش پهلوی آن هر دو از دست رفته بوده است. نویسندهٔ دینکرد دربارهٔ این دو نسک گم شده چیزی نمی‌نویسد، پس از آن‌ها نام نمی‌برد. از نسک‌های دیگر آن‌چنان سخن داشته که هیچ جای گمان نیست که در آن روزگار سراسر اوستای روزگار ساسانیان را جز دو نسک، با گزارش پهلوی آن‌ها در زیر دست داشته است.

---

۱. نام دومین گردآورندهٔ دینکرد باید امید باشد نه Hêmêd که وست West خوانده:

Sacred Books of the East VoL XXXVII Intro xxxii

نگاه کنید به: Osteuropaische und ostasiatische streifzüge von Marquart; Leipzig 1903 S 295.

۲. نسْک در اوستا نَسْکَ naska چنان‌که در یسنا ۹ پارهٔ ۲۲ آمده یعنی نامه (کتاب)، در پهلوی نسک خسروانی گفت:

چـه مـایه زاهـد پـرهیزگار صـومعکی / که نسک خوان شد بر عشقش وا یارده گوی

نگاه به جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، در مقالهٔ دین دبیری گفتیم که مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف اوستا را دارای بیست و یک سوره نوشته است.

بیست و یک نسک اوستا به گفتهٔ دینکرد و نوشته‌های دیگر مزدیسنان، به اندازهٔ بیست و یک واژه (ماریک marik کلمه) یتها اهو وئیریو[1]... فرو فرستاده شده، هر یک نسک برابر می‌افتد به یکی از واژه‌های آن، این‌چنین:

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
یتها	اهو	وئیریو	اتها	رتوش	اشات	چیت
|	|	|	|	|	|	|

(الف)

(نسک) سوتکر	ورشت مانسر	بغ	دامدات	ناتر	پاچک	رتودات ائیتک
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
هچا	ونگهئوش	دزدا	مَنَنْگهؤ	شیئوتهننام	انگهوُش	مزدایی
|	|	|	|	|	|	|

(ب)

(نسک) بریش	کشکیسروب	ویشتاسپ ساست	وشتگ	چیتردات	سپند	بغان‌یشت
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱
خشتهرمچا	اهورایی	آ	یم	دریگوبیو	ددت	واستارم
|	|	|	|	|	|	|

(ت)

(نسک) نیگاتوم گنباسرنیجت هوسپارم سکاتوم وندیداد هادخت ستوت‌یشت[2]

---

۱. یتها اهو وئیریو... یک بند شعر است در وزن مانند بندهای اهونود گات و دارای سه شعر است، از آن یاد خواهیم کرد، در شرافت این نماز خرد در جلد خرده اوستا، سخن داشتیم. به نخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، نیز نگاه کنید.

۲. نام‌های بیست و یک نسک در پهلوی، آن‌چنان که در دینکرد یاد گردیده:
۱ سوتکر sutkar، ۲ ورشت مانسر varštmansar، ۳ بغ bak، ۴ وشتگ vaštag، ۵ ناتر natar، ۶ پاچک pajag، ۷ رتودات ائیتک rato-dat-aitag، ۸ بریش bariš، ۹ کشکیسروب kaškisrob، ۱۰ ویشتاسپ ساست vištasp-sast، ۱۱ وشتگ vaštag، ۱۲ چیتردات citradat، ۱۳ سپند spend، ۱۴ بغان یشت bakan-yašt، ۱۵ نیکاتوم nikatum، ۱۶ گنبا سرنیجت ganba-sar-nijat، ۱۷ هوسپارم husparam، ۱۸ سکاتوم sakatum، ۱۹ وندیداد javit-šeda-dat، ۲۰ هادُخت hatoxt، ۲۱ ستوت یشت stot-yašt.

یتها اهو وئیریو... به خط لاتین:

yatha. ahu. vairyo. atha. ratuš. ašatcit. haca
vanhəuš. dazda. mananho. shyaothanan?m anhəuš. mazdai.
xshathrəmca. ahurai a. yim. drigubyo. dadat. vastarəm.

بیست و یک نسک اوستا به سه بهر (bahar) پخش گردیده، آن‌چنان که یت‌ها اهو وئیریو... دارای سه شعر (گاس) است، هر بهری برابر می‌افتد با یکی از آن شعرها، هر یک از آن بهر سه‌گانه دارای هفت نسک بوده: نخستین بهر گاسانیک gasanik، دومین بهر هاتک مانسریک hatak-mansarik، و سومین داتیک datik نام داشته؛ این‌چنین:

نسک‌های (گاسانیک)	نسک‌های (هاتک مانسریک)	نسک‌های (داتیک)
۱ ستوت یشت	۱ دامدات	۱ نیکاتوم
۲ سوتکر	۲ ناتر	۲ گنباسرنجیت
۳ ورشت مانسر	۳ پاجک	۳ هوسپارم
۴ بغ	۴ رتودات ائیتک	۴ سکاتوم
۵ وشتگ	۵ بریش	۵ وندیداد
۶ هادُخت	۶ کشگیسروب	۶ چیتهردات
۷ سپند	۷ ویشتاسب ساست	۷ بغان یشت

در بخش هشتم نامهٔ دینکرد در کردهٔ (فصل ۱) ۱، پارهٔ ۵ نسک‌های سه‌گانه چنین تعریف شده: «نسک‌های گاسانیک در دانش مینوی و کار مینوی است؛ نسک‌های داتیک در دانش جهانی و کار جهانی است، نسک‌های هاتک مانسریک در آگاهی از کردارهای میان این دو (مینوی و جهان)» در خود دینکرد در پارهٔ ۱۳ از کردهٔ ۱ گفته شده «گفتارهای این سه بهر همیشه با تعریفی که از هر یک از آنها شده، درست نمی‌افتد. بسا در نسک‌های گاسانیک به گفتارهای هاتک مانسریک و به گفتارهای نسک‌های داتیک برمی‌خوریم و در نسک‌های هاتک مانسریک آموزش‌های گاسانیک و داتیک آورده شده و در نسک‌های داتیک سخنانی از نسک‌های گاسانیک و هاتک مانسریک یادگردیده است.»

از بیست و یک نسک اوستای روزگار ساسانیان برخی یکسره از میان رفته و از برخی چند پاره در اوستایی که امروزه در دست است، به‌جا مانده و برخی دیگر آن‌چنان که بوده، هنوز هست، از آن‌هاست گات‌ها که بی‌کم و بیش به ما رسیده است، در جلد وندیداد باز از نسک‌ها یاد خواهیم کرد و آنچه از نامهٔ دینی ایران که به گفتهٔ دینکرد روی هم رفته دارای هزار فرگرد (سوره، فصل) بوده[1]، در اوستای کنونی به یادگار مانده سخن خواهیم داشت.

چنان‌که دیدیم در دینکرد، ستوت یشت بیست و یکمین نسک برشمرده شده، اما در بهر سه‌گانه در سر نسک‌های گاسانیک جای داده شده است.

۱. نامهٔ هشتم دینکرد، کردهٔ ۱، پارهٔ ۲۰.

ستوت یشت که در خود اوستا ستئوت یسنیه stacta-yasnya نامیده شده، در میان هفتاد و دو هات (سوره، فصل) از یسنا که امروزه در دست داریم به‌جا مانده، پنج گات‌ها و چند پارهٔ دیگر از یسنا را باید از ستوت یشت دانست[۱]. چنین می‌نماید که سرودهای گات‌ها و آنچه از گات‌ها شمرده می‌شده، ستوت یشت نام داشته و شش نسک دیگر گاسانیک درگزارش (شرح، توضیح) گات‌ها بوده است. در بخش نهم دینکرد درکرده‌های ۲ــ۶۸از سوتکر نسک و ورشت مانسر نسک و بغ نسک مفصل سخن رفته است، سوتکر دارای ۲۲ فرگرد است و هر فرگرد آن دربارهٔ یکی از بخش‌های گات‌هاست: نخستین فرگرد یتا اهو وئیریو؛ دوم اشم وهو؛ سوم ینگهه هاتام؛ چهارم هات ۲۸؛ پنجم هات ۲۹؛ ششم هات ۳۰؛ هفتم هات ۳۱؛ هشتم هات ۳۲؛ نهم هات ۳۳؛ دهم هات ۳۴؛ یازدهم هفت هات (یسنا ۳۵–۴۱)؛ دوازدهم هات ۴۳؛ سیزدهم هات ۴۴؛ چهاردهم هات ۴۵؛ پانزدهم هات ۴۶؛ شانزدهم هات ۴۷؛ هفدهم هات ۴۸؛ هجدهم هات ۴۹؛ نوزدهم هات ۵۰؛ بیستم هات ۵۱؛ بیست و یکم هات ۵۳؛ بیست و دوم هات ائیریمن که هات ۵۴ باشد. همچنین در دینکرد از ورشت مانسر نسک که دارای ۲۳ فرگرد و از بغ نسک که دارای ۲۲ فرگرد نوشته شده، از گفتارهای هر یک از آن فرگردها یاد شده و گفتارها همان است که در سوتکر نسک نیز آمده: از یت‌ها اهو تا ائیریمن، اما در هر یک از این سه نسک سخن از گزارش گات‌هاست که آن هم به زبان خود اوستا بوده و امروز هم نمونه‌ای از آن‌گونه گزارش در اوستایی که در دست است به‌جا مانده و آن یسنا ۱۹–۲۱ می‌باشد که نامزد است به بغان یشت و در آن‌ها از یت‌ها اهو وئیریو، اشم وهو، ینگهه هاتام سخن رفته است[۲].

در دینکرد، گذشته از یت‌ها اهو وئیریو و اشم و هو و ینگهه هاتام و هفت هات و ائیریمن (= یسنا ۵۴)، هر یک از هفده هات گات‌ها به نام‌های خود که یاد خواهیم کرد، نامیده شده است، آن‌چنان که به هیچ روی جای گمان نیست که گات‌ها آن‌چنان که در درگاه ساسانیان بوده و نویسندهٔ دینکرد در زیر دست داشته تاکنون در اوستا به‌جا مانده است[۳].

آنچه در اوستا به لهجهٔ گات‌ها نوشته شده همه را بخش‌های گاتایی نامیده‌اند یا آن‌چنان که در دینکرد و در نوشته‌های دیگر مزدیسنان آمده، گاسانیک، از آن‌هاست، یت‌ها اهو وئیریو که گفتیم یک بند و دارای سه شعر است روی هم رفته دارای ۲۱ واژه (کلمه) و در وزن شعر درست مانند بندهای نخستین گات اهونود می‌باشد. دیگر اشم وهو که دارای ۱۲ واژه است و آن نثر است، سه دیگر ینگهه هاتام و آن هم یک بند سه شعری

---

۱. نگاه به نخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده.
۲. نگاه به نخستین جلد یسنا.
۳. ینگهه هاتام yenhe hatam از روی بند ۲۲ هات ۵۱ و هوخشتر گات ساخته شده، به یادداشت ۲۲ از هات ۵۱ نگاه کنید.

است و دارای ۱۵ واژه است و در وزن شعر درست مانند بندهای چهارمین گات و هوخشتر (= هات ۵۱) می‌باشد.

از این سه بند که در پاره‌های ۱۳-۱۵ از یسنا ۲۷ آمده در جاهای دیگر سخن داشتیم[۱]، گذشته از آن‌ها هفت هات که در خود اوستا هپتنگ هائیتی haptanhaiti خوانده شده از بخش‌های گاسانیک به‌شمار است چه در انشاء و لهجه مانند گات‌ها جز اینکه در نثر است. هفت هات عبارت است از یسنا ۳۵-۴۱ و در میان نخستین گات اهونود و دومین گات اشتود جای داده شده، باز از آن سخن خواهیم داشت[۲].

دیگر از بخش‌های گاسانیک ائیریمن ایشیه airyaman ishya می‌باشد که آن هم یک بند است، دارای چهار شعر و روی هم رفته ۲۴ واژه است و در وزن شعر مانند پنجمین گات وهیشتو ایشت (= هات ۵۳) می‌باشد[۳].

در آغاز گفتیم اوستایی که امروزه در دست داریم چهار یک اوستایی است که در روزگار ساسانیان در دست داشته‌اند، آنچه از نامهٔ مینوی که پس از دستبرد و بیداد تازی و خونریزی و ویرانی مغول و تتار چون چنگیز و تیمور به جای مانده به پنج بهر بخش توان کرد، نخست یسنا که هفده هات گات‌ها در آن گنجانیده شده، دوم ویسپرد، سوم یشت، چهارم وندیداد، پنجم خرده اوستا[۴]؛ از هر یک از آن‌ها به جای خود سخن داشتیم[۵].

یسنا که در خود اوستا یسن yasna آمده یعنی درود، پرستش، ستایش، نیایش از همین واژه است، جشن در فارسی[۶] یسنا که سرآمد بهرهای دیگر نامه مینوی است دارای هفتاد

---

۱. نگاه به جلد خرده اوستا و نخستین جلد یسنا.

۲. نگاه به مقالهٔ هفت هات در جلد دوم یسنا.

۳. نگاه به جلد خرده اوستا و به جلد دوم یسنا به هات ۵۴ و به یادداشت پارهٔ ۱ از کردهٔ ۲۴ ویسپرد، نیز در جلد دوم یسنا.

چنان‌که می‌دانیم هر یک از دوازده ماه بی‌کم و بیش دارای سی روز بوده: ۳۶۰ = ۱۲ × ۳۰ پس از انجام اسفند ماه پنج روز دیگر می‌افزودند تا سال خورشیدی درست ۳۶۵ روز باشد. این کبیسهٔ سال را که در تازی خمسهٔ مسترقه نامند در فارسی پنجهٔ دزدیده و بهیزک و پنجه و پنج وه و اندرگاه می‌نامیدند با روزهای گات‌ها و به هر یک نام یکی از پنج گات می‌دادند، اُهونود گات، اشتود گات، سپنتمد گات و هوخشتر گات، وهیشتو ایشت گات؛ نگاه به خردهٔ اوستا، گزارش نگارنده.

۴. ویسپرد در خود اوستا ویسپِ رَتَوُ vispe-ratavo؛ یشت = یشتی yašti؛ وندیداد = وی دَئِوُدات vidaevo-data؛ خرده اوستا در پهلوی خورتک اوستاک.

۵. دربارهٔ یسنا نگاه کنید به نخستین جلد یسنا، دربارهٔ ویسپرد به مقالهٔ آن در جلد دوم یسنا و برای یشت به نخستین جلد یشت‌ها و برای وندیداد به مقالهٔ آن در جلد وندیداد (هنوز به چاپ نرسیده) و دربارهٔ خرده اوستا به جلد خرده اوستا نگاه کنید.

۶. به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱ هات ۳۰، در جلد یادداشت‌های پنج گات‌ها، نگاه کنید.

و دو سوره یا فصل است و هر فصل آن را هات یا ها گویند، برابر واژه اوستایی هایتی haiti، در پهلوی هات hat؛ چنانک هر یک از بیست و دو فصل وندیداد را پرگرد یا فرگرد نامند و هر یک از بیست و چهار فصل ویسپرد را یک گرد خوانند، همچنین هر یک از یشت‌های بلند که به چند فصل بخش شده، هر یک از آن فصل‌ها را کرده گویند[1].

در میان هفتاد و دو هات از یسنا، هفده هات از آن پنج گات‌هاست. این هفده هات از روی وزن شعر و از روی شماره شعر در هر بند (چون بند سه شعری و بند چهار شعری و بند پنج شعری) به پنج دسته بخش شده نخستین دسته نامزد است به اهونود گات؛ دومین اشتودگات؛ سومی سپنتمد گات؛ چهارمین وخشتر گات؛ پنجمین وهیشتوایشت گات؛ در خود اوستا چنین خوانده شده‌اند: اهون وئیتی ahunavaiti؛ اوشت وَئیتی uštavaiti[2]؛ سپنتا مئینیو spənta mainyu؛ وهوخشتهر vohu-xsbathra؛ وهیشتوایشتی vahištoišti؛ هر یک از این نام‌ها با واژه‌ای که آن گات آغاز شده نامزد گردیده جز اینکه نام نخستین گات که اهونود باشد از یت‌ها اهو وئیریو yatha. ahu. yairyo برداشته شده است، چنانک می‌دانیم اهونود گات با واژه‌های اهیا یاسا ahya yasa آغاز یافته است، یت‌ها اهو وئیریو که گفتیم یک بند و دارای سه شعر است و درست مانند بندهای اهونودگات است و در وزن شعر هم با آن یکی است، ناگزیر روزی در سر اهونودگات بوده، اما در اوستای کنونی جای آن در پارهٔ ۱۳ از هات ۲۷ می‌باشد و در سراسر اوستا تکرار شده است.

اهوَن وَئیتی ahunavaiti صفت است به هیئت تأنیث در تذکیر اهون‌ونت ahunavant یعنی دربردارندهٔ اهونَ ahuna، اَهُوْنَ نیز صفت است یعنی دربردارندهٔ اُهوْ ahu (سرور، بزرگ، خدایگان) و از این واژه یت‌ها اُهو وئیریو اراده می‌شود.

---

۱. هایتی haiti از مصدرها ha (بستن، پیوستن، بند کردن) درآمده، از همین بنیاد است هاتهر hathra که اندازهٔ ایست چنان‌که در فرگرد هشتم وندیداد پارهٔ ۱۰۰ آمده، در پهلوی هاسر hasr: هاتهرو مسنگه hatrhro massanh که در پارهٔ ۲۶ از دومین فرگرد وندیداد آمده یعنی به بلندی یک هاتهر؛ نو هاتهر nava hathra که در پارهٔ ۱۴ از فرگرد چهاردهم وندیداد آمده نیز صفت است، یعنی به هاتهر نگاه به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ هات ۲۹، به جلد خرده اوستا، یادداشت شمارهٔ ۵ نیز نگاه کنید. هایتی به معنی فصل و باب یا سوره به‌کار رفته نظر به ریشه واژه به معنی به‌هم پیوستگی و بستگی است، فرگرد از مصدر کرت kereta با جزء فرَ fra (فرابریدن) درآمده است از همین بنیاد کرده که نیز به معنی فصل است واژه کرِت kareta که در پهلوی کارت و در فارسی کارد گوییم نیز از همین بنیاد است.

فرگرد در پهلوی فرگرت در نوشته‌های پهلوی به معنی فصل به‌کار رفته، همچنین کرده در پهلوی کرتک و صو در نوشته‌های پهلوی و پازند به همین معنی است، فرگرد یا کرده درست به معنی sectio لاتین که در فرانسه section شده و فصل عربی است.

۲. اوشت وئیتی مانند نام‌های دیگر پنج گات‌ها به هیئت تأنیث است، در تذکیر اوشت‌ونت uštavant صفت است، یعنی دربردارندهٔ اوشتا ušta واژه‌ای که اشتود گات با آن آغاز شده است.

در کردهٔ ۲۴ ویسپرد در پارهٔ ۱ آمده: «این پیروزی را می‌ستاییم که هست میان اَهُوْن (و) ائیریمن...»، چنان‌که دیده می‌شود در خود اوستا آغاز بخش گاسانیک اُهوْنَ (= یت‌ها اهو وئیریو...) که گفتیم جای آن در پارهٔ ۱۳ از هات ۲۷ می‌باشد و انجامش ائـیریمن (= ائیریمن ایشیه) که هات ۵۴ از یسنا باشد دانسته شده است، در بسیاری از جاهای دیگر اوستا اَهُوْنَ با اواژه وئیریه آمده: اَهُوْنَ وئیریه ahuna vairya چنان‌که در یسنا ۹ پارهٔ ۱۴ آمده: «زرتشت اَهُوْنَ وئیریه را نخست در آریا ویج (ائیرین ونجنگه) چهار بار بسرود»، اُهون وئیریه در پهلوی اهونور ahunavar نامیده شده است. گذشته از نخستین گـات کـه نامش از یت‌ها اهو ویئریو برداشته شده نام‌های چهار گات دیگر آن‌چنان کـه گـفتیم از واژه‌ای است که در آغاز همان گات به‌کار رفته است.

اهونودگات دارای هفت هات یاها (= یسنا ۲۸-۳۴)، اُشتودگات چهار هات (= یسنا ۴۳-۴۶)، سپنتمدگات نیز چهار هات (= ۴۷-۵۰)، وهوخشترگات یک هات (= یسـنا ۵۱)، وهیشتوگات نیز یک هات (= یسنا ۵۳) می‌باشد، هر یک از این هفده هات نیز به نام خود خوانده شده و آن نام‌ها از نخستین واژه‌های همان هات می‌باشد، این‌چنین: اهـون وئـیتی ahunavaiti، اهـیا یـاسا ahya-yasa (= یسـنا ۲۸)، خشـماویه گـئوُش اوروا xshmavya-geuš-urva (= یسنا ۲۹)، اتْ تا وخشیا at-ta-vaxshya (یسنا ۳۰)، تاو اُورواتا ta. ve. urvata (= یسنا ۳۱)، خوئَتومئیتی xvaetumaiti (= یسنا ۳۲)[1] یت‌ها ـ آیش ـ یت‌ها yatha-aiš-itha (= یسنا ۳۳)، یـا ـ شـیئوُتهنا ya-šyaothana (= یسـنا ۳۴)، اُوشت وئیتی uštavaiti (= یسنا ۴۳)، تتْ تهوا پرسا tat-thwa-peresa (= یسنا ۴۴)، اتْ ـ فـر ـ وخشیا at-frvaxshya (= یسنا ۴۵)، کمن مئزا kamnamaeza (= یسنا ۴۶)، سپنتا ـ مـینیو spenta-mainyu (= یسنا ۴۷)، یزی ـ اَدا yezi-ada (= یسنا ۴۸)، اتْ ـ ما ـ یو at-ma-yaval (=یسنا ۴۹)، کتْ ـ موئی ـ اُوزْوا kat-moi-urva (=یسنا ۵۰)، وهو خشتهرا vohu-xshathra (= یسنا ۵۱)، وهیشتو ایشتی vahištoišti (= یسنا ۵۳)

در انجام هر یک از این هفده هات جمله‌ای نیز افزوده شده و نام همان هات یادگردیده این‌چنین: ـــ هات اهیا یاسا را می‌ستاییم، هات خشماویه کئوُش اورو را می‌ستاییم، هات آتْ ـ تا ـ وخشیا را می‌ستاییم و جز آن.

چنان‌که دیده می‌شود هفده هات گات‌ها در میان هفتاد و دو هات یسنا جای داده شده و گات‌ها از هات ۲۸ آغاز شده و با خود هات ۵۳ انجام یافته و در میان اهونودگات (= یسنا

---

۱. خوئتومئیتی به هیئت تأنیث در تذکیر خوئتومُنت xaetumant یعنی دربردارندهٔ واژهٔ خوئتوُش xvvaetuš این هات به دومین واژهٔ سرآغازش نامزد شده، نخستین واژه آن اخیاچا ahyaGa می‌باشد.

۲۸-۳۴) و اشتودگات (= یسنا ۴۳-۴۶) هشت هات فاصله است و آن عبارت است از یسنا ۳۵-۴۲ که آن را هفت هات خوانند و در خود اوستا هپتنگ هائیتی haptanhaiti خوانده شده است، چنان‌که از آن نام پیداست هفت هات عبارت است از یسنا ۳۵-۴۱ و آن پس از گات‌ها کهن‌ترین پارهٔ نامهٔ مینوی است، در انشاء و گفتار مانند گات‌هاست جز اینکه به نثر است، در نامهٔ دینکرد، هفت هات یک فرگرد به‌شمار رفته، در نامهٔ دیگر پهلوی شایست ناشایست در کردهٔ ۱۳ پارهٔ ۱۶-۲۶ که از هفت هات سخن رفته، یسنا ۴۲ از هفت هات شمرده نشده است، زیرا یسنا ۴۲ نه در انشاء و نه در گفتار مانند هفت هات نیست و آن پاره‌ای است که پس از آن به هفت هات افزوده شده است، چون در دومین جلد یسنا از هفت هات سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید.

همچنین در میان وهوخشترگات (= یسنا ۵۱) و وهیشتو ایشت گات (= یسنا ۵۳) یک هات که یسنا ۵۲ باشد فاصله است، این هات به نثر است در انشاء و گفتار نه مانند سرودهای هفده هات گات‌هاست و نه مانند هفت هات (= یسنا ۳۵-۴۱) منثور، پاره‌ای است کم و بیش مانند چهل و هشت هات دیگر از یسنا.

در نامهٔ پهلوی شایست ناشایست کردهٔ ۱۳ پارهٔ ۵۰ آمده: «آغاز گات‌ها «اهیا یاسا» و انجامش «دریگئؤ و وهْیو» می‌باشد، چنان‌که می‌دانیم نخستین گات اهونود (= یسنا ۳۴۲۸) با واژه‌های اهیا یاسا ahya yasa آغاز یافته و پنجمین گات وهیشتو ایشت (= یسنا ۵۳) با واژه‌های دریگئو و وهیو drigaove yahyo پایان پذیرفته، چنان‌که گفتیم در شایست ناشایست نیز هفت هات (= یسنا ۳۵-۴۱) از گات‌ها شمرده شده، اما یسنا ۴۲ و یسنا ۵۲ به‌شمار نیامده است.

گات که در خود اوستا گات‌ها gatha نامیده شده، یعنی سرود؛ در سانسکریت نیز گات‌ها gatha به همین معنی است، در پهلوی گاس gas و جمع آن گاسان[1].

بنای شعر در سرهای گات‌ها، مانند سرودهای ودا veda نامهٔ دینی برهمنان، برهجاست (syllaber).

نخستین گات، اهونود که گفتیم دارای هفت هات می‌باشد (= یسنا ۲۸-۳۴) روی هم رفته صد بند است و هر بند آن دارای سه شعر است و هر یک شعرش دارای شانزده

---

۱. گاتهویه gathwya که در پارهٔ ۱۹ از یسنا ۱۰ و در پارهٔ ۱۴ از یسنا ۶۵ و جز آن آمده صفت است، یعنی گاتایی یا سرودی، در پهلوی گاسانیک gsanik؛ گاتهرو رَینت gathro rayant که در پارهٔ ۱۰۵ فروردین یشت آمده، یعنی سرودخوان؛ برزی گاتهر، berezi gathra در پارهٔ ۸۹ مهر یشت یعنی بلند سراینده.

هـــجاست. درنگ (césure) پس از هـــفتمین هـجاست: ۸ + ۹ ایـن‌چنین: اَهـیا یـاسا نمنگها | اُوستان زشْتو رفذْ رهیا.

دومین گات، اُشتود دارای چهار هات می‌باشد (= یسنا ۴۳-۴۲)، روی هم رفته شصت و شش بند است و هر بـند آن دارای پـنج شـعر است[۱] و هـر یک شـعرش دارای یـازده هجاست. درنگ پس از چهارمین هجاست: ۴ + ۷ این‌چنین: اوشتا اهمْای | یهْمای اوشتا کهْمای چیثْ.

سومین گات سپنتمد دارای چهار هات (= یسنا ۴۷-۵۰) و روی هم رفته چهل و یک بند است و هر بند آن دارای چهار شعر است و هر یک شـعرش دارای یـازده هـجاست. درنگ پس از چهارمین هجاست: ۴ + ۷این‌چنین: سپنتا مینو | و هیشتا چامننگها.

چهارمین گات، وهوخشتر دارای یک هات (= یسنا ۵۱) بیست و دو بند است و هر بند آن دارای سه شعر است و هر یک شعرش دارای چهارده هجاست. درنگ درست در میان افتاده: ۷ + ۷ این‌چنین: وُهُوْخْشتَهرمْ ویریمْ | باگمْ ایبی بیریشتیمْ.

پنجمین گات، وهیشتو ایشت دارای یک هات (= یسنا ۵۳) نُه بند است و هر بند دارای چهار شعر است: دو شعر کوتاه و دو شعر بـلند، شـعرهای کـوتاه هـر یک دارای دوازده هجاست و درنگ پس از هفتمین هجاست: ۷ + ۵ ایـــن‌چنین: وهـــیشتا ایشـتیش سراوی | زَرتهوشترهَه[۲].

شعرهای بلند هر یک دارای نوزده هجاست و درنگ یک بار پس از هفتمین هجاست و بار دیگر پس از چهاردهمین هجا: ۷ + ۷ + ۵ این‌چنین: اشاثْ هَچا اَهوْرو | مـزداو یوُی ویسپایْ آ | هونگهویمْ.

---

۱. شصت و شش بند از سرودهای دومین گات اُشتود، آن‌چنان که گفتیم هر یک از بندش دارای پنج شـعر است، جز اینکه بند ۱۵ از هات ۴۶ امروزه دارای چهار شعر است، یک شعر از آن دیرگاهی است که از میان رفته، چه در نامهٔ پهلوی شایست ناشایست در کردهٔ ۱۳ پارهٔ ۵۱ نیز گفته شده که آن بند یک شعر کم دارد.

۲. در شایست ناشایست کردهٔ ۱۳ پاره ۴۲ نیز هر یک از نُه بند وهیشتو ایشت گات چهار شعر نوشته شده، جـز اینکه بند ششم آن پنج شعر دانسته شده است. به‌راستی آن بند هم مانند هشت بند دیگر دارای چهار شـعر است. اشتباه شایست ناشایست از اینجا برخاسته که در آن بند چند واژه افزوده دارد و در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود و آن چند واژه هم خراب شده معنی‌ای از آن‌ها برنمی‌آید، ناگزیر همین واژه‌هاست که در شایست ناشایست یک شعر شمرده شده است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۶ هات ۵۳، در جلد یادداشت‌های پنج گات‌ها.

هریک از بندهای گات‌ها در خود اوستا وچس تشتی vacastašti نامیده شده، در پهلوی وچست و هر شعرش افسمَن afsman، در پهلوی پتمان (پیمان، اندازه) و گاهی هم گاس، گاتر در پهلوی هم به معنی گات به‌کار رفته و هم به معنی یک شعر از گات‌ها[1].

واژهٔ پَدَ pada که در بند ۸ از هات ۵۰ به معنی سرود به‌کار رفته، باید به معنی نیم شعر باشد، یعنی یک دسته از هجاها (syllabes) که به‌واسطهٔ یک درنگ (سکته، وقف) از هجاهای دیگر آن شعر جدا شده است[2].

دویست و سی و هشت (۲۳۸) بند گات‌ها از روی وزن شعر و از روی شمارهٔ شعرهای هر بند به پنج گات (=سرود) دسته‌بندی شده، نه از روی گفتارهای آن‌ها، چنان‌که به‌زودی یاد خواهیم کرد، گفتارهای بسیاری از بندهای یک گات با گفتارهای بندهای دیگر همان گات پیوستگی ندارد.

گات‌ها در اوستا دارای نخستین پایه و از سرودهای خود پیغمبر دانسته شده است، با هر یک از هات (هایتی) و بند (وچس تشتی) و شعر (افسمن) و واژه (و چنگه = واژه) و گزارش (آزئینتی azainti = زند) آن ستوده شده است[3].

گات‌ها در ودا، نامهٔ دینی برهمنان، شعرهایی است که پس از گفتارهای نثر آمده باشد، همچنین است در نامه‌های دینی بوداییان؛ از خود گات‌های زرتشت به‌خوبی پیداست که این سرودها دنبالهٔ اندرزها و آموزش‌های منثور بوده که بدبختانه از میان رفته است[4].

---

۱. وچس تشتی از دو واژه آمیزش یافته: نخست از وچنگه vacanh (گفتار، سخن، واژه) از مصدر وچ vac (گفتن) نگاه به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸، دوم از تش tash (بریدن، تراشیدن)؛ نگاه به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱ هات ۲۹، بنابراین وچس تشتی یعنی گفتار از روی اندازه بریده شده یا سخن موزون افسمن از مصدر پس pas درآمده که به معنی بستن است، چنان‌که در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۵۱ به‌کار رفته و از همین بنیاد است فشنگه fshanh که نیز در همان پارهٔ ۵۱ از فرگرد چهارم وندیداد آمده و به معنی بند است.

افسمن از مصدر پس با جزء اَ می‌باشد، اَپس a-pas بنابراین افسمن یعنی بربسته و به‌هم پیوسته، نگاه به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۷ هات ۴۶.

۲. پَد pad به معنی پا و پَدَ pada و پَذَ padha به معنی‌ای که اندازه‌ای است، به معنی نیم شعر با یک دسته از سیلاب‌های (syllabes) شعر است که در فرانسه hemistiche گویند، درست مانند واژهٔ فرانسه pied می‌باشد که به معنی پاست و نیز دو سیلاب با هم یک pied خوانده می‌شود: شعرهای دوازده سیلابی دارای شش yieds و شعرهای ده سیلابی دارای پنج pieds می‌باشد.

۳. نگاه به یسنا ۹ پارهٔ ۱ و یسنا ۵۷، پارهٔ ۷ و ویسنا ۷۱، پارهٔ ۶؛ ویسپرد کردهٔ ۱۳ پارهٔ ۳ و وندیداد فرگرد ۱۹ پارهٔ ۳۸ و جز آن.

۴. نگاه به:

Awestalitteratur von K. F. Geldner, im Grundriss der: Iranischen Philologie II Band S. 29;

Die Gatha's des Awesta, Zarathushtra's Verspredigten von Chri Bartholomae, Strassburg 1905 S.V

Trois confèrences sur les Gathas de l'Avesta par A. Meillet: Paris 1925 p. 39-43.

از پی اندرزها و آموزش‌های پیغمبر ایران چند شعری می‌آمده که خلاصهٔ سخنان منثور بوده و آسان‌تر به یاد پیروان دین سپرده می‌شده، درست مانند گلستان سعدی که نثر و نظم به‌هم آمیخته و هر گفتار و اندرزی به چند شعر آراسته شده، آن‌چنان که در سود خاموشی پس از سخنانی به نثر گوید

سخن را سر است ای خداوند و بُن   میاور سخن در میان سخن
خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش   نگوید سخن تا نبیند خموش

از میان سرودهای گات‌ها برخی بی‌آغاز می‌نماید و برخی دیگر انجامش پیدا نیست، بسا بندهای یک سرود از هم بریده و رشتهٔ پیوستگی آن‌ها از هم گسسته است، این پریشانی و پاشیدگی برای این است که گفتارهای منثور از میان رفته، آنچه در پارینه سرودها را به‌هم می‌پیوسته و معنی آن‌ها را روشن می‌ساخته امروزه در دست نیست. گات‌ها چنان‌که سراسر اوستا نامه‌ای است پراکنده و پریشان و گویای ستم اسکندر و بیداد تازی و خونریزی مغول و تتار است. در روزگار اشکانیان، پس از تاخت و تاز اسکندر و جانشینان یونانی وی آنچه از سرودهای پیغمبر ایران به یادها مانده بود گرد هم آورده شده، همان است که تاکنون هم بی‌کم و بیش در دست داریم، باز جای سپاس است که پس از آن همه ویرانی و سیه‌روزی که به ایران روی داده، سرودهایی از خود وخشور زرتشت به‌جا مانده و امروز می‌توانیم دریابیم که آیین پاکش چه بوده و از سوی آفریدگار یگانه اهورا مزدا چه پیامی به جهانیان رسانیده و به‌ویژه ایرانیان را چگونه به راه راست خوانده است. آیین و آموزش پیغمبر با ریختگی و پاشیدگی گات‌ها به‌خوبی روشن است: آفریدگار یگانه مزدااهورا است، از اوست آنچه نیک و نغز است، دیوها: گروه پروردگاران آریایی سزاوار ستایش نیستند، از آنان جز گمراهی و سیاه‌روزی نیاید؛ راستی و منش نیک و توانایی و اندیشهٔ سازگار و رسایی و جاودانی که به هفت امشاسپندان نامزد شده‌اند از نیروهای مزدا اهورا هستند، مردمان باید بکوشند که از این نیروها برخوردار شوند؛ پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک مایهٔ رستگاری است، چنان‌که پندار بد و گفتار بد و کردار بد مایهٔ تباهی است؛ دروغ سهمگین‌ترین دشمن مردمی است. باید از آن دوری جست و به‌راستی روی نمود.

مزدا اهورا نیازمند قربانی و خون گاو و گوسفند نیست، یگانه پرستش که به پیشگاه وی پذیرفته شود نماز راستی است؛ هر آنکه زمین آبادان کند و به کشت و ورز پردازد و از چارپایان سودمند نگهداری کند خداوند را از خود خوشنود سازد، در این جهان و در دیگر جهان پاداش یابد. در این جهان بد در برابر نیک و زشت در برابر زیباست، زندگی

جنگی است میان دو مردمان راست که برای پیروزی نیکی و شکست بدی بکوشند، هر آنکه در این جهان با کردارهای نیک خودگوهر خوبی را یاری دهد در دیگر سرای پاداش یافته به بهشت درآید و هر آنکه گوهر بدی را با کردارهای ناستوده خویش یاری کند در دیگر جهان پادافره یابد و در دوزخ درآید، روان جاودانی است پس آزمایش روز پسین اگر از نیکان به‌شمار رفت از پل چینوت (صراط) گذشته، در کشور جاودانی مزدا (بهشت) گراید و اگر از بدان باشد در خان و مان دروغ (دوزخ) درآید.

این است آیین زرتشت، آن‌چنان که در گات‌ها آمده و در سر آنها ایستادگی کرده و در هر بندی از آن سرودها به روشی نو و شیوهٔ دلپذیر یاد شده است.

زند

زند در خود اوستا آزئینتی azainti یا آزنتی azanti آمده، از مصدر زن zan. که به معنی دانستن و شناختن است با جزء آ سـ[1] مت، آزنتی mat.azanti صفت است به معنی بازند[2]؛ در گزارش پهلوی شناسکیه šnasakih (شناسایی) از آزنتی در اوستا (= زند) گزارشی ارایه شده که نیز به زبان اوستایی است و چنان‌که گفتیم بغان یشت (= یسنا ۱۹–۲۱) که در گزارش یت‌ها اهو وئیریو... واشم وهو... وینگهه هاتام می‌باشد نمونه‌ای است که از این‌گونه گزارش در اوستا به‌جا مانده است، امروزه زند که در پهلوی هم زند گویند نام گزارش اوستاست به زبان پهلوی که از گاه ساسانیان به ما رسیده است. گزارش پهلوی گات‌ها چندان ارزش لغوی ندارد، به‌خوبی از آن گزارش پیداست که گزارندگان (مفسّرین) معنی سنّتی را در نظر داشتند نه معنی اصلی هر یک از واژه‌ها را، گذشته از گات‌ها که از حیث لهجه با بخش‌های دیگر اوستا فرق دارد گزارش پهلوی اوستا تا به اندازه‌ای کلید دریافتن معنی نامهٔ مینوی است، ترجمهٔ گات‌های دارمستتر[3] به زبان فرانسه که مانند

---

۱. زن zan در اوستا به دو معنی آمده نخست زادن چنان‌که در یسنا ۴ پارهٔ ۵ و آبان یشت پارهٔ ۸۷ و نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۷ و جُز آن در گزارش پهلوی زاتن، دوم دانستن در فرگرد ششم وندیداد پارهٔ ۴۵ با جزء آوْ به‌کار رفته: ava-zan بسا با جزء پئتی آمده: paiti-zan چنان‌که در خود گات‌ها، هات ۲۹ بند ۱۱ به معنی شناختن و پذیرفتن است به یادداشت شمارهٔ ۴ از آن بند و به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰ نگاه کنید.

۲. مَتْ آزنتی با صفت‌های دیگر چون مَتْ آفسْمن mat afsman (با شعر) وَمتْ وچس تشتی mat-vacastašti (با بند شعر) و مَتْ پِرسو mat. peresu (با پرسش) و مَتْ پئیتی پرسو mat-paiti-peresu در پاره ۱ از کردهٔ ۱۴ ویسپرد و در سرآغاز کردهٔ ۱۶ ویسپرد آمده است.

3. Darmesteter

ترجمهٔ بخش‌های دیگر اوستا از روی گزارش پهلوی (= زند) انجام یافته ترجمه‌ای است نادرست، می‌توان گفت در میان دویست و سی و هشت بند گات‌ها در ترجمهٔ دارمستتر، آن‌چنان که نگارنده هر یک را سنجیده، کمتر بندی است که به معنی پی برده باشد، چه بنیاد آن ترجمه گزارش پهلوی گات‌ها است[۱]، همچنین گزارش سانسکریت گات‌ها، در جزو یسنا، که به دستیاری دستور پارسیان نریوسنگ[۲] در قرن دوازدهم میلادی از روی گزارش پهلوی فراهم شده بنیاد درستی ندارد[۳].

---

۱. نگاه کنید به:

Trois conférences sur les Gâthâs de l'Avesta par A. Meillet p. 10-11

2. Neryosang

۳. نگاه به خرده اوستا، گزارش نگارنده.

پیشه‌وران

پیشه در اوستا پیشتر pištra و در پهلوی پیشک pešak، برای گروه چهارگانه مردم که پیشوایان و رزمیان و کشاورزان و دستورزان باشند به‌کار رفته است[1]. چنان‌که خواهیم دید نخست مردمان به سه گروه بخش می‌شده، طبقهٔ چهارم افزوده شده است. گروه سه گانه در گات‌ها به نامی و در بخش‌های دیگر اوستا به نام دیگر یاد شده‌اند. در سرودهای گات‌ها برای رزمیان و آزادگانْ خوئتوُ xvaetu به‌کار رفته و برای برزیگران ورزن verezena و برای پیشوایان دینی ائیریمَنْ airyaman.

در هات ۳۲ بند ۱؛ هات ۳۳ بند ۳ و بند ۴؛ هات ۴۶ بند ۱؛ هات ۴۹ بند ۷ این واژه‌ها با هم آمده است[2]. در هات ۴۶ بند ۵ نیز خوئِتوُ xvaetu تنها آمده و در هات ۵۳ بند ۴ خِئتو با واژهٔ واستریه vastrya یک‌جا آورده شده است.

نخست ببینیم معنی لفظی آن‌ها چیست و در گزارش پهلوی اوستا (= زند) در برابر آن‌ها در پهلوی چه آورده‌اند: خئتوُ لفظاً یعنی خویش از واژهٔ خو xva (= خود) درآمده است، در گزارش پهلوی به خویش خویشیه (خویشی)؛ خویشان گردانیده شده است، وِرزنِ verezena از مصدر وَرِزْ varez درآمده به معنی کردن، همان است که در پهلوی ورزیتن و در فارسی ورزیدن گوییم. این واژه در گزارش پهلوی به ورزشن varzišn گردانیده شده و چندین بار هم به وارون varun یا والون valun؛ وارونیه varunih وارُونان varunan و برای توضیح افزوده شده: همسایک (همسایه)؛ همسایکیه؛ همسایگان.

---

۱. بیشتر در اوستا به دو معنی آمده نخست پیشه، دوم آرد به این معنی هم در فارسی به‌جا مانده پست گوییم:

منم روی از جهان در گوشه کرده   کفی پست جوین را توشه کرده   (نظامی)

۲. در بند ۳ از هات ۳۳ وِرِزنیه vərəzenya آمده.

همچنین در برابر ورزن که در یسنا ۴۰ (هفت هات) در پارهٔ ۴ آمده و از آن یاد خواهیم کرد، در پهلوی واروُن varun آورده شده است[۱].

وِرزْ verez نیز در اوستا به معنی جای و سرای و آرامگاه و نشیم است، چنان‌که در یسنا ۱۶ پارهٔ ۷؛ ویسپرد کردهٔ ۱۹ پارهٔ ۲؛ اردیبهشت یشت پارهٔ ۱ در گزارش پهلوی پارهٔ ۷ از یسنا ۱۶ نیز این واژه به ورزشن گردانیده شده، اما در توضیح افزوده‌اند گروتمان[۲] در این سه پارهٔ اوستا ورزْ verez با صفت خونونت xvanvant یعنی درخشان آورده شده است[۳] و از آن جای و سرای درخشان و با شکوه اراده شده و افزودن واژهٔ گروتمان (گرژمان) کـه بارگاه فرّ ایزدی است، برای نمودن همین معنی است.

واژه برزن که در ادبیات فارسی به معنی جای و سرای و محله و ده گرفته‌اند:

آمـد ایـن نـوبهار تـوبه‌شکنی   پرنیان‌گشت باغ و برزن و کوی

(رودکی)

باید با واژهٔ ورزان varezana یا هیئت دیگر آن ورزن که در گات‌ها آمده یکی باشد، برابر سانسکریت ورجن vrjana؛ همچنین برخی از دانشمندان وردن vardana را که در فـرس هخامنشی به معنی شهر است و چندین بار در سنگ نپشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) آمده با ورزان varezana اوستا یکی دانسته‌اند[۴].

واژه‌های دیگر از بنیاد مصدر ورزْ varez (ورزیدن، کار کردن) در اوستا بسیار است، از آن‌هـاست در گـات‌ها: ورزی verezi (= ورزی varezi) در هـات ۴۵ بـند ۹؛ ورزیـنت varezyant در هات ۴۵ بند ۴ و جز آن باز از همین ریشه و بُن به چند واژهٔ دیگر در اوستا برمی‌خوریم، چون ورز vareza یعنی ورزش و کار، در یسنا ۷۱ پارهٔ ۱۷؛ ورزانو تـبیش varezano-tbiš یعنی برزیگر آزار، در گزارش پهلوی به همسایه آزار گردانیده شده است؛ در یسنا ۶۵ پارهٔ ۷ آمده؛ ورشْتو varštva یعنی کردار، در یسنا ۱۱ پارهٔ ۱۷ آمده، و جز آن.

در فارسی گذشته از ورزیدن و ورزش که یاد کردیم واژه‌های برز و ورز، برزیگر یـا ورزیگر کشت و برز یا کشت و ورز، کشاورز، ورزا و (گاو نر که برای کشت و ورز به‌کار برند) همه از همان ریشه و بن است.

---

۱. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند چهارده هات سی و چهار.
۲. نگاه کنید به یادداشت شماره ۴ از بند شانزده هات سی و یک.
۳. در بند ۲ از هات ۳۲ و در بند ۴ از هات ۵۴ xvenvant آمده است.
۴. نگاه کنید به نخستین جلد گزارش اوستا به یادداشت شمارهٔ ۱ آن.

اما ائیریمن airyaman که در گزارش پهلوی ایرمان erman و ایرمانیه ermanih شده و در ادبیات فارسی ایرمان به‌جا مانده، در فرهنگ‌ها به معنی مهمان و عاریت گرفته شده است. در شاهنامه سه بار به‌کار رفته، یکی از آن‌ها در داستان رفتن گشتاسب است به روم:

اگر کشته گردد به دست تو گرگ   تو باشی به روم ایرمانی بزرگ

کمال اسمعیل گوید:

ای شرع‌پروری که گذشت ازجناب‌تو   دولت به هر کجا که رود ایرمان بود

رفیع‌الدین لنبانی راست:

بدخواه تو ز خانهٔ هستی چو رفت گفت   جاوید زی تو خانه خدا کایرمان برفت

فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین سروده:

چو داری در خراسان ایرمانی   چرا جویی دگر جا ایرمانی

چنان‌که دیده می‌شود در این شعر معنی بنده و چاکر از آن برمی‌آید، ایرمانسرا به معنی سرای سپنج و خانه عاریت گرفته شده، خاقانی گفته:

یارب چه ناخلف پسری کز وجود تو   دارالخلافه پدر است ایرمانسرای

اریمنْ aryman در سانسکریت به معنی یار و دوست است و در ودا veda نامهٔ آسمانی برهمنان با ورون و میتر Mitra, Varuna از گروه پروردگاران آدیتیا Aditya بر شمرده شده است[۱].

از گات‌ها گذشته، در جاهای دیگر اوستا بسیار به ائیریمن Airyaman برمی‌خوریم و از گروه ایزدان یا فرشتگان مزدیسنا به‌شمار است، در فرگرد ۲۲ وندیداد از این سخن رفته که اهریمن بدکُنش ۹۹،۹۹۹ گونه بیماری به جان پدید آورد و ائیریمن (=ایرمان) به فرمان اهورا مزدا از جهان مینوی فرود آمده، برای هر یک از آن ناخوشی‌ها دارو و درمانی آورد. این‌چنین ایرمان را باید نخستین پزشک دانست، کسی است که دارو و درمان بیماری‌ها سپرده به اوست. در مجلدات دیگر این گزارش اوستا از این ایزد سخن داشتیم[۲]، در اینجا بیش از این نباید، زیرا در پنج سرود گات‌ها ایرمان ایزد فرشته یاد نشده است.

در هفت «ها» که پس از گات‌ها کهن‌ترین بخش اوستاست، به جای ائیریمن airyaman (=ایرمان) واژهٔ هخمنْ haxeman آورده شده، چنانک در یسنا ۴۰ پارهٔ ۴ این‌چنین: خوئتو

---

۱. نگاه کنید به نخستین جلد گزارش یشت‌ها.

۲. نگاه کنید به گزارش جلد خرده اوستا و به جلد دوم یسنا هات ۵۴، به ائیریَمن ایشیه airyaman išya و به Foundations of the Iranian Religions by Gray - K. R. Cama Oriental Institute No. 15 Bombay 1929 pp. 131-2.

xvaetu ورزن verezena؛ هخمنْ haxeman یا هخمن haxman در پارهٔ ۲ از همان یسنا (یسنا ۴۰) تنها آمده و در پارهٔ ۳ آن با واژه‌های نر nar که در فارسی نیز نر گوییم و واستریه vastrya یعنی برزیگر یک جا آمده است. در اینجا باید یاد آورد شویم که واژهٔ نر nar در اوستا اسم جمیع گروه لشکریان به‌کار رفته، یعنی دومین طبقه از مردمان که رزمیان باشند چنین خوانده شده است. در خود گات‌ها، در هات ۴۸ بند ۱۰ به همین معنی به‌کار رفته است.

در جاهای دیگر اوستا هخمنْ haxeman جداگانه آمده، چنانک در پارهٔ ۷ از یسنا ۶۰ و در گزارش پهلوی به همها کیه؛ همکر تاریه گردانیده شده است، شک نیست که در هفت هات از واژهٔ هخمنْ طبقهٔ موبدان و پیشوایان دینی اراده شده است، اما لفظاً این واژه به معنی دوستی و یاری و همراهی و یگانگی است، چنان‌که سکمن sakman در سانسکریت، از مصدر هچْ hac درآمده که به معنی همراهی کردن، آمیزش کردن، انبازی کردن، پیوستن، پیوندیدن است، از همین بنیاد چند واژهٔ دیگر در اوستا داریم از آن‌هاست هخی haxi در سانسکریت؛ سخی saxi یعنی دوست و یار در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۴۴ و در زامیاد یشت پارهٔ ۹۵ و جز آن آمده است؛ هخذرْ haxedhra یعنی دوستی و یاری و یگانگی، در خورشید یشت پارهٔ ۵ و مهر یشت پاره‌های ۷۹-۸۰ و جز آن به‌کار رفته است، هُوش هخی huš-haxi که در گات‌ها، در هات ۳۲ بند ۲ آمده صفت است، یعنی خوب دوست، نیک یار. هخامنیش Haxamaniš که نام پنجمین نیای داریوش است لفظاً یعنی دوست منیش. خاندان شاهنشاهان هخامنشی به نام همین کس خوانده شده است.

در سنگ نبشتهٔ بهستان آمده: «می‌گوید داریوش پادشاه: پدر من ویشتاسپ، ویشتاسپ پدر ارشام Aršama، ارشام پدر اریاژمن Ariyaramna، اریارمن پدر چیش پیش cišpiš، چیش پیش پدر هخامنیش، از این‌رو ما هخامنشیا نامیده شدیم.»

این است معنی لفظی خئتو xvaetu؛ ورزن verezena؛ ائیریمن airyaman؛ هخیمنْ haxeman.

هیچ‌یک از این معنی‌ها در بندهایی که از گات‌ها و هفت «ها» برشمردیم مناسب نمی‌افتد. از خود آن بندها به‌خوبی پیداست که این واژه‌ها برای تعیین سه طبقه از مردمان به‌کار رفته و گروهی از دانشمندان، اوستادان و ایران‌شناسان هم جز این مناسب ندیده‌اند[1]، این‌چنین: خئتوُ یا نر nar اسم جمع است برای طبقهٔ سران و سپاهیان؛ ورزن یا ورزنیه verezenya یا

---

۱. نگاه کنید به: Altiranisches Wörterbucn von Bartholomae Sp. 908

و به: Trois confèrences. sur les Gathâs de l' Avesta par A. Meillet Paris 1925 p. 19

واستریه vastrya که گاهی با صفت فشوینت آمده: واستریو فشـوینت vastryo-fshuyant برای کشاورزان و برزیگران؛ ائیرین یا آن‌چنان که در یسنا ۴۰ (هـفت‌ها) آمـده: هـخمنْ برای موبدان و پیشوایان و دانایان. چون در وجه اشتقاق ترتیب را رعایت نکـردیم لازم است به یاد آوریم که دانایان و پیشوایان نخستین گروه یا طبقهٔ اول از مردمان بشمارند؛ سران و سپاهیان دومین گروه؛ کشاورزان سومین گروه.

در آغاز گفتیم در بخش‌های دیگر اوستا این سه گروه به نام دیگر یـاد شـده‌انـد. بـه واژه‌هایی که در این بخش از نامهٔ آسمانی برای تعیین طبقات مردم به‌کار رفته کم و بیش آشناییم، این‌چنین: نخست آتهرون athravan یـا آتـهئورُوْنْ athaurvan یـا آتـهوروُن athaurun در پهلوی آسروک asruk یا آسرون asrun لفظاً یعنی آذربان.

از این واژه گروه داتایان یا پیشوایان دینی (طبقه روحانی) اراده می‌شود؛ دوم رتهئشْترْ rathaéštar یا رتهئشتا rathaešta یا رتهوئشتا rathoišta، در پهلوی arteštar لفظاً یعنی گردونهٔ (جنگی) سوار، نامی است که به دومین گروه از مردمان داده شده یعنی رزمیان و سپاهیان؛ سوم واستریه vastrya لفظاً یعنی کشتکار، سومین گروه از مردمان که کشاورزان باشند چنین خوانده شده‌اند. در پهلوی واستریوش به این سه واژه در اوستا بسیار برمی‌خوریم و به‌ویژه در هر جا که از آن‌ها گروه سه‌گانه مردم اراده شده با هم آورده شده، چنانک در یسنا ۱۱ پارهٔ ۶؛ یسنا ۱۳ پارهٔ ۳؛ ویسپرد گردهٔ ۳ پارهٔ ۲ و پارهٔ ۵؛ وندیداد فرگرد ۵ پارهٔ ۲۸ و پاره‌های ۵۷-۵۸؛ فـرگرد ۱۳ پـاره‌های ۴۴-۴۵؛ فـرگرد ۱۴ پـاره‌های ۸-۱۰؛ فروردین یشت پاره‌های ۸۸-۸۹؛ زامیاد یشت پاره ۸؛ ویشتاسب یشت پارهٔ ۱۶ و جز آن.

اینک ریشه و بُن این واژه‌ها: آتهرونْ از آتر atar (آتر atere، آتهر athr، آتر atr نـیز آمده) در فرس هخامنشی در جزء آتهرییادیه athriyadiya که نام یکی از ماه‌های فـرس هخامنشی است یعنی [ماه] ستایش آذر، در فارسی آذر (= آتش) گوییم.

رتهئشتر: از دو جزء ترکیب یافته، نخست از رتهه ratha که به معنی گـردونه و ارابـه است، در سانسکریت ratha؛ در لاتین rota؛ در آلمانی Rad (چرخ) دوم از مصدر ستا sta که در فارسی ستادن و ایستادن گوییم، رتهئشتر یعنی گردونه سوار، چون جـنگاوران بـا گردونه در پهنهٔ کارزار به تکاپو درمی‌آمدند، رزمیان را چنین خوانده‌اند[1].

از واژهٔ واستریه و صفت فشوینت در یادداشت‌های گات‌ها سخن داشتیم[2].

---

۱. دربارهٔ گردونه جنگی نگاه کنید به مقالهٔ «اسب» نگارنده در مجلهٔ ایران امروز چاپ تهران، سال سوم، شـمارهٔ سوم، خورداد ماه ۱۳۲۰، ص ۱۱، ارتش که در این چند سال اخیر به معنی لشکر گرفته شده درست نیست زیـرا یک جزء آن افتاده است.

۲. نگاه کنید به یادداشت شماره ۹ از بند ۵ هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱.

پیشه‌وران سه‌گانه ایرانیان درست برابر است با پیشه‌وران سه‌گانه هندوان: براهمن Brahmana (پیشوایان)؛ کشتریه ksatriya (رزمیان)؛ ویسیا Vaisya (کشاورزان).

پادشاه و همهٔ سران و لشکریان از ارتشتاران؛ موبدان و پیشوایان و دبیران و دانایان از آتوربانان؛ برزیگران و شبانان و همهٔ دستورزان چون آهنگر و کفشگر و درودگر (نجار) و جز آن از واستریوشان به‌شمار بودند.

در بند هش فصل ۱۷ یاد شده: در روزگار جمشید برای نگهبانی هر یک از سه پیشه سه آتش از آسمان فرود آمده، در دادگاه (پرستشگاه) فرو نهادند.

در تاریخ ایران هم آتشکدهٔ آذرگشسب درشیز (آذربایجان) و آتشکدهٔ آذر فروبغ در کاریان (فارس) و آتشکده برزین مهر در ریوند (خراسان) معروف و در روزگار ساسانیان از زیارتگاهان بزرگ به‌شمار بودند. آتشی که در آن‌ها زبانه می‌کشید فروغ ایزدی و پشت و پناه گروه مردمان می‌دانستند. آذرگشسب آتش پادشاهی و رزمی بوده؛ آذر فروبغ، آتش موبدی و پیشوایی؛ آذر برزین مهر آتش کشت و ورز و برزیگری، چون در جاهای دیگر درگزارش اوستا از این آتشکده‌ها سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید[۱].

در آغاز مردمان به‌گروه پخش شده پس از آن دستورزان یا دستکاران را از کشاورزان جدا کرده هُوتُخشان نامیدند. در اوستا نیز از این چهارمین طبقه یک‌بار یاد شده و آن در پارهٔ ۷، از یسنای نوزدهم است این‌چنین: کائیش، پیشترائیش؟ آتهروز، رتهتئشتاو، واستریو، فشویانْس، هوئیتیش.

یعنی کدام [هستند] پیشه‌ها؟-آذربان، ارتشتار، برزیگرِ گله‌پرور[۲]، هُتخش (= دستورَزْ)[۳] به جای دَشْتورزَ یعنی چهارمین گروه، چنان‌که دیده می‌شود در متن هوئیتی huiti آمده و جز همین یک‌بار دیگر در اوستا به چنین واژه‌ای برنمی‌خوریم، درگزارش پهلوی همین واژه هوتوخُش hutuxš گردانیده شده یعنی خوب تخشا، نیک کوشا یا نیک‌کار[۴].

هوئیتی huiti باید از مصدر که به معنی ساختن و فراهم کردن است، درآمده باشد[۵]، در کارنامک ارتخشیر پاپکان از گروه سه‌گانه و سه آتشکده‌ای که یاد کردیم نام برده شده[۶] و

۱.نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها، و به جلد خرده اوستا.

۲. برزیگر گله‌پرور = واستریو فشوینت vastryo fšuyant

۳. Kais. pištraiš. ? - athrava. rathaeštio. vastryo fšuyas. huitš

درگزارش پهلوی چنین آمده: کستار پیشک؟ ـ آسرون، ارتشتار، واستربوش وهوتوخش.

۴. نگاه به یادداشت ۹ از بند ۲ هات ۲۹.

۵. نگاه به یادداشت ۴ از بند ۱۵ هات ۳۱.

۶. نگاه به: 13 Kârnâmak-i Artakshir Pâpakãn by E. K: Antiâ Bombay 1900 p. 4, chapt. I

در نامه تنسر از چهار طبقه سخن رفته است[۱]، همچنین جاحظ در کتاب‌التـاج از گـروه چهارگانه نام می‌برد[۲]. شک نیست که این طبقات تا روزگار ساسانیان هم بـرقرار بـوده، طبری در تاریخش از واستریوشان سالار و ارتشتاران سالار و مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف از هُتخشبذ و واستریوشبذ نام می‌برند[۳].

در داستان‌های ما از چهار گروه مردمان سخن رفته و تأسیس آن به جمشید پـیوسته است. بلعمی در پادشاهی جمشید گوید: و هم مردمان را بر چهار گروه کرد، از این گـروه دبیران و دانایانند و گروهی لشکریان و گروهی کشاورزان و گروهی پیشه‌وران و هر گروه را گفت که مبادا به جز کار خود هیچ کار کنند[۴]. در شاهنامه نیز در آغاز داستان جمشید از بخش کردن جمشید مردمان را به چهار گروه سخن رفته و نام نخستین کاتوزی و دومین گروه نیساری و سومین گروه نسودی و چهارمین گروه اهنوخوشی نوشته شده است، این‌چنین:

ز هر پیشه‌ور انـجمن گـرد کـرد — بدین اندرون سال پـنجاه خـورد
گروهی که کاتوزیان خـوانـیش — بـــه رســـم پـرستندگان دانـیش
جـــدا کـــردشان از مـیان گـروه — پـــرستنده را جـایگه کـرد کـوه
صـفی بـر دگـر دست بـنشاندند — هـمی نـام نـیساریان خـوانـدند
کـجا شـیرمردان جـنگ آورنـد — فـــروزندهٔ لشکـــر و کشـــورند
نسودی سه دیگر گـره را شـناس — کجا نیست بر کس ازایشان‌سپاس
بکارند و ورزند و خـود بـدروند — به گاه خورش سرزنش نشـنوند
چهارم که خـوانـند اهـنوخوشی — هـمان دست‌ورزان بـا سـرکشی
کجا کارشان همگنان پـیشه بـود — روانشان همیشه پر انـدیشه بـود

بدبختانه نام هیچ‌یک از این چهار گروه درست نوشته نشـده است، شک نـیست کـه فردوسی این واژه‌ها را درست به‌کار برده، بعدها به دست نسّاخین شاهنامه خراب شـده است، این‌گونه غلط‌ها به‌ویژه در مورد واژه‌هایی که در فارسی مـتروک شـده، در نسـخ شاهنامه بسیار دیده می‌شود.

کاتوزیان لغتی نیست که بتوان برای آن ریشه و بنی پیدا کرد، آن‌چنان خراب شده که باید از آن چشم پوشید و به واژه‌ای که در اوستا و پهلوی برای طبقهٔ پیشوایان آورده شده متوجه گردید.

---

۱. نگاه به نامهٔ تنسر به سعی مینوی، تهران ۱۳۱۱، ص ۱۲.
۲. کتاب‌التاج، چاپ قاهره، ص ۲۵.
۳. نگاه کنید به: Tabari von Noldeke. Leyden 1879 s. 110-111 und s. 444-445
و به: L'Iran Sous les Sassanides par Art. Christensen, Copenhagen, 1936, p 93-94
۴. در بلعمی چاپ هند، ج ۱، ص ۳۹ به جای دبیران و دانایان، «و پیروان و دانایان» نـوشته شـده، در آن چـاپ سراپا غلط چنین غلطی مایهٔ شگفت نیست.

چنان‌که می‌دانیم خدا ینامک پهلوی مأخذ اصلی شاهنامه است. شاید به جای کاتوزی که در نسخ شاهنامه آمده، خود فردوسی آتوری یا آسوری گفته و نوشته باشد یا به یک هیئت دیگر کم و بیش نزدیک به واژهٔ پهلوی و پازند. در یک نسخهٔ شاهنامه که در سال ۸۸۵ هجری نوشته شده آموزیان به جای کاتوزیان نوشته شده است[۱]. این واژه هر هیئتی که داشته باشد مفهوم آن با کار نخستین گروه که موبدان و پیشوایان باشند مناسبتی دارد، زیرا در پارینه موبدان و هیربدان از آموزگاران بودند[۲] چنان‌که دیدیم بلعمی هم نخستین گروه را دبیران و دانایان نوشته است.

همچنین از نیساری معنی‌ای برنمی‌آید. ناگزیر در اصل ارتشتاری بوده یعنی لغتی از همین بنیاد که در وزن شعر درست بیفتد اما نسودی که برای گروه کشاورزان آمده، به نگارنده یقین است که در اصل پسودی بوده، یعنی به کاتب سهوی روی داده به جای «پ» «ن» نوشته است، چنان‌که در شاهنامه نستور به غلط به جای بستور نوشته شده است، در کارنامک ارتخشیر پاپکان و در طبری هم بستور، بسطور آمده است[۳].

از اینکه پسودی باید درست باشد از این‌رو است که در اوستا و پهلوی و فارسی می‌توان بنیادی برای آن جست. در اوستا فشو fšu همچنین پسو pasu هر دو به معنی چارپای خانگی و جانور اهلی است، برابر pecus در لاتینی از مصدر فشو fšu که به معنی پروراندن چارپایان، از گله پرستاری کردن و از رمهٔ گاو و گوسفند نگهداری کردن است[۴]، فشوینت fšuyant اسم فاعل (صفت) است از مصدر فشو یعنی پرورانندهٔ گله و نگهدارندهٔ رمه. شبان (به ضم شین) که چوپان هم گوییم یعنی گله‌بان، مرکب است از فشو و بان، از واستریو فشوینت که یاد کردیم گروه برزیگر اراده می‌شود، چنان‌که در پارهٔ ۱۷ از یسنا نوزدهم[۵].

اهنوخوشی یا اهنوخشی که در شاهنامه چهارمین گروه از مردمان دانسته شده، اگر به جای نون «تاء» آورده شود به‌خوبی یادآور هوتوخش hutuxš پهلوی است، یا آن‌چنان که مسعودی یاد کرده هُتخش (= هوتوخش).

---

۱. این نسخه در انگلستان است، ملکی چیستر بیتی Chester Beatty که یکی از توانگران معروف لندن است، کتابخانه ممتاز و پرمایه‌ای از کتب قدیم دارد.

۲. نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها.

۳. بستور، پسر زریر و برادرزادهٔ کی گشتاسب است، در اوستا بست وئیری Basta-vairi خوانده شده، لفظاً یعنی جوشن بر بسته، نگاه کنید به نخستین جلد یشت‌ها، و به دومین جلد یشت‌ها.

۴. فشو در اوستا هم اسم آمده و هم مصدر.

۵. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱.

چینود پل

(صراط)

سیه روی خیزد ز شـرم گـناه   سوی چینود پُل نباشدش‌راه[1]

بسیاری از عقاید مزدیسنا دربارهٔ روز پسین و رستاخیز به دین‌های دیگر رسیده، از آن‌هاست عقیدهٔ پل صراط که در حدود سدهٔ سوم یا چهارم میلادی به دین یهود راه یافته و از آن دین به کیش اسلام درآمده است[2].

پلی که روان درگذشتگان باید از آن گذشته به بهشت یا به دوزخ درآیـند، در اوسـتا چینوت cinvat خوانده شده است. این واژه از مصدر چی ci با جزء وی vi (وی چی vi-ci)

۱. اسدی طوسی در گرشاسب نامه چاپ تهران ۱۳۱۷، ص ۱۳۷، شعر ۱۷، باز به همین واژه در ص ۳ گرشاسب نامه شعر ۱۳ برخوردم.

۲. این عقیده که از دین زرتشتی به نامهٔ دینی یهود نامزد به تلمود راه یافته، چنین نـقل شـده است: «در هـنگام ظهور موعود خداوند همه ملت‌ها را گرد هم آورد و به پروردگاران (بتان) آنان جان بخشیده، به جـنبش درآورد آن‌چنان که به ستایش پرستندگان خود گواهی دهند، آن‌گاه باید مردمان از روی پلی بـلند کـه بـر بـالای دوزخ برافراشته تا به سوی بهشت کشیده شده بگذرند. همان‌که بی‌دینان به روی آن پُل پای گذارند، آن پل مانند نـخی باریک شود و همه در تک دوزخ سرنگون گردند، اما خداوند خود پیروان پارسای بنی‌اسرائیل را راهنمایی کند و از آن پُل بگذرند» فرقی که میان مزدیسنا و دین یهود درباره این پُل دیده می‌شود این است: نزد ایرانیان روان هر کسی پس از مرگ باید از چینود پل بگذرد اما نزد یهودان در هنگام ظهور موعود؛ دیگر اینکه نزد ایرانیان دینْ و کردار هر یک از مردمان پیکر دختر زیبا و خوش اندامی یا به پیکر زن زشت و پتیاره‌ای درآمده، روان را در سر آن پل به سوی بهشت رهبری کند یا به سوی دوزخ کشاند.

نگاه کنید به: Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowiz; Giessen 1920 S. 180-181.

و به: La Vie Future d'aprés le Mazdeisme par N. Söderblom Paris 1901 p. 94

درآمده است همین مصدر است که با جـزء (préfixe) وی vi در فـارسی «گـزیدن» و در پهلوی ویچیتن vicitan شده است. از همین بنیاد است صفت چینونت cinvant بـه مـعنی آزماینده، بازشناسنده، برگزیننده. چینوت یا چینونت با واژهٔ پرتو peretu که به معنی پُل است می‌آید و بسا هم با واژهٔ پشو peshu که آن هم به معنی پل و گذر است آورده شـده است. چینوت پرـتو cinvat-peretu در پهلوی چینوت پوهل شده و در فارسی چینود پُل شده، فردوسی گوید:

چو زین گونه بر من سراید جهان   هـمی تـیره گـردد امـید نـهان
نماند بـه فـرزند مـن نـیز بـخت   بگردد ز تخت و سرآیدش بـخت
...   .
گذشتن چو بر چینود پُل بود   به زیر پی اندر همه گِل بـود[1]

چنان‌که از معنی لفظی خود واژه چینود برمی‌آید، این پلی است که برای آزمـایش روان همه درگذشتگان برافراشته شده، روان نیکان و بدان باید از آن بگذرند. در سر ایـن پـل است که کردار نیک از کردار بد شناخته شود. از آنجاست که به آمار کردار مردمان رسند، از آنجاست که مزد و پاد فراه گزینند، از آنجاست که راه بهشت و دوزخ پیش گیرند و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت.

از واژهٔ پِرِتو peretu تنها، که گفتیم به معنی پُل است، نیز در اوستا چینود اراده شـده است، چنان‌که در یسنا ۱۹ پارهٔ ۶ آمده:

«ای زرتشت سپیتمان، کسی که در این جهان خاکی اَهوُنَ وْئیریه[2] از بر خواند یا از یاد خود بگذراند یا آهسته بر زبان راند یا ستایش‌کنان بلند بسراید، من اهورامـزدا سـه بـار روانش را از زیر پل گذرانده به بـهترین هسـتی (= بـهشت) رسـانم؛ از بـهترین زنـدگی برخوردار سازم؛ از بخشایش بهترین راستی بهره‌مند کنم».

---

۱. واژهٔ چینود همین یک‌بار در شاهنامه آمده و آن در داستان شیرویه پسر خسروپرویز است، در شاهنامه چاپ Mohl در آنجا چینود با «ر» نوشته شده است، شک نیست که این غلطی است از نسّاخ، ناگزیر خود فردوسی مانند اسدی طوسی چینود با «دال» گفته و نوشته است، تبدیل تاء اوستایی و فرس هخامنشی و پهلوی به دال در فارسی و تبدیل این دو حرف در فارسی به همدیگر بسیار معمولی و رایج است، اما تبدیل تاء به «ر» در زبان‌های هند و اروپایی که زبان‌های ایران هم از آن‌هاست بسیار نادر است.

نگاه کنید به: Indo-Iranian Phonologie by H. Gray; New York 1902 192 and 199.

در فرهنگ‌های فارسی نیز به غلط جیله در و به اشکال گوناگون دیگر یاد شده است.

۲. اَهُونَ وَئیریَهْ ahuna-vairya که در پهلوی اهونور ahunavar خوانده شده نام یت‌ها اهو وئیریه می‌باشد، نگاه به خرده اوستا.

پیغمبر چندین بار در سرودهای خود از چینود پل یاد کرده، در بندهای ۱۰-۱۱ از هات ۴۶ فرماید: «ای مزدا اهورا، هر آن مرد و زنی که به جای آورد آنچه که تو برای جهان بهتر دانستی، برای پاداش درست‌کرداری وی بهشت بدو ارزانی باد. من با کسانی که به ستایش رهبری کردم از چینود پل خواهم گذشت. ـــ کرپن‌ها و کوی‌ها برای تباه کردن گیتی مردم را به کردارهای زشت می‌گمارند، آنانی که روان و دین‌شان به هراس خواهند افتاد در آن هنگام که به چینود پُل رسند هماره از کسان خان و مان دروغ (=دوزخ) خواهند بود».

در بند ۱۳ از هات ۵۱ فرماید: «این‌چنین پیرو دروغ تباه کرد برای خویش پاداشی را که برای درستی است، روانش در آن هنگام که کردارهای جهانی هویدا گردد، در سرِ چینود پُل به هراس افتد، چه از رفتار و گفتار خود از راه راستی دور گشت».

در بخش‌های دیگر اوستا نیز از این پل یاد شده، چنان‌که در یسنا ۷۱ پارهٔ ۱۶؛ ویسپرد کردهٔ ۷ پارهٔ ۱؛ وندیداد فرگرد ۱۹ پارهای ۲۹-۳۶؛ سی روزهٔ بزرگ و خرد در پارهٔ ۳۰؛ گشتاسب یشت پارهٔ ۴۲ و جُز آن، شرط گذشتن از این پُل همان کردار نیک است، اگر کسی نیک‌کردار نباشد چینود برای وی یک پُل نگذشتنی خواهد بود، یا آن‌چنان که در پارهٔ ۳ از فرگرد سیزدهم وندیداد آمده، پلی خواهد بود دُوژآپیه duzapya یعنی دشوار راه یا سخت گذر.

در سر همین پل است که دَئنا daena (=دین، وجدان) آدمی پیکری شده به روان روی کند آن‌چنان که در پاره‌های ۲۹-۳۶ از نوزدهمین فرگرد وندیداد آمده: پس از مرگ روان به راهی رسد که در آنجا چینود پُل برافراشته شده، دختر زیبا و خوش‌اندامی که نمودار دین پاک و نیکی است، روان پیرو دین راستین را روی پل چینود که بر زبر هرا Hara است گذارده به کنار ایزدان مینوی رساند و در گرزمان از بخشایش اهورا مزدا و امشاسپندان برخوردار سازد.

در هادُخت نسک مفصلاً از پیکر پذیرفتن دین سخن رفته و در نوشته‌های دیگر دینی کمابیش از آن یاد شده است: روان در بامداد روز چهارم پس از مرگ از بستر کسی که درگذشته جدا گشته، روی به جهان زبرین کند، چون در سر پل چینود رسد دین خود را نمودار بیند، اگر در گیتی نیکوکار و پارسا بوده دین خود را به پیکر دختر زیبا دریابد و او را از پل گذارنده به بهشت رهنمون گردد، اگر گناهکار و نادرست بوده دینش در سر آن پل به پیکر زنی زشت و پتیاره بدو روی نموده به دوزخ کشاندش[1].

---

۱. دربارهٔ دین و پیکر یافتن آن نگاه کنید به مقالهٔ «دین» و گزارش‌ها دُخت نسک در جلد دوم یشت‌ها.
نگاه کنید به دینکرد، کتاب نهم، فصل ۱۹ چاپ سنجانا جلد ۱۷ و به ترجمهٔ وِست West
Sacred Books of the East Vol. 37, Chap. 20, p. 210

در نامهٔ نهم دینکرد که از بزرگ‌ترین نوشته‌های دینی پهلوی به‌شمار است در فصل نوزدهم در فقرهٔ ۳ آمده: «چینود پل از کوه دایتیک که در ایران ویج است تا به البرز برافراشته شده است. در میان پُل، در زیر آن، درِ دوزخ است. چینود گذری است که همه نیکان و بدان باید از آن بگذرند آن گذر برای پاکان به پهنای نُه نیزه که هر نیزه به بلندی سه نای (= تیر) باشد فراخ گردد اما برای گناهکاران چون لبه اُستره شود[۱].»

در گزارش پهلوی (=زند) پارهٔ ۳۰ از فرگرد ۱۹ وندیداد که یاد کردیم چنین آمده: «از چینود پُل باید بگذرند، پُلی که یک سرش به چکات دایتیک و سرِ دیگرش به البرز پیوسته است»[۲]. در فصل ۲۱ دادستان دینیک گوید: «چینود پل از البرز به چکات دایتیک برافراشته شده، از آن راه‌ها کشیده شده، برخی فراخ و برخی دیگر تنگ. آن راه‌های فراخ به پهنای بیست و هفت نی باشد و آن راه‌های تنگ چون لبهٔ اُستره باشد. چون نیکوکار به آنجا رسد به راه فراخ درآید، آن پل به بلندی نه نیزه پهن گردد و پهنای هر نیزه سه نی باشد: چون گناهکار به آنجا رسد، آن گذر چون لبهٔ اُستره باریک شود. پارسا از آن گذشته به بهشت رسید و نادرست سرنگون گشته به دوزخ افتد.»[۳] بندهش در فصل ۳۰ از رستاخیز سخن داشته، در فقرهٔ ۳۳ گوید: «آن‌گاه زمین از فسردگی و یخ وارهد، نشیب و فراز نماند، کوهی که چینود بر زبر آن برافراشته شده هموار گشته از میان برود.»

---

۱. اُستره به ضم اول و ثالث و فتح را، آلتی است که بدان موی بسترند (تیغ) در پهلوی اُسترک.

۲. ایران ویج ـ دایتیک ـ چکات البرز: ایران ویج در اوستا Airyana-vaejanh باید خوارزم یا خیوه کنونی باشد. نگاه کنید به مقالهٔ آن در نخستین جلد یسنا. دایتیک در اوستا دائیتیا daitya، از همین بنیاد است واژهٔ «داد»، نامی است که به رود جیحون (آمویه، آمودریا) داده شده، یعنی رودی که از روی داد و قانون است که این نام عنوانی است که به این رود داده شده، نام اصلی آن باید وخشو Vaxšu باشد از مصدر وخش vaxš افزودن و بالیدن، که یونانیان اکسوس Oxus خوانده‌اند. گاهی دائیتیا با صفت ونگوهی vanguhi آورده شده، یعنی وه (= به) و چند بار هم آب دائیتیا خوانده شده، همین صفت سبب وجه تسمیه این رود به وه روت گردیده و چینیان هم در نوشته‌های خود وه روت (= بهرود) یاد کرده‌اند. جیحون رود خوارزم است. ـ چکات: در متن پهلوی با دایتیک آورده شده (چکات دایتیک) یعنی کوهی که از داد ایزدی بهره‌ور است. چکات یا چکاده در فرهنگ‌های فارسی یاد گردیده، به معنی بالای پیشانی و سره کوه گرفته شده است، در شاهنامه یک‌بار به‌کار رفته:

بیامد دوان دیده‌بان از چکاد که آمد سپاهی ز ایران چو باد

در فصل ۲ دادستان آمده: «به گفتهٔ موبدان بزرگ چکات دایتیک در ایران ویج در میان جهان است» ـ اما البرز، این کوه در اوستا هَرَ Hara نامیده شده و با صفت برزئیتی berezaiti (بُرز: بلند) آمده، در پهلوی هر بورز؛ نگاه به جلد ۲ یشت‌ها.

۳. وست West هر «نی» را ۴ بی و ۸ بند (inches) برآورد کرده و «نیزه» را به درازی ۱۴ پی گرفته است، این‌چنین چینود برای نیکوکار ۱۲۶ پی فراخ گردد نگاه به: SBE Vol. XVIII, p. 49

دربارهٔ چینود و شمار روز پسین به فصل ۲۰ دادستان دینیک و به فصل ۲۵ فقرهٔ ۶ و به فصل ۳۴ فقرهٔ ۴ نیز نگاه کنید.

در مینو خرد فصل ۲ فقرهٔ ۱۲۳ آمده: «آن هنگام که روان مرد پاک به چینود رسد، آن پُل به پهنای یک فرسنگ فراخ گردد.»

اردا ویراف در گردش دوزخ و همستکان (برزخ) و بهشت در فصل ۴ اردا ویرافنامه گوید: «آن‌گاه که با راهنمایان خویش سروش پیروزگر پاک و ایزد آذر به پُل چینود رسیدم در آنجا روان نیکوکاری دیدم که سه روز پس از مرگ از بستر کالبد خود جدا گشته و رو به جهان مینوی گذاشته بود». در فصل ۵ همان نامه گوید: «آن‌گاه که به چینود رسیدم آن پل به پهنای نُه نیزه فراخ گردید و من با همراهان خود سروش پاک و ایزد آذر به آسانی و گشایش و دلیری و پیروزی از آن گذشتیم». باز در ارداویراف در فصل ۱۷ همان نامه در گردش دوزخ که پس از تماشای بهشت دیگرباره به چنود پُل رسید گوید: «روان گناهکاری را دیدم که در سه شب نخستین پس از مرگ به رنج اندر بود و دینش کردار نکوهیده‌اش را پیکر زنی زشت و پتیاره بدو نموده، وی را به دوزخ می‌کشاند».

این است چینود پل در دین ایران و بنیاد صراط در دین‌های دیگر.

گات‌ها

سرودهای زرتشت

اهنود گات، یسنا «ها» ۲۸

۱ * خواستارم[۱] در نماز[۲] با دست‌های بلند شده[۳]، نخست، ای مزدا رامش[۴] برای همهٔ

* این «ها» دارای یازده بند است بندهای ۱–۵ به هم پیوسته است، این چنین:
در نخستین بند پیغمبر برای رامش و خوشی سراسر آفریدگان نیک که از پرتو سپند مینو (روان پاک خداوندگار) پیکر هستی یافته‌اند دست به نماز و نیایش برداشته، خواستار است که از آیین راستین (آشا) خرد امشاسپند بهمن و فرشتهٔ نگهبان جانداران سودمند گوشورون را از خود خوشنود گرداند.
در دومین بند آرزو شده که یاران و پیروان دین بهی به میانجی آیین راستین از آبادی و بخشایش ایزدی در هر دو گیتی برخوردار گردند، چه در این سرای سپنج و چه در جهان جاودانی آینده.
در بند سوّم پیغمبر فرماید: سرود ستایش من به درگاه اهورا مزدا و مهین فرشتگان (امشاسپندان) سرود یکتاپرستی است آن‌چنان که پیش از این نبوده است، امید است آن‌گاه که من آنان را در راه دین‌گستری به یاری همی خوانم پناه بخشند و امشاسپند سپندارمذ (آرمیتی) کشور جاودانی مینوی (= بهشت) برای دینداران بیاراید.
در بند چهارم فرماید: من در نهاد خویش بر آن شده‌ام که روان مردم را با همراهی منش نیک (بهمن) نگهبان باشم و چندان‌که بتوانم مردم را به آیین راستین رهبری کنم، زیرا از پاداشی که مزدا اهورا در روز پسین برای کردارهای نیک خواهد داد به خوبی آگاهم.
در بند پنجم گوید: کی خواهد بود آن روزی که من به دیدهٔ خود راستی و منش نیک و بارگاه فر و شکوه اهورا و فرمانبرداران مزدا را توانم نگریستن؟ از این گفتارهای آسمانی و نویدها به سوی فردوس برین چنان سازم که زیانکارترین از مردم هم به امید بخشایش روز پسین به آیین راستین بگروند.
از سپند مینو ـــ سپنتو مئینیو spənta-mainyu که خرد یا روان پاک مزداست جداگانه سخن داشتیم، همچنین از اشا = اش asha که در فارسی اردیبهشت گوییم همین کلمه است که گاهی به معنی راستی گرفته‌ایم و گاهی به معنی دین راستین، همچنین از وهومننگه vohu-mananh که در فارسی بهمن گوییم سخن رفت و در هر جای از گات‌ها که منش نیک نگاشتیم معنی همین واژه است.
آرمیتی armati یا آرمئیتی که در فارسی سپندارمذ گوییم نیز یکی از مهین فرشتگان یا از امشاسپندان است بسا معنی این واژه را که پارسایی و بردباری و فروتنی است به‌کار برده‌ایم.

←

آفرینش[۵] سپند مینو[۶]، ای اردیبهشت[۷] (و) اینکه خرد[۸] بهمن[۹] را خوشنود توانم ساخت[۱۰] و گوشورون را.[۱۱]

۲ من که به شما روی می‌آورم[۱]،ای مزدا اهورا، با منش نیک، به من ارزانی دارید[۲] آن آبادی[۳] دو جهان[۴] خاکی[۵] و مینوی[۶] را به دستیاری اردیبهشت که به یاران[۸] گشایش[۹] دهد.

۳ من که شما را، ای اردیبهشت، سرود گویم[۱] به روش نو[۲] و بهمن و مزدا اهورا و کسانی راکه سپندارمذ[۳] برایشان کشور[۴] نکاستنی[۵] ببالاند[۶]: به یاری من رسید[۷] هر آن‌گاه (که شما را به یاری) همی خوانم[۸].

۴ من به یاد سپرده‌ام[۱] که روان[۲] را با همراهی[۳] منش نیک نگهبانی کنم[۴]، چه از پاداش[۵] مزدا اهورا برای کردار[۶] آگاهم[۷]، تا هرچند[۸] که توان[۹] و توش دارم[۱۰] می‌آموزم[۱۱] که دین راستین (اشا) جویند[۱۲].

۵ ای راستی، کی چون دانایی تو را خواهم دید[۱] و منش نیک را؟ و تواناترین[۲] بارگاه[۳] اهورا (و) پیروان[۴] مزدا را؟ از این مهین‌تر[۵] گفتار[۶] بگروانم[۷] زیانکاران[۸] با زبان‌مان[۹].

۶ *بیا با منش نیک، بخشایش[۱] پایدار[۲] بده راستی از گفتار[۳] درست[۴] خویش به

←

از امشاسپندان دیگر چون شهریور و خرداد و امرداد در مقالهٔ امشاسپندان سخن رفت.

از گوشورون =گئوش اورونْ gəuš-urvan که فرشتهٔ نگهبان جانداران سودمند است نیز جداگانه سخن رفت و در یادداشت‌ها هم ریشه و بنیان هر یک از این واژه‌ها را یاد کردیم.

* در بندهای ۶–۱۱ پیغمبر از مزدا خواستار است که بدو و یارانش دارایی منش نیک (بهمن) و بخشایش جاودانی راستی (اشا) ارزانی دارد و در برابر ستیزهٔ بدخواهان به آنان پناه دهد به‌ویژه به کی گشتاسب که پشتیبان آیین پیغمبر است و فرشوشتر که وزیر کی گشتاسب است کامیابی و رستگاری بخشد، برای اینکه اهورا مزدا آرزوی پیغمبر و هر یک از یارانش را برآورده کامروا سازد باید به ستایش و نیایش ایستاد تا در کشور جاودانی مینوی (بهشت) در خور بخشایش ایزدی گردید، آری هر آنکه را اهورا مزدا پاک و نیک منش شناخت کامیاب و رستگار سازد و سخنان خواهش وی در پیشگاه مزدا پذیرفته گردد.

پیغمبر در انجام فرماید: هر آن نیکی که در جهان از مردم سرزند من آنها را در گنجینهٔ کردار نگاهداری خواهم کرد تا اینکه در روز شمار سنجیده گردد و از روی آن پاداش بخشیده شود، در بند دوم از «ها» ۳۴ و در بند دهم از «ها» ۴۹ نیز از نگاهداری کردارها یاد شده است.

زرتشت، ای مزدا، و به ما پناه نیرومند[5] (بخش) ای اهورا تا ما به ستیزۀ دشمن[6] چیر شویم[7].

۷ * بده، ای اردیبهشت، آن پاداش[1] (و) آبادی[2] منش نیک، تو ای سپندارمذ بده به گشتاسب خواهش[3] (خویش) و به من آن ده، ای مزدا و پادشاه[4] که پیغمبر[5] شما سرود ستایش[6] رواکند[7].

۸ ** بهتری[1] خواستارم از تو ای بهتر، تو ای اهورای با بهتر راستی همگام[2]، خواهانم[3] برای فرشوشتر[4] دلیر[5] و برایم و برای کسی که تو آن را ببخشایی[7] منش نیک، هماره جاودان[8].

۹ *** برای این نیکی[1]، ای اهورا مزدا و ای اردیبهشت و ای بهتر منش[2]، نباید که شما را آزرده کنیم[3]، (باید) بکوشیم[4] که شما را ستایش[5] پیش آوریم[6]، شمایید که آرزو[7] زودتر[8] برآورید و (آن آرزوی) به کشور سود[9] (= بهشت).

۱۰ آن دانایانی[1] که تو در راستی و منش نیک سزاوار[2] شناختی[3]، ای مزدا اهورا، آنان را به رسیدن آرزو[4]، کام[5] رواکن[6]، چه می‌دانم برای رستگاری[7] سخنان[8] خواهش[9] نزد شما[10] کارساز[11] است.

۱۱ **** چون من راستی و منش نیک[1] را جاودان[2] نگاه خواهم داشت[3]، تو ای مزدا به خرد[4] خویش بیاموزان[5] (و) از دهان[6] خود بیاگاهان[7] نخستین[8] جهان[9] چگونه[10] بُوَد[11].

* در این بند، چنان‌که گفتیم، پیغمبر خواستار است که گشتاسب به آرزوی خویش رسد و کامروا گردد و برای خود خواستار است که بتواند دین مزدا رواکند و سرودهای خود به گوش مردم رسانیده آیین بگستراند.

** پیغمبر برای فرشوشتر وزیر کی گشتاسب از اهورا مزدا که خواستش با راستی (اشا) یکسان است و برای خود و برای همۀ کسانی که در خور بخشایش ایزدی باشند منش نیک جاودانی آرزومند است، دارایی منش نیک نزد پیغمبر بهتر از هر چیز است.

*** پیغمبر فرماید: اهورا مزدا و امشاسپندانش اشا (=اردیبهشت) و وهیشت مننگه vahišta. mananh (=بهمن) هستند که بهتر از همه توانند مردم را کامروا سازند و به سود کشور جاودانی مینوی که بهشت باشد برخوردار کنند از این‌رو از گناه و نافرمانی آنان را نباید آزردن.

«این نیکی» که در آغاز این بند آمده همان دارایی منش نیک است که در بند پیش گذشت.

**** چنان‌که از خود این بند برمی‌آید پرسش پیغمبر، دربارۀ جهان مینوی آینده است در آنجایی که کردارهای جهانی مردمان را که پیغمبر برای روز شمار نگهداری کرده خواهند سنجید.

یسنا«ها» ۲۹

۱ * به شما گله کرد[۱] گوشورون[۲] برای کی مرا آفریدید[۳]، کی مرا ساخت[۴]؟ خشم[۵] و
ستم[۶] و سنگدلی[۷] و درشتی[۸] و زور[۹] مرا به ستوه آورد[۱۰]. مرا جز از شما نگهبان[۱۱]
دیگری نیست: ایدون[۱۲] نیکی[۱۳] کشاورز[۱۴] به من ارزانی دارید[۱۵].

---

* این «ها» مانند «های» پیش نیز دارای پانزده بند است و یکی از دلکش‌ترین سرودهای گات‌هاست زیرا که گویای آغاز آبادانی ایران زمین است، گوشورون که در نخستین بند از «های» ۲۸ نیز یاد شده روان چارپایان یا فرشته‌ای است که به نگهبانی جانوران سودمند گماشته است، به درگاه آفریدگار خروش بر آورده، از ستم و بیداد و خونریزی مردمان گله‌مند است و خواستار است که در پناه برزیگران دلسوز و شبانان مهربان آسوده و خرم زیست کند، آن‌گاه آفریدگار از امشاسپندان اردیبهشت، نمایندهٔ درستی و راستی پرسید چگونه مهتر و سروری باید برای پرستاری چارپایان برگزید؟ اردیبهشت در پاسخ گوید: در گیتی چنین سردار آیین‌شناس و مهربان نیست و خود مزدا از همه بهتر داند که پیش از این دیوها (گروه پروردگاران) چه آیین گزاردند و پیروان آنان چه کرده و چه خواهند کرد، اینک دادگستری با خود اهوراست، پس از آن روان چارپایان به درود و آفرین ایستاده، از مزدا درخواست که پارسایان و شبانان را از آسیب کیش دروغین و پیروان بیدادگر دیوها نگاه دارد، اهورا مزدا به گوشورون گوید: برای چارپایان سرور و شهریاری که از خود آن‌ها باشد نیست. آفریدگار آن‌ها را برای شبانان و برزیگران پدید آورد تا در پناه آنان خوش زیند و مایهٔ خورش و زندگی مردمان باشند.

گوشورون از امشاسپند بهمن، نمایندهٔ منش نیک پرسد: پس در میان مردمان از کی امید پرستاری توانیم داشت؟ امشاسپند بهمن پاسخ دهد: یگانه کسی که به دین راستین گوش فرا داده زرتشت سپیتمان است، اوست گسترانندهٔ آموزش مزدا، از این‌رو به او گفتار نغز و دلپذیر بخشیده شده است. چون گوشورون نام زرتشت بشنید، دیگرباره ناله آورد: چگونه چنین مرد ناتوانی ما را خشنود تواند ساخت، ما را آرزوی شهریار توانایی است تا در سایهٔ شمشیر وی جهانیان رام و زمین از کشت و ورز و پرورش چارپایان سودمند خرّم و شاد شوند نه پیغمبری اندرزگوی که از او فرمان نبرند و ستم همچنان پایدار بماند، کی خواهد بود آن روزی که شهریار زبردستی به داد ما رسد؟ آن‌گاه زرتشت گفت: بار خدایا به روان چارپایان نیروی بخش برانگیز آن شهریاری که آبادانی و رامش تواند دادن، آری ای مزدا تو چنین کسی را توانی برانگیختن، هلا ای مردم مرا بپذیرید و دین راستین من دریابید تا راستی و منش نیک و شهریاری به شما روی کند و جهان از برزیگران آباد و چارپایان از پرورش شبانان شاد گردند، گوشورون پس از شنیدن آواز زرتشت آرام گرفته، دریافت که در پناه آمین وی چارپایان سودمند هم آسوده توانند زیستن.

۲ آنگاه[۱] آفرینندهٔ[۲] جانور از اردیبهشت پرسید[۳]: تو چگونه[۴] ردی[۵] به جانور می‌دهی که بدو خورش،[۶] همچنین[۷] نگهداری[۸] بسزا[۹] تواند دادن[۱۰]؟ کی را شما سردار[۱۱] وی برگزیده[۱۲] که دروغ[۱۳] و خشم بازدارد[۱۴].

۳ به او (به آفرینندهٔ جانور) اردیبهشت پاسخ گفت[۱] برای چارپا سردار[۲] بی‌آزاری[۳] نیست، در آنجا[۴] نتوانند دریافتن[۵] که با زیردستان[۶] درست[۷] رفتار کنند[۸] در میان کسان[۹] نیرومندتر[۱۰] کسی است که مرا خواند[۱۱] (و) من به یاری[۱۲] وی رسم[۱۳].

۴ (اردیبهشت گوید) مزدا سخن[۱] بهتر به یاد دارد[۲] که پیش از این چه[۳] ورزیدند،[۴] دیوها[۵] و مردمان[۶] و همچنین پس از این[۳] چه خواهند ورزید. او راست، اهورا راست دادگستری[۷] آن‌چنان که او خواهد[۸] ما نیز بر آنیم[۹].

۵ ایدون[۱] بر آنیم[۲] با دست‌های بلند شده[۳] آفرین خوانیم،[۴] روان من و جانور بارور[۵] با خواهش[۶] مزدا را بر آن داریم[۷] که نه به راست زندگی‌کننده[۸] (و) نه به شبان[۹] از دروغ‌پرست[۱۰] آسیب[۱۱] رسد.

۶ ایدون اهورامزدای آیین[۱] شناس خود گفت[۲]، با فرزانگی[۳]: (برای تو) یک سردار یافت نشده[۴] و نه[۵] ردی[۶] به‌درستی[۷]، چه[۸] تو را آفریدگار[۹] برای شبان و برزیگر ساخت[۱۰].

۷ سخن[۱] «افزونی»[۲] مزدا اهورای با راستی همگام[۳] برای چارپا آفرید و به فرمانش[۴] فراوانی[۵] برای خورش نیازمندان[۶]، آن پاک[۷] (دارد).
❋ کیست از تو ای بهمن در میان مردمان[۸] آنکه از ما نگهداری کند[۹]؟

۸ ❋ (بهمن گوید:) یگانه کسی که اینجا من شناخته[۱] (و) کسی که آیین[۲] ما شنیده[۳] زرتشت سپیتمان است[۴]، ای مزدا، که (اندیشهٔ) ما و اندیشهٔ[۵] دین راستین بگستراند[۶]، از این‌رو به او گفتار[۷] دلپذیر[۸] دادیم.

❋ ناگزیر این پرسش از گوشورون و جانور به او راست که در بند پنجم درخواستند که مزدا نیکان را از آسیب بدان آسوده بدارد.

۹ * آن‌گاه بنالید[۱] گوشورون: که من خشنود شوم[۲] به آواز[۳] سست[۴] یک نگـهدار[۵]،
یک مرد ناتوان[۶] به جای یک شهریار توانا[۷] که آرزوی من است[۸].
کی[۹] خواهد بود[۱۰] آن هنگام[۱۱] که به او[۱۲] یاری[۱۳] زبردست[۱۴] داده شود؟

۱۰ (زرتشت گوید:) شما[۱] ای اهورا، ای اردیبهشت، ای بهمن به آنان[۲] نیرو[۳] دهید و آن
توانایی[۴] که از آن، او[۵] خان و مان خوب[۶] و رامش[۷] تواند دادن.
من نیز بر این اندیشیدم[۸]، ای مزدا که تویی نخستین[۹] پدید آرندهٔ[۱۰] این[۱۱].

۱۱ کجاست[۱] راستی و منش نیک و شهریاری[۲]؟ پس مرا شما، ای مردم[۳]، بپذیرید[۴]، ای
مزدا، برای شناختن[۵] مه[۶] آیین مغ[۷].
** ای اهورا، مـا راست اکـنون[۸] یـاور[۹] از بـرای بـهره[۱۰] مـانند شـما[۱۱] کسـانی
ایستاده‌ایم[۱۲]

---

* به پند نهم از «ها» ۴۶ نیز نگاه کنید.

** گوشورون پس از شنیدن آواز زرتشت آرام گشته گوید: آیین زرتشت پناه ما خواهد بود از آزار بیدادگران، آسوده برای سود و بهرهٔ جهانیان آماده‌ایم.

یسنا «ها» ۳۰

۱ * اینک سخن می‌دارم[1] برای آنانی که خواستار شنیدنند[2] آنچه را که مرد دانایی[3]

---

* در این «ها» که نیز مانند دو «های» پیش دارای دوازده بند است از دو گوهر خوبی و بدی سخن رفته، این یک به دین راستین دادار یکتا اهورا مزدا همی خواند و آن دیگر به کیش دروغین دیوها، گروه پروردگاران کشاند پیغمبر زرتشت برای این برانگیخته شده که راه از چاه باز نماید و مردم را به راستی رهنمون گردد

سوی تو نوید گر فرستادند / بر دست زمانه ز آفرینش دو
یکی سوی دوزخت همی خواند / یکی سوی عز و نعمت مینو
هر یک به رهیت می‌کشد لیکن / بر شخص پدید ناورد نیرو
این با خوی نیک و نعمت حکمت / اندر ره راست می‌کشد بازو
و آن جان تو را همی کند تلقین / با کوشش مور و گریزی راسو
برگیر ره بهشت و کوشش کن / کاین نیست ره محال و نامرجو

ناصرخسرو

وخشور زرتشت فرماید: اینک از ستایش اهورا و درود بهمن سخن بدارم و از رستگاری و شادمانی کسانی که سخنانم به یاد بسپارند و کار بندند آن‌چنان که به دیدن راستی و به رسیدن به بارگاه پر فرّ و فروغ مینوی کامیاب گردند، شما را از هر آنچه نیکو و ستوده است بیاگاهانم، هر یک از شما مرد و زن راست که با منش روشن، جدایی میان دین راستین و کیش دروغین بدانید، نیک از بد باز شناسید، پیش از پایان گرفتن گردش گیتی و فرا رسیدن روزشمار دریابید، که در سرانجام رستگاری با ماست. در آغاز آفرینش دو گوهر نمودار شدند یکی نامزد به سپنت مئینیو spenta mainyu (= سپند مینو) و دیگر انگرَ مئینیو anra. mainyu (= اهریمن) سپند مینو نماینده خرد پاک مزدا یا پندار و گفتار و کردار نیک؛ اهریمن نماینده روان تیره با پندار و گفتار و کردار زشت. هر دو خود را به جهانیانِ بنمودند، از مردمان کسانی که روشندلند به نیکی روی نموده سپند مینو برگزیدند و آنانی که تیره نهادند به بدی گراییده اهریمن برگزیدند، چون در همان آغاز زندگی از سپند مینو کاخ هستی و از اهریمن کریوهٔ نیستی بنیان نهاده شده ناگزیر در انجام زندگی گیتی دوستاران راستی و نیکی در سرای جاودانی از بخشایش ایزدی برخوردار گردند و پیروان دروغ و بدی به رنج دوزخ دچار آیند. اهریمن دروغ‌پرور برای خود کردار بد گزیند و سپند مینو که گویی آسمان پایدار جامهٔ رسای اوست و همه کسانی که با کردارهای ستوده خواستار خوشنودی مزدا هستند راستی برگزیدند. دیوها، گروه پروردگاران پیشین، نیز فریفته گشته در میان این دو گوهر خوب از بد ←

باید به یاد بسپرد[۴]: ستایش[۵] اهورا و درود[۶] بهمن و از شادمانی[۷] کسی که آن را خوب به یاد بسپرد[۸]، آن کسی که راستی و همچنان روشنایی[۹] خواهد نگریست[۱۰].

۲ بشنوید[۱] با گوش‌ها[۲] آنچه بهتر است (و) ببینید[۳] با منش[۴] روشن[۵] جدایی[۶] میان دو کیش[۷]* هر یک، هر یک[۸] برای خویشتن[۹] پیش از (فرارسیدن) انجام[۱۰] بزرگ[۱۱] دریافتن[۱۲] که آن به سود ما پایان خواهد پذیرفت[۱۳].

۳ ** در آغاز[۱] آن دو گوهر[۲] همزاد[۳] در پندار و گفتار و کردار[۴] بهتر و بتر[۵]، در اندیشه[۶] هویدا شدند[۷] در میان این دو، نیک‌اندیشان درست برگزیدند[۸] نه بداندیشان[۹].

۴ و آن‌گاه که این دو گوهر به هم رسیدند[۱] نخست هستی و نیستی[۲] بنیان نهادند[۳] و همچنان[۴] در انجام[۵] بدتر[۶] زندگی[۷] که پیروان دروغ را خواهد بود و پیروان راستی را[۸] جایگاه بهتر[۹]. ***

۵ از این دو گوهر، دوستار دروغ[۱] بدتر رفتار[۲] برگزید[۳]، راستی (برگزید) پاک‌تر روان[۴]، **** آنکه از آسَمان[۵] استوارتر[۶] جامه در بر کرده[۷] و کسانی که شادمانه[۸] با کردارهای آشکار[۹] اهورامزدا را خشنود کنند.[۱۰]

→

باز نشناختند، آن‌چنان که منش زشت برگزیده با خشم و کین به تباه کردن زندگی پرداختند. کسی که در این جهان خوب از بد باز شناسد و به سپند مینو روی آورد امشاسپندان چون شهریور (شهریاری و توانایی مزدا) و بهمن (= منش نیک مزدا) و اردیبهشت (= راستی مزدا) و سپندارمذ (= پارسایی مزدا) وی را یاوری کنند و در کوشش در راه راستی و در بر انداختن دروغ پشت و پناه وی باشند، آن‌چنان که در روزشمار پس از آزمایش پسین پاک درآید و در خور پاداش گشته در برابر گمراهان بد کنش اهریمن نخستین کسی باشد که سرافراز به سوی بهشت خرامد، در آن هنگامی که سزای گناهکاران فرا رسد همان‌گاه کشور مینوی مزدا (= فردوس) برای پاداش کسانی که در برانداختن دروغ و پیروزی راستی کوشیدند برآراسته گردد. بکند ما از کسانی باشیم که زندگی تازه و خرّم کنیم و مردم را برای بخشایش کشور جاودانی رسا سازیم. بکند مزدا و مهین فرشتگانش ما را یاری دهند و چنان سازند که بدگمانی و وزیغ (= شک و ریب) از میان برود و همگان خوب از بد باز شناسند، اینک ای مردمان اگر دینی که مزدا فرو فرستاده دریافتید و از آسایش و رامش جاودانی پیروان راستی و از رنج و زیان دیرپای پیروان دروغ پی بردید، آینده به کامتان خواهد بود.

به بند دوم از «ها» ۴۵ نیز نگاه کنید.

* دو کیش: مزدیسنا یا دین راستین مزدا و دیو یسنا یا دین دروغین گروه پروردگاران.

** دربارهٔ دو گوهر یا دو روان خوب و بد به بند دوم از «ها» ۴۵ نیز نگاه کنید.

*** بهتر جایگاه: بهشت برین، سرای جاودانی در آنجایی که پاکان و نیکان آرام گیرند.

**** آسمان پایدار چون جامه‌ای است بر بالای رسای روان پاک ایزدی.

۶ * از میان این دو (گوهر) دیوها[۱] نیز (بدی از خوبی) درست باز نشناختند[۲]، چه هنگامی که آنان با هم در گفت و شنود بودند[۳] فریب[۴] به آنان فرارسید[۵]، آن‌چنان که بـدتر منش برگزیدند[۶]، آن‌گاه با هم به‌سوی خشم[۷] شتافتند[۸] تا زندگی[۹] مردم تباه کنند[۱۰].

۷ ** و به او[۱] خشتر فرا رسد، و وهومننگه و اَشا و به اندام[۲] (او) آرمئیتی پایداری و استواری[۳] دهد، آن‌چنان که او در برابر پاداش[۴] تو از (آزمایش) آهن[۵] نزد آنـان[۶] نخستین گردد.

۸ و هنگامی[۱] که سزای[۲] این گناهکاران[۳] فرا رسد، پس آن‌گاه، از مزدا، کشـورت[۴] را بهمن در پایان[۵] برپا کند[۶] برای کسانی که دروغ را به دست‌های راستی سپردند[۷].***

۹ و خواستاریم از آنانی باشیم[۱] که زندگی[۲] تازه[۳] کنند[۴] ای مزدا و شما ای سروران[۵] دیگر و اردیبهشت همراهی‌تان را ارزانی دارید[۶]، آن‌چنان که اندیشه‌ها[۷] بـا هـم[۸] بَونْد[۹] در آن‌جایی[۱۰] که شناسایی[۱۱] پریشان[۱۲] است.

۱۰ **** آری[۱]، آن‌گاه به کامیابی[۲] (جهان) دروغ شکست[۳] از پی رسد[۴]، ایدون[۵] به پاداشی که پیمان شده[۶] در سرای نیک[۷] بهمن[۸] (و) مزدا و اردیـبهشت کسـانی در پیوندند[۹] که نیکنامی[۱۰] جستند[۱۱].

۱۱ اگر شما مردمان آیینی[۱] که مزدا فروفرستاد[۲] دریافتید[۳] (از یک‌سو) آسایش[۴] (و از سوی دیگر) رنج[۵] زیان[۶] دیرپایا[۷] برای پیروان دروغ و سود[۸] برای پیروان راستی ـــ پس آن‌گاه[۹] آینده به کام[۱۰] خواهد بود.

---

* دیوها، گروه پروردگاران گمراه‌کننده در بندهای ۳-۵ از ها ۳۲ و در بند ۲۰ از ها ۴۴ نیز یاد شده‌اند.

** خشتهر xshathra = شهریور؛ و هومننگه vohumananh = بهمن؛ اشـا (اَش) asha = اردیـبهشت: آرمـئیتی armaiti = سپندارمذ از امشاسپندان یا مهین فرشتگانند، نمایندهٔ توانایی و منش نیک و راستی و پارسایی دادار اهورا مزدا هستند.

از آزمایش آهن گداخته و آتش برافروخته که در روزشمار پاک از ناپاک و سره از ناسره شناخته خواهد شد جداگانه سخن داشتیم، دربارهٔ این آزمایش به بند سوم و نوزدهم از «ها» ۳۱ و بند چهارم از «ها» ۳۴ و بند چهارم از «ها» ۴۳ و بند ششم از «ها» ۴۷ و بند نهم از «ها» ۵۱ نیز نگاه کنید.

*** در بند چهاردهم از «ها» ۴۴ نیز از گرفتار نمودن دروغ و به دست راستی دادن سخن رفته است.

**** در بند ششم از «ها» ۵۳ نیز از شکست یافتن جهان دروغ، در سرانجام، سخن رفته است.

یسنا «ها» ۳۱

۱ * به یاد[۱] فرمان[۲] تان[۳] بیاگاهانم[۴] سخنانی که ناشنیدنی است[۵] برای کسانی که از روی دستور دروغ[۶] جهان[۷] راستی را تباه کنند[۸]، ایدون بسیار خوش[۹] برای آنانی که دلدادهٔ[۱۰] مزدا هستند.

* این «ها» چنان‌که «های» ۵۱ هر دو بلندترین سرودهای گات‌ها، هر یک را ۲۲ بند است در این‌ها زرتشت به‌ویژه از پیامبری و آیین خویش سخن می‌دارد، سخنانی که دوستاران راستی را شیرین و دروغ‌خواهان را تلخ می‌نماید، پیغمبر مردم را به راه راست خوانده فرماید: چون خودتان راه راست را نتوانید دیدن، مرا اهورا مزدا داور هر دو گروه از مردمان، چه نیکان و چه بدان برانگیخت تا راه راست بنمایم و در ستیزهٔ خوبی و بدی داوری کنم و خود اهورا مزدا گواه درستی من است. امید است دادار مرا در دین‌گستری و آیین‌پروری یاری کند و از ستایش مزدا و نیایش امشاسپندانش دروغ را براندازیم و بدانیم که سرانجام چگونه خواهد بود. آنکه مرا در راه دین راستین یاری کند از بخشایش کشور مینوی بهره‌ور گردد و اهورا، آفرینندهٔ دین راستین وی را بنوازد، آری داوری کردارهای این جهان در جهان دیگر با خود مزداست.

آن‌چنان که فرشتهٔ نگهبان چارپایان سودمند برای پرورش آن‌ها برزیگرانِ گله‌پرور برگزید و از بیابان نوردان دوری جُست، مردمان راست که برای رستگاری خود آزادانه دین مزدا برگزینند و به آوازِ راست گفتار گوش فرا دهند نه به بانگ دروغ، خُردترین گناهی که در این گیتی از مردم سر زند، مزدا با دیدهٔ خود بیناست. از آنچه شده و از آنچه خواهد شد و هرچه از پاک و ناپاک بروز کند همه در روز پسین به‌شمار خواهد آمد هر آنکه به شهریار بدکار و جانور آزار یاری کند سزای خود بیند، زرتشتِ نیک‌اندیش کسی است که مزدا وی را برای آبادی مرز و بوم برانگیخت او راست بزرگی و برتری زیراکه پیرو راستی است.

مبادا کسی از شما به پیشوای کیش دروغین گوش دهد چه از او جز سیه‌روزی و ویرانی مرز و بوم نیاید، باید چنین گمراه‌کنندگان را راند، باید به کسی گوش فرا داد که پزشک زندگی است کسی که جز به راستی لب نگشاید و در روز آزمایش پسین پایدار تواند ایستادن، کسی که به پیرو راستی نزدیک شود، از رنج و شکنج دوزخ دور ماند و کسی که نه چنین کند به آن دچار آید. خوشا به کسی که دلش در اندیشه و کردار با مزداست و از رسایی و جاودانی و راستی و توانایی و منش نیک برخوردار است. پیغمبر در پایان گوید به نیک‌اندیشان روشن است که زرتشت با گفتار و کردار خویش پاسبان راستی و نگهبان کشور مینوی و کارگزارترین یاور اهوراست.

۲ چون[۱] آن راه[۲] بهتر[۳] که باید برگزید[۴] پدیدار[۵] نیست، پس ازین‌رو[۶] من به سوی همه‌تان آیم[۷] داور[۸] هر دو گروه[۹]، آن‌چنان که مزدا اهورا مرا می‌شناسد[۱۰]، تا اینکه ما از روی دین راستین زندگی به‌سر بریم[۱۱].

۳ * آن سزایی[۱] که از خرد[۲] و آذرت[۳] خواهی داد و به دستیاری دین راستین آموزانیدنی[۴] ـ بدو هماورد[۵] چیزی که برگزیدگان[۶] را آموزشی[۷] است، آن را به ما بگو[۸] که بدانیم[۹]، ای مزدا، با زبان دهان[۱۰] خود تا اینکه من همه زندگان[۱۱] را بگروانم[۱۲].

۴ هر آن‌گاه راستی خوانده شد[۱] و مزدا و سروران دیگر[۲] و ** اشی[۳] و سپندارمذ نیز، پس آن‌گاه، ای بهمن آرزومندم[۴] برای خویش شهریاری[۵] نیرومند[۶] (ایزدی) تا از بالندگی[۷] آن به دروغ چیره شویم[۸].

۵ ایدون بیاگاهان[۱] مرا از آن بهتری[۲] که به من از دین راستین خواهید داد، تا اینکه من ای بهمن باز شناسم[۳] (و) دریابم[۴] و به یاد سپرم[۵] که چرا از من رشک برند،[۶] به‌ویژه، ای مزدا اهورا، از آنچه نخواهد شد و از آنچه خواهد شد.

۶ *** برای او خواهد بود، آنچه بهتر است، برای آن دانایی[۱] که به من بگوید آشکارا[۲] سخن[۳] دین راستین دربارهٔ رسایی و جاودانی[۴]: آن کشور مزدا که بهمن برای او خواهد برافراخت[۵].

۷ **** آنکه در آغاز به آراستن[۱] فردوس[۲] با روشنایی[۳] بیندیشید[۴] کسی است که از خرد[۵] خویش آفرینندهٔ[۶] راستی است، (فردوسی) که بهتر منش را داراست[۷] تو آن را، ای مزدا، با نیروی مینوی[۸] برافرازی[۹] اینک[۱۰] نیز، ای اهورا، تو همانی.[۱۱]

---

* پیغمبر خواستار است که از خود اهورا مزدا سزای کردار دو گروه: نیکوکاران و گناهکاران را پس از آزمایش پسین بشنود تا مردمان را نیز از آن آگاه سازد و به راه راست دین آورد. در بند هفتم از «های» ۳۰ از آزمایش روز پسین یاد شده است.

** اشی ashi فرشتهٔ پاداش است به یادداشت آن نگاه کنید.

*** آن دانایی که مرا از آنچه در دین دربارهٔ رسایی و جاودانی آمده آگاه سازد کشور مزدا (= بهشت) که بهمن (= منش نیک) آن را خواهد آراست، پاداشی که از هر چیز بهتر است، بدو ارزانی باد.

**** اهورا مزدا که از خرد پاک خویش پدر راستی است و در آغاز آفرینش فردوس برین و بارگاه پر فروغ پدید آورد، هماره یکسان است در پایان زندگی گیتی همچنان خواهد بود که در آغاز آفرینش بوده و اکنون هست.

۸ همانا در منش خویش به تو اندیشیدم، ای مزدا، که تویی نخستین (و) پسین[۱] هستی (و) پدر[۲] منش نیک ــ آن‌گاه که تو را به چشمان[۳] دریافتم[۴] ــ که تویی دادار درستین راستی،* که تویی داور[۵] کردارهای جهان[۶].

۹ ** از آنِ تو بود سپندارمذ،[۱] نیز از آن تو بود سازندهٔ جانداران[۲]: (آن) خرد مینوی[۳] آن‌گاه که تو، ای مزدااهورا بدو[۴] راه[۵] آزاد دادی[۶] از اینکه به کشاورز[۷] گراید[۸] یا به کسی که کشاورز نیست[۹].

۱۰ پس او[۱] از این دو،[۲] کشاورزِ گله‌پرور را[۳] داور[۴] درست‌کردار خویش برگزیده[۵]، آن پاسبان[۶] منش نیک را ناکشاورز[۷]، ای مزدا، هرچند که کوشد[۸] از پیام نیک[۹] بهره نیابد[۱۰].

۱۱ آن‌گاه که برای ما، تو، ای مزدا، در آغاز جهان[۱] دین[۲] آفریدی[۳] و از منش خویش خرد بخشیدی، آن‌گاه که به جان[۴] تن[۵] دادی، آن‌گاه که کردار[۶] و آموزش[۷] (نمودی)، تا هر کس آزاد[۸] کیش[۹] پذیرد[۱۰].

۱۲ همان‌گاه[۱] آواز برداشت[۲] دروغ گفتار[۳] مانند راست گفتار، دانا[۴] مانند نادان[۵]، (هر یک) از دل و منش[۶] خویش، سپندارمذ پی در پی[۷] در پرسش است با روانِ[۸] کسی که هنوز در سرگردانی است[۹].

۱۳ *** هر آن (کردار) آشکار[۱] یا نهانی[۲] که در بازخواست پرسند[۳]، ای مزدا، یا اگر

---

* به بند نهم از «ها» ۴۶ نیز نگاه کنید.

** آرمئیتی armaiti = سپندارمذ که یکی از امشاسپندان است، نگهبانی زمین سپرده به اوست، هر آنکه زمین از کشت و ورز آباد کند و چراگاهان خرم برای چارپایان سودمند فراهم سازد مایهٔ خشنودی اوست، به بند سوم از «ها» ۴۷ و بند پنجم از «ها» ۴۸ به ویژه به بند چهارم از «ها» ۴۵ نگاه کنید.

سازندهٔ جاندار = گئوش تشن geuš.tashan که فرشته‌آسا پاسبان چارپایان سودمند است از خود خرد مینوی آفریدگار است.

*** هر آن کردار نیکی که از مردم سرزند و هر آن کردار بدی که در خور کیفر است و از آن در روز شمار بازخواست کنند مزدا آگاه است خردترین گناه همچنان بزرگ‌ترین کوششی که پس از پشیمانی برای پاک کردن آلایش آن ←

کسی از پی گناه[۴] خرد[۵] (خویش) بزرگ‌ترین رهایی[۶] (از آن آلایش) باز جوید[۷] از همهٔ این‌ها تو به‌درستی آگاه[۸] و با دیدگان[۹] روشن[۱۰] نگرانی[۱۱].

۱۴ این از تو می‌پرسم، ای اهورا، از آنچه رفت و از آنچه خواهد آمد[۱]، از آن وامی[۲] که باید و مزدی[۳] که پاکان و ناپاکان راست[۴]، ای مزدا، چگونه خواهد بود این در شمار پسین[۵].

۱۵ * این را می‌پرسم، چه چیز است سزای[۱] کسی که برای دروغ‌پرست[۲] شهریاری[۳] فراهم کند[۴]، برای آن بدکنشی[۵]، ای اهورا، که مایهٔ زندگی[۶] خویش نیابد[۷] جز[۸] به آزار[۹] چارپایان[۱۰] و کارگرانِ[۱۱] کشاورز[۱۲] راست‌کردار[۱۳].

۱۶ ** این را می‌پرسم، آن نیک‌اندیشی[۱] که برای افزایش دادن[۲] به توانایی[۳] خان و مان[۴] یا روستا[۵] یا کشور[۶] با راستی کوشاست[۷] مانند تو[۸] خواهد گردید، ای مزدا اهورا، کی او چنین خواهد شد و به کدام کردار.

۱۷ کدام است بزرگ‌تر[۱]: پیرو راستی یا آنکه به دروغ گروید[۲]؟ دانایی باید دانایی را (از آن) بیاگاهاند[۳] مباد[۴] نادان[۵] (کسی را) پس از این بفریبد[۶]، ما را تو، ای مزدا اهورا، آموزگار[۷] منش نیک باش[۸].

۱۸ *** مباد[۱] کسی از شما به گفتار و آموزش[۲] دروغ‌پرست گوش دهد[۳] چه او به

←

گناه کنند همه را اهورا بیناست.

در گزارش پهلوی = زند آشکار و نهان به معنی خوبی و بدی گرفته شده زیرا که مردم کار نیک آشکارا کنند و کار بد در نهانی.

* در کتاب نهم دینکرد که از مندرجات اوستا سخن رفته در فصل سی‌ام در فقرهٔ ۱۹ دربارهٔ مطلب همین بند پانزدهم از هات ۳۱ آمده: «بدترین پادشاه آن بددین و بدکنشی است که برای پاره (= پارک رشوه) هم نیکی نکند. کسی است که کشندهٔ بیگناه است پادافراهِ (= سزا) گران در دوزخ برای کسی است که چنین دروند (= ناپاک) را پادشاه کند» به دینکرد، چاپ سنجانا، جلد ۱۷، ص ۹۶ نگاه کنید.

** نیک‌اندیش خود پیغمبر زرتشت است.

*** در اینجا چنان‌که در بند دوم از هات ۳۳ و در بسیاری از بندهای دیگر گات‌ها «به دروغ‌پرست» یکی از پیشوایان دیو یسناست که مردم را به کیش دروغین خوانده گمراه می‌کند، به بند چهارم از هات ۴۶ نگاه کنید.

خان‌ومان و ده و روستا و کشور[۴] ویرانی[۵] و تباهی دهد[۶] ـــ پس باز ساز جنگ[۷] آنان را برانید[۸].

۱۹ * به آن کسی باید گوش فرا داد که به راستی اندیشیده[۱]؛ به آن دانایی که پزشک زندگی[۲] است، ای اهورا به آن کسی که سخن زبان[۳] خویش آن‌چنان که باید[۴] استوار نمودن[۵] تواند[۶] در برابر آذر افروزان[۷]، تو، ای مزدا، در هنگام پخش[۸] مزد[۹] هر دو گروه[۱۰].

۲۰ ** کسی که به سوی پیرو راستی[۱] آید[۲]، از او در آینده[۳] بدبختی[۴] دور ماند[۵] (و) تیرگی[۶] بلندِ[۷] دیر پایا[۸] (و) خورشِ بد[۹] (و) بانگ دریغ[۱۰]؛ چنین خواهد بود روزگار[۱۱] تان، ای پیروان دروغ، اگر از کردارتان دین[۱۲] خودتان (شما را به آنجا) کشاند[۱۳].

۲۱ مزدا اهورا (نیروی) خداوندی[۱] رسای[۲] خویش و انبازی[۳] پایدار[۴] پارسایی و جاودانی و با راستی،[۴] با توانایی، با منش نیک[۵] به کسی بخشد که در اندیشه[۶] و کردار دوست[۷] اوست.

۲۲ پیداست[۱] این به نیک‌اندیش[۲] همچنان[۳] به کسی که در منش خویش به آن آگاه گردید[۴]: اوست[۵] که راستی را با کشور نیک[۶] از گفتار و کردار خود نگاهداری کند[۷]، اوست، ای مزدا اهورا، که کارگزارترین[۸] یاور[۹] تو خواهد بود.

* آن دانایی که درمان زندگی در دست اوست خود زرتشت است، کسی است که در روز واپسین آن‌گاه که برای آزمایش بزرگ آذر ایزدی زبانه کشد و از تابش آن پاک از ناپاک شناخته گردد و هر یک از دو گروه نیکوکاران و بزه‌گران پاداش و پادافراه یابند، راستی و درستی سخنان خویش استوار تواند ساخت.

** پیرو راستی یا آیین راستین خود پیغمبر زرتشت است، کسی که بدو گرود رستگار گردد آنانی که به دروغ پیوندند در روز پسین درمانده و بیچاره شوند، از کردار زشت خود آنان است که دینشان (= وجدانشان) آنان را به جایگاه بیمناک و پرهراس خواهد کشانید، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند دوم همین هات گفتیم که دین در روز پسین پیکر هستی یابد در سر پُل چینوت (صراط) به روان نیکوکاران به پیکر دختر زیبا روی کند، وی را به سوی بهشت رهنمون گردد: به روان گناهکاران به پیکر پتیاره زنی زشت و سهمگین روی آورد، وی را به دوزخ کشاند، به بند یازدهم از هات ۴۶ و بند سیزدهم از هات ۵۱ که گویای همین سخن است نیز نگاه کنید.

یسنا «ها» ۳۲

۱ * و بایدش آزادگان خواستار باشند[۱] همانا برزیگران با پیشوایان[۲]، شما نیز، ای دیوها، از روی آموزش من[۳] آن شادمانی[۴] اهورا مزدا را ــ بر آنیم چون گماشتگان[۵] تو دور بداریم[۶] آنانی را که بد خواهند[۷].

۲ ** به آنان مزدا اهورا، (خدای) با منش نیک یگانه[۱] و دوست خوب[۲]. راستی درخشان[۳] از توانایی (خویش) پاسخ گفت[۴]: برای پارسایی[۵] پاک[۶]تان برگزیدیم[۷] که شما از ما باشید.

۳ *** ایدون شما، ای دیوها، همه از نژاد[۱] منش زشت[۲] هستید[۳] و همچنان آن کسی[۴] که شما را بسی[۵] می‌پرستد از دروغ و خودستایی است[۶] پس این‌چنین[۷] دیر باز[۸] از کردارتان[۹] در هفتم[۱۰] بوم[۱۱] نامبردار[۱۲] شدید.

---

* در این هات که شانزده بند دارد پیغمبر مردم را به دین خود خواند و از آسیب کیش دروغین دیوها سخن می‌دارد، همچنین از پیشوایان گمراه‌کننده و آزار و ستمی که از آنان به مردم رسد و از سزای آنان در روز پسین، پیغمبر در پایان این «ها» امیدوار است که بتواند نیکان را از گزند ناپاکان برهاند و دست بیداد آنان را کوتاه سازد.

در نخستین بند، در نخستین بخش پیغمبر هر سه گروه از مردمان را که لشکریان یا آزادگان و برزیگران و پیشوایان دینی باشند و همچنین دیوها، پروردگاران دروغین آریایی و پیروان آنان را به دین خود و به شادمانی و خوشنودی اهورا مزدا همی خواند. در بخش دوم این بند نمایندگان پیشه‌وران سه‌گانه در پاسخ گویند: بر آنیم فرمان بریم و دشمنان آیین دور کنیم، از پیشه‌وران سه‌گانه جداگانه سخن داشتیم.

** پیغمبر به پیشه‌وران که فرمان پذیرفتند نوید می‌دهد که از این پس مزدا آنان را از خود می‌داند.

*** در این بند و در بندهای آینده از دیوها که فرمان نپذیرفتند و درخواست پیغمبر را پاسخ نگفتند سخن رفته است، آن کس که به دروغ و خودستایی دیوها را می‌پرستند باید گرهم Grehma باشد که یکی از پیشوایان دیو یسنا یا پیغمبر کیش دروغین دیوهاست که در بندهای ۱۲-۱۴ از همین هات یاد شده است.

۴ از آن هنگامی که شما فرمان گزارده[۱] آنچه بدتر است[۲] دهید[۳]، دوستان دیوها[۴] باید خواند[۵] آنانی را که از منش نیک دور شوند[۶] (و) از خردِ[۷] مزدا اهورا و راستی[۸] برگردند[۹].

۵ * این‌چنین گمراه می‌کنید[۱] مردم را از زندگی خوب[۲] و جاودانی[۳] با کرداری که اهریمن[۴] با پندار زشت و گفتار زشت به شما دیوها (آموخت)، که او[۵] برای تباهی[۶] به پیرو دروغ آموزانید[۷].

۶ ** از بسیاری[۱] گناه[۲] او به این رسید[۳] که دارای آوازه و نام گردد[۴] — هر چند این‌چنین[۵]: تو مزد (هر کسی) به یاد داری[۶]، ای اهورا (و) از بهتر منش از آن آگاهی[۷] در کشورت، ای مزدا، فرمان[۸] تو و دین راستی داده خواهد شد[۹].

۷ *** دانا نباید به هیچ‌یک[۱] از این گناهان دست برد،[۲] کامیابی[۳] به سود[۴] چنانک[۵] شنیده شده[۶]، از آهن گداخته[۷] نوید داده شود[۸] — سرانجام[۹] گناهکاران را تو آگاه‌تری[۱۰]، ای مزدا اهورا.

۸ **** از این گناهکاران شناخته شده[۱] جم ویونگهان[۲] کسی که برای خوشنود ساختن[۳] مردمِ ما[۴] پاره[۵] گوشت[۶] خوردن[۷] آموخت، از آنان[۸]، از تو، ای مزدا، پس از این[۹] باز شناخته خواهم شد[۱۰].

۹ آموزگار بد[۱]، گفتار[۲] را تباه کند[۳] و خرد[۴] زندگی[۵] را با آموزش[۶] خویش، او باز می‌دارد[۷] از اینکه دارایی[۸] منش نیک، بلند داشته شود[۹]، با این سخنانِ[۱۰] روانم[۱۱] گله‌گزارم[۱۲] به شما، ای مزدا و ای راستی.

---

* در بند ششم از هات ۳۰ دیدیم که دیوها از آغاز آفرینش به روان تیره یا اهریمن روی کرده دروغ برگزیدند.

** پیغمبر فرماید: هرچند که گرهم Grehma از گناهان خویش دارای نام و نشانی شده، اما اهورا مزدا از منش پاک خویش آنچه در خور هر کسی است به یاد دارد و در روز واپسین در کشور مینوی فرمان آن خواهد رفت.

*** رستگاری و رسیدن به سود و پاداش مینوی پس از آزمایش آهن گداخته و شناختن پاک از ناپاک خواهد بود.

**** از جمشید پسر ویونگهان (= ویونجهان) جداگانه سخن داشتیم.

۱۰ اوست کسی[۱] که گفتار را تباه سازد، کسی که از چارپا[۲] و خورشید[۳] به زشتی[۴] یاد کند[۵]، آن‌چنان که با دو دیده[۶] توان دیدن[۷]، و کسی که بخرد را[۸] پیرو دروغ بشمار دهد و کسی که کشت‌زار را[۹] بیابان کند[۱۰] و کسی که تبرزین[۱۱] به روی پیرو راستی کشد[۱۲].

۱۱ آنانند که زندگی را تباه کنند، آن پیروان دروغ که بسی[۱] بر این اندیشند[۲] کدبانوان و کدخدایان[۳] را باز دارند[۴] از رسیدن[۵] به بخشایش[۶] (ایزدی)، آنان، ای مزدا، پیروان راستی را از بهتر منش روگردان سازند[۷].

۱۲ * چه آنان روگردان کنند با گفتار[۱] شان مردم را از بهتر کردار، به آنان مزدا نفرین[۲] گوید، کسانی که زندگی چارپا را با خروش شادمانی[۳] تباه کنند[۴] نزد آنان گرهم و کسانش به راستی برتری داده شدند[۵] (همچنین) کرپن و شهریاری آنانی که دروغ خواستارند[۶].

۱۳ ** چه در کشور (پسین)[۱] گرهم در خان و مان[۲] بدتر منش فرود خواهد آمد[۳] و تباه‌کنندگان[۴] این جهان[۵] ای مزدا آن‌گاه ناله برآرند[۶] به آرزوی[۷] پیک[۸] پیغمبرِ[۹] تو، که آنان را از نگریستن[۱۰] اَشا[۱۱] باز خواهد داشت[۱۲].

۱۴ *** برای ستم[۱] بوی[۲] گرهم و گویها[۳] دیرباز[۴] است که خرد و ورج[۵] خویش فرو

---

* در این بند از کشتار گاو و گوسفند که دیو یسنان در جشن‌های دینی خود به جای آورند یاد شده، نزد پیغمبر ایران کشتار (قربانی) مایهٔ خوشنودی خدا نیست یگانه پرستشی که به درگاه مزدا پذیرفته شود همان نماز راستی است، بدا به کسانی که از راه راست برگشته پیغمبر گمراه‌کننده چون گرهم و پیشوایان دین دروغین کرپن‌ها karapan را پیروی کنند، به بند بیستم از هات ۴۴ نیز نگاه کنید.

** چون رستاخیز فرا رسد و کشور مینوی مزدا آراسته گردد گرهم و همه کسانی که جهان را به ویرانی و تباهی کشانیدند، به دوزخ، به آن سرای اندیشهٔ ناپاک درآیند، آن‌گاه پشیمانی سود ندهد هرچند که به آرزوی رسیدن به پیک ایزدی و دین راستین ناله و خروش برآورند، از دیدن بهشت آن سرای اَشا (= راستی) بی‌بهره مانند.

*** معنی این بند پس از دانستن معنی «مرگ زدای» که در یادداشت از آن سخن داشتیم روشن‌تر خواهد شد. در این بند، چنان‌که در بند دوازدهم، سخن از کشتاری است که دیویسنان در جشن‌های دینی خود به جای می‌آورند گرهم و گویها که از سران و شهریاران دیویسنا هستند، پیروانشان را به کشتن چارپایان وادار کنند و گویند که از این پیشکش خونین هوم haoma آن‌که مرگ از مردمان بزداید، به یاری خواهد شتافت، به بند دهم از هات ۴۸ نیز نگاه کنید.

نهادند[۶]، چه آنان بر آن شدند[۷] که دروغ‌پرست را یاری کنند[۸] و گفته شده که چارپا برای کشتن است[۹] تا اینکه مرگ‌زدای[۱۰] را به یاری کردن برانگیزاند[۱۱].

۱۵ * از این‌رو[۱] کرپن‌ها و کویها آسیب یابند[۲]، از (همان) کسانی که آنان روا نمی‌داشتند[۳] که به زندگی[۴] خویش آزادانه[۵] فرمان رانند[۶].
آن کسان را (این) دو[۷] به خان و مان منش نیک[۸] خواهند برد[۹].

۱۶ ** «از هر چیز بهتر آموزش[۱] مرد پارسایی[۲] است که از روی هوش[۳] باشد» توراست، ای مزدا اهورا، توانایی، بهر آن کسی که مرا به آزار[۴] بیم[۵] دهد، آن‌چنان که من پیرو دروغ را در آزردن[۶] دوستانم[۷] باز توانم داشت[۸].

---

* در روز داوری پسین، پیشوایان و فرمانگزاران دیویسنا از همان کسانی که امروزه از آز آنان در رنجند و در زندگی خود آزاد نیستند، دچار و گرفتار آیند و آن ستم‌دیدگان از بخشایش ایزدی برخوردار گشته به خان و مان منش نیک (= بهشت) درآیند، این «دو» روشن نیست که چه کسانند، در گزارش پهلوی (زند) امشاسپندان خرداد و امرداد دانسته‌اند.

** نخستین فرد این بند: چنین می‌نماید که درهم و برهم شده باشد، گلدنر Geldner و بوناک Baunack و دانشمندان دیگر کم و بیش از آن سخن داشته‌اند:

zeitschrift fur vergleichende Sprachforschung 28. 258 Baunack Studien I 463-466

این فرد را نگارنده از روی گزارش پهلوی (زند) به فارسی گردانیده است، در این بند پیغمبر امیدوار است که از یاری اهورا مزدا بتواند آسیب پیروان دروغ را از دوستان خود دور بدارد.

یسنا «ها» ۳۳

۱ * آن‌چنان که در آیین[۱] نخستین[۲] زندگی[۳] است داور[۴] با درست‌تر[۵] کردار[۶] رفتار کند[۷] با پیرو دروغ و همچنان با پیرو راستی و با آن کسی که نزد وی (کردار) نادرست[۸] و درست[۹] به‌هم آمیخته است[۱۰].

* آن‌چنان که در آیین نخستین آمده در روز داوری پسین با پیرو دروغ یا گناهکار و با پیرو راستی یا نیکوکار از روی داد رفتار خواهد شد، همچنین با کسی که نیمه‌ای از کردار جهانی وی ستوده و نیمهٔ دیگرش نکوهیده است. در بند چهارم از هات ۴۸ فرماید: کسی که کردارش با نیکی و بدی آمیخته است در روز پسین از نیکوکاران که به سوی بهشت روند و از گناهکاران که به دوزخ درآیند، جدا خواهد گردید، جای آنان در گات‌ها نامیده نشده، اما در جاهای دیگر اوستا میسوان misavana (= میسوَنْ misvan) خوانده شده، چنان‌که در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۶ و در دو سی روزه خرد و بزرگ در پارهٔ ۳۰ و همیشه با کلمهٔ گاتو gatu گاه، جایگاه آمده است، در پهلوی همیستگان hamistakan خوانده شده است، همیستگان نزد مزدیسنان به جای purgatoire عیسویان کاتولیک و برزخ مسلمانان است. همیستگان از مصدر میئس myas که در بند ۱۴ از هات ۴۶ درآمده است که در فارسی آمیختن شده است و با جزء هام ham هام میئس ham myas یعنی به‌هم آمیختن که در بند ۱ از هات ۳۳ آمده است از همین بنیان است، میسوَن و آنْ جای کسانی است که کردار نیک و بدشان به‌هم آمیخته، نه نیکی به بدی فزونی کند که در خور پاداش بهشت گردند و نه بدی بیش از کردار نیک آنان است که به دوزخ روند، همیستگان جمع همیستک hamistak یعنی به‌هم آمیخته، چون در جلد خرده اوستا از همیستگان سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید، فقط فقره‌های ۱۴–۱۵ از فصل دوازدهم مینوخرد را یادآور می‌شویم: «آن را که کرفه (ثواب) و گناه یکسان است جایش در همستکان است، آن را که بزه (گناه) بیش است راه دوزخ پوید». در ارداویرافنامه در فصل ششم ارداویراف در گردش بهشت و دوزخ گوید: «به جایی فراز آمدم که روان چند مردم گرد هم آمده بودند، از سروش پیروزگر و ایزد آذر پرسیدم: اینان چه کسانند و چرا اینجا هستند؟ سروش پیروزگر و ایزد آذر به من گفتند این جایگاه را همستکان نامند، این روان‌ها تا تن پسین (= روز پسین، رستاخیز) در اینجا بمانند، اینان روان کسانی هستند که کرفه و گناهشان یکسان است. به جهانیان بگو: مگذارید آز و آزار شما را از کرفهٔ آسان به‌دست آمدنی باز دارد، چه روان، اگر کرفه سه سروشوچرنام sroshocaranam (وزن سبکی است، به جلد وندیداد گزارش نگارنده، به انجام مقالهٔ پادافراه نگاه کنید)، به گناه فزونی کند به بهشت رود؛ اگر گناه سه سروشوچرنام از کرفه بیش باشد روان به دوزخ شود: آنکه را کرفه و گناه یکسان است تا تن پسین (= روز پسین) در همستکان بماند. پادفراه (سزای) آنان سردی و گرمی است که از اندروای (= هوا) آید جز از این آنان را رنج دیگر نباشد».

۲ *کسی که به دروغ‌پرست[۱] بد[۲] کند[۳] چه با گفتار، چه با پندار، چه با دست‌ها، یا اینکه به پیروش[۴] نیکی آموزاند[۵]، (این‌چنین) کسان کامِ[۶] مزدا اهورا و خواست[۷] وی به جای آورند[۸].

۳ **کسی که برای پیرو راستی بهتری (خواهد)، آزاده یا کشاورز یا پیشوا[۱] و یا کسی که با کوشش[۲] از چارپا نگاهداری کند[۳]، آن کس (روزی) در چمن[۴] راستی و منش نیک خواهد بود.

۴ ***منم، ای مزدا، که از پرستش تو نافرمانی[۱] و بدمنشی را بزدایم[۲] و از آزاده خیره‌سری[۳] و از کشاورز همسایگان[۴] دروغ و از پیشوا نکوهیدگان[۵] را و از چمنِ چارپایان بدتر(ین) نگهدار[۶] را.

۵ منم آنکه سروشِ[۱] از همه بزرگ‌ترت را[۲] به یاری[۳] خواهم خواند[۴] آن‌گاه که زندگی جاودانی[۵] یابم[۶] در آن کشور منش نیک[۷]، در آن راهِ[۸] درست[۹] راستی، نزد کسانی که مزدا اهورا آرام دارد[۱۰].

۶ منم آن پیشوا[۱] که از آیین راستین (راه)[۲] دُرست (بیاموختم)، اینک از بهتر منش[۳] خواستار آموختن[۴] برزیگری[۵] و با چنین منشی[۶] به کار انداختن[۷] آن، به این امید[۸] مرا آرزو است[۹]، ای اهورا مزدا، این (امشاسپند)[۱۰] تو دیدن[۱۱] و پند پرسیدن[۱۲].

۷ ****به سوی من آیید[۱]، ای بهتران، خود[۲] پدیدار[۳] (سازید)، ای مزدا، ای اردیبهشت، ای بهمن، تا اینکه به من، گذشته[۴] از مغان[۵]، (دیگران) نیز گوش فرا دهند[۶]، باید اندر میان[۷] ما آشکار[۸] (و) پیدا[۹] باشد رادی‌های[۱۰] نمازگزارندگان[۱۱].

---

* در بند هجدهم از هات ۳۱ و در بند چهارم از هات ۴۶ نیز از بد کردن به بدان سخن رفته است.

** چمن راستی (اَشا) و منش نیک (وهومننگه) فردوس است چنان‌که کشور منش نیک که در بند پنجم همین هات آمده به همین معنی است و خان و مان بدتر منش که در بند سیزدهم از هات ۳۲ گذشت به معنی دوزخ است.

*** پیغمبر امیدوار است که در مزداپرستی درمان درد جهانیان به‌دست آورده باشد و بتواند نافرمانی و منش زشت از خاکیان دور کند و سه گروه مردمان را که لشکریان و برزیگران و دانایان باشند از آزار خیره‌سران و دروغ‌آزمایان و نکوهندگان برهاند و دست گماشتگان بیدادگر از کشت‌زارها کوتاه سازد.

**** در این بند پیغمبر خواستار نمایش پرتو ایزدی و فروغ راستی و پاک‌منشی است تا اینکه گذشته از پیروانش یا مغان، سخنانش نزد دیگران هم شنوندگان پیدا کند.

۸ دادخواهی‌ام را[۱] که (به نزد شما) می‌آورم[۲] فرا شناسید[۳]، ای بهمن (و) درودم[۴] را برای مانند شما[۵] کسانی، ای مزدا، ای اردیبهشت، (و) به سخنان ستایشم[۶] بخشایش[۷] پایدار[۸] تان را ای خُرداد و امرداد ارزانی دارید.

۹ * خرد[۱] تو، ای مزدا، با رامش[۲] دو یاران[۳] راستی‌افزا[۴] به آن کسی که از من روش دیگر[۵] یافته، بهتر منش ارزانی دادند[۶]، (آری) از یاوری[۷] آن دو برخوردار شویم[۸]، آنانی که روانشان یگانه است[۹].

۱۰ ** همهٔ[۱] خوشی‌های زندگی[۲] که توراست، چه آن‌هایی که بودند، و آن‌هایی که هستند[۳] و آن‌هایی که، ای مزدا، خواهند بود[۴]: به خواست[۵] خودت آن‌ها را (به ما) ببخشای[۶]، به دستیاری بهمن بر افزای[۷]، به دستیاری شهریور و اردیبهشت رستگاری[۸] تن[۹].

۱۱ *** تو ای اهورا مزدای تواناتر[۱] و سپندارمذ و اردیبهشت جهان‌افزا[۲] و ای بهمن و شهریور به من گوش فرا دهید و با من در آمُرزش[۳] باشید آن‌گاه که پاداش[۴] هر کسی از پی رسد.

۱۲ **** به من روی آر[۱]، ای اهورا، از سپندارمذ توش (و توان)[۲] ده، از پاک‌تر روان[۳]،

---

* بر سرِ این بند بسیار پیچیده و دشوار بسیار گفتگو کرده‌اند، از گزارش پهلوی (زند) این بند که برخی از دانشمندان خواسته‌اند گِرهی بگشایند، خود پر از پیچ و گره است بنا به معنی که نگارنده برگزیده مقصود این است: کسی که از آیین پیغمبر بهره یافته و ره و رسم دیگر پیش گرفته خرد پاک ایزدی با رامش و بخشایش خرداد و امرداد به آن کس بهترین منش دهند.

از یاوری این دو امشاسپند که روانشان یکی است رسایی و جاودانی اراده شده است، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ششم از هات ۳۱ نگاه کنید.

** پیغمبر خواستار است که دینداران در همین جهان از همهٔ خوشی و رامش زندگی که مزدا بیافرید برخوردار باشند و به میانجی امشاسپندان: بهمن و شهریور و اردیبهشت افزایش و گشایش یابند و به کام دل رسند.

*** پیغمبر امیدوار است که اهورا و امشاسپندانش: آرمئیتی armaiti (=سپندارمذ) و اَشَ asha (=اردیبهشت) و وهومننگه vohu mananh (=بهمن) و خشتهر xshathra (=شهریور) در روز پسین آن هنگامی که برای کردارهای نیک پاداش بخشیده شود، آمرزش و بخشایش خود را از وی دریغ نکنند.

در یسنای بیست و هفتم در پاره‌های ۸-۱۱ به بندهای ۱۱-۱۴ این هات نیز برمی‌خوریم.

**** بندهای ۱۲-۱۴ از هات ۳۳ در پاره‌های ۱-۳ از آتش بهرام نیایش آورده شده است.

ای مزدا، پاداش[۴] نیک زور[۵] (بخش)، از اردیبهشت زبردستی[۶] نیرومند[۷]، از بهمن بخشایش[۸] (ده).

۱۳ برای نگهداری[۱] من، تو ای دور بیننده[۲] چیزهای بیمانند[۳]، کشورتان را چون پاداش[۴] منش نیک به من ارزانی دارید[۵] ای اهورا، ای سپندارمذ به نهاد[۶] راستی آموز[۷].

۱۴ ایدون برای دهش[۱]، زرتشت[۲] زندگی[۳] خویشتن[۴] (و) پندار نیک و کردار نیک و گفتار برگزیده[۵] (خود را) به مزدا دهد (و) به دین راستین فرمانبری[۶] و توانایی[۷].

یسنا «ها» ۳۴

۱ *کردار (و) گفتار و پرستشی[۱] که تو از آن‌ها، ای مزدا، جاودانی و راستی ارزانی خواهی داشت[۲] و کشور رسایی، از همان‌ها تو را بر آن داریم، ای اهورا، که بیش از بیش[۳] به ما ببخشایی[۴].

۲ **و با پندار (و) کردارِ منش نیک[۱] و مرد پارسا[۲] که روانش به‌راستی پیوسته[۳] همهٔ آن‌ها را به پیشگاه[۴] تو آورد، (به آن پیشگاه) نیایش[۵] شما، ای مزدا، با سرودهای ستایش[۶].

۳ ***تو را، ای اهورا و راستی، با نماز[۱]، مَیزد[۲] پیش آوریم[۳] تا اینکه از منش نیک همهٔ جهانیان را[۴] در کشور (جاودانی) رسا سازید[۵]، آری همواره نیک‌اندیش[۶] برخوردار[۷] از سود[۸] است مانند شما[۹] کسانی، ای مزدا.

---

* در این بند از (زندگی) جاودانی (= آمِرتات ameretat امرداد) و جهان راستی (= اَشَ asha) و کشور رسایی (= هئوروَتات haurvatat خرداد) زندگی مینوی آینده بهشت که پاداش کردار و گفتار و پندار است اراده شده است همین کردار و گفتار و پرستش (= پندار) است که مزدا را به آمرزیدن بندگان واخواهد داشت.

** پیغمبر همهٔ پندار و کردار و گفتار نیک پیروان را در بارگاه ستایش مزدا تا روز شمار نگهداری خواهد نمود، در بند یازدهم از «ها» ۲۸ دیدیم که پیغمبر فرماید: نگاهداری کردار و پندار نیک با من است، هر آنچه در جهان از مردم سر زند همه در گنجینهٔ کردار نگاهداری خواهد شد، پاداش روز پسین پس از سنجیدن آن‌ها خواهد بود. به بند دهم از «ها» ۴۹ نگاه کنید «مرد پارسایی که روانش به‌راستی پیوسته» خود پیغمبر زرتشت است.

*** در یادداشت بند دوازدهم از «ها» ۳۲ گفتیم یگانه پرستشی که به درگاه مزدا پذیرفته شود نماز راستی است، کشتار گاو و گوسفند برای خوشنودی خدایان از آیین دیویسنان و پیغمبر ایران از آن روی‌گردان است چنان‌که در این بند دیده می‌شود پیغمبر گوید:

برای اینکه مردمان برای کشور مینوی رسا گردند ما راست که میزد نماز پیش آوریم. برای میزد به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند هشتم از «ها» ۳۳ نگاه کنید.

۴ * از آذر تو که از راستی زورمند[۱] است، ای اهورا، از آن نیرومندی[۲] که پیمان رفته[۳]، خواستاریم[۴] که به دوستان[۵] آشکارا رامش دهنده[۶] بُوَد[۷]، نک، ای مزدا، به دشمن[۸] به خواست دست[۹] تو هویدا رنج دهنده[۱۰].

۵ ** چه شهریاری[۱]، چه توانگری[۲] شما در کردار[۳]، ای مزدا دارید، اینک که[۴] من به شما پیوستم[۵]، ای اردیبهشت، ای بهمن برای پناه بخشیدن[۶] به درویشانِ[۷] شما؟ جدا خواندیم[۸] خود را از همهٔ زیانکاران[۹] دیوها و مردمان.

۶ *** چون[۱] به‌راستی[۲] شما چنین[۳] هستید، ای مزدا، ای اردیبهشت، ای بهمن، این به من نشان[۴] خواهد داد: یکسره برگشتن[۵] (چیزها) در همین جهان[۶]، آن‌چنان که من شادمان‌تر[۷] پرستش‌کنان و ستایش‌کنان[۸] به سوی شما آیم[۹].

۷ **** کدامند[۱] رادمردان[۲] تو، ای مزدا، آنانی که شناخته شده[۳] به منش نیک، از آموزش[۴] خویش با آزردگی[۵] و رنج[۶]، از روی هوش[۷] بهره‌ها[۸] سازند[۹]؟ جز از شما دیگران[۱۰] را نشناسم، ای راستی (اشا) پس این‌چنین ما را پناه دهید.

۸ ***** چه از این کردارها آنان ما را بیم دهند[۱] که در آن‌ها بسیار گزند[۲] است ـــ

---

* در این بند، چنان‌که در بند نوزدهم از «ها» ۳۱ و در بسیاری از بندهای دیگر از آزمایش آتش افروخته و آهن گداخته یاد شده است در برابر آذر افروزان نیکوکاران گزند نیابند، اما گناهکاران از آن آسیب یافته گناهشان آشکار گردد، در اینجا «خواست دست» چنان‌که در یادداشت آن خواهیم دید به معنی اشارهٔ دست در روز آزمایش پسین است، یک اشارهٔ دستِ داور ایزدی کافی است که زبانهٔ آذر در رامش بخشیدن یا زیان رسانیدن، نیکوکار را از بزهکار و پاک را از ناپاک بازشناساند.

** پیغمبر از آفریدگار پرسد: اینک که من و پیروانم از گروه دیوها (پروردگاران آریایی) و مردمان زیانکار روی برگردانیده به تو اهورا مزدا و امشاسپندانت اردیبهشت (= راستی) و بهمن (= منش نیک) پیوستیم و من پیغمبر بر آن شده‌ام که بینوایان و بیچارگان را پناه باشم، آیا آن برتری و توانایی که شما راست مرا در این کار یاری خواهد کرد؟

*** توانایی و برتری ایزدی برای من نشانه‌ای خواهد بود از اینکه در این گیتی به برگردانیدن کارهای جهانی کامیاب گردم و این مرا بر آن خواهد داشت که شادمان‌تر و دلگرم‌تر با درود و ستایش به آستان مزدا روی نهم.

**** پیغمبر خواستار است که رادمردان و پیمان‌شناسانِ نیک‌منش که با همهٔ آزار و رنج از سوی دشمنان، به مردم از آموزش دین راستین بهره و نیکی رسانند، از آسیب بدخواهان در پناه باشند.

***** پیغمبر گوید پیشوای دیو یسنان و پیروانش با کردارهای پرآسیب و زیان برای دشمنی ورزیدن به آیین مزدا
←

چون‌که او تواناست[۳] (منِ) ناتوان[۴] را ـــ از دشمنی[۵] به آیین[۶] تو، ای مزدا؛ کسانی که به راستی نیندیشند[۷] از آنان جایگاه[۸] نیک دور خواهد بود.

۹ *کسانی که سپندارمذ[۱] نزد داننده‌ٔ[۲] تو ارجمند[۳] را، ای مزدا، آن بدکرداران[۴]، فروگذار باشند[۵] از نیافتن[۶] منش نیک: از آنان راستی بسی[۷] دور ماند[۸]، تا چند که از ما جانوران[۹] بیابانی[۱۰].

۱۰ به دریافتن[۱] این کردار منش نیک، اندرز داد[۲] خردمند[۳] و به سپندارمذ کارساز[۴] (آن) یارِ[۵] راستی (اندرز داد) دانا و به همه امیدهای[۶] به کشور (مینوی) تو، ای اهورامزدا.

۱۱ **و رسایی و جاودانی دوگانه[۱] تو، چون خورش[۲] (مینوی) به‌کار روند کشورهای بهمن با[۳] اردیبهشت (و) سپندارمذ استواری[۴] و نیرو[۵] برافرازند[۶].
این‌چنین[۷]، ای مزدا، تو پیروز سازی[۸] هماورد بدخواهت را[۹].

←

مرا و یارانم را بیم دهند، زیرا که آن پیشوای دروغین از من تواناتر است، این کسان که به آشا یا دین راستین نیندیشند در روز پسین از جایگاه نیک یعنی بهشت بی‌بهره خواهند ماند.

چنان‌که دیده می‌شود در نخستین جملهٔ این بند فعل‌ها و ضمیرها جمع آورده شده: پیشوای دیو یسنا و پیروان وی؛ پیغمبر زرتشت و یاران وی مقصودند، اما در جملهٔ دوم به صیغهٔ مفرد آورده شده: پیشوای گمراه‌کننده و خود زرتشت مقصود می‌باشند.

در گزارش پهلوی این بند برای نمودن مقصود کلمهٔ اهرموغ ahrmogh (= اشموغ ashmogh) یعنی برهمزن راستی یا گمراه‌کننده که برای پیشوای کیش دروغین دیویسنا به‌کار می‌رود، یادگردیده است.

* کسانی که از منش نیک بی‌بهره مانده، امشاسپند سپندارمذ (= آرمئیتی) را که نزدیک دانا بزرگوار و ارجمند است با کردارهای ناستوده بیازارند چنین کسان از آیین راستین بسیار دورند، می‌شود در اینجا از سپندارمذ زمین اراده شده باشد که نگهبانی آن با اوست.

** در این بند همهٔ امشاسپندان: بهمن و اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ و خرداد و امرداد یاد شده‌اند، رسایی و جاودانی معنی هَوروتات haurvatat و اَمِرتات ameretat (= خرداد؛ امرداد) است که در متن آمده (به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ششم از «ها» ۳۱ نگاه کنید).

در اینجا یادآور می‌شویم که در این بند خرداد و امرداد با کلمهٔ خورش (= خوَرِتهَ xvaretha) آمده و این نمودار عقیده‌ای است که در مزدیسنا خُرداد را نگهبان آب و امرداد را نگهبان گیاه و رُستنی دانسته‌اند، کشور به جای خشتهر xshathra آمده و اردیبهشت در متن اَشَ asha بی‌صفت و هیشتَ که به معنی بهتر است و سپندارمذ در متن آرمئیتی armaiti بی‌صفت سپنتا spenta که به معنی پاک است، چنان‌که خشتهر که گذشت در متن بی‌صفت وئیریه vairya که به معنی آرزو شده، آمده است این واژه‌ها با این صفت‌ها در فارسی اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ شده است.

۱۲ چیست آیین[۱] تو؟ چه خواستاری[۲]؟ چه ستایش[۳]؟ کدام پرستش[۴]؟ فرا گویی، ای مزدا، تا اینکه بشنوند[۵] آن پاداشی که اشی[۶] پخش خواهد کرد، بیاموز[۷] ما را از آن راه[۸] خوشگذرِ[۹] منش نیک.

۱۳ * آن راه[۱] منش نیک، ای اهورا، که به من گفتی[۲]، آن (راه) خوب ساخته شدهٔ[۳] راستی که دین‌های[۴] (= روان‌های) سوشیانت‌ها[۵] از آن خواهند خرامید[۶] به سوی مُزدی[۷] که به نیک‌اندیشان[۸] پیمان داده شده[۹]، (مُزدی) که بخشایش[۱۰] توست، از مزدا.

۱۴ ** آری[۱]، ای مزدا، این (مزد) آرزو شده[۲] را از کنش[۳] منش نیک در زندگی جهانی[۴] به آنانی ارزانی خواهید داشت که همسایهٔ[۵] چارپای بارورانند[۶]، چه آن در آیین نیک[۷] شماست، ای اهورا، آن (آیین) بخردی[۸] که از راستی به برزیگران گشایش‌دهنده[۹] (است).

۱۵ *** ای مزدا، مرا از بهترین گفتارها[۱] و کردارها بیاگاهان؛ شما، ای بهمن و ای اردیبهشت از آن ستایشی که وام[۲] (بندگان است) از توانایی‌تان، ای اهورا، آشکار[۳] ساز که زندگی[۴] به خواست[۵]تان خرم[۶] گردد.

---

* در بند پیش پیغمبر از دادار درخواست که وی را از راه منش نیک بیاگاهاند، در این بند آن راه منش نیک را راهی خوانده که در روز پسین دین‌های (= وجدان‌ها یا روان‌ها) سوشیانت‌ها (رهانندگان) برای دریافتن پاداش ایزدی باید از آن بگذرند.

بی‌گمان از راه منش نیک یا وهومننگه راه بهشت اراده شده راهی است که از اَشَ یا راستی آرایش یافته، راهی است که یاران مزدیسنا به رهنمایی دین خودشان که در روز پسین پیکرآسا هویدا خواهد شد، از آن گذشته در فردوس به مزد خواهند رسید، به یادداشت واژهٔ سوشیانت نگاه کنید.

** در دو بند پیش از مزد نیکوکاران در سرای دیگر سخن رفته، در این بند از پاداش ایزدی در همین جهان یاد گردیده است، اهورا مزدا به دستیاری منش نیک (وهومنگه) برزیگران را، آنانی را که چارپایان سودمند پرورند و از گله و رمه نگهداری کنند با مُزد گرانبهای خویش خواهد نواخت.

*** در بند نهم از هات ۳۰ دیدیم که پیغمبر آرزمند است از کسانی باشد که زندگی تازه و خرم کنند، پارهٔ چهارم از یسنا ۲۷ از همین بند است.

اُشتودگات یسنا «ها» ۴۳

۱ * به کام دل خواستارم برای هر یک، آنچه را که او خواستار است، که مزدا اهورای کام‌فرما[۱] بدو ارزانی داراد، به نیروی[۲] پایدار[۳] رسیدن[۴] و راستی داشتن[۵] — این را به من ببخشای، ای سپندارمذ — شکوه[۶] پاداش[۷] (و) زندگی[۸] منش نیک.

۲ و از آنِ او باد آنچه از همه بهتر است، آنکه را آرزوی فردوس[۱] است از پاک‌تر خردِ[۲] آگاه[۳] تو، فردوس بدو ارزانی باد ای مزدا، (و) بخشایش[۴] منش نیک که تو به دستیاری راستی خواهی داد در همهٔ روزها[۵] با شادمانی[۶] زندگی دیرپایا[۷].

۳ ** و که او از بِه، به بهتر[۱] گرایاد[۲]، آن مردی که به ما راه[۳] راست[۴] سود[۵] بیاموزانید[۶] در این زندگی[۷] جهانی[۸] و (زندگی) مینوی[۹]، به آن (راه) درست[۱۰] آفریدگانی[۱۱] که در آنجا اهورا آرام دارد[۱۲]، آن رادمردی[۱۳] که مانند تو[۱۴] خوب شناسا[۱۵] و پاک[۱۶] است، ای مزدا.

---

* در بندهای ۱–۳ از این «ها» پیغمبر از روی آرزوی هر یک از دینداران خواستار است که پروردگار آرزوی برآورنده به آرزوی‌شان رساند. آرزوی آنان به نیروی و پایداری رسیدن و راستی (اَشَ) یا دین راستین در یافتن و از پاداش برخوردار شدن و از آن زندگی که در خور پاک‌منشان است بهره‌ور گردیدن است، آنکه را آرزوی بهشت است بهشت بدو ارزانی و از بخشایش منش نیک و شادمانی زندگی جاودانی برخوردار باد، پیغمبر برای خود که راهنمای راه راست جهانی و مینوی است آرزومند است که از به، به آنچه بهتر است گراید.

** در این بند پیغمبر از خود با ضمیر و فعل غایب سخن می‌دارد، چنان‌که در بند شانزدهم همین «ها» اوست که مانند مزدا آگاه و پاک است، اوست که راه راست جهان خاکی و مینوی و راه فردوس در آنجایی که آرامگاه آفریدگان پاک و بارگاه پروردگار است به مردمان بنمود، در پاداش این آموزش و راهبری، اهورا وی را از به، به آنچه بهتر است رساند.

۴ * و تو را توانا[۱] و پاک شناختم[۲]، ای مزدا، آن‌گاه که آن پاداش[۳] به دست بر گرفته[۴] به پیرو دروغ و به پیرو راستی[۵] خواهی داد، آن‌گاه که از گرمای[۶] آذر تو که زورش[۷] از راستی است نیروی[۸] منش نیک به من روی خواهد نمود[۹].

۵ ** و تو را پاک شناختم، ای مزدا اهورا، آن‌گاه که تـو را نـخست[۱] در آفـرینش[۲] زندگی[۳] نگریستم[۴] که چگونه کردارها و گفتارها را مزد[۵] خواهی داد ــ پاداش بد به بد (و) خوب به خوب ــ از هنرت[۶] در پایان[۷] گردش[۸] آفرینش[۹].

۶ *** در آن سرانجام تو با خرد پاکت به‌در خواهی آمد، ای مزدا، با کشور جاودانی و با منش نیک که از کردارش جهان[۱] راستی بر خواهد افزود[۲]، آنان را[۳] (فـرشتهٔ) پارسایی داوری[۴] آگاه خواهد نمود[۵]، آن (داوری) خردت را[۶] که هیچ‌کس[۷] نتواند فریفتن[۸].

۷ **** و تو را پاک شناختم، ای مزدا اهورا آن‌گاه که بهمن به سوی من آمد[۱] و از من

---

* بندهای ۴-۱۶ در شناختن روان پیغمبر است مر پروردگار را به میانجی منش نیک مزدا (=بهمن) که شش بار خود را به پیغمبر بنمود، در این بند چنان‌که در بسیاری از بندهای دیگر گات‌ها، از آزمایش روز پسین یاد شده است، پیغمبر امیدوار است در آن هنگام در برابر زبانهٔ آذر ایزدی که مُزد هر یک از نیکوکاران و گـناهکاران داده می‌شود، از منش نیک برخوردار باشد و از آن آزمایش رستگار به‌در آید.

** یعنی آن‌گاه که تو را نخستین بار در جهان مینوی نگریستم، دانستم که تویی پاک (سپنتَ Spenta سپند) و تویی آن کس که پس از پایان یافتن زندگی جهانی از نیرو و هنر خویش بدان را از خوبان بازشناسی و به هر یک از آنان مزد و پاداشی که در خور است خواهی داد، پیغمبر که می‌گوید اهورا مزدا را در آفرینش زندگی نگریستم ناگزیر فروهر خویش اراده کرده است، چنان‌که می‌دانیم، در آیین مزدیسنا فروهرهای (فـرَوَشی fravashi) هـر یک از آفریدگان نیک پیش از پیکر هستی یافتن جهان آفریده شدند، به مقالهٔ فروهر در نخستین جلد یشت‌ها گـزارش نگارنده نگاه کنید.

*** در این بند در دنبالهٔ بند پیش که گفته شده: آفریدگار در آغاز نخستین زندگی، به جای هر بهی پاداش نیکی، به جای هر بدی پادافراهی آیین نهاد و پس از سر آمدن گردش گیتی، مُزد کردار هر یک از نیکوکاران و بزهگران داده خواهد شد، در اینجا فرماید: پس از سر آمدن گردش گیتی، در جهان دیگر، هنگامهٔ پاداش فرارسد آن‌گاه خـرد پاک مزدا نمودار شود؛ کشور جاودانی آراسته گردد؛ از منش نیک جهان راستی ببالد؛ فرشتهٔ پـارسایی فـرمان ایزدی به بندگان نوید دهد.

به جای واژه‌های خرد پاک و کشور جاودانی و منش نیک و پارسایی از روی ترتیب سپنتو مئینیو .spentô mainyu (= سـپند مـینو)؛ خشـتهر xshthra (= شـهریور)؛ وهـومننگه vohu.mananh (= بـهمن)؛ اَشَ asha (=اردیبهشت)؛ آرمئیتی ãrmaiti (=سپندارمذ) آمده است به بند یازدهم از «ها» ۳۴ نگاه کنید.

**** در این بند و در بندهای آینده زرتشت از پیامبری خویش و از پرسش و پاسخی که میان وی و بهمن (=منش نیک) رفته سخن می‌دارد و فرماید که نشانهٔ پیامبری وی برانداختن دروغ و برافراختن راستی است.

پرسید: کی هستی (و) از کدام کس هستی؟ با کدام نشان[۲] در روزهای[۳] پرسش[۴] زندگی[۵] خویش و خودت[۶] را خواهی شناسانیدن[۷]؟

۸ آن‌گاه بدو گفتم[۱] نخست[۲] (منم) زرتشت[۳] هر چند که بتوانم[۴] به درستی دشمن[۵] دروغ‌پرست و پناه[۶] نیرومند[۷] پیرو راستی[۸] خواهم بود[۹]، تا اینکه در آینده[۱۰] کشور دلخواه[۱۱] (جاودانی) را دارا گردم[۱۲]، تا هنگامی که[۱۳]، ای مزدا، می‌ستایم[۱۴] و می‌سرایم[۱۵].

۹ * و تو را پاک شناختم، ای مزدا اهورا، آن‌گاه که بهمن به سوی من آمد در پرستش: از چه چیز خواهی[۱] که خود را باز شناسانی[۲]؟ (در پاسخ گفتم): با آن دهش[۳] نماز[۴] نزد آذر تو تا هنگامی که بتوانم به راستی خواهم اندیشیدن.

۱۰ ** (مزدا گوید): ایدون دین راستین[۱] مرا بنگر[۲]، چه من با پارسایی[۳] به‌هم پیوسته[۴] آن را همی خوانم[۵] که به نزد من درآید[۶]. اینک بپرس از ما، آنچه را که تو از ما خواهی پرسیدن[۷] آری پُرسش تو مانند (پرسش) نیرومندی[۸] است، همچنین آن کسی که توانایی دارد[۹] تو نیرومند را کامروا[۱۰] کند.

۱۱ *** و تو را پاک شناختم، ای مزدا اهورا، آن‌گاه که بهمن به سوی من آمد، در آن هنگامی که من نخست از سخنان[۱] شما آموزش یافتم[۲].
نزد مردمان دلدادگی[۳] (من) در انجام دادن[۴] آنچه را که به من گفتید بهترین است آیا رنج[۵] به بار خواهد آورد[۶]؟

---

* در این بند در پرسش بهمن از اینکه چگونه خود را می‌توانی باز شناسانی؟ پیغمبر در پاسخ گوید: تا هنگامی که برای پرستش در برابر آذر افروختهٔ ایزدی ایستاده دهش نماز و ستایش به پیشگاه مزدا می‌آورم به‌راستی (اَشَ) خواهم اندیشید یعنی به دین راستین خود را از دیگران باز شناسانم.

** در بندهای ۷-۹ دیدیم که امشاسپند بهمن خود را پیغمبر نموده، از وی بپرسید که چگونه خود را توانی شناسانیدن؟ پیغمبر خود را در پاسخ پیرو دین راستین (اَشَ) خواند و گفت که هماره به راستی اندیشد، اینک در این بند مزدا اهورا به پیغمبر خود فرماید که ما با راستی و پارسایی (= آرمئیتی) به تو روی آوردیم. برای اینکه از دین راستین آن‌چنان که باید آگاه شوی و در پیامبری خویش رسا گردی از ما بپرس آنچه را که باید بپرسی، ما را توانایی آن هست که تو را کامروا سازیم و پرسش‌های تو را به درستی پاسخ گوییم.

*** پیغمبر از کردگار پرسید: آیا آن آیینی که من در روز نخست از منش نیک (بهمن) تو بیاموختم و باید به مردمان برسانم، همان آیین و دینی که تو به من گفتی بهترین آموزش است باید در جهان مایهٔ رنج و آزار من گردد؟

۱۲ * و آن‌گاه که به من گفتی: برای آموخته شدن[۱] به سوی راستی آی، چون فرمان دادی[۲] ــ بی‌نافرمانی[۳] از من ــ برخیز[۴]، پیش از اینکه سروش من به‌در آید، به همراه[۵] اَشی[۶] بسیار توانگر[۷] پاداش به هر دو هماورد[۸] در سود (و زیان) پخش کند[۹].

۱۳ ** و تو را پاک شناختم، ای مزدا اهورا، آن‌گاه که بهمن به سوی من آمد برای شناختن[۱] دادخواهی[۲] کام[۳] من ــ آن را به من ارزانی دارید، آن زندگی جاودان[۴] که هیچ‌کس[۵] شما را بر آن شدن[۶] ناگزیر نتواند کرد[۷]، آن هستی[۸] آرزو شده[۹] که در کشور تو گفته شده[۱۰].

۱۴ *** اگر پناه[۱] مهربان[۲] تو، آن‌چنان که مرد[۳] دانایی[۴] به آن تواناست[۵] به دوستی[۶] ارزانی دارد[۷]، ای مزدا، با شهریاری[۸] تو به میانجی[۹] اردیبهشت[۱۰] به من رسد[۱۱]، پس این‌چنین برخیزم[۱۲] برای برابر شدن[۱۳] به خوار دارندگان[۱۴] آیین[۱۵] تو با[۱۶] همهٔ[۱۷] کسانی که آموزش[۱۸] تو به یاد دارند.[۱۹]

۱۵ **** و تو را پاک شناختم، ای مزدا، آن‌گاه که بهمن به سوی من آمد (و) برای آگاه ساختن[۱] بیاموخت[۲] (مرا) توشنامئیتی[۳] بهتر: نباید همیشه[۴] مایهٔ خوشنودی[۵] پیروان دروغ شدن چه این راستی‌پرستان را[۶] برآشفته[۷] کند[۸].

---

* پیغمبر گوید؛ ای مزدا اهورا، آن‌گاه که تو فرمان دادی برخیز، به دین راستین ایزدی (اَشَ) روی آر و به راستی گرای، پیش از اینکه کشور مینوی آراسته گردد و به دستیاری اَشی، بهره و بخش به نیکوکاران و بزهگران پاداش و پادافره داده شود چون فرمان از تو بود، نافرمانی نکردم به راستی گرویدم.

** در این بند و در بند آینده پیغمبر در آن هنگامی که بهمن، منش نیک اهورا، بدو روی نمود برای مُزد پیامبری و دین‌گستری و راهنمایی، دو چیز درخواست نمود: نخست اینکه پس از سر آمدن گردش گیتی در جهان دیگر در کشور مینوی ایزدی (بهشت) زندگی جاودانی بدو بخشیده شود و این بخشایشی است که هیچ‌کس پیشگاه مزدا را در بخشودن آن ناگزیر نتواند کردن؛ دوم اینکه در همین گیتی یاری و پناه ایزدی از وی دریغ نشود، آن‌چنان که او به دستیاری راستی (اَشَ) از شهریاری و توانایی مینوی بهره‌ور گشته، بتواند با یاران و همهٔ کسانی که گفتار آسمانی دریافتند در برابر ستیزهٔ بدخواهانِ دین و آیین ایستادگی و پایداری کند و در کوشش خویش کامیاب به‌در آید.

*** یعنی: اگر از یاری ایزدی برخوردار شده و توانایی مزدا به دستیاری دین راستین (اَشَ) از آنِ من گردید، آن‌چنان که مرد دانایی یاری خود را از دوستی دریغ نمی‌کند، هر آینه برخاسته با همهٔ پیروان و کسانی که گوش به فرمان آسمانی دارند با بدخواهان دین راستین برابری کنم و در بر انداختن آنان بکوشم.

**** در این بند بهمن (= منش نیک) با همراهی توشنامئیتی (tushnãmaiti) فرشتهٔ نمایندهٔ منش آرام، خود به پیغمبر نموده اندرز دهند: نباید چنان رفتار کرد که پیروان دروغ را خوش و پیروان راستی را ناخوش آید.

۱۶ * ایدون، ای اهورا او زرتشت، برای خود برگزید[۱] آن پاک‌تر روانت را[۲] ای مزدا ــ به پیکر آراسته[۳] باد راستی از زندگی[۴] و نیرو برخوردار[۵] باد[۶] در کشور خورشید سان[۷] سپندارمذ ــ بشود که او به کردارهایی که از منش نیک است پاداش[۸] دهاد.

* پیغمبر از خود با ضمیر و فعل غایب، چون سومین کس، سخن می‌دارد، چنان‌که در بند سوم همین «ها» کشور خورشید سان یا جایی که مانند خور روشن و درخشان است، بهشت است پیغمبر فرماید: کسانی که از دروغ روی برتابند، روان پاک برگزیده راستی دریابند، در فردوس برین به میانجی سپندارمذ برای کردارهای ستوده‌شان به پاداش رسند.

یسنا «ها» ۴۴

۱ * این از تو می‌پرسم، درست[۱] به من بگو، ای اهورا: دربارهٔ نماز، آن‌چنان نمازی[۲]
که برای مانند شماکسانی است ای مزدا. کسی مانند تو به دوستی مانند من[۳] باید آن
را بیاموزاند[۴] و به میانجی اردیبهشت ارجمند[۵] باید که او یاری[۶] دهد[۷] تا اینکه
منش نیک نزد ما فرود آید[۸].

۲ ** این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: چگونه[۱] در آغازِ[۲] بهتر جهان[۳]
پاداش[۴] سود دهد[۵] به کسی که آن را دریافت خواهد کرد[۶]؟
او[۷] آری، ای راستی، آن پاک[۸]، سراسر[۹] انجام[۱۰] را نگران[۱۱] (است)، آن دوست[۱۲]
درمان‌بخش زندگی[۱۳]، ای مزدا.

۳ این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: کیست[۱] از آفرینش[۲] پدر[۳] راستی[۴]
نخستین[۵]؟ کیست که به خورشید[۶] و ستارگان[۷] راه[۸] (گردش) داد[۹]؟ از کیست که

---

* «این از تو می‌پرسم، درست به من بگو ای اهورا» در آغاز هر یک از بندهای این «ها»، جز از بند بیستم، نیز آمده است و پیوستگی این بندها را به همدیگر می‌رساند.

در بند دهم از «ها» ۴۳ دیدیم که مزدا به زرتشت گوید: «اینک بپرس از ما، آنچه را که تو از ما خواهی پرسیدن» اکنون پرسش‌های زرتشت از مزدا چنان‌که دیده می‌شود از خود این پرسش‌ها، پاسخ‌های مزدا برمی‌آید.

در نخستین بند پیغمبر از اهورا مزدا درخواست دارد که وی را از آن نماز و نیایشی که شایستهٔ پیشگاه خداوندی است آگاه سازد، از آن نمازی که به منش نیک (بهمن) توان رسیدن. به بند ۱ از «ها» ۳۰ و بندهای ۱۲ و ۱۵ از «ها» ۳۴ و بند ۶ از «ها» ۴۵ نیز نگاه کنید.

** پیغمبر از مزدا پرسد: آیا به‌راستی چنین است، در جهان دیگر پس از آنکه مردم مُزد کردارهای نیک خویش یافتند، بختیار و کامیاب خواهند بود، آن‌چنان که در این جهان امید آن دارند؟ از جملهٔ پسین پاسخ این پرسش برمی‌آید: زرتشت پاک، آن دوست و پزشکِ زندگی آینده را از پیش نگران است و به مردم نوید رستگاری می‌دهد.

ماه[۱۰] می‌فزاید[۱۱] (و) دگرباره[۱۲] می‌کاهد؟ این، ای مزدا، و دیگر[۱۳] (چیزها) دانستن[۱۴] خواستارم[۱۵].

۴ این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: کی نگهداشت[۱] زمین[۲] در زیر[۳] و آسمان‌ها[۴] (در بالا) که نمی‌افتند[۵]؟ کی آب[۶] و گیاه‌ها[۷] (آفرید)؟ کی به باد[۸] و ابرها[۹] تندی[۱۰] پیوست[۱۱]؟، ای مزدا، دادارِ[۱۲] منش نیک؟

۵ این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: کی روشنایی[۱] خوب کنش[۲] و تاریکی[۳] آفرید[۴]؟ کی خوابِ[۵] خوب کنش و بیداری[۶] آفرَید؟ کی بامداد[۷] (و) نیمروز[۸] و شب[۹] (آفرید) که یادآورند[۱۰] برگزیدگان[۱۱] را به پیمان[۱۲]؟

۶ * این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: پس آیا به‌درستی[۱] آن‌چنان است که من نوید خواهم داد[۲] اردیبهشت با کردارش یاوری خواهد کرد[۳]؟ (و) سپندارمذ؟ بهمن از سوی تو کشور (مینوی) را (از آنِ ما) خواهد شناخت[۴]؟ برای کی چارپای بارورِ[۵] خرمی‌بخش[۶] آفریدی[۷]؟

۷ این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: کی با شهریور، سپندارمذ ارجمند[۱] (هم) بیافرید؟ کی با فرزانگی[۲] پسر[۳] را دوستار[۴] پدر[۵] کرد[۶]؟
همانا[۷] من می‌کوشم[۸]، ای مزدا، تا تو را با خرد پاکت[۹] دادار[۱۰] همه چیز فراشناختن[۱۱].

۸ این از تو می‌پرسم درست به من بگو، ای اهورا: آموزش[۱] تو را به یاد خواهم سپردن[۲]، ای مزدا، و دستور[۳] زندگی[۴] که از اردیبهشت و بهمن همی پرسم[۵] به‌درستی[۶] دریافتن[۷]: چگونه روان[۸] من به بخشایش[۹] شادی‌انگیز[۱۰] خواهد رسید[۱۱].

---

* یعنی پس از سپری شدن زندگی جهان، در روز پسین امشاسپندانت اردیبهشت و سپندارمذ دینداران را یاری خواهند نمود و بهمن به کشور مینوی (بهشت) رهنمون خواهد گشت، آن‌چنان که من در دین خود مردمان را خواهم آموخت و بدان امیدوار خواهم ساخت.

در بند هشتم از هات ۳۰ نیز دیدیم که بهمن در پایان گردش گیتی کشور ایزدی را برای راست‌کرداران خواهد آراست.

چارپا یا گاو gao استعاره است از آن خوشی و رامش و گشایش و فراخ‌روزی اراده می‌شود، در بند سوم از «ها» ۴۷ و در بند دوم از «ها» ۵۰ نیز چارپای سودمند و چراگاهش به معنی مجازی است یعنی بخشایش ایزدی و مایهٔ زندگی خوش و خُرم.

۹ * این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: چگونه مرا که دین[۱] رسا سازم[۲]، برای نیک‌اندیش[۳]، خداوندگار[۴] کشور (مینوی) از نویدهای[۵] به کشـور راسـتین[۶] بیاموزاند[۷]، کسی مانند تو[۸] ای مزدا که با راستی و منش نیک در یک سرای[۹] آرام دارد[۱۰]؟

۱۰ این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: دین که بهتر چیزهاست، آن (دین) با راستی پیوستهٔ[۱] من که به جهانیان[۲] فزونی دهد[۳]، آیا آنان با گفتار و کردار پارسایی[۴] به کیش[۵] من، درست خواهند نگریست[۶] به آرزوی[۷] بخشایش‌های[۸] تو، ای مزدا؟

۱۱ ** این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: چگونه به آنـان پـارسایی[۱] خواهد گرایید[۲]، به کسانی که دین تو گفته خواهد شد[۳]، ای مزدا؟
منم آنکه از تو، برای این[۴] در آغاز[۵] برگزیده شدم[۶]. همهٔ دیگران را[۷] با خرد[۸] بدخواهی[۹] بنگرم[۱۰].

۱۲ *** این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: کیست پیرو راستی، (میان) آنانی که من سخن می‌دارم[۱]، یا[۲] پیرو دروغ[۳]؟ کدام‌یک[۴] دشمن[۵] است، این یـا آن دیگری دشمن است، آن دروغ‌پرستی که برای بخشایش[۶] تو به من ستیزه کـند[۷]؟ چیست[۸] او؟ نباید او دشمن پنداشته شود[۹]؟

---

* در بند پیش پیغمبر از اهورامزدا پرسید: برای پیامبری و دین‌گستری به آمرزش و بخشایش جاودانی خواهـد رسید؟ در این بند می‌پرسد، آیا به آن دیندار و نیک‌اندیشی که مرا پیروی کرده می‌توانـم از سـوی خـداونـدگار فردوس برین نوید دهم؟ در بند آینده می‌پرسد: آیا به امید بخشایش ایزدی در روز پسین، با گفتار و کردار به من خواهند پیوست و آن‌چنان که باید به آیین من گوش فرا خواهند داد؟

** در این بند مانند بند گذشته دربارهٔ پیروان پرسش رفته: پس از آنکه دین به آنان آموختم آیا آن‌چنان خواهد شد که پارسایی (با فرمانبری و فروتنی و نرمخویی = آرمئیتی سپندارمذ) به آنان راه یابد؟ در دومین بخش این بند پیغمبر گوید: منم نخستین کسی که تو، ای مزدا مرا برای پیامبری برگزیدی، چون چنین است، کسانی را که دشمن دین راستینند من نیز به دیدهٔ بدخواهی بنگرم.

*** در انجام بند پیش دیدیم که پیغمبر گفت: اوست نخستین کسی که مزدا آیین راستین بدو سپرد و وی را به پیامبری برانگیخت و به راهنمایی جهانیان برگماشت در اینجا و در بند آینده از دشمن دین مزدیسنا کسی که بـه دروغ خود را پیشوا خوانده، یاد می‌کند این پیشوای دروغین با دروغ‌پرست در سرِ سود ایزدی که زرتشت از آن برخوردار است با پیغمبر در ستیزه است.

۱۳ * این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: چگونه دروغ[۱] را از خود توانیم راند[۲] به سوی آنانی که پُر[۳] از نافرمانی[۴] نمی‌کوشند[۵] که به راستی پیوندند[۶] (و) نه پرسشِ[۷] منش نیک آرزو دارند[۸]؟

۱۴ این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: چگونه دروغ را به دست‌های راستی توانم سپرد[۱] تا این‌که او آن را برافکند[۲] از روی دستور[۳] آیین تو[۴]، تا این‌که او به دروغ‌پرستان شکست[۵] سترگ[۶] دهد[۷]، تا این‌که به آنان رنج‌ها[۸] و ستیزها[۹] آورد[۱۰]، ای مزدا؟

۱۵ ** این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: پس آیا[۱] تو بر آن توانا هستی[۲] که به میانجی راستی مرا پناه دهی[۳]، آن‌گاه که دو سپاه[۴] ناسازگار[۵] به هم رسند[۶]، از روی آن پیمانی که[۷] تو بر آن استوار خواهی بود[۸]، ای مزدا ــ به کدام‌یک از دو، به کی تو پیروزی[۹] خواهی داد؟

۱۶ *** این از تو می‌پرسم، درست به من بگوی، ای اهورا: کیست آن پیروزگری[۱] که از آیین[۲] تو کسانی راکه هستند[۳] پناه بخشد[۴]؟ آشکارا[۵] آگهی ده[۶] مرا به برگماشتن[۷] آن ردِ درمان‌بخش زندگی[۸] و به آن کسی که فرمانبری[۹] با منش نیک روی کند[۱۰]، ای مزدا، به آن کسی که تو خواستاری[۱۱].

۱۷ این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: چگونه، ای مزدا، کام دلم[۱] از شما ساخته گردد[۲]، از پیوستن[۳] به شما، و گفتارم[۴] کارساز[۵] شود؟ آیا از روی آن[۶] دستور (و پیمان)[۷]، رسایی و جاودانی[۸] در آمیزند[۹] با آن کسی که از راستی بهره‌ور[۱۰] است؟

---

* پیغمبر خواستار است که پیروان آیین راستین را از آسیب دروغ دور سازد، دیو دروغ و پیشوای دروغین و پیروان دروغ را به سوی همان خیره‌سران و تیره‌دلان نافرمانبردار راند که نمی‌خواهند با راستی سروکاری داشته باشند و از منش نیک پند و اندرز بشنوند.

** «دو سپاه» هماوردان، پیروان آیین راستین مزدیسنا و پیروان کیش دروغین دیویسنا اراده شده است.

*** آن پیروزمندی که از آیین مزدا پُشت و پناه جهانیان است؛ آن ردی که چاره‌بخش زندگی است؛ آن کسی که به خواست مزدا فرمانبری و منش نیک بدو روی کرده؛ آن کسی که خواسته شده برگماشتگی او به پیامبری پیدا و آشکار باشد خود پیغمبر زرتشت است، به بند دوم همین «ها» نگاه کنید؛ بند شانزدهم از «ها» ۴۴ در هشتمین فرگرد وندیداد پارهٔ ۲۰ نیز آورده شده است.

۱۸ * این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای اهورا: چگونه‌ای اردیبهشت، به آن مزد ارزانی خواهم شد[۲]، ده مادیان[۳] با (جفت) نر[۴] و یک شتر[۵] که به من پیمان داده شده[۶]، ای مزدا، آن‌چنان که به رسایی و جاودانی، در بخشایش[۷] تو؟

۱۹ ** این از تو می‌پرسم، درست به من بگو، ای مزدا: کسی که مزد به آن کسی که به آن ارزانی است ندهد، به آن کسی که به او به‌درستی پیمان[۱] داده شده: چه سزایی[۲] برای او نخست[۳] خواهد بود؟ از آن (سزایی) که در پایان[۴] برای او خواهد بود آگاهم[۵].

۲۰ *** آیا هرگز[۱] دیوها خداوندگاران خوب[۲] بودند؟ و این را می‌پرسم، (آنانند) که می‌بینند[۳] چگونه[۴] برای‌شان کرپن و اوسیج[۵] گاو را (به‌دست) خشم[۶] می‌دهند، همچنان کوی همیشه[۷] آن را به ناله درمی‌آورد[۸] نمی‌پرورند[۹] آن را از روی دین راستین برای گشایش بخشیدن[۱۰] به کشت و ورز[۱۱].

---

* پیغمبر امیدوار است در این جهان چنان‌که در جهان دیگر پاداش یابد.

باید به یاد داشت که در آیین زرتشت به امید بخشایش روز پسین از خوشی و آسایش زندگی جهانی چشم‌پوشی نشده است، زندگی خوش نیز بخشایش ایزدی است با کار و کوشش از آن برخوردار توان شدن برتری دین مزدیسنا در این است که زندگی خوار شمرده نشده است، مزدکار در این جهان و پاداش کردار نیک در جهان دیگر هر دو شایستهٔ کوشش است، در بند سوم و سیزدهم از «ها» ۴۳ و در بند هشتم از «ها» ۴۹ و در بند پنجم از «ها» ۵۰ نیز از مزد و پاداش دو جهان سخن رفته است.

** پیغمبر خواستار است بداند: اگر کسی مزدی که در برابر کاری پیمان داده شده نپرداخت در همین جهان سزای این پیمان‌شکن چیست؟ سزای چنین گناهکاری در جهان دیگر نزد پیغمبر پیداست.

از این بند روشن است که در بند پیش مادیان و شتر مزدکاری بوده که بایستی به زرتشت داده شود.

*** دیوها (دَئِوَ daeva) پروردگاران آریایی هستند، کَرپَن (karapan) و اوسیج (usij) پیشوایان دیویسنا و کَویها (kavi) شهریاران دیویسنا، برای خوشنودی دیوها مردم را به کشتن چارپایان فرمان دهند.

پیغمبر در دین یکتاپرستی خود، مزدیسنا، به گله و رمه‌پروری و کشاورزی اندرز دهد، کشتار و خونریزی در جشن‌های دینی نکوهیده است، چارپایان باید برای برزیگری و آبادانی به‌کار آیند و مایهٔ زندگی خوش و خرم باشند، مردم به کار آن‌ها نیازمندند و خداوند از خون آن‌ها بی‌نیاز، جز از نماز راستی و نیایش منش نیک چیز دیگر شایستهٔ آستان اهورا نیست. به بند دوازدهم از هات ۳۲ نیز نگاه کنید.

در نخستین بند از هات ۲۹ و در بند چهارم از هات ۴۹ نیز واژه خشم با گاو gao که از آن همهٔ چارپایان سودمند اراده می‌شود، یک‌جا آمده است چارپا به خشم سپردن، کشتن آن مراد است چنان‌که در جملهٔ پس از آن از «به ناله درآوردن» نیز قربانی کردن اراده شده است.

یسنا «ها» ۴۵

۱ * ایدون سخن می‌دارم[۱]: اکنون[۲] گوش دهید[۳]، اکنون بشنوید[۴]، ای کسانی کـه از نزدیک[۵] و ای کسانی که از دور[۶] (آمده آموزش) خواستارید[۷].
اکنون آن را[۸] همهٔ شما به یاد بسپارید[۹]، چه او هویداست[۱۰]، مباد آمـوزگار بـد[۱۱] دیگر باره[۱۲] زندگی[۱۳] تباه کند[۱۴]، آن دروغ‌پرست که با زبان خویش به کـیش[۱۵] بد[۱۶] گرواند[۱۷].

۲ ** ایدون سخن می‌دارم از آن دو گوهر[۱] در آغاز زنـدگی، از آن دو، آن (گـوهر) پاک[۲] چنین[۳] گفت به (گوهر) پلید[۴]: از ما دو، نه[۵] منش؛ نه آموزش؛ نه خرد و نـه کیش؛ نه گفتار و نه کردار؛ نه دین، نه روان[۶] با هم در سازشند[۷].

* پیداست که پیغمبر در میان گروهی که از نزدیک و دور برای شنیدن آیین نو آمده‌اند سخن می‌دارد و از آنـان خواستار است که آنچه می‌شنوند درست به یاد بسپرند و کار بندند تا پیشوای دروغین دیویسنا نتواند آنان را بـه کیش بد کشاند و جهان با دروغ تیره و تباه سازد.

** در این بند مانند بندهای ۱–۶ از «ها» ۳۰ از گوهر خوبی و بدی سخن رفته: «سپنتو مئینیو spentomainyu سپندمینو و انگرومئینیو anro-mainyu اهریمن سپند مینو که روان پاک دادار باشد به اهریمن که روان پلید است گوید: «ما در هیچ چیز با هم یگانه نیستیم» این یک سرچشمهٔ همه خوبی‌هاست، و آن دیگر آبشـخور سـراسـر بدی‌هاست، از آغاز آفرینش تا روز پسین این دو گوهر با هم در ستیزه‌اند، جهان پاک ایزدی از آسیب اهریمنی برکنار نیست، خوب و بد هر دو با کاروان مردمی همراهند، دستور زندگی که زرتشت به مردمان می‌دهد این است که با پندار و گفتار و کردار نیک سپند مینو را یاری کنند تا روان تیره شکست یافته جهانیان از آسیب پندار و گفتار و کردار زشت رهایی یابند.

همی تا توان راه نیکی سپـر — که نیکی بود مر بدی را سپر — (اسدی)

به بند ۱ از «ها» ۳۰ نیز نگاه کنید.

نیمهٔ دومی این بند در انجام پارهٔ ۱۵ از یسنا ۱۹ آورده شده است.

۳ ایدون سخن می‌دارم از آنچه مزدا اهورای دانا در آغاز زندگی به من گفت: آنانی که در میان شما آیین[۱] نورزند[۲]، آن‌چنان که من به آن اندیشم[۳] و گویم، برای آنان در پایان[۴] زندگی افسوس[۵] خواهد بود.

۴ * ایدون سخن می‌دارم از آنچه برای جهان بهتر است. از دین راستین آموختم، ای مزدا، کسی که آن را (جهان را) بیافرید پدر برزیگر[۱] نیک‌منش و زمین دختر[۲] نیک کنش[۳] اوست، نتوان فریفتن[۴] اهورای به همه نگران را[۵].

۵ ** ایدون سخن می‌دارم از آنچه (مزدا اهورای) پاک‌تر به من گفت، سخنی که شنیدن[۱] آن برای مردمان[۲] بهتر است: «کسانی که برای من از او[۳] فرمانبری[۴] کنند، به رسایی[۵] و جاودانی رسند[۶] از کردار منش نیک[۷]». (چنین گفت) مزدا اهورا.

۶ *** ایدون سخن می‌دارم از آنکه از همه بزرگ‌تر است[۱]، او را ستاینده‌ام[۲]، ای

* پیغمبر فرماید: «از دین راستین (= اَشَ asha آموختم که مزدا، آفرینندهٔ جهان)، (انگهو angahu زندگی، هستی) پدر برزیگر پاک سرشت و زمین دختر نیک کنش اوست»

در اینجا به جای واژه زمین آرمئیتی armaiti آمده، از واژهٔ برزیگر به‌خوبی برمی‌آید که آرمئیتی به معنی زمین به‌کار رفته است، نریوسنگ Neryosang دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی در گزارش سانسکریت اوستا این واژه را در همین بند نیز به معنی زمین دانسته است. چنان‌که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند دوم از «ها» ۳۲ گفتیم آرمئیتی که در جاهای دیگر اوستا با صفت سپنت spenta آمده، در فارسی سپندارمذ شده است سپندارمذ یکی از امشاسپندان یا مهین فرشتگان جاودانی است، نمایندهٔ سازش و بردباری و پارسایی و فروتنی ایزدی است در جهان نگهداری زمین ـ به سپندارمذ سپرده شده است. در گات‌ها بسا از واژه آرمئیتی armaiti یا آرمتی armati معنی واژه اراده گردیده، در این بند به معنی زمین گرفته شده است، در بند سوم از «ها» ۴۷ نیز به همین معنی است، آن‌چنان که این واژه در بند نهم از «ها» ۳۱ به‌کار رفته به‌خوبی می‌رساند که این امشاسپند را با زمین و کشت و برز سروکاری است. در جاهای دیگر اوستا بسا واژه سپندارمذ به جای زمین آمده است، چنان‌که در یسنا ۱۶ پارهٔ ۱۰؛ وندیداد، فرگرد سوم پارهٔ ۱۰ و پارهٔ ۳۵ و فرگرد هجدهم پارهٔ ۶۴.

این بند یکی از دلکش‌ترین بندهای گات‌هاست، پیغمبر ایران برای اینکه مردم را به کشت و برز و آبادانی بگمارد، اهورا مزدا را پدر کشاورزان و زمین را دختر او خوانده است، کسی که خاک آبادان و مرزوبوم از کشت‌زار خرم و شاد سازد، نگهبان زمین سپندارمذ و پدر آسمانی را از خود خوشنود کند.

** سخنی که پیغمبر از دادار شنیده و باید برای رستگاری و بهبودی به جهانیان برساند، این است که مردم در برابر آیین مزدا سر فرود آورند و از پیغمبرش فرمان برند تا از پرتو منش نیک به بخشایش رسایی و جاودانی رسند.

*** نیایشی که پیغمبر گوید از منش نیک (وهومننگه) بیاموختم و امیدوار است که روان پاک مزدا آن را شنیده بپذیرد، همان است که پیغمبر در نخستین بند از «ها» ۳۰ و در بندهای ۱۲ و ۱۵ از «ها» ۳۴ و در نخستین بند از «ها» ۴۴ خواستار دانستن شده، آن‌چنان نیایش و نماز و درودی که در خور بارگاه مزداست.

راستی، آن کسی را که نیکخواه[۳] آفریدگان[۴] است از روان پاک[۵] خود بشنود[۶] مزدا اهورا آن نیایشی[۷] که من از منش نیک بپرسیدم[۸]، بشود که او از خرد خویش بیاگاهاند[۹] مرا از آنچه بهتر است.

۷ * از سود[۱] (و زیانی) که در دست اوست[۲] در خواهند یافت[۳]، (همهٔ) زندگان[۴] و آنانی که بودند و خواهند بود[۵]: در جاودانی[۶] روان پیرو راستی همیشه[۷] کامروا[۸] (و) آن کس که دروغ‌پرست است در رنج[۹] (خواهد بود) و این را مزدا اهورا از کشور (مینوی) خویش بیافریند[۱۰].

۸ ** او را تو[۱] برای ما با ستایش‌های[۲] نماز[۳] دریاب[۴]، آری اکنون آن[۵] راه با چشم[۶] خواستار نگریستنم[۷]، (آن راه کشور مینوی) پندار نیک[۸] (و) کردار (و) گفتار را، پس از اینکه مزدا اهورا را به میانجی راستی شناختم. ایدون نیایش‌های خود را در بارگاه ستایشش[۹] فرو نهیم[۱۰].

۹ *** او را تو برای ما، با منش نیک، خوشنود ساز[۱]، آن کسی که به ما به خواست[۲] خویش بهروزی و تیره‌روزی[۳] دهد[۴]، بکند مزدا اهورا از توانایی[۵] خویش به ما کشت و کار[۶] دهد تا اینکه ما به چارپایان و به کسان‌مان[۷] گشایش دهیم[۸]، از شناسایی خوب[۹] مان به منش نیک، به میانجی دین راستین.

---

* یعنی آن‌گاه که زندگی جهانی سر آید و مزدا کشور مینوی (= خشتهر) برانگیزد، پاداش و پادافره همهٔ کسانی که هستند و بودند و خواهند بود داده خواهد شد. روان نیکوکاران و پیروان آیین راستین از زندگی جاودانی برخوردار گشته هماره کامروا شوند و روان گناهکاران و پیروان کیش دروغین به رنج دُچار آیند.

** در بند پیش از بر آراسته شدن کشور مینوی و پاداش پسین سخن رفته، در اینجا پیغمبر گوید: برای اینکه در کشور مینوی از پاداش برخوردار شویم باید در این جهان ستایش به جای آوریم و در بندگی مزدا را که پاداش در دست اوست از خود خوشنود کنیم.

پیغمبر پس از آنکه به میانجی راستی یا دین راستین (اَشَ) پروردگار خود شناخت کشور جاودانی آینده را، آن‌جایی که گنجینهٔ پندار و گفتار و کردار نیک بندگان است، نیز با دیدهٔ دل نگران است و نیایش و ستایش مردمان را برای ارزانی شدن آنان به کشور مینوی به پیشگاه مزدا (= گُرزمان) آورد.

*** در یادداشت بند هیجدهم از «ها» ۴۴ گفتیم که در دین زرتشت به امید خوشی جهان دیگر و بهره و بخش روز پسین از زندگی خوش و رامش این جهان چشم‌پوشی نشده است، پیغمبر پیروان خود را به ستایش و بندگی اندرز دهد تا اینکه مزدا خوشنود گشته در همین جهان به آنان نیروی کار و کشاورزی دهد، آن‌چنان که بتوانند به چارپایان و کسان خود گشایش و فزایش دهند و از زندگی خوش و خرم بهره‌ور باشند، چنان‌که در پایان این بند گفته شده این پاداش به کسانی ارزانی است که از دین راستین به منش نیک پی برده باشند.

۱۰ او را تو برای ما با درود[۱] پارسایی[۲] بزرگ دار[۳]، آن کسی را که همیشه[۴] مزدا اهورا خوانده شود[۵] چه او از اردیبهشت و بهمن ـــ خود نوید داد[۶] که بـه مـا در کشـور (مینوی) وی رسایی و جاودانی[۷] بُوَد[۸] (و) در بارگاهش[۹] نیرو[۱۰] و پایداری[۱۱].

۱۱ * پس این‌چنین کسی که در آینده[۱] دیوها و مردمان را خوار بدارد[۲]، آنانی که او را[۳] خوار دارند (و همه) دیگران را، جز آن کسی را که به او نیک اندیشد[۴]، دین پـاک رهاننده[۵]، آن کدخدا[۶]، او را دوست[۷]، برادر[۸] یا پدر (خواهد بود) ای مزدا اهورا.

---

* یعنی اگر کسی پس از این گروه پروردگاران (= دیوها) و همه کسانی را که در پیروی از آنان زرتشت را خوار می‌دارند، پست بشمارد، جز آن کسی را که نیکخواه پیغمبر (= رهاننده) است، دین پاک آن مهتر مایهٔ رستگاری وی خواهد شد و چون دوست و برادر و پدر او را یاری خواهد کرد.

در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند یازدهم از هات ۳۱ گفتیم که دینِ (= دَئِنا daena) هر کسی در جهان دیگر پیکر هستی یابد: اگر کسی نیکوکار باشد دینش به پیکر دختر زیبایی درآمده او را به سوی بهشت رهنمون گردد و اگر آن کس گناهکار باشد دینش به پیکر دختر زشتی درآمده او را به دوزخ کشاند، چون در بندهای ۹–۱۰ سخن از پاداش این جهان و پاداش روز پسین بوده، در این بند گوید که برای رستگاری در هر دو سرای باید به دین راستین زرتشت گروید، چه این دین است که در این جهان به کار و کوشش و کشاورزی و آبادانی اندرز دهد و از زندگی خوش و فراخ‌روزی بهره‌ور سازد، آن‌چنان که پس از سر آمدن گردش گیتی در جهان دیگر به بخشایش فردوس برخوردار کند. به بند سیزدهم از «ها» ۳۴ نیز نگاه کنید.

یسنا «ها» ۴۶

۱ * به کدام زمین[۱] روی آورم[۲]، به کجا[۳] روی نموده بروم[۴]، از آزادگان و پیشوایان[۵]
دورم دارند[۶]؛ برزیگران مرا خوشنود نمی‌کنند[۷]. . . . .[۸] و نه آن فرمانروایان[۹]
دروغ‌پرستِ کشور[۱۰]، چگونه تو را ای مزدا اهورا خوشنود توانم ساخت؟

۲ ** من می‌دانم، ای مزدا، که چرا ناتوانم[۱]: زیرا کم خواسته هستم و مرا کسان کم[۲]
هستند. به تو گِله می‌برم[۳]، تو خود بنگر[۴]، ای اهورا، یاری[۵] بخشای[۶]، آن‌چنان که
یک دوست[۷] به دوستی ارزانی دارد، از دین راستین بیاگاهان[۸]، از آنچه دارایی[۹]
منش نیک است.

۳ *** کی، ای مزدا، بامداد روز[۱] فراز آید[۲]، جهان[۳] دین راستین فراگیرد[۴] با

---

* بندهای ۱-۴ به‌هم پیوسته است: پیغمبر از ناکامیابی خود به درگاه مزدا اهوراگِله‌مند است، گروه سه‌گانه مردم از آزادگان و پیشوایان و کشاورزان از پیغمبر دوری کنند و به اندرز وی گوش ندهند؛ سران و فرمانروایانی که پیرو کیش دروغین دیویسنا هستند ستیزه‌ورزند.

در سه بند آینده پیغمبر فرماید: از اینکه کاری از پیش نتوانم برد، برای این است که خواسته (مال) وگله و رمه و کسانم کم هستند. چون چنین است یاری تو ای اهورا مایهٔ کامیابی من خواهد بود، چنان ساز که مردم از دین راستین به دارایی منش نیک رسند. آن پیرو کیش دروغین که نمی‌خواهد پیروان آیین راستین به آبادانی و گله‌پروری و برزیگری پردازد، باید از میان رفته نابود شود. به جای نقاط یک واژه افتاده است که در وزن شعر لازم است اما زیانی به معنی نرسیده است.

** از این دین است که از دارایی منش نیک یا از بخشایش روز پسین آگاه خواهند گردید، مانند این بند که نوید به پاداش است در بسیاری از بندهای دیگر از پاداش و پادافراه نیکوکاران و بزهگران سخن رفته، آن‌چنان که امید به بخشایش‌های بهشت و بیم به رنج‌های دوزخ مردم را به نیکی می‌گمارد و از بدی بازمی‌دارد، چنان‌که در بند پنجم از «ها» ۲۸ و بند یازدهم از «ها» ۳۰ و بند سوم از «ها» ۳۱ و بند دهم از «ها» ۴۴ و بند ششم از «ها» ۴۷.

*** یعنی کی بامداد رستگاری خواهد دمید و مردم دین راستین خواهند شناخت؟ کی خواهد بود آن روزی که از

←

آموزش‌های[5] فزایش‌بخش[6] پُر خرد رهانندگان[7]؟ کیانند آنانی که بهمن به یاری[8]شان خواهد آمد؟ برای آگاه ساختن[9]، من تو را برگزیدم[10]، ای اهورا.

۴ * و دروغ‌پرست بازمی‌دارد[1] که این راهبران[2] دین راستین[3] چارپایان را در روستا یا کشور[4] بپرورانند[5] آنکه بدنام[6] است (و) از رفتار[7] خویش تباهکار[8].
کسی که او را، ای مزدا، از شهریاری[9] بی‌بهره کند[10] یا از زندگی[11]، پیشرویی[12] است که راه[13] آیین نیک[14] بیاراید[15].

۵ ** اگر دانایی[1] بتواند[2] نگاهداری کند[3] کسی را که او بر آن داشته[4] از روش[5] خود و پیمان‌های[6] خود برگردد[7] آن (دانایی) که خود از روی دستور[8] زندگی می‌کند[9]، آن پیرو راستی، آن دروغ‌پرست را این‌چنین باید آنکه بخرد[10] است آزاده‌ای[11] را بیاگاهاند[12] تا که او را از گزند[13] پناه دهد[14]، ای مزدا اهورا.

←
کوشش رهانندگان (= سئوشینت) دین و آموزش رواج خواهد گرفت؟ آن رهانندگانی که بهمن (= منش نیک) آنان را در کوشش‌شان در راه دین‌گستری یاری خواهد کرد، کیانند؟

* در این بند راهبران دین راستین همان رهانندگانند که در بند پیش گذشت، دروغ‌پرست یا درِگوَنت dregvant یکی از سران و شهریاران دیویسناست، چنان‌که در بند هفتم از همین «ها» و در بند پانزدهم از «ها» ۳۱ و در بند پنجم از «ها» ۳۲ و در بند سوم از «ها» ۵۰ از درِگونت، کسی از شهریاران دیویسنا اراده شده است همچنین از این واژه در بند هجدهم از «ها» ۳۱ و در بند چهاردهم از «ها» ۳۲ و در بند دوازدهم از «ها» ۴۴ و در نخستین بند از «ها» ۴۵ یکی از پیشوایان گمراه‌کننده یا پیغمبر دروغین دیویسنا مراد است کسی چون گرِهمَ Grehma که در بندهای ۱۲–۱۴ از «ها» ۳۲ یاد شده است در هر جای از گات‌ها که واژه درِگوَنت (دُروند) آمده، بی‌اینکه از کسی نام برده شده باشد باید همین گرهم یا شهریار سرو بزرگ دیویسنان بِندوَ Bendva که در بندهای ۱–۲ از هات ۴۹ آمده، مقصود باشند، این شهریاران و پیشوایانند که ستیزه نموده نمی‌گذارند مردم از روی آیین زرتشت به کشت و کار و پرورش چارپایان پردازند، پیغمبر خواستار است که کسی برخاسته دست آنان را کوتاه کند و از شهریاری و فرمانگزاری براندازد. این کس باید کی گشتاسب باشد، اوست که باید گام فرا نهاده راه دین بهی زرتشتی را برای پیروان بسازد، به بند هشتم از «ها» ۵۳ نیز نگاه کنید.

** بندهای ۵–۶ به‌هم پیوسته است، این‌چنین: اگر یک دانای پیرو دین راستین مزدیسنا (اَشَوَنْ ashavan) که خود از روی آیین زرتشتی زندگی کند، کامیاب گردید که یکی از پیروان کیش دروغین دیویسنا را (درِگوَنت) به راه راست آورد، باید برای نگاهداری او یکی از بزرگان و آزادگان را بیاگاهاند تا او را یاری و پناه دهد، آن‌چنان که همکیشان پیشین نتوانند بدو آزاری رسانند، اگر این آزاده پناه خود دریغ کرد، به آفریدگان دروغ پیوندد و از کسان دروغ و از یاران دروغ‌پرستان و از نیکخواهان دیویسنان به‌شمار آید، از همان روز نخستین که اهورا مزدا دین بیافرید، یک راستی‌پرست دوست یک راستی‌پرست است.

۶ و اگر آن کس که از او درخواست[۱] شده (به یاری) نیامد[۲]، او به‌درستی[۳] به آفریدگان[۴] دروغ خواهد پیوست[۵]، چه او (خود) دروغ‌پرست (و) نیکخواه[۶] دروغ‌پرست است. راستی‌پرست آن کسی است که دوست[۷] یک راستی‌پرست است، از همان هنگام که نخستین[۸] دین دادی، ای اهورا.

۷ *کی را، ای مزدا، پشتیبان[۱] مانند من کسی[۲] خواهند داد، آن‌گاه که دروغ‌پرست[۳] برای آزردن[۴] من آماده شود[۵]، جُز[۶] از آذر و منش[۷] تو که از کردارهایشان دین راستین[۸] رسا خواهد گردید[۹]؟ ای اهورا، از این دستور[۱۰] نهادم[۱۱] را آگاه ساز.

۸ کسی که در سر دارد[۱] به هستی[۲] من آسیب آورد[۳]، مکناد که از کردارهایش به من رنجی[۴] رسد[۵]، آن (کردارها) برگشته[۶] به او رسد[۷] با آزارها[۸] به خود[۹] او همهٔ آن آزارها، آن‌چنان که از زندگی خوش بی‌بهره ماند[۱۰] نه از زندگی بد[۱۱]، ای مزدا.

۹ **کیست آن راد(مردی)[۱] که نخست بیاموزانید[۲] مرا از اینکه ما، تو کارسازتر[۳] را بزرگ بداریم[۴] (و) داور پاکِ درست‌کردار[۵]؟ آنچه اردیبهشت تو (و) آنچه آفرینندهٔ جانداران[۶] به اردیبهشت گفت، این را آنان از بهمن تو خواستار شنیدنند[۷].

۱۰ آن مرد یا زن[۱] که برای من، ای مزدا اهورا، به جای آورد[۲] آنچه راکه تو برای جهان[۳] بهتر دانستی[۴]: برای پاداش[۵] درست‌کرداری[۶] وی بهشت[۷] (بدو ارزانی باد).

---

* بندهای ۷–۸ به‌هم پیوسته است این‌چنین پیغمبر امیدوار است که در پناه مزدا باشد، هر آن روزی که یکی از فرمانگزاران و شهریاران دیویسنا (درِگوَنت) که در بند چهارم همین «ها» یاد کردیم، از پی آزار وی برخیزد، همچنین امیدوار است که دشمن نتواند آسیبی بدو رساند، بدی و ستیزه به خود او برگردد و او را از زندگی خوش بی‌بهره سازد.

** بندهای ۹–۱۳ به‌هم پیوسته است: زرتشت از پیامبری خود سخن می‌دارد و از رستگاری آنانی که پیرو دین وی هستند و از پادافره کسانی که به دین راستین نگرویدند. برای دریافتن معنی بند نهم باید آنچه در بندهای دیگر گذشته یادآور شویم: نخستین کسی که بیاموزانید که مزدا اهورا کارسازتر و داور درست‌کردار است، آن کس خود زرتشت است، چنان‌که در بند هشتم از «ها» ۳۱ گذشت، مزدااهورا در روز پسین داور کردارهای جهانی مردمان خواهد بود در «ها» ۲۹ به پرسش و پاسخی که میان مزدا اهورا و امشاسپندش اردیبهشت رفت دربارهٔ نگهداری جانداران سودمند برخوردیم در بند هشتم از آن «ها» دیدیم که امشاسپند بهمن، زرتشت را یگانه کسی شناخت که شایستهٔ نگهبانی جهان و آیین‌گستری است.

* و کسانی را که من به نیایش[۸] شما برگمارم[۹]، با همهٔ آنان از پُل چینوت[۱۰] خواهم گذشت[۱۱].

۱۱ ** از توانایی[۱] خود کرپن‌ها و کوَی‌ها[۲] وادار می‌کنند[۳] مردم[۴] را به کردارهای بد[۵] برای تباه کردن[۶] زندگی[۷]، آنانی که روانشان و نهاد[۷]شان به هراس خواهند بود[۹]، آن‌گاه که آنان به آنجایی که پل چینوت[۱۰] است، رسند[۱۱]، همیشه پاینده[۱۲] یاران[۱۳] خان و مان دروغ[۱۴] (خواهند بود).

۱۲ *** هنگامی که اردیبهشت به نوادگان[۱] و خویشان[۲] نامور[۳] فریان تورانی روی کند[۴] از کوشش[۵] سپندارمذ، گشایش‌بخش هستی[۶]؛ پس آن‌گاه بهمن آنان را بپذیرد[۷] (و) مزدا اهورا به آنان در سرانجام[۸] رامش بخشد[۹].

۱۳ کیست در میان مردمان، آنکه سپیتمان زرتشت را از آمادگی[۱] (خود) خوشنود کند، کسی که برازنده است[۲] شنوده شود[۳]: به او مزدا اهورا زندگی[۴] (جاودانی) خواهد داد، بهمن هستی[۵] او را بر افزاید[۶]، او را ما دوست خوب[۷] دین راستین شما شناسیم[۸].

۱۴ **** ای زرتشت، کیست آن پاکدامنی[۱] که دوست[۲] توست در مه آیین مغ[۳]؟ یا

---

* از پل چینوت Cinvat (صراط) جداگانه سخن داشتیم.

** در بندهای ۱۴–۱۵ از «ها» ۳۲ و در بند ۲۰ از «ها» ۴۴ به کرپن Karapan که از پیشوایان دیو یسنان و به کوَی Kavi که از سران و شهریاران آنانند برخوردیم، آنانند که به دین راستین مزدیسنان ستیزه نموده مردم را به کارهای ناشایست می‌دارند و زندگی آنان را تیره و تباه می‌کنند، چون روز پسین فرا رسد، روان‌ها و نهادهای (= دین‌ها) کرپن‌ها و کوَی‌ها را در سر پل چینوت (صراط) به بیم و هراس افتند و در خان و مان دروغ (دوزخ) درآیند و در آنجا جاودان از همنشینان دروغ‌آزمایان خواهند بود.

به بند بیستم از «ها» ۳۱ و به بند سیزدهم از «ها» ۵۱ نگاه کنید.

*** از فریان (Fryana) که نام یکی از خاندان تورانی است جداگانه سخن داشتیم، پیغمبر امیدوار است که این خاندان از پرتو کوشش سپندارمذ (= آرمئیتی پارسایی) به دین راستین (= اَشَ اردیبهشت) بگروند تا اینکه بهمن (= وهومننگه منش نیک) آنان را به کشور ایزدی یا بهشت بپذیرد و در پایان از بخشایش مزدااهورا برخوردار شوند.

**** بندهای ۱۴–۱۷ به‌هم پیوسته است: پیغمبر از کسان و یاران و پشتیبانان بزرگ خود چون کی‌گشتاسب و فرشوشتر و برادرش جاماسب که هر دو وزیر کی‌گشتاسبند یاد می‌کند و آنان را در پایان از پاداش و بخشایش ایزدی برخوردار می‌شمرد، کی‌گشتاسب است که در دین بزرگ مُغی دوست زرتشت است، او و کسانی را که مزدا

←

کیست آن کسی که خواستار است[۴] چنین شناخته شود؟ این کی‌گشتاسب است در پایان کار[۵]. کسانی را که تو، ای مزدا اهورا، در یک سرای[۶] گرد هم آوری[۷]، آنان را من با گفتار[۸] منش نیک همی خوانم[۹].

۱۵ * به شما، ای، هچتسپیان می‌گویم[۱]، به شما، ای سپیتمانیان، تا اینکه شما دانا را از نادان[۲] باز شناسید[۳]........

از این کردارهاست که شما به خودتان راستی[۴] ارزانی دارید[۵]، آن‌چنان که در نخستین[۶] آیین[۷] اهوراست.

۱۶ ** ای فرشوشتر هوُگوَ با این راد(مردان)[۱] به آنجا[۲] رو[۳]، ما دو خواستاریم[۴] که به

→

اهورا در سرانجام در یک خان و مان و در سرای جاودانی فردوس گرد هم خواهد آورد، پیغمبر همهٔ آنان را به نیکی یاد می‌کند.

* از هچتسپ = هئچت اسپ Haecataspa که در مرّوج‌الذهب مسعودی هجدسف یاد شده و از سپیتمان = سپیتامَ Spitama که مسعودی اسبیمان یاد کرده، جداگانه سخن داشتیم در اینجا یادآور می‌شویم که سپیتمان نام خاندان زرتشت است، بسا پیغمبر خود را زرتشت سپیتمان یا سپیتمان زرتشت نامیده است. در سنّت، چنان‌که در بُندِهش و در مرّوج‌الذهب آمده، سپیتمان نام نهمین نیای (جدّ) پیغمبر است و هچتسپ نام چهارمین نیای وی،

در این بند هچتسپیان و سپیتمانیان کسانی از خاندان خود پیغمبرند و روی سخن پیغمبر با آنان است، در بند سوم از «ها» ۵۳ نیز در جایی که پیغمبر از دختر خود پوروچیست (Pourucista) نام می‌برد او را هئچت اسپانا و سپیتامی می‌خواند ناگزیر از هچتسپیان و سپیتمانیان یکی باید مدیو ماه باشد که در بند نوزدهم از «ها» ۵۱ از خاندان سپیتمان خوانده شده و در سنت مدیو ماه پسرعموی زرتشت یاد شده است و دیگری باید یکی از پسران خود پیغمبر باشد که در بند دوم از «ها» ۵۳ با کی‌گشتاسپ و فرشوشتر یک‌جا آمده است، پیغمبر از این پسر نام نبرده، اما در سنت این پسر ایسَت واستَر یاد شده است.

از مدیو ماه و ایسَت واستَر جداگانه سخن داشتیم.

در این بند باید یک شعر افتاده باشد که دومین نیمهٔ این بند با آن پیوستگی داشت، در کتاب پهلوی شایست ناشایست در فصل ۱۳ فقرهٔ ۵۱ نیز یاد شده که در اینجا یک شعر کم است.

** فرشوشتر (فرشَ اُشْتر Ferashaoshtra) و برادرش جاماسب (جاماسپَ Jamaspra) که در بند آینده آمده از خاندان هوُگوَ Hvogva هر دو وزیر کی‌گشتاسب هستند.

چنان‌که از این بند پیداست و در گزارش پهلوی (زند) نیز یاد شده، پیغمبر، فرشوشتر و یاران دیگر پارسا و رادمردان را به گرزَمان (بهشت) نوید می‌دهد، مزدا و پیغمبرش هر دو خواستارند که به آنان در کشور جاودانی، در آنجایی که بارگاه فرهی مزداست و جایی که به راستی و سازش و رامش و منش نیک آراسته است، خوش و خرم باشد.

به جای راستی و پارسایی یا فروتنی و کشور جاودانی و منش نیک: اَشَ = اردیبهشت آرمئیتی ârmaiti = سپندارمذ؛ خشتهرَ Xshathra = شهریور؛ وهومننگه vohumanh = بهمن آمده است.

آنان خوش[۵] بُوَد[۶]، آنجایی که راستی با پارسایی پیوسته است[۷]، آنجایی که کشور (جاودانی) به کام[۸] منش نیک است، آنجایی که مزدا اهورا برای افزایش[۹] آرام دارد[۱۰].

۱۷ * در آنجایی که من از شما سنجیده[۱] سخن خواهم داشت[۲]، نه ناسنجیده، ای جاماسب هوُگوَ همچنین[۳] از فرمانبری[۴] شما[۵] با نیایشِ[۶] آمادگی[۷] شما، نزد آن مزدا اهورا که به دستیاری راستی اندرزگرِ[۸] کارآگاه[۹]، دانا از نادان باز شناسد[۱۰].

۱۸ ** کسی که به من پایدار[۱] است من خود[۲] نیز بهتر دارایی[۳] خویش به دستیاری منش نیک بدو نوید دهم[۴]، ستیزه به آن کسی که ستیزه کردن[۵] به ما در سر دارد[۶]، ای مزدا (و) ای اردیبهشت (این‌چنین) خواستِ[۷] شما را خوشنود سازم[۸]. این است دستور[۹] خرد و منش[۱۰] من.

۱۹ کسی که برای من زرتشت، از روی دین[۱] دُرست[۲]، به‌جای آورد[۳] آنچه را که به کام[۴] من سازگارتر[۵] است، به آن کس (سزد) مزد[۶]، به آن کسی که جهان آینده[۷] ارزانی شده[۸]، یک جفت چارپای بارور[۹] با هر آنچه آرزومند[۱۰] است: و این را برای من خواهی ساخت[۱۱]، ای مزدا، تو ای کسی که چاره‌سازتری[۱۲].

---

* یعنی چون روز شمار فرا رسد، من در پیشگاه مزدا که از راستی (اَشَ) هوشیاران از بیهوشان باز شناسد، از فرمانبری و نیایش و جانفشانی جاماسب در راه دین آن‌چنان سخن خواهم داشت، تا به میانجی من از بخشایش مینوی برخوردار گردد و مزدا بدو آمرزش آورد.

** بندهای ۱۸-۱۹ به‌هم پیوسته است: از پاداش و پادافره این جهان و جهان دیگر سخن رفته است، آنکه با پیغمبر ستیزه کند، سزاوار ستیزه است و آنکه دوست و نیکخواه است پیغمبر بهتر و گرامی‌تر چیز خود را از او دریغ نکند. آنکه را امید مُزد این سرای و سرای دیگر است باید فرمانبردار آیین راستین باشد و چنان کند که بدان مزد سزاوار گردد.

سِپِنْتَمَدگات

یسنا «ها» ۴۷

۱ *به سپند مینو و به دین راستین بهتر پندار (و) کردار (و) گفتار (در پاداش) رسایی و جاودانی به ما خواهد بخشید، مزدا اهورا با توانایی و پارسایی.

۲ **برای این پاک‌تر روان[1] (آنچه) بهتر است باید به جای آورند با زبان گفتار از روی[2] منش نیک، با دست‌های کردار از پارسایی[3]، این است شناسایی[4]: اوست پدر راستی[5]: او مزدا.

---

* هات ۴۷ کوتاه‌ترین سرودهای گات‌ها دارای شش بند است و در هر شش بند از سپند مینو (= سپنتو مئینیو Spento mainyu) که در نخستین بند از «ها» ۳۰ از آن سخن داشتیم، یادگردیده است، در آغاز فرماید: کسی که به سپند مینو و به دین راستین یا امشاسپند اردیبهشت (= اَشَ asha) نیک اندیشه و نیکو گفتار و ستوده رفتار باشد در پاداش مزدا اهورا بدو رسایی (= هؤروتات haurvatat خرداد) و جاودانی (= آمِرِتات ameretat امرداد) و توانایی (= خشتهر Xshathra شهریور) و پارسایی (= آرمئیتی ãrmaiti سپندارمذ) خواهد بخشید، می‌توان واژهٔ خشتهرَ را در اینجا به معنی کشور مینوی یا بهشت گرفت، چنان‌که برخی از دانشمندان چنین گردانیده‌اند: «..................... مزدا اهورا به او به دستیاری امشاسپند شهریور و امشاسپند سپندارمذ رسایی و جاودانی دهد» دربارهٔ سپند مینو و خرداد و امرداد و شهریور و سپندارمذ به یادداشت‌های شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از «ها» ۳۳ و شمارهٔ ۴ از بند ۶ از «ها» ۳۱ و شمارهٔ ۴ از بند ۳ از «ها» ۲۸ و بند ۴ از «ها» ۴۵ نگاه کنید.

بندهای ۱–۶ از «ها» ۴۷ در پاره‌های ۲–۷ از یسنا ۱۸ و در پارهٔ ۲۴ از یسنا ۶۸ آورده شده است.

** در بند پیش دیدیم که برای رسیدن به بخشایش مزدا اهورا باید به سپند مینو یاوران پاک پروردگار نیک‌اندیش و نیکو کردار و خوش گفتار بود، درین بند «پاک‌تر روان» یا سپندتر مینو (= سپنیشتَ مئینیو Spenishta mainyu) همان سپند مینو است.

مردمان راست که با گفتار و کردار ستوده آنچه راکه در جهان برتر و بهتر است برای خوشنودی سپند مینو به جای آورند و از این‌رو پیوستگی خود را به جهان پاک ایزدی بنمایانند.

مردمان شناسایی خود را به مزدا که پدر جهان راستی (= آشَ) است یا پندار و گفتار و کردار نیک توانند نشان دادن.

۳ * تویی پدر[۱] پاک این (سپند) مینو، کسی که برای ما چارپای خُرمی‌بخش[۲] بیافرید[۳] و آن‌گاه برایِ کشت‌زارش[۴] سپندارمذ به او رامش دهد[۵]، پس از آنکه او، ای مزدا، با منش نیک پرسش و پاسخ نمود[۶].

۴ از این سپندمینو دروغ‌پرستان سر پیچیدند[۱]، ای مزدا، نه این‌چنین (کردند) راستی‌پرستان کسی که به کم تواناست[۲] یا به بیش[۳]، باید به راستی‌پرست مهربان[۴] باشد (و) بدخواه[۵] دروغ‌پرست.

۵ و تو از این سپندمینو، ای مزدا اهورا، به راستی‌پرست هر آنچه بهتر است پیمان دادی[۱]. آیا بی[۲] خواست[۳] تو، دروغ‌پرست از آن بهره‌ور خواهد شد[۴]، آنکه با کردارش با منش زشت[۵] به‌سر می‌برد[۶]؟

۶ ** از این سپندمینو (و) آذر، ای مزدا اهورا، پخش[۱] مُزد[۲] هر دو گروه[۳] به جای خواهی آورد[۴] با یاوری[۵] سپندارمذ و اردیبهشت. چه[۶] بسا کسان[۷] این را خواستار شنیدنند[۸] برای گرویدن[۹].

* در بند ۹ از «ها» ۳۱ دیدیم: مینو خرد که همان سپند مینو است، چارپایان سودمند پدید آورد، در آن بند مانند این بند سپندارمذ که نگهبانی زمین با اوست، یادگردیده است، به بند ۴ از «ها» ۴۵ و به بند ۵ از «ها» ۴۸ نیز نگاه کنید.

** یعنی بسا کسان هستند که می‌خواهند بدانند: در هنگام آزمایش آذر در روز پسین، از سوی سپند مینو به دستیاری سپندارمذ و اردیبهشت چه پاداش و پادافراه به گروه مزدیسنان و دیویسنان و یا راستی‌پرستان و دروغ‌پرستان که در بند پیش یاد شده، داده خواهد شد تا اینکه برای رستگاری خویش دین راستین بگزینند.
به بندهای ۳ و ۱۹ از «ها» ۳۱ نیز نگاه کنید.

یسنا «ها» ۴۸

۱ * چون[۱] در سزای[۲] روز شمار دروغ از راستی شکست یابد[۳] آن‌چنان که به دیوها و مردمان[۴] در (جهان) جاودانی[۵] برسد[۶]، آنچه دیرباز[۷] آگهی داده شده[۸]: آن‌گاه از بخشایش[۹] تو، ای اهورا، بر افرازد[۱۰] کسی را که نیابندهٔ[۱۱] توست.

۲ ** بیاگاهان مرا، از آنچه تو دانایی[۱]، ای اهورا. آیا پیش[۲] از این، آن سزایی[۳] که تو اندیشیدی[۴] خواهد رسید[۵]، که پیرو راستی، ای مزدا شکست دهد به دروغ‌پرست؟ آری[۶] پیداست[۷] که این برای جهان[۸] پیام[۹] نیکی است.

۳ *** ایدون برای دانا، بهتر آموزش این است که اهورای نیکخواه[۱] به میانجی دین راستین آموزاند[۲]، آن پاک، مانند تو کسی[۳]، ای مزدا، که نیز آیین[۴] نهانی[۵] داند، به میانجی خردِ منش نیک.

---

* بندهای ۱-۲ این «ها» به‌هم پیوسته است: در نخستین بند از پادافره گناهکاران و پاداش نیکوکاران در جهان دیگر سخن رفته و در دومین بند از پادافره گناهکاران در همین جهان، این‌چنین: چون روز شمار فرا رسد و راستی (اَشَ) به دروغ (دروج) چیر گردد و مردمان بزهگر و گمراه‌کنندگان آنان در جهان پایدار که در پیش از آن آگهی داده شده، کیفر بینند، همان هنگام به میانجی راستی ستایندگان اهورا از بخشایش دادار برخوردار و سرافراز شوند.

** پیغمبر خواستار است که پیش از سر آمدن گردش زندگی و کیفر یافتن گناهکاران در جهان دیگر در همین جهان هم آنان شکست یافته به سزای کردار زشت خویش دچار آیند تا برای جهانیان آگاهی باشد.

*** بندهای ۳-۴ به‌هم پیوسته است: آنکه را در جهان دیگر آرزوی رستگاری است باید همواره از دین راستین (اَشَ) آموزش اهورای نیکخواه و پاک (سپنتَ) فرا گیرد و از خردِ (خرَثو = خرتو) منش نیک آیین نهانی (تعلیم سرّی) مزدا دریابد.

۴ *کسی که اندیشهٔ[۱] خود (گاهی) بهتر و (گاهی) بتر[۲] کند[۳]، ای مزدا، و (همچنین) دین[۴] خود را با کردار و گفتار خود، (کسی که) به کام (و) خواهش و کیش[۵] خویش پیروی کند[۶]، او در پایان[۷] به خواست[۸] تو جدا[۹] خواهد گردید.

۵ **شهریاران خوب[۱] باید پادشاهی کنند، با کردارهای آیین[۲] نیک، شهریاران بد مباد که به ما پادشاهی کنند، ای سپندارمذ ــ برای مردم در زندگی[۳] آینده[۴]، پاکی[۵] بهتر (و) برای چارپا کشت و ورز[۶]، آن را برای خورش[۷] ما بپروران[۸].

۶ ***آری او[۱] به ما[۲] خان و مان خوب[۳]، او به ما پایداری[۴] و نیرو[۵] داد، آن ارجمند[۶] بهمن ایدون برای او[۷] مزدا اهورا بــه مــیانجی اردیــبهشت گــیاه‌ها[۸] بــرویانید[۹] در آفرینش[۱۰] جهان[۱۱] نخستین.

۷ ****خشم[۱] باید برانداخته شود[۲] ستم[۳] از خود دور کنید[۴]، ای کسانی که پاداش[۵] خواهید، منش نیک به شما راست آید[۶]، به میانجی دین راستین که یــارش[۷] مــرد پاک[۸] است آفریدگانش[۹] در سرای[۱۰] تو خواهند بود، ای اهورا.

---

* در بند پیش پیغمبر فرمود: در دیگر سرای رستگاری کسی راست که در این سرای فرمانبردار آیین مزدا باشد، در اینجا فرماید: کسی که در این گیتی گاهی پیرو دین راستین و نیک پندار و نیک گفتار و نیک کردار است و گاهی راه کژ گرفته پیرو کام و آرزو و خواهش خویشتن است، چنین کسی که نیمه‌ای از کردارش ستوده و نیمهٔ دیگرش نکوهیده است، در روز آمار پسین نه از بخشایش بهشت بهره‌ور باشد و نه به رنــج دوزخ گــرفتار گــردد، او را از نیکوکاران و بزهگران جدا ساخته، به جایی درآورند که همستگان (برزخ) نامیده شده است. به نــخستین بــند از «ها» ۳۳ نیز نگاه کنید.

** چنان‌که می‌دانیم نگهبانی زمین سپرده به امشاسپند سپندارمذ است، این بند نیز گویای آن است: سپندارمذ باید چنان سازد که پادشاهان دادگر و آیین‌شناس در روی زمین شهریاری کنند نه پادشاهان بیدادگر و ســتم‌پیشه؛ او راست که برای چارپایان سودمند که مایهٔ زندگی ما هستند زمین آباد و از کشت و ورز خرم دارد، همچنین بــرای مردمان در روی زمین خانه و نشیمنگاه خوب و برای چارپایان چمن و چراگاه خوش فراهم سازد. بــه بــند ۹ از «ها» ۳۱ و به بند ۳ از «ها» ۴۷ نیز نگاه کنید.

*** آن‌چنان که دادار هرمزد برای پایداری مردمان، نگهبان زمین، امشاسپند سپندارمذ را به آراســتن خــان و مان‌های خوب و آرامگاهان دلپذیر برگماشت، در همان آغاز آفرینش گیتی نیز به دستیاری امشاسپند اردیبهشت برای خورش و پرورش جانوران سودمند گیاه‌ها برویانید و چراگاهان بگسترانید.

**** یعنی آنکه خواستار است به دستیار دین راستین (اَشَ) که پاکان دوستاران آنند به پاداش منش نیک رسد، نخست باید به برانداختن خشم بکوشد و زور و ستم از خود براند، چنین آفریدگانی که از منش نیک بشمارند در سرای جاودانی (بهشت) در خواهند آمد.

۸ *کدام است[۱] بخشایش[۲] کشور نیک[۳] تو، ای مزدا، کدام است پاداش[۴] تو، (آری) از تو[۵]، برای من، ای اهورا؟ کدام است (آن داوری) آشکارای[۶] تو به میانجی راستی، که آرزو شدهٔ[۷] پارسایان است[۸] (و) به دستیاری منش نیک[۹] سنجیدن[۱۰] کردارها[۱۱]؟

۹ **کی[۱] خواهیم دانست[۲] که شما به هر کسی[۳] توانا هستید[۴] ای مزدا، ای اردیبهشت، به آنکه مرا به آسیب بیم دهد[۵]؟ درست به من باید گفته شود[۶] دستور[۷] منش نیک، رهاننده[۸] باید بداند که پاداش[۹] وی چِسان[۱۰] خواهد بود.

۱۰ ***کی، ای مزدا، مردان[۱] پیام[۲] را خواهند شناخت[۳]؟ کی پلیدی[۴] این می[۵] را خواهی برانداخت[۶]، که از آن کرپن‌ها[۷] از روی کین[۸] و از خرد[۹] (خویش) می‌فریبند[۱۰] شهریاران بدِ[۱۱] کشورها را[۱۲]؟

---

* در این بند مانند بسیاری از بندهای دیگر گات‌ها، سخن از روز پسین و پاداش ایزدی است، پیغمبر از مزدا پرسد: به دارایی کشور نیک (فردوس) خواهم رسید و از پاداش تو برخوردار خواهم شد؟ آن روزی که به میانجی راستی (اَشَ) از داوری تو کردارهای جانی مردمان آشکار گردد و هر آنچه از آنان سرزده به میانجی منش نیک (وهومَنَه) سنجیده شود، رادمردان و پارسایان رستگار خواهند گردید؟

** رهاننده یا سوشیانت که خود پیغمبر زرتشت است خواستار است بداند که مزدا و امشاسپندش اردیبهشت (اَشَ) وی را یاری خواهند کرد و از گزند دشمن خواهند رهانید و پاداش وی برای دین‌گستری چه خواهد بود.

*** در بند چهاردهم از هات ۳۲ دیدیم که پیغمبر ایران کشتار گاو و گوسفند که دیویسنان در جشن‌های دینی برای خشنودی گروه خدایان خویش می‌کنند، سخت نکوهیده است و در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از همان بند گفتیم که صفت دُورَئوشَ duraosha (مرگ‌زدای، دوردارندهٔ مرگ) اشاره است به فشردهٔ هوم (هئومَ و haoma نزد برهمنان سوم soma) ناگزیر هوم پیش از پیامبری زرتشت آشامی بوده مستی‌انگیز که دیویسنان از آن نوشیده، در مستی خون چارپایان برای پروردگاران خویش می‌ریختند و از کشتارها جوانمردی و رادی و دهش خود نشان می‌دادند.

در این بند پیغمبر ایران از یک آشام مستی‌بخش یا می یاد کرده و آن را ناپاک و پلید خوانده است، از این می است که کرپن‌ها (karapan) پیشوایان دیویسنان یا دروغ‌پرستان بدخواه، سران و شهریاران مرزو بوم بفریبند، پیغمبر امیدوار است، مزدا چنان سازد که مردان و بزرگان پیام راستین آسمانی دریابند و دیگر فریب پیشوایان فریفتار نخورند و به می دست نیالایند و مستی نکنند.

ناگزیر از واژهٔ می، فشردهٔ گیاهی اراده شده که مستی می‌آورد و مایهٔ آشوب و خونریزی بوده، امروزه نمی‌دانیم که این گیاه چه بوده، گیاهی نامزد به هوم که هنوز هم در جشن‌های دینی زرتشتیان به کار می‌رود، آن‌چنان نیست که یادآور سوم یا هوم آریایی‌ها باشد و فشردهٔ آن مستی آورد. به نخستین جلد یشت‌ها گزارش نگارنده نگاه کنید.

۱۱ *کی، ای مزدا، راستی با پارسایی و کشور کشتمند[۱] خوب خان و مان[۲] روی خواهند نمود[۳]؟ کیانند که در برابر دروغ‌پرستانِ خونخوار[۴] رامش[۵] خواهند داد؟ کیانند کسانی که به نزدشان شناسایی[۶] منش نیک راه خواهد یافت؟

۱۲ ** ایدون اینان هستند رهانندگان کشورها که از منش نیک (و) کردار (و) راستی برای خوشنودی[۱] آیین[۲] تو، پیروی کنند[۳]، ای مزدا چه اینان برافکنندگان[۴] خشم[۵] برگماشته شده‌اند[۶].

* به جای راستی و پارسایی و کشور و منش نیک: اَشَ asha = اردیبهشت؛ آرمئیتی armaiti = سپندارمذ؛ خشتهر Xshathra = شهریور؛ وهومننگه vhou manah = بهمن آمده است.

در این بند مانند بسیاری از بندهای دیگر گات‌ها پیغمبر آرزومند است که سران و شهریارانی به سر کار آیند که مردم را به آبادانی و کِشت و برز بگمارند و آسایش و گشایش بخشند و دست سران و بزرگان بیدادگر دیویسنان را کوتاه کنند و پیشوایان گمراه‌کننده را که در بند پیش یاد شده از فرمانگزاری براندازند.

** در بند پیش دیدیم، که پیغمبر آرزومند است سران و شهریارانی به سر کار آیند که به مردم آسایش و به زمین آبادانی بخشند، در اینجا فرماید: این شهریاران که از آیین راستین مزدا پیروی کنند رهانندگانِ (= سوشیانت‌ها) کشور بشمار خواهند بود، آنان را مزدا برای برانداختن خشم و کوتاه ساختن دست ستم و زور برانگیخت. دربارهٔ سوشیانت به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ از «ها» ۳۴ و به بند ۹ همین «ها» نگاه کنید.

یسنا «ها» ۴۹

۱ * ایدون دیرگاهی[۱] است که بندوَ بزرگ‌تر ستیزه‌جوی[۲] من است، منی که گمراهان[۳]
را از راستی خوشنود ساختن خواهم[۴]، ای مزدا با پاداش[۵] نیک به سوی من آی[۶]،
مرا پناه بخش[۷]، او را، ای بهمن با مرگ[۸] دریاب[۹].

۲ ** ایدون این آموزگار[۱] دروغین بندوِ دیرباز است[۲] که در سر راه من مانده است[۳]،
کسی که از راستی سر پیچیده است[۴]. در اندیشه ندارد[۵] که سپندارمذ از وی شود[۶] و
نی[۷] با بهمن پرسش و پاسخ[۸] کند.

۳ و در آیین[۱] ما، ای مزدا، راستی نهاده شده[۲]، برای سود بخشیدن[۳]، در کیش
(دروغین) دروغ، برای زیان رسانیدن[۴]. از این‌رو آرزو دارم[۵] که به منش نیک
پیوندند[۶]. همهٔ آمیزش[۷] با دروغ‌پرستان را باز می‌دارم[۸].

---

* بندوَ Bendva که در بند آینده نیز یاد شده یکی از شهریاران دیویسنا و دشمن پیغمبر زرتشت است، اوست که بازمی‌دارد پیغمبر گمراهان را از دین راستین (اَشَ) خُرسند گرداند، شاید بندوَ یکی از همان شهریاران دیویسنا (درِگونت) باشد که پیغمبر در بند ۱ از «ها» ۴۶ از آنان دلتنگ است، از بندوَ جداگانه سخن داشتیم.

** در این بند از آموزگار یا پیشوا و پیغمبر دروغین باید گرِهمَ Grehma مُراد باشد که در بند ۱۲ از «ها» ۳۲ یاد شده است بندوَ Bendva که در بند پیش گذشت پشتیبان و پیرو اوست، این گرهمَ با پیغمبر زرتشت در ستیزه و دشمنی است، کسی است که از راستی (اَشَ = آیین راستین) سر پیچان است، بر آن نیست سپندارمذ (سپنتا آرمئیتی) یا پارسایی و فروتنی به خود راه دهد و نه در سر آن است که با بهمن (وهومننگه vohu-mananh) یا منش نیک در گفت و شنود باشد و پند و اندرز پرسد.

۴ * آن بدخردانی[۱] که خشم[۲] و ستم[۳] با زبان‌های خویش ببالانند[۴]، آن نه شُبانان در میان شُبانان[۵]، نزد آنان نه کردارهای نیک، کردارهای بد[۶] فزونی کند[۷]، آنان راست خان و مان[۸] دیو که برای دین[۹] دروغ‌پرستان است.

۵ ** ایدون کامیابی و گشایش[۱] به آن کس، ای مزدا، که دین خود بـه مـنش نـیک پیوندد[۲] هر آنکه به میانجی راستی به پارسایی[۳] خوب شناساست[۴] و با همهٔ اینان به کشور تو (درآییم)، ای اهورا.

۶ شما را برانگیزانم[۱]، ای مزدا و ای اردیـبهشت بـه گـفتن[۲] آنـچه انـدیشهٔ[۳] خـرد[۴] شماست، تا اینکه ما درست باز شناسیم[۵] که چگونه باید بشنوانیم[۶] آن دین مانند شماکسان[۷] را، ای اهورا.

۷ *** و این را بهمن بشنود[۱]، ای مزدا، بشنود (نیز) اردیبهشت، تو خود گوش فراده، ای اهورا: کدام پیشوا[۲]، کدام آزاده دادآور است[۳] که به کشاورز آوازهٔ[۴] نیک دهد؟

۸ **** به فرشوشتر آمیزش[۱] رامش دهنده‌تر[۲] با اردیبهشت بخشای ــ برای این[۳] از تو خواهش دارم[۴]، ای مزدا اهورا ــ و به خود من (بخشایش) کشور نیک[۵] تـو هماره جاودان[۶] خواهانیم که فرستادگان[۷] (تو) باشیم.

---

* پیغمبر فرماید: آن بدمنشانی که خود از شبانان نیستند اما در میان شُبانان با زبان خویش خشم و ستم پرورند، کسانی هستند که در جهان دیگر، در هنگام امارهٔ پسین کردارهای بدشان به کردارهای نیکشان فزونی خواهد کرد و برای کیفر به خان و مان دیو یا دوزخ، آنجایی که برای دین یا روان پیروان دروغ است، درخواهند آمد.

** از کشور (= خشتهر Xshathra) بهشت اراده شده است، پیغمبر امیدوار است با همه آنانی که دین خود به منش نیک (= وهومننگه vohu mananh) پیوسته‌اند و به دستیاری راستی یا دین راستین (= اَشَ) پارسایی (= آرمئیتی armaiti) شناخته‌اند در کشور مینوی، از بخشایش مزدا برخوردار شوند.

*** پیغمبر در این بند از سه گروه مردمان که پیشوایان و آزادگان (= رزمیان، سپاهیان) و برزیگران باشند، یادکرده فرماید: کدامند آن پیشوایان و آزادگان که در داد و آیین‌پذیری مایهٔ نام و آوازهٔ نیک شده باشند برای دین در میان کشاورزان، آن‌چنان که آنان نیز پیروی کنند و نیز به دین راستین روی آورند.

**** فرشوشتر برادر جاماسب و وزیر کی‌گشتاسب یکی از آن آزادگان است که در بند پیش گذشت و به دین زرتشت گروید پیغمبر از مزدا اهورا خواهشمند است که بدو آمیزش و با یگـانگی امشـاسپند اردیـبهشت (اَشَ) ارزانی دارد و خود پیغمبر را از بخشایش کشور مینوی (بهشت) برخوردار سازد.

۹ * بشنود[۱] فرمان‌ها را[۲] پاسبان[۳] (آن‌که) برای سود رسانیدن[۴] آفریده شده است[۵] راست گفتار[۶] آمیزش[۷] با دروغ‌پرست نگرد[۸]، اگر به راستی پیوستگان[۹] روان‌های‌شان[۱۰] را در سرانجام[۱۱] به بهتر مُزد بهره‌ور کنند ای جاماسب.

۱۰ ** و این را، ای مزدا، در بارگاه[۱] تو نگاهداری کنم[۲]: منش نیک و روانِ[۳] پیرو راستی و نماز[۴] (و) آن پارسایی[۵] و کوشش[۶] را، تا تو، ای توانای بزرگ[۷] با نیروی پایدار[۸] بر آن پاسبانی کنی[۹].

۱۱ *** ایدون، کسانی را که (در فرمان) شهریاران بد[۱] هستند، که بدکردار، بدگفتار، بددین، بدمنشند[۲]، آن پیروان دروغ را روان‌ها با خورش زشت[۳] پذیره شوند[۴]، آنان در خان و مان دروغ[۵] از یاران[۶] آشکار[۷] هستند.

---

* جاماسب برادر فرشوشتر و وزیر کی‌گشتاسب یکی از آزادگان است که نگهبان و یاور دین آفریده شده و برای نیکی و سود گماشته گردیده و کسی است که از گفتار راست و درست برخوردار است و جویای دوستی و آمیزش پیروان دروغ نیست، پیغمبر که خود از کسانی است که به راستی پیوسته و به دین بهی روی کرده، روان چنین کسان را در سرانجام، در جهان دیگر از بهترین پاداش بهره‌مند خواهد ساخت.

** جملهٔ اخیر این بند روشن نیست. در سر واژه‌هایی که در آن آمده، چنان‌که در یادداشت‌ها خواهیم گفت، اختلاف کرده‌اند مانند بند ۱۱ از «ها» ۲۸ و بند ۲ از «ها» ۳۴ پیغمبر فرماید منش نیک و روان دینداران راست کردار و نماز و پارسایی و کوشش آنان را در راه دین در سرای جاودانی مزدا نگاهداری کنم تا در روز شمار از روی آن کردارهای ستوده مزد هر یک داده شود.

دربارهٔ این سرای یا گنجینه‌ای که در آنجا کردارهای نیک و کرفه‌ها نگاهداری می‌شود نگاه کنید به

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft s. 49

*** در بند پیش از پاداش نیکوکاران یاد شده و در این بند از پادافره گناهکاران، این‌چنین: آن‌گاه که روان‌های پیروان دروغ پس از مرگ به جهان دیگر گرایند، روان‌های گناهکاران دیگر که پیش از آنان بدرود زندگی گفته به آنجا رسیده‌اند با خورش بد به آنان روی کنند و آنان را در خان و مان دروغ یا دوزخ بپذیرند و در آن سرای تیره از مهمانان باشند، در بند ۲۰ از «ها» ۳۱ و در بند ۶ از «ها» ۵۳ نیز از خورش بد دوزخیان سخن رفته است. در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند پیش گفتیم که برخی از دانشمندان واژهٔ ایژا iza را به معنی خورش مینویِ نیکوکاران دانسته‌اند در برابر دوش خوَرِتهه duš xvaretha (= خورش بد) که در جهان دیگر گناهکاران است، در جاهای دیگر اوستا خورش مینوی رئوغن زرمیه نامیده شده: رئوغنَ raoghna همان است که در فارسی روغن گوییم و با صفت زرِمیه zaremaya روغن یا کره بهاری، چنان‌که در هادُخت نسک فرگرد دوم در پارهٔ ۱۸ آمده، در برابر خوَرِتهه xvaretha که در پارهٔ ۳۶ از هادُخت نسک با صفت ویشیه višaya آمده، یعنی خورش زهرآلود؛ در نامهٔ پهلوی دادستان دینیک در فصل ۳۱ فقرهٔ ۱۴ دربارهٔ خورش مینوی می‌نویسد: چون کرهٔ شیر گاو در دومین ماه بهار بهتر و خوشمزه‌تر و به‌خوبی شناخته شده از این‌رو خورش مینوی، رئوغن (= کره) بهاری نامیده شده است و دربارهٔ رسیدن روان‌های نیکوکاران و گناهکاران به جهان دیگر به مقالهٔ دین و گزارش هادُخت نسک در جلد دوم یشت‌ها، گزارش نگارنده، نگاه کنید.

۱۲ *کدام است، ای اردیبهشت یاوری[۱] تو، کدام است، ای بهمن (یاوری) تو، برای من زرتشت که به یاری همی خوانم[۲]؟ منی که با ستایش‌ها[۳] به شما آفرین همی خوانم[۴]، ای مزدا اهورا، این را خواهشمندم[۵]، چیزی که در بخشایش[۶] شما بهتر است.

* پیغمبر با ستایش و درود و آفرین از مزدا اهورا به دستیاری امشاسپندان اردیبهشت و بهمن یاوری خواستار است، آن یاوری که در دولت ایزدی بهترین چیزها به‌شمار است.

یسنا «ها» ۵۰

۱ * آیا روان من از یاوری[۱] کسی برخوردار تواند بود[۲]؟ کیست که چارپایانم[۳] را، کیست آنکه مرا نگاهدار است[۴]، آنکه به درستی[۵] شناخته شده[۶]، آن‌گاه که من به یاری همی خوانم[۷]، جُز[۸] از راستی و تو، ای مزدا اهورا و بهتر منش[۹].

۲ ** چگونه، ای مزدا، کسی که چارپای خرمی‌بخش[۱] خواستار است[۲]، کسی که آرزو دارد[۳] که آن با کشتزار[۴] از آن او شود[۵]، آن کسی که از روی دین راستین، درست زندگی کننده[۶]، در میان بسیاری[۷] که به خورشید[۸] نگرند[۹]؟ تو آنان را در روز شمار[۱۰] در سرای[۱۱] هوشیاران[۱۲] جای دهی[۱۳].

---

* پیغمبر پرسد: آیا پس از مرگ، در جهان دیگر روانم از پناه و یاوری ایزدی برخوردار خواهد بود، آن‌چنان که در این جهان آن یاوری از من و چارپایانم دریغ نمی‌شود، هر آن‌گاه که مزدا و امشاسپندان، اردیبهشت و بهمن را به یاری همی خوانم کیست جز از مزدا دادرس روان در روز پسین؟

** چون چند واژه در جملهٔ آخری روشن نیست معنی خود جمله تاریک مانده است، گزارش هیچ‌یک از دانشمندان برابر هم نیست بارتولومه Bartholomae این بند را دو بخش نموده: در نخستین بخش پرسش زرتشت است از مزدا دربارهٔ پاداش پسین؛ در بخش دوم، پاسخ مزداست به زرتشت و آن در جمله اخیر است که چنین ترجمه شده: «آن‌گاه که روزشمار فرا رسد، آنان را در سرای هوشیاران (= بهشت) جای خواهم داد» همین جمله را گلدنر Goldner چنین گردانیده است: «چون تو آنان را در روز داوری پاداش بخشی؟ مرا از دادگران بپذیر.» شک نیست که از واژه‌های چارپای خرمی‌بخش و کشتزار که در این جهان آرزوی هر یک از برزیگران، پیروان دین راستین است، به معنی استعاره، در جهان دیگر پاداش پسین و بخشایش مینوی اراده شده است به بند ۶ از «ها» ۴۴ و به بند ۵ از «ها» ۵۱ نگاه کنید. همچنین از عبارت «کسانی که به خورشید نگرند» دادستان روز پسین اراده شده یا دادگاه ایزدی در آنجایی که مردمان برای داوری درآیند.

۳ * و ای مزدا، برای او خواهد بود، به دستیاری اردیبهشت آنچه را که او (مزدا) به میانجی شهریور و بهمن پیمان داد[۱]، آن مردی که از نیروی[۲] آشی ببالاند[۳] هستی‌ای[۴] را که همسایهٔ[۵] دروغ‌پرست بهره‌ور است[۶].

۴ ** ایدون شما را ستایش‌کنان پرستش همی کنم[۱]، ای مزدا اهورا همچنان[۲] راستی و بهتر منش و شهریاری (مینوی) را، تا اینکه نمایندهٔ[۳] (کردارها) که آرزو شدهٔ[۴] رادمردان است[۵] فرمانبران[۶] را در راه[۷] به سوی گرزمان[۸] (بهشت) همی ایستد[۹].

۵ *** آری از شما برخوردار شوم[۱]، ای مزدا اهورا و ای اردیبهشت، چه شما به پیغمبر[۲] تان مهربانید[۳]، با یاری[۴] پدیدار[۵] (و) آشکار[۶] که به یک جنبش دست[۷] به ما فردوس[۸] ارزانی دارد[۹].

۶ **** پیغمبر نمازگزار[۱] آواز برداشته[۲]، ای مزدا، آن دوست[۳] راستی زرتشت بکند دادار[۴] خرد به میانجی منش نیک، آیین[۵] خویش بیاموزاند تا اینکه زبانم را راه[۶] (راست) بُوَد[۷].

---

* ضمیر «او» در آغاز این بند باید برای کی‌گشتاسب، دوست پیغمبر و پشتیبان دین مزدیسنا آورده شده باشد، مزدا اهورا به دستیاری امشاسپند اردیبهشت (اَش) آنچه را که به دو به میانجی امشاسپندان خویش شهریور و بهمن پیمان داد، ارزانی خواهد داشت پیغمبر امیدوار است که کی‌گشتاسب در برابر پاداش ایزدی، از نیروی اشی ashi که فرشتهٔ توانگری است، دین مزدیسنا را در سرزمین همسایه که هنوز در فرمان شهریار دیویسنا و پیرو آیین دروغین (درگونت dregvant) است رواج دهد، زندگی و هستی که در آن سرزمین بهره‌ورند از پرتو دین راستین مزدیسنا ببالد و از آبادانی برخوردار گردد. دربارهٔ دروغ‌پرست (درگونت) که بسا در گات‌ها از آن یکی از سران و فرمانگزاران و شهریاران دیویسنا و دشمن مزدیسنا اراده شده به بند ۴ از «ها» ۴۶ نگاه کنید و برای اشی ashi، فرشتهٔ توانگر و آبادانی و بهره و بخش و پاداش، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ از «ها» ۲۸ و به مقالهٔ اشی (=ارت) در جلد دوم یشت‌ها، گزارش نگارنده، نگاه کنید. اشی، در بند ۹ همین «ها» به معنی پاداش است.

** یعنی ستایشم مزدا اهورا و امشاسپندان را به این امید است که پس از مرگ، آن‌گاه که کردارهای جهانی مردمان پیکرآسا آشکار گردد، برای راهنمایی، در سر راه بهشت به انتظار پیروان و فرمانبرداران بماند. به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲ همین «ها» نگاه کنید.

*** جُنبش دست یا به خواست دست، چنان‌که در متن آمده و در بند ۴ از «ها» ۳۴ نیز به آن برخوردیم یعنی اشارهٔ دست.

**** پیغمبر در این بند نخست از خود با فعل غایب یا سومین کس سخن می‌دارد، چنان‌که در بندهای ۳ و ۱۶ از «ها» ۴۳ و پس از آن با ضمیر متکلم یا نخستین کس.

۷ * ایدون برای شما با انگیزش[۱] نیایش[۲]تان، چُست‌تر[۳] تکاوران[۴] پهنانورد[۵] و چیر[۶] برانگیزم[۷]، ای مزدا، ای اردیبهشت، ای بهمن، با آن‌ها فراز آیید[۸]، بکند که برای یاری من باشید.

۸ ** با سرودهای[۱] شناخته شده[۲] که از کوشش[۳] (من است) به شما روی کنم[۴]، ای مزدا، با دست‌های بلند شده[۵]، و به شما، ای اردیبهشت، با نماز پارسایان[۶]، و به شما با آنچه از هنر[۷] منش نیک است.

۹ *** با این پرستش ستایش‌کنان[۱] به سوی شما آیم[۲]، ای مزدا، ای اردیبهشت، با کردارهای منش نیک، آن‌گاه[۳] که به دلخواه[۴] به پاداش[۵] خود دست یافتم[۶]، پس از آن کوشا[۷] تا نیک‌اندیش[۸] (نیز) از آن بر گیرد[۹].

۱۰ **** و آن کردارهایی که من خواهم ورزید[۱]، و آن (کردارهای) پیش[۲]، و آنچه، ای منش نیک، به چشم[۳] ارزش دارد[۴] (چون) روشنایی[۵] خورشید[۶] (و) سپیدهٔ[۷] بامداد روز[۸] (همه) برای نیایش شماست، ای راستی، ای مزدا اهورا.

۱۱ ***** و ستایشگر[۱] شما، ای مزدا، خواهم خوانده شوم[۲] و (چنین) باشم تا چند که تُوش و توان دارم[۳]، ای راستی دادار جهان[۴] از منش نیک (چنان) سازد[۵] که او دُرست به جای آورد[۶] آنچه را که به خواست وی سازگارتر است[۷].

---

* پیغمبر شاعرانه فرماید: با ستایش و نیایش تکاوران (= اسب‌های) پهنانورد و چیز برانگیزم تا اینکه مزدا و امشاسپندانش با آن‌ها زودتر برای یاری من فرا رسند.

** پیغمبر با سرودهای شناخته شدهٔ خویش که همین گات‌ها باشد دست‌ها را بلند نموده مزدا را ستایش کند، نماز و درود همهٔ پارسایان را با هر آنچه از هنر منش نیک شمرده شود به پیشگاه اهورا آورد.

*** یعنی پس از آنکه من در جهان دیگر از پرتو ستایش و پرستش و کردارهای نیک خویش در بهشت برین کامروا گشتم و دانستم که از آمرزیدگانم، آن‌گاه کوشش من در این خواهد بود که نیک‌اندیشان و پیروان دین راستین نیز از بخشایش مزدا بهره‌ور گردند.

**** یعنی هر آن کردار نیکی که در آینده از من سر خواهد زد و آنچه در گذشته به جای آوردم و هر آنچه در گیتی نیک و نغز است همه برای نیایش مزداست.

***** پیغمبر گوید: تا مرا در زندگی تاب و توانایی است ستایشگر مزدا و آیین‌گستر خواهم بود، اما شما، ای جهانیان، آفریدگار گیتی خواستار است که در زندگی با کردارهای نیک‌تان به جای آورید آنچه را که خواست اهورا است.

وهوخشترگات

یسنا «ها» ۵۱

۱ *کشور نیک برگزیده شده[۱]، بهرهٔ[۲] شایان‌تر[۳] راستی، برای کسی فراهم گردد[۴]، ای مزدا، که با کوشش[۵] در کردارهایش بهتری به جای آورد[۶] این را[۷] اکنون[۸] خواهم که برای‌مان بسازم[۹].

۲ ** پس این‌چنین[۱]، ای مزدا اهورا، نخست[۲] بنمای[۳] به من کشور (مینوی) که دارایی[۴] شماست و آن اردیبهشت و آن توست، ای سپندارمذ. ببخشای به میانجی بهمن سود[۵] (کشور)تان را به آن کسی که نیایشگر است[۶].

۳ *** گوش‌هایتان[۱] باید با کسانی شوند[۲] که در کردارهایشان و در زبانشان[۳]، ای اهورا و ای اردیبهشت، به گفتارهای[۴] شما پیوستند[۵] (و) به منش نیک آنان را تو، ای مزدا، نخستین آموزگار[۶] هستی.

---

* یعنی کشور (خشتهرا Xshathra) نیکِ مینوی یا بهشت بخشش راستی است و این برای کسی است که در جهان نیکی کند. منِ زرتشت می‌کوشم که از چنین بخششی برخوردار شوم. نخستین شعر این بند «کشور نیکِ برگزیده شده، بهرهٔ شایان‌تر» در انجام پارهٔ ۱ از یسنا ۶۳ و انجام پارهٔ ۱۶ از یسنا ۶۵ و انجام پارهٔ ۳ از یسنا ۶۹ آورده شده است.

** برای بندگان خداپرست بخشایش فردوس خواسته شده است.

*** پیغمبر گوید: ای اهورا ستایش کسانی را بشنوید که در کردار و گفتار (=زبان)شان به سخنان ایزدی پیوستند و پیرو دین راستین هستند.

۴ *کجا[۱] برای رنج[۲] مزد[۳] برپا ایستد[۴] (و) کجا آمرزش[۵]؟ کجا از راستی برخوردار[۶] خواهند شد؟ کجا پارسایی پاک؟ کجا بهتر منش؟ کجا کشور (مینوی) تو، ای مزدا؟

۵ **همهٔ این‌ها را می‌پرسم: چگونه به‌راستی از چارپا برخوردار گردد[۱]، برزیگر[۲] درست‌کردار[۳] (و) خوب خرد[۴]، اگر او نماز برد[۵] (همان) کسی را که به دانا[۶]، داور درست کردار[۷] پیمان‌داد[۸]، (داوری) که به هر دو پاداش[۹] تواناست[۱۰].

۶ ***او، اهورا مزدا، از کشور (مینوی) خویش آنچه از به بهتر است[۱] بدهد[۲] به آن کسی که خواست وی به جای آورد[۳] و آنچه از بد بتر است به آن کسی که وی را خوشنود نسازد[۴] در پایان گردش گیتی[۵].

۷ ****ببخشای به من تو ای کسی که جانور و آب‌ها و گیاه‌ها آفریدی[۱] به دستیاری پاک‌تر خردت[۲] جاودانی و رسایی[۳]، ای مزدا تُوش[۴] و پایداری[۵] به میانجی منش نیک در داوری[۶] (پسین).

---

* یعنی در کجا رنج‌بردگان به مزد رسند و رنج‌دیدگان آمرزیده شوند؟ در کجا از بخشایش راستی (= آشَ‌اردیبهشت) و پارسایی (= آرمئیتی سپندارمذ) و بهتر منش (= وهیشت مننگه بهمن) برخوردار خواهند گردید؟ از جملهٔ آخر پاسخ این پرسش‌ها برمی‌آید: در کشور مینوی مزدا (خشتهرَ) یعنی در بهشت.

** در بند ۲ از «ها» ۵۰ دیدیم که از واژهٔ گاو gao (= گاو یا چارپا) در استعاره پاداش روز پسین و بخشایش مینوی اراده شده است، چون در این جهان ستوران و کشتزار آرزوی کشاورزان و مایهٔ خوشی و آسایش آنان است برای پاداش جهان دیگر همین واژه به معنی استعاره به‌کار رفته است (به بند ۲ از «ها» ۵۰ نگاه کنید) همچنین در بند ۲ از «ها» ۳۱ دیدیم که زرتشت در روز پسین داور دادستان ایزدی است، پس از به یاد آوردن این دو بند گوییم پیغمبر در این بند فرماید: برزیگران درست‌کردار که پیرو دین راستینند در جهان دیگر کامروا گردند و آنچه آرزو دارند دریابند، چه آنان همان خدایی را پرستش کنند که زرتشت را داور درست‌کردار روز شمار خواند، چون چنین پیمان رفته و داوری با کسی خواهد بود که به پاداش نیکوکاران و هم به پادافره گناهکاران دست خواهد داشت، کشاورزان به بخشایش روز پسین امیدوار توانند بود.

*** پس از سر آمدن زندگی جهانی آن‌گاه که کشور مینوی آراسته گردد، مزدا اهورا کسانی را که فرمانبر دین راستین بودند، بهترین پاداش بخشد و آنانی که از فرمان ایزدی سر پیچیدند سخت‌ترین سزا یابند، به بند ۲ از «ها» ۴۳ و به بند ۱۱ از «ها» ۴۹ نیز نگاه کنید.

**** پیغمبر خواستار است که خداوند از خرد پاک خویش در جهان دیگر به او رسایی و جاودانی دهد و در هنگام داوری روز شمار به او تُوش و توان بخشد تا بتواند در روز آزمایش پسین پایدار و استوار ماند.

۸ * پس ایدون از این دو چیز سخن می‌دارم[۱]، ای مزدا ـ؛ چه باید آن را به دانایی[۲] گفت ـ آن بدی[۳] که برای پیرو دروغ (و) آن خوشی[۴]، برای کسی که راستی فرا گرفت[5] آری[۶] او، پیغمبر[۷] شاد است[۸] که آن را به دانایی بگوید.

۹ ** آن سزایی[۱] که تو به دو گروه[۲] خواهی داد، از (آزمایش) آذر سرخ[۳] خود و آهن گداخته[۴]، ای مزدا، (از آن) نشانی[5] در جان‌ها[۶] بگذار[۷]: زیان[۸] برای پیرو دروغ، سود برای پیرو راستی.

۱۰ *** و جُز[۱] او کیست آن کسی که تباه ساختن من خواهد[۲]، ای مزدا، آن کسی که زادهٔ[۳] آفرینش[۴] دروغ است، از این‌رو بدخواه[5] مردمان[۶]؛
به سوی خویش راستی را همی خوانم[۷] تا اینکه با پاداش نیک از پی در رسد[۸].

۱۱ کیست آن مردی که دوست[۱] سپیتمان زرتشت است، ای مزدا؟ یا کیست آنکه از دین راستین اندرز پرسد[۲]؟ یا کیست پارسایی پاک (سپندارمذ)؟ یا کیست آن درست‌کرداری[۳] که از منش نیک به آیین مُغ[۴] اندیشد[5]؟

۱۲ **** او را خوشنود نساخت[۱]، چاکرِ فرومایهٔ[۲] کوی درگذر زمستان[۳]، آن زرتشت

---

* از بدی و زیان پیروان دروغ و از خوشی و رستگاری پیروان دین راستین، در جهان دیگر، که پیغمبر می‌خواهد از آن‌ها سخن بدارد، در بند آینده آمده است.

** در این بند، چنان‌که در بند ۷ از «ها» ۳۰ و بندهای ۳ و ۱۹ از «ها» ۳۱ و بند ۴ از «ها» ۴۳ و بند ۶ از «ها» ۴۷، از رستاخیز و آزمایش آتش افروخته و آهن گداخته یاد شده است، پاداش و پادافره هر دو گروه از مردمان: مزدیسنان یا دیویسنان یا پیروان دین راستین و پیروان کیش دروغین پس از این آزمایش داده خواهد شد، نیکی و بدی؛ کرفه و گناه مانند زرِ سره و ناسره در برابر زبانه آذر مینوی و تابش آهن گداخته هویدا خواهد گردید. در آن روز پاک از ناپاک شناخته خواهد شد، آن‌گاه آسیب پیروان دروغ و رستگاری پیروان راستی نشانهٔ آن آزمایش بزرگ خواهد بود.

*** از دشمنی که پیغمبر دلتنگ و گله‌مند است ناگزیر کسی بوده که شنوندگان و پیروانش او را به خوبی می‌شناخته‌اند و پیغمبر نیازمند نبوده که از او نام برد.

**** در این بند پیغمبر یادآور سرگذشتی است که بدو روی داده: روزی پیغمبر به جایی که آن راگذر زمستان (= پِرتوزِمو Peretozemo) نامیده دُچار سرما و دمه گشته خود و اسب‌هایش لرزان خواست، به سرای یکی از گماشتگان کوی پناه برد، وی را نپذیرفت و در بند آینده فرماید: این دروغ‌پرست که به درماندگان پناه نداد، در
←

سپیتمان را، آن‌چنان که او را به فرود آمدن[۴]، بازداشت[۵]، آن هنگامی که چارپایانش[۶] به سوی وی رفتند و از سرما[۷] لرزان[۸] (بودند).

۱۳ * این‌چنین نهاد دروغ‌پرست تباه کرد[۱] برای خود (پاداش) آشکار[۲] (راه) درست را[۳] روانش هنگام هویدا شدن (کردارها)[۴] در سر پل چینوت به هراس افتد[۵]، چه از کردار و زیان[۶] خویش از راه راستی برگشت[۷].

۱۴ ** به دستور[۱] و دادِ[۲] برزیگری[۳]، کرپن‌ها فرمانبردار[۴] نیستند. برای آزاری[۵] که آنان از کردارها و گفتارهای[۶] خودشان به چارپایان (می‌رسانند)، به جای آر[۷] آن داوری[۸] که در پایان[۹] در خان و مان دروغ[۱۰] خواهی داد.

۱۵ *** آن مُزدی[۱] که زرتشت برای مُغان[۲] از پیش نوید داد[۳] در گرزمان[۴]، اهورا مزدا نخستین[۵] (بدان‌جا) درآمد[۶] این است برای شما، از پرتو منش نیک و راستی آن رستگاری که من نوید می‌دهم.

←

جهان دیگر از پناه ایزدی که در خور راهروان راه راستی است بی‌بهره ماند و روانش در سر پل چینوت (صراط) به بیم و هراس افتد.

این کس را پیغمبر به پستی یاد کرده است کوی (=کی) kavi عنوانی است چون فرمانده و سردار و شهریار، شاید این کوی همان بندوَ Bendva باشد که یکی از شهریاران دیویسنا و دشمن آیین زرتشت است و در بند ۱ از هات ۴۹ یاد گردیده است.

* به جای نهاد دَئِنا daena آمده. در اینجا چنان‌که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ از «ها» ۳۱ گفتیم به معنی نهاد یا وجدان است نه به معنی دین و کیش، در بند ۱۱ از هات ۴۶ نیز از روان و نهاد (= دَئِنا) گناهکاران سخن رفته که در جهان دیگر، آن‌گاه که به سر پل چینوت رسند و کردارهای زشت جهانی خود را هویدا و آشکارا، پیکرآسا در پیش چشم خود ببینند، به هراس افتند، خروش و فغان برآورند.

** یعنی کرپن‌ها (کرپن karapan)؛ پیشوایان کیش دروغین دیو یسنا از داد و دستوری که در دین راستین مزدیسنا برای کشت و برز آمده فرمان نمی‌برند و در جشن‌های دینی خویش چارپایان را برای خوشنودی خدایان خویش همی کشند، تو ای مزدا آن سزایی که در پایان گردش گیتی برای چنین تباهکارانی در دوزخ (= خان و مان دروغ) برقرار داشتی دربارهٔ آنان به جای آر، به بندهای ۱۲ و ۱۴ از «ها» ۳۲ نیز نگاه کنید.

*** در بند پیش دیدیم که پیغمبر فرمود: خان و مان دروغ (=دوزخ) پادافره کسانی است که سر از دستور و داد برزیگری و آیین کشاورزی پیچند و به چارپایان ستم روا دارند، در این بند فرماید: گرودِمانَ Garo demana (= گرزمان = بهشت) مُزد پیروان دین راستین یا مُغان است کسانی که به منش نیک آراسته‌اند، رستگاری یابند و در گرزمان درآیند، در آنجایی که نخست خود اهورا مزدا پرتو افکند.

۱۶ * کی‌گشتاسب با شهریاری[۱] این آیین[۲] مُغی[۳] بپذیرفت[۴] (و) با راه‌های[۵] منش نیک، آن (آموزشی) که مزدا اهورای پاک با راستی بیندیشید[۶] این‌چنین (کار) به کام[۷] ما انجام گیرد[۸].

۱۷ ** فرشوشتر هوُگوَ پیکر[۱] بزرگواری[۲] به من بنمود[۳]، برای دین نیکش مزدا اهورای توانا[۴] آنچه آرزو شده[۵] بدو بخشایاد[۶]، تا اینکه به دارایی[۷] راستی برخوردار گردید[۸].

۱۸ *** این آیین را جاماسب هوُگوَ از روی راستی چون دارایی[۱] فرّ[۲]، برای خود برگزید،[۳] (آری) این کشور منش نیک را جویا[۴]. این را به من بخشای، ای اهورا که آنان در پناه تو باشند[۵]، ای مزدا.

۱۹ **** این مرد[۱]، مدیو ماه سپیتمان خود بر آن داده[۲]، پس از آنکه در دلش[۳] شناخت[۴] کسی را که در جهان[۵] می‌کوشد[۶]، آن کس را بیاگاهاند[۷] از آیین[۸] مزدا، چیزی که در کردارهای زندگی[۹] بهتر است[۱۰].

۲۰ ***** این بخشایش را[۱] به ما ارزانی دارید[۲] شما ای کسانی که همه (با یکدیگر)

---

* پیغمبر در بندهای ۱۶-۱۹ چهار تن از یاران نامور خود را به نیکی یاد می‌کند: نخست کی‌گشتاسب که پشتیبان دین زرتشت است. با گرویدن این شهریار به دین راستین مزدا و برگزیدن راه درست منش نیک، پیغمبر امیدوار است که با پشتیبانی این شهریار در دین‌گستری کامیاب گردد و از گزند دشمنان برکنار ماند.

** فرشوشتر از خاندان هوُگوَ Hvogva برادر جاماسب و وزیر کی‌گشتاسب است. بنا به معنی‌ای که جداگانه از هر یک از لغت‌های این بند برمی‌آید، آن‌چنان که در یادداشت‌ها دیده می‌شود، از این بند روی هم رفته معنی‌ای جز از این برنمی‌آید از جملهٔ «فرشوشتر پیکر بزرگواری به پیغمبر بنمود» مقصود روشن نیست، بنا به گزارش پهلوی (زند) در همین بند، فرشوشتر دختر خود هووی Hvovi را به زنی پیغمبر داد برخی از دانشمندان، از آنان است استاد بارتولومه Bartholomae نظر به همین گزارش پهلوی و سنّت، این بند را اشاره به همین زن دانسته است، جداگانه از فرشوشتر و دخترش هوُوی سخن داشتیم.

*** جاماسب از خاندان هوُگوَ برادر فرشوشتر و وزیر کی‌گشتاسب است، اوست که به دارایی فرّ ایزدی رسیده به آیین راستین گروید و خواستار بخشایش کشور مینوی (بهشت) مزداست.

**** مدیو ماه از خاندان سپیتمان، از دودمان خود زرتشت است، در سنّت پسر عموی پیغمبر است، اوست که آیین مزدا و دین زرتشت به مردم بیاموزاند و به کردارهایی که در زندگانی ستوده‌تر و بهتر است رهبری کند تا کسانی که خواستار بخشایش روز پسینند و برای آن کوشا، در جهان دیگر کامروا گردند و به آرزوی خویش رسند. به بند ۱۵ از «ها» ۴۶ و به یادداشت آن نگاه کنید.

***** به جای راستی و منش نیک و پارسایی: اَشَ asha = اردیبهشت؛ وهومننگه vohumananh = بهمن؛ آرمئیتی ←

همگام[۳] هستید با راستی، با منش نیک با آن پارسایی که چون در نماز[۴] ستوده شوید[۵] مزدا از روی دستور (خویش)[۶] یاری[۷] بخشد[۸].

۲۱ * از پارسایی[۱] مرد پاک[۲] گردد. این کس از پندار[۳]، گفتار، کردار (و) دینش راستی برفزاید[۴]، به میانجی منش نیک، مزدا اهورا (به او) کشور (مینوی) دهد. این پاداش[۵] نیک را آرزومندم[۶].

۲۲ ** کسی که برای من از روی راستی ستایشش[۱] بهتر است، می‌شناسد[۲] مزدا اهورا. اینان را که بوده و هستند به نام[۳] خودشان می‌ستایم و با درود[۴] (به آنان) نزدیک می‌شوم[۵].

←

ãrmaiti = سپندارمذ آمده، این امشاسپندانند که با مزدا همگام هستند، خواست (ارادهٔ) مزدا با مهین فرشتگان جاودانی یکی است، هر آنکه به آنان نماز برد و ستایش به جای آورد، مزدا اهورا آن‌چنان که پیمان رفته بدو یاری بخشد و پاداش نیک دهد، در پارهٔ ۸۳ فروردین یشت در همگام (هم اراده) بودن هفت امشاسپندان آمده: «هر هفت همپندار و همگفتار و همکردارند. هر هفت را اندیشه و گفتار و کردار یکی است و همه را یک پدر و یک سرور است، اوست دادار اهورا مزدا».

* پاداش کشور مینوی (= بهشت) که خود پیغمبر آرزومند آن است به آن پارسا و پرهیزگاری ارزانی خواهد شد که با پندار و گفتار و کردار و نهاد نیک راستی برافزاید و دین راستین را پیش برد.

** به گفتهٔ استاد بارتولومه Bartholomae در این بند مقصود پیغمبر از «کسانی که بوده و هستند» آنانی هستند که در دین‌گستری کوشیدند و ستایششان به درگاه مزدا پذیرفته شده، در خور پاداش روز پسین می‌باشند. پیغمبر چنین کسانی را به نام‌شان ستوده درود می‌فرستد.

به گفتهٔ استاد لومل Lommel مقصود این است: «کسی که نزد من ستایشش از همه چیز بهتر است می‌شناسم، آن کس مزدا اهورا و امشاسپندانش هستند به آنان ستایش و درود روی کنم» نگاه کنید به:

Zeitschrift für Indologie und Iranistik. Herrausgegeben im Auftrag D. M. G von M. Geiger, Band 1 Həft 1; Leipzig 1922 S. 16; Nachrichten von der Gesellschaft der Wissenschaft zu Gottingen. Gatha's des Zarathustra, Yasna 47-51, S. 161.

و به: Selections from Avesta and old Persian, Part 1, by Tarapore vala, Calcutta 1922, p. 66.

همین بند ۲۲ از «ها» ۵۱ در پارهٔ ۲ از یسنا ۱۵ آمده و در پارهٔ ۱ از یسنا ۶۳ و در پارهٔ ۱۶ از یسنا ۶۵ و در پارهٔ ۱ از یسنا ۶۹ تکرار شده است، جز اینکه در آن پاره به دو نخستین واژه از این بند تغییری داده شده و آورده شده است.

نماز معروف ینگهه هاتام از روی همین بند ساخته شده است. به جلد خرده اوستا و به یسنا ۲۱ در نخستین جلد یسنا و به یسنا ۲۷ پارهٔ ۱۵ همچنین در نخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده نگاه کنید.

وهیشتوایشت‌گات

یسنا «ها» ۵۳

۱ * بهتر دارایی[۱] که شناخته شده[۲]، آنِ زرتشت سپیتمان است که از پرتو راستی مزدا اهورا به او خواهد داد: آری[۳] آن خُرمی[۴] زندگی خوش[۵] جاودان[۶] همچنین به آنانی که به‌کار برند[۷] و بیاموزند[۸] سخنان و کردارهای[۹] دین نیکش را.

۲ ** و اینان راست که از پندار، گفتار و کردار به خوشنودی وی پیوندند[۱]، شادمانه[۲] به نیایش مزدا و ستایشش: همانا کی گشتاسب؛ پسر زرتشت[۳] سپیتمان و فرشوشتر بیارایند[۴] راه راستِ[۵] آن دین رهاننده را که اهورا فرو فرستاد[۶].

۳ *** و این کس را[۱]، ای پوروچیست، از پُشت، هچتسب[۲] (و) از خاندان سپیتمان[۳]،

---

* در این بند، چنان‌که در بسیاری از بندهای گات‌ها، پیغمبر از خود چون سومین کس نام برده فرماید: بهترین دارایی که شنیده و شناخته شده اهورا مزدا از پرتو دین راستین به من ارزانی خواهد داشت و مرا رستگار و از زندگی جاودانی برخوردار خواهد نمود، همچنین همه کسانی که دستورهای دین پاکم را به یاد سپرند، از دولت جاودانی ایزدی بهره‌ور خواهند گردید.

** در بند گذشته دیدیم که پیغمبر فرمود: کسانی که دین راستین را پیروی کنند در جهان دیگر پاداش یافته به دارایی جاودانی رسند، در اینجا فرماید: یاوران دینم چون کی‌گشتاسب و پسرم و فرشوشتر که برای خوشنودی مزدا با پندار و گفتار و کردار نیک راه راست دین رهاننده (= سوشیانت) را بیارایند، در خور همان پاداش خواهند بود.

در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ از «ها» ۳۴ گفتیم که سوشیانت یا رهاننده و رستگار سازنده و سود جاودانی بخشنده در اینجا خود پیغمبر زرتشت است.

*** این بند دربارهٔ بیوکاتی (عروسی) پوروچیست (پئوروچیستا Pouruucista)، جوان‌ترین دختر پیغمبر است با ←

ای جوان‌ترین[۴] دختر[۵] زرتشت، او (زرتشت) به تو داد، آن آزموده[۶] را در پیوند[۷] با منش نیک (و) راستی و مزدا، این‌چنین با خرد[۸] خویش پند پُرس[۹]، پاک‌تر[۱۰] پارسایی[۱۱] و نیک‌اندیشی ورز[۱۲].

[از زبان جاماسب]

۴ * آری این را[۱] (پوروچیست را) به دلگرمی[۲] به دین رهبری کنم[۳] تا که او پدر را[۴] خوشنود تواند ساخت[۵] و شوهر[۶] (و) برزیگران و آزادگان را[۷]، (آن) پاکدین پاکدینان[۸]. بهرهٔ[۹] با شکوه[۱۰] منش نیک... [۱۱] بدو دهد مزدا اهورا برای دین نیکش، همواره جاودان[۱۲].

۵ ** سخنانی[۱] به کنیزکان[۲] به شوی رونده[۳] گویم و به شما[۴] (نیز) پند دهنده[۵]. آن را[۶] به یاد بسپارید[۷] و دریابید[۸] در نهادهای[۹] (خود)، در کوشش[۱۰] زندگی[۱۱] منش نیک، در راستی، یکی از شما باید بر دیگری[۱۲] برتری جوید[۱۳]، چه این برای وی مُزد خوب[۱۴] خواهد بود.

۶ *** به‌درستی[۱] آن‌چنین است[۲]، ای مردان و زنان[۳]. هر آن گشایشی[۴] که نزد پیرو[۵]

→

جاماسب، وزیر کی‌گشتاسب در گزارش پهلوی (=زند) نیز چنین یادگردیده است.

پیغمبر به دختر فرماید: من برای تو او را به شوهری برگزیدم، اما تو پس از مشورت با خرد خودت تکلیف پارسایی خویش به جای آر.

* در این بند از زبان جاماسب، آنچه بدو در بند پیش پیمان رفته، پیغمبر پاسخ گوید: پوروچیست را راهنمای دین راستین شوم، آن‌چنان که پدر و شوهرش و همه پیروان از کشاورزان و آزادگان از آن پاکدین پاکدینان خوشنود مانند و مزدا اهورا برای نهاد (=دین) ستوده‌اش، پاداش درخشان منش نیک را همواره جاودان بدو ارزانی دارد.

به جای نقطه‌ها دو واژه خراب شده است.

** در این بند روی سخن پیغمبر به همهٔ کنیزکانی (=دختران) است که در جشن بیوکانی (عروسی) هستند و به‌ویژه به بیوک (عروس) و داماد که پوروچیست و جاماسب باشند.

پیغمبر فرماید: اندرزم درست به یاد بسپارید تا در راه کوششی که در این جهان برای برخوردار شدن از زندگی جاودانی که در خور پاک‌منشان است، به کارتان آید.

در راستی یا در دین راستین (آشَ) باید از همدیگر برتری جویید، چه مایهٔ رستگاری و شادمانی و پاداش مینوی در این است.

*** خوشی و نیکبختی که امروزه نزد پیرو کیش دروغ می‌بینید، فردا در جهان دیگر، از او گرفته خواهد شد.

←

دروغ می‌نگرید[۶] از خود او[۷] . . .[۸] گرفته خواهد شد[۹]. افسوس بـرندگان[۱۰] راست خورش بد[۱۱]، رامش[۱۲] برگردد[۱۳] از دروغ‌پرستان که آیـین آزارنـد[۱۴] ایـن‌گونه[۱۵] (نیز) شما زندگی مینوی[۱۶] خود تباه می‌کنید.[۱۷]

۷ * و شما را مُزد[۱] این آیین مُغ[۲] خواهد بود، تا چند[۳] که کوششی[۴] دلداده‌تر[۵] در بُن[۶] و ریشهٔ[۷] شماست، در آنجایی[۸] که روان[۹] دروغ‌پـرست بـرکنار[۱۰] و نگـون[۱۱] دوتـا گشته[۱۲] نابود خواهد شد[۱۳]. اگر این آیین مُغ فرو هلید[۱۴]، بانگ دریغ[۱۵] در انجام[۱۶] گفتار[۱۷] شما خواهد بود.

۸ ** این‌چنین[۱] بدکرداران[۲] فریفته[۳] باشند و به آسیب رها گشته[۴] همگان[۵] خروش برآرند[۶]، بکند از شهریاران خوب[۷]، او (مزدا) شکست[۸] و گزند[۹] (به آنان رساند) و رامش[۱۰] از آنان به ده‌های[۱۱] شاد[۱۲] دهد و زود[۱۳] باشد آنان را آن کسی که بزرگ‌تر است[۱۴] با بند[۱۵] مرگ[۱۶] به رنج[۱۷] اندر کشد[۱۸].

→

دروغ‌پرستان آیین آزار را جز وای و دریغ و خورش زشت دوزخی چیز دیگر نخواهد بـود، رامش و بـخشایش بهشت از آنان دور خواهد ماند. آری چنین خواهد بود، اگر شما مردان و زنان نیز در این جهان مانند پیروان کیش دروغین رفتار کنید، هستی و زندگی آینده مینوی خویشتن به دست خودتان تباه گردانید.

در بند ۲۰ از «ها» ۳۱ و در بند ۱۱ از «ها» ۴۹ از بانگ دریغ و فریاد دروغ‌پرستان و از خورش دوزخی این گناهکاران نیز یاد شده، به آن‌ها نگاه کنید.

در بند ۱۰ از «ها» ۳۰ نیز از شکست یافتن بدان در پایان، سخن رفته است. به جای نقطه‌ها چند واژه خراب و در وزن شعر زیادتی است، به یادداشت آن نگاه کنید.

* یعنی تا هنگامی که از دین برخوردارید، کوشش و جوششی که در رگ و خون دارید، پاداشی را که در آیین مُغ و دین راستین پیمان رفته در جهان دیگر از آنِ خود دانید، در همان جایی که روان‌های پیروان کیش دروغین در کنارتان از گرانی گناه پشت دو تاگشته و نگون افتاده به آسیب اندرند، اگر امروز از جرگهٔ مغان و پیروان پای بیرون نهید، فردا پس از سر آمدن گردش گیتی وای و فسوس بر زبان رانید.

** در این بند، چنان‌که در بند آینده و همچنان در بند ۴ از «ها» ۴۶ روی سخن پیغمبر باید با کی‌گشتاسب باشد، مزدا باید چنین شهریارانی برانگیزاند تا دست بیدادگران کوتاه کند، ده و روستا از گـزند آنـان بـرهاند، بکـند آن خدای بزرگ‌تر از همه، هرچه زودتر آن بدکرداران را که فریفته شده‌انـد و در سـرای دیگـر دچـار کـردار زشت خویش خواهند شد و ناله و خروش بر خواهند آورد، در همین جهان هم به کیفر کردارشان رساند و به زنجیر مرگ و رنج گرفتارشان سازد.

۹ * به بدکیش[۱] تباهی[۲] سزد[۳]. اینان که آزومندند[۴] ارجمند[۵] را خوار کنند[۶]، آن پست شمرندگان آیین[۷] که به کیفر ارزانی‌اند[۸].
کجاست آن داور درست‌کردار[۹] که زندگی[۱۰] و آزادی[۱۱] از آنان برباید[۱۲]؟
ایدون توراست، ای مزدا توانایی[۱۳] که به درویشان[۱۴] راست زندگی‌کننده[۱۵] بهتری[۱۶] بخشایی[۱۷].

---

* پیغمبر فرماید: سرانجام بدکیشان و کسانی که خواستارند ارجمندان و برگزیدگان را (یعنی پیغمبر و پیروانش را) خوار کنند و دین راستین پست دارند، به سزای خود خواهند رسید. در دوزخ، در آن جایگاه تباه و گندیده خواهند افتاد، اما در همین جهان، کو آن شهریاری که از روی داد و آیین آنان را رام و فرمانبردار سازد؟
مزدا به نواختن بینوایان درست‌کردار و به انگیختن چنین پادشاه دادگر تواناست.

فهرست لغات

فهرست اسامی قبایل و اشخاص و کتب و اماکن و بلاد

یادداشت‌های گاثاها

نگارش: پورداود

به کوشش

دکتر بهرام فره‌وشی

استاد دانشگاه تهران

سرآغاز

این کتاب که در سال ۱۳۱۴ خورشیدی برای چاپ به بمبئی فرستاده شده بود، چنان‌که استاد روانشاد در پیشگفتار کتاب نگاشته‌اند، در نوزده سال پیش در سال ۱۳۳۶ سرانجام در تهران به چاپ رسید.

در آن هنگام من دانشجوی جوانی بودم که در دورهٔ دکتری ادبیات فارسی در پیشگاه استاد بزرگوار، فارسی باستان و اوستا می‌آموختم.

دیدار استاد و شکوه و فرّی که از چهره‌اش برمی‌تافت مرا چنان شیفتهٔ وی کرد که به خدمتش کمر بستم و چون از نیمه‌کاره ماندن چاپ کتاب اوستا دلی آزرده داشت، به کار چاپ کتاب اوستا و کتاب‌های دیگر وی پرداختم.

این کار در آن روزگار، کاری سخت و توان‌فرسا بود. کتاب‌ها پر از واژه‌های اوستایی و پهلوی و آوانویسی لاتینی بود و در ایران نه حروف اوستا و پهلوی یافت می‌شد، نه حروف آوانگاری لاتینی. به ناچار دست به بنیاد کردن چاپخانهٔ آتشکده نهادم و با فراهم آوردن آن چاپخانهٔ کوچک، برگ‌های زردوش و شکنندهٔ اوستا را که سالیان دراز بر آنها گذشته بود به چاپ سپردم و در ویراستاری کتاب‌های استاد بزرگوار کوشیدم و خود در این سال‌ها از نوشته‌ها و گفته‌های استاد بهره‌ها بردم.

استاد بر آنچه که بیست‌ودو سال پیش نوشته بود چیزی نیفزود. می‌گفت اگر بخواهم نوشته‌ها را دستکاری کنم، کتابی دیگر فراهم خواهد آمد و دیگر فرصتی برای کار دوباره نیست. از این‌رو تنها، گفتارهای آتش، چیچست، سولان، آذرخش و شیون و مویه که از کارهای تازهٔ استاد بود به ترجمهٔ یسنا که در پنجاه سال پیش، به هنگام زندگی و دانش‌اندوزی استاد در آلمان انجام گرفته بود، افزوده گشت و بخش گفتارهای ویژهٔ این کتاب از آخرین پژوهش‌های استاد برخوردار است.

در آن هنگام، هر گاه کتابی از وی به چاپ می‌رسید، چنان خرسند می‌گشت که نور جوانی از چهره‌اش می‌تافت و این تنها برای چاپ آن کتاب نبود، بلکه بیشتر از آن‌رو خرسند بود که نامه‌ای دربارهٔ فرهنگ پرشکوه ایران به دست جوانان ایرانی می‌رسید.

پس از چاپ چند مجلد از کتاب‌های استاد، هم به سفارش وی، من راهی دیاری دیگر شدم و دنبالهٔ کار خود را در فرهنگ و زبان‌های کهن ایران بازگرفتم و هنگامی که به ایران بازآمدم، استاد بزرگوار مرا بر کشید و بر کرسی خویش نشاند و این برای من افتخاری بزرگ و جاودانه است.

امروز که چاپ دوم این کتاب باز به دست من انجام می‌پذیرد. با آنکه مرا در دانشگاه تهران پایگاه استادی هست، ولی هنوز در آستانهٔ پیرانه‌سری در برابر دانش بیکران آن دانشی مرد بزرگوار و بزرگ‌منش، خویشتن را شاگردی کوچک می‌بینم.

آذرماه ۱۳۵۶

بهرام فره‌وشی

دیباچه

به نام مزدا

پس از سر آوردن سالیان بلند در سر آیین ایران باستان، بر آن شدم که اوستا را به زبان کنونی ایران در آورم تا همگان از دین کهنسال نیاکان و فرهنگ ایران زمین برخوردار شوند.

در سی و دو سال پیش از این (در آبان‌ماه ۱۳۰۴) به گزارش آن پرداختم.

در خردادماه ۱۳۰۵ پنج سرود گات‌ها را که از سخنان خود پیغمبر زرتشت است از زبان اوستایی به فارسی در آوردم. در سال‌های پس از آن بخش‌های دیگر نامهٔ مینوی را به فارسی گردانیدم: یشت‌ها در دو جلد، خرده اوستا، بخش نخست یسنا.

پس از گزارش بخش بزرگ اوستا، دریافتم که گزارش گات‌ها کم و کاستی دارد باید دگرباره به آن بپردازم به‌ویژه که این سرودهای کهنسال بسیار دشوار است و به‌جاست پس از بهتر آشنا شدن به مزدیسنا، به سر آنها برگردم. این است که با کوشش فراوان دگرباره گات‌ها را به فارسی گردانیدم و آن را با یادداشت‌ها برای چاپ در روز سیزدهم مهرماه ۱۳۱۶ خورشیدی (= ۴ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی) از برلین به بمبئی فرستادم، به همان جایی که پنج جلد از گزارش اوستای نگارنده پیش از آن به چاپ رسیده بود، خودم در همان سال ۱۳۱۶، در بهمن‌ماه پس از سالیان بلند از آلمان به ایران برگشتم.

در این دومین گزارش گات‌ها که در دو بخش است، در بخش نخست، گزارش پنج سرود: اهنُودَ (اهونود)، اُشتُودَ، شپنتمد، وهوخشتر، وهیشتوایشت آمده و چندین گفتار دیگر در آن جای داده شده: بهار و مزدیسنا، دین‌دبیری، گات‌ها، پیشه‌وران، چینودَپُل.

درین دومین گزارش گات‌ها چنان‌که در گزارش بخش‌های دیگر اوستا به هیچ روی نکوشیدم که فارسی آن آراسته یا ساخته و پرداخته باشد، کوششم در این بوده که به جای

هر یک از واژه‌های اوستایی، در فارسی واژه‌ای بنشانم که از همان ریشه و بن تاکنون در زبان ما به جای مانده است. این است که در این گزارش به خودی خود واژه‌های فارسی به‌کار رفته و از واژه‌های بیگانه که در روزگاران پسین به زبان فارسی راه یافته، بی‌نیاز مانده است. معنی بسیاری از بندهای این سرودها جداگانه، ساده‌تر بیان شده است. در سراسر گات‌ها به نام‌های امشاسپندان یا مهین فرشتگان که در فارسی بهمن؛ اردیبهشت؛ شهریور؛ سپندارمذ؛ خرداد و امرداد خوانیم برمی‌خوریم، بسا، از آنها معنی‌های آنها که منش نیک؛ بهترین راستی (پاکی، درستی)؛ کشور برگزیده یا شهریاری مینوی؛ فروتنی پاک یا نرمخویی پاک و بردباری پاک؛ رسایی و بیمرگی یا جاودانی باشد، اراده شده است و بسا اینان میانجی می‌باشند، اهورامزدا به دستیاری اینان به پیامبرش زرتشت و پیروان و دینداران دستور می‌فرستد، خواه برای زندگی خوش این جهان و خواه برای رستگاری جهان آینده[۱].

بخش دوم (یادداشت‌های گات‌ها) همین نامه است که به دسترس خوانندگان ارجمند گذاشته می‌شود و آن دارای دو هزارو پانصدو هشتاد و شش (۲۵۸۶) یادداشت است. شماره‌هایی که در سر بسیاری از واژه‌های اوستایی، در بخش نخست دیده می‌شود، به همین یادداشت‌های بخش دوم برمی‌گردد.

در این یادداشت‌ها هر یک از واژه‌هایی که در گات‌ها آمده، یاد شده و واژه‌ای که از آنها درآمده و در متن به‌کار رفته نیز در میان ابروان یاد شده است. چنان‌که می‌دانیم یک رشته از واژه‌های اوستایی با اندک تغییری در فارسی به جای مانده، نگارنده نیز همان واژه را در گزارش فارسی به‌کار بردم و برای نمودن مفهوم درست واژه‌ای که در گات‌ها آمده، به همان جمله گات‌ها بسنده نگردید و بسیاری از پاره‌های بخش‌های دیگر اوستا که در همه جا همان مفهوم را دربردارد یاد گردید.

باید در اینجا گفته شود که بخشی از گزارش اوستا (= زند) که به زبان رایج روزگار ساسانیان نوشته شده یا پارسی میانه که امروزه پهلوی خوانیم، از دستبرد پیش‌آمدهای زشتِ زمانه، رهایی یافته به ما، رسیده است. این گزارش بسیار گرانبها تا به اندازه‌ای کلید فهم اوستاست مگر گات‌ها که گفتیم کهن‌ترین و دشوارترین بخش اوستاست. در بسیاری از جاهای گات‌ها در گزارش پهلوی واژه‌ای آورده شده که در بخش‌های دیگر اوستا هم

---

۱. در یادداشت‌ها، چندین بار از امشاسپندان سخن داشتیم، به جلد یک یشت‌ها و به جلد فرهنگ ایران باستان بخش نخست نیز نگاه کنید.

آورده شده است. این‌گونه واژه‌های فارسی میانه یا پهلوی را که هیچ‌گونه شک به درستی آنها نداریم نیز در این یادداشت‌ها آورده‌ایم، به‌ویژه که آن واژهٔ پارسی میانه در فارسی کنونی ما هم به جای مانده است، این است که در این یادداشت‌ها صدها واژهٔ پهلوی را یاد کرده‌ایم. در گات‌ها و در سراسر اوستا به واژه‌هایی برمی‌خوریم که در سنگ‌نبشته‌های پادشاهان هخامنشی هم به جای مانده. زبان روزگاران هخامنشی را پارسی باستان (فرس هخامنشی) خوانیم، زبانی است که پارسی میانه یا زبان روزگار ساسانیان از آن درآمده و پارسی نو (فارسی) هم از پارسی میانه. این است که در این یادداشت‌ها بیش از صد واژهٔ پارسی باستان را یاد کرده‌ایم.

چنان‌که می‌دانیم از گویش[1] اوستایی که باید آن را از زبان‌های شرقی ایران شمرد، جز همین نامهٔ دینی که چهار یک اوستای روزگار ساسانیان است، نوشتهٔ دیگری در دست نیست و همه واژه‌هایی که در همین اوستا به جای مانده، در پارسی باستان و پارسی میانه دیده نمی‌شود، در این‌گونه واژه‌ها به پیروی از دانشمندان اوستا و ودا Veda شناس معادل سانسکریت آنها را یاد کرده‌ایم. چنان‌که می‌دانیم زبان سانسکریت بسیار نزدیک به زبان اوستایی و پارسی باستان است، کم و کاست زبان‌های دیرین ایران را ادبیات هنگفت (سانسکریت ودایی) برادران آریایی ما جبران می‌کند.

به‌جاست یادآور شویم که در فرهنگ‌های فارسی یک رشته از واژه‌ها یاد گردیده که گواهی برای درستی آنها از گویندگان پیشین به دست داده نشده، چون همین واژه‌های از دست رفته، در اوستا دیده می‌شود، هیچ شک به درستی آنها نمی‌ماند. در چندین جای این یادداشت‌ها این‌گونه واژه‌های از دست رفته را نیز یاد کرده‌ایم. در این یادداشت‌ها برخی از واژه‌های گویش‌های گوناگون ایران زمین نیز دیده می‌شود که برای روشن کردن چند واژهٔ اوستایی، آورده‌ایم. از آنچه گفته شد، باید برای روشن ساختن بسیاری از واژه‌های اوستایی که برای آنها در فارسی همان واژه را نیابیم به پارسی میانه و پارسی باستان و سانسکریت و گویش‌های گوناگون ایرانی بلکه به همه زبان‌های معروف به هند و اروپایی روی آوریم، گزارش گات‌ها و این یادداشت‌ها نمونهٔ کوچکی است از این کار بسیار بزرگ. امید است در آینده فرزندان این مرز و بوم در این زمینه رستگار به‌در آیند و آنچنان‌که باید ارزش میراث مقدس نیاکان پارسای خود را دریابند.

---

۱. گویش یا گُوِش به جای واژهٔ لهجه گرفته شده: شهرستانی که گویا در سال ۵۴۸ درگذشت در کتاب الملل والنحل در سخن از آیین زرتشت، واژه گویش را در ردیف منش و کنش آورده، همچنان صدرالدین ترکه اصفهانی در سدهٔ نهم در ترجمه فارسی خود (چاپ تهران، ص ۲۵۳).

گفتم دومین گزارش گات‌ها را با «یادداشت‌های گات‌ها» در مهرماه ۱۳۱۶ از آلمان به هند فرستادم.

سال‌ها این دو نسخه در بمبئی ماند، آنگاه چاپ آنها را آغاز کردند که دومین جنگ بزرگ سهمگین در سال ۱۹۳۹ میلادی درگرفته بود و جهانی در این نبرد اهریمنی گرفتار شده بود. این پیکار بیش از شش سال پایا ماند تا اینکه در اردیبهشت ۱۳۲۴ = مه ۱۹۴۵ در اروپا انجام یافت.

در هنگام جنگ نمونه‌های چاپی گات‌ها که برای تصحیح به تهران فرستاده می‌شد، چندی در راه می‌ماند یا اینکه گم می‌شد و به من نمی‌رسید، این‌چنین سال‌ها گذشت، همین که پس از رنج فراوان کار به انجام رسید و کتاب‌ها برای انتشار آماده گردید، در ۲۸ تیر ۱۳۲۴ = ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۵ به آن چاپخانه آتش افتاد و آنچه در آنجا بود و در میان آنها گزارش اوستای نگارنده به دم آتش سوزان رفت و از آنها جز مشتی خاکستر چیزی به جای نماند، چندی گذشت تا دارندهٔ آن چاپخانه به خود آمده دیگرباره چاپخانه خود را به‌کار انداخت.

از روی یگانه نسخه‌ای از گات‌های چاپ شده که نزدِ یکی از پارسیان بمبئی مانده بود، به چاپ دومی آن پرداختند و متن اوستایی گات‌ها را در برابر گزارش فارسی نیز به چاپ رسانیدند. این چاپ دومی در نیمهٔ سال ۱۳۳۱ انجام گرفت و برای اینکه کار زودتر پایان پذیرد، دیگر نمونه‌ها برای تصحیح برایم فرستاده نشد.

از بخت بد آنچنان‌که من می‌خواستم این کار انجام نگرفت.

چنان‌که دیده‌اید از روزی که گات‌ها را از برلین برای چاپ به بمبئی فرستادم تا هنگامی که از چاپخانه بیرون آمد، بیست سال گذشت.

اما بخش دوم که «یادداشت‌های گات‌ها» باشد (همین نامهٔ حاضر): پس از سوختن دگرباره در آنجا به چاپ نرسید و من در تهران فقط یک نسخهٔ ناقص آن را در زیر دست داشتم، آن هم چاپ نادرستی که در بمبئی انجام داده بودند. برای رهانیدن این نامه از گزند اهریمنی، نامه‌ای که این همه مایهٔ افسردگی شده، به ناچار بایستی یادداشت‌ها را از روی نسخهٔ خطی پراکنده و پریشان که نزد خودم انباشته بود و در سفر از آلمان به ایران با اوراق دیگر در آمیخته، درهم و برهم شده بود، دگرباره سر و رویی دهم، پیداست که پس از گذشتن چندین سال بر این یادداشت‌ها، دلم راه نداد آنها را که در هجده سال پیش نوشته شده بود، بدون مرور کردن به آنها به چاپ برسانم، «گفتار دربارهٔ برخی از نام‌ها که در گات‌ها آمده است»، در تهران نوشته شده است.

این است سرگذشت این دو نامه که به اختصار در اینجا یاد کردیم. دیباچه فرهنگ ایران باستان و مقدمه سر آغاز و پیشگفتار و دیباچه که هر یک به فاصلهٔ چند سال از همدیگر نوشته شده و اینک در گات‌ها، بخش نخست، پهلوی هم دیده می‌شود، به خوبی گویای این داستان است. سال‌های ده و بیست و سی برای عمر کوتاه آدمی اهمیتی دارد، آن هم برای زندگی کسی که در کار خواندن و نوشتن است. ناگزیر بخشی از عمر چنین کسی باید به خواندن بگذرد تا به دورهٔ نوشتن برسد، باز جای سپاس است که پس از سپری شدن سی‌ودو سال، از آن هنگامی که دست به کار گزارش اوستا بردم، هنوز دستم از این کار کوتاه نگردیده است.

چیزی که از پیش آمدن این گزندها درخور اندیشه است، این است که بیم این می‌رود عمر نگارنده سر آید و کار این گزارش که پس از تاخت و تاز تازیان نخستین بار است که به زبان کنونی این مرز و بوم درآمده، به سر نرسد. آری آنچه در این میان درخور دریغ و افسوس خواهد بود همان از دست رفتن فرصت و پایان نگرفتن کار است.

باید گفت خود اوستا نامه‌ای است که سرگذشت دلخراشی دارد، نامه‌ای است که گویای کینه و ستم و خونریزی اسکندر و عرب و چنگیز است، اگر یکی از فرزندان این مرز و بوم در سر نامه‌ای که این همه بیداد به آن رفت، به ناخوشی‌های زمانه دچار آید و به گزندها گرفتار گردد، گوباش. اگر با پیش‌آمدهای بد، به خود کار آسیبی نرسد، آسیب کسان اهمیت ندارد. با خود می‌گفتم کار گزارش اوستا را در ده جلد انجام خواهم داد و هیچ گمان نمی‌رفت این همه آسیب اهریمنی در پی باشد و پس از سپری شدن بیش از سی سال هنوز کار گزارش اوستا پایان نیافته باشد.

بخش نخست یسنا که در بمبئی به چاپ رسیده، در پایان سال ۱۳۱۲ انتشار یافت، بخش دوم آن را در هشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱۴ (= ۲۹ آوریل ۱۹۳۵) برای چاپ از برلین به بمبئی فرستادم، آن نسخه هم سال‌ها در آنجا در گوشه‌ای ماند. پس از گذشتن سیزده سال که دیدم دوستان آنجا به کاری که در آن رنجی نبرده و زیانی ندیده، نباید آویزشی[1] داشته باشند، ناگزیر نسخه خود را پس خواستم. آن نسخه را در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ برایم به تهران پس فرستادند. شاید اگر آن را نخواسته بودم تا به امروز هم در آنجا به گوشه‌ای آرمیده بود یا از میان رفته بود.

---

۱. آویزش به جای علاقه واژه درستی است. در تذکرةالاولیاء عطار (چاپ تهران، نیمه اول ص ۱۵۸) آمده: «سفیان گفت مرا در جان خویش چندین آویزش نیست».

خدا را سپاس که این بخش از اوستا نیز که جلد دوم یسنا باشد در تهران به چاپ رسیده، امید است پس از افزودن چند گفتار به آن، از چاپخانه به‌در آید و به دست خوانندگان ارجمند سپرده شود.

همچنین امیدوارم پس از آن ویسپرد و وندیداد، در دو جلد انتشار یابد و این‌چنین گزارش اوستا پایان پذیرد و به خواست خدا باز در زمینهٔ مزدیسنا، سوشیانت (موعود زرتشتی) انتشار یابد. درست است که در این سالیان بلند کار گزارش اوستا آنچنان‌که می‌خواستم پیش نرفت، اما آن اندازه از این گزارش که به دسترس خوانندگان گرامی گذاشته شده بی‌اثر نبوده. هزاران از مردم این سرزمین دانستند که نیاکان پارسای آنان دارای چه دین و آیینی بودند و چگونه با اعتقاد به روز پسین، زندگی جهانی را خوار نگرفتند. هرچند ایرانیان بهتر کارنامه و فرهنگ و آیین پدران خود را بشناسند، بیشتر به مرز و بوم خود دل خواهند بست. اگر نگارنده هم بتواند دامنی به این آتش مقدس بزند وشوری در دل‌های فرزندان این کشور برانگیزد، همین پاداش رنج سالیان بلند او خواهد بود.

این نامه که پس از آن همه گیرودارها به دسترس همگان می‌رسد، به کوشش فراوان دوست جوان و شاگرد مهربانم آقای بهرام فره‌وشی انجام یافت، ایشان در دانشکدهٔ ادبیات، در کور دکتری سال‌ها با خودم کار کردند، به زبان‌های باستانی کم و بیش آشنا هستند، چندین هزار گراور واژه‌های اوستایی و پهلوی که در این نامه دیده می‌شود به دست همین جوان فاضل نوشته شده است.

کسانی که از چاپ کتاب آگاهند، می‌دانند که چاپ چنین کتابی در تهران کار آسانی نیست، شک نیست «یادداشت‌های گات‌ها» که دارای پانصد و پنجاه صفحه است نخستین کتابی است که با این همه دشواری، نسبتاً درست و پاکیزه در ایران از چاپ بیرون آمده است. چنان‌که دیده می‌شود در برخی از حروف لاتینی که برای تلفظ درست واژه‌های اوستایی و پارسی باستان و پهلوی به‌کار رفته، نیز تصرف شده است. خوشبختانه این کار بسیار دشوار در چاپخانهٔ آتشکده که خود آقای بهرام فره‌وشی با همراهی یک دو تن از دوستان خود، ایجاد کرده‌اند، انجام گرفته است. اگر آویزش و دلبستگی این دوست گرامی و ارجمندم نبود، به انتشار این نامه کامیاب نمی‌شدم. با درود و سپاس فراوان رستگاری ایشان را از مزدا خواستارم.

در این نامه دوهزارو پانصدو هشتاد و شش (۲۵۸۶) واژه اوستایی و پانصدو هفتاد (۵۷۰) واژهٔ پهلوی گراور شده است و یکصد و دو (۱۰۲) واژه پارسی باستان در فهرست آمده است.

همچنین از این نامه چهارصدو سی و هشت (۴۳۸) واژهٔ برگزیده فارسی، فهرست شده است.

امید است این فهرست سه‌گانه خود نمونهٔ کوچکی باشد در آینده برای فرهنگ اوستایی پارسی باستان پهلوی و فارسی

در پایان باید گفته شود، اگر به خواست خداوند، بتوانم کارگزارش اوستا را در ده جلد به پایان برسانم، باز نمونهٔ کوچک و ناچیزی است از دین کهنسال و بزرگ نیاکان ما. مزدیسنا در میان دین‌های بزرگ روی زمین، در تاریخ ادیان پایهٔ ارجمندی دارد، گذشته از اینکه با کیش هندوان پیوستگی دیرین دارد، در دین‌های بزرگ چون بودایی (فرقهٔ بودایی شمالی: مهایانه Mahâyâna) و یهودی و عیسوی و اسلام کم و بیش نفوذ آن دیده می‌شود، این است که اوستا نزد دانشمندان جهان بسیار پرارزش است، به‌ویژه نزد ما ایرانیان باید گرامی باشد، زیرا یکی از کهن‌ترین گویش‌های سرزمین ما در همین نامه به جای مانده و نمودار آیین پاک و فرهنگ سالخورده نیاکان ماست.

پورداود

تهران، مهرگان ۲۵۶۹ مادی = ۱۰ مهرماه ۱۳۳۶ خورشیدی

فهرست نامه‌ها

1 Avesta: Die Heiligen Schriften Der Parsen, im Grundtexte Sammt Der Huzvâresch Übersetzung, herausgegeben von Friedrich Spiegel. II Bänd; Wien 1853-1858

2 Avesta: Die Heiligen Schriften Der Parsen.
Aus Dem Grundtexte Übersetzt, mit steter Rücksicht auf die Tradition. Von F. Spiegel III Bände; Leipzig 1852 - 1863

3 Commentar Über Das Avesta, von F. Spiegel; II Bände; Wien 1864-1868

4 Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrians, edited by N. L. Westergaard, volume I; Copenhagen 1852 - 54.

5 Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, herausgegeben von Karl F. Geldner, III Bände, Stuttgart 1886 - 1895

6 Avesta: Livre sacré du Zoroastrisme, Traduit du Texte Zend par C. De Harlez; Paris 1881 دیباچه این کتاب به انگلیسی گردانیده شده.
Introduction to the Avesta. Translated from French of Mgr. Baron C. De Harlez by P. A. Wadia; Bombay 1922.

7 Le Zend-Avesta, Traduction Nouvelle avec Commentaire Historique et Philologique par James Darmesteter En trois Volumes; Paris 1892-1893

8 Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, Uebersetzt von Fritz Wolff;

Auf Der Grundlage von Chr. Bartholomae Altiranischen Wörterbuch - Strassburg 1910

گزارش‌های پنج سرود گات‌ها یا برخی از هات‌های آنها:

9 Die Gâthâ's Des Zarathushtra, von Martin Haug; Leipzig 1858.

10 Das Rufen Des Zarathushtra (Die Gathas Des Avesta) von Paul Eberhardt; Jena 1920

11 Metrical Version of the Gathas by Sorabjee Pestonjee Kanga; Bombay 1934.

12 Gathâs, by K. E. Punegar (the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12); Bombay 1928

13 The Ethical conception of the Gathas by Jotindra Mohon Chatterjee; Navsari 1932

14 Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra by J. M. Chatterjee; Navsari 1933

15 Die Gâtha's und Heiligen Gebeten des Altiranischen Volkes (Metrum, Text, Gramatik und Wortverzeichniss) Von Christian Bartholomae; Halle 1879

16 Gatha's des Avesta, Zarathushtra Verspredigten, übersetzt Von Chr. Bartholomae; Strassburg 1905.

17 Early Zoroastrianism by James H. Moulton; London 1913

در همین کتاب، پنج سرود گات‌ها، ترجمه بارتولومه، از آلمانی به انگلیسی گردانیده شده است.

18 The Eive Zoroastrian Gâthâs by Lawrence H. Mills; Leipsic 1895

19 Ein Zoroastrisches Lied (Capitel 30 des Jasna) übersetzt und erklärt Von H. Hübschmann. München 1872.

20 Über Yasna 31 Von Rudolf Roth; Tübingen 1876.

21 Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) - Die Gâthâs S. 2-17 Von Karl Geldner, in Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegben Von Alf. Bertholet. No. I Tübingen 1926.

22 Die Neunte Gâthâ des Zarathushtra (Yasna 44) und der Honover Von K. Geldner (Ausgegeben am 15 August 1904)

ندانستم از کدام مجله است که جداگانه جلد شده است.

23 A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, by William Jackson; Stuttgart 1888.

24 Study of the Gathas. Part I. The Gatha Ahunavaiti by D. M. Madan; Bombay 1916.

25 Avesta Reader (Gâthâ's p. 81-90) by Hans Reichelt; Strassburg 1911

26 Die Vierte Ghâthâ des Zuraxthušthro (Josno 31) Von F. C. Andreas und J. Wackernagel-In Nachrichten von der königlichen Gesellschaft der wissenschaften zu Göttingen

Philologisch - historische Klasse 1911. Heft 1; Berlin 1911; (Yosno 28, 29, 32) Von Hermann Lommel, Phil-Hist. Kl. 1913 NKGWG. Gâthâ's des Zarathustra, Yasna 43-46 Von H. Lommel; Berlin 1934; Yasna 47-51 Von H. Lommel; Berlin 1935.

27 Yasna 53 by H. W. Bailey' in Modi Memorial Volume; Bombay 1930.

28 Jasna XXIX übersetzt und erklärt Von Chr. Bartholomae Halle 1887

29 Das erste Kapitel der Gâthâ Uštavatî (Jasna 43) Von Jos. Markwart, herausgegeben Von Giuseppe Messina; Roma 1930.

30 Yasna28, Kommentierte Übersetzung und Kompositions-Analyse Von Wolfgang Lentz; Wiesbaden 1955.

پس از گزارش گات‌های نگارنده، چندین گزارش دیگر از دانشمندان پارسی و اروپایی انجام گرفته و اینک زیردست نگارنده است. برخی از آنها در «گفتار دربارهٔ برخی از نام‌ها که در گات‌ها آمده است» گفتاری که در تهران نوشته شده و در پایان همین نامه جای داده شده، به‌کار آمده است:

31 The Gathas of Zarathushtra, Text with a free english translation by Irach J. S. Taraporewala; Bombay 1951.

32 The Divine Songs of Zarathushtra by I.J.S. Taraporewala; Bombay 1951

ایرج تارا پوروالا، در پانزدهم ژانویه ۱۹۵۶ = ۲۴ دی ۱۳۳۴ در بمبئی از جـهان درگذشت

33 New Light on the Gâthâs of Holy Zarathushtra by Ardeshir Framji Khabardar; Bombay 1951

اردشیر فرامجی خبردار، شاعر پارسی در سی‌ام ژوئیه ۱۹۵۳ = ۸ امرداد ۱۳۳۲ در هفتادو دو سالگی در مدراس Madrass درگذشت.

34 The Holy Gâthâs of Zarathustra by Behramgore T. Anklesaria. Bombay 1953.

بهرام‌گور انکلساریا در بیست‌وپنجم نوامبر ۱۹۴۴ در بمبئی درگذشت.

35 Songs of Zarathushtra by Dastur Framroze Ardeshir Bode; London 1952.

36 Zoroastre, Etude Critique avec une traduction Commentée des Gâthâ par Jacques Duchesne Guillemin; Paris 1948.

واژه‌نامه‌های اوستایی

37 Handbuch Der Zendsprache Von Ferdinand Justi; Leipzig 1864

38 Handbuch Der Avestasprache Von Wilhelm Geiger; Erlangen 1879.

39 Manuel de la Langue de l'Avesta par C. De Harlez; Paris 1882.

40 Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English by Kavasji Edalji Kanga; Bombay 1867.

41 An English - Avesta Dictionary by K. E. Kanga; Bombay 1909.

42 Altiranisches Wörterbuch Von Christian Bartholomae; Strassburg 1904.

43 Zum Altiranischen Wörterbuch, Nacharbeiten Und Vorarbeiten Von Christian Bartholomae; Strassburg 1906

44 A Dictionary of the Gâtic Language of the Zend-Avesta by L. H. Mills; III Volumes; Leipsic 1902.

زند یا گزارش پهلوی اوستا

45 Vispered und Yasna Pahlavi Von F. Spiegel (به شماره ۱ هم نگاه کنید)

46 Vendidâd. Avesta Text With Pahlavi Translation by Dastoor Hoshang Jamasp Vol. I-The Texts; Bombay 1907. vol. II. Glossarial Index

47 Pahlavi version of Yašts, Translated into english by Ervad Maneck F. Kanga; Bombay 1941.

48 Pahlavi Vendidâd Transliteration and Translation in english by B. T. Anklesaria; Bombay 1949.

49 Pahlavi Yasna and Visperad. Edited with an Introduction and a Glossary of Select Terms; by Ervad Bahman N. Dhabhar; Bombay 1949.

50 Glossary of Pahlavi Vendidad by Dinshah D. Kapadia; Bombay 1953.

برخی از نامه‌های پهلوی که در این نامه به‌کار آمده:

51 Sacred Books of The East (S B E) Pahlavi Texts by E. W. West edited by Max Müller:

Vol. V. Oxford 1880 بندهش چیتکی‌های زادسپرم، بهمن‌یشت، شایست نه‌شایست

52 Vol. XVIII Oxford 1882 داتستان دینیک، نامکی‌های منوشچهر

53 Vol. XXIV " 1885 دانای مینوخرد، شکند گمانیک ویچار، صددر

54 Vol. XXXVII " 1892 دینکرد بخش هشتم و نهم، زادسپرم، دینکرد بخش سوم و چهارم، روایات فارسی، دین ویچرکرد...

55 Vol. XLVII " 1897 دینکرد بخش پنجم و هفتم، چیتکی‌های زادسپرم

56 Pahlavi Texts, edited by James-Asana, I-II; Bombay 1913

57 Pahlavi Texts Series No. 2 The Pahlavi Rivâyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar; Bombay 1913.

58 Dinkard. Text and Translation volumes 1-17, by Sanjana; Bombay 1874-1922.

59 Bûndahisn Edited by Ervad Tahmuras D. Anklesaria; Bombay 1908

60 Bundehesh übersetzt von F. Justi; Leipzig 1868.

61 Vicarkart i Dênik by Chr. Bartholomae. وچرکرت دینیک
(in Arica XIII, herausgegeben von K. Brugmann und Streitberg XI Band; Strassburg 1900; XIV Band; Strassburg 1901.

62 šâyast-nê-šayast by J. Tavadia; Hamburg 1930.
جهانگیر توادیا در (دی‌ماه ؟) ۱۳۳۴ خورشیدی در هامبورگ درگذشت

63 Yâtkâr-i-Zariân von Wilhelm Geiger 1890. یادگار زریران

64 Ayâtkar-zâmâspik par Guiseppe Messina; Roma 1939.یادگار جاماسپیک

65 The Pahlavi Jâmâsp. Nâmah, in Peshotan Behramji Sanjana Memorial volume; Strassburg 1904 جاماسپ‌نامه

66 Kâr-Nâma-î-Artakhsîr-î Pâpakân, Text and Transliteration by Behramgore T. Anklesaria; Bombay 1935 کارنامک ارتخشیر پاپکان

67 Kârnâmak-i-Artakhshîr Pâpakân by Edelji A. Antiâ, Bombay 1900

68 Arda-viraf by Hoshang and Haug, Yoshti Fryâno and Hadokht Nask by Haug and West, Bombay, London 1872
ارداویرافنامه: یوشت فریان، هادخت نسک

69 An old Pahlavi-Pazand Glossary, edited by Destur H. J. Asa, revised by Martin Haug; Bombay 1870. فرهنگ پهلوی مناختای

70 Frahang i Pahlavîk, edited by Heinrich F. J. Junker; Heidelberg 1912.
مناختای

71 Hilfsbuch Des Pehlevi Von H. S. Nyberg; Uppsala 1928.

72 Barthélemy, Adrien, Artâ Vîraf-Nâmak Paris, 1887.

73 "Une Légende Iranienne, Traduit du Pahlavi, Paris 1888

***

74 Bartholomae, Chrîstian: Arische Forschungen I Hefte 1882; II Hefte 1882; III Hefte 1887; Halle.

75 " Avestasprache Und Altpersisch-im Grundriss der Irani. Philologie I Band' I Abt.

76 " Vorgeschichte der Iranischen Sprache-im Grundriss der Irani Philol. I Band' I Abt.

77 " Zum Sassanidischen Recht, Heft I-V; Heidelberg 1918-1923

78 " Handbuch Der Altiranischen Dialekte; Leipzig 1883.

نگاه کنید به شماره‌های ۸، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۴۲، ۴۳ و ۶۱ در همین فهرست

79 Baunack, Johannes und Baunack, Theodor, Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen, Band I. Teil II; Leipzig 1888.

80 Benveniste, E. Grammaire Du Vieux Perse; Paris 1931.

81 " Les Infinitifs Avestique; Paris 1935.

82 Christensen, Art. L'Iran Sous Les Sassanides. Copenhagen 1936

83 Darmesteter, James, Etudes Iraniennes; Paris 1883. به شمارهٔ ۷ نگاه کنید

84 Geldner, Karl F., Drei Yasht, Aus Dem Zendavesta Stuttgart 1884.

85 " Studien Zum Avesta; Strassburg 1882

86 " Beiträge Zur Kunde Der Indogermanischen Sprachen B. 14

87 " Der Rig-Veda, III. Volumes. Harvard University Press 1951.

به شماره‌های ۵ و ۲۱ نگاه کنید

88 Gray, Louis H., Foundation of the Iranian Religion (The Journal of the K. R. Cama Oriental Institut No. 15) Bombay 1929.

89 Gray, Louis H. Indo-Iranian Phonologie. New York 1902.

90 Hertel, Johannes, Die Arische Feuerlehre I Teil Leipzig 1925.

91 " Beiträge Zur Metrik Des Awestas Und Des Rigveda; Leipzig 1927.

92 Horn, Paul' Grundriss der Neupersischen Etymologie; Strassburg 1893.

93 " Neupersische Schriftsprache (im grundriss der Iranischen Philologie I B. II Abt. Strassburg.

94 Hübschmann, H. Persische Studien; Strassburg 1895.

به شمارهٔ ۱۹ نگاه کنید.

95 Haug, Martin, Essays on the Sacred Language, Writings And Religion of the Parsis. Second Edition, edited by west; London 1878.

به شمارهٔ ۹ نگاه کنید

96 Jackson, Williams, Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran; New-York 1901

به شمارهٔ ۲۳ نگاه کنید

97 Justi, Ferdinand, Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.

به شماره‌های ۳۷ و ۶۰ نگاه کنید

98 Kent, Roland G., Old Persian, New Haven 1950.

99 König, Friedrich Vilhelm, Relief Und Inschriften Des Koenigs Dareios I, Am Felsen Von Bagistan; Leiden 1938.

100 Lomme,l Herman, Die Yašt's Des Avesta; Göttingen 1927.

به شمارهٔ ۲۴ نگاه کنید

101 Marquart (Markwart), Josef, Le Berceau des Armeniens.

به شمارهٔ ۲۹ نگاه کنید

102 Meillet A. Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta, Paris 1925.

103 Messina, Giuseppe, Der Ursprung der Magier und die Zarathuštrische Religion; Roma 1930.

104 Modi Memorial Volume; Bombay 1930.

105 Moulton, James H. The Treasure of the Magi, Oxford 1917.

به شمارهٔ ۱۷ نگاه کنید

106 Nöldeke. T. Tabari, Leyden 1879.

107 Pavry Memorial Volume, London 1933.

108 Poure-Davoud Memorial Volume; No. II; Bombay 1951.

109 Reichelt, Hans' Awestisches Elementarbuch; Heidelberg 1909.

به شمارهٔ ۲۵ نگاه کنید

110 Söderblome, Nathan, La Vie Future D'après Le Mazdeisme; Paris 1901.

111 Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume; Bombay 1914.

112 Spiegel, Friedrich, Die Traditionelle Literatur Der Parsen; Wien 1860.

113 " Eranisches Alterthumskunde 3 Bände Leipzig 1871-1878.

114 " Arische Studien; Leipzig 1874

115 " Arische Periode; Leipzig 1887

به شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ و ۴۵ نگاه کنید

116 Scheftelowitz Die Altpersische Religion und das Judentum Giessen 1920

117 West, Mainyo-i Khard, The Pazand and Sanskrit Texts, Stuttgart 1871 مینوخرد به شمارهٔ ۵۱ نگاه کنید

118 West, E. W. Pahlavi Literature, im Grundriss de Iranischen Philologie II Band; Strassburg 1896-1904 به شمارهٔ ۵۱ نگاه کنید

119 Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft (Z D M G) Band XXXVI Leipzig 1882

120 Band XXXVII " 1882

121 Band XLV" 1891

***

۱۲۲ ابن‌الاثیر، تاریخ‌الکامل، قاهره، ۱۳۰۱

۱۲۳ ابن‌البلخی، فارسنامه، کمبریج، ۱۳۳۹

۱۲۴ ابن‌خردادبه، المسالک والممالک، لیدن، ۱۳۰۶

۱۲۵ ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، لایپزیک، ۱۹۲۳

۱۲۶ اقتداری (احمد)، فرهنگ لارستانی، تهران، ۱۳۳۴

۱۲۷ بلعمی، تاریخ ؟، چاپ هند

۱۲۸ تاریخ سیستان تهران، ۱۳۱۴

۱۲۹ تاریخ قم، تهران، ۱۳۱۳

۱۳۰ ثعالبی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم: ترجمهٔ فارسی آن، شاهنامهٔ ثعالبی ترجمه محمود هدایت، تهران، ۱۳۲۸

۱۳۱ جاحظ، کتاب‌التاج، چاپ قاهره، ۱۳۲۲

۱۳۲ حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک‌الارض والانبیاء، برلین

۱۳۳ خواندمیر، حبیب‌السیر، تهران، ۱۳۳۳

۱۳۴ دینوری، اخبارالطوال، چاپ بغداد

۱۳۵ روایات داراب هرمزدیار، بمبئی، ۱۹۲۲ میلادی

۱۳۶ The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, Their Version With Introduction And Notes by E. B. N. Dhabhar; Bombay 1932.
به شماره‌های ۴۹ و ۵۷ نگاه کنید

۱۳۷ ستوده (منوچهر)، فرهنگ گیلکی، تهران، ۱۳۳۲

۱۳۸ شاهنامه بروخیم، تهران ۱۳۱۳-۱۳۱۵

۱۳۹ شهرستانی، الملل والنحل، بمبئی، ۱۳۱۴

۱۴۰ ترجمه فارسی الملل والنحل به دستیاری افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، تهران، ۱۳۲۱

۱۴۱ طبری، تاریخ‌الامم والملوک، قاهره، ۱۳۵۷-۱۳۵۸

۱۴۲ Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduit par Louis Dubeaux, Tome Premier; Paris 1836.

۱۴۳ صددر، بمبئی، ۱۹۰۹ Saddar Nasr And Saddar Bundehesh by Dahabhar.
به شمارهٔ ۱۳۶ نگاه کنید.

۱۴۴ قزوینی، (محمد) بیست مقاله قزوینی، جلد دوم، تهران، ۱۳۱۳

۱۴۵ مجمل‌التواریخ، تهران، ۱۳۱۸

۱۴۶ مسعودی، مروج‌الذهب، قاهره، ۱۳۴۶

۱۴۷ معین (دکتر محمد)، مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۲۶

۱۴۸ میرخواند، روضة‌الصفا، چاپ هدایت، تهران، ۱۲۷۱-۱۲۷۴

۱۴۹ یعقوبی، تاریخ، نجف، ۱۳۵۷

یادداشت‌های پنج گات‌ها

اَهنُودَگات یسنا، هات ۲۸

نخستین بند

۱. خواستن، خواستار بودن، خواهش داشتن، آرزو کردن = یاس yâs در زند یعنی در گزارش پهلوی اوستا این واژه نیز به خواستن یا خواستار بوتن گردانیده شده است. از همین بنیاد است واژهٔ یاسه که در فرهنگ‌های فارسی به معنی خواهش و آرزو یاد گردیده است. واژه‌های یاسه و یاسا و یاسون که نیز در فرهنگ‌ها یاد شده و به معنی راه و رسم و قانون مغول گرفته شده و سخنوران ما به همین معنی به‌کار برده‌اند، مغولی است و پیوستگی با یاس اوستایی ندارد:

آن همه یاس‌های زشت برفت　　یار با ما هنوز در سر جنگ

(نزاری قهستانی)

۲. نماز = نمَنگه nemanh در زند (=گزارش پهلوی) گذشته از نماچ به نیایشن هم گردانیده شده است.

نمَنگه از مصدر نَمْ nam که به معنی خمیدن و سر فرود آوردن است درآمده است، با جزء اَپَ apa = اَپَ‌نمْ apa-nam در زامیاد یشت در پاره‌های ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ به معنی برگشتن و به‌در رفتن و روی برتافتن آمده و با جزء فرا frâ = فرانَم frâ nam در پارهٔ ۹۶ از همان یشت به معنی گریختن و به‌در رفتن است و با جزء وی = vî-nam در دومین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۰ به معنی از همدگر گشودن و فراخ شدن است.

نمیدن بر وزن رمیدن که در فرهنگ‌های فارسی به معنی میل کردن و توجه کردن نوشته شده با نَمْ اوستایی یکی است. نمنگه در اوستا، چنان‌که نماز در فارسی و پهلوی، به معنی پرستش و بندگی و ستایش و نیایش و درود و آفرین است.

۳. دست بلند شده، دست بـالا کـرده، دست بـه نـماز بـرداشـته = اوسـتانَ زَشْتَ = ustâna-zasta صفت است، از دو واژه ساخته شده: نخست اوستانَ ustâna اسم مـفعول است از مصدر تن tan که با جزء اوس us به معنی کشیدن و بلند کردن و دراز کردن است تن tan برابر است با واژهٔ لاتین tendere که در فرانسه tendre شده است، در پهلوی تـنوتن tanutan و در فارسی تنودن و تنیدن از همین بنیاد است تننده در فارسی به جای عنکبوت تازی.

مصدر تن با جزء اوس = اوس‌ـتن us-tan به معنی کشیدن و دراز کردن در هات ۲۹ بند ۵ به کار رفته و با جزء پئیری: پئیری‌ـتن pairi-tan به معنی دور کردن و برکنار کردن در پارهٔ ۷ از یسنا ۱۹ و جز آن آمده است.

دوم زَشْتَ zasta در فرس هخامنشی دستَ dasta، در پهلوی دست (در هزوارش یدمن yadman = ید)، در فارسی دست گوییم. بسا «زاء» اوستا در فارسی «دال» شده چنان‌که زرَیَنْگه zrayanh در فارسی دریا شده، در واژهٔ زره که نیز در فارسی به مـعنی دریـاست «زاء» به‌جا مانده است (زره سیستان).

در بند ۸ از هات ۵۰ نیز به صفت اُوستانَ زَشْتَ برمی‌خوریم، در جاهای دیگر اوستا هم بسیار آمده، چنان‌که در مهر یشت در پاره‌های ۵۳ و ۷۳ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۶.

۴. رامش = رَفِذْرَ rafedhra این واژه در گات‌ها بسیار آمده، چنان‌که در بند ۲ از هات ۴۶ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و جز آن در گزارش پهلوی اوستا (= زند) به رامشن، گـردانـیده شده، در بسیاری از جاهای دیگر اوستا معنی یاری و پناه و نگاهداری درست‌تر می‌افتد رَفِذرایی rafenanh در بند ۳ از همین هات و در بند ۱۳ از هات ۳۳ و در بند ۱۲ از هات ۴۶ به معنی پناه و یاری و رامش است، به همین معنی است واژهٔ رَفِنَنْگه rafenanh که در بند ۶ از همین هات و در بندهای ۸ و ۱۴ از هات ۴۳ آمده و در زند نیز به رامشن گردانیده شـده است، همهٔ این واژه‌ها از مصدر رَپْ rap که به معنی پناه دادن و رامش بخشیدن و یـاری کردن می‌باشد درآمده است، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند دوم همین هات نگاه کنید.

۵. آفرینش یا کار و کُنش = شَیئوتهنَ shyaothana در جاهای دیگر اوستا شَیئوتَهنَ shyaothna (shyaothəna) نیز آمده است. در زند یا گزارش پهلوی اوستا کنشن، بسا این واژه در گات‌ها با واژه‌های پندار و گفتار یک‌جا آمده و نگارنده در همه جا به کـنش یـا کردار گردانیده است، این واژه از مصدر شیو shyu درآمده در جاهای دیگر اوستا، شو و در فرس هخامنشی شیّو shiyu در پهلوی شوتن و در فارسی شدن گوییم که به معنی رفتن و نیز به معنی کردن است:

گر بزرگی به کام شیر در است   شو خطر کن ز کام شیر بجوی

(حنظله بادغیسی)

به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند سوم از هات ۲۹ نگاه کنید. به واژهٔ شَیئُومَن shyaoman که نیز از همین بُنیاد و به معنی کار و کردار و کنش و رفتار است نگاه کنید به شمارهٔ ۹ از بند سوم از هات ۳۲.

۶. سپندمینو = سپنتومئینیو spentô-mainyu روان یا خرد پاک آفریدگار است از آن جداگانه سخن داشتیم، ریشه و بنیاد هر دو واژه را یاد کردیم، به نخستین بند از هات ۳۰ و به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷. اردیبهشت: به جای این واژه اَشَ asha آمده، جداگانه از این واژه در گفتار امشاسپندان سخن داشتیم، در هر جای از گات‌ها که این واژه آمده به جای آن اردیبهشت نگاشتیم یا راستی که معنی واژه است و در بسیاری از جاها به معنی دین راستین است.

۸. خرد = خرَتو xratu در پهلوی خرَت بسا هم در اوستا خرَتْهوَ Xrathwa آمده، خرتومنت Xratumant که در پارهٔ ۷ از هرمزدیشت آمده یعنی خردمند. خرتو در اوستا به معنی خواست خداوندی (ارادهٔ ایزدی) و دانش دینی نیز بسیار آمده، چنان‌که در پارهٔ ۴۴ از چهارمین فرگرد وندیداد و در پارهٔ ۶ از هجدهمین فرگرد وندیداد.

۹. بهمن = وُهو منَنْگه vohu mananh امشاسپند بهمن، جداگانه از او سخن داشتیم، در هر جای از گات‌ها که آمده بهمن یا معنی آن راکه منش نیک باشد نگاشتیم.

۱۰. خوشنود کردن = خشنو xshnu همین واژه نیز اسم است به معنی خشنودی یا خوشنودی، چنان‌که در هات ۴۸ بند ۱۲ و در هات ۵۳ بند ۲، همچنین این واژه صفت است به معنی خوشنودکننده، چنان‌که در هات ۴۶ در بندهای ۱ و ۱۳ و در هات ۵۱ بند ۱۲ همین صفت است که در فارسی خوشنود یا خشنود و خشنو (بی‌دال) گوییم:

نه خشنو شوم زو به تخت و کلاه   نه آرام گیرم به بیگاه و گاه

(فردوسی)

خوشنود ساختن در گزارش پهلوی شنایینیتن shnâyênîtan آمده است، از همین بنیاد است واژهٔ خشنوت xshnût که در بند ۳ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۱ آمده به معنی سزای کردار خوب و بد، به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۲ نیز نگاه کنید.

۱۱. گوشورون = گِئوش اوروَنْ gəus urvan از آن جداگانه سخن داشتیم، گوشورون فرشته‌ای است که به نگهبانی همهٔ چارپایان سودمند گماشته است به هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

دومین بند

۱. واژه‌ای که به روی آوردن گردانیدیم در متن از مصدر گم gam (= جس Jas) که به معنی گامیدن و گام زدن و گام برداشتن است یا درآمدن، گرایـیدن، دررسـیدن، رفـتن و نزدیک شدن، در اینجا با جزء پئیری آمده: pairî-gam بسا در گات‌ها با جزء‌های دیگـر چون فرا frâ؛ هامْ ham؛ وی vî؛ اَس us؛ آ â؛ اوپا upâ و جز آن آمده و در هر جا که آمده با همان جزء یاد می‌کنیم. گم در گزارش پهلوی به رسیتن = رسیدن، گردانیده شده و چند بار هم مَتَن matan (= آمتن) آمدن. گامَ gâma که در هادخت نسک فرگرد دوم پارهٔ ۱۵ آمده همان است که در فارسی گام گوییم، در فُرس هخامنشی نیز گم gam به معنی آمدن است.

۲. ارزانی داشتن = داوُیـی dâvôi (.Inf) از مـصدر دا dâ دادن، بـخشیدن، بـخشودن، ارزانی داشتن، ساختن، آفریدن، نهادن، گماشتن، فرو نهادن با جزء‌های گوناگون به‌کـار رفته و با هر یک از آنها در معنی اندک تغییری یافته است. در فرس هخامنشی نیز دا dâ، در پهلوی داتن و در فارسی دادن، دا، نیز چنان‌که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ از هات ۲۹ خواهید دید به معنی نگهداری کردن و پرستاری کردن است، دا dâ نیز صفت است یعنی داده شده یا دهنده و بخشنده که در هات ۵۳ بند ۲ آمده است. از همین بـنیاد است داتـر dâtar که در هات ۴۴ بند ۷ و در هات ۵۰ در بندهای ۶ و ۱۱ آمده است، در پهلوی داتار و در فارسی دادار که به معنی بخشنده یا بخشایشگر و آفریدگار است.

۳. آبادی: آیَپتَ âyapta در جاهای دیگر اوستا (جُـز از گـات‌ها) اَیَـپتَ ayapta، در گزارش پهلوی (= زند) این واژه در همین بند به آپاتیه âpâtîh (آبادی) گردانیده شده است، چنان‌که می‌دانیم واژهٔ آباد در فارسی به معنی خوش و خرم نیز آمده:

به آبان دلت از غم آزاد باد   همیشه تن و تختت آباد باد

آبادی در اینجا به معنی خوشی و خرمی و برخورداری و نیکبختی و کامروایی است.

واژه آیفت باید با همین واژه اوستایی پیوند و بستگی داشته بـاشد، هـرچـند کـه در فرهنگ‌ها به معنی حاجت گرفته شده، در فرهنگ اسدی آمده: آیفت حاجت باشد که از کسی خواهی، دقیقی گفت:

ناسزا را مکن آیفت که آبت بشود   به سزاوار کن آیفت که ارجت دارد

آیبت = (آیفت) در پهلوی نیز به معنی سود و بهره است. در بند ۷ از همین هات نیز به واژهٔ آیپتَ برمی‌خوریم.

۴. جهان = اَهو ahu = (اَنگهو angahu) هستی، بود، زندگی، مردمان گیتی، جهان، جا، آرامگاه، از مصدر اَه ah هستن و بودن درآمده است. انگهو برای هر دو جهان آمده، چه این جهان و چه جهان مینوی آینده، در پهلوی اخو axv گویند.

۵. خاکی = استوَنت astvant (در تأنیث astvaitî) در پهلوی استومند astaomand این صفت از واژه‌ای است asta درآمده که در فارسی، است و استه و هسته و استخوان گوییم، اَستوَنْت یعنی خاکی و جهانی یا مادی و جسمانی در برابر مینوی، یا معنوی و روحانی، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶. مینوی = مَنَنْگه mananh، از همین واژه است منش از مصدر مـن man بـه مـعنی اندیشیدن و پنداشتن درآمده است. به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

مَنَنْگه هر گاه با واژهٔ اَنگهو (جهان، زندگی) آید به معنی مینوی یا منشی و معنوی است در برابر اَستوَنْت که به معنی مادی است، چنان‌که در همین بند و در بند ۳ از هات ۴۳ در گزارش پهلوی همین بند به منوکان mênûkân گردانیده شده است.

۷. به دستیاری یا «از» هچا hacâ همچنین در گات‌ها و در جاهای دیگر و در فُـرس هخامنشی هَچَ haca آمده، در پهلوی هچ و در فارسی «از» گوییم.

۸. به جای واژهٔ یار در متن رَپَنْت rapant آمده، اسم فاعل است از مصدر رَپ rap که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند پیش گفتیم به معنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بـخشیدن است، در اینجا از رامش‌دهندگان یا یاران، دینداران و آیین برخورداران اراده شده است.

۹. گشایش یا آسانی و خواری = خواثْهرَ xvâthra در گزارش پهلوی (= زند) خواریه xvârîh این واژه در زبان فارسی به معنی زبون و پست به‌کار می‌رود، اصلاً به معنی آسانی و گشایش و فراخی و رامش و خوشی است. نگاه کنید به مجمل‌التواریخ، ص ۵۱.

به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ و به جلد خرده اوستا گزارش نگارنده نگاه کنید.

سومین بند

۱. سرود گفتن = وَپْ vap سرودن، سراییدن، نیاییدن، در هات ۴۳ بند ۸ نیز آمده، به وَفوْ vafu در بند ۶ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید.

۲. واژه‌ای که به روش نو گردانیدیم: اَپَئوُاورْویمْ a-paourvîm یعنی نه پیش از این یـا آن‌چنان که پیش نبوده. مراد پیغمبر این است: درود و ستایش نو، آن‌چـنان کـه در دیـن مزدیسنا تازگی دارد و هنوز کسی این‌گونه سرود و نیایش نشنیده. در بند ۱ از همین هات به واژهٔ پئواُورویم paourvîm برخوردیم، از ظروف زمان است: نخست، در آغاز، در اینجا

اَپئواُورویم با اَ «a» آمده که از ادات نفی است یعنی «نه» در زند هر دو واژه چه به هیئت مثبت و چه منفی به فرَتوم fratum گردانیده شده یعنی نخستین و پیشین نگاه کنید به:

Arische Forschungen von Bartholomae II Heft, Halle 1886 S. 138

۳. سپندارمذ = آرمتی ârmati یا آرمئیتی ârmaiti یکی از امشاسپندان است. در فارسی سپندارمذ گوییم. از او جداگانه سخن رفت، در بند ۷ از همین هات نیز آمده، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۲ نیز نگاه کنید.

۴. واژه‌ای که به کشور گردانیدیم = خشَتْهرَ xshathra آمده، در فرس هخامنشی هم این واژه به معنی پادشاهی و شهریاری و کشور است، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ از هات ۲۹ و به یادداشت پارهٔ ۴۱ از فرگرد ۷ وندیداد، گزارش نگارنده نیز نگاه کنید.

خشَتْهرَ نام یکی از امشاسپندان هم هست و در فارسی شهریور گوییم، از او جداگانه سخن داشتیم. این واژه از مصدر خشی xshi درآمده که به معنی توانستن و یارستن و توانایی داشتن و فرمان راندن و دست یافتن و پادشاهی کردن است. از همین بنیاد است شایستن در فارسی. به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۵ از هات ۳۲ نگاه کنید.

در اینجا، چنان‌که پیداست، از خشَتْهرَ کشور جاودانی و مینوی اهورا مزدا اراده شده است.

۵. نکاستنی، کم نگردیدنی = اغژَئوُنْوَمْنَ a-ghjaonvamna یعنی جاودانی و پایدار، نگاه کنید به: Altiranisches wörterbuch von Bartholomae Sp. 50.

۶. بالیدن = وَرِد vared در پهلوی والیتن vâlîtan و در فارسی بالیدن. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۷. یاری = رَفِذْرایی rafedhrâi و رسیدن = گَم gam. در یادداشت‌های شمارهٔ ۴ از بند ۱ و شمارهٔ ۱ از بند ۲ همین هات گذشت.

۸. خواندن = زَوَ zava در زند خوانشن (= استغاثه) در بند ۳ از هات ۲۹ نیز آمده است، از مصدر زو zu (= زبا zbâ) درآمده است که به معنی خواندن و به یاری خواستن است. به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

چهارمین بند

۱. واژه‌ای که به یاد سپردن گردانیدیم در متن مِنْ دَدِ mən-dadê آمده: مِنْ از مصدر مَنْ man که در یادداشت شمارهٔ ۶ از دومین بند گفتیم به معنی پنداشتن و اندیشیدن است؛ دَدِ از مصدر دا dâ که در یادداشت شمارهٔ ۲ از همان بند به معنی دادن و بخشیدن یاد کردیم. در آمیزش این دو واژه با هم مصدر مَند mand ساخته شده به معنی به منش دادن و به نهاد

گذاردن یا به یاد سپردن و به خاطر نشاندن، در بند ۵ از هات ۵۳ نیز آمده است، به یادداشت شمارهٔ ۷ از همان بند و به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۹ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۲. روان = اوروَنْ urvan در پهلوی رووُان در بند ۹ از هات ۳۳ از روان‌های امشاسپندان خُرداد و امرداد و در بند ۲ از هات ۴۵ از رَوان مینویان سخن رفته است. گذشته از این بسا در گات‌ها از رَوان پس از مرگ سخن رفته، چنان‌که در هات ۴۴ بند ۸ و هات ۴۵ بند ۷ و هات ۴۶ بند ۱۱ و هات ۴۹ بند ۱۰ و بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۳، از این بندها به خوبی پیداست که روان در دین زرتشت جاودانی است و در روز پسین روان‌های مردمانی که در گیتی نیکوکار بوده‌اند در بهشت درآیند و روان‌های گناهکاران به دوزخ روند. در پاره‌های دیگر اوستا روان یکی از نیروهای پنجگانهٔ مردمی شمرده شده این‌چنین: نخست؛ اَهو ahu (= جان)، دوم؛ دَئنا daênâ (= دین)، سوم؛ بَئوُذَ baodha (= بوی، درّاکه)، چهارم؛ اورَوَن urvan (= روان)، پنجم؛ فرَوَشی fravashi (= فروهر) چنان‌که در یسنا ۲۶ پارهٔ ۴ و فروردین یشت پارهٔ ۱۴۹ و جز آن به جلد ۱ یشت‌ها و به جلد ۲ یشت‌ها (گزارش نگارنده) به هادخت نسک و به گفتار دین نگاه کنید.

دربارهٔ دین نگاه شود به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۱.

۳. با همراهی = هَتهرا hathrâ در هات ۳۰ بند ۹ نیز آمده از قیود است به معنی همراه، یک‌جا.

۴. نگهبانی کردن =گر gar، پاسبانی کردن، نگریدن و بیدار ماندن. گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا در سر این واژه، چنان‌که در سر واژه مِن men که در یادداشت شمارهٔ ۱ گذشت، بسیار اختلاف کرده‌اند.

برخی نخستین واژه را به جای گَرُودِمانَ garô-dəmâna (= گرزمان) دانسته و دومی را ضمیر منفصل متکلم واحد گرفته‌اند.

۵. پاداش = اَشی ashi بهره و بخش و پاداشی که در روز پسین به نیکوکاران بخشیده شود، همچنین پادافراه و کیفری که به گناهکاران داده شود، به این معنی در اوستا بسیار آمده و در خود گات‌ها: هات ۲۸ بند ۷؛ هات ۳۳ بند ۱۳، هات ۴۳ بند ۱ و بند ۴ و بند ۱۲ و بند ۱۶؛ هات ۴۶ بند ۱۰؛ هات ۴۸ بند ۸ و بند ۹ و جز آن اَشی نیز ایزد پاداش و فرشتهٔ آبادانی و توانگری و بهره و بخش است، چنان‌که در هات ۳۱ بند ۴؛ هات ۳۴ بند ۱۲؛ هات ۴۳ بند ۱۲؛ هات ۵۰ بند ۳.

اشی از مصدر اَرْ ar که به معنی بخشیدن و بهره رسانیدن و برخوردار کردن است درآمده است. به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ از هات ۳۳ نگاه کنید.

به گفتار اَرت (= اشی) در جلد دوم یشت‌ها نگاه کنید.

۶. کردار یا کُنش = شیئَوُتهَنَ shyathana در یادداشت شمارهٔ ۵ از نخستین بند گذشت.

۷. آگاه، شناسا، دانا = ویدوش viduš از مصدر وید vid (بارتولومه در فرهنگ خود وَئد vaêd نوشته) که به معنی دانستن و شناختن و آموختن و دریافتن و آگاه بودن در گات‌ها بسیار آمده، در گزارش پهلوی (= زند)، آکاس بوتن، آگاه بودن، وید vid نیز به معنی یافتن و پیدا کردن و جستن است. به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید، در بند آینده نیز به این واژه برمی‌خوریم.

وید با جزء نی: nî-vid در سر هر یک پاره‌های نخستین یسنا و نخستین کردهٔ ویسپرد آمده: در زند نوذنیتن nivêdhenîtan واژهٔ نوید و نوید دادن در فارسی باید از همین بنیاد باشد.

۸. واژه‌هایی که به «تا» و «هرچند» گردانیدیم نخستین یَوَتْ yavat و دومی اَوَت avat از ظروف (ظرف زمان و مکان) است.

۹. توانستن، یارستن، توانا بودن = ایس is (بارتولومه در فرهنگ خود aês نوشته) در گات‌ها بسیار به این واژه برمی‌خوریم، چنان‌که در هات ۴۳ بند ۸ و بند ۹؛ هات ۵۰ بند ۱ و بند ۱۱ و جز آن، در گزارش پهلوی (= زند) توانیک بوتن (توانا بودن). به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰. تاب و توش داشتن = تو tu از همین بنیاد است توش در فارسی که، در اوستا تِویشی tevîshî آمده، به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۹ نگاه کنید. در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز به فعل تو tu برمی‌خوریم.

۱۱. آموختن = خسا xsâ در بند ۲ از هات ۴۶ با جزء «آ» آمده: â-xsâ در گزارش پهلوی آموختن و چاشیتن câšîtan.

۱۲. جُستن = ایش ish (بارتولومه اَئِش aêš نوشته) در گزارش پهلوی خواستن

در گات‌ها بسیار به این فعل برمی‌خوریم: در هات ۳۱ بند ۴ به معنی آرزو داشتن و خواستار بودن آمده؛ در هات ۳۰ بند ۱ و هات ۴۵ بند ۱ و هات ۴۶ بند ۹ و هات ۴۷ بند ۶ به معنی خواستار شنیدن و آرزومند نیوشیدن آمده؛ در هات ۴۶ بند ۶ و هات ۵۰ بند ۲ به معنی درخواستن و خواهش کردن است؛ در هات ۴۵ بند ۷ به معنی دریافتن است.

ایش ish در اوستا نیز به معنی برانگیزانیدن و شتابانیدن و گسیل داشتن است به همین معنی اخیر است اَیش aish در فُرس هخامنشی که در سنگ‌نبشتهٔ (کتیبهٔ) بیستون آمده است. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۴۹ نگاه کنید.

پنجمین بند

۱. دیدن = دَرِس dares در گزارش پهلوی (= زند) دیتن، دیدن.

به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ و به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۲. تواناتر = سویشتَ sevišta در تأنیث سویشتا صفت تفضیلی است از واژه سورَ sûra (در تأنیث سورا) توانا، زبردست، نیرومند. از همین واژه است نام سورن که در کارنامهٔ ایران بسیار به آن برمی‌خوریم، نام یکی از خاندان‌های بزرگ روزگار اشکانیان بوده، از نام‌های رایج ارمنی کنونی است (از ایرانی گرفته شده است) نگاه کنید به:

Iranisches Namenbuch von Justi s. 316 به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۳. بارگاه = گاتو gâtu در فُرس هخامنشی گاتهو gâthu؛ در فارسی «گاه» گوییم که به معنی جا و زمان و هم به معنی تخت و اورنگ است، در اوستا به معنی جا نیز آمده است. در گزارش پهلوی گاه و گاس.

۴. واژه‌ای که به پیرو گردانیده‌ایم در متن سِرَئوُشَ səraosha آمده، همچنین در گات‌ها و در بخش‌های دیگر اوستا سرَئوُشَ sraosha آمده. همین لغت است که در فارسی سروش گوییم، در اوستا این واژه همیشه به معنی ایزد سروش نیست بسا به معنی شنوایی و فرمانبری و پیروی آمده، به‌ویژه شنوایی و فرمانبری از گفتار ایزدی و فرمان آسمانی. به این معنی در گات‌ها: هات ۳۳ بند ۱۴؛ هات ۴۴ بند ۱۶؛ هات ۴۵ بند ۵؛ هات ۴۶ بند ۱۷ و جز آن به‌کار رفته است. سرئوشَ (= سروش) از مصدر سرو sru درآمده که به معنی سرودن و خواندن و شنودن و نیوشیدن و شنوانیدن است، در گزارش پهلوی نیوشیتن، همچنین سِرَئوُشَ در بند ۱۴ از هات ۳۳، چنان‌که در پاره‌های یسنا ۵۶، در گزارش پهلوی (= زند) به نیوششن یعنی شنوایی گردانیده شده.

اَسروشتی a-srušti که در گات‌ها، هات ۴۳ بند ۱۲، هات ۴۴ بند ۱۳ و بسا در جاهای دیگر اوستا آمده یعنی ناشنوایی و نافرمانبری، همان واژهٔ سرئوش است که با حرف نفی اَ آورده شده است. صفت سروتَ srûta که به معنی شنیده شده یا نامبردار (مشهور) است از همین بنیاد است. لغتی که در فارسی از همین ریشه و بنیاد بـه‌جا مـانده واژه سـرودن و سراییدن است. به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

سروش نیز در گات‌ها نام ایزدی است، چنان‌که در هات ۳۳ بند ۵، هات ۴۳ بند ۱۲، در بند ۵ از هات ۲۸ سرئوشَ (= سروش) اسم جمع است یعنی پیروان، از این واژه کسانی اراده شده که گفتار ایزدی نیوشیده، فرمانبر دستور و فرمان آسمانی هستند.

سروش یکی از بزرگ‌ترین ایزدان مزدیسناست، به گفتار آن در نخستین جلد یشت‌ها گزارش نگارنده نگاه کنید.

۵. مهین‌تر = مَزیشتَ mazišta (در تأنیث مَزیشتا) صفت تفضیلی است از واژه مَزْ maz که در فارسی مه (= بزرگ) گوییم، در گات‌ها بسیار آمده، در گزارش پهلوی مَسْ mas شده و مَزیشتَ در گزارش پهلوی مَهیست mahist یعنی مهتر، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۶. واژه‌ای که به گفتار گردانیدیم در متن مانْتهرَ mathra آمده، در زند (=گزارش پهلوی اوستا) مانسر mânsr.

مانتهرَ از مصدر مَن man درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند دوم همین هات گفتیم به معنی اندیشیدن است، مانتهرَ یعنی گفتار ایزدی و سخن، چنان‌که در هات ۳۱ بند ۱۸، گذشته از این مانتهرَ به‌ویژه برای گفتار ایزدی و سخن مینوی و دستور آسمانی و آیین راستین می‌آید، چنان‌که در هات ۲۸ بند ۵، هات ۲۹ بند ۷، هات ۳۱ بند ۶، هات ۴۳ بند ۱۴، هات ۴۴ بند ۱۴ و بند ۱۷، هات ۴۵ بند ۳ و جز آن.

در گات‌ها نیز بسیار به واژهٔ مانْتهرَنْ mathran برمی‌خوریم، چنان‌که در هات ۲۸ بند ۷، هات ۳۲ بند ۱۳، هات ۵۰ بند ۵ و بند ۶، هات ۵۱ بند ۸ مانْتهرَنْ کسی است که مانتهرَ یا گفتار ایزدی به مردم می‌رساند و جهانیان را از سخن و دستور و فرمان خداوندی آگاه می‌سازد، به عبارت دیگر مانتهرن پیغمبر است. وخشور ایران، زرتشت در بندهایی که یاد کردیم خود را مانتهرن (= پیغمبر) می‌خواند و از سوی اهورا مزدا برانگیخته شده که دین راستین را به خاکیان برساند.

در اینجا یادآور می‌شویم که لغت وخشور (در پهلوی وخشوَرْ vaxšvar به فتح واو دوم و راء زده) یعنی پیغمبر:

به گفتار وخشور خود راه جوی　　دل از تیرگی‌ها به دین آب شوی

(فردوسی)

این واژه نیز مانند مانتهرَن دارای واژه‌ای است به معنی گفتار و سخن، چه وخشَ vaxsha به معنی گفتار و سخن است، چنان‌که در پارهٔ ۱۵ از نوزدهمین فرگرد وندیداد آمده،

از مصدر وَچْ vac گفتن و جزء دوم که وَرْ باشد همان واژهٔ «بر» می‌باشد که در اوستا و فُرس هخامنشی «بَرَ» bara یعنی برنده از مصدر bar بردن است.

نگاه کنید به:.Etudes Iraniennes par Darmesteter I p. 292; Neupers Schriftsprache von P. Horn, im Grundriss der Iran. Philol. 1 B. 2 Abt. S. 188.

این‌چنین وخشور برندهٔ گفتار ایزدی است و کسی است که پیام و گفتار مینوی را به مردم می‌رساند یا پیامبر و پیغمبر. به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶ نگاه کنید.

۷. گروانیدن = وَرْ var یعنی به دین آوردن، به اعتقاد و به ایمان آوردن، به این معنی و به معنی برگزیدن و گرویدن و دین پذیرفتن در گات‌ها بسیار آمده است. واژهٔ «باور» در فارسی باید با واژهٔ اوستایی وَرْ var پیوستگی داشته باشد. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۸. زیانکار = خرَفْسترَ xrafstra در هات ۳۴ بند ۵ و ۹ نیز آمده، این واژه در گات‌ها به معنی زیانکاران و نابکاران دیوسرشت و ددان و جانداران زیان‌رسان آمده. در بخش‌های دیگر اوستا در برخی از پاره‌ها مانند گات‌ها برای زیانکاران و چادرنشینان و بیابان‌نوردان و راهزنان و غارتگران که به دین مزدیسنان دشمنی ورزند و از راه راست دور باشند و به کشت و برز و پرورش چارپایان نپردازند، آمده است، چنان‌که در یسنا ۱۹ پارهٔ ۲، از این گذشته در سراسر اوستا خرَفستر به معنی جانوران زیان‌آور به‌کار رفته، به‌ویژه جانوران خُرد چون حشره و هوام. در فرهنگ‌های فارسی این واژه خراستر نوشته شده است و به معنی جانوران زیانکار چون مار و کژدم و مور و زنبور و جز آن گرفته شده است. به گفتار خرفستر در جلد دوم یسنا، گزارش نگارنده و به فرهنگ ایران باستان نگارش نگارنده بخش نخست، تهران ۱۳۲۶، به گفتار خرفستر نگاه کنید.

۹. زبان = هیزُو hizû در گزارش پهلوی هوزوان huzvân در برهان قاطع هزوان به فتح اول بر وزن مرجان به معنی زبان یاد گردیده است. به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۳ از هات ۵۱ نگاه کنید.

ششمین بند

۱. بخشایش، دهش = داه dâh در گزارش پهلوی دهشن از مصدر دا dâ دادن، بخشودن، که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند دوم همین هات گذشت.

۲. واژه‌ای که به «پایدار» گردانیدیم در متن دَرِگایو daregâyu آمده، از مصدر دَرَجْ draj پاییدن. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳. گفتار = اوخْذَ uxdha، به‌ویژه گفتار ایزدی و دستور آسمانی، در گزارش پهلوی گوشن و سخن، از مصدر وچ vac گفتن. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ همین هات نگاه کنید.

۴. درست = اِرِشْوَ ereshva صفت است. اِرِشْ ereš نیز به معنی راست و درست جداگانه و بسا هم با واژه‌های دیگر ترکیب یافته، در گات‌ها بسیار آمده و در همه جا در زند (گزارش پهلوی) به جای آن «راست» آورده شده است. به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵. نیرومند = اَئُوجَنْگهوَنت aoJanhvant (در تأنیث اَئُوجَنْگهوَئیتی aoJanhvaitî) صفت است یعنی پُرزور و زبردست و توانا از واژهٔ اَئُوجَنْگه aoJanh، زور، توانایی، نیرو. در گات‌ها اَئُوگنگه aoganh چنان‌که در بند ۱۰ از هات ۲۹، به یادداشت شمارهٔ ۳ آن بند نگاه کنید.

از واژهٔ پناه = رَفَننگه rafenanh در یادداشت شمارهٔ ۴ از نخستین بند همین هات سخن داشتیم، در بند ۸ از هات ۴۳ نیز واژهٔ پناه با صفت نیرومند یک‌جا آمده است.

۶. ستیزه و دشمنی: به جای ستیزه دوَاِشَنگه dvaêshanh (در بخش‌های دیگر اوستا تَبئِشَنگه tbaêshanh تبَئِش tbaêsha) یعنی دشمنی و بدخواهی یا ستیزه و آزار؛ به جای دشمن دَئیبیشوَنت daibishvant (در بخش‌های دیگر اوستا تَبئِشوَنت tbaêshvant) یعنی بدخواه، یا دشمن، این واژه‌ها از مصدر دئیبیش daibish (در بخش‌های دیگر اوستا تبیش tbish = تبئش tbaêsh) درآمده که به معنی ستیزیدن و دشمنی کردن و آزردن است، در پهلوی بِشیتن bêshîtan، به واژهٔ مُغو تبیش moghu tbish مُغ آزار که در پارهٔ ۷ از یسنا ۶۵ آمده در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۷. چیر شدن = تر tar چیره شدن، شکست دادن، برانداختن. تبَئِشوُ تَئورْوَنْ tbaêshô taurvan در پاره ۱۷ از یسنا ۹ صفت است یعنی به ستیزه چیرشونده، شکست‌دهنده، دشمنی، همچنین تَرُو تبَئِشَنگه tarô tbaêshanh در پاره ۴۷ از رام یشت یعنی به دشمنی چیرشونده. دربارهٔ نام ویسپَ تئوروَئیری vîspa taurvairî که در پارهٔ ۱۴۲ از فرودین‌یشت یاد گردیده به جلد دوم یشت‌ها، گزارش نگارنده، نگاه کنید.

هفتمین بند

۱. پاداش = اَشی ashi، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ گذشت.

۲. آبادی = آیَپتَ âyapta، در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ گذشت.

۳. خواهش = ایش îsh، در بند ۹ از همین «ها» نیز آمده، در گزارش پهلوی (= زند) خواهشن، از مصدر ایش ish در یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۴ گفتیم به معنی خواستن و خواهش داشتن است.

۴. پادشاه = خشَیَه xshaya از مصدر خشی xshi که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ گفتیم به معنی توانستن و یارستن و پادشاهی کردن است.

خشَیَه در گزارش پهلوی همین بند به پاتَخشاه pâtaxshâh گردانیده شده. در فروردین یشت پارهٔ ۱۸ نیز واژهٔ خشَیَه آمده است، نام خشَیارشَن xshayârshan چهارمین پادشاه هخامنشی، پسر داریوش بزرگ از همین واژه و از اَرشَن arshan است که در اوستا به معنی مرد و نر و یل یا پهلوان بسیار آمده است. خشَیارشَن (خشیارشا) یعنی در میان پادشاهان دلیر یا در میان شهریاران یل و پهلوان منش. دربارهٔ اَرشَن arshan که جداگانه از نام‌هاست به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۸ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۵. پیغمبر = ماتهرَنْ mathran به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ نگاه کنید.

۶. سرود ستایش: در متن سرِویم srevîm آمده از مصدر سرو sru که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۵ گفتیم به معنی سرودن و خواندن و شنودن است. گزارندگان اوستا در این واژه و در واژهٔ پس از آن، اختلاف کرده‌اند. بارتولومه آن را Sravay نوشته به معنی شنوایی گرفته است.

۷. واژه‌ای که روا کند آوردیم به جای آرادَنگه ârâdanh می‌باشد به معنی گسترانند. نگاه کنید به:

Altianisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 335 und 1643

هشتمین بند

۱. بهتر = وهیشتَ vahišta (در تأنیث وهیشتا) صفت تفضیلی است از واژه وَنگهو vanhu که در فارسی وه یا به گوییم، خود واژهٔ وهیشتَ نیز در فارسی به جای مانده و آن واژهٔ بهشت است که در پهلوی وهیشت گویند، در اوستا بسا صفت وهیشتَ با واژهٔ انگهو angahu آمده که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ گفتیم به معنی جهان و زندگی است، از این صفت و موصوف: بهتر جهان یا بهتر زندگی، بهشت اراده می‌شود چنان‌که در خود گات‌ها در هات ۴۴ بند ۲، همچنین از واژهٔ اَنگهو anhu با صفت اَچیشتَ acišta: بتر جهان یا بدتر زندگی، دوزخ اراده می‌شود و به همین معنی در اوستا بسیار آمده و در خود گات‌ها در هات ۳۰ بند ۴، به یادداشت شمارهٔ ۶ از آن بند نگاه کنید و همین صفت است که در واژهٔ

اردیبهشت دیده می‌شود: ارد به جای اَشَ asha و بهشت به جای وهیشتَ vahišta است، از امشاسپند اردیبهشت جداگانه سخن داشتیم.

۲. همکام = هَزَئوُشَ ha-zaosha، به این صفت در بند ۷ از هات ۲۹ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و بسا در بخش‌های دیگر اوستا نیز برمی‌خوریم. واژهٔ همکام که در شاهنامه به‌کار رفته:

دلارام او بـود هـمکام اوی　　همیشه به لب داشتی نام اوی

دُرست معنی واژهٔ اوستایی هَزَئوُشَ می‌باشد. چه هَه ha و هَنْ han و هام ham با واژهٔ «هم» فارسی یکی است؛ زَئوُشَ zaosha که خود جداگانه در گات‌ها و در بخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده به معنی کام و خواست (اراده و میل) است، چنان‌که در گات‌ها: هات ۳۳ بند ۲ و بند ۱۰، هات ۴۷ بند ۵، هات ۴۸ بند ۴ و در بخش‌های دیگـر اوسـتا: فـرگرد ۲ وندیداد پارهٔ ۱۱، کردهٔ ۱۴ ویسپرد پارهٔ ۲، زامیادیشت پارهٔ ۸۲، زَئوُشْ zaosh در اوستا و دَئوشْ daush در فُرس هخامنشی به معنی دوست داشتن و پسـندیدن و خـوش داشـتن است. زوش zush یعنی نغز و خوش و دلربا؛ زوشتَ zušta نیز صفت است به معنی زیبا و خوش‌آیند و نازنین. دُوشارم در پهلوی یعنی آسایش‌بخش و خوشی‌دهنده یا موافق طبع و مطابق سلیقه و نیز به معنی دوستی و مهر است، مرکب است از واژهٔ دوش = زَئوُش zaosh = دئوش daush و آرَم â-ram، رَمْ ram در اوستا یعنی آساییدن و با جزء آ: آرَم â-ram در فارسی آرامیدن شده است. دَئوشتَر daushtar در فرس هخامنشی یـعنی دوست، هـمین واژه است که در فارسی دوست شده است.

۳. خواهان = وائونوش vâunuš اسم فاعل است از مصدر وَنْ van خواستن، خواهش داشتن و پاس حرمت داشتن، برابر واژهٔ لاتین venerârî که در فرانسه vénerer شده است. وَنْ van نیز در اوستا به معنی چیره شدن و دست یافتن و شکست دادن است، به این معنی در گات‌ها به آن برخواهیم خورد، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۴. فرشوشتر در گات‌ها فِرَشَئوُشترَ Fərashaoštra در جاهای دیگر اوستا فَرشَئوُشْترَ Frashaoštra برادر جاماسب و وزیر کی گشتاسب است، از او جداگانه سخن داشتیم.

۵. دلیر = نر nar در فارسی نیز نر گوییم، در اوستا به معنی مرد برابر زن و نیز به معنی دلیر و یل و پهلوان است و بسا هم به معنی «کس» به‌کار رفته و به این معنی اخیر به هیئت نا nâ بسیار آمده، چنان‌که در بند ۱۰ از هات ۳۲ و در بند ۳ و بند ۱۴ از هات ۴۳ و بند ۱۰ از هات ۴۶ و جز آن.

۶. آن = ایت ît؛ اِی î ضمیر اشاره و اسم اشاره است، در صرف واژه، ایت ît؛ ایـم îm؛ ایش îsh می‌شود، در گات‌ها بسیار آمده چنان‌که در هات ۳۰ بند ۶، هات ۳۱ بند ۱۸؛ هات ۳۲

بند ۱۳؛ هات ۴۶ بند ۱۲؛ هات ۵۱ بند ۱۲؛ هات ۵۳ بند ۵ و جز آن یعنی آن، این، ایشان، در بند ۸ از هات ۴۵ زیت zît از همین واژه و زی zî ساخته شده است.

۷. بخشیدن از مصدر را râ، از همین بنیاد است راتی râti و رائیتی râiti و راتا râtâ که در اوستا به معنی دهش و بخشش بسیار آمده، در پهلوی راتیه و در فارسی رادی گوییم.

بهین رادی آنگه که بی‌درد و خشم   ببخشی نداری به پاداش چشم

(اسدی طوسی)

راد یعنی بخشنده و جوانمرد (سخی)، به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و به جلد دوم یشت‌ها، گزارش نگارنده نگاه کنید.

۸. هماره، همیشه (همه) = ویسپَ vîspa به گفتار ویسپرد در جلد دوم یسنا، گزارش نگارنده، نگاه کنید. جاودان = یو yu به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱ از هات ۵۳ نگاه کنید.

نهمین بند

۱. نیکی = یانَ yâna، در فرس هخامنشی یان yân همچنین در اوستا یانَ yana آمده، چنان‌که در دین یشت پارهٔ ۶، در اوستا بسیار به این واژه برمی‌خوریم، در گزارش پهلوی چند بار به جای آن یان آورده شده و چند بار دیگر نِوَکیه nêvakîh نکویی. یانیَه yânya یعنی نیکی‌رسان، نکویی‌بخش. در هر جای اوستا که واژهٔ یانَ آمده معنی نیکی و نکویی و دستگیری و بخشایش یا لطف و مساعدت و مرحمت از آن برمی‌آید، چنان‌که در یسنا ۹ پارهٔ ۱۹ و یسنا ۶۵ پاره ۱۱ و جز آن. واژهٔ یان که در فرهنگ‌ها به معنی هذیان گرفته شده و به شعر فرّخی گواه آورده شده:

با سخن تو همه سخن‌ها یان است   با هنر تو همه هنرها بیکار

باید همان واژه اوستایی باشد هر چند که معنی مخالف به آن داده شده، اما معنی دومی که به این واژه داده‌اند: «و صوفیه آنچه در عالم غیب مشاهده می‌شود یان می‌گویند و در عربی کشف خوانند.» تا به اندازه‌ای یادآور معنی اصلی این واژه است.

این نیکی یا نکویی در این بند، همان منش نیک است که در بند پیش داشتن آن آرزو شده است.

۲. بهتر منش همان وُهو مَنَنگه vohu mananh می‌باشد، در اینجا با صفت تفضیلی وَهیشتَ که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ گذشت آمده، به جای وُهو vohu یا وَنْگهو vangahu به، نیک.

۳. آزردن = زَرْ zar، در مهریشت پارهٔ ۴۷ و در سروش یشت هادُخت پارهٔ ۵ نیز آمده به معنی آزردن و رنجانیدن با جزء آ: â.zar در فروردین‌یشت پارهٔ ۳۰ آمده است، همین واژه است که در فارسی آزاردن و آزَردن گوییم و در پهلوی آزارتن.

۴. کوشیدن = یَت yat، در گات‌ها همین یک‌بار اما در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده، چنان‌که در یسنا ۲۷ پارهٔ ۶؛ ویسپرد کردهٔ ۱۱ پارهٔ ۳؛ وندیداد فرگرد ۲۱ پارهٔ ۲؛ مهریشت پارهٔ ۷۸؛ آفرینگان گهنبار پاره ۳ و جز آن به معنی کوشیدن و شتافتن و رسیدن. در یسنا ۵۷ پارهٔ ۲۹ و آبان‌یشت پارهٔ ۶۵ با جزء فرا: فرایَت frâ-yat آمده به معنی فرارسیدن بـه واژهٔ ابی‌یَستا abi-yas-tâ کوشش، به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۵ هات ۵۳ نگاه کنید.

۵. ستایش = ستوت stût در گزارش پهلوی نیز ستایشن از مصدر ستو stu، در پهلوی ستوتن و در فارسی ستودن گوییم. به یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۶. واژه‌ای که به پیش آوردن گردانیدیم در متن دَسِمَ dasema آمده، در بخش‌های دیگر اوستا، چنان‌که در یسنا ۱۱ پاره ۹ دَسْمَ dasma آمده از مصدر دا dâ دادن، نهادن، بخشودن، پیشکش کردن که در یادداشت شماره ۷ از بند ۲ همین هات گذشت.

۷. آرزو یا خواهش و کام = ایش îsh به یادداشت، شمارهٔ ۳ از بند ۷ نگاه کنید.

۸. زودتـر = زِویشـتیَه zevîštya صـفت تـفضیلی است: زودتـر، تـندتر، چست‌تـر، چالاک‌تر، از مصدر زو zu شتابیدن، زود به جای آوردن. از هـمین بـنیاد است، زود در فارسی، در بند ۹ از هات ۴۶ و در بند ۷ از هات ۵۰ نیز به این صفت برمی‌خوریم، همچنین در جاهای دیگر اوستا، چنان‌که در فروردین‌یشت پارهٔ ۲۱ بـه مـعنی زودتـر سـازنده و چست‌تر به‌جا آورنده است، با واژهٔ زئوُش zaosh کـه در یـادداشت شـمارهٔ ۲ از بـند ۸ گذشت، پیوندی ندارد.

نگاه کنید به: Altir. Wörterb. von Barthol. Sp. 1691

برخی از دانشمندان صفت زِویشتیَه را از واژهٔ زاور zâvar دانسته‌اند که به معنی زور در اوستا بسیار آمده، این‌چنین زویشتیَه یعنی زورمندتر و تواناتر و بانیروتر.

۹. سود = سَوَنْگه savanh در پهلوی سوت و در فارسی سود گوییم، از مصدر سو su سود بخشیدن. به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

واژهٔ کشور = خشَتهرَ xshathra در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از همین هات سـخن داشتیم.

دهمین بند

۱. دانا یا هوشیار و بینا = داتَهَ dâtha در هات ۳۲ بند ۱۰ و هات ۴۶ بند ۱۵ و بند ۱۷ و هات ۵۰ بند ۲ و هات ۵۱ بند ۵ نیز آمده است از مصدر دی di دیدن، نگریستن، نگاه کردن. به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۲. سزاوار = اِرِثْهوَ erethva درخور، برازنده، در بند ۱۲ از هات ۴۶ نیز آمده.

۳. شناختن، دانستن، آگاه بودن = وید vid، در این بند دوبار آمده:

به یادداشت شماره ۷ از بند ۴ همین هات نگاه کنید.

۴. واژه‌ای که به «یافتن» گردانیدیم = آپَنَ âpana جز همین یک‌بار، دیگر در اوستا نیامده است، از مصدر آپْ ap که در اوستا بسیار آمده و در گات‌ها در هات ۳۳ بند ۵ به آن برمی‌خوریم، در گزارش پهلوی ایافتن، یافتن، از همین بنیاد است یافتن.

آپَنَ âpana اسم است به معنی یابندگی، از این واژه یافتن آرزو یا رسیدن به مقصود اراده شده است.

۵. کام = کامَ kâma در فرس هخامنشی نیز کامَ kâma در پهلوی کامک، در فارسی کام و کامه که به معنی آرزو و خواهش است از مصدر کا kâ کام خواستن، آرزو کردن، آموزش خواستن، چنان‌که در بند ۶ از هات ۳۳ آمده، در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۳ از هات ۴۴ به مصدر کن kan نیز نگاه کنید.

۶. واژه‌ای که به روا کردن گردانیدیم در متن پِرنَ perena آمده، صفت است (اسم مفعول) از مصدر پَرْ par که به معنی پَر کردن و انباردن و انباشتن است. به یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ۴۴ نگاه کنید.

پیداست که این مصدر با واژهٔ کام، به معنی کامروا کردن و کامیاب کردن است.

۷. رستگاری: به جای آن خوَرَئیتهیَه xvaraithya آمده و این واژه صفت است، در بنیاد آن اختلاف کرده‌اند «رستگاری» معنی‌ای است که نگارنده از گزارش هات ۲۸ دانشمند پارسی تاراپوروالا Taraporewala برگزیده است. نگاه کنید به:

Modi Memorial Vol. Bombay 1930 p. 309

۸. سخن یا گفتار = سرَوَنگه sravanh، بسا این واژه چون اسم جمع به کار رفته به معنی سخنان و گفتارها و گویش‌ها، در گزارش پهلوی نیز همین واژه به هیئت سروب آمده است، در هات ۳۲ بند ۹ و بند ۱۰ و هات ۳۴ بند ۱۵ و جز آن به این واژه برمی‌خوریم به معنی آموزش دینی و ستایش و نماز و درود هم آمده است. به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۲ نگاه کنید.

۹. خواهش: به جای آن از مصدر وَنْ van که در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ همین هات گفتیم به معنی خواستن و خواهش داشتن است.

۱۰. شما = خشمَ xshma و نیز در اوستا یوشمَ yûshma آمده، به یادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۱. کارساز یا نتیجه‌بخش و مؤثر = اَسوُنَ جز همین یک‌بار در اوستایی که امروزه در دست است به این واژه برنمی‌خوریم.

یازدهمین بند

۱. راستی = اَشَ asha؛ منش نیک = وُهو مَنَنگه vohu mananh همسان است که در آغاز بند پیش یاد شده است.

۲. جاودان = یَوَئِتات yavaêtât، به یادداشت شماره ۸ از بند ۸ همین هات نیز نگاه کنید.

۳. نگاهداشتن، پاییدن = پا Pâ با جزء نی: نی پا ni-pâ، در بند ۱۰ از هات ۴۹ نیز آمده، در گزارش پهلوی (= زند) پاییتن، همچنین پا pâ به معنی بازداشتن است چنان‌که در بند ۱۳ از هات ۳۲ و در بندهای ۴ و ۸ از هات ۴۶، به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲۰ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۴. به جای خرد، مَئینیو mainyu آمده، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵. آموزانیدن = ساوْنْگه sânh، در اینجا با جزء فرا (فرو) آمده، چنان‌که در بند ۶ از هات ۴۵. در بند ۱۲ از هات ۳۴: sîshâ و در بند ۳ از هات ۴۳ sîshôit آمده، در گزارش پهلوی آموختن، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۴ و به یادداشت شماره ۶ از بند ۳ از هات ۴۳ نگاه کنید. این واژه را نیز می‌توان به معنی الهام کردن گرفت.

۶. دهان = اِاِآوْنگه eeânh، در بند ۳ از هات ۳۱ آوْنگه ânh آمده، در گزارش پهلوی دهان (= pumman فم در هزوارش)، اِاِآوْنگه = اِاِآه eeâh؛ آوْنگه ânh = آه âh. آه âh نیز در اوستا به معنی نشستن است چنان‌که در ارت‌یشت پاره ۱۰ و ۱۱ و جز آن.

۷. آگاهانیدن، گفتن = وَچْ vac، در گزارش پهلوی گفتن، وَچْ و واچ نیز در اوستا سخن و گفتار و گویش و سرودی است که آهسته بر زبان رانند یا زمزمه کنند. از همین بنیاد است وَچَنْگه vacanh به معنی گفتار که با واژه‌های پندار و کردار نیز در گات‌ها بسیار آمده، چنان‌که در هات ۳۰ بند ۳ و هات ۳۲ بند ۵ و جز آن.

وَچَهینَ vacahina که در فرگرد چهارم وندیداد در پارهٔ ۲ آمده، مهر و پیمان زبانی است یا معاهده‌ای که فقط با گفتار یا قول باشد.

واژه‌هایی که از همین بنیاد در فارسی به‌جا مانده بسیار است، از آنهاست آوا و آواز و آوازه و گواژ و گواژه که به معنی نکوهش و سرزنش گرفته‌اند، همچنین واژه‌های باج و باز و واچ و واج و واژ و باژ.

پرستندهٔ آذر زردهُشت　　همی رفت با باژ و برسم به مشت

(فردوسی)

لغت واژه که در فرهنگ‌ها از لغت‌های زند و پازند شمرده شده به معنی کلمه و لفظ، همان واژهٔ اوستایی وَچَنْگه می‌باشد. در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۶ همین هات گفتیم که واژهٔ اوخذَ uxdha به معنی گفتار از مصدر وَچْ vac گفتن، درآمده است.

۸. نخستین = پئوُاوریَه paourya در گات‌ها، در بخش‌های دیگر اوستا پئوئیریَه paoirya، در فُرس هخامنشی پَروویَه paruviya، صفت است یعنی نخستین. به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از همین هات نگاه کنید.

۹. جهان، زندگی، هستی = اَنگهو anhu، در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ همین هات گذشت.

۱۰. چگونه = یائیش آ yâišâ، همین یک‌بار در اوستا آمده، نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterb. von Bartholo. Sp. 1282

۱۱. بودن = بُو bû، در فرس هخامنشی نیز بو bu، در پهلوی بوتن (در هُزوارش یهونتن) در فارسی بودن. در هات ۳۰ بند ۹ و هات ۳۳ بند ۱۰ و هات ۴۵ بند ۷ و هات ۳۰ بند ۱۰ با جزء اَوُ avô آمده، در جاهای دیگر اوستا بسیار به‌کار رفته است.

(اَهْنُودَگات: یسنا، هات ۲۹)

نخستین بند

۱. گِله کردن =گَرزْ garəz، در هات ۳۲ بند ۲ و بند ۱۳ و هات ۴۶ بند ۲ نیز آمده است، در پهلوی گرزیتن garzîtan، از همین بنیاد است، گِله در فارسی و گذشته از این، واژه‌های گرزیدن که در فرهنگ‌ها به معنی چاره کردن گرفته شده و گرزش (به فتح اول و کسر ثالث) به معنی تظلم و دادخواهی و تضرّع و زاری نزدیک‌تر به هیئت قدیمند. خسروانی گفت:

بـــده داد مـن زان لبـانت وگـرنه　　سوی خواجه خواهم شد از تو به گرزش

(فرهنگ اسدی)

شمس فخری گفته:

مگر سرگرانی گرزش تـوانـد　　که بردارد از مملکت رسم گرزش

چنان‌که از این شعرها پیداست گرزش درست به همان معنی گَرِزْ اوستایی است یعنی گِله کردن و دادخواهی کردن.

۲. گوشورون =گِئوش اوروَنْ geuš urvan

۳. آفریدن = تهوَرِشْ thvarəs، در گزارش پهلوی (=زند) بریتن brîtan (بریدن)، از این واژه آفریدن به پیکر هستی درآوردن اراده شده است. به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۶ همین هات نیز نگاه کنید.

۴. ساختن = تَشْ tash در پهلوی تاشیتن tâshîtan، از همین بنیاد است واژهٔ تَش یـا تیشه که در اوستا تَشَ tasha آمده، چنان‌که در فرگرد ۱۴ وندیداد پارهٔ ۷. تَشْ که به معنی بریدن و تراشیدن و ساختن است مانند واژه تهوَرِشْ به معنی آفریدن و پدید آوردن به‌کار رفته است.

۵. خشم: در گات‌ها اَئِشِمَ aêshema، در بخش‌های دیگر اوستا اَئِشمَ aêshma، در پهلوی اِشم و در فارسی خشم گوییم. بسا هم در جاهای دیگر خشم دیوی است، چنان‌که در بند ۲ از همین هات و در بند ۶ از هات ۳۰ و بند ۱۲ از هات ۴۸ و جز آن، خشم در آیین مزدیسنا یکی از پرآسیب‌ترین دیوها دانسته شده است، نگاه کنید به:

Foundations of the Iranian Religion by Louis H. Gray: The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute No. 15 Bombay 1929 p. 185

۶. ستم = هَزَنْگه hazanh، در گزارش پهلوی ستَهمَک stahmak (ستم). در بند ۱۲ از هات ۳۳ و بند ۴ از هات ۴۳ نیز به آن برمی‌خوریم و به معنی توانایی و زبردستی آمده، از مصدر هَزْ haz یعنی دست یافتن، از آنِ خود ساختن، گرفتار کردن. به یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۰ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۷. به جای سنگدل، رِمَ آمده، هر دو rema آمده، در هات ۴۸ بند ۸ نیز به این واژه برمی‌خوریم. در هات ۴۹ بند ۴ رامَ râma در گزارش پهلوی اَریشْک arishk (رشک = حسد) شده. یوستی Justi واژهٔ رمیدن را در فارسی از همین بنیاد دانسته:

Handbuch der Zendsprache s. 254 Commentar über das Avesta II همچنین اشپیگل: Band: Spiegel s. 206

رِمَ rema در بند ۱ از هات ۲۹ در وزن شعر زیادتی است، ناگزیر اصلاً توضیحی بوده، پس از آن جزء متن پنداشته شده است.

۸. درُشتی = دِرِشْ به dereš (= دَرِشْ daresh)، در فرس هخامنشی دَرشْ darsh معنی جرأت کردن و جسارت ورزیدن است.

هورن Horn واژهٔ «درشت» را در فارسی از همین بنیاد دانسته است:

Grundriss der Neupersischen Etymologie Nr. 552

نظر به واژهٔ دَرشْ darsh در فرس هخامنشی، می‌توان دِرِش deresh را به معنی گستاخی گرفت.

واژه‌های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده، از آنهاست دَرشی darshi یعنی گستاخ، دلیر، بی‌پروا، زبردست، سخت. همیشه صفت واتَ vâta (باد) آورده شده، چنان‌که در تیریشت پارهٔ ۳۳ و پارهٔ ۳۴؛ اشتادیشت پاره ۵ و پاره ۷؛ یسنا ۴۲ پاره ۳؛ ویسپرد کرده ۷ پاره ۴، به همین معنی است دَرْشیتَ darshita در یسنا ۵۷ پاره ۱۱ و دَرْشیو darshyu در بهرام یشت پاره ۲. دَرِشوَن dareshvan یعنی ستم‌پیشه، در تیریشت پارهٔ ۵ آمده. دَرشی درو darshi dru که در پاره ۲۰ از یسنا ۳ و بسا در جاهای دیگر آمده، نام زین‌افزاری (سلاح)

است. به نخستین جلد یسنا نگاه کنید. دَرشی کَئیریَه darshi kairya (دَرشی کَرَ darshi kara) یعنی گستاخ در زامیادیشت پاره ۷۲ آمده است.

۹. زور = تِویش tevish در اینجا به معنی زور است و واژهٔ تِویشی tevîshi که در گات‌ها بسیار آمده، چنان‌که در هات ۳۳ بند ۱۲؛ هات ۳۴ بند ۱۱؛ هات ۴۳ بند ۱؛ هات ۴۵ بند ۱؛ هات ۴۸ بند ۶؛ هات ۵۱ بند ۷ در گزارش پهلوی به توخشیشن tuxshishn (کوشش) گردانیده شده و برای توضیح گاهی نیروک nêrôk (نیرو) و گاهی زور افزوده شده است، توش که در فارسی به معنی تاب و توانایی (طاقت) است با این واژه اوستایی یکی است:

چو بگسست زنجیر بی‌توش گشت   بیفتاد از آن درد و بیهوش گشت

(فردوسی)

این واژه از مصدر تو tu درآمده که به معنی توانستن است و خود واژهٔ توانستن با واژهٔ «تو» tu یکی است. به یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

۱۰. به ستوه آوردن از مصدر هی hi بستن، بند کردن، چنان‌که در پارهٔ ۱۰۰ فروردین‌یشت آمده، همچنین به معنی پیوستن و چارپا به گردونه بستن است. در اینجا با جزء آ: آهی âhi یعنی به ستوه آوردن، به تنگ آوردن، فشار دادن، ناچار ساختن. در بند ۱۶ از هات ۳۲ نیز از همین مصدر و به معنی بازداشتن است. نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1800. hâ (y).

هیتَ hita صفت (اسم مفعول) است از مصدر هی hi یعنی پیوسته و بسته شده؛ هیتوُهیزوَنگه hitô-hizvanh که در یسنا ۶۵ پاره ۹ آمده صفت است یعنی زبان بسته؛ هیتاسپَ Hitâspa که در رام یشت پاره ۲۸ و در زامیادیشت پارهٔ ۴۱ آمده نام کسی است یعنی دارندهٔ اسب بسته شده (زین شده یا به گردونه بسته شده.)

۱۱. نگهبان = vâstra این واژه به معنی شبان (چوپان) گرفته شده و از آن معنی نگهبان و پاسبان اراده گردیده، آن‌چنان که پیغمبران را شبان مردم دانسته‌اند. در دعای معروف «یتها اَهو وئیریه» زرتشت واسترَ یعنی شبان (= نگهبان) بینوایان خوانده شده است. به نخستین جلد یسنا گزارش نگارنده به پاره ۱۳ از یسنا ۲۷ نگاه کنید.

۱۲. ایدون = اَتها athâ، در گزارش پهلوی (= زند) نیز ایتون یعنی این‌چنین.

۱۳. نیکی: به جای واژهٔ وُهو vôhu = بهی.

۱۴. کشاورز: به جای آن واستریَه vastrya آمده، صفت است برای آنچه از کشت و ورز و کار دهقانی است یا کشاورز و برزیگر. به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند آینده نگاه کنید.

۱۵. ارزانی داشتن = سَند sand، در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۴ از هات ۵۱ نیز آمده به معنی ساختن و انجام دادن و به جای آوردن. به یادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

دومین بند

۱. آنگاه، اَدا adâ در فرس هخامنشی اَدَ ada، در بخش‌های دیگر اوستا اَذَ adha، در گزارش پهلوی گاهی به «آنگاه» و گاهی به «ایدون» گردانیده شده است.

۲. آفریننده یا سازنده = تَشَنْ tashan از مصدر تَش tash که در یادداشت شمارهٔ ۴ از نخستین بند همین هات گذشت. به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۳. پرسیدن = پَرِش pares (= فْرَش fras)، در فرس هخامنشی نیز فرس fras، در پهلوی پورسیتن، در فارسی پرسیدن، در گات‌ها بسیار آمده، در هات ۵۱ بند ۱۱ با جزء آ و در هات ۴۷ بند ۳ و هات ۵۳ بند ۳ با جزء هامْ ham به آن برمی‌خوریم. به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید. فرَسَ frasa در بند ۱۳ از هات ۳۱ یعنی پرسش یا بازخواست؛ فِرَسا ferasâ در بندهای ۷ و ۹ از هات ۴۳ و در بند ۱۳ از هات ۴۴ همچنین به معنی پرسش است.

۴. چگونه = کَتها kathâ، در هات ۴۳ بند ۷ و هات ۴۶ بند ۱ و جز آن نیز آمده یعنی کدام، چون، چگونه، در گزارش پهلوی چیگون و گاهی کَتار katâr کدام، چه.

۵. رد = رَتو ratu، در پهلوی رت، در فارسی رد که به معنی دانا و خردمند و خواجه گرفته شده:

یکی انجمن ساخت با بخردان   هشیوار و کارآزموده ردان

(فردوسی)

در گات‌ها رَتو (= رد) به معنی داور (قاضی) است، چنان‌که در این بند و در بند ۶ می‌توان به همین معنی گرفت. در هات ۳۱ بند ۲ خود زرتشت داورِ دادگاه (محکمه) ایزدی است، در روزِ شمار، داوری با خود پیغمبر است، چنان‌که در هات ۳۳ بند ۱ آمده است.

از پارهٔ ۲۶ از فرگرد ۵ و از پارهٔ ۷۱ از فرگرد ۷ وندیداد به خوبی پیداست که رد به معنی داور است. اَهُو ahû در اوستا بیشتر با واژهٔ رَتو آمده، اما در اینجا به جای اَهُو ahû اَهورَ ahura آمده که از همان بنیاد و به همان معنی است: سر و سرور و سردار و خواجه و بزرگ و خدایگان همچنین واژهٔ رتو ratu در گات‌ها به معنی داوری است، چنان‌که در بند ۶ از هات ۴۳، در جاهای دیگر کم و بیش از این واژه سخن داشتیم. به جلد دوم یشت‌ها و به جلد دوم یسنا، به گفتار ویسپرد و به جلد وندیداد به گفتار پادافراه نگاه کنید.

۶. خورش: به جای این واژه واسترَ vâstra آمده، در هات ۳۲ بند ۱۰؛ هات ۳۳ و بند ۴؛ هات ۴۷ بند ۳؛ هات ۵۱ بند ۱۴ و جز آن به این واژه برمی‌خوریم. در گزارش پهلوی (=زند) همین واژه، واستر vâstr به‌کار رفته است، واسترَ به معنی چراگاه و کشت‌زار و چمن است و آنچه برای خورش مردمان و چارپایان به‌کار آید یا خواربار. در یادداشت‌های شمارهٔ ۱۱ و ۱۴ از بند پیش از واژه‌های واسترَ vâstra و واستریَه vâstrya سخن داشتیم.

هورن Horn گمان کرده، واژهٔ باسره که در فرهنگ‌ها یاد شده همان واستر اوستایی و پهلوی باشد. نگاه کنید به:

Grundriss der Neupersischen Etymologie S. 254 No. 122 bis

در فرهنگ‌ها باسره، کشت‌زار دانسته شده و از شمس فخری این شعر گواه آورده شده:

پیوسته کِشت‌زار امیدش ز آب کام   سیراب باد تا که بود نام باسره

چون تبدیل شدن واو اوستایی به باء فارسی در واژه‌ها مانند بسیار دارد می‌توان این حدس را پذیرفت، به‌ویژه که برای واژهٔ باسره ریشه و بنیاد دیگری سراغ نداریم. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۷. همچنین = هَدا در فرس هخامنشی نیز هدا hadâ، در جاهای دیگر اوستا هَذَ hadha. در بند ۱۷ از هات ۴۶ و بند ۴ از هات ۵۰ نیز به آن برمی‌خوریم به معنی «همانگاه» و «همان جا» و «با هم» نیز آمده است.

۸. واژه‌ای که به نگهداری گردانیدیم در متن گَئوُدایَنْگه gao-dâyanh آمده، به همین واژه در پارهٔ ۱۱ از کردهٔ دوم ویسپرد هم برمی‌خوریم. گَئوُدایو مرکب است از واژهٔ گَئوُ (=چارپا) و دایَنْگه از مصدر دا dâ، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ از هات ۲۸ گفتیم که دا به معنی نگهداری کردن و پرستاری کردن هم آمده است. در بند ۷ از همین هات دا dâ با جزء وی vî: وی دا vî-dâ نیز به همین معنی است. صفت گَئوُدایَنْگه را می‌توان به معنی چارپا پرور گرفت اما چنان‌که پیداست از این واژه تیمار و نگهداری و نوازش نسبت به چارپایان سودمند مراد است.

۹. واژه‌ای که «به‌سزا» آوردیم به جای تهوَخشَنْگه thwaxshanh می‌باشد، در گزارش پهلوی این بند توخشاکیه tuxshâkîh و در بندهای دیگر توخشاک tuxshâk، این واژه از مصدر تهوَخْشْ thwaxsh درآمده که به معنی کوشیدن است. واژه‌های تخشیدن و تخشا به معنی کوشیدن و کوشا همان تهوَخْشْ و تهوَخشَنْگه اوستایی است.

۱۰. تواند دادن از مصدر دا dâ دادن و خشی xshi توانستن آمده که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ گذشت.

۱۱. سردار، سرور، خدایگان = اَهورَ ahura، به یادداشت شمارهٔ ۵ از همین بند و به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۱۲. برگزیده: اوشتا uštâ (اوشتَ ušta) اسم مفعول از مصدر وَش vas که به معنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو کردن است، در گات‌ها بسیار آمده چنان‌که در بندهای ۴ و ۸ و ۹ از همین هات و در هات ۴۳ بندهای ۱ و ۹ و جز آن. در بند ۲ از هات ۲۹ آمده: کی را شما سردار وی برگزیده = کی را شما خواسته‌اید که رد او باشد.

۱۳. واژهٔ دروغ را نگارنده در اینجا صفت گرفته به جای واژهٔ دِرِگوَنْت dregvant که در متن آمده، یعنی دروغمند از واژه دروگ drug (= دروج druj) در جاهای دیگر اوستا این صفت دروَنْت drvant (در تأنیث drvaitî) آمده، در پهلوی درووَند druvand، بسا به جای آن دروغ‌پرست یا پیرو دروغ آوردیم. واژهٔ دروند در فرهنگ‌ها هم یاد شده به معنی بدمذهب و فاسق و به شعر زراتشت بهرام گواه آورده شده:

درود از ما به بهدین خردمند   که دور است از ره و آیین دُروند

(فرهنگ جهانگیری)

دُروند در اوستا برای گمراهان و پیروان آیین دروغین آمده و بسا از آن یکی از پیشوایان یا شهریاران دیویسنا اراده شده است، در برابر اَشَوَن ashavan یا اشاوَن (اَشَوَنت ashavant) یعنی راستی‌مند یا پیرو اَشَ asha دین راستین زرتشتی. در گزارش پهلوی اهروب ahrob، همین واژه است که در برهان قاطع اهلبوب و به واژهٔ زند و پازند به معنی بهشتی گرفته شده در مقابل دوزخی. این واژه باید اهلوب باشد، همچنین واژهٔ اَشو به همین معنی در فرهنگ‌ها یاد شده است. به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۱۴. بازداشتن یا برگردانیدن و دور داشتن = وادایَه vâdâya از مصدر وَدْ vad (= وَذ vadh) که به معنی رهبری کردن و کشیدن و به‌در بردن و راندن است چنان‌که در گوش‌یشت پارهٔ ۱۸ و در رام‌یشت پارهٔ ۵۲ و جز آن. با جزء اوپَ: upa-vad به شوهر دادن است چنان‌که در فرگرد ۴ وندیداد پارهٔ ۴۴، و با جزء اوس: us-vad ربودن و به‌در بردن است، چنان‌که در ارت‌یشت پارهٔ ۵۹ و با جزء وی: vî-vad گردانیدن و گردش دادن است چنان‌که در فرگرد ۸ وندیداد پارهٔ ۱۶.

سومین بند

۱. پاسخ گفتن = مرو mrû گفتن، در گزارش پهلوی نیز گفتن. در اینجا، چنان‌که در بند ۲ از هات ۳۲ با جزء پَئیتی: paitî-mrû یعنی پاسخ گفتن، در گزارش پهلوی پسخون گفتن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱.

۲. سردار = سَرِجن sarejan یاور، همین یک‌بار در اوستا آمده، در گزارش پهلوی سرداریه، سرداری.

۳. بی‌آزار = اَدوَاِشَنگه a-dvaêshanh، در جاهای دیگر اوستا اَتبَئِشَنگه a-tbaêshanh، همان واژهٔ دوَاِشَنگه و تبَئِشَنگه می‌باشد که در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ گذشت و گفتیم به معنی ستیزه و دشمنی و آزار است، در اینجا با حرف نفی «اَ» یعنی بی‌ستیزه یا بی‌آزار و بی‌گزند.

۴. واژه‌ای که به «آنجا» گردانیدیم در متن اَوَئِشامْ avaêsham آمده، مردمان جهان مراد است.

۵. دریافتن = ویدویه viduyê (Inf.)، در بند ۵ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۴ نیز آمده و در بند ۹ از هات ۴۳ با جزء وی: وی‌ویدویه vî-vîduyê بازشناختن و دریافتن از مصدر وید vid که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم به معنی آگاه بودن و دانستن است.

۶. زیردست = آدرَ âdra صفت است به معنی خُرد (کوچک) زیردست. نگاه کنید به:

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 5-6.

۷. درست = اِرِشْوَ ereshva، در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۲۸ گذشت.

۸. رفتار کردن = شیو shyu، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت.

۹. واژه‌ای که به «کسان» گردانیدیم از مصدر اَهْ ah: هستن، بودن. از این واژه کسانی که هستند یا آنانی که می‌باشند اراده شده است. (در میان کسان = در میان مردمان).

۱۰. نیرومندتر = اَئُوجیشتَ aojišta، (در تأنیث اَئُوجیشتا) صفت تفضیلی است از واژهٔ اوگرَ ugra (در تأنیث اوگرا)، در بخش‌های دیگر اوستا اوغرِ ughra یعنی نیرومند، زورمند، توانا، زبردست. در گزارش پهلوی چیر.

۱۱. خواندن، زَوَنْ zavan، خوانش (استغاثه). به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۲. یاری، پناه = کِردوشا keredushâ، نگاه کنید به:

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 35-36

۱۳. رسیدن، آمدن = گم gam (= جَسْ Jas)، به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

چهارمین بند

۱. سُخن = سَخوار saxvâr، در گزارش پهلوی نیز سخون در بند ۵ از هات ۵۳ نیز به واژهٔ ساخوَن sâxvan برمی‌خوریم که به معنی سخن است از مصدر سنگه sanh یعنی گفتن، آگاهانیدن، آموزانیدن. در فُرس هخامنشی تَهه thah، در گزارش پهلوی آموختن در هات ۳۱ بند ۱؛ هات ۳۲ بند ۷؛ هات ۴۳ بند ۶؛ هات ۴۴ بند ۱ و بند ۹؛ هات ۴۶ بند ۱۷ به فعل سنگه برمی‌خوریم.

Commentar über das Avesta von spiegel II B. S. 210; Grundriss der Neupersische Etymologie von Horn No. 724; Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 36.

در اینجا یادآور می‌شویم که واژهٔ سَنْگه در پارهٔ ۷ از بیستمین فرگرد وندیداد چندین بار با جزء پَئیتی: paiti-sanh آمده به معنی دفع بلا کردن یا برگردانیدن آسیب و گزندی با نماز و نیایش، از همین واژه است پاسخ در فارسی. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۲. بهتر به یاد دارد یا بهتر به یاددارنده = مَئیریشتَ mairišta، صفت است از مصدر مَرْ mar به یاد داشتن، چنان‌که در بند ۱ از هات ۳۱ و در بند ۱۴ از هات ۴۳ آمده. مَرْ mar نیز به معنی واج گرفتن و زمزمه کردن است یعنی نماز و نیایشی را آهسته بر زبان راندن و برشمردن، به این معنی در اوستا بسیار آمده است. در گزارش پهلوی اُشمُرتن oshmurtan شمردن، از همین بنیاد است واژهٔ بیمر (= بی + مر) و امار و اماره یا آمار و آماره که به معنی شمار و شماره است. لبیبی گوید:

اگر خواهی سپاهش را شماره　　برون باید شد از حد اماره

(فرهنگ سروری)

مَرْ mar در اوستا چنان‌که در فُرس هخامنشی، نیز به معنی مردن است، در پهلوی مورتن. به یادداشت شمارهٔ ۶ همین بند نگاه کنید.

۳. واژه‌هایی که به «پیش از این» و «پس از این» گردانیدیم در متن پَئیری‌چیتهیت pairicithît و اَئیپی‌چیتهیت aipicithît آمده، مرکّب است از پئیری pairî: پیش (به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ از هات ۳۴ نگاه کنید)، اَئیپی aipî: پس، و واژهٔ چیت cît که در فارسی چه گوییم، در جاهای دیگر اوستا چیت cit و در فرس هخامنشی چی ciy و جزء ایت ît در جاهای دیگر اوستا ایت it که برای نمودن پیوستگی جمله‌ها به همدیگر به‌کار می‌رود. نگاه کنید به:

Altira, wörterb. von Barthol. sp. 82 und 367 und 588 und 860 Complete Dictionary of the Avesta Language by Kanga p. 309

این واژه‌ها را می‌توان به معنی «چه پیش و چه پس» یا «چه در گذشته و چه در آینده» گرفت.

۴. ورزیدن = وَرِزْ varəz، در پهلوی ورزیتن به معنی کردن، ساختن، به‌جای آوردن، انجام دادن و گزاردن است. در بند ۱ و ۲ از هات ۳۳؛ بند ۱۱ از هات ۴۳؛ بند ۱۹ از هات ۴۶؛ بند ۱۰ از هات ۵۰؛ بند ۱ از هات ۵۱ و جز آن به این واژه برمی‌خوریم.

۵. دیو = دَئِوَ daêva، پروردگاران آریایی پیش از زرتشت چنین نامیده می‌شده‌اند، از آن جداگانه سخن داشتیم.

۶. مرد = مَشْیَه mashya، همچنین در گات‌ها مَرِتَ marəta آمده، در فُرس هخامنشی مرتیَه martîya، در پهلوی مرتوم، در فارسی مردم. صفت است یعنی مردنی، درگذشتنی و نیست شدنی، از مصدر مَرْ mar که در یادداشت شماره ۲ گفتیم به معنی مـردن است. بـه یادداشت شماره ۸ از بند ۷ و به واژه مَشَ masha در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ همین هات و برای واژه‌های دیگر از همین بنیاد به یادداشت شمارۀ ۴ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید.

۷. دادگستر به جای ویچیرَ vî-cira آمده، همین واژه است که در فارسی وزیر گوییم و در زبان عربی از فارسی گرفته شده است.

ویچیرَ (در تأنیث ویـچیرا vî-cirâ) صـفت است یـعنی تـصمیم‌گیرنده، فـتوی‌دهنده، حکم‌کننده، دانا، بخرد، از مصدر چی ci یعنی برگزیدن، بازشناختن یا انـتخاب کـردن و امتیاز دادن. با جزء وی: وی‌چی vî-ci، در بند ۱۵ و بند ۱۷ از هـات ۴۶ آمـده است. بـه یادداشت شمارۀ ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نیز نگاه کنید.

واژه‌هایی که در فارسی از همین بنیاد به‌جا مانده بسـیار است. از آنـهاست: چـیدن، انجیدن، گزیدن، گزاردن، گزارش، گزاره، وجر، وجرگر، گزیدن. در پهلوی ویچیتن vicitan، گزاردن در پهلوی ویچارتن vicârtan، گزارش، در پهلوی ویچاریشن vicârishn. گزارش و گزاره به معنی تفسیر است. چون امروزه از واژۀ وزیر معنی اصلی برنمی‌آید به جای آن دادگستری آوردیم. به واژۀ وی‌چیتَهه vî-citha در یادداشت شمارۀ ۶ از بند ۲ از هات ۳۰ نیز نگاه کنید.

۸. خواستن = وَس vas، به یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید، بـرای واژۀ «همچنان» به یادداشت شمارۀ ۴ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹. ما نیز بر آنیم: از مصدر اَه ah: هستن، بودن که در یادداشت شمارۀ ۹ از بند ۳ گذشت.

پنجمین بند

۱. ایدون یا این‌چنین = اَت at مانند واژهٔ اَتــها athâ کــه در یـادداشت شــمارهٔ ۱۲ از نخستین بند همین هات گذشت. در گزارش پهلوی ایتون شده و بسا هم ترجمه نشده است.

۲. بر آنیم: در متن از مصدر اَهْ ah: هستن، بودن.

۳. دستِ بلند شده، دست به سوی بالا برداشته، به یادداشت شماره ۳ از نخستین بند از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴. آفرین خواندن = فری frî ستودن، خـوشنود کـردن و بـه مـعنی دوست داشـتن و بخشایش درخواستن و آمرزش خواستار بودن و ستاییدن و نیاییدن یا آفرین خواندن در اوستا بسیار آمده، چنان‌که در بند ۱۲ از هات ۴۹ و بسا در جاهای دیگر اوستا، با جزء آ: نیز در اوستا بسیار آمده و از همین بنیاد است آفرینَ afrîna که در فارسی آفرین گــوییم، چنان‌که در گشتاسب یشت پارهٔ ۳، و آفریتی âfrîti و آفریوَنَ âfrivana و جُز آن و از همین بنیاد است فریَه frya یعنی دوست. به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۴ از هات ۴۳ و به جلد خرده اوستا نیز نگاه کنید.

۵. در اینجا مراد از «روان من» همان گوشورون یا روان چارپایان سودمند است که در آغاز همین هات از ستم مردمان گله‌مند است اما جانوران بارور = در بند ۱۴ از هات ۳۴ و بند ۶ از هات ۴۴ و بند ۱۹ از هات ۴۶، همچنین در پارهٔ ۳۷ از فرگرد ۹ وندیداد آمده و در همه جا اَزی azî صفت گَئوُ آورده شده است، در یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۵ اَزی صفت آب آمده یا اینکه نام یک گونه مایع است، در گزارش پهلوی (= زند) همان پاره از یسنا ۳۸ اَزیش azîš (به خط اوستایی) شده و در توضیح افزوده شده «خذوک» چنان‌که می‌دانـم خذوک = خدو یعنی آب دهان:

او خدو انداخت بر روی علی   افــتخار هــر نــبیّ و هــر ولی
او خدو انداخت بر رویی که ماه   سجده آرد پیش او در سجده‌گاه

(جلال‌الدین)

در فصل ۲۱ بندهش که هفده گونه مایع برشمرده شده در نخستین فقره آمده: «دوازدهــم خدوی جانوران و مردمان که با آن پُوس (پُس = جنین) پرورند». نریوسنگ Neriosangh دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی در گزارش سانسکریت یسنا واژه‌های اَزی azî و گَئوُ gao را چنین گردانیده: trivârshikî-gauh یعنی گاو سه ساله.

۶. خواهش، با واژهٔ فِرَسا ferasâ یعنی پُرسش که در یادداشت شــمارهٔ ۳ از بــند ۲ از همین هات گذشت، پیوستگی ندارد.

فِرَسانگه fera-sânh در گات‌ها و در جاهای دیگر اوستا فـرَسانگه fra-sânh یـعنی خواهش (التماس) از مصدر سانگه sânh یعنی فرمودن، آموزانیدن، چنان‌که در بند ۱۲ از هات ۳۴ و بند ۳ از هات ۴۳ و بند ۳ از هات ۴۸ و بند ۶ از هات ۵۰، و با جزء آ در بند ۴ از هات ۳۴ و با جزء فرا به معنی آموزانیدن و الهام کردن در بند ۱۱ از هات ۲۸ و در بند ۶ از هات ۴۵ آمده. از همین بنیاد است ساسنا sâsnâ به معنی آیین و آموزش و فرمان و دستور که در بندهای ۷ و ۸ از همین هات و در بند ۱۸ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۸ و در بند ۹ از هات ۴۹ آمده؛ ساستَر sâstar در بند ۱ از هات ۴۶ برای فرمانگزار و حاکم ستمگر آمده؛ فرَساستَر fra-sâstar که در پارهٔ ۸۳ از فروردین یشت آمده یعنی فرمانگزار یا سـرور و مهتر. به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید.

مصدر سانگه sânh و سَنگه sanh که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ همین هات گذشت هر دو در گزارش پهلوی به آموختن گردانیده شده. هر دو هیئت از یک ریشه و بنیاد است. به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۷ از هات ۳۴ نگاه کنید.

۷. بر آن داشتن، وادار کردن = دو du، در بند ۱۰ از هات ۳۱ به معنی اصرار کـردن و خود رنجه ساختن آمده است.

۸. راست زندگی‌کننده = اِرِزِجی erezejî، در بند ۲ از هات ۵۰ و در بند ۹ از هات ۵۳ نیز آمده، مراد دینداری است که از روی آیین مزدیسنا زیست کند. نخستین جزء این صفت اِرِز ereze یا اِرِشْ ereš به معنی راست و درست در گات‌ها بسیار آمده و در بند ۶ از هات ۲۸ و در بند ۳ از همین هات به واژهٔ اِرِشْوَ ereshva برخوردیم، در جاهای دیگر اوستا اَرِشْ arš آمده. به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید. جزء دوم این صفت از مصدر جی ji که در پهلوی زیویستن zîvistan و در فارسی زیستن گوییم درآمده است. از همین بنیاد است جیتی jîti یعنی زندگی و نیز از همین بنیاد است صفت جوَ jva که در بـند ۷ از هات ۴۵ آمده یعنی زنده، در پهلوی زیوندک zîvandak و در فرس هخامنشی جیوَ jîva، از همین واژه است، جیوه که ژیوه هم گفته شده و معرّب آن زیبق است. به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید. همچنین واژهٔ گَیَه gaya به معنی زندگی در خود گات‌ها بسیار آمده، چنان‌که در بند ۴ از هات ۳۰ و در بند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۹ از هات ۵۱، جی نیز در اوستا به معنی جستجو کردن و جویا شدن است، چنان‌که در فرگرد ۱۵ وندیداد پاره‌های ۱۳-۱۴. همچنین جی Ji در یسنا ۳۹ (هفت هات) پارهٔ ۱ به معنی پروراندن و جان بخشیدن و زندگی دادن است.

در اینجا یادآور می‌شویم: گَیَه مَرِتَنْ gaya-marətan که در فارسی کیومرث گوییم در

اوستا نخستین بشر است به جای آدم در مذهب‌های سامی. این نام مرکب است از گَیَه و از مصدر مَرْ mar که در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند پیش گفتیم به معنی مردن است. کیومرث یعنی زندهٔ درگذشتنی یا جانداری که مردنی است. به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹. شبان = فشویَنتْ fshuyant اسم فاعل است از فشو fshu یعنی پروراندن، چارپایان پرورانیدن، از گله پرستاری کردن، از رمهٔ گاو و گوسفند نگهداری کردن. به همین صفت فشویَنتْ در بند ۱۰ از هات ۳۱ نیز برمی‌خوریم، همچنین پَسو pasu و فشو fshu به معنی چارپای خانگی و جانور اهلی است، چنان‌که در بند ۱۵ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۴۵ و در بند ۱ از هات ۵۰، در گزارش پهلوی به پاه pâh گردانیده شده و بسا هم به جای آن گوسپند آورده شده. پَسو pasu در اوستا برابر است با واژهٔ لاتین pecus. از واژهٔ فشو fshu در فارسی واژهٔ شُبان (به ضم شین) که چوپان نیز گوییم به‌جا مانده است، در پهلوی شوپان. در اینجا یادآور می‌شویم که افتادن حرف فاء اوستایی از سر واژه‌های فارسی بسیار رایج است چون فشَرِمَ fsharema در پاره‌های ۹-۱۱ از فرگرد ۱۵ وندیداد که در پهلوی و در فارسی شرم شده است. همچنین است افتادن خاء اوستایی از سر واژه‌های فارسی چون خشَپِ xshap که در پهلوی شپ و شب شده، وخشَتهرَ xshathra، در پهلوی شَترْ، در فارسی شهر و جز آن.

۱۰. دروغ‌پرست = درِگوَنت dregvant، به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

۱۱. آسیب = فرَجیائیتی fra-Jyâiti: آسیب، گزند، تباهی، زیان، شکستگی، از مصدر جیا Jyâ: پیر شدن، کاهیدن، ناتوان گردیدن. همچنین جیا Jyâ در اوستا به معنی زِه (زِه کمان) آمده چنان‌که در مهریشت پارهٔ ۱۱۳ و ۱۲۸.

ششمین بند

۱. آیین یا دستور و داوری در بند ۹ از هات ۴۸ نیز آمده = وَفو vafu از مصدر وَف vaf که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۳ از هات ۲۸ گذشت.

۲. خود گفت: اِ e ضمیر است یعنی خود (خویش) از بنیاد اَ a: من خود، تو خود، او خود. از همین بنیاد است واژهٔ اَس‌چیت ascît در بند ۱۸ از هات ۴۶: من خود نوید می‌دهم. نگاه کنید به:

Awestalitteratur von Geldner, im Grundriss der Iran. Philol. II Band S. 52 N. 2; Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 11

گفتن = وَچ vac، در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گذشت.

۳. فرزانگی، بخردی، دانایی = ویانا vyânâ، در گزارش پهلوی (زند) ویچاریشن vicârishn (=گزارش) به معنی حکم و فتوی گرفته شده است، در بند ۷ از هات ۴۴ نیز به همین واژه برمی‌خوریم و در آنجا در گزارش پهلوی آمده: که ویندینت amat vindênêt «که داند»، ریشهٔ واژهٔ ویانا vyânâ درست روشن نیست شاید از مصدر یا yâ باشد که به معنی رفتن و پیمودن است و با جزء وی: vî-yâ، یا yâ با جزء اَپ apa در پارهٔ ۵۷ از بهرام یشت آمده یعنی به‌در رفتن و با جزء اوپَ upa در پارهٔ ۳۳ از تیریشت آمده یعنی رسیدن.

۴. یافتن = وید vid (بارتولومه در فرهنگ خود وَئِد vaêd نوشته) یعنی جستن، پیدا کردن، پدید آوردن، به‌دست آوردن، گرفتن، یافتن، رسیدن. در پهلوی ویندانتن vindâtan در بند ۸ از هات ۳۰ و در بند ۱ از هات ۴۹ و در بند ۵ از هات ۵۱ نیز آمده و با جزء فرا: frâ-vid، در بند ۱۱ از هات ۴۴ به آن برمی‌خوریم. همچنین از واژهٔ وید vid در بند ۶ از هات ۵۱ و در بند ۴ از هات ۵۳ معنی خوشنود ساختن و خدمت کردن برمی‌آید. واژه‌های ویدیدن و ویده که در فرهنگ‌های فارسی به معنی چاره جستن و چاره جسته و چاره جوینده گرفته شده باید به همین مصدر اوستایی پیوستگی داشته باشد. در اینجا ویستَ vista آمده، اسم مفعول همین مصدر است یعنی یافت شده یا پیدا شده و پدید گشته. در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم که وید vid نیز در اوستا به معنی آگاه بودن و شناختن و آموختن و دانستن و دریافتن است. در همین بند ۶ از هات ۲۹ نیز اسم فاعل این مصدر اخیر به‌کار رفته: vîdvanh ویدوَنْگه و به شناس گردانیدیم. اسم مفعول آن نیز ویستَ vista به معنی شناخته شده و دانسته شده در بند ۸ از همین هات و در بند ۲ از هات ۴۸ و در بند ۱ از هات ۵۰ به‌کار رفته است. به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ همین هات نیز نگاه کنید.

۵. ونه = نَئِدا naêdâ، در بخش‌های دیگر اوستا نَئِذَ naêdha، در بند ۲ از هات ۴۵ و در بند ۲ از هات ۴۹ نیز آمده. در گزارش پهلوی هم به «ونه» گردانیده شده است.

۶. از واژهٔ سردار یا خدایگان و خواجه و بزرگ و از واژهٔ رد که در متن اَهو ahû و رَتو ratu آمده در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ همین هات سخن داشتیم.

۷. به درستی = اَشات چیت ashât-cît از روی راستی و درستی، آنچنان‌که برابر است با داد و آیین ایزدی، از روی اَشَ asha پاکی و پارسایی و دین راستین.

۸. چه = زی zî در پهلوی نیز چیه و بسا هم در گزارش پهلوی ترجمه نشده است.

۹. آفریدگار = تهوُرِشتَرْ thwôreštar از مصدر تهوَرِش thwares که در یادداشت شمارهٔ ۳ از نخستین بند همین هات گفتیم به معنی بریدن است و از آن معنی آفریدن و پدید آوردن اراده می‌شود.

۱۰. ساختن = تَش tash، به یادداشت شمارهٔ ۴ از نخستین بند نگاه کنید و برای واژهٔ برزیگر یا کشاورز به یادداشت شمارهٔ ۴ از همان بند نگاه کنید.

هفتمین بند

۱. سُخن = مانتهرَ mathra. به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲. افزونی: آزُوتی âzûti (= آزوئیتی âzûiti)، در بند ۵ از هات ۴۹ نیز آمده، در بخش‌های دیگر اوستا هم به آن برمی‌خوریم چنان‌که در یسنا ۱۶ پارهٔ ۸ و در یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۲ و در یسنا ۶۸ پارهٔ ۲ و در رشن‌یشت در پاره‌های ۳-۴ و در فرگرد ۹ وندیداد در پاره‌های ۵۳-۵۷ و در فرگرد ۱۳ پارهٔ ۲۸ و در پاره‌های ۵۲-۵۶ از همان فرگرد.

به واژهٔ آزوئیتی دا azuiti-dâ به معنی گشایش‌دهنده در مهریشت پارهٔ ۶۵ برمی‌خوریم. آزوتی در گزارش پهلوی (زند) بسا به چرپیه carpîh (چربی) گردانیده شده و بسا هم اوزونکیه awzûn-kîh (افزونی) چنان‌که در همین بند هفتم از هات ۲۹ و در پارهٔ ۲ از یسنا ۳۸ (هفت هات)، در پارهٔ ۸ از یسنا ۱۶ که در پارهٔ ۸ از یسنا ۶۸ تکرار شده، همچنین در پارهٔ ۲ از یسنا ۶۸ و در پارهٔ ۲۸ از فرگرد ۱۳ وندیداد آزوتی با واژهٔ خشویذَ xshvîdha که به معنی شیر است یک‌جا آمده است. خشویذَ یا خشوید xshvîd در گزارش پهلوی به شیرینیه shîrînîh (شیرینی) گردانیده شده است.

در همین بند ۷ از هات ۲۹ آزوتی âzûti با واژهٔ خشوید xshvîd یک‌جا آمده و به معنی فراوانی گرفتیم. در اینجا یادآور می‌شویم که واژهٔ شیرین و شیرینی از واژهٔ شیر درآمده است.

آزوتی اصلا به معنی چربی است، اما بسا از آن چیزی خوردنی اراده می‌شود در مقابل خشویذَ، چیزی آشامیدنی و روان.

آزوتی بسا با واژهٔ ایژا îzâ آمده، چنان‌که در گات‌ها در هات ۴۹ بند ۵ و در جاهای دیگر اوستا: در پاره‌های ۵۳-۵۷ از فرگرد ۹ وندیداد و در پاره‌های ۵۲-۵۶ از فرگرد ۱۳ وندیداد. این واژه هم در گزارش پهلوی گاهی به افزونی و گاهی به شیرینی گردانیده شده است. از بندها و پاره‌هایی که از گات‌ها و از بخش‌های دیگر اوستا برشمردیم برمی‌آید که از خشویذَ و ایژا یک چیز اراده می‌شود و نیز دیده می‌شود که آزوتی با خشویذَ یا با ایژا آورده شده است. در سانسکریت âhuti به معنی نذر و فدیه و ilâ به معنی آشام به جای آزوتی و ایژا اوستا می‌باشد.

چنین می‌نماید که آزوتی و ایژا در اوستا به معنی افزونی و فراوانی به‌کار رفته باشد، چنان‌که در گزارش پهلوی در بسیاری از جاها به همین معنی گرفته شده است. از بند ۵ از

هات ۴۹ به خوبی پیداست که آزوتی و ایژا به معنی گشایش و فـراخ‌روزی و افـزایش و فراوانی و آبادانی و خوشبختی و بهروزی و بختیاری و کامیابی است. (به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید). همچنین در پـاره‌های ۵۳-۵۷ از فـرگرد نـهم ونـدیداد و پاره‌های ۵۲-۵۶ از فرگرد سیزدهم وندیداد در ردیف واژه‌های تندرستی و چاره و درمان و بالندگی و پرورش و رُستن گندم و گیاه، واژه‌های آزوتی و ایژا نیز آمده و باید به معنی فراخ‌روزی و فراوانی باشد، اما در پارهٔ ۲۸ از فرگرد سیزدهم وندیداد، آزوتی و خشویذَ که با واژهٔ گِئوش geuš یک‌جا آمده به معنی اصلی خود است و این سه واژه به معنی چربی و شیر و گوشت است و در آنجا چنین دستور رفته که خوراک سگ باید از اینها باشد.

در نخستین جمله از بند ۷ از هات ۲۹ مقصود این است: اهورا مزدا دربارهٔ چارپایان سودمند، افزایش و پرورش دستور داد، مردمان راست که از آنها پرستاری کنند تا بـرای آنان مایهٔ فراوانی و گشایش و فراخ‌روزی و زندگی خوش باشد.

۳. با راستی همگام یا با اشا (اَشَ asha) همخواست و هم‌اراده، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴. فرمان = ساسنا به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ همین هات نگاه کنید.

۵. فراوانی = خشوید xshvîd، به یادداشت شمارهٔ ۲ نگاه کنید.

۶. واژه‌ای که «به خـورش نـیازمندان» گـردانـیده شـده، امـا درست ایـن است کـه hvôurushaêibyô باشد به صیغهٔ جمع برای واژهٔ هوُاوروشَ hvôurusha یـعنی خـورش خواستار یا غذا خواهنده و به خورش نیازمند، از مصدر خوار xvar (با واو معدوله) یعنی خوردن، در گزارش پهلوی نیز خوارتاران xvartârân خورندگان شده است.

۷. به جای واژهٔ پاک سپنْتَ spenta آمده، صفت است یعنی مقدس، از آن اهورا مزدا اراده شده است.

۸. مردم = مَرِتَ mareta در بند ۵ از هات ۴۵ و در بند ۱۳ از هات ۴۶ نیز آمـده. بـه یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۴ همین هات و به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید.

۹. نگهداری کردن، پرستاری کردن = دا dâ. به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

هشتمین بند

۱. شناخته شده = ویستَ vista. به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ همین هات نگاه کنید.

۲. آیین یا آموزش و فرمان = ساسنا sâsnâ. به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ همین هات نگاه کنید.

۳. شنیدن، گوش gush (= گَئوُش gaosh) یعنی گوشیدن، گوش دادن، دریافتن و پذیرفتن. در پهلوی نیوشیتن، در فارسی نیوشیدن:

بنگر که چه گویدت همی گنبد گردان   گفتار جهان را به ره چشمت بنیوش

(ناصرخسرو)

به این واژه در بند ۱۸ و بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۱ از هات ۴۵ و در بند ۷ از هات ۴۹ نیز برمی‌خوریم. به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴. خواستار بودن، خواستن، خواهش داشتن، آرزو کردن = وَسْ vas، به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

۵. واژه‌ای که به «اندیشه» گردانیدیم: چَرِکِرِثْهرَ carəkərəthra آمده. از همین واژه است سِکال در فارسی که به معنی اندیشه و پندار است و واژه‌های سکالش و سکالیدن.

جهان بر تو چون بد سکالد همی   تو فتنه چرایی بدین بدسِکال

(ناصرخسرو)

سکالش نجوییم جُز با ردان   خردمند و بیدار دل موبدان

(فردوسی)

کسی کو بود شهریار زمین   نه بازیست با او سکالید کین

(فردوسی)

چَرِکِرِثْهرَ از مصدر کَرْ kar درآمده که گذشته از معنی کردن به معنی اندیشیدن و یاد کردن هم می‌باشد.

۶. واژه‌ای که به «بگستراند» گردانیده شده به جای سراوَیَنگهِ srâvayanhe یعنی بشنواند و به گوش برساند از مصدر سرو sru که به معنی شنیدن و نیوشیدن و گوش فرا دادن در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ گذشت.

۷. گفتار = وَخِذْرَ vaxedhra گویش و سخن، از مصدر وَچْ vac گفتن. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۸. دلپذیر، شیرین، نغز = هودِمَ hudema، همین یک‌بار در اوستا آمده. نگاه کنید به:

Altiran-Wörterb. Sp. 1826

نهمین بند

۱. نالیدن = رودْ rud (بارتولومه در فرهنگ خود raod نوشته) در بند ۲۰ از هات ۴۴ نیز به آن برمی‌خوریم، در بخش‌های دیگر اوستا رودْ rudh نالیدن، گریستن، و در گزارش

پهلوی همین بند ۹ از هات ۲۹ گرزیتن آمده. به یادداشت شمارهٔ ۱ از نخستین بند همین هات نگاه کنید.

روذ rudh در جاهای دیگر اوستا برای نالیدن آفریدگان بد و اهریمنی به‌کار رفته، چنان‌که در یسنا ۹ پارهٔ ۲۴ و فرگرد ۳ وندیداد پارهٔ ۳۲ و فرگرد ۱۰ وندیداد پارهٔ ۴۵، در این دو پارهٔ پسین سخن از نالیدن دیوهاست. همچنین رود rud به معنی بازداشتن است، چنان‌که در هات ۵۱ بند ۱۲ و در یسنا ۱۹ پارهٔ ۷ با جزء اَپَ: apa-rud یعنی فرو گذاشتن، انداختن. در یسنا ۷۱ پارهٔ ۱۸ با جزء اَوَ: ava-rud نیز به همین معنی است، سوم، روذ rudh به معنی روییدن است، در پهلوی روستن (رُستن)، چنان‌که در یسنا ۱۰ پارهٔ ۳، و با جزء وی: vî-rudh در پارهٔ ۱۲ از همان یسنا به معنی سر بر زدن و رُستن است.

چهارم، روذ rudh به معنی روان شدن است (چون روان شدن آب)، چنان‌که در یسنا ۹ پارهٔ ۱۱ و زامیاد یشت پارهٔ ۴ و جز آن. از همین بنیاد است رود (رودبار) در فارسی.

۲. خوشنود شدن = خشانمِن xshanmene (Inf.) همین یک‌بار در اوستا آمده. نگاه کنید به: Altiran-wörterb. von Barthol. Sp. 554

۳. آواز = وَچْ vac. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴. سُست، ناتوان = اَنَ ئِشَ an-aêsha، با حرف نفی اَنْ an در بند ۲ از هات ۴۶ نیز آمده، این صفت از مصدر ایس is (aês) درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم به معنی توانستن و یارستن است. به یادداشت شمارهٔ ۷ همین بند نگاه کنید.

۵. نگهدار = رادَ râda، در بخش‌های دیگر اوستا راذَ râdha و می‌توان به معنی سرپرست گرفت. در پارهٔ ۲۳ از یسنا ۹ راذَ râdha به معنی شوهر است، رادَنگه râdanh که در بندهای ۱۳ و ۱۷ از هات ۴۶ آمده به معنی آمادگی به خدمت دینی است، چون فرمانبری و پذیرفتن آنچه دربارهٔ کیش و آیین است. همچنین رادَنگه râdanh در بند ۷ از هات ۴۵ صفت است یعنی آماده دارنده، در دست دارنده. این واژه‌ها از مصدر راد râd درآمده که به معنی آماده بودن و خود حاضر کردن و کامروا کردن و به جای آوردن است چنان‌که در بند ۲ از هات ۳۳ و در بند ۶ از هات ۵۱. در فرس هخامنشی نیز راد râd به معنی آراستن و آماده کردن و پرداختن است.

راستَ râsta صفت است (اسم مفعول) از مصدر راد، یعنی آراسته و آماده و پرداخته و درست شده. در فارسی صفت راست و مصدر آراستن از همین واژهٔ راد râd اوستا و فرس است. در واژهٔ «آراید» مصدر راد râd با جزء آ بهتر دیده می‌شود.

۶. ناتوان = اَسورَ a-sûra با حرف نفی اَ a، سورَ sûra یعنی توانا، زورمند، زبردست و نیرومند. به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۷. شهریار توانا، پادشاه نیرومند = ایشاخشَتهریَه îshâ-xshathrya، مرکب است از واژهٔ خشَتهریَه xshathrya یعنی شهریار، پادشاه، از واژهٔ خشَتهرَ xshathra (به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید) و از واژهٔ ایشا îshâ که صفت است از مصدر ایس îs که در یادداشت شمارهٔ ۴ از همین بند گذشت.

۸. آرزو داشتن، خواهش داشتن = وَسْ vas. به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۹. کی = کَدا kadâ، در جاهای دیگر اوستا کَذَ kadha.

۱۰. خواهد بود = از مصدر اَه ah هستن، بودن.

۱۱. آن هنگام = یَوا yavâ، در اینجا از ظروف زمان است. به واژهٔ yu در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۲. ضمیر «او» = هُوئی hôi برمی‌گردد به چارپا.

۱۳. اَوُ avô = اَوَنگه avanh در بند ۱۲ از هات ۴۹ و در بند ۱ و بند ۵ و ۷ از هات ۵۰ نیز آمده، در گزارش پهلوی ایاریه ayârih یاری، در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۴ از هات ۳۲ به واژهٔ اَوُ avô (Inf.) به معنی یاری کردن نگاه کنید.

این واژه از مصدر اَوْ av درآمده که به معنی یاری کردن است و در بند ۷ از هات ۴۴ آمده و در آنجا به معنی کوشیدن و غمخواری کردن گرفتیم، از همین بنیاد است اَوَرْ avar به معنی یار و یاور که در بند ۱۱ از همین هات آمده است.

۱۴. زَستَوَنْت zastavant همین یک‌بار در اوستا آمده، در گزارش پهلوی توان از واژهٔ زَستَ zasta (دست) درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت.

دهمین بند

۱. شما = یوزِمْ yûzem، در بند ۱۱ نیز آمده و در بند ۹ از هات ۲۸ هم به آن برخوردیم، به واژهٔ خشمَ xsham در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۲۸ و به واژهٔ یوشمَ yûshma در بند ۹ از هات ۳۲ و به واژهٔ خشماکَ xshmâka در بند ۱۴–۱۵ از هات ۳۴ و به واژهٔ یوشماکَ yûshmâka در بند ۵ از هات ۵۰ و به واژه‌های خشماوَنْت xshmâvant و یوشماوَنت yûshmâvant در شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ همین هات نگاه کنید.

۲. ضمیر آنان: به چارپایان برمی‌گردد.

۳. نیرو = اَئُوگَنگه aoganh، در فروردین‌یشت پارهٔ ۱۲ اَئُوگَر به معنی نیرو و توانایی و زور است، همچنین در اوستا اَئُوجَنگه aojanh به همین معنی آمده، چنان‌که در گـات‌ها، هات ۵۰ بند ۳، اَئُوجَنگه aojanh نیز صفت است به معنی نیرومند و تـوانـا، چـنان‌که در گات‌ها، هات ۳۴ بند ۸، در بند ۶ از هات ۲۸ به صفت اَئُوجَنگهوَنْت aojanhvant به معنی نیرومند برخوردیم و در بند ۴ از هات ۳۱ و در بند ۴ از هات ۳۴ و در بندهای ۸ و ۱۶ از هات ۴۳ نیز به آن برخواهیم خورد، در پهلوی اُوژ ôz و اُوژومند ôzômand.

۴. شهریاری = خشَتْهرَ xshathra در بند آینده نیز آمده. به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۵. او: این ضمیر برمی‌گردد به راد râd که به معنی نگهدار است و در بند پیش یاد شده است.

۶. خان‌ومان خوب = هوشیتی hu-shiti، در بند ۱۰ از هات ۳۰ و در بندهای ۶ و ۱۱ از هات ۴۸ نیز آمده. در گزارش پهلوی (زند) هومانیشْنیه humânishnîh (خان‌ومان خوب)، واژهٔ هوشُوئیتهِمَنْ hu-shôithəman که در بند ۶ از هات ۴۸ آمده با واژهٔ هوشیتی یکـی است. در گزارش پهلوی خواریه xvârîh یعنی آسانی و گشایش. بنیاد ایـن واژه‌هـا شـی shi می‌باشد که به معنی خان‌ومان کردن و جای گزیدن و نشیمن ساختن و زندگی کردن و آرام گرفتن است، چنان‌که در بند ۵ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۴ و در بند ۱۶ از هات ۴۶، همچنین با جزء آ: â-shi به معنی جای گزیدن و آساییدن و نشیم کردن است، چنان‌که در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۵ از هات ۴۷، واژهٔ نِشیم که به معنی جا و نشستگاه است باید از واژهٔ شی shi با جزء نی ni: ni-shi باشد:

چنین گفت سیمرغ با پور سام که‌ای دیده رنج نشیم و کـنام

نگاه کنید به: Grundriss der Iran. Philol. I. B. 2 Abt. s. 125

از همین بنیاد است نشیمن. شَیَنَ shayana از مصدر شی shi یعنی جای، سرای، گـاه، خانه، با واژه‌های دیگر ترکیب یافته چون رامَ شَیَنَ râma-shayana یعنی رامشگاه. هوشَیَنَ hu-shayana یعنی خوابسرای چنان‌که در پاره ۲ تیریشت و پـارهٔ ۴ مـهریشت. گـوَشَیَنَ gava-shayana یعنی گاوگاه، چنان‌که در پارهٔ ۱۵ مهریشت، گوَشَیَنَ درست به همان معنی است که گَوُستانَ gavô-stâna یعنی گاوستان که با واژه‌های اسپُوستانَ aspô-stâna یـعنی اسبستان یا ستورگاه (طویله، اصطبل) و اوشـترُوستانَ uštrô-stâna یـعنی شـترستان در پاره‌های ۲۴–۳۰ از فرگرد پانزدهم وندیداد آمده است. در زبان ارمنی واژهٔ شِن shên که

به معنی ده است از شَیَنَ ایرانی گرفته شده است. این واژه در فارسی در واژهٔ گلشن به‌جا مانده که مرکب است از گل و شن یعنی گلستان. به واژهٔ شُوئیتهرَ shôithra (روستا) در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۶ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۷. رامش = رامَنْ râman، در بند ۱۱ از هات ۴۸ و در بند ۸ از هات ۵۳ نیز آمده، در پهلوی رامشن، در فارسی رام و رامش و آرامش گوییم از مصدر رَمْ ram درآمده که به معنی آسودن است و با جزء آ: آرَم â-ram همان است که در فارسی آرمیدن و آرامیدن شده است، فعل رَمْ در یسنا ۱۰ پارهٔ ۱ و فعل آرَمْ در فرگرد ۵ وندیداد پارهٔ ۲۱ به‌کار رفته است.

۸. اندیشیدن = مَن man در پهلوی مِنیتن mênîtan. من man نیز در گات‌ها به معنی ماندن است چنان‌که در بند ۲ از هات ۴۹، در فرس هخامنشی نیز، مَن man، در پهلوی ماندن.

۹. نخستین: پئُواورویَه paouruya صفت است، در جاهای دیگر اوستا پئُوئیریَه paoirya، در فرس هخامنشی پَرووِیَه paruviya. در بند ۱۱ از هات ۲۸ نیز به این صفت برخوردیم، در بندهای ۷–۸ از هات ۳۱ و بسا در بندهای دیگر از گات‌ها نیز آمده. به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰. پدیدآرنده = وَئِدَ vaêda، صفت است از مصدر وید vid (= وَئِد vaêda) که به معنی یافتن و پیداکردن و پدید آوردن است. به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ همین هات نگاه کنید. وِئِدَ vaêda نیز در گات‌ها به معنی یابندگی و رسیدگی است چنان‌که در بند ۱۱ از هات ۳۲، در بخش‌های دیگر اوستا وَئِذَ vaêdha چنان‌که در یسنا ۶۸ پارهٔ ۱۳، وَئِدیشتَ vaêdišta که در بند ۱۹ از هات ۴۶ آمده صفت تفضیلی است از وَئِدَ یعنی پدیدآورنده‌تر، چاره‌سازتر.

۱۱. مقصود از واژه «این» = اَهیا ahyâ این است:

برانگیختن چنین توانایی و شهریاری که آسایش بخشد و رامش دهد، از اهورامزداست و بس، اوست نخستین کسی که آن را پدید تواند آوردن.

یازدهمین بند

۱. کجا = کودا kudâ، همین یک‌بار در گات‌ها آمده.

۲. به جای راستی، منش نیک، شهریاری؛ اَشَ asha، وُهومَنَنْگه vohu-mananh، خشَتهرَ xshathra آمده، چنان‌که پیداست در اینجا این واژه‌ها اسم مجردند نه اسم خاص، امشاسپندان اردیبهشت و بهمن و شهریور.

۳. مردم = مَشَ masha به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۴ همین هات نگاه کنید.

۴. پذیرفتن = زَنْ zan، در فرس هخامنشی دَنْ dan دانستن و شناختن، همان است که در پهلوی و در فارسی دانستن گوییم. در اینجا با جزء پَئیتی: paitî-zan یعنی شناختن، پذیرفتن و با جزء فَر: fra-zan بنیاد واژهٔ فرزان و فرزانه است که به معنی دانش و داناست و زاء اوستا در آن به‌جا مانده است:

مخالفان تو بی‌فرّهند و بی‌فرهنگ   معادیان تو نافرّحند و نافرزان

(بهرامی)

به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵. شناختن از مصدر خشنا xshnâ، در فرس هخامنشی نیز خشنا xshnâ همان است که در پهلوی و در فارسی شناختن (شناس، شناسایی) گوییم. در اینجا با جزء فرا: frâ-xshnâ یعنی فرا شناختن، به همین واژه در بند ۱۲ از هات ۴۳ نیز برمی‌خوریم.

۶. مه = مَزْ maz، در پهلوی مس (مسمغان = مصمغان یعنی بزرگ مغان، در لهجهٔ دری: لهجهٔ زرتشتیان ایران مامس و بامس یعنی مادربزرگ و پدربزرگ)، در فارسی مه یعنی بزرگ و واژه‌های مهتر و مهتری و مهست و مهی و مهین یعنی بزرگ‌تر و بزرگ‌تری و بزرگ‌ترین و بزرگی و بزرگ در برابر کِه (کوچک) و کهتر و کهتری و کهی و کهین است، در بند ۲ از هات ۳۰ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ نیز به واژهٔ مَزْ maz (= بزرگ) برمی‌خوریم. مَزیشتَ mazišta صفت عالی است یعنی مِهست، مهترین، در بند ۵ از هات ۲۸ به آن برخوردیم و در بند ۱۳ از هات ۳۱ و در بند ۶ از هات ۴۵ و در بند ۸ از هات ۵۳ باز به آن خواهیم رسید.

مَزَنْگه mazanh یعنی مِهی و بزرگی و فراوانی چنان‌که در فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ ۵۱ و یسنا ۵۸ پارهٔ ۷ همین واژه صفت است یعنی بزرگ‌تر، در گات‌ها مَزْیَنگه mazyanh چنان‌که در بند ۱۷ از هات ۳۱، همچنین مَزَن mazan یعنی بزرگی و بزرگواری، چنان‌که در پارهٔ ۲ از یسنا ۳۷ (هفت هات).

مَزَنْتْ mazant به معنی مه و بزرگ در بخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده، چنان‌که در مهریشت پارهٔ ۴۴ و جز آن. به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۷. واژه‌ای که به «آیین مُغ» گردانیدیم در متن مَگَ maga آمده، در بند ۱۴ از هات ۴۶ و در بندهای ۱۱ و ۱۶ از هات ۵۱ و در بند ۷ از هات ۵۳ دوبار نیز یاد شده است، در بند ۷ از هات ۳۳ و در بند ۱۵ از هات ۵۱ به واژهٔ مَگَوَنْ magavan برمی‌خوریم، صفتی است که از واژهٔ مَگَ maga درآمده است. به این دو واژه فقط در گات‌ها برمی‌خوریم، گزارندگان (مفسّرین) اوستا به

آن معنی‌های گوناگون داده‌اند از آنهاست: کار بزرگ، وظیفهٔ مهم = Great work[1]؛ بزرگی، کار بزرگ = Grösse, Grosse Tat[2]؛ اشپیگل Spiegel نیز به همین معنی گرفته است[3]؛ شغل و پیشه و کار = enterprise[4]؛ پونگر K. E. punegar از کانگا Kanga پیروی کرده به همین معنی گرفته است[5]؛ توانایی، بزرگی، شکوه = Herrlichkeit, Macht, Grösse[6]؛ کار بزرگ، وظیفهٔ مهم، دهش، بزرگی = Grandeur, don, grand oeuvre[7]؛ برادری، انجمن یگانگی = Brotherhood[8]؛ میلز Mills در گزارش گات‌های خود هر کجا که به این واژه رسیده به مناسبت جمله آن را بزرگی و مقصد بزرگ و کشور بزرگ و مقصد مقدس ترجمه کرده = Great cause, greatness, holy cause, holy toils, great realm[9]

ثروت = riches[10]؛ مقصد مغ = Magian cause[11]؛ گلدنر Geldner واژهٔ مَگَ maga را به مُغو moghu (مُغ) که از آن سخن خواهیم داشت، پیوسته می‌نویسد: مُغو یکی از اعضاء مَگَ می‌باشد و مَگَ به معنی جمعیت و فرقه یا انجمن است:

Moghu "ein Mitglied einer Maga, irgend eines verbandes oder einer Genossenschaft"[12]

همین دانشمند چندی پس از آن مَگَ را به معنی پاداش = Belohnung گرفته[13] و چندی پس از آن این واژه را دهش ایزدی و بخشایش مینوی = Gnadengabe) auf das Paradies) ترجمه کرده است[14]؛ بارتولومه Bartholomae این واژه را به معنی مجمع دانسته

---

1. Haug's Essays P. 166 — در ترجمه بند ۱۴ از هات ۴۶ (اشتودگات)

2. Justi, Handbuch der Zendsprache s. 222

3. Die Heiligen Schriften der Parsen II Band s. 118; Commentar über Das Avesta II Band s. 217.

4. Kanga, complete Dictionary of the Avesta Language, Bombay 1900 p. 388.

5. The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12, Bombay 1928 p. 42.

6. W. Geiger, Handbuch der Avestasprache s. 395.

7. De Harlez, Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. 220; ibid. Manuel de la Langue de l'Avesta, Paris 1882 P. 295.

8. Jotindra Mohon Chatterjee, Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra, Navsari 1933 P. 14-15.

9. The Five Zoroastrian Gathas, Leipzig 1895.

10. Carnoy, Muséon IX 1909, p. 132.

11. Guthri: The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12 p. 42.

12. Kun's Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung 38, s. 200.

13. Sitzungsberichte der Königlich Preussichen Akademie der Wissenschaften, Berlin 1904 s. 1091.

14. Die Zoroastrische Religion (das Avesta) Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bertholet IB. s. 6.

بـه‌ویژه مـجمع دیـنی زرتشـتی = Bund, Religionsbund, Geheimbund[1]؛ ریـخلت Reichelt از بارتولومه پیروی کرده به معنی جامعه و هیئت = league گرفته یعنی هـیئت دینی زرتشتی[2]؛ انـدرآس Andreas بـه مـعنی دهش = Gabe دانسـته، هـمچنین لومـل Lommel[3]؛ مارکوارت Markwart نیز به همین معنی گرفته است[4]؛ دارمستتر واژهٔ مَگ maga را در بند ۱۱ از هات ۲۹ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ فضیلت = vertu و در بندهای ۱۱ و ۱۶ از هات ۵۱ پاکی = pureté ترجمه کرده، همین واژه را در بند ۷ از هات ۵۳ فساد، هرزگی = perversité ترجمه کرده، این معنی بسیار شگفت‌آمیز را از دو واژهٔ پهلوی در گزارش اوستا (زند) که نتوانسته درست بخواند و دریابد درآورده است، چنان‌که معنی فضیلت و شرافت را نیز از گزارش پهلوی بیرون آورده است[5].

معنی‌هایی که به این واژه داده شده برخی از یک واژهٔ سانسکریت که برابر ایـن واژهٔ اوستایی شناخته شده و برخی دیگر از گزارش پهلوی آنست و برخی هم نظر به سیاق کلام معنی مناسبی به این واژه داده‌اند. در سانسکریت واژهٔ مَگـهه magha بـه مـعنی ثـروت، پاداش، دهش است. از دیرباز چند تن از دانشمندان به این واژهٔ سانسکریت برخورده مَگ را با آن یکی دانسته و به همان معنی گرفته‌اند، اما در استعاره و مجاز معنی آیین و یا جامعه زرتشتی به آن داده‌اند. به این معنی: دین زرتشتی که از اهورا مزدا الهام شده، پیغمبر ایران آن را دهش ایزدی و بخشایش آسمانی دانسته، مردم را به دریافتن این گـنجینهٔ مـینوی اندرز فرمود. در گزارش پهلوی (زند) مَگ maga به مکیه makîh گردانیده شده، یعنی مهی و بزرگی و برای توضیح افزوده شده اپیچکیه apêcakîh یا اپیچک شـپیریه apêcak-shapîrîh یعنی ویژگی و پاکی و نیکویی پاک و بی‌آلایش، ناگزیر از واژهٔ اویژگی، پاکی اخلاق یا

---

1. Arische Forschungen von Bartholomae III H. s. 63; ibid. Altiranisches Wörterbuch sp. 1109; ibid. die Gatha's des Avesta.

2. Avesta Reader p. 188.

Baily نیز به همین معنی گرفته: Covenant

H. w. Baily Yasna 53 in Modi Memorial vol. p. 589.

3. Ghatha des Zuraxthushthro (yosno 28, 29, 32) in Nachrichten von der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften Zu Göttingen, Phil-Hist. Kl. 1913 s. 376; Phil-Hist. Kl. Fachgruppe III. Neue Folge. Band I. Nr. 4. Gatha's des Zarathustra yasna 47-51 von H. Lommel Berlin 1935 s. 158.

4. Messina der Ursprung der Magier und die Zarathuštrische Religion, Roma 1930 s. 67-80.

5. Zend-Avesta vol. 1 par Darmesteter p. 346 N. 34.

تقدس اراده شده، چنان‌که واژه‌های ویژ و ویژه و ویژگان و ویژش در فارسی، گذشته از معنی خالص و پاک و ناآمیخته، به معنی تقدس و مقدس است.

هر معنی که واژهٔ مَگَ در بنیاد داشته باشد و هر معنی که گزارندگان روزگار ساسانی در گزارش پهلوی (زند) به این واژه داده باشند و هر مفهومی که دانشمندان این روزگاران ما از پارسیان و اروپاییها از این اراده کنند، خود بندهای گات‌ها بهتر از همه گویای معنی آن است. چون امروزه معنی سرودهای گات‌ها روشن‌تر از پارینه است، ناگزیر واژه‌های آنها هم پرتوی یافته مفهوم هر یک هویداتر است.

از پنج بند گات‌ها که واژهٔ مَگَ در آنها به‌کار رفته است: هات ۲۹ بند ۱۱، هات ۴۶ بند ۱۴، هات ۵۱ بند ۱۱ و بند ۱۶، هات ۵۳ بند ۷، در بند اخیر دوبار آمده و در دو بند دیگر که واژهٔ مَگَوَنْ magavan در آنها آمده: هات ۳۳ بند ۷، هات ۵۱ بند ۱۵، به خوبی پیداست که پیغمبر ایران از این دو واژه دین و آیین خود و پیروان دین خود را اراده کرده است، گذشته از این خود واژهٔ مَگَ یادآور مُغو moghu اوستا و مَگو magu در فرس هخامنشی است، واژه‌ای که در فارسی مُغ گوییم و در عربی مجوس شده، و موبد، نامی که به پیشوایان دین زرتشتی می‌دهیم، هیئت اوستایی آن باید مُغوپَئیتی moghupaiti باشد.

در اوستا یک‌بار واژه مُغو آمده آن هم در آمیزش با یک واژهٔ دیگر: مُغوتْبیش moghu-tbish، صفت است یعنی مغ آزار (به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید) چنان‌که در یسنا ۶۵ پارهٔ ۷ آمده است.

داریوش بزرگ در سنگ‌نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) از گماتا Gaumâta کسی که به نام بردیا Bardiya پسر کورش بزرگ در هنگام لشکرکشی کمبوجیه به مصر، به تاج و تخت هخامنشیان دست‌اندازی کرده و خود را پادشاه ایران خواند و در دهم ماه باگ‌یادی Bâgayâdi (برابر ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از مسیح[1]) کشته شد، نام می‌برد و چندین بار او را یک مَگو magu یعنی مغ خوانده است.

به گواهی نویسندگان یونان از قرن پنجم پیش از مسیح به بعد پیشوای دینی ایران mogos (مغ) نامیده می‌شده است. چون در جای دیگر از مغ سخن داشتیم[2] در اینجا بیش

---

۱. نزد کونیک، دهم ماه باک‌یادی برابر است با ۲۸ اکتبر:

Relief und inschrift des Koenigs Dareios I am Felsen von Bagistan von F. W. König, Leiden 1938. S. 39.

2. The K. R. Kama Oriental institute Publication No. 11 Lectures delivered by Poure-Davoud Bombay 1935 p. 47-52.

از این نباید (نگاه کنید به نخستین جلد یسنا)، در گات‌ها واژهٔ مَگَوَنْ magavan که صفت است، کسی است پیرو مگ maga یا پیرو آیین مُغ. از این واژه مطلق زرتشتی اراده می‌شود نه مانند واژهٔ موبد که به‌ویژه نامی است برای پیشوای دین مزدیسنا، آنچنان‌که واژهٔ مجوس در نوشته‌های قرون وسطی به معنی مطلق زرتشتی نزد نویسندگان ایرانی و عرب به‌کار رفته است، در فارسی نیز واژهٔ مُغ (مُغان) در نظم و نثر به معنی موبدان و همه بهدینان یا زرتشتیان به‌کار رفته است.

۸. اکنون: nû در پهلوی چنان‌که در فارسی نون نیز در ردیف کنون و اکنون آمده، فرخی گوید.

مردمان را راه دشوار است نون　　اندر آن دشت از فراوان استخوان

(فرهنگ جهانگیری)

۹. یاور = اَوَرْ avar از مصدر اَوْ av یاری کردن، پاسبانی کردن. به یادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ همین هات نگاه کنید.

۱۰. بهره = راتی râti به معنی بخشش و دهش از مصدر «را» râ بخشیدن، در فارسی رادی گوییم، مُعزّی گوید:

آن کامگار محتمل نیکو خصال و نیکدل　　شادی به طبعش متصل، رادی به دستش مقترن

در بند ۷ از هات ۳۳ نیز به این واژه برمی‌خوریم. در بند ۱۴ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۳ واژهٔ راتا râtâ نیز به معنی دهش و بخشش و ارمغان است. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱. مانند شما = یوشماوَنت yushmâvant بسا هم در گات‌ها خشماوَنت xshmâvant چون شما، بسان شما در بند ۲-۳ از هات ۳۴ و در بند ۸ از هات ۳۳ و در بند ۱ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۴۹ نیز آمده، به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ از هات ۴۴ نیز نگاه کنید.

۱۲. ایستاده‌ایم = اِهما ehmâ از مصدر اَهْ، هستن، یعنی هستیم برای خدمت شما، برای بهره و سود دادن به شما هستیم و آماده‌ایم.

(اَهْنُودَگات: یسنا، هات ۳۰)

نخستین بند

۱. سخن داشتن، گفتن = وَچْ vac، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲. خواستار شنیدن = ایش ish = به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۳. دانا، آگاه = ویدوش vîduš، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴. به یاد سپردن مَزداتهه از مصدر مزدا maz-dâ که در بند ۱ از هات ۴۵ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا maz-dâ به یاد سپردن، به خاطر داشتن. مزداتهه mazdâtha که همین یک‌بار در اوستا آمده یعنی به یاد سپردنی، چیزی که باید به خاطر داشت. از همین بنیاد است هومازْدَرْ hu-mazdar یعنی کسی که خوب به یاد نگاه می‌دارد، نیکو به خاطر می‌سپارد و در همین بند آمده و جز همین یک‌بار، دیگر در اوستا نیامده است. در گزارش پهلوی هومینیتار hu-mênîtâr یعنی آنکه خوب به یاد و منش دارد.

۵. ستایش = ستَئُوتَ staota از مصدر ستو stu که در فارسی ستودن گوییم. ستَئوتَ در بند ۸ از هات ۴۵ و در بند ۱۲ از هات ۴۹ نیز آمده، ستَئُوتَر staotar یعنی ستایشگر، چنان‌که در بند ۱۱ از هات ۵۰ به واژهٔ ستوت stût که نیز به معنی ستایش است در بند ۹ از هات ۲۸ برخوردیم، (به یادداشت شمارهٔ ۵ از آن بند نگاه کنید) و در بند ۲ و بند ۱۲ و بند ۱۵ از هات ۳۴ نیز بر خواهیم خورد و خود مصدر ستو که بنیاد این واژه‌هاست در گات‌ها بسیار آمده: هات ۳۴ بند ۶، هات ۴۳ بند ۸، هات ۴۵ بند ۶، هات ۵۰ بند ۴ و بند ۹.

۶. واژه‌ای که به «درود» گردانیدیم در متن یِسنیَه: yesnya آمده، در بخش‌های دیگر اوستا یَسنیَه yasnya از مصدر یز yaz و در فرس هخامنشی یَدْ yad یعنی پرستیدن، ستاییدن. واژه‌هایی که از این بنیاد در فارسی به جای مانده بسیار است. چون در نخستین

جلد یسنا از واژهٔ یَسْنَ yasna که گفتیم به معنی پرستش و نماز و ستایش است سخن داشتیم در اینجا فقط واژه‌های ایزد (جمع یزدان) و جشن و یزدگرد را یادآور می‌شویم. به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۸ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷. شادمانی = اوروازا urvâzâ از مصدر اورواز urvâz یعنی شاد بودن، در بند ۵ از هات ۵۰ نیز آمده. اوروازِمَنْ urvâzəman که در بند ۱ از هات ۳۲ آمده نیز به معنی شادمانی و رامش است، در یسنا ۱۰ پارهٔ ۸ اورواسمَن urvâsman، اوروازیشتَ urvâzišta (در تأنیث اورواز یشتا) صفت است یعنی رامش‌دهنده‌تر، شادمانی‌بخشنده‌تر، چنان‌که در بند ۸ از هات ۴۹ اوروازیشتَ urvâzišta نیز نام یکی از آتش‌های پنجگانه است چنان‌که در یسنا ۱۷ پارهٔ ۱۱ و در فروردین یشت پارهٔ ۸۵ یاد شده است. به نخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، نگاه کنید.

مصدر اوروادurvâd که به معنی شاد شدن است و در فروردین یشت پارهٔ ۹۳ آمده هیئت دیگری است از مصدر اورواز urvâz، از این هیئت پسین نیز چندین واژه درآمده، از آنهاست اورواذَنْگه urvâdanh که نیز به معنی رامش و شادمانی است و در بند ۲ از هات ۴۳ آمده، اوروائیدیَنگه urvâidyanh یعنی شادمان‌تر در بند ۶ از هات ۳۴ آمده است، همچنین واژهٔ اورواخْش urvâxš که به معنی شاد شدن است با مصدر اورواز urvâz و اوروادurvâd بستگی و پیوند دارد، اورواخشَت urvâxshat که در بند ۱۳ از هات ۳۴ آمده از همین بنیاد است و در بند ۸ از هات ۴۴ اورواخشَنْت urvâxshant یعنی شادکننده و خوشبخت سازنده (نگاه کنید به: Altiran. Wörterb. von Barthol Sp. 1542)

اورواخش اوختی urvâxš-uxtî که در بند ۱۲ از هات ۳۲ آمده یعنی آواز یا فریاد شادمانی، در پهلوی اورواخمنیه urvâxmanîh نیز به معنی شادمانی و رامش است.

۸. به یادداشت شمارهٔ ۴ نگاه کنید به واژهٔ هومانْزْدَرَ، برای واژهٔ هو hu به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹. روشنایی = رَئُوچَنْگه raocanh، در فرس هخامنشی نیز رَوچه raucah، در پهلوی روشنیه rôshnîh در بند ۷ از هات ۳۱ و در بند ۵ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۵۰ نیز آمده از مصدر روچ ruc (=رَئُوچ raoc) روشن کردن، در پهلوی روشنینیتن rôshanînîtan، با جزء اَوی یا اَئیوی =aivi-raoc همان است که در پهلوی و در فارسی افروختن گوییم. واژه‌های دیگر فارسی که از همین بنیاد باشد، بسیار است، از آنهاست روز و روزنه و جز آن.

۱۰. نگریستن =دَرِش darəs دیدن، نگاه کردن؛ در بند ۵ از هات ۴۳ نیز آمده و با جزء وی: vî-dares در بند ۸ از هات ۴۵، دَرِش dares نیز به معنی دیدار و نگاه است و به این

معنی با واژهٔ دیگر ترکیب یافته چون خونگْ دَرِسَ xveng-daresa یعنی خورشید نگرش یا خورشید سان. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۶ از هات ۴۳ نگاه کنید. در بند ۱۳ از هات ۳۲ دَرِسات daresât به معنی نگرش و نگاه یا نگریستن است. به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۵ از هات ۲۸ و به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید.

دومین بند

۱. شنیدن = سرو sru، در بند آینده و در بندهای ۳ و ۷ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ۱۱ از هات ۳۳ و در بندهای ۱ و ۶ و ۱۰ از هات ۴۵ و در بندهای ۶ و ۷ و ۹ از هات ۴۹ و در بند ۱ از هات ۵۳ و جز آن نیز آمده است. در بند ۸ از هات ۵۰ با جزء فرَ: fra-sru نیز به آن برمی‌خوریم. به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲. گوش = گِئوشَ geusha، در بخش‌های دیگر اوستا گَئُوشَ gaosha، در فرس هخامنشی گَوُشَ gausha همان است که در پهلوی و در فارسی گوش گوییم از مصدر گوش gush (= گَئُوش gaosh)، یعنی شنیدن، نیوشیدن. به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۳. دیدن = وین vin (وَئِنْ vaên)، در فرس هخامنشی وَئین vain، در گزارش پهلوی (زند) دیتن = دیدن، در فارسی بین همان وین اوستا و وئین فرس است اما در واژه‌های مرکب آمده چون جهان‌بین، خردبین و جز آن. واژه‌های دیگر از همین بنیاد بسیار است چون بینا، بینایی، بینش، بیننده. گذشته از این، زمان‌های مصدر دیدن برخی از روی همین مصدر و برخی از روی مصدر «بین» صرف می‌شود، مثلاً زمان گذشته: دیدم، دیدی، دید و جز آن از مصدر دیدن است و زمان حاضر: بینم، بینی، بیند و جز آن از «بین» برابر مصدر دیدن در اوستا «دی» dî آمده که به معنی دیدن و نگریستن و نگاه کردن است، چنان‌که در بند ۱۰ از هات ۴۴ و در بند ۹ از هات ۴۹ (بارتولومه در فرهنگ خود در ستون 724 چنین یاد کرده: (2 dâ(y)، گذشته از بند ۲ از هات ۳۰ که مصدر وین با جزء اَ (a) آمده: اَوین a-vin (= اَوَئِن a-vaên) در بند ۲ از هات ۴۶ نیز با همین جزء به‌کار رفته است (به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ از هات ۴۶ نگاه کنید)، در بند ۱۳ از هات ۳۱ با جزء اَئیبی aibî آمده.

در بند ۱۰ از هات ۳۲ vaênanhe (Inf.) یعنی دیدن از همین بنیاد است، در پهلوی واو اصلی این واژه به‌جا مانده: وینشن، ویناک، در فارسی به باء تبدیل یافته است، همچنین در پهلوی و پازند خود این مصدر به‌جا مانده: وینستن vênastan.

۴. منش = مَنَنْگه mananh، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۵. روشن = سوچَ sûca، در بخش‌های دیگر اوستا sûka، در گزارش پهلوی (زند) روشن، از همین واژه است «سو» که به معنی روشنایی است چون چراغ کم‌سو و چشم بی‌سو و ستارهٔ کم‌سو، شمس فخری گفته:

مه و خورشید بر گردون گردان   همی گیرد ز رای روشنت سو

سوچَ sûca از سوچْ suc (= سَئُوچْ saoc) در آمده که در پهلوی و در فارسی سوختن گوییم، همچنین در پهلوی سوچینیتن socînîtan آمده. در بند ۱۴ از هات ۳۲ همین فعل به‌کار رفته است اما در آنجا به معنی مجازی گرفته شده یعنی گرم کردن یا به غیرت و هیجان آوردن و برانگیختن. واژهٔ سوخْرَ suxra که در پهلوی سُخر soxr و در فارسی سرخ گوییم از مصدر سوچ suc درآمده است.

sukra در سانسکریت به معنی روشنایی است، در بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۱ همین صفت برای آتش آورده شده، می‌توان به آذر افروزان یا آتش سرخ گردانید، در اینجا یادآور می‌شویم که نام سُهراب = سُرخاب یعنی دارندهٔ آب و تاب سرخ یا سرخگون.

۶. جدایی = وی‌چیتهَه vi-citha به معنی دستور و امتیاز و تشخیص و تصمیم و فتوی، از مصدر وی‌چی vî-ci یعنی برگزیدن، بازشناختن، در بند ۸ از هات ۳۲ و در بند ۱۸ از هات ۴۶ نیز آمده. به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

۷. به جای واژهٔ کیش در متن آوَرِنَ â-varena آمده، بسا هم در گات‌ها بی جزء آ (â) آمده: وَرِنَ varena یا وَرَنَ varana، چنان‌که در بند ۱۱ از هات ۳۱ و در بند ۱-۲ از هات ۴۵ و در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۳ از هات ۴۹ به معنی دین و کیش یا ایمان و اعتقاد است، برابر واژهٔ اوستا باید در فارسی گرَوَش یا باور باشد. وَرِنَ varena نیز نام سرزمینی است (در طبرستان) چنان‌که در فقرهٔ ۱۷ از نخستین فرگرد وندیداد و در فقرهٔ ۳۳ آبان‌یشت آمده و در گزارش پهلوی پتیشخوارگر دانسته شده است، وَرنَ به معنی کیش و اعتقاد از مصدر وَر var درآمده که به معنی گروانیدن یا به معنی به ایمان و اعتقاد آوردن است، همچنین به معنی برگزیدن و گرویدن و دین پذیرفتن و برتری دادن است. در پهلوی ورویتن varavîtan، ورویستن varavîstan، گرویتن (= گرویدن) آمده، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید. گذشته از اینکه واژهٔ گرویدن در فارسی همان وَرْ var اوستا و وَر var فرس هخامنشی است که مانند بسیاری از واژه‌های دیگر واو به کاف برگشته، واژهٔ دیگری در فارسی نیز از همین بنیاد به‌جا مانده و آن واژه باور است به معنی اعتقاد که از واژه‌های رایج فارسی است:

ز سودابه گـفتار بـاور نکـرد نمی‌داشت ز ایشان کسی را بمرد

(فردوسی)

در اوستا فعل وَرْ var بسیار آمده، در گات‌ها: هات ۲۸ بند ۵، هات ۳۰ بند ۵ و ۶، هات ۳۱ بند ۳ و ۱۷ (در بند ۱۰ از هات ۳۱ با جزء فرا)، هات ۳۲ بند ۲ و ۱۲، هات ۴۳ بـند ۱۶، هات ۴۷ بند ۶، هات ۵۱ بند ۱۸، هات ۵۳ بند ۴. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید.

۸. به جای «هر یک، در متن نَرِمْ نَرِمْ narem-narem آمده از واژهٔ نَرْ nar که در فارسی نیز نر گوییم، در اوستا به جای مرد می‌آید در برابر نائیری nâirî زن، در اینجا به معنی هر یک یا هر کس گرفته شده است، در گزارش پهلوی به جای آن مرد و زن آورده شده است.

۹. خویشتن = از واژهٔ خْوَ xva و تَنو tanû. خْوَ xva در گات‌ها و در بخش‌های دیگر اوستا یعنی خویش، همچنین در بخش‌های دیگر اوستا هوَ hva یا هَوَ hava آمده است (در تأنیث خوا xvâ، هوا hvâ)، این واژه‌ها نیز در اوستا مانند واژهٔ خود در فارسی از ضـمایر است. تَنو tanû همان است که در فارسی تن گوییم. خوَ و تَـنو در اوسـتا درست بـا واژهٔ خویشتن در فارسی برابر می‌افتد. در بند ۷ از هات ۴۳ و در بند ۸ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۳ واژهٔ تنو به معنی خود یا کس به‌کار رفته اما در بند ۱۰ از هات ۳۳ به معنی تن و پیکر است، به بند ۱۴ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید. در بند ۲۰ از هات ۳۱ و در بند ۴ و بند ۱۱ از هات ۴۶ و در بند ۴ از هات ۴۹ و در بند ۱۳ و بند ۱۴ و بند ۲۲ از هات ۵۱ به واژهٔ خْوَ xva برمی‌خوریم.

۱۰. انجام: در متن یآوْنگه yânh (= یاه yâh)، در گزارش پهلوی همین بند با صفتش که مَزْ maz باشد به مَسْ کار یعنی کار بزرگ گردانیده شده است و چنین توضیح داده شده:

به‌پساختنِ په تن پسین، یعنی در سازیدن کار رستاخیز. چنان‌که پیداست از «سرانجام بزرگ» روز رستاخیز اراده شده، روزی که پیغمبر خواستار است پیروان آیین مـزدیسنا چگونگی آن دریابند و بدانند که آن روز بهره و کامیابی کسـی راست کـه دیـن راسـتین بـرگزینند. در بـند ۱۴ از هـات ۴۶ و در بـند ۹ از هـات ۴۹ نـیز بـه واژهٔ یآوْنگـه yânh برمی‌خوریم، در جاهای دیگر اوستا نیز این واژه به معنی سرانجام بـزرگ و دادگـاه روز پسین (رستاخیز) آمده، چنان‌که در پارهٔ ۲ از یسنا ۳۶ (هفت هات) و در پارهٔ ۷ از یسنا ۵۸ و در پارهٔ ۳ از سروش‌یشت هادُخت و در پارهٔ ۴۱ از فروردین‌یشت. یآونگه yânh (= یاه yâh) نیز در اوستا مصدر است به معنی کمر بستن. به جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، نگاه کنید.

۱۱. بزرگ، مِه = مَزْ maz، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه شود.

۱۲. دریافتن = بود bud (= بَئُود baod)، بوذ budh؛ در پهلوی بوییتن و در فارسی بوییدن گوییم. بود bud در اوستا چنان‌که بوی بردن در فارسی به معنی دریافتن (درک کردن)، و آگاه شدن نیز آمده، به پارهٔ ۲۱ از هات ۹ نگاه کنید در نخستین جلد یسنا؛ در بند ۲ از هات ۳۰ این واژه با جزء پَئیتی paitî آمده.

۱۳. پایان پذیرفتن، انجام گرفتن = سَزْدیایی sazdyâi (.Inf) در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر سَند sand که به معنی ساختن و به جای آوردن است. به یادداشت شمارهٔ ۱۵ از بند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

برخی این واژه را از مصدر سَنگه sanh که به معنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است گرفته‌اند، به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

سومین بند

۱. در آغاز = پَئُوورویه paouruyê از ظروف زمان است، در بند ۱۱ و در بند ۱۹ از هات ۴۴ و در بند ۲ از هات ۴۵ نیز آمده، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه شود.

۲. گوهر: به جای این واژه مَئینیو mainyu (مَنیو manyu) آمده، در پهلوی مینوک در جمع مینوکان. مَئینیَوَ mainyava صفت است (در تأنیث مَئینیوا) که در فارسی مینو شده به معنی بهشت و فردوس است، نظامی گفته:

یکی مجلس آراست از رود و می   که مینو ز شرمش برآورد خوی

در اوستا مینو به معنی خرد و روان یا روح است، در زبان‌های اروپایی چون فرانسه و انگلیسی و آلمانی esprit و geist ترجمه کرده‌اند، به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

صفت مَئینیَوَ mainyava که در جاهای دیگر به معنی روحانی و معنوی است، بسا با صفت گَئِتهیَه gaêthya (از گَئِتها gaêthâ = گیتی) آمده که به معنی مادی و جسمانی است، چنان‌که در پارهٔ ۲۰ از یسنا ۱۹ و در پارهٔ ۸ از یسنا ۲۵ و در پارهٔ ۱ از یسنا ۳۵ (هفت هات) و جز آن، (به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ همین هات نگاه کنید). مینوی = مَئینیَوَ mainyava و جهانی = گَئِتهیه gaêthya در فارسی درست برابر است با معنوی یا روحانی و مادی یا جسمانی عربی، بنابراین مئینیَوَ چیزی که به دیده نیاید یا به چشم نیامدنی (غیرمریی) به این معنی در پارهٔ ۳ سروش یشت و در پارهٔ ۱۷ فروردین یشت آمده. در آن دو پاره سخن

از دروغ به چشم نیامدنی است بسا هم صفت ایزدان و دیوها آمده: ایزدان به چشم نیامدنی و دیوهای ناپیدا، چنان‌که در پاره ۹۷ مهریشت و در پارهٔ ۱۹ از یسنا ۱. در پاره‌های ۱-۲ از یسنا ۱۶ در میان ایزدان یعنی کسانی که درخور ستایشند، اهورامزدا در سر ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان جهانی یاد شده‌اند (به جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، نگاه کنید)، از مینو که در فرهنگ (ادبیات) ما به معنی بهشت گرفته شده، عالم روحانی اراده می‌شود.

سپنتُو مَئینیو spentô.mainyu یا سپنتُو مَئینیَوَ spentô mainyava چنان‌که در آغاز همین هات گفتیم نمایندهٔ خرد یا روان پاک مزداست، در برابر اَنگرُو مئینیو anrô. mainyu یا اَنگرُو میئنیَوَ anrô mainyava نمایندهٔ روان تیره که در فارسی اهریمن گوییم (به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴ نگاه کنید). مَئینیو ومَنَنگه mananh که به معنی منش است از یک بنیاد است، هر دو از مصدر من man درآمده که به معنی اندیشیدن است و در پهلوی مینیتن شده است (به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید).

مئینیو ومَنَنگه هر دو در فارسی «من» شده چنان‌که در واژه‌های اهرمن و بهمن و دشمن (به معنی بداندیش و بدخواه)، به بند ۲ از هات ۴۵ نیز نگاه کنید.

چون در فارسی واژه‌ای از بنیاد واژهٔ مئینیَوَ اوستا که درست معنی آن را برساند به‌جا نمانده، ناگزیر به جای آن «گوهر» آوردیم و آن را به معنی اصلی خود که تخمه و نژاد یا ذات و اصل و عنصر است گرفتیم:

ز بدگوهران بد نباشد عجب   نشاید ستردن سیاهی ز شب

(فردوسی)

«که چون مردم از گوهر بود مرکب شد یکی جسم کثیف و دیگر نفس لطیف...»

(ناصرخسرو در وجه دین، چاپ برلین، ص ۴۶)

جوهر (جواهر) معرّب از گوهر یا گهر پهلوی و پارسی به معنی سنگ‌های گرانبها، معنی است که بعدها به آن داده شده است.

۳. همزاد: یِمَ yema، در سانسکریت yamaاز این واژه همزاد اراده شده یعنی دو بچه که یک‌بار از مادر زاییده شوند، آن را در تازی توأم خوانند. زمخشری همین واژهٔ پسین را در مقدمةالادب (ص ۴۶، س ۱) همشکم ترجمه کرده است، در زبان رایج فارسی دوقلو گویند و در زبان ادبی جُنابه به ضم اول:

دولت و ملت جنابه زاد چو جوزا   مادر بخت یگانه زای صفاهان

(خاقانی)

در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳ فقرهٔ ۴ نیز از مصدر خیر و شرّ یا این دو گوهر همزاد ازلی که نمودار نیکی و بدی جهانند و آبشخور همهٔ نیکویی و زشتی زندگی، یاد شده است.

۴. به جای پندار و گفتار و کردار، مَنَنگه mananh، وَچَنگه vacanh، شیَئُوتَهنَ shyaothna آمده است.

۵. بهتر و بتر: وَهْیَنگه =وَخیَنگه vahyanh = vahyanh، در جاهای دیگر اوستا وَنْگهَنگه vanhanh، در پهلوی وهتر، و در فارسی بهتر گوییم، صفت تفضیلی است از واژهٔ وَنگهو vanhu (=وهُو vohu) که در پهلوی وه و در فارسی به گوییم. وَهیَنگه =وَخیَنگه در بند ۲ و در بند ۴ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۶ و ۱۹ از هات ۵۱ و در بند ۹ از هات ۵۳ آمده است.

بتر: در متن اَکَ aka یعنی بد و زشت، به مناسبت عطف به واژهٔ پیش بتر آوردیم. صفت تفضیلی اَکَ در گات‌ها اشیَنگه ashyanh می‌باشد، چنان‌که در بند ۴ از هات ۴۸ و در بند ۶ از هات ۵۱ به کار رفته است. در جاهای دیگر اوستا اَشَنگه ashanh چنان‌که در پارهٔ ۳۱ از هات ۵۹. همچنین در پارهٔ ۲۶ از مهر یشت به واژهٔ اَکَتَرَ akatara برمی‌خوریم، به معنی بتر، اَکَ aka در اوستا بسیار آمده، در گات‌ها: هات ۳۲ بندهای ۳ و ۵ و ۱۲، هات ۳۳ بندهای ۲ و ۴، هات ۴۳ بند ۵، هات ۴۵ بند ۱، هات ۴۶ بند ۱۱، هات ۴۷ بند ۴، هات ۴۹ بند ۱۱ یعنی بد و بدخواه، در فارسی نیز این واژه به‌جا مانده، سوزنی گوید:

آکی نرسید بر تو از من　　صد بار مرا ز تو رسد آک

در فرهنگ‌ها اک نیز یاد شده است.

۶. در اندیشه: در متن خْوَفْنَ xvafna آمده، همین واژه است که در فارسی خواب گوییم، در بند ۵ از هات ۴۴ نیز آمده از مصدر خْوَپْ xvap، در پهلوی خوپتن و در فارسی خفتن و خوابیدن و خسبیدن گوییم، در بند ۳ از هات ۳۰ به معنی عالم رؤیا گرفته شده یا در عالم تصور و اندیشه.

۷. هویدا شدن =سرو sru، در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۵ از هات ۲۸ گفتیم که این واژه به معنی شنیدن و نیوشیدن و سرودن و شنوانیدن است، در اینجا با جزء اَ: a-sru آمده، مُراد شنوانیدن و به گوش رسانیدن و خود را شناسانیدن و نمودن و هویدا ساختن است.

۸. برگزیدن =وی چی vî-ci، در بند ۶ همین هات نیز آمده، در این دو بند با واژهٔ اِرِشْ ereš آمده یعنی درست برگزیدن. در بند ۵ از هات ۳۱ و در بند ۶ از هات ۴۹ واژهٔ وی‌چیدیایی vîcidyâi (.Inf) از همین بُنیاد به معنی برگزیدن و باز شناختن نیز با واژهٔ اِرِش آمده است. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

در اینجا یادآور می‌شویم که واژهٔ چینودَ (پُل صراط) که در بندهای ۱۰-۱۱ از هات ۴۶ و در بند ۱۳ از هات ۵۱ آمده از بُنیاد همین مصدر است، از آن جداگانه سخن داشتیم.

اما واژهٔ اِرِشْ ereš در گات‌ها و در بخش‌های دیگر اوستا اَرِشْ، جداگانه در گات‌ها بسیار آمده، چنان‌که در هات ۴۴ بندهای ۱-۱۹، هات ۴۸ بند ۹ و جز آن، بسا هم با واژه‌های دیگر آمیزش یافته، چون اِرِشْ رَتو ereš-ratu یعنی درست رد (دربارهٔ رد به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید) چنان‌که در هات ۵۱ بند ۵؛ اِرِشْ وَچَنگه ereš-vacanh یعنی راست‌گفتار، درست سخن چنان‌که در بند ۱۲ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۴۹. در جاهای دیگر اوستا اَرِشْ وَچَنگه arš-vacanh؛ اِرِزْ erez نیز همین واژه است و با واژه‌های دیگر درآمیخته چون اِرِزْ اوخْذَنْ erez-uxdhan (= اِرِزْ اوخْذَ erez-uxdha) یعنی درست گفته شده، چنان‌که در هات ۴۴ بند ۱۹؛ اِرِز اوخذایی erez-uxdhâi یعنی راست گفتن چنان‌که در هات ۳۱ بند ۱۹ (جزء اخیر این واژه‌ها از مصدر وَچْ vac می‌باشد، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید).

در جاهای دیگر اوستا اَرِش اوخذَ arš-uxdha آمده؛ اِرِزِجی erezejî یعنی راست زندگی‌کننده، چنان‌که در هات ۲۹ بند ۵ و در هات ۵۰ بند ۲ و در هات ۵۳ بند ۹ (به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید.)

اِرِشیَه ereshya که در پارهٔ ۴ از یسنا ۴۰ (هفت هات) آمده یعنی درستکار یا راست‌کُنش؛ اِرِشوَ ereshva نیز صفت است به معنی راست و درست یا درست‌کردار (به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید).

همچنین صفت اِرِزو که به معنی راست و درست است از بنیاد اِرِشْ می‌باشد، به این واژه در بندهای ۵ و ۶ از هات ۳۳ و در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۱۳ از هات ۵۱ و در بند ۲ از هات ۵۳ برمی‌خوریم و در همه جا صفت راه آورده شده است. رَزیشتَ razišta صفت عالی است از اِرِزو erezu یعنی راست‌ترین، درست‌ترین چنان‌که در بند ۱ از هات ۳۳ (به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ از هات ۵۱ نگاه کنید.)

۹. نیک‌اندیش، بداندیش یا نیکخواه، بدخواه: هودا hu-dâ دوژدا duz-dâ در گزارش پهلوی هو داناک، دوش داناک.

در سر واژهٔ «دا» اختلاف کرده‌اند، برخی آن را از مصدر دا dâ به معنی دانستن گرفته‌اند، اما چنان‌که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گفتیم مصدر زَنْ zan در اوستا به معنی دانستن است و در فرس هخامنشی دَنْ dan (اَدانا adânâ) چنان‌که در سنگ‌نبشتهٔ داریوش بزرگ در بهستان (بیستون)، در کُردی که یکی از لهجه‌های ایرانی است زانم به

جای دانم فارسی است، در واژه‌های فرزان و فرزانه که گفتیم به معنی دانش و داناست از همین مصدر است، با جزء فرا: frâzan، در پهلوی فرزانک frazânak و فرزانکیه frazânakîh فرزانگی، چنان‌که دیده می‌شود، در این واژه زا اوستا به‌جا مانده است.

در بند ۳۲ از هات ۳۱ و در بند ۳ و بند ۱۳ از هات ۳۴ و بند ۶ از هات ۴۵ و بند ۳ از هات ۴۸ به واژهٔ هودا hu-dâ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ به واژهٔ دوژدا duzdâ برمی‌خوریم. در بخش‌های دیگر اوستا نیز این دو واژه بسیار آمده اما با ذال: هوذا hu-dhâ و در گزارش پهلوی هوداک hu-dâk شده است. از گزارش پهلوی برمی‌آید که به گاه ساسانیان نیز بنیاد واژهٔ دا dâ روشن نبوده، چه واژهٔ هودا hu-dâ در گات‌ها و هوذا hu-dhâ در جاهای دیگر اوستا که هر دو یکی است در گزارش پهلوی گات‌ها هوداناک شده یعنی «دا» از مصدر دانستن گرفته شده، اما در بخش‌های دیگر اوستا هوداک شده، «ذا» از مصدر دا dâ که به معنی دادن و بخشیدن و آفریدن است گرفته شده است.

واژهٔ دُزد در فارسی باید با همین واژهٔ اوستایی دوژدا duzdâ یکی باشد، نگارنده در گزارش اوستای خود هر جا که به واژهٔ هوذا hu-dhâ برخورده آن را به نیک کُنش (= خوب کُنش) یا نیکخواه گردانیده و همین معنی مناسب افتاده، به‌ویژه در پاره‌هایی که صفت امشاسپندان آورده شده است چون در یسنا ۱۶ پارهٔ ۵؛ یسنا ۳۵ (هفت هات) پارهٔ ۱؛ هفتن یشت پارهٔ ۱۲؛ سی روزهٔ بزرگ پارهٔ ۲۲؛ ویسپرد کردهٔ ۸ پارهٔ ۱ و جز آن و واژهٔ دوژدا duz-dâ را به بدکنش گردانیده، چنان‌که در مهر یشت پارهٔ ۵۲، یسنا ۵۷ پارهٔ ۲۵ و جز آن. در وندیداد نیز این واژه بسیار آمده است. همچنین در گات‌ها به صفت هودانو hu-dânu (در تأنیث hu-dânû) بسیار برمی‌خوریم چنان‌که در هات ۳۱ بند ۱۶، هات ۴۴ بند ۹، هات ۵۰ بند ۹، هات ۵۳ بند ۳. این واژه نیز مانند واژهٔ هودا hu-dâ در گزارش پهلوی هوداناک hu-dânâk ترجمه شده است.

بارتولومه Bartholo این واژه‌ها را از مصدر دا (y) 2 dâ به معنی دیدن گرفته است.

(Altiranisches Wörterbuch Sp. 757 u. 724 u. 1823).

از این مصدر به معنی دیدن که معمولاً دی dî ضبط شده در یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ سخن داشتیم. صفت‌های هودا (= هوذا)، هودانو هر مصدری که در بنیاد داشته باشند معنی که گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا به آن‌ها داده‌اند همان است که گزارندگان اوستا به گاه ساسانیان به آن‌ها داده‌اند یا یک معنی نزدیک به آن: هوداناک، هوداک.

نگارنده هودا و دوژدا را به نیک‌اندیش و بداندیش گردانیده می‌توان دانا و نادان، بخرد و نابخرد هم گفت، اما واژه‌های هو و دوژ: هو hu یا hû همیشه در اوستا با واژه‌های دیگر

درآمیخته، همچنین است در فُرس هخامنشی هو hu: هواسپ hvaspa، هومرتیه humartiya یعنی خوب است و خوب مردم. داریوش بزرگ در سنگ‌نبشتهٔ پارس (تخت جمشید)، پارس را دارای اسب‌های خوب و مردمان خوب خوانده است.

در اوستا مثال آن بسیار است، از آنهاست در گات‌ها: هومانْزْدْرَ hu-mazdra یعنی خوب به یاد دارنده چنان‌که در هات ۳۰ بند ۱ آمده، به یادداشت شمارهٔ ۴ آن بند نگاه کنید؛ هوجیتی hu-Jîtî خوب زندگی، در پهلوی هوزیوشنیه huzîvishnîh چنان‌که در هات ۳۳ بند ۱۰ آمده، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید؛ هوجیاتی hu-jyâtî زندگی خوب در هات ۳۲ بند ۵ و در هات ۴۶ بند ۸ آمده؛ هوشیتی hu-shiti خان‌ومان خوب، چنان‌که در هات ۲۹ بند ۱۰ و در هات ۴۸ بند ۱۱؛ هوشُوئیتِهمَنْ hu-shôitheman خان‌ومان خوب چنان‌که در هات ۴۸ بند ۶، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

هوچیستی hu-cistî خوب آموزش، چنان‌که در هات ۳۴ بند ۱۴ و در هات ۴۶ بند ۴: هواپَنگه hv-âpanh خوب کنش چنان‌که در هات ۴۴ بند ۵، به یادداشت شمارهٔ ۲ آن بند نگاه کنید؛ هوخرَتو huxratu خوب خرد چنان‌که در هات ۳۴ بند ۱۰ و هات ۵۱ بند ۵؛ هوخشَتهرَ hu-xshathra خوب شهریاری کننده چنان‌که در هات ۴۴ بند ۲۰ و هات ۴۸ بند ۵ و هات ۵۳ بند ۸؛ هونَرَ hu-nara (در فارسی هنر شده) چنان‌که در هات ۴۳ بند ۵؛ هومِرتی hu-mereti خوب پیک چنان‌که در هات ۳۱ بند ۱۰ از مصدر مَرْ mar، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ از هات ۳۱ نگاه کنید؛ هوزِنتو hu-zentu خوب شناسا، چنان‌که در هات ۴۳ بند ۳ و هات ۴۶ بند ۵ و هات ۴۹ بند ۵، زَنتو از مصدر زن zan دانستن درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت.

هوشِنَ hu-shena خوب ارزانی یا درخور و شایسته از مصدر هَنْ han به چیزی ارزانی بودن، به یادداشت شمارهٔ ۱۴ از بند ۵ از هات ۵۳ نگاه کنید؛ هوش هَخی huš-haxi خوب دوست، چنان‌که در هات ۴۶ بند ۱۳، هخی haxi جداگانه به معنی دوست در اوستا (جز از گات‌ها) بسیار آمده است.

هو hu در سر یک دسته از واژه‌های فارسی به‌جا مانده و بسا «ها» به «خا» برگشته، چون هنر که گفتیم در اوستا هونَرَ hu-nara از واژهٔ نَرْ nar که در فارسی نیز نر گوییم در اوستا به معنی مرد و یل و دلیر و پهلوان است، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

هژیر یعنی خوب و پسندیده و نیکو، در اوستا هوچیتهرَ hu-cithra چنان‌که در یسنا ۵۸ پارهٔ ۱ و در ارت یشت پارهٔ ۱۵ یعنی خوب نژاد، نیکوسرشت. چیتهرَ cithra در اوستا به دو معنی آمده نخست آشکار و روشن و پدیدار و هویدا، همین واژه است که در فارسی چهر شده است، دویم نژاد و تخمه و پیوند، دقیقی در شاهنامه گوید:

به شاه جهان گفت زرتشت پیر　　که در دین ما این نباشد هُژیر

حرم از واژهٔ هو hu و رَمْ ram که در اوستا به معنی آرمیدن است آمده. همچنین واژهٔ دوش duš یا دوژ duz در اوستا همیشه با واژه‌های دیگر در آمیخته و این‌چنین است در فرس هخامنشی چون دوشی‌یار dushiyâr یعنی بدسال یا قحط سال در سنگ‌نبشتهٔ پارس. در اوستا مثال آن بسیار است، از آنهاست در گات‌ها: دوشیتی dushiti خان‌ومان بد، چنان‌که در هات ۳۱ بند ۱۸؛ دوش خرَتو duš-xratu بدخرد چنان‌که در هات ۴۹ بند ۴؛ دوش شیَئُوتهَنَ duš-shyaothana بدکردار، چنان‌که در هات ۳۱ بند ۱۵ و در هات ۳۴ بند ۹ و در هات ۴۹ بند ۱۱، در همین بند پسین دوشِ خشَتهرَ duše-xshathra بدشهریاری و دوژوَچَنگه duzvacanh بدگفتار و دوژدَئِنا duzdaênâ بددین و دوش مَنَنگه duš-mananh بدمنش، آمده است؛ دوژجیاتی duzjyâti زندگی بد، چنان‌که در هات ۴۶ بند ۸؛ دوش‌سَسْتی duš-sasti آموزگار بد، از مصدر سانگه sânh فرمودن و آموزانیدن، چنان‌که در هات ۳۲ بند ۹ و در هات ۴۵ بند ۱، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید. دوش خوَرِتهه duš-xvaretha بد خورش از مصدر خوَر xvar خوردن، چنان‌که در هات ۳۱ بند ۲۰ و در هات ۵۳ بند ۶، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۷ از هات ۲۹ نگاه کنید.

دوش اَزُوبا duš-azôbâ بد خوانده شده، بدنام، از مصدر zbâ خواندن، چنان‌که در هات ۴۶ بند ۴، به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید؛ دوژوَرِنَ duz-varena بدباور، بدگمان، بدکیش از مصدر وَر var چنان‌که در هات ۵۳ بند ۹، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید؛ دوژوَرِشنَنگه duz-vareshnanh بدکیش، بدکردار، از مصدر وَرِزْ varez ورزیدن، چنان‌که در هات ۵۳ بند ۸، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید؛ دوش اِرِتهری duš-erethrî بد نگهداری شده یا گمراه از مصدر هَرْ har نگهداری کردن، پاس داشتن، چنان‌که در هات ۴۹ بند ۱، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۳ از هات ۳۱ و به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ از هات ۴۹ نگاه کنید.

دُوش duš و duz در سر یک دسته از واژه‌های فارسی نیز به‌جا مانده است. در شاهنامه، بنا به فرهنگ واژه‌های شاهنامهٔ ولف wolff یک‌بار واژهٔ دُشت به معنی بد و زشت، جداگانه در داستان کیومرث به‌کار رفته، اما در شاهنامه‌ای که نگارنده در دست

دارد آن شعر را نیافت. واژهٔ دُشت با تاء در جزء واژهٔ دُشتیاد در فرهنگ‌ها به معنی غیبت یاد شده است، دُشتیاد یعنی کسی را به بدی یاد کردن، از این واژه گواهی در نظم و نثر به نظر نگارنده نیامده، اما واژه‌های دیگر فارسی که با دُش و دُژ آمیزش یافته، گواه درستی آن است چون دشمن در اوستا دوش مَنَنگه duš-mananh که یاد کردیم یعنی بدمنش؛ دُشنام یعنی ناسزا از واژه دوش و نامن nâman (همچنین در فرس هخامنشی) یعنی از کسی به زشتی نام بردن؛ دُشخوار (دُشوار) یعنی سخت از واژهٔ خواتهرَ x^vâthra یعنی خوار، آسان، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید؛ دُژخیم یعنی بدنهاد و بدسرشت، بدخُلق از واژهٔ هَیَه haya (هَئِم haêm) در فرگرد سیزدهم وندیداد در پاره‌های ۴۴–۴۸ آمده که در فارسی خیم گوییم؛ دوزخ در اوستا دوژانگهو duz-anhu در زامیاد یشت پارهٔ ۴۴ آمده اَنگهو یعنی هستی و بود و زندگی و جهان، بنابراین دوزخ یعنی جهان بد و زشت، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید و جز آن.

در انجام سه واژهٔ معروف که بنیاد دین زرتشتی است یادآور می‌شویم: هومَتَ humata؛ هوختَ hûxta؛ هوَرْشتَ hvaršta یعنی پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک در برابر دوش‌مَتَ duš-mata؛ دوژوختَ dûzuxta؛ دوژوَرْشتَ duzvaršta یعنی پندار بد، گفتار بد، کردار بد.

چهارمین بند

۱. به هم رسیدن = گم gam (= جس jas) با جزء هام ham در بند ۱۵ از هات ۴۴ نیز آمده یعنی به هم آمدن، به هم رسیدن، به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲. به جای هستی و نیستی گَیَه gaya و اَجیاتی a-jyâtî، در گزارش پهلوی (زند) زیوندکیه zîvandakîh و اَزیوندکیه a-zîvandakîh یعنی زندگی و نه زندگی، گَیَه و جیاتی که در اینجا با حرف نفی اَ (a) آمده‌اند هر دو از یک بنیاد و از مصدر جی ji (= گی gi) درآمده‌اند که در پهلوی زیوَستن و در فارسی زیستن گوییم. به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید.

از همین بنیاد است گَئِتها gaêthâ، در فرس هخامنشی نیز گَئیتها gaithâ، در پهلوی گیهان gêhân و در فارسی کیهان = گیهان (= جهان) گوییم، گَئِتها در اوستا به معنی هستی و دارایی و زندگی و جهان و جهانی بسیار آمده، چنان‌که در گات‌ها: هات ۳۱ بند ۱ و بند ۱۱، هات ۳۴ بند ۳، هات ۴۳ بند ۶، هات ۴۴ بند ۱۰، هات ۴۶ بند ۸ و بند ۱۲، هات ۵۰ بند ۳.

در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ گفتیم که گَیَه مَرِتَن gaya-maretan

(=کیومرث) از واژهٔ گَیه و از مصدر مَرْ mar (مردن) آمیزش یافته یعنی زندهٔ درگذشتنی (به مقالهٔ کیومرث در دومین جلد یشت‌ها، گزارش نگارنده، نگاه کنید و به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۴ از هات ۲۹)، از همین بنیاد است گَئِتهیه gaêthya که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ همین هات گذشت، واژه‌ای که در پهلوی گیتیک gêtîk شده و در فارسی گیتی گوییم و گفتیم برابر می‌افتد با لفظ تازی مادی و جسمانی.

۳. بنیاد نهادن = دا dâ دادن، بخشودن، نهادن.

۴. همچنان = یَتها yathâ، در فرس هخامنشی نیز یتها، در بخش‌های دیگر اوستا یَتهه yatha از ظروف زمان است، بسا در گزارش پهلوی به چگون گردانیده شده، در بند ۲ از هات ۲۹ به آن برخوردیم.

۵. انجام، پایان = اَپِمَ apema (apema) صفت است در برابر پئُواوروِیَه paouruya نخستین. به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید. اَپِمَ در گات‌ها بسیار آمده: هات ۴۳ بند ۵، هات ۴۴ بند ۱۹، هات ۴۵ بند ۳، هات ۴۸ بند ۴، هات ۵۱ بند ۶ و بند ۱۴ و جز آن. از این واژه پایان زندگی یا روز پسین اراده می‌شود.

۶. بدترین = اچیشتَ acišta، صفت عالی است از واژهٔ اَکَ aka بدکه یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ همین هات گذشت، در بندهای ۵ و ۶ از همین هات و در بندهای ۴ و ۱۰ و ۱۳ از هات ۳۲ نیز به آن برمی‌خوریم. در برابر وهیشتَ vahišta بهترین که نیز در همین بند آمده، به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۷. زندگی = اَنگهو anhu، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۸. به جای پیرو راستی و پیرو دروغ اَشَوَنْ (اشاوَنْ، همچنین در اوستا اشَوَنت ashavant آمده) و درِگوَنت dregvant آمده، به یادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۹. به جای «جایگاه» در متن مَنوُ manô آمده، بارتولومه Bartholomae آن را از مَنَنگه mananh از بنیاد مصدر مَنْ (ماندن) گرفته به معنی زیستگاه، نشیمنگاه، منزلگاه (Wohnstatt, Aufenthalt)، دانشمندان دیگر، از آنان است گلدنر Geldner از مَنَنگه mananh (منش) از بنیاد مصدر منْ man (اندیشیدن) گرفته، اما به معنی آرامگاه و جایگاه یا بهشت آورده، زیرا چنان‌که در بند ۲ از هات ۴۳ آمده، در آنجاست که پیروان دین راستین از شادمانی و هومننگه یا منش نیک برخوردار گردند. به واژهٔ مَنُو manô در بند ۸ از هات ۳۴ نیز برمی‌خوریم. هر مصدری که این واژه در بنیاد داشته باشد از آن آرامگاه مینوی یا سرای برین یعنی بهشت اراده شده، در برابر جهان و هستی تیره یا دوزخ که

پیروان دروغ راست. دربارهٔ واژه مَنْ man = اندیشیدن و مَنْ man = ماندن به یـادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

پنجمین بند

۱. دروغ: به جای این واژه درِگوَنت dregvant آمده که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بـند پیش گذشت، گوهر تیره یا اهریمن مراد است.

۲. رفتار: ورِزیُو از مصدر وَرِز varez ورزیدن، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۳. برگزیدن یا باور کردن = وَرْ var، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ همین هات نگاه کنید.

۴. پاکتر خرد = سپنیشتَ مَئینیو speništa-mainyu، به یادداشت شـمارهٔ ۲ از بـند ۳ همین هات و به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

۵. آسمان = اَسَنْ asan و هیئت دیگر آن اَشَنْ ashan همچنین اَشمنْ asman در اوستا و فرس هخامنشی همان است که در فارسی آسمان و در پهلوی نیز آسمان گوییم. اَسَنْ asan نیز در اوستا به معنی سنگ است، چنان‌که در فرگرد ششم وندیداد پارهٔ ۵۱ و در فرگرد نهم پارهٔ ۱۱ و جز آن و به معنی سنگ فلاخن در فرگرد هفدهم پارهٔ ۹. اسَـن asan و اَسْـمَن asman به معنی آسمان نیز در اوستا بسیار آمده، چنان‌که در یسنا ۴۲ (هفت هات) پارهٔ ۳ و در فروردین یشت پارهٔ ۲ و در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۵ و جز آن.

در سانسکریت نیز àsman به معنی سنگ و آسمان است. اَسَنْ اصلا به مـعنی سـنگ است، چون آسمان بسان سنگ آسیا پنداشته شده از این‌رو چنین نامزد گردیده است. این واژه نیز به معنی سنگ در فارسی به‌جا مانده آس گوییم و به معنی آرد هم گرفته‌اند:

آسمان آسیای گـردانست   آسمان آس مان کند هزمان

(لغت اسدی)

از همین واژه آمیزش یافته، واژه‌های آسیاب و با داس و دستاس و پاداس و خراس، به فارسنامهٔ ابن‌البلخی ص ۱۴۴ نگاه کنید.

۶. به جای استوار: خْرَئُوزدیشتَ xraozdišta آمده، صفت عالی است از واژهٔ خروژدرَ xrûzdra که در گزارش پهلوی به سخت و سختتوم saxttum گردانیده شده است. خروژدْرَ در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۲۴ و در پارهٔ ۸۲ آبان یشت آمده و واژهٔ خروژدا xrûzdâ به معنی سختی در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۴ آمده و به واژهٔ خروژدیسمَ xrûzdisma یعنی سخت زمین در پارهٔ ۸ از فرگرد هشتم وندیداد برمی‌خوریم، همچنین در پارهٔ ۱۱ از فرگرد نهم، و در گزارش پهلوی سخت زمیک شده است.

۷. پوشیدن، جامه در بر کردن، رخت پوشیدن = وَنْگه vanh، به همین معنی در پارهٔ ۱۹ از فرگرد سوم وندیداد و پارهٔ ۱۲۹ آبان یشت و پارهٔ ۱۲۶ مهر یشت و پارهٔ ۳ فروردین یشت و جز آن آمده، در گزارش پهلوی نهفتن، وَنگه vanh نیز جای گزیدن است، چنان‌که در گشتاسپ یشت پارهٔ ۵۴، همچنین ونگه vanh به معنی درخشیدن است چنان‌که در پارهٔ ۲۰ بهرام یشت و با جزء وی: vî-vanh در پارهٔ ۲۸ از فرگرد نوزدهم وندیداد.

۸. به جای شادمانه فرَئورِتْ fraoret: از مصدر وَر var که در یادداشت شمارهٔ ۳ گذشت با جزء فْرَ fra، بنابراین یعنی از روی ایمان و اعتقاد. در بند ۲ از هات ۵۳ نیز آمده و می‌توان به معنی به خوشی و به میل و به رغبت گرفت.

۹. آشکار = هَئیتهیَه haithya، در گزارش پهلوی نیز آشکارک در فرس هخامنشی هشییه hašiya به معنی آشکار و راست و درست است، این صفت از واژهٔ هَنت hant درآمده یعنی باشنده، اسم فاعل اَه ah هستن، بودن. در هات ۳۱ بند ۶ و بند ۸، هات ۳۴ بندهای ۶ و ۱۵، هات ۴۳ بند ۳، هات ۴۴ بند ۶، هات ۴۶ بند ۶، هات ۵۳ بند ۶ نیز آمده، در همه جا صفت نیست، بسا در این بندها از قیود است به معنی به درستی، به راستی. هَئیتهیاوَرشتَ haithyâvarešta که در بند ۱۱ از هات ۵۰ آمده اسم است از هَئیتهیَه haithya و از صفت وَرِشْتَ varešta از مصدر وَرِزْ varez ورزیدن که در یادداشت شمارهٔ ۲ گذشت، هَئیتهیاوَرشتَ یعنی درستکاری یا نیک ورزیدن و درست به جای آوردن. به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از هات ۵۰ نگاه کنید.

هَئیتهیُو دوَاِشَنگه haithyô-dvaêshanh که در بند ۸ از هات ۴۳ آمده یعنی دشمن آشکار. دربارهٔ دوَاِشَنگه به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰. خوشنود کردن = خشنو xshnu، به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

ششمین بند

۱. دَئوَ daêva: پروردگاران آریایی چنین نامیده می‌شده، در بندهای ۳–۵ از هات ۳۲ و در بند ۲۰ از هات ۴۴ نیز یاد شده‌اند، از دیو جداگانه سخن داشتیم.

۲. باز شناختن یا برگزیدن، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

۳. با هم در پرسش و پاسخ بودن یا مشورت کردن = پَرِسْ pares، به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۴. فریب: آدِبَئُومَنْ â-debaoman از مصدر دبو debu فریفتن، در بند ۱۷ از هات ۳۱ به این فعل با جزء ائیپی aipî برمی‌خوریم، دِبو هیئت دیگری است از مصدر دَب dab (دَوْ dav) که در بند ۶ از هات ۴۳ و در بند ۵ از هات ۳۲ آمده.

صفت دَفشْنیَه dafshnya که در بند ۸ از هات ۵۳ آمده به معنی فریفته شده از همین بنیاد است. در گزارش پهلوی فریفتن.

۵. فرا رسیدن یا دررسیدن = جس jas با جزء اوپا: upâ-jas (= اوپا گام upâ-gâm) به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۶. برگزیدن = وَرْ var، به یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۷. خشم = اَئِشِمَ aêshema بسا در گات‌ها نام دیوی است، نمایندهٔ خشم. به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۸. شتافتن = دوَرْ dvar رفتن، این فعل برای رفتن اهریمنی به‌کار می‌رود در برابر جَسْ jas یا گم gam که برای رفتن و رسیدن و خرامیدن آفریدگان پاک می‌آید، در پهلوی دواریستن گویند، در لهجهٔ گیلکی نیز دوارستن به معنی رفتن و گذشتن است. در اینجا با جزء هَن han-dvar آمده یعنی با هم دوارستن یا با هم رفتن و فرا رسیدن و شتافتن.

۹. زندگی = اَهو ahu هستی. به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰. تباه کردن = بَن ban ناخوش کردن، تیره ساختن، در گزارش پهلوی ویمارینیتن vîmarênîtan یعنی بیمار کردن. بَنْتَ banta (در تأنیث بنتا) صفت است (اسم مفعول) از مصدر بَن ban بیمار، چنان‌که در فروردین یشت پارهٔ ۲۴ آمده در گزارش پهلوی ویمار.

هفتمین بند

۱. ضمیر «او» به مردم برمی‌گردد.

۲. اندام: کِهرپ kehrp (کِرِف keref)، در گزارش پهلوی نیز کرپ karp، اندام، تن، پیکر، کالبد در بند ۱۷ از هات ۵۱ نیز آمده، کِرِفشْ خوَر kerefš-xvar که چندین بار در وندیداد آمده و در گزارش پهلوی کرپ‌خوار شده یعنی لاشه‌خوار.

۳. از برای واژه‌های پایداری و استواری در متن اوتَ یُوتی uta-yûti (اوتَ یُوئیتی uta-yûitî) و آنْمَن anman آمده است. اوتَ‌یُوتی در هات ۳۳ بند ۸، هات ۳۴ بند ۱۱. هات ۴۳ بند ۱، هات ۴۵ بند ۷ و بند ۱۰، هات ۴۸ بند ۶، هات ۵۱ بند ۷ آمده، در برخی از این بندها به معنی همیشه و در برخی دیگر صفت است به معنی پایدار. در گزارش پهلوی توخشش tuxšishn یعنی کوشش، بسا در گات‌ها با واژهٔ تِوِیشی tevishî آمده و با هم در گزارش پهلوی به توخششن و توانایی گردانیده شده، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

واژهٔ آنمن anman در بند ۲۰ از هات ۴۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۵ به معنی همیشه و جاودان گرفته شده است.

۴. پاداش = آدانَ â-dâna، هیئت دیگری از این واژه در گات‌ها و در بخش‌های دیگر اوستا آدا â-dâ و اَدا a-dâ و بسا هم اَذا a-dhâ آمده، چنان‌که در یسنا ۵۲ پارهٔ ۳.

در بندهای ۱۱–۱۲ از هات ۳۳ و در بند ۱ از هات ۴۸ به واژهٔ آدا â-dâ و اَدا a-dâ برمی‌خوریم، چنین می‌نماید که در بند ۱ از هات ۴۹ آدا â-dâ نام فرشته‌ای باشد، در یسنا ۶۸ پارهٔ ۲۱ و در کردهٔ چهارم ویسپرد پارهٔ ۱ با چند فرشته دیگر یاد شده است، نگاه کنید به:

Foundations of the Iranian Religion, by Gray, p. 130

آدانَ و آدا هر دو از مصدر دا dâ دادن و بخشودن درآمده و هر دو در گزارش پهلوی (زند) به دهشن گردانیده شده و دهش یا پاداش روز شمار مراد است، این واژه هم برای پاداش نیکوکاران به‌کار رفته و هم برای پادافراه گناهکاران.

۵. آهن = اَیَنگه ayanh، در سانسکریت âyas، در پهلوی آسِن، در هات ۳۲ بند ۷ و در هات ۵۱ بند ۹ نیز آمده. از آهن گداخته که در روز آزمایش به‌کار آید و پاک از ناپاک باز شناساند، جداگانه سخن داشتیم.

۶. ضمیر «آنان» برمی‌گردد به دیویسنان.

هشتمین بند

۱. آن هنگام، آنگاه = یَدا yadâ، در بندهای ۴ و ۱۶ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۰ نیز آمده، در بخش‌های دیگر اوستا یَذَ yadha از ظروف زمان است.

۲. سزا یا کین و کیفر = کئِنا kaenâ، در پهلوی و در فارسی کین، در گزارش پهلوی برای توضیح افزوده شده پاتْفراس که در فارسی پادافراه گوییم:

به جای هر بهی پاداش نیکی   به جای هر بدی پادافراهی

(دقیقی)

در اوستا همین یک‌بار به این واژه برمی‌خوریم، اما به صفتی که از آن درآمده کَئِنَن kaenan یعنی کین‌کشنده یا کین‌جوی و کین‌خواه در گوش‌یشت (= درواسپ یشت) پارهٔ ۱۸ و در رام یشت پارهٔ ۲۸ به آن برمی‌خوریم.

۳. گناهکار = اَئِنَنگه aênanh صفت است یعنی بزهکار، بدکنش، زشت‌کردار، زیانکار. در بند ۸ از هات ۳۲ نیز آمده، همین واژه نیز به معنی ستم و زور و گناه و کین در گات‌ها بسیار آمده، چنان‌که در هات ۳۱ بند ۱۳ و بند ۱۵، و در هات ۳۲ بندهای ۶–۷. مصدر این in

(=اَئِن aen) بنیاد این واژه است. اینیتَ inita اسم معفول آن است که در گزارش پهلوی از پارهٔ ۶۱ از فرگرد هجدهم وندیداد به کینینیتن kînînîtan گردانیده شده است یعنی کین توختن، کین ورزیدن. از همین بنیاد است اِنیتی enitî به معنی درد و رنج که در بند ۱۱ از همین هات آمده است، همچنین از این ریشه و بن است اَئِنَنگه aênanh به معنی آزار و آسیب و زیان که در بند ۱۶ از هات ۳۲ و در بندهای ۷-۸ از هات ۴۶ آمده است.

۴. به جای کشور، خشَتهرَ Xshathra آمده، کشور جاودانی مزدا یا بهشت مراد است.

۵. پایان =سَستَ sasta، در بند ۱۲ از هات ۴۶ نیز آمده از مصدر سَند sand، ساختن، به جای آوردن، انجام دادن. به سَزدیایی sazdyâi در یادداشت شمارهٔ ۱۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۶. برپا کردن = وید vid (= vaêd وئِد) یافتن، فراهم ساختن، پیدا کردن. به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۷. یعنی دیندارانی که با دیو دروغ ستیزیده، او را در بند کرده به دست فرشتهٔ راستی سپردند. در بند ۱۴ از هات ۴۴ نیز از سپردن یا دادن دروغ به دست راستی سخن رفته است.

نهمین بند

۱. از مصدر اَه ah هستن، بودن.

۲. زندگی =اَهو ahu هستی، به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۶ همین هات نگاه کنید.

۳. واژه‌ای که به جای «تازه» آمده، فِرَشَ ferasha می‌باشد، در بخش‌های دیگر اوستا فرَشَ frasha یعنی برازنده و شایسته یا تازه و نو و خرم، در بند ۱۵ از هات ۳۴ نیز آمده و در آنجا با واژهٔ اَهوْ ahu آورده شده است، روز پسین و آغاز زندگی مینوی مراد است. در نامهٔ سوشیانت از آن سخن خواهیم داشت.

۴. کردن =کر kar، در فرس هخامنشی نیز کر kar در پهلوی کرتن، در فارسی کردن؛ در اوستا بسیار به‌کار رفته چنان‌که در گات‌ها: هات ۳۴ بند ۷، هات ۴۴ بند ۷ و جز آن. در بند ۱ از هات ۵۱ با جزء اَنتَرِ antare آمده به معنی ساختن، فراهم کردن، آماده کردن.

۵. به جای سروران آمده، همچنان در بند ۴ از هات ۳۱ واژهٔ اهورَ ahura به معنی سر و سرور و بزرگ و خواجه و خدایگان است، در تأنیث اَهورانی ahurânî، این واژه گذشته از اینکه نام آفریدگار یکتاست، مانند واژهٔ مزدا در اوستا به معنی سرور و خدایگان و به معنی داور و فرمانگزار نیز بسیار آمده، چنان‌که در گات‌ها: هات ۲۹ بند ۲ (به یادداشت‌های

شمارهٔ ۵ و ۱۱ از آن بند نگاه کنید)، هات ۳۱ بند ۸ و بند ۱۰، هات ۴۶ بند ۹، هات ۵۳ بند ۹. اَهوئیریَه ahûirya صفت است یعنی از اهورا یا آنچه به اهورامزدا پیوندد، اهورایی، و همین واژه نیز به معنی بزرگ نژاد و سرورزاده و آزاده آمده یا کسی که گوهر و تخمه‌اش به بزرگ و فرمانگزاری پیوسته است چنان‌که در بهرام یشت پارهٔ ۳۹.

۶. به جای «همراهی ارزانی داشتن» در متن آمده، باید میَسْترا بَرَن myastrâ-barana باشد و این صفت است یعنی همراهی‌دهنده، پناه یا یاوری بخشنده. نخستین پارهٔ این واژه را برابر واژهٔ سانسکریت medî به معنی همدم و یار و انباز گرفته‌اند و در آمیزش با واژهٔ بَرَنَ به معنی انجمن ارزانی دهنده یا آمیزش و پیوند دهنده است. جزء بَرَنَ از مصدر بَر bar همان است که در فارسی بردن گوییم. در یادداشت بند ۱۲ از هات ۳۱ این مصدر را یاد خواهیم کرد، نگاه کنید به:

Avestisches Elementarbuch, von Reichelt, Heidelberg 1909 s. 71 ?? 141

۷. اندیشه = مَنَنگه mananh منش، اندیشه.

۸. با هم = هتهرا hathrâ در بند ۴ از هات ۲۸ به آن برخوردیم. به یادداشت شمارهٔ ۳ آن بند نگاه کنید.

۹. بودن = بو bû در فرس هخامنشی نیز بو bu، در پهلوی بوتن، در فارسی بودن، در بند ۱۱ از هات ۲۸ نیز به این فعل برخوردیم، در بند ۱۰ همین هات با جزء اَوُ avô به آن برمی‌خوریم اما این اَوُ نظر به وزن شعر زیادتی است، بعدها افزوده شده است، باید برداشته شود.

Bartholomae: Altira. Wörterbuch, Sp. 932

۱۰. آنجا = یَتهرا yathrâ، از ظروف مکان است یعنی کجا، در بند ۱۲ از هات ۳۱ نیز به همین معنی است، اما در بند ۱۱ از همان هات باید از حروف ربط دانسته شود به معنی «تا».

۱۱. شناسایی = چیستی cistî به معنی دانش و آگهی و بینایی و شناسایی است. همچنین به معنی آیین و دستور دینی است، به مصدر چیتْه cith که بنیاد این واژه است به معنی اندیشیدن و آگاهانیدن و آموزانیدن، در گات‌ها بسیار برمی‌خوریم. از چیستی = چیستا cistâ در جلد دوم یشت‌ها سخن داشتیم، به مقالهٔ آن نگاه کنید و به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۳۱.

۱۲. واژه‌ای که به پریشان گردانیدیم در متن مئِتهَ maêtha (در تأنیث مَئِتها maêthâ) آمده است یعنی سرگشته یا متزلزل و متردد.

مَئِتها maêthâ نیز اسم است به معنی سرگشتگی و پریشانی و سرگردانی و تردید یا تغییر و تبدیل و برگشتگی، چنان‌که در بند ۱۲ از هات ۳۱ و بند ۹ از هات ۳۳ و بند ۶ از هات ۳۴.

در بنیاد این واژه اختلاف کرده‌اند، برخی آن را از ریشهٔ مصدر میثْه mith (=میت mit، بارتولومه مَئِتْ maêt نوشته) که به معنی جای گزیدن و منزل کردن است گرفته، پیوسته و به هم آمده و گرد هم آمده معنی کرده‌اند و برخی دیگر به معنی پریشان و سرگردان و سرگشته گرفته، به واژهٔ سانسکریت methete پیوسته‌اند چنان‌که بارتولومه:

Bartholomae: Altiranisches Wörterbuch, Sp. 1106; zum Altiran. Wörterb. Nacharb. u. vorarb. s. 202

گلدنر Geldner این صفت را با واژهٔ چیستی که یاد کردیم، ایمان غلط یا کیش دروغین falsche glaube ترجمه کرده است.

Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) Religions. Lesebuch, Berthold I s. 8

در بندهایی که از گات‌ها برشمردیم همین دو معنی که بارتولومه Barthol و گلدنر Geldner برگزیده‌اند درست می‌افتد و با مفهوم آن بندها می‌سازد.

دهمین بند

۱. آری = زی zî: پس از نخستین واژه یک جمله می‌آید، برای اثبات آن جمله در بند ۴ از هات ۲۹ به آن برخوردیم و در بسیاری از بندهای دیگر بر خواهیم خورد، در گزارش پهلوی چیه آمده و بسا هم ترجمه نشده است.

۲. به جای کامیابی یا شادمانی و بختیاری سپَیَتْهرَ spayathra آمده، جز همین یک‌بار، دیگر در اوستا به این واژه برنمی‌خوریم، در گزارش پهلوی به سپاه گردانیده شده است، در اوستا سپادَ یا سپاذَ spâdha به معنی سپاه است. چون سپَیَتْهرَ اندک شباهتی با سپاذَ دارد، در گزارش پهلوی مایهٔ اشتباه شده است، نگاه کنید به: Altiran. Wörterb, Sp. 1612

۳. شکست، سکِندَ skenda، در فارسی شکستن گوییم. سکَند skand به معنی شکستن و برانداختن و نابود کردن در اوستا بسیار آمده، چنان‌که در مهریشت پارهٔ ۴۲ و پارهٔ ۷۶ و با جزء اوپَ در upa در پارهٔ ۱۸ و با جزء فرا frâ در پارهٔ ۳۶ از همان یشت و جز آن. واژهٔ سکِندَ skenda یسنا ۹ پارهٔ ۲۸ نیز آمده است.

۴. از پی رسد یا بُوَدْ از مصدر بو bû بودن. به یادداشت شمارهٔ ۹ بند پیش نگاه کنید.

۵. ایدون = اَتْ at، در پهلوی اِتون êtôn.

۶. پیمان شده یا پاداش پیمان گردیده: اَسیشتی a-sištî در بند ۹ از هات ۴۴ نیز آمده، به یادداشت شمارهٔ ۵ از آن بند نگاه کنید. می‌توان هم اَسیشتی را به معنی نوید گرفت از مصدر سیش sîsh که به معنی آموزانیدن و الهام کردن است. به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۷. سرای نیک یا خان‌ومان خوب = هوشیتی hu-shiti، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۸. از سرای نیک بهمن (وهومننگه = منش نیک) و سرای مزدا و اَشَ (راستی) بهشت اراده شده است.

۹. پیوستن = یوج yuj (یَئُوگ yaog)، اسم مفعول آن یُوخْتَ yûxta که در بند ۹ از هات ۴۹ آمده یعنی پیوسته. یوج yuj اصلا به معنی اسب یا چارپای دیگر به گردونه بستن است. در بند ۷ از هات ۵۰ به معنی مجازی است یعنی برانگیختن و در بند ۴ از هات ۴۴ به معنی به هم پیوستن و در بند ۱۱ ازهات ۴۶ می‌توان به معنی برانگیختن و واداشتن و آغالیدن گرفت.

از یوج yuj در فارسی واژهٔ یوغ که یوخ هم در فرهنگ‌ها یاد شده به‌جا مانده است و در فرهنگ اسدی چنین تعریف شده: «یوغ» آن بود که بر گردن گاو نهند به وقت زمین کندن، بوشکور گفت:

ور ایذونک پیش تو گویم دروغ   دروغ اندر آرد سر من به یوغ

یوغ در پهلوی یوگ، در سانسکریت yôga، در لاتینی jugum، در زبان‌های آلمانی و فرانسه و انگلیسی yoch، joug، yoke، از یوختَ yûxta که در بخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده چنان‌که در آبان یشت پارهٔ ۵۰ و در مهر یشت پارهٔ ۱۳۶ صفت جفت در فارسی به جای مانده است. برگشتن یاء در سر واژه‌های اوستا به جیم در فارسی مانند بسیار دارد چون ییمَ yima = جم، یاتو yâtu = جادو، یامَ yâma = جام، یاکَر yâkar = جگر و جز آن.

۱۰. نام و آوازه یا شهرت که از آن نام و آوازهٔ نیک اراده شده همان واژهٔ سرَوَنگه sravanh می‌باشد که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۸ گفتیم به معنی سخن و گفتار است. هَئُوسْرَوَنگه haosravanh که در فارسی خسرو گوییم یعنی نیکنام = هو hu خوب + سرَوَنگه sravanh.

۱۱. جستن از مصدر هزْ haz، در گزارش پهلوی پارهٔ ۴ از یسنا ۴۱ (هفت هات)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱ از هات ۲۹ و به:

Altiranisches Wörterbuch, von Bartholomae, Sp. 1795

یازدهمین بند

۱. آیین، فرمان، دستور = اورواتَ urvâta، در بند ۱ از هات ۳۱ و در بند ۸ از هات ۳۴ و در بند ۱۵ از هات ۴۴ نیز آمده در گزارش پهلوی واوَریکانیه vâvarîkânîh هیئت‌های دیگر این واژه اوروَتَ urvata در بند ۳ از هات ۳۱، اورواتی urvâti در بند ۵ از هات ۴۶، اورواتها urvâthâ در بند ۱۴ از هات ۱۵ نیز به معنی پیمان و روش و فرمان و دستور و آموزش است.

۲. به جای فرو فرستاد آمده از مصدر دا dâ دادن، نهادن، بخشیدن.

۳. دریافتن از مصدر سچ sac به یاد داشتن، آموختن، در گزارش پهلوی نیز آموختن، در بند ۱ از هات ۵۳ نیز آمده است.

۴. آسایش = خْویتی xvîti: مرکب است از هو hu خوب و ایتی iti از مصدر یی (i) شدن، رفتن، آمدن. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید، بنابراین «خْویتی» یعنی خوش‌روش، همچنین واژهٔ دوژیتَ duzita که در پارهٔ ۲۰ از فروردین یشت و در پارهٔ ۱۹ از رام یشت آمده از دوژ duz و ایتَ ita اسم مفعول یی آمیزش یافته یعنی بدگذر یا راهی که از آن به دشواری گذرند، دربارهٔ هو و دوژ به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

۵. رنج اِنیتی، به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ همین هات نگاه کنید.

۶. زیان = رَشَنگه rashanh، همین واژه است که در فارسی ریش rêsh گوییم به معنی زخم (دل‌ریش)، در پهلوی نیز ریش از مصدر رَشْ rash، در پهلوی rêšîtan یعنی زخم زدن یا آسیب زدن و زیان آوردن، از همین بنیاد است راشَیَنگْه râshayenhê که در بند ۳ از هات ۴۹ و در بند ۹ از هات ۵۱ آمده و نیز به معنی ریش و زیان و گزند است.

در گات‌ها از این واژه، به‌ویژه زیان و آسیبی که در روز پسین به پیروان کیش دروغین و بزهکاران رسد اراده شده است، در اینجا یادآور می‌شویم که واژهٔ زیان در اوستا زیانا zyânâ و زیانی zyâni از مصدر zyâ است، در فرس هخامنشی دیا diya یعنی زیان رسانیدن.

۷. دیرپایا = دَرِگَ darega، در بخش‌های دیگر اوستا دَرِغَ darəgha، در فرس هخامنشی دَرْگَ darga یعنی دراز، بلند، در پهلوی dêr و در فارسی دیر، واژهٔ درنگ در پهلوی و فارسی با واژهٔ اوستایی دَرِگَ = دَرِغَ یکی است و از همین بنیاد است دراجَنْگه drâjanh که در فارسی دراز گوییم. در بند ۶ از هات ۲۸ به صفت دَرِگایو daregâyu برخوردیم و به معنی پایدار گرفتیم، دَرَج draj که به معنی پاییدن است ریشهٔ این

واژه‌هاست، واژه‌های دیگر که با این صفت آمیزش یافته در اوستا بسیار است، از آنهاست دَرِگُوجیاتی darəgô-jyâti که در بند ۵ از هات ۳۳ و در بند ۲ از هات ۴۳ آمده یعنی زندگی بلند یا زندگی جاودانی و دیرپایا، دَرِگُو بازو daregô-bâzu که در پارهٔ ۵ از هات ۳۸ (هفت هات) آمده یعنی دراز بازو، دَرِغُو اَنگوشتَ darəghô-angušta که در پارهٔ ۱۱ از ارت یشت آمده یعنی دراز انگشت، در مجمل‌التواریخ دراز انگل (ص ۳۰).

۸. سود، بخشایش = سَوَ sava، همچنین در گات‌ها سَوا savâ آمده، در پهلوی سوت و در فارسی سود گوییم، در بند ۹ از هات ۲۸ نیز به واژهٔ سَوَنگه savanh برخوردیم که نیز به همین معنی است و در یادداشت شمارهٔ ۹ از همان بند گفتیم که مصدر ایـن واژه سـو su می‌باشد یعنی سود بخشیدن، بسا در اوستا واژهٔ سَوَ sava بـه مـعنی بـخشایش است، بـه یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۹. پس آنگاه = اَئیپی تائیش aipî-taiš، در بند ۱۱ از هات ۳۴ تائیش آ tâiš-â آمده و در بند ۷ از هات ۴۴ تائیش tâiš یعنی پس آنگاه، این‌چنین، این‌گونه، همانا.

۱۰. به کام یا خوش = اوشتا uštâ، این واژه بسا در اوستا به معنی به خواهش و به کام و به آرزو آمده و بسا هم به معنی خوشی و نیکویی و رستگاری. اوشتی ušti که در بند ۴ از هات ۴۸ آمده به معنی کام و خواهش نیز مانند اوشتا از مصدر وَس vas درآمده که به معنی خواستن، خواهش داشتن، آرزو کردن است. به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید.

(اَهْنُودَگات: یسنا، هات ۳۱)

نخستین بند

۱. به یاد آوردن، از مصدر مر mar. به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

از همین بنیاد است هومِرتی hu-mereti (خوب پیک) که در بند ۱۰ همین هات آمده است.

۲. فرمان، دستور = اورواتَ urvâta، دوبار در این بند آمده. به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳. ضمیر «تان» برمی‌گردد به اهورامزدا و امشاسپندانش.

۴. آگاهانیدن، آموزانیدن = سَنْگه sanh، به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵. ناشنیده = اَگوشتَ a-gušta صفت است، از اَ، که از ادوات نفی است یعنی نــه و از گوشتَ gušta اسم مفعول مصدر گوش gush گوش دادن، شنیدن. به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۲۹ نگاه کنید، صفت ناشنیده به معنی تلخ و ناگوار و ناخوش و دشوار است.

۶. از دروغ = دروج druj کیش دروغ یا دیو یسنا اراده شده در برابر دین راستین = اَشَ asha.

۷. جهان، گیتی = گَئِتها gaêthâ، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۸. تباه کردن = مَرنچ marənc میرانیدن، نیست کردن، نابود کردن، کشتن، تباه کردن. در گزارش پهلوی (= زند) مـورنجینیتن murnjênîtan در تـوضیح افـزوده شـده تـپاهنیتن tapâhênîtan تباه کردن، چنان‌که در بند ۶ از هات ۵۳ و در بند ۱ از هات ۴۵ و در بند ۱۰

از هات ۵۱ نیز به فعل مَرَنچ برمی‌خوریم، از همین بنیاد است مَرِدْ mared که در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۹ از هات ۳۲ سخن داشتیم، برای واژه‌های دیگر از همین بنیاد به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از هات ۴۶ نگاه کنید.

۹. به جای «بسیار خوش» وَهیشتَ vahišta = بهتر آمده، به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰. دلداده: به جای این واژه زَرَزْدا zaraz-dâ آمده، در نسخه بدل zraz صفت است، برخی آن را از اسم زِرِدْ zered (= زِرِزْ zərəz) که به معنی دل است و در بند ۱۲ از همین هات آمده و از مصدر دا dâ (دادن) دانسته‌اند، بارتولومه Bartholomae آن را برابر واژهٔ سانسکریت sraddhâ دانسته به معنی مؤمن و معتقد گرفته است، واژهٔ زَرَزْدائیتی zarazdâiti (zrazdâiti) که در بند ۱۱ از هات ۴۳ آمده به معنی ایمان و اعتقاد است، زَرَزْدیشتَ zarazdišta (zrazdišta) صفت تفضیلی است که در بند ۷ از هات ۵۳ آمده یعنی با ایمان‌تر و با اعتقادتر و مخلص‌تر یا دلداده‌تر و با وفاتر. زَرَزْدا و واژه‌هایی که از آن در آمده از هر بنیادی که باشد، معنی‌هایی که به آن داده شده مناسب می‌افتد.

واژه‌هایی که بی‌گمان از زِرِدَ zereda (دل) درآمده: زِرِذَیَه zeredhaya به معنی دل یا میان و مرکز، در پارهٔ ۳ از نخستین فرگرد وندیداد؛ زَرَذَ غنیایی zaradha-ghnyâi یعنی شکستن یا به دل آسیب زدن در پارهٔ ۱۴ از همان فرگرد و جز آن آمده است. به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۴۳ نگاه کنید.

دومین بند

۱. چون = یِزی yezî هشت بار در گات‌ها آمده: هات ۳۱ بند ۲؛ هات ۳۲ بند ۶؛ هات ۳۴ بند ۶؛ هات ۴۴ بند ۶ و بند ۱۵؛ هات ۴۸ بند ۱ و بند ۹؛ هات ۵۳ بند ۱، از حروف ربط است به معنی چه، که، چون، پس، آیا، آری، هرچند، اگرچه. در گزارش پهلوی: «آن»، «اگر»، «که».

یِزی yezi با یای کوتاه در بخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده و در همه جا در گزارش پهلوی (هَت) = هکر hakar (= اگر) شده، به این معنی در گات‌ها درست نمی‌آید، در گزارش پهلوی در میان هشت بند از گات‌ها که برشمردیم دوبار هکر = اگر ترجمه شده، در شش بند دیگر به جای آن در پهلوی «که» و «آن» آورده شده است.

۲. راه = اَدْوَنْ advan، در بخش‌های دیگر اوستا اَذْوَنْ adhwan، در گزارش پهلوی

همین بند از هات ۳۱، راس، یعنی راه در اوستا به این واژه بسیار برمی‌خوریم، چنان‌که در گات‌ها: هات ۳۴ بند ۳؛ هات ۴۴ بند ۳.

۳. بهتر = وَخْیَنگه vahyanh، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴. برگزیدن = وَرْ var، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵. دیدار = اَئیبی دِرِشتَ aibî-derešta: از جزء اَئیبی و از مصدر دَرِسْ dares دیدن (به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید)، این واژه در این بند اسم است اما در بند ۵ از هات ۵۰ چون صفت به‌کار رفته به معنی پدیدار، نمودار، به دیده آمدنی، دیدنی، آنچه به چشم آید، آنچه با دیده توان نگریستن. این صفت در بخش‌های دیگر اوستا اَئیوی دَرِشتَ aiwi-darešta آمده چنان‌که در فروردین‌یشت پارهٔ ۱۴۶. دِرِشتَ derešta اسم مفعول است از مصدر دَرِسْ dares (دیدن) در تأنیث دِرِشتا dereštâ

۶. ازین‌رو = آئیش âiš در بند ۱۱ از هات ۲۸ به آن برخوردیم و در بند ۱۱ از هات ۴۴ بر خواهیم خورد: از این‌رو، برای اینکه، چون.

۷. آمدن: از مصدر یی، آمدن، رفتن، شدن در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۰ گذشت، در فرس هخامنشی نیز یی (i)، در این بند چنان‌که در بند ۲۰ از همین هات و در بندهای ۵-۶ از هات ۴۶ با جزء آ، آمده و در بند ۳ از هات ۵۱ با جزء آ و با جزء هام آمده â. ham. i و با جزء پئیتی paitî در بند ۶ از هات ۳۴ و در بند ۱۱ از هات ۴۹ و در بند ۹ از هات ۵۰ آمده به معنی پذیره شدن، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۸ از هات ۴۶ نگاه کنید. مصدر یی، بسا با جزءهای دیگر که هر یک اندک تغییری به آن می‌دهد در اوستا بسیار آمده و بسا هم بی این جزءها آمده، در خودِ گات‌ها: بند ۱۴ همین هات و بندهای ۱ و ۱۶ از هات ۴۶.

۸. داور یا رد = رتو ratu، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۹. به جای گروه آنْسَ ansa دسته، فرقه، دو گروه یا دو فرقه و دو دستهٔ دینی مراد است: مزدیسنا و دیگر دیویسنا.

واژهٔ آنْسَ ansa با واژهٔ رانَ râna که در بند ۳ همین هات آمده بی‌گمان یکی است، چون ریشه و بُن این واژه پسین روشن است از دریافتن معنی آن که به زودی یاد خواهیم کرد به مفهوم آنْسَ پی خواهیم برد.

۱۰. شناختن = وید vid، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱. زندگی کردن = جی ji، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید.

سومین بند

۱. سزا = خشنوتَ xshnûta، در بند ۹ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر xshnu خوشنود کردن (به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید)، در این بند چنان‌که در بند ۹ از هات ۵۱ از خشنوتَ، سزا اراده شده، آنچه درخور است و سزاوار است، خواه پاداش کردار نیک و خواه پادافراه کردار بد زیرا در هر دو بند سخن از سزای دو گروه است، چه مزدیسنان نیکوکار و چه دیویسنان بزهکار.

۲. خرد: به جای این واژه مَئینیو mainyu آمده، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳. آذر = آتْهر âthr؛ آتَر âtar آتش، از آزمایش روز پسین که از آهن گداخته و آتش خواهد بود در بند ۹ از همین هات و در بند ۷ از هات ۳۰ و در بند ۴ از هات ۳۴ و در بند ۴ از هات ۴۳ و در بند ۶ از هات ۴۷ و در بند ۹ از هات ۵۱ نیز یاد شده است.

۴. آموزانیدن = چیش cish یا چیش cîsh (=کَئِش kaêsh)، در بسیاری از بندهای گات‌ها از آن معنی نوید دادن و پیمان کردن یا بشارت دادن و وعده کردن برمی‌آید، چنان‌که در هات ۳۴ بند ۱۳؛ هات ۴۴ بند ۱۶؛ هات ۴۵ بند ۱۰؛ هات ۴۶ بند ۱۸؛ هات ۴۷ بند ۵؛ هات ۵۰ بند ۳؛ هات ۵۱ بند ۵. همچنین در بند ۶ از هات ۴۴ معنی باز شناختن و از آن کسی دانستن از آن برمی‌آید، در بند ۱۵ از هات ۵۱ با جزء پَرا آمده: parâ-cish به معنی پیمان دادن و پیش‌بینی کردن و امیدوار بودن. مصدر چیتْه cith (=کئِته kaêth) که در بند ۲ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۶ آمده به معنی آموزانیدن است و مصدر چیت cit (=کَئِتْ kaêt) که در بند ۱۱ از هات ۳۲ و در بند ۱۱ از هات ۵۱ (در این بند پسین با جزء اَ آمده به معنی اندیشیدن و آگاهاندن است و با مصدر چیش ciš یکی است و به معنی آموزانیدن در بند ۵ از هات ۳۲ با جزء فْرَ: fra-cit آمده است). واژه‌هایی که از این مصدرها درآمده در اوستا بسیار است، از آنهاست در گات‌ها چیستی به معنی اندیشه و شناسایی در بند ۹ از هات ۳۰؛ در بند ۲ از هات ۴۷؛ در بند ۱۱ از هات ۴۸؛ در بند ۲۱ از هات ۵۱. چیستی cisti به معنی آموزش و آگهش و دانش و آیین و دستور دینی و کیش در بند ۱۰ از هات ۴۴؛ در بند ۵ از هات ۴۸؛ در بندهای ۶ و ۱۸ از هات ۵۱. در فارسی از این بنیاد واژهٔ کیش به‌جا مانده که در خود اوستا تْکَئِشَ tkaêsha آمده و بسیار به‌کار رفته، در گات‌ها: در بند ۳ از هات ۴۹ نیز به آن برمی‌خوریم اما برای کیش دروغین به‌کار رفته در برابر وَرِنَ

varena دین و آیین راستین (به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید)، گذشته از گات‌ها در بخش‌های دیگر اوستا تْکَئِشَ tkaêsha به همان معنی کیش در فارسی به‌کار رفته، یعنی دین چنان‌که در یسنا ۲۰ پارهٔ ۱ و جز آن. تکئش =کیش نیز در اوستا به معنی آموزگار آمده، به‌ویژه آموزگار دینی، چنان‌که در گات‌ها: هات ۴۹ بند ۲، در اینجا این واژه برای آموزگار دین دروغین آورده شده، اما در جاهای دیگر اوستا برای همهٔ آموزگاران دینی به‌کار رفته چنان‌که در واژهٔ پَـئُوئیریُو تکـئِشَ paoiryô-tkaêsha یـعنی نـخستین آموزگاران کیش. این واژه در اوستا همیشه برای نیکان و پارسایان که مردم را به راه راست خوانده و آیین نیک نهاده، به‌کار رفته است. به جلد دوم یشت‌ها، گزارش نگارنده، نگـاه کنید.

تکئشَ tkaêsha =کیش از مصدر چیش cish (=کئِش kaêsh) درآمده است. بـه نـام پوروچیستا pourucistâ دختر زرتشت یعنی «پردانا یا بسیاردان» در بند ۳ از هـات ۵۳ برمی‌خوریم. به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۴۹ نگاه کنید و به گفتار چـیستی = چیستا در جلد دوم یشت‌ها.

۵. هماورد: در متن رانَ râna آمده، در بند ۱۲ از هات ۴۳ و در بند ۶ از هات ۴۷ و در بند ۹ از هات ۵۱ نیز به آن برمی‌خوریم، در بند ۱۹ از همین هات رانْنَ rana آمـده، ایـن واژه ناگزیر با واژهٔ آنْسَ ansa که در بند پیش در شمارهٔ ۹ گذشت در معنی یکی است و از آن دو دستهٔ دینی یا دو گروه مزدیسنا و دیویسنا اراده شده یا دو فرقه که در سر دین راسـتین و کیش دروغین با همدیگر در ستیزه و نبردند. رِنَ rena کـه در پـارهٔ ۵۲ از فـرگرد هـفتم وندیداد آمده یعنی پیکار، جنگ، چنان‌که در گزارش پهلوی همان پـاره نـیز بـه پـتکار patkâr (پیکار) گردانیده شـده است، هـمچنین واژهٔ رانْـنَ در گـات‌ها در بـندهایی کـه برشمردیم، در گزارش پهلوی پتکارتاران patkârtârâm شده است.

هَمْ‌اَرِنَ ham-arena در پارهٔ ۳۱ فروردین یشت به مـعنی پـیکار و رزم و نـبرد است، چنان‌که در فرس هخامنشی (در سنگ‌نبشتهٔ بیستون) هم‌اَرَنَ ham-arana به همین معنی است؛ هم‌اِرِتَه ham-eretha در پـارهٔ ۱۲ ارت یشت و در پـارهٔ ۴۸ مـهریشت و بسـا در پاره‌های دیگر یشت‌ها به معنی هماورد و دشمن است. در فـرس هـخامنشی نـیز هَـمْ‌اَرَ ham-ara به همین معنی است، در سانسکریت ràna یعنی جنگ. مصدر اَرْ ar که در اوستا و فرس هخامنشی به معنی جنبیدن و به گردش درآمدن و در رسیدن و درآمدن است ریشهٔ این واژه‌هاست. با جزء آ در بند ۱۰ از هات ۴۳ به معنی در رسیدن و درآمدن است و بـا

جزء فرا: frâ-ar در بند ۳ از هات ۴۶ یعنی فراز آمدن، و با جزء پئیتی: paitî-ar در بند ۱۲ از هات ۴۴ یعنی به ستیزه درآمدن و یا پذیره شدن و پذیره آمدن. همین واژه است که در پتیرک patirak پهلوی و پذیره فارسی دیده می‌شود «کنارنگ پسر را پذیرهٔ او فرستاد به نشابور» دیباچهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری در بیست مقالهٔ قزوینی جلد دوم ص ۶۲. به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۸ از هات ۴۶ نیز نگاه کنید.

مصدر اَرْ ar با جزء اوس (=اوز uz) و آ â در بند ۱۲ از هات ۳۳ یعنی خویشتن به کسی نمودن یا به سوی کسی رفتن، در این بند نظر به وزن شعر اوز uz زیادتی است، افزوده شده است. مصدر اَرْ ar با جزءهای گوناگون که با هر یک اندک تغییری در معنی داده شده، در اوستا بسیار آمده است. همچنین واژهٔ اَرْ ar به معنی بخشودن و بهره رسانیدن و برخوردار کردن و ارزانی داشتن در اوستا بسیار آمده چنان‌که در گات‌ها: هات ۳۳ بند ۹، هات ۳۴ بند ۳، هات ۵۰ بند ۵.

۶. برگزیده: چَزْدَنْگهوَنت cazdanhvant در بند ۵ از هات ۴۴ نیز آمده، می‌توان آن را به معنی فرزانه یا هوشمند گرفت چنان‌که در گزارش پهلوی به ویچارتار vîcârtâr گردانیده شده است، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۷. آموزش، فرمان، دستور =اوروَتَ urvata، به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۸. گفتن =وچ vac، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۹. بدانیم: ویدوَنُویی vîdvanôi از مصدر وید vid دانستن، دریافتن. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰. برای واژه‌های زبان و دهان به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۲۸ و به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱. زنده یا جاندار = جْوَنْتْ jvant، از این واژه مردم اراده شده از مصدر جو ju = ji درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ و در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ گذشت. در بند ۱۵ از همین هات و در بندهای ۱۱-۱۲ از هات ۳۲ جیُوتو jyôtu به معنی زندگی از همان بنیاد است، همچنین است جیاتو jyâtu که در بندهای ۹ و ۱۵ از هات ۳۲ و در بند ۴ از هات ۴۶ و در بند ۹ از هات ۵۳ آمده و جیتی jîti که در پارهٔ ۵ از یسنا ۳۸ (هفت هات) آمده است.

۱۲. گروانیدن =وَرْ var، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

چهارمین بند

۱. خوانده شده = zevîm از صفت زَئُویَه zaoya (اسم مفعول) در تأنیث زَئُویا zaoyâ از مصدر زو zu که به معنی خواندن و به یاری خواستن (استغاثه کردن) است زو zu و زبا zbâ به این معنی در اوستا بسیار آمده، در گات‌ها: هات ۳۳ بند ۵، هات ۴۳ بند ۱۰، هات ۴۶ بند ۱۴، هات ۴۹ بند ۱۲، هات ۵۱ بند ۱۰. از همین بنیاد است زَوَنْ zavan به معنی خوانش (استغاثه) که در بند ۳ از هات ۲۸ و در بند ۳ از هات ۲۹ آمده است، صفت دوش اَزُوبا duš-azôbâ یعنی بد خوانده شده یا بدنام در بند ۴ از هات ۴۶ آمده است.

مصدر زبا zbâ = زو zu در گزارش پهلوی به خواندن گردانیده شده، زبایشن در پهلوی و پازند به معنی استغاثه است (به جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده نگاه کنید)، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۲۸ و به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۲. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۰.

۳. دربارهٔ اشی ashi ایزدِ پاداش، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید و از برای آرمئیتی به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۳ همان هات نگاه کنید.

۴. آرزو داشتن = ایش ish درخواستن، خواستار بودن، ایش ish نیز در اوستا به معنی برانگیزانیدن و شتابانیدن و گسیل کردن است چنان‌که در بند ۶ از هات ۴۹، در فرس هخامنشی اَیش aish نیز به معنی گسیل داشتن است چنان‌که در سنگ‌نبشته داریوش بزرگ در بهستان (= بیستون)، به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۵. به جای شهریار خشَتْهرَ xshathra آمده، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۶. نیرومند: نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۷. بالندگی یا بالش و فره و فزایش (ترقی و نمو) = وِرِدْ vered از مصدر وَرِدْ vared، در پهلوی والیتن در فارسی بالیدن گوییم، در بند ۳ از هات ۲۸ به آن برخوردیم و در بند ۳ از هات ۴۶ و در بند ۴ از هات ۴۹ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیز به آن خواهیم برخورد، به واژهٔ وَرِدِمانْمْ varedemam در بند ۱۶ از هات ۴۶ نیز نگاه کنید.

۸. چیره شدن، دست یافتن، شکست دادن، پیروزی یافتن، برتری یافتن = وَنْ van در اوستا بسیار آمده، در گات‌ها: هات ۴۸ بند ۱ و بند ۲، هات ۴۹ بند ۴، هات ۵۳ بند ۵. از

همین بنیاد است وَنَنا vananâ که در بند ۱۵ از هات ۴۴ آمده به معنی پیروزی (فتح). وَنْ van در اوستا، چنان‌که در فرس هخامنشی به معنی خواستن و خواهش داشتن و دوست داشتن است، در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت. در سنگ‌نبشتهٔ بیستون با جزء پَتی patiy و جزء آ â به معنی درخواستن آمده است، همچنین وَنْ van به معنی سود بردن و به‌دست آوردن است، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۴۹ نگاه کنید.

پنجمین بند

۱. آگاهانیدن یا گفتن = وَچْ vac، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

۲. بهتری = وَهْیَنگه vahyanh پاداش بهی مُراد است، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳. بازشناختن از مصدر وی چی vî-ci، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴. دریافتن از مصدر وید vid، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵. به یاد سپردن = مِنْدائیدیایی mendâidyâi (Inf.) در بند ۸ از هات ۴۴ نیز آمده: از واژهٔ مِنْ (از مصدر مَن man اندیشیدن) و دائیدیایی dâidyâi (از مصدر دا dâ دادن)، دَئیدیایی daidyâi (Inf.) به معنی دادن و بخشودن در بند ۲۰ از هات ۵۱ آمده، همچنین در بند ۵ از هات ۵۳ واژهٔ مِنْ men با مصدر دا dâ به معنی به منش دادن یا به یاد سپردن به‌کار رفته است، به یادداشت شمارهٔ ۱–۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نیز نگاه کنید.

۶. رشک = اِرِشی ereshi، در معنی این واژه اختلاف کرده‌اند چنان‌که بارتولومه Bartholomae نوشته، باید به معنی رشک باشد و اَرِشْیَنْت arešyant که در یسنا ۵۲ پارهٔ ۲ آمده صفت است یعنی رشکناک یا رشکن (حسود)، بنابراین اِرِشی ereshi هیئت دیگری است از اَرَسکَ araska که در یسنا ۹ پارهٔ ۵ آمده و در پارهٔ ۱۶ رام یشت تکرار شده است، در فارسی رشک یا ارشک و در پهلوی اریشک arišk، در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۰ که از مندرجات هات ۳۱ سخن رفته، در فقرهٔ ۶ از دیو اَرِش areš یعنی دیو رشک یاد شده، به جای واژهٔ اِرِشی ereshi که در بند ۵ از هات ۳۱ آمده. نگاه کنید به یادداشت وست West در S. B. E. vol. 37 p. 246 در فصل ۲۸ بندهش فقرهٔ ۱۴ دیو ارشک «دشمن کینه‌ورِ بد چشم» تعریف شده است.

ششمین بند

۱. دانا = ویدْوَنگه vîdvanh از مصدر وید vid دانستن، آگاه بودن، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲. آشکارا = هَئیتهیَه haithya، به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳. سخن = مانْتهرَ mathra، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴. واژه‌هایی که به رسایی و جاودانی گردانیدیم: نخستین هَئوروَتات haurvatât، همان است که در فارسی خرداد گوییم؛ دومین اَمِرتات ameretât یا اَمِرتاتات ameretâtât در فارسی مرداد یا امرداد، چنان‌که می‌دانیم خرداد و امرداد از امشاسپندان یا از مهین فرشتگانند مانند چهار امشاسپند دیگر: اردیبهشت و بهمن و شهریور و سپندارمذ، جداگانه از آنان سخن داشتیم. در اینجا چنان‌که پیداست از خرداد و امرداد معنی آنها اراده شده، یعنی رسایی و بیمرگی = جاودانی. در اوستا، در هر جا که هَئوروَتات haurvatât و اَمرتات ameretât نام امشاسپندان خرداد و امرداد آمده در گزارش پهلوی نیز هروَتات و امردات آورده شده و در هر جا که معنی آنها اراده شده در گزارش پهلوی به هماک روبشن hamâk-robišn (همه روش) و امرک روبشنیه amark-robišnîh (بیمرگ روش) گردانیده شده، چنان‌که در همین بند از هات ۳۱ هَئوروَتات یعنی رسایی (کمال). هَئوروَ haurva در تأنیث هَئوروا haurvâ که جداگانه در اوستا بسیار آمده، چنان‌که در پارهٔ ۱۴ از یسنا ۱۹ و در پاره‌های ۶ و ۸ از یسنا ۵۸ و جز آن صفت است یعنی رسا، همه، درست (تمام، کامل). هئوروَ در سانسکریت sàrva و در فرس هخامنشی هرووَ haruva همان است که در فارسی «هر» شده است.

فرَهَرَوَم fraharavam در فرس هخامنشی، چنان‌که در سنگ‌نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون) آمده یعنی روی هم.

اَمِرتات ameretât که حرف نفی اَ در سر آن جای گرفته، یعنی بیمرگی یا جاودانی. در گفتار امشاسپندان از خرداد و امرداد سخن داشتیم.

۵. برافراختن = وَخشْ vaxsh رستن، روییدن، برآمدن، افزودن، در انگلیسی to wax در آلمانی wachsen، به همین معنی در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۶ از هات ۴۸ از افزودن ماه و رستن گیاه سخن رفته است، گذشته از این، معنی برافراشتن یا افراختن و بلند کردن و بالیدن و سر برزدن از آن برمی‌آید چنان‌که در همین بند از هات ۳۱ و در بند ۷ همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۳ و در بند ۱۱ از هات ۳۴ و در بند ۱ از هات ۴۸. وخش vaxsh در

گزارش پهلوی وخشیتن vaxšîtan آمده و توضیح داده شده اوزوتن avzûtan (افزودن) دربارهٔ وخش و نام ایرانی رود جیحون = آمویه که بایستی وخشو vaxshu باشد یعنی فزاینده و بالنده که جغرافیانویسان یونانی Oxus نوشته‌اند، و رود وخشاب که یکی از بازوهای جیحون است و جشنِ وخشنگام، به نخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، نگاه کنید.

هفتمین بند

۱. به جای آراستن در متن رُائِتهونْ rôithwen آمده و در یسنا ۱۲ پارهٔ ۱ همین جمله از گات‌ها تکرار شده است، جز همین یک‌بار دیگر در گات‌ها به این واژه برنمی‌خوریم اما واژهٔ رَئِتهوَ raêthwa که بنیاد آن است، در بخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده است. رَئِتهوَ یعنی آمیختن، به چیزی درآمدن، آمیزش یافتن، پذیرفتن، چنان‌که در تیریشت پارهٔ ۱۳ و فروردین یشت پاره ۸۱ و فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ ۵۰. با جزء اوپَ upa یعنی رخنه کردن، راه یافتن، چنان‌که در فرگرد ۳ وندیداد پارهٔ ۱۴ و فرگرد ۱۰ پارهٔ ۱؛ با جزء پَئیتی paiti نفوذ کردن، سرایت کردن، آلودن چنان‌که در فرگرد ۵ وندیداد پارهٔ ۲۸ و پارهٔ ۳۳، با جزء هامْ ham به هم آمیختن، درهم و برهم کردن چنان‌که در مهر یشت پارهٔ ۷۲ و زامیادیشت پارهٔ ۵۸ و جز آن، در گزارش پهلوی (vimêxtan ویمیختن) gumêxtan گومیختن (آمیختن)، به واژهٔ رَئِتهویشکَرَ raêthwiškara (آمیزشکر) که نام یکی از پیشوایان است، دارای ششمین رتبه که امروزه راسپی گویند در جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، نگاه کنید و به واژهٔ رَئِتهویش بَجینَ raêthwiš-bajina پیاله و جامی که برای آمیختن فشردهٔ هوم به‌کار می‌رود، چنان‌که در پاره ۸ از فرگرد ۱۴ وندیداد آمده است.

۲. به جای فردوس خواتهرَ xvâthra آمده، در فارسی خوار گوییم، در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هات ۲۸ گفتیم که این واژه به معنی آسانی و گشایش و فراخی و آسایش و رامش و خوشی است، در بسیاری از بندهای اوستا به همین معنی است چنان‌که در گات‌ها: هات ۳۳ بند ۹ و بسا هم به معنی جایگاه خوش و خرم و سرای پررامش و آسایش یا بهشت و فردوس است، چنان‌که در هات ۳۱ بند ۷ و هات ۴۳ بند ۲ و هات ۵۰ بند ۵ و هات ۵۳ بند ۶.

خواتهرَ xvâthra از واژهٔ هو hu (خوب) و آتهرَ âthra (دم، نفس) آمیزش یافته. دوژآتهرَ duzâthra که در پارهٔ ۸ از یسنا ۸ آمده یعنی دشخوار یا به سختی دم زدن و به رنج بودن (دربارهٔ هو و دوژْ به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید).

چند تن از دانشمندان مصدر خْوَنْ xvan را که به معنی درخشیدن و درفشیدن است بنیاد واژه‌های آتهرَ âthra و دوژآتهرَ duzâthra دانسته‌اند اما واژهٔ آتهرَ نظر به این بنیاد، به معنی درخشندگی در همه جای اوستا درست نمی‌افتد.

(نگاه کنید به:Studien zum Avesta von K. Geldner s. 17-18)

خواتهرَ xvâthra به معنی فردوس به این اعتبار است که در آنجا دم خوش توان برآوردن و درگشایش و فراخی زیستن.

دوزخ شرری ز رنج بیهودهٔ ماست　　فردوس دمی ز وقت آسودهٔ ماست

(خیام)

۳. روشنایی = رَئُوچَنگه raocanh، به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴. اندیشیدن = مَنْ man در بند ۱۹ نیز آمده، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵. خرد = خرَتْهوَ xrathwa (= خرَتو xratu) به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۶. آفریننده یا دادار و کارساز = دانْمی danmi، در بند ۸ از همین هات و در بند ۱۰ از هات ۳۴ و در بند ۴ از هات ۴۴ نیز آمده، دامی dânmi به معنی آفرینش است چنان‌که در بند ۵ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۵۱، مصدر دا، دادن، بخشودن، آفریدن ریشهٔ آنهاست، از همین بنیاد است دامن dâman به معنی آفریده که در بند ۶ از هات ۴۶ و در بند ۷ از هات ۴۸ آمده است، همهٔ این واژه‌ها در گزارش پهلوی (= زند) دام شده است.

دام در فارسی به معنی آفریده نیامده است، دام به معنی چارپای خانگی و جانور اهلی در برابر دد، چارپای دشتی و جانور وحشی از بنیاد دیگر است:

دامست جهان بر تو ای پسر دام　　زین دام ندارد جز دد و دام

(ناصرخسرو)

۷. داشتن، دارا بودن = دَرْ dar در فرس هخامنشی نیز دَرْ dar و در فارسی داشتن، در هات ۴۳ بند ۱۳، هات ۴۴ بند ۴، هات ۴۶ بند ۵ و بند ۷، هات ۴۹ بند ۲، هات ۵۱ بند ۸ نیز آمده به معنی دارا بودن و نگاهداشتن و فراگرفتن و از آنِ خود ساختن و بازداشتن و واداشتن و ناگزیر کردن و ناچار کردن، همچنین با جزء‌های اَوَ ava، اوپَ upa، نی nî، وی vî در اوستا بسیار آمده است.

دَرْ dar نیز به‌معنی دریدن و شکافتن است، در پهلوی دریتن چنان‌که در مهر یشت پارهٔ ۱۲۵ و جز آن.

۸. به جای نیروی مینوی در متن مَئینیو mainyu آمده، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹. برافراشتن = وخش vaxsh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند پیش.

۱۰. اینک = نورانْمْ nûranm با واژهٔ نو nû که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت، یکی است.

۱۱. همان = هامَ hâma، در بند ۱۶ از هات ۳۲ هَمَ hama صفت است، همین واژه است که در پهلوی و در فارسی «هم» گوییم.

هشتمین بند

۱. نخستین پَئُواورویم paourvîm (یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹)؛ پسین = یَزو yazu صفت است در تأنیث یزیوی yezivî چنان‌که در بند ۳ از هات ۵۳، به یادداشت شمارهٔ ۴ آن بند نگاه کنید.

۲. پدر = پَتَرْ patar، بسا در اوستا پیتر pitar، آمده، همچنین در فرس هخامنشی پیتر pitar، هیئت‌های دیگر آن چون پْتَرْ ptar، پیتهْرْ pithr، فِذرْ fedhr در اوستا بسیار است. در خود گات‌ها: هات ۴۴ بند ۷، هات ۴۵ بند ۴ و بند ۱۱، هات ۴۷ بند ۲ و بند ۳، هات ۳۵ بند ۴. در بند ۳ از هات ۴۷ تا tâ به جای تَرْ tar (= پدر) است، در پهلوی پیت pit و پیتر pitar، در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۲ از هات ۴۷ مزدا پدر راستی خوانده شده است، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۴۵ نیز نگاه کنید.

۳. چشم = چشمَن cashman، در فارسی چشم، در بند ۱۳ همین هات نیز آمـده. بـه یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۳ از هات ۳۳ نگاه کنید.

۴. دریافتن = گرَب grab، در فرس هخامنشی نیز گرب grab، در پهلوی و در فارسی گرفتن، در اینجا با جزء هَنْ: hen-grab یعنی دریافتن یا نگریستن و دیدن.

۵. داور = اَهورَ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۰، در بند ۱۰ همین هات نیز آمده است.

۶. جهان، زندگی و هستی = اَنگهو anhu نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بـند ۲ از هات ۲۸.

نهمین بند

۱. سپندارمذ آرمَئیتی ârmaiti یکی از امشاسپندان است، در این جهان نگهبانی زمین سپرده به اوست از این‌رو در اینجا یاد شده، زیرا از اوست که جانداران، زمین خوش و خرم و چراگاهان خوب و جایگاه پرآسایش و رامش یابند. به بند ۳ از هات ۴۷ و به بند ۵ از هات ۴۸ نیز نگاه کنید.

۲. به جای سازندهٔ جانداران در متن گِئوشْ تَشَنْ geuš-tashan آمده لفظاً یعنی سازندهٔ گاو، چنان‌که می‌دانیم واژهٔ گَئُو gao در اوستا اسم جمع همهٔ چارپایان سودمند است، و نیز نام جانور مخصوصی که در فارسی نیز گاو گوییم. تَشَن tashan یعنی سازنده، آفریننده از مصدر تَشْ tash تراشیدن و بریدن و ساختن و آفریدن و پدید آوردن (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱ از هات ۲۹). تشن همیشه با واژهٔ گِئوش geuš آمده، چنان‌که در بند ۲ از هات ۲۹ و در بند ۹ از هات ۴۶. در گزارش پهلوی همین سه بند از گات‌ها گوسپند تاشیتار شده یعنی آفرینندهٔ گوسپند (در پهلوی نیز گوسپند به معنی سراسر چارپایان سودمند است، نگاه کنید به جلد خرده اوستا).

گِئوش تَشَن geuš-tashan مانند گِئوش اوروَنْ geuš-urvan که لفظاً به معنی روان گاو است و در بند ۱ از هات ۲۸ و در بند ۱ از هات ۲۹ آمده، نام فرشته‌ایست، این دو فرشته بسا با هم یاد شده‌اند، چنان‌که در پارهٔ ۱ از یسنا ۳۹ (هفت هات) گِئوش اوروَنْ (=گوشورون) و تشن که به جای گئوش تشن آمده با هم ستوده شده‌اند، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از پارهٔ ۱۴ سی روزهٔ خُرد در جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، و به:

Foundations of the Iranian Religions: by Gray. The K. R. Cama Oriental Institute No. 15 p. 146.

۳. از خردمینوی یا مینوخرد که در متن هم این دو واژه به‌کار رفته نیروی ایزدی که چارپایان سودمند پدید آورد، اراده شده است، به بند ۳ از هات ۴۷ نیز نگاه کنید.

۴. ضمیر «او» برمی‌گردد، به جاندار.

۵. راه = پَتها pathâ، در گزارش پهلوی راس (راه)، در فرس هخامنشی پتهی pathi همچنین پَتْهه path در اوستا و در خود گات‌ها بسیار آمده، در انگلیسی path و در آلمانی pfad؛ پَنتی panti که هیئت دیگری است از همین واژه در فارسی پند شده به معنی اندرز، به واژهٔ پَتهمَن که pathman در یادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۴ از هات ۴۶ نگاه کنید. پد = پَتْهه path به معنی رفتن است بنیاد این واژه‌هاست.

۶. دادن از مصدر دا dâ، دادن در اینجا به معنی نشان دادن یا نمودن است.

۷. کشاورز = واستریَه vâstrya صفت است به معنی برزیگر یا کشاورز و آنچه به کار دهقانی پیوستگی دارد، خواه کشت و ورز (=کشت و برز) و خواه شبانی (= چوپانی)، در بندهای ۱ و ۶ از هات ۲۹ به آن برخوردیم، در بندهای ۱۰ و ۱۵ از همین هات و در بند ۶ از هات ۳۳ و در بند ۵ از هات ۵۱ و در بند ۴ از هات ۵۳ نیز به آن بر خواهیم خورد، در گزارش پهلوی (= زند) از هات ۲۹ و هات ۳۱ در بندهای ۶ و ۱۵ که یاد کردیم به ورزیتار varzîtâr یعنی ورزنده یا کارگر گردانیده شده است و در گزارش پهلوی از بند ۴ از هات ۵۳ به واستریوش vâstryôš برمی‌خوریم، از واستریوشان سالار چنان‌که طبری یاد کرده و واستریوشبذ که مسعودی نوشته که به گاه ساسانیان عنوان سرو بزرگ کشاورزان بوده، به جای وزیر کشاورزی کنونی جداگانه در گفتار پیشه‌وران سخن داشتیم.

واستریَه vâstrya از واژهٔ واستر vâstar درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱ از هات ۲۹ یاد کردیم و گفتیم به معنی شبان است و به معنی نگهبان و پاسبان نیز گرفته شده است.

واسترَ vâstra که در بند ۲ از هات ۲۹ به آن برخوردیم و به معنی خورش گرفتیم، به معنی چراگاه و کشت‌زار و برزیگری نیز آمده، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

واستْرَوَنت vâstravant در تأنیث واستْرَوَئیتی vâstravaiti که در بند ۱۱ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات ۵۰ آمده یعنی کشتمند یا از چراگاه برخوردار و از کشت و برز بهره‌ور.

۸. گراییدن از مصدر یی «i» رفتن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱.

۹. در اینجا واستریَه vâstrya با واژهٔ نُوایت nôit که به معنی «نه» می‌باشد آمده، در بند ۱۰ همین هات با حرف اَ «a» که از ادوات نفی است آورده شده: اَواستریَه a-vâstrya یعنی نه کشاورز (غیر دهقان) مردم چادرنشین و بیابان‌گرد مراد است.

دهمین بند

۱. ضمیر «او» برمی‌گردد به جاندار یا فرشتهٔ جانداران گِئوش تَشَن geuš-tashan

۲. از این دو: برزیگر و نه برزیگر (چادرنشین) مراد است.

۳. گله‌پرور = فشویَنت fshuyant یا شُبان اسم فاعل مصدر فشو یعنی پروراندن، چارپایان پرورش دادن و جانداران سودمند پرورانیدن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۲۹.

۴. داور = اَهورَ ahura، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۰.

۵. برگزیدن = فرَوَرْ fra-var فرا برگزیدن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۶. پاسبان = فشِنگهیَه fshenghya، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۹ از هات ۴۹.

۷. ناکشاورز، به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند پیش نگاه کنید.

۸. کوشیدن یا خود رنجه کردن = دَوْ dav، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ از هات ۲۹.

۹. پیام نیک یا خوب پیک = هومِرتی hu-mereti، به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ همین هات نگاه کنید.

۱۰. بهره یافتن = بخش baxsh در بند ۵ از هات ۴۷ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیز آمده و در بند ۱۰ از هات ۳۳ با جزء آ: â-baxsh، در پهلوی بخشیتن و در فارسی بخشیدن گوییم.

بخش baxsh هیئت دیگری است از مصدر بگ bag که در پارهٔ ۸ از زامیاد یشت به‌کار رفته و در پهلوی بختن، اسم مفعول این مصدر بختَ baxta که نیز در اوستا بسیار آمده، همان است که در فارسی بخت گوییم، همچنین از این بنیاد است بَگَ baga که در گات‌ها: هات ۳۲ بند ۸، هات ۵۰ بند ۱ و در بخش‌های دیگر اوستا بَغَ bagha به معنی بهره و برخ و بخش است، بغا baghâ به معنی پاره و بهره نیز در اوستا بسیار آمده. نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها، گزارش نگارنده، و به نخستین جلد یسنا.

یازدهمین بند

۱. جهان = گَئِتها gaêthâ کیهان، گیتی، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۲. دین = دَئِنا daênâ، در پهلوی نیز دین، در دومین جلد یشت‌ها در مقالهٔ دین از این واژه سخن داشتیم و گفتیم این واژه آریایی است و با هیچیک از واژه‌های بابلی و آرامی که واژهٔ دین عربی از آن درآمده، پیوستگی ندارد. برخی از دانشمندان ریشهٔ این واژه را در اوستا، مصدر دا dâ پنداشته، چنان‌که در آن گفتار یاد کردیم، به معنی دانستن گرفته‌اند.

(دربارهٔ مصدر دانستن که در اوستا زَنْ zan و در فرس هخامنشی دَن dan آمده به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید).

بیشتر دانشمندان ریشهٔ واژهٔ دین را مصدر دی dî دانسته‌اند که در اوستا به معنی دیدن و نگریستن است (به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) و آن را بـه واژهٔ

سانسکریت dhî پیوسته‌اند، این واژه را هرتل در سانسکریت به معنی فروغیدن و درخشیدن نوشته:

Die Arische Feuerlehre von J. Herterl I Teil; Leipzig 1925 s. 77 F. 95 F.

دین در اوستا، در همه جا به معنی کیش و آیین نیست، بسا به معنی تشخص باطنی آدمی است یا روان و جان و نهاد و هویّت معنوی و وجدان، در گات‌ها بیشتر به همین معنی به‌کار رفته است.

در جلد دوم یشت‌ها گفتیم که دین هر کسی پس از مرگ پیکرآسا نمودار گردد. به روان نیکوکار پس از مرگ دینش به پیکر دختر زیبا و خوش اندامی روی نموده، آن را به سوی بهشت رهنمود گردد و به روان گناهکار دینش به پیکر زنی زشت و پتیاره و گندیده روی کرده وی را به سوی دوزخ کشاند، همچنین در آنجا یاد کردیم که دین یکی از نیروهای پنجگانهٔ مردمی است. به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید و به گفتار دین در جلد دوم یشت‌ها و به هادخت نسک در همان جلد که از پیکر یافتن دین، پس از مرگ سخن رفته است و به:

Foundations of the Iranian Religions by H. Gray: The Journal of the K. R. Gama Oriental Institute, No. 15, Bombay, p. 70-73

در انجام افزوده گوییم گروهی از دانشمندان واژهٔ دین را در زبان تازی اصلا ایرانی دانسته‌اند که به میانجی زبان آرامی به تازیان رسیده است چنان‌که اخیراً نیبرگ Nyberg:

Hilfsbuch des Pehlevi II Upsala 1931 s. 54

و نگاه کنید به:

Nöldeke, Zeitschr. d. Deutsch. Morgen. Ges. XXXVII s. 534 note 2

۳. آفریدن، ساختن = تَش tash، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ همین هات.

۴. جان = اوشتَن uštana (= اوشتانَ) در بند ۱۴ از هات ۳۳ و در بند ۱۴ از هات ۳۴ و در بند ۱۶ از هات ۴۳ نیز آمده، در گزارش پهلوی جان.

۵. به جای واژهٔ تن اَستْوَنت astvant آمده، در بند ۲ از هات ۲۸ نیز به آن برخوردیم و در آنجا صفت برای جهان آورده شده و گفتیم در گزارش پهلوی استومند شده است، به یادداشت شمارهٔ ۵ آن بند نگاه کنید، در اینجا افزوده گوییم این صفت نیز در گزارش پهلوی تنومند شده یعنی دارندهٔ تن و پیکر.

چنان‌که از جملهٔ «به جان تن دادی» پیداست، جان به کالبد جای دادن یا به پیکر هستی زندگی بخشیدن، مراد است.

۶. کردار یا کنش = شیَئُوتهنَ shyaothana، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸.

۷. آموزش، آگهش، فرمان، آیین، پیام ایزدی، داوری (روز پسین) = سِـنگَه sengha (= سِنگَه senha) به این واژه در گات‌ها بسیار برمی‌خوریم چنان‌که در هات ۳۲ بند ۶ و در هات ۴۳ بند ۱۴ و هات ۴۵ بند ۲ و جز آن، در بخش‌های دیگر اوستا سَنگَه sanha آمده. به همین معنی است سِنگهَنَ senghana که در بند ۹ از هات ۳۲ آمده و سِنگهو senghu که در بند ۷ از هات ۳۴ آمده و سَنگهوَنت sanhvant که در پارهٔ ۱۲ زامیاد یشت آمده (در تأنیث sanhvaitî) یعنی فرمانبردار یا آموزش‌پذیر. همهٔ این واژه‌ها از مصدر سَنگهْ sanh درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ از هات ۲۹ گذشت و گفتیم به معنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است، به مصدر سانگه sânh در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ همان هات نیز نگاه کنید.

۸. به جای واژهٔ آزاد: وَسَنگهْ vasanh یعنی خواهنده و آرزوکننده، این صفت در گزارش پهلوی کامک شده یعنی کامه یا آنچه دلخواه و از روی کام و خواهش و آرزو است یا آزاد. وَسُو vasô که در بند ۱۹ از همین هات و در بند ۱۵ از هات ۳۲ آمده؛ وَس vas که در بند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۵۰ آمده از قیود است و در گزارش پهلوی به کامک شده یعنی به کام، وَشْنَ vasna در بند ۱۵ از هات ۳۴ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ یعنی خواهش و خواست یا اراده و میل، همین واژه است که در فرس، وَشنَ vashna شده مکرراً در سنگ‌نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی آمده است. وَسَسِ خشَتهرَ vasase-xshathra که در بند ۸ از هات ۴۳ آمده یعنی کشور دلخواه یا شهریار خویشکام و پادشاه کامکار، در گزارش پهلوی په کامک خوَتاکیه pa kâmak xvatâkîh یعنی خدایی (پادشاهی) به کام. همهٔ این واژه‌ها از مصدر وَسْ vas درآمده که به معنی خواستن و آرزو کردن و خواهش داشتن است، در بندهای ۲ و ۴ و ۸ و ۹ از هات ۲۹ به آن برخوردیم، اوشتَ ušta که اسم مفعول آن است نیز جداگانه در گات‌ها بسیار آمده، به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹. کیش = وَرِنَ varena، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۱۰. به جای پذیرد آمده از مصدر dâ دادن یعنی: آزاد و به کام و خواست خویش، کیش و آیین به خود ارزانی دارد.

دوازدهمین بند

۱. همانگاه = اَتْهرا athrâ در اینجا از ظروف زمـان است در بـند ۱۶ از هـات ۴۶ از ظروف مکان است، یعنی از همان آغاز، که در بند پیش سخن رفته: گوهر نیکی مردم را به دین راستین خواند و گوهر بدی به کیش دروغین، آرمئیتی (سپندارمذ) کسانی را کـه در برگزیدن این دو آیین در تردیدند به یاری رسد.

۲. برداشتن = بَرْ bar، در فرس هخامنشی نیز بر bar، در پهلوی بُرتن و در فارسی بردن، در بند ۱۵ از هات ۳۲ و در بند ۹ از هات ۳۳ نیز آمده، در بخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده و بسا هم با جزءهای گوناگون چون آ (â)، اَوَ ava، اَوی avi، اوس us (= اوز uz)، پئیتی paiti، فرا frâ، وی vî، نیز niz، هام ham، پَرا parâ، اَپَ apa.

۳. دروغ گفتار = میتَهنْگه وَچَنگه mithanh-vacanh، به واژهٔ وَچَنگه vacanh کـه بـه معنی گفتار است در بند ۳ از هات ۳۰ برخوردیم و واژه‌ای که در آغاز همین بند به «آواز» گردانیدیم در متن وَچْ vac آمده، با وَچَنگه از یک بنیاد است (یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸) میتَهنگه mithanh یعنی دروغ، نادرست. میتَهنگه وَچَنگه mithanh-vacanh در گزارش پهلوی نیز به دروغ گفتار گردانیده شده: کدبا (= دروغ)، میتهَهیْه mithahya که در بند ۱ از هات ۳۳ آمده نیز صفت است به معنی دروغ، نادرست، واژگون.

۴ و ۵. دانا و نادان: دانا یا شناسا و آگاه = ویدْوَنگه vidvanh و در بـخش‌های دیگـر اوستا ویذْوَنگه yîdhvanh، در بند ۶ از هات ۲۹ به این صفت برخوردیم و به هیئت دیگر آن، ویدوش vîduš نیز در بند ۴ از هات ۲۸ برخـوردیم، و در بـخش‌های دیگـر اوسـتا ویذوش vîdhuš آمده است. ویدوَنگه اسم فاعل است از مصدر وید vid یـعنی دانسـتن، شناختن، آگاه شدن.

همین واژه که با حرف نفی «اِ» آمده: اِویدوَنگه e-vîd-vanh یعنی نادان، در گـزارش پهلوی آکاس، اَنْ آکاس (âkâs، anâkâs) یعنی آگاه و ناآگاه. در اوستا اَ «a» که از ادوات نفی است بیشتر آمده تا اِ «e»، به بند ۱۷ از همین هات نگاه کنید و به واژهٔ ما mâ در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۷ همین هات.

۶. دل = زِرِدْ zered نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱. از برای منش = مَنَنْگه mananh نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۲ از هات ۲۸.

۷. به جای «پی در پی» آنوش هَچْ ânušhac همین یک‌بار در اوستا آمده، بـارتولومه ترجمه کرده:

Der Reihe nach sich anschliessend, von einem zum andern hingehend.

کانگا: closely following; instantly; Steudily: Kanga

جکسن: unceasingly: Jackson

یوستی: festhaltend

۸. به جای روان مئینیو mainyu که در فارسی مینو گوییم، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰.

۹. سرگردانی = مئِتها maêthâ زیغ، گمان (شک، تردید) به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید.

سیزدهمین بند

۱. آشکار = آویشیَه âvîshya، به همین صفت در بند ۵ از هات ۵۰ نیز برمی‌خوریم، در بند ۷ از هات ۳۳ آویش âviš یعنی آشکارا یا هویدا و به دیده آمدنی، هر دو در گـزارش پهلوی آشکارک شده است.

۲. نهانی = تَیَه taya صفت است، در گزارش پهلوی نیهانیک nihânîk، این واژه اصلاً به معنی دزدی است، چه تایَه tâya که در یسنا ۱۲ پارهٔ ۲ آمده بـه مـعنی دزدی است و در گزارش پهلوی نیز چنین گردانیده شده است. تایو tâyu که در اوستا بسیار آمده یعنی دزد، چنان‌که در یسنا ۹ پارهٔ ۲۱ و در فرگرد ۴ وندیداد پارهٔ ۱، در پهلوی دوژد duzd و جز آن.

۳. بازخواست یا پرسش = فرَسَ frasa از مصدر پَرس pares که در همین بند و در بند گذشته و بندهای ۱۳-۱۶ نیز به‌کار رفته است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۲۹.

۴. گناه = اَئِنَنگه aenanh نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰.

۵. خُرد (کوچک)، کم، کاست = کسو kasu، در بند ۴ از هات ۴۷ نیز آمـده است، در گزارش پهلوی کوتک (کودک). کاستن در فارسی با کسو kasu اوستایی از یک بنیاد است، در لهجهٔ زرتشتیان ایران که دری نامیده می‌شود کسوک یعنی کوچک نگاه کنید به:

Houtum Schindler, die Parsen in Persien, ihre sprache s. 72

۶. رهایی = بُوج bûj از مصدر بوج buj رهانیدن، رستگار ساختن یا رها کردن و باز کردن چنان‌که در خرداد یشت پارهٔ ۳، بهرام یشت پارهٔ ۴۶، هرمزد یشت پارهٔ ۱۷ و جز آن. بَئُوختر baoxtar که در ویسپرد کردهٔ ۷ پاره ۳ آمده یـعنی رهـاننده، در گـزارش پـهلوی بوختار bôxtâr، در پهلوی بوختن bôxtan یعنی رهانیدن و بوژیشن bôzišn چنان‌که در گزارش پهلوی همین بند ۱۳ از هات ۳۱ به‌کار رفته یعنی رهایی و رستکاری، از این واژه

چندین نام ساخته شده که در کارنامه (= تاریخ) و فرهنگ (= ادبیات) ما به‌جا مانده است چون سبُخت (یعنی پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک: هومَت، هوخت، هورَشْت رستگار ساختند یا برهانیدند)؛ چهار بُخت (نمی‌دانم از شمارهٔ چهار چه اراده شده شاید آخشیج چارگانه چون اندروای (= هوا) و آتش و آب و زمین که نیز در مزدیسنا از فرشتگانند)؛ پنج بُخت (یعنی گات‌ها: اهنود، اشتود، سپنتمد، وهوخشتر، وهیشتوایشت رهانیدند)، هفتان بخت (یعنی هفت امشاسپندان: هرمزد، بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد، امرداد رهانیدند)، یزدان بخت؛ مَهبُزد (یعنی ماه رهانید) و جز آن. به چهار مقالهٔ نظامی، به حواشی محمدبن عبدالوهاب قزوینی نگاه کنید.

۷. باز جستن = یَم yam در اینجا با جزء «آ» آمده و در بند ۹ از هات ۳۲ با جزء اَپَ apa-yam به آن برمی‌خوریم.

۸. آگاه = هارَ hâra، در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده است از مصدر هَرْ har یعنی پاس داشتن و آگاه بودن، در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ از هات ۴۹ از این مصدر و واژه‌هایی که از آن درآمده سخن خواهیم داشت.

هارَ hâra صفت است یعنی پاسدار و نگران و آگاه، در فارسی نیز به‌جا مانده و آن در واژهٔ زینهار یا زنهار است، مرکب از زین = «از این» و هارَ یعنی پاسدار از این،

آگاه باش از این، هشدار زین   زینهار از قرین بد زنهار

(سعدی)

۹. دیده یا چشم = چَشمن cashman، به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۱۰. روشن یا رخشان = تهویسرَ thwisra، همین یک‌بار در اوستا آمده.

۱۱. نگریستن، دیدن، نگاه کردن = وین vin، به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

چهاردهمین بند

۱. به جای رفتن و آمدن، نخستین از مصدر یی و دومین از مصدر گم gam (= جس jas)، به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ و به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۲. وام = ایشود ishud، در بند ۱۵ از هات ۳۴ نیز آمده در گزارش پهلوی آپام یعنی آوام، وام (قرض)، در هفت هات: یسنا ۳۶ پارهٔ ۵ و یسنا ۳۸ پارهٔ ۴ و یسنا ۳۹ پارهٔ ۴ فعل

ایشوئیدیَه ishûidya به کار رفته و در گزارش پهلوی به آپام (وام) یا آپامینیتن âpâmenîtan (وام گزاردن) گردانیده شده است، مراد از آن وامی است که بندگان در ستایش و نیایش به آفریدگار پردازند. در فارسی نیز «اَوام» آمده (النهایه ص ۱۲۴).

۳. مُزد = داتهرَ dâthra، در گزارش پهلوی داسر dâsr یعنی دهش و پاداش، در بند ۱۳ از هات ۳۴ دَتهرَ dathra آمده از آن معنی وظیفه و مقرری برمی‌آید یا پاداشی که در دفتر کُنش‌ها ثبت گردیده. در فرهنگ‌ها واژهٔ داره که به معنی وظیفه یاد شده و به یک شعر سوزنی گواه آورده شده با واژهٔ اوستایی داتهرَ یکی است، چون آن شعر سوزنی در فرهنگ‌ها درست نوشته نشده در اینجا یاد نکردیم.

داتهرَ از مصدر دا dâ که به معنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن است، در آمده است. برای خود واژهٔ مزد که در اوستا میژدَ mizda آمده به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۴ نگاه کنید.

۴. به جای پاک و ناپاک اَشوَنت ashavant و دْرِگوَنْتْ dregvant آمده: از نخستین، راستی‌پرست یا پیرو دین راستین زرتشتی یا مزدیسنا اراده می‌شود و از دومی پیرو کیش دروغین یا دیو یسنا. به یادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۵. شمار پسین، امارهٔ روز واپسین، سرانجام کار = هِنْ کِرتی hen-kereti یعنی شمار روز پسین، آن‌چنان که در سرانجام از روی نامهٔ کردار، نیکی و بدی مردمان سنجیده شود و نیکوکاران پاداش یابند و گناهکاران پادافراه بینند.

در یسنا ۷۱ پارهٔ ۱ هَنْ کِرتی han-kereti یعنی پایان و سرانجام. در رام یشت پارهٔ ۵۴ از هِنْ کِرتی hen-kereti معنی مناسب برنمی‌آید، در پارهٔ ۱۸ از یسنا ۷۱ هَنْ کِرتهَه han-keretha صفت است یعنی به جای آورده شد، پایان یافته، از سر تا بن سراییده شده و به سر آورده شده و پایان پذیرفته، در این پاره همچنان پارهٔ ۱ از همان یسنا که یاد کردیم هَنْ کِرتی و هَنْ کِرتهَه باگات‌ها پیوستگی دارد به این معنی که در آن دو پاره از پایان و انجام گات‌ها و از کاملاً سرودن آنها سخن رفته است. این واژه‌ها از مصدر کَرْ که به معنی کردن است درآمده و با جزء هنْ: هَنْ کَرْ han-kar یعنی به‌جا آوردن، به‌سر آوردن کار و پایان دادن چنان‌که در یسنا ۱ در هر یک از پارهٔ آن آمده است.

پانزدهمین بند

۱. سزا = مَئِنی maêni (مئینی maini) در بند ۱۹ از هات ۴۴ نیز آمده، در گزارش پهلوی همین بند به ویناسیشن پاتفراس vinâsišn-pâtfrâs (پادافراهِ گناه) گردانیده شده و در بند ۱۹ از هات ۴۴ ویناسکاریه پاتفراس vinâskârîh-pâtfràs (پادافراهِ گناهکاری).

۲. دروغ‌پرست = دْرِگْوَنت dregvant، در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند پیش گفتیم که از این واژه دیویسنا یا گمراه و ناپاک اراده می‌شود، در پهلوی و پازند درونـد darvand، در اینجا کسی از بزرگان دیویسنا مراد است، به بند ۴ از هات ۴۶ نگاه کنید.

۳. شهریاری = خشَتْهرَ xshathra.

۴. فراهم کردن = هو hu آماده کردن، ساختن، انگیختن، به‌کار آوردن. گذشته از ایـن واژهٔ هو به چند معنی دیگر هم در اوستا آمـده است: هـو hu فشـردن، هـو hu پـختن و جوشانیدن، هو hu زادن، زاییدن یا راندن، به این معنی آنگاه به‌کار رود کـه از بـچه پس انداختن آفریدگان بد و اهریمنی سخن باشد.

۵. بدکنش = دوش شیَئُوتهَنَ duš-šyaothana به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۶. زندگی = جیُوتو jyôtu، به یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۳ از همین هات نگاه کنید.

۷. یافتن، پیدا کردن = وید vid، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۸. جُز یا بی (بدون) = هَنَرَ hanare از حروف اضافه است، در بند ۵ از هات ۴۷ نـیز آمده.

۹. آزار، ستم، زور = اَئِنَنگه haênanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰.

۱۰. چارپا یا گاو و گوسپند = پَسو pasu نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بـند ۵ از هات ۲۹.

۱۱. واژه‌ای که به کارگران گردانیدیم، نیز می‌توان به کسان و بستگان و مردان گردانید، در متن ویرَ vîra، در بند ۹ از هات ۴۵ نیز با واژهٔ پسو یک‌جا آمده، در پهلوی ویر vir یعنی مرد برابر واژهٔ لاتین vir و صفتی که از آن درآمده: virilis در فرانسه viril شده است. ویرَ به معنی مرد و به معنی یل و پهلوان در اوستا بسیار آمده چنان‌که در تیر یشت پارهٔ ۱۴ و جز آن. در سانسکریت نیز vîrà به معنی مرد است. ویرَ vîra نیز در اوستا به معنی هوش است، جداگانه نیامده با واژه‌های دیگر آمیزش یافته چون هویرَ hvîra (هو + ویرَ hu + vîra) یعنی خوب هوش چنان‌که در یسنا ۶۲ پارهٔ ۵، پرِثْهویرَ perethvîra (پرِتهو + ویرَ perethu + vîra) یعنی فراخ‌هوش چنان‌که در ارت یشت پارهٔ ۱.

در فارسی نیز ویر به همین معنی در فرهنگ (ادبیات) ما به‌جا مانده:

زین بدکنش حذر کن و زین پس دروغ او مینوش اگر به هوش و بصیری و تیزویر

(ناصرخسرو)

۱۲. کشاورز یا دهگان = واستریَه vâstrya، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ همین هات.

۱۳. راست‌کردار = اَدروجیَنت a-drujyant، این صفت با حرف نفی اَ و اسم فاعل مصدر دروج druj (دروغ گفتن) ساخته شده یعنی نه دروغگو، نه فریبنده، بنابراین پیرو دین راستین مزدیسنا یا پارسا و راست‌کردار.

شانزدهمین بند

۱. نیک‌اندیش = هودانو hu-dânu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند از ۳ از هات ۳۰.

۲. افزایش دادن = فرَدَتهایی fra-dathâi (.Inf)، در بند ۹ از هات ۴۵ نیز آمده یعنی افزودن، بالانیدن. فرَدَتهَه fra-datha که از همین بنیاد است، در اوستا بسیار آمده چنان‌که در یسنا ۵۵ پارهٔ ۳ و یسنا ۶۸ پارهٔ ۲ یعنی فراوانی و افزونی و گشایش و فراخی، هر دو واژه از مصدر دا dâ که به معنی دادن و بخشیدن است درآمده است.

۳. توانایی = خشَتهرَ xshathra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۲۸.

۴. خان و مان = دمانَ demâna، در جاهای دیگر اوستا نیز دِمانَ و نمانَ nmâna آمده در پهلوی mân و در فارسی مان گوییم، بسا در گات‌ها با واژهٔ گرُو garô آمده چنان‌که در هات ۴۵ بند ۸ و هات ۵۰ بند ۴ و هات ۵۱ بند ۱۵ در بخش‌های دیگر اوستا گرُونمانَ gerô-nmâna، در گزارش پهلوی گروتمان همان است که در فارسی گرزمان شده. اسدی در لغت فرس گوید: گرزمان پارسیان گویند عرش است و شعرا گویند آسمان است، دقیقی گفت:

مه و خورشید با برجیس و آسمان تو را   زحل با تیر و زهره بر گرزمان
همه حکمی به فرمان تو رانند   که ایزد مر تو را داد است فرمان

گرودمان = گرونمان یا گرزمان یعنی خان و مانِ سرود و ستایش، و سرای نیایش. از این واژه بارگاه فرّ اهورا یا بهشت برین اراده می‌شود، واژه گر gar به معنی ستایش و نیایش و سرود است، همین واژه نیز مصدر است به معنی سراییدن و ستاییدن، در تورات نیز نشستگاه یهوه (خدای بنی‌اسرائیل) در میان سرودهای بنی‌اسرائیل دانسته شده است، چنان‌که در زبور داود مزمور بیست و دوم فقرهٔ ۴، نگاه کنید به:

La vie future d'après le Mazdéisme par N. Söderblom paris 1901 p. 98-99

بسا هم واژهٔ دِمانَ (= نمانَ) با واژهٔ دروج آمده: دروجُودِمانَ drûjô-demâna یعنی خان و مان دروغ، از آن دوزخ اراده می‌شود چنان‌که در هات ۴۶ بند ۱۱ و هات ۴۹ بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۴.

در بند ۱۳ از هات ۳۲ دِمانَ با واژه‌های بدتر منش و در بند ۱۵ از همان هات با واژه‌های منش نیک آمده، از خان و مان بدتر منش دوزخ و از خان و مان منش نیک بهشت اراده شده است.

۵. روستا = شوئیتهرَ shôithra، در بند ۱۸ از همین هات و در بند ۴ از هات ۴۶ نیز آمده، در بخش‌های دیگر اوستا بسیار به آن برمی‌خوریم چنان‌که در همهٔ پاره‌های نخستین فرگرد وندیداد و در تیر یشت پارهٔ ۱ و بهرام یشت پارهٔ ۶۳ و یسنا ۲ پارهٔ ۱۶ و جز آن، در گزارش پهلوی روستاک (روستا)، روستا در فارسی به معنی ده گرفته شده:

هر که روزی باشد اندر روستا   تا به ماهی عقل او ناید به‌جا

(جلال‌الدین در مثنوی)

رُستاق و رُزداق مُعرّب آن است، اما در روزگاران پیش روستاک (= روستا) نام سرزمین بزرگی بوده، دارای چندین ده و آبادانی و کشت‌زار: «در ذکر عدد رستاق‌های شهر قم....... برقی در کتاب بنیاد چنین آورده است که رستاق قم سیصدو شصت‌و پنج دیه است».

(تاریخ قم، چاپ تهران، ص ۵۶، به اهتمام جلال‌الدین طهرانی)

واژه‌های ده و شهر و کشور که به‌زودی یاد خواهیم کرد مانند واژهٔ روستا اهمیت پارینهٔ خود را باخته، دایرهٔ آنها تنگ‌تر شده، امروزه در فارسی سرزمین‌هایی نسبت به زمان گذشته، خُردتر، چنین خوانده می‌شوند.

روستاک rôstâk و هیئت کهن‌تر این واژه در پهلوی روتستاک rôtastâk در گزارش پهلوی (= زند) از پارهٔ ۲ از نخستین فرگرد وندیداد چنین یاد گردیده: «یعنی روستا جایی است که مردم بر آن زندگی کنند».

شُوئیتهرَ shôithra نیز در اوستا سرزمینی است که در آنجا زیست کنند، چه این واژه از مصدر شی shi درآمده که در اوستا به معنی جای گزیدن و نشیمن ساختن است و در گزارش پهلوی به مانتن گردانیده شده (به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید).

در اینجا یادآور می‌شویم که واژهٔ روستا برابر است با واژهٔ اوستایی رَئُوذیَه raodhya (= رئوئیذیَه raoidhya)، صفت است یعنی رویاننده یا باردهنده از مصدر رئُود raod روییدن (به یادداشت شمارهٔ ۳ از پارهٔ ۱۳ چهاردهمین فرگرد وندیداد نگاه کنید). از اینکه از واژهٔ شوئیتهر shôithra و پهلوی آن روستاک دِه اراده نشده از نخستین فرگرد وندیداد که یاد کردیم به خوبی پیداست، در این فرگرد از شانزده کشور چون ایران ویج (خوارزم) و سغد و مرو و بلخ و قندهار و هلمند و ری و جز آن یاد شده و همهٔ آنها با واژه‌های اَسَنگه

asanh و شُوئیتهرَ shôithra آورده شده، این‌چنین: «نخستین جاها و سرزمین‌ها که بهتر آفریدم، من که اَهورا مزدا هستم، ایران ویج است...» و در گزارش پهلوی این دو واژه به جیناک jînâkیعنی جا (در برهان قاطع واژهٔ جیناک یاد شده) و روستاک rôstâkگردانیده شده است.

در کتاب پازند مینوخرد در فصل ۴۴ فقرهٔ ۲۴ آمده: «و پیدا کو هرمزد ایران ویج اژاورکان جایکان و رُستاگان وه داند» یعنی: و پیداست که هرمزد ایران ویج را از جاها و روستاهای دیگر بهتر آفرید (دربارهٔ ایران ویج، به گفتار آن در جلد اول یسنا، گزارش نگارنده، نگاه کنید.)

در هر جای اوستا که واژهٔ شوئیتهرَ آمده از آن معنی سرزمین و مرز و بوم برمی‌آید نه به‌ویژه دِه. شوئیتهر در گات‌ها به جای زنتو zantu در بخش‌های دیگر اوستا به‌کار رفته است. در بند ۱۸ همین هات آبادانی‌ها و سرزمین‌های ایران کهن نظر به بزرگی آنها از روی ترتیب چنین آمده: دِمانَ demâna، ویس vîs، شوئیتهرَ shôithra، دخیو dahyu یعنی خانوار، ده، روستا، ایالت یا کشور. در جاهای دیگر بسا به این واژه‌ها با هم برمی‌خوریم و به همین ترتیب، جز اینکه چنان‌که گفتیم به جای شوئیتهرَ واژهٔ زنتو به‌کار رفته که در پهلوی زند گوییم. از واژهٔ دخیو که در یادداشت آینده سخن خواهیم داشت به خوبی پیداست که شوئیتهرَ سرزمینی است خردتر از ایالت یا کشور و بزرگ‌تر از ده، بنابراین باید سرزمینی باشد که امروزه بلوک خوانند.

۶. واژه‌ای که به جای کشور آوردیم در متن دخیو dahyu آمده نگارنده در اینجا کشور را که در اوستا کرشْور karshvar آمده و برابر نامهٔ دینی ایرانیان، در دیباچهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری چنین یاد شده: «هر کجا آرامگاه مردمان بود به چهار سوی جهان از کران تا کران این زمین ببخشیدند و به هفت بهر کردند و هر بهری را یکی کشور خواندند...» به این معنی نگرفته است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۳ از هات ۳۲. گذشته از هفت کشور که در داستان‌ها و فرهنگ (ادبیات) ما معروف است، مملکت و بسا یک ایالت هم در فارسی کشور خوانده شده، آن‌چنان که واژهٔ خشَتْهرَ xshathra که در اوستا و فرس هخامنشی به معنی مملکت و پادشاهی است، در فارسی از بزرگی آن کاسته، شهر گوییم. در پارینه سراسر مرز و بوم ایران را ایرانشهر گفتندی، خود واژه دخیو اهمیّت دیرین خود را باخته همان است که در فارسی دیه یا ده گوییم.

دخیو dahyu در جاهای دیگر اوستا نیز دخیو و دئینگهو dainhu و دنگهو danhu آمده، در فرس هخامنشی دهیو dahyu در سنگ‌نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی به واژهٔ

دهیو بسیار برمی‌خوریم چنان‌که در بهستان (بیستون) آمده: «گوید داریوش پادشاه: این‌ها (هستند) دهیوها (سرزمین‌ها) که از آن من شدند و به خواست اهورا مزدا من پادشاهشان شدم: پارس، شوش، بابل، آشور، عربستان، مصر...»، داریوش پس از برشمردن همه مملکت‌ها که در زیر فرمان وی بوده در انجام گوید: «روی هم بیست و سه دهیو = مملکت».

در جای دیگر همان سنگ‌نبشته آمده: «گوید داریوش پادشاه: آنگاه که من در بابل بودم این دهیوها از من سر پیچیدند: پارس، شوش (عیلام) ماد، آشور، مصر، خراسان (پَرتهَوَ Parthava)، مرو، تَهتَهه‌گو Thathagu، سکستان (sakâ) «در هر جای از سنگ نبشته‌های هخامنشیان که از دهیو نام برده شده همان است که یک خشتهرَ پاوَن xshathra Pâvan یا شهردار (= مملکت‌دار) که نویسندگان یونان ساتراپ نوشته‌اند، بر آن گماشته بوده است.»

از دهیو در فرس هخامنشی به اهمیت دخیو یا دنگهو در اوستا به خوبی می‌توان پی برد، در جلد وندیداد از نمْانَ و ویس و زنتو و دهیو (= دنگهو) سخن داشتیم. در نخستین جلد یشت‌ها در یادداشت‌ها سهوی به نگارنده روی داده، واژهٔ «داه» را در ردیف دیه و دِه آورده است پیداست که واژه داه به معنی دَه از شمار و برابر واژهٔ دَس dasa اوستاست، پیوستگی با دهیو ندارد. برای دِمانَ و زنتو و ویس و دخیو به یادداشت پارهٔ ۴۱ از فرگرد ۷ وندیداد نگاه کنید.

۷. کوشیدن، بارتولومه آن را در فرهنگ خود (ستون 1613) از مصدر sparez یاد کرده است. سپَرِزْ در اینجا با جزء «اَ» آمده است، در گزارش پهلوی اَکوشیتار akôšîtâr یعنی کوشا.

۸. مانند تو یا به تو مانند = تهواوَنت thwâvant، در هات ۴۳ بند ۳ و هات ۴۴ بند ۱ و بند ۹ و هات ۴۸ بند ۳ نیز آمده، به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ از هات ۴۴ نگاه کنید.

هفدهمین بند

۱. بزرگ‌تر = مَزینگه mazyanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹.

۲. گرویدن = وَرْ var، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳. آگاهانیدن، گفتن = مرو mrû، در گزارش پهلوی گپتن، در اوستا بسیار آمده، در گات‌ها: هات ۳۲ بند ۱۲ و بند ۱۴، هات ۳۴ بند ۱۳، هات ۴۳ بندهای ۱۱-۱۲، هات ۴۵ بند ۲ و بند ۵، هات ۵۱ بند ۸ و بند ۱۹، هات ۵۳ بند ۵. در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۳ از هات ۲۹ گفتیم که مرو با جزء پئیتی: paitî-mrû به معنی پاسخ گفتن است، چنان‌که در بند ۳ از

هات ۲۹ و در بند ۲ از هات ۳۲ آمده. به واژهٔ مروایتِ mrûitê در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۶ از هات ۴۹ نیز نگاه کنید.

۴. به جای «مباد» در متن «ما» mâ آمده به معنی نه، برای واژهٔ فریفتن آورده شده، «ما» در اوستا از حروف نفی است، در سر جمله یا در سر فعل افادهٔ نهی می‌کند، همین واژه است که در فارسی مَه شده، به فتح اول و به اخفای هاء، حرف نفی است به معنی نه، در فارسی بسا در سر فعل‌ها می‌آورند چون مپندار، مگو، مرو. در آغاز بند ۱۸ همین هات بـه واژهٔ «ما» برمی‌خوریم.

۵. برای دانا و نادان به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید.

۶. فریفتن = اَئیپی دِبو aipî-dəbu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۳۰

۷. آموزگار = فرَدخشتَر fra-daxštar، در بند ۳ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر دَخش daxsh (آموزانیدن و نمودن) چنان‌که در بند ۱۵ از هات ۴۳، در بند ۱۳ از هات ۳۳ با جزء فَر: fra-daxsh

۸. باش از مصدر اَه ah بودن.

هجدهمین بند

۱. مباد = «ما» mâ، در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند پیش گذشت.

۲. گفتار، سخن = مانتهرَ mathra، به جای آموزش ساسنا sâsnâ آمده به معنی دستور و فرمان، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ از هات ۲۹.

۳. گوش دادن، گوشیدن، شنیدن، نیوشیدن، شنفتن = گوش gush، در آغاز بند آینده نیز آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۲۹

۴. برای خان و مان و روستا و کشور = دِمانَ demâna، ویس vis، شوئیتهرَ shôithra، دَخیو dahyu نگاه کنید به یادداشت‌های شمارهٔ ۴–۶ از بند ۱۶ همین هات.

۵. ویرانی = دوشیتی dushiti: از دوش duš بد و زشت و شیتی shiti جا و آرامگـاه و نشستگاه، از مصدر شی shi جای گزیدن و نشیمن ساختن. به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۶ همین هات نگاه کـنید. دوشـیتی در گـزارش پهلوی به دوش روشنیه duš rvaišnih بدبختی، خواری، زبونی گردانیده شده.

۶. تباهی یا مرگ = مَرَکَ maraka، در جاهای دیگر اوستا مَهرکَ mahrka یعنی مرگ، در گزارش پهلوی نیز مرگ نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از همین هات.

۷. به جای ساز جنگ در متن سنَئیتهیش snaithish آمده در فارسی ساز جنگ گویند یعنی ابزار جنگ یا جنگ ابزار:

میان دو لشکر دو فرسنگ بود　　همه ساز و آرایش جنگ بود

(فردوسی)

در داستان جمشید نیز در شاهنامه آمده:

بــه فـرّ کـیی نـرم کـرد آهـنا　　چو خود وزره کرد و چون جوشنا
بدین اندرون سال پنجاه رنـج　　ببرد و از این سـاز بـنهاد گـنج

سوزنی گوید:

ز هیبت تو عدو نقش شـاهنامه بـود　　کزو نه مرد به کار آید و نه اسب و نه ساز

در تازی سِلاح خوانند و جمع آن اسلحه. زمـخشری در مـقدمةالادب، سِـلاح را در فارسی ساز جنگ یاد کرده است.

در پهلوی سنِه snêh، در گزارش فارسی هرمزدیشت آمده: «بسیار سنه یـعنی بسـیار سِلاح» نگاه کنید به:

Etudes Iraniennes par Darmesteter vol. II p. 266

همچنین در یک نسخهٔ خطی اوستاکه در سال ۱۱۷۹ یزدگردی نوشته شده، در پارهٔ ۲۹ از سروش یشت (= یسنا ۵۷) در برابر واژهٔ اوستایی سنَئیتهیش snaithish و واژهٔ پهلوی آن سنِه snêh، در فارسی افزوده شده سِنِه. نگارنده در ادبیات فارسی به این واژه بـه مـعنی سِلاح در جایی برنخورده است، اما واژه سنی به فتح سین که در فرهنگ‌های فارسی یاد شده و به معنی آهن و پولاد گرفته شده باید با واژه سنِه به معنی سلاح پیوستگی داشـته باشد.

آب در حـــلق بـدسگالانش　　عجب است ار نمی‌شود چوسنی

(شمس فخری)

همچنین واژهٔ ستی با تاء که در فرهنگ‌ها به معنی آهن و پولاد یاد گردیده و به شـعر ابوشکور گواه آورده شده:

زمین چون سَتی بینی و آب رود　　بگـردد فـراز و بـیاید فـرود

به گمان نگارنده باید سهوی از نساخ باشد، تاء به جای نون نوشته شده است و ایـن سهوی است که به آسانی روی می‌دهد.

در اوستا به واژهٔ سـنئیتهیش snaithish بسـیار بـرمی‌خوریم، چـنان‌که در یسـنا ۵۷ (=سروش یشت) در پاره‌های ۱۰ و ۱۶ و ۲۲ و ۲۹ و ۳۱ و در فروردین یشت پارهٔ ۷۱ و

جز آن سنَتَهه snatha یعنی زنش و آن زنش یا ضربتی است که با سلاح باشد چنان‌که در فرگرد چهارم وندیداد در پاره‌های ۲۶ و ۲۹ و ۴۰ از مصدر سنَتهه snath که به معنی با سلاح زخم زدن و اسلحه به‌کار بردن است.

در انجام گوییم: سنی در فارسی برابر سنِه snêh پهلوی و سنئیتهیش snaithish اوستاست، هرچند که سنی در فارسی به معنی آهن و پولاد گرفته شده، اما باید به یاد داشت که بسا از ابزارهای جنگ به نام هر آن چیزی که با آن ساخته می‌شده، نامزد گردیده است چون نیزه از نی و ژوبین از چوب (چوبین)، نگاه کنید به:

Le Berceau des Armeniens par Marquart p. 213

۸. راندن، از خود دور کردن = sâ در بند ۷ از هات ۴۸ نیز آمده و با جزء پئیتی آورده شده: paitî-sâ در آن بند واژهٔ پئیتی دوبار آورده شده، دومی در وزن شعر زیادتی است، افزوده شده است. پئیتی‌سا یعنی پذیره شدن، به ستیزه درآمدن و با هماورد برابر شدن و به ضد کسی رفتن. به یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از همین هات به مصدر پئیتی اَرْ paitî-ar نگاه کنید.

نوزدهمین بند

۱. اندیشیدن = مَنْ man، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۲. پزشک زندگی = اَهوم‌بیش ahûm-biš در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده است، صفت است: از دو واژه، نخست اَهوْ ahu یعنی زندگی، جهان، روزگار، هستی، در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ گذشت، دوم بیش bish که به معنی دارو و درمان است، بیشَز bishaz یعنی دارو و درمان کردن و چاره بخشیدن، چنان‌که در پاره‌های ۴۰-۴۴ از فرگرد هفتم وندیداد بئشَزَ baêshaza یعنی درمان‌بخش، همین واژه است که در فارسی پزشک و در تازی طبیب گویند:

هرآنگه که دل تیره گردد ز رشک مر آن درد را دیو باشد پزشک

(فردوسی)

در اینجا یادآور می‌شویم که درُستَبد نیز در فارسی به معنی پزشک است، واژه‌های دیگر از بنیاد bish در اوستا بسیار است. به یادداشت شمارهٔ ۱ از پارهٔ ۳۶ از هفتمین فرگرد وندیداد نگاه کنید و نگاه کنید به واژهٔ ahûmbiš-ratûm در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۶ از هات ۴۴.

۳. سخن = وچَنگه vacanh، زبان = هیزو hizû، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۲۸.

۴. به جای «آن‌چنان که باید» وسُو vasô آمده، از قیود است یعنی به کام و به دلخواه و آزادانه، در گزارش پهلوی په کامک، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ همین هات.

۵. استوار کردن = اِرِزا وخذایی erez-uxdhâi راست گفتن، در اینجا نمودن راستی و نشان دادن درستی مراد است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۳۰.

۶. توانستن = خشی xshi، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۲۸.

۷. به جای آذر و صفت افروزان، آتهر âthr و سوخرَ suxra آمده، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۰ و به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

در بند ۹ از هات ۵۱ نیز از آزمایش آذرسرخ یا افروزان و آهن گداخته که در روز پسین به‌کار آید و از پاداش و پادافراه نیکان و بدان یاد شده است.

۸. بخش (تقسیم) = وی‌داتی vîdâtî (= ویدانا)، در بند ۶ از هات ۴۷ نیز آمده از مصدر دا dâ (دادن، بخشودن)، با جزء وی: vî-dâ بخش کردن (تقسیم کردن) در بند ۱۲ از هات ۳۴ و در بند ۱۲ از هات ۴۳ به آن برمی‌خوریم.

۹. واژه‌ای که به مزد گردانیدیم در متن وَنگهو vanhu (= وُهو vohu) آمده، در پهلوی وِه و در فارسی به گوییم، بسا در گات‌ها اسم است به معنی بهی و نیکویی. در این بند، چنان‌که در بند ۶ از هات ۴۷، به معنی مزد و پاداش و بخشایش است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۱ از هات ۲۹

۱۰. گروه = رانَ rana دسته و فرقهٔ دینی که مزدیسنا و دیویسنا باشد، مراد است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از همین هات.

بیستمین بند

۱. پیرو راستی = اَشَوَنْ ashavan، خود پیغمبر زرتشت مراد است که آورندهٔ اَشَ asha یا دین راستین است.

۲. آمدن = ای (i)، در اینجا با جزء «آ» آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از همین هات.

۳. دور مانده = دیوَمْنَ divamna، صفت است از مصدر دو du یعنی دور کردن و برکنار کردن، از همین واژه است زدودن در فارسی، در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ از هات ۲۹ و در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۳۱ گفتیم که واژهٔ دو du نیز به معنی وادار کردن و

بر آن داشتن و کوشیدن و یا خود رنجه کردن است، همچنین دو du به معنی گفتن است اما برای گفتن اهریمنی در برابر مرو mrû که گفتن ایزدی است یعنی آنگاه که از گفتن پاکان و نیکان سخنی باشد فعل مرو به‌کار برند و هر گاه سخن از گفتن ناپاکان باشد فعل دو du آورده می‌شود.

۴. آینده = اَپَرَ apara (در تأنیث اَپَرا) در فرس هخامنشی نیز اَپَرَ apara، صفت است یعنی آنچه پس از این خواهد بود، در پهلوی اپاریک apârîk به معنی «دیگر» در بند ۱۱ از هات ۴۵ نیز آمده.

۵. بدبختی یا زبونی، تباهی، بیچارگی، پریشانی = خشیُو xshyô، در بند ۵ از هات ۳۲ نیز آمده، در گزارش پهلوی شیون šêvan، بارتولومه Bartholomae در این بند خشی xshî و در بند ۵ از هات ۳۲ خشیو xšyô نوشته، نخستین را به معنی تنگدستی و نیاز گرفته و دومی را به معنی تباه کردن (Altiranisches Wörterb. Sp. 554).

۶. تیرگی، تاریکی = تِمَنگَهْ temanh، در بند ۵ از هات ۴۴ نیز آمده، در پهلوی توم tûm در فارسی تَمْ به معنی پرده‌ای که در چشم کشیده شود، در تازی غشاوه گویند. ابن یمین گفته:

نرگس نشان سروری اندر جبین تو بیند اگرچه در بصرش آفت تم است

تِمَنگَهْ temanh و تِمَنگَهَ temanha (تاریک) و تِمَنگهوَنتِ temanhvant (تاریک‌مند = تیره و تار) و تِمَسْ چیتهرَ temas-cithra (تیره نژاد) در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده است.

۷. بلند یا دراز = دَرِگَ darega، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

۸. دیرپایا = آیو âyu (اَیو ayu) به معنی سِنّ در پارهٔ ۱۴ تیریشت نیز آمده.

۹. خورش‌بد = دوش خوَرِتهَه duš.xvaretha، در بند ۱۱ از هات ۴۹ و در بند ۶ از هات ۵۳ نیز از خورش‌بد که در روز پسین گناهکاران را پیش آورند، نیز یاد شده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۳۲

۱۰. بانگ دریغ: به جای دریغ اَوَئِتاتْ avaêtât آمده و با واژهٔ وَچْ vac که به معنی سخن و گویش است به بانگ دریغ گردانیدیم، در بند ۶ از هات ۵۳ صفت وَیوبرتْ vayû-bere نیز گویای همین معنی است یعنی وای بر (= وای گو)، واژهٔ «وای» در فارسی که از اصوات است با واژهٔ وَیُویی vayôi که در بند ۷ از هات ۵۳ آمده یکی است و در آنجا مانند واژهٔ اَوَئتات با واژهٔ وَچْ آمده است. به واژهٔ اَوُیی avôi در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۴۵ نیز نگاه کنید.

۱۱. روزگار، زندگی = اَهو ahu، در یادداشت شمارۀ ۲ از بند پیش گذشت.

۱۲. دین = دَئِنا daênâ، نگاه کنید به یادداشت شمارۀ ۲ از بند ۱۱ همین هات.

۱۳. کشانیدن یا رهبردن، رهنمودن = نی nî در فرس هخامنشی نی ni، در پهلوی نیتن nîtan، این لفظ در فارسی به‌جا نمانده، اما در پازند، چنان‌که در نامۀ مینوخرد بسیار آمده است، نگاه کنید به یادداشت شمارۀ ۲ از بند ۱۳ از هات ۴۴.

بیست و یکمین بند

۱. خداوندی = خواپئیتهیَه xvâ-paithya، در گزارش پهلوی نفشمن پتیه = خویش پتیه xvêš-patîh، جزء پسین از واژۀ پئیتی paiti درآمده که در پهلوی پت و در فارسی بدَ گویند چون سپهبد، موبد، درُستبد. از واژۀ خواپئیتهیه = خویشبدی که به معنی خودسروری است، پادشاهی و خدیوی و خدایگانی و خداوندی اراده می‌شود.

۲. رسا (تمام، کامل) = بوری bûri (= بوئیری bûiri)، در گزارش پهلوی بَوَندک bavandak، در نامۀ پهلوی بندهش بَوَندَکْ پاتیخشاهیه bavandak-pâtixšâhih یعنی پادشاهی رسا (سلطنت کامل) درست برابر واژۀ اوستایی خواپئیتهیه xvâ-paithya و صفت بوری می‌باشد. واژۀ بوری در پارۀ ۱ از یسنا ۴۰ (هفت هات) با فعل کَرْ kar (کردن) آمده یعنی به جای آوردن و انجام دادن و پایان رسانیدن، و در گشتاسپ یشت پارۀ ۴۵ به معنی فزون و فراوان است.

۳. انبازی یا پیوستگی و پیوند = سر sar، در بندهای ۸–۹ از هات ۴۹ و در بند ۳ از هات ۵۳ نیز آمده، می‌توان آن را به معنی آمیزش و یگانگی گرفت، سر sar نیز مصدر است به معنی پیوستن و انجمن کردن. به واژه‌هایی از همین بنیاد در اوستا بسیار برمی‌خوریم، چنان‌که در گات‌ها: هات ۳۲ بند ۲، هات ۴۹ بند ۳ و بند ۵، هات ۵۱ بند ۳، نگاه کنید به:

Baunack Studien II S. 354

۴. پایدار = وَزدْوَرْ vazdvar، در جاهای دیگر اوستا به معنی پایداری (دوام) است چنان‌که در پارۀ ۴۴ از فرگرد نهم وندیداد و در بهرام‌یشت پارۀ ۲۹ و یسنا ۴۸ پارۀ ۱۱.

وَزْدَنگه vazdanh که در بند ۱۰ از هات ۴۹ آمده یعنی پایدار، بادوام. به یادداشت شمارۀ ۸ آن بند نگاه کنید و نگاه کنید به: Geldner, Drei Yasht S. 119

آندرِآس و واکر ناگل، وَزْوَرْ را به معنی رهبری گرفته‌اند، نگاه کنید به:

Yosno 31 von Andreas und Wackernagel in N. K. G. W. G. 1911 Heft s. 32

۵. به جای رسایی و جاودانی و راستی و توانایی و نیک‌منشی در متن: خرداد و امرداد و اردیبهشت (اَشَ) و شهریور و بهمن آمده، در اینجا معنی این امشاسپندان اراده شده است، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ همین هات نگاه کنید.

۶. به جای اندیشه مئینیو mainyu آمده و می‌توان به معنی روان گرفت، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰

۷. دوست = اورْوَتهَه urvatha، در گزارش پهلوی نیز دوست، در بند ۱۱ از هات ۴۵ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۰ و در بند ۱۱ از هات ۵۱ نیز آمده است.

بیست و دومین بند

۱. پیدا = چیتهرا cithrâ (در تذکیر چیتهرَ cithra) صفت است یعنی هویدا، آشکار، پدیدار، در گزارش پهلوی پیتاک همین است که در فارسی چهر گوییم به معنی روی، در بند ۷ از هات ۳۳ و در بند ۱۶ از هات ۴۴ نیز آمده است. چیتهرَ اَوَنگه cithra-avanh که در بند ۴ از هات ۳۴ آمده یعنی آشکارا یاری‌دهنده یا پیدا رامش بخشنده. برای واژهٔ اَوَنگه avanh یاری، یاوری به یادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید. چیتهرَ cithra نیز در اوستا به معنی تخمه و نژاد است چنان‌که در بند ۳ از هات ۳۲ آمده است، در گزارش پهلوی توخمک، در فرس هخامنشی نیز چیتهرَ به معنی تخمه و نژاد است، از همین واژه است نام منوچهر که در اوستا منوش چیتهرَ Manuš-cithra آمده یعنی از پشت و تخمه و نژاد منوش، در پارهٔ ۱۳۱ فروردین‌یشت به این نام برمی‌خوریم (نگاه کنید به گفتار منوچهر در دومین جلد یشت‌ها، گزارش نگارنده، هوچیتهرَ hu-cithra صفت است، در تأنیث هوچیتهرا hucithrâ یعنی خوب نژاد یا نیک بنیاد چنان‌که در یسنا ۵۸ پارهٔ ۱ آمده و در گزارش پهلوی هوتوخمک hutoxmak شده، هوچیتهرَ در پارهٔ ۱۵ ارت یشت یعنی خوبچهر و خوشروی یا نیک‌نژاد و خوب پیوند، هوچیتهرا Hu-cithrâ نیز نام دختری است (کنیزک) در پارهٔ ۱۴۱ فروردین یشت در میان گروهی از کنیزکان دیگر ستوده شده است.

هوچیتهرَ در فارسی هُژیر شده نام یکی از دلاوران است، همچنین هُژیر به معنی نیکو و خوب و پسندیده است:

یکی نامه بنوشت خوب و هُژیر　　سوی نامور خسرو دین‌پذیر

(دقیقی در شاهنامه)

برای واژهٔ هو hu که به معنی خوب و نیک و نغز و زیباست به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید (هَژیر به ضم هاء درست است نه به فتح آن).

۲. نیک‌اندیشی = هودا hu-da نگاه کنید به یادداشت شمارۀ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

۳. همچنان = یَتهنا yathanâ از قیود و از حروف ربط است، در گزارش پهلوی گاهی به چیگون و گاهی به ایدون گردانیده شده است، در بند ۱۰ از هات ۴۳ نیز آمده است.

۴. آگاه گردیدن، شناختن، دانستن = وید vid، نگاه کنید به یادداشت شمارۀ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸.

۵. ضمیر «او» برمی‌گردد به «نیک‌اندیش» که از آن زرتشت اراده شده: اوست که از گفتار و کردار درست خویش نگهدار راستی و کشور مینوی جاودانی اهورا مزداست.

۶. از کشور نیک، کشور آسمانی یا پادشاهی مینوی مزدا مراد است.

۷. نگاهداری کردن یا برپا داشتن و برگرفتن = هَپْ hap، در گزارش پهلوی همین بند به گرفتن گردانیده شده، در بند ۴ از هات ۴۳ نیز به آن برمی‌خوریم.

۸. کارگزارتر = وازیشتَ vâzišta صفت تفضیلی است از مصدر وَزْ vaz، در یسنا ۳۶ (هفت هات) پارۀ ۳ معنی کارسازتر از آن برمی‌آید. وازیشتَ در بند ۲۲ از هات ۳۱ چنان‌که در پارۀ ۴ از یسنا ۷۰ صفت استی asti (یاور) آورده شده است، بسیاری از دانشمندان آن را به معنی سودمند گرفته‌اند، هرچند که این معنی بسیار مناسب می‌افتد اما با نگاه به ریشۀ واژه که وَزْ vaz باشد، بهتر دانسته به جای آن «کارگزار» آوریم.

وَزْ vaz در اوستا همان است که در پهلوی وزیتن و در فارسی وزیدن گوییم و برای باد به‌کار بریم، اما در اوستا این واژه به معنی راندن و رفتن و در آمدن و برانگیختن و کشیدن و گردانیدن و تاختن بسیار آمده، در پارۀ ۳۳ تیریشت برای وزش باد به‌کار رفته، در پارۀ ۱۱ آبان‌یشت برای گردونه به‌کار رفته، یعنی گردونه راندن، در پارۀ ۵۸ بهرام یشت برای سپاه به‌کار رفته: پی کردن سپاه، از پی لشکر راندن، در پارۀ ۴۷ مهریشت برای اسب آمده: اسب برانگیختن، در پاره‌های ۲-۲۷ بهرام یشت برای باد و گاو و اسب و شتر و گراز و جوانمرد پانزده ساله و مرغ شاهین و میش و بز و مرد دلیر به‌کار رفته، به مناسبت هر یک از آنها باید در فارسی به وزیدن، در آمدن، روی نمودن، خرامیدن، تاختن، پریدن برگردانیم. در بند ۵ از هات ۵۳ به معنی به شوی رفتن، شوهر گرفتن آمده است.

وز vaz در اوستا برای هر آن فعلی که افادۀ جنبش کند به‌کار رفته است.

۹. یاور، یار، پیرو = اَستی asti در هات ۳۳ بند ۲، هات ۴۶ بند ۱۱، هات ۴۹ بند ۱۱ نیز آمده از مصدر اَهْ ah، بودن، هستن در آمده است. استی asti مانند واژۀ «است» ast که در یادداشت شمارۀ ۵ از بند ۲ از هات ۲۸ یاد کردیم به معنی «است» و استه و هسته و استخوان هم می‌باشد.

(اَهْنُودَگات: یسنا، هات ۳۲)

نخستین بند

۱. خواستن = یاس yâs، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ از هات ۲۸.

۲. آزاده یا رزمی (= لشکری) و برزیگر و پیشوای دینی = خوَئِتو xvaêtu، وِرِزِنَ verezena، ائیریَمَن airyaman، به گفتار پیشه‌وران نگاه کنید (در جلد نخست).

۳. آموزش = مَنَ mana پیمایش و اندازه و با جزء فرَ: fra-mana در فارسی فرمان گوییم و در فرس هخامنشی فرمانَ fra-mâna از مصدر «ما» mâ درآمده که به معنی اندازه گرفتن و پیمان کردن است و با جزء فرَ: فرَما fra-mâ فرمان دادن، دستور دادن چنان‌که در بند ۴ از همین هات آمده، مصدر «ما» در تصریف فعل‌های فارسی چون فرماید، پیماید، آزماید، نماید به خوبی پیداست.

۴. شادمانی، رامش = اوروازِمنْ urvâzeman، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۵. گماشته، فرستاده، پیک = دوُتَ dûta، همچنین دُوتیَه dûtya که در بند ۱۳ از همین هات آمده.

به جای دُوتَ در بند ۸ از هات ۴۹، فرَئِشتَ fraêšta به کار رفته که به معنی فرستاده و پیک است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از آن بند.

۶. دور داشتن = داریُو dâryô (Inf.) از مصدر دَرْ dar داشتن، نگاهداشتن، بازداشتن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از هات ۳۱.

۷. بد خواستن، دشمنی کردن، ستیزیدن = دئیبیش daibish، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۶ از هات ۲۸.

دومین بند

۱. یگانه، پیوسته از مصدر سر sar، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲۱ از هات ۳۱.

۲. خوب دوست = هوش هَخی huš-haxi (صفت است) یار نیک، به گفتار پیشه‌وران نگاه کنید (در جلد نخست).

۳. درخشان = خـونْوَنت xvenvant بـاشکوه، در بـند ۴ از هـات ۵۳ نـیز آمـده، در بخش‌های دیگر اوستا خوَنوَنت xvanvant.

۴. پاسخ گفتن = پئیتی مرُو paitî-mrû، به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۵. به جای پارسایی آرمئیتی ârmaiti (آرمتی ârmati) همان است که در بندهای ۳ و ۷ از هات ۲۸ و در بند ۷ از هات ۳۰ و در بندهای ۴ و ۹ و ۱۲ از هات ۳۱ به آن برخوردیم و در بسیاری از بندهای دیگر نیز برخواهیم خورد و آن امشاسپند «سپندارمذ» است، اما در اینجا چنان‌که در چند بند دیگر: هات ۴۴ بند ۱۱۱۰، هات ۴۵ بند ۱۰، هات ۴۷ بـند ۲، هات ۴۹ بند ۵ و بند ۱۰، هات ۵۱ بند ۲۱، هات ۵۳ بند ۳ و جز آن معنی این واژه مـراد است.

آرمتی ârmati یا آرمئیتی ârmaiti از دو واژه آمـیزش یـافته: نـخست اَرِمْ arem، در بخش‌های دیگر اوستا اَرِمْ arem از قیود است به معنی درست یا «آن‌چنان که شاید» خود جداگانه در گات‌ها بسیار آمده، چنان‌که در بند ۸ از هات ۴۴ و بند ۱۱ از هات ۴۵ و بند ۱۴ از هات ۵۱ (در این بند پسین صفت است یعنی فرمانبردار)؛ دوم mati از مصدر مَـن man یعنی اندیشیدن که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ گذشت. آرمئیتی را نیز به معنی بردباری و سازگاری و فروتنی گرفته‌اند در برابر ترمئیتی taremaiti کـه بـه مـعنی بادسری و خیره‌سری و ناسازگاری و برتنی و سرکشی است و در بند ۴ از هات ۳۳ آمده است، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ از هات ۴۵ نگاه کنید.

واژهٔ ترمنشت بر وزن سرنوشت که در برهان قاطع به معنی بدکرداری یاد شده همین واژهٔ اوستایی است که در پازند ترمنش شده، نگاه کنید به واژهٔ پئیری‌متی pairimati، در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند آینده، همچنین به بند ۴ از هات ۴۵ نگاه کـنید کـه در آنـجا از آرمئیتی، زمین اراده شده است.

آنچنان‌که در بند ۲ از هات ۳۲ آرمئیتی را به معنی پارسایی گرفته‌ایم، به جای وهُـو مَنَنگه vohu mananh (بهمن) و اَشَ asha (اردیبهشت) و خشَـتهرَ xshathra (شـهریور) منش نیک و راستی و توانایی آورده‌ایم.

۶. پاک (مقدس) = سپنتَ spenta، این واژه در جزء چندین واژهٔ فارسی به جای ماندن چون اسفندیار و اسفنددانه و گوسفند و جز آن، در جای دیگر از آن سخن داشتیم، در گفتار امشاسپندان به سپندمینو نگاه کنید.

۷. برگزیدن = وَرْ var، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

سومین بند

۱. نژاد یا تخمه = چیتهرَ cithra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲۲ از هات ۳۱.

۲. زشت، بد، تباه = اَکَ aka، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰.

۳. هستید = ستا از مصدر اَهْ ah هستن، بودن.

۴. آن کس، گرهْمَ grehma می‌باشد که در بند ۱۲-۱۴ از همین هات یاد شده است، از پیشوایان دیو یسناست.

۵. بسی = مَش maš از واژهٔ مَزْ maz که به معنی مه و بزرگ در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت.

مَشْ در این بند، چنان‌که مز در بند ۱۱ از همین هات از قیود است یعنی بس، بسی، بسا، بسیار، در پهلوی وَسْ vas، مش در بند ۹ از هات ۴۴ نیز آمده.

واژهٔ مَشت به فتح میم که در فرهنگ‌ها به معنی انبوه و بسیار و پر یـاد گـردیده و در فرهنگ جهانگیری به شعر شیخ سودان گواه آورده شده شاید پیوندی با واژهٔ اوستایی مش داشته باشد.

۶. خودستایی = پَئیری مَتی pairi-mati از جزء پَئیری که در فرس هـخامنشی پـری pariy و در فارسی پَر که در جزء چند واژه چون پروریدن و پراکندن و جز آن به‌جا مانده، و از واژهٔ متی که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ همین هات یاد کردیم. جز همین یک‌بـار، دیگر در گات‌ها به واژهٔ پئیری‌متی برنمی‌خوریم، در اردیبهشت یشت در پاره‌های ۸ و ۱۱ و ۱۵ پئیری‌متی pairimati (در نسخه بدل مئیتی maiti) با تَرُومتی که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند پیش گذشت یک‌جا آمده و نام دیوی است، در گزارش پهلوی همین بند ۳ از هات ۳۲ اَپَرْمینشن apar-mênišn (برمنش) آورده شده است.

۷. پس این‌چنین = اَئیپی aipî، در فرس هخامنشی اَپی apiy، در گزارش پهلوی همین بند و در بند ۴ از هات ۲۹ و در بند ۱۷ از هات ۳۱ پس، از پس آمده، در بند ۸ از همین هات و در بند ۵ از هات ۴۸ نیز به واژهٔ اَئیپی برمی‌خوریم یعنی پس از این، آنچه پس از این خواهد بود یا آینده.

۸. دیرباز = دَئیبیتا daibitâ (= دئیبیتانا daibitânâ)، در بند ۱ از هات ۴۸ و در بند ۹ از هات ۴۹ نیز آمده، از قیود است.

۹. کردار = شیَئُومَنْ šyaoman یعنی کار و کردار و رفتار، با واژهٔ شیئُوتهَنَ šyaothana که در گات‌ها بسیار آمده و در بند ۵ از همین هات نیز به آن برمی‌خوریم، یکی است. هر دو از مصدر شیو šyu که به معنی شدن و رفتار کردن است درآمده‌اند، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰. هفتم = هَپتَتهَه haptatha، هَپتَ hpata هفت، هپتَدَسَ haptadasa هفدهم.

۱۱. بوم = بومی bûmi، در فرس هخامنشی نیز بومی در سانسکریت بهومی bhûmî، و در فارسی بوم یعنی خاک، زمین، کشور. این واژه در پارهٔ ۱ از یسنا ۳۷ (هفت هات) نیز آمده و در پارهٔ ۱ از یسنا ۵ تکرار شده است. در پارهٔ ۳ از یسنا ۴۲ و در پارهٔ ۲۶ زامیادیشت نیز به آن برمی‌خوریم، به گفتهٔ بارتولومه Bartholomae گذشته از گات‌ها و هفت هات که آن هم در انشاء از گات‌ها شمرده می‌شود، در جاهای دیگر اوستا واژهٔ بومی (= بوم) رواج نداشته. پارهٔ ۳ از یسنا ۴۲، از پارهٔ ۱ از یسنا ۳۷ (هفت هات) برداشته شده و پارهٔ ۲۶ زامیادیشت، یادآور بند ۳ از هات ۳۲ می‌باشد.

در گات‌ها واژهٔ بومی (= بوم) با واژهٔ هفتم به جای هپتو کَرشوَر haptô-kareshvar که در تیریشت پارهٔ ۹ آمده، به‌کار رفته است. کرشوَر kareshvar یا کَرشوانْ karshvan با واژهٔ هفت در نامهٔ مینوی بسیار آمده چنان‌که در آبان یشت پارهٔ ۵، تیریشت پارهٔ ۳۳ و پارهٔ ۴۰، مهریشت پارهٔ ۶۴، زامیادیشت پارهٔ ۸۲، یسنا ۶۱ پارهٔ ۵ و جز آن، در اوستا از این هفت کشور باز نام برده شده، چنان‌که در مهریشت پارهٔ ۱۵ و پارهٔ ۱۳۳، رشن‌یشت پاره‌های ۹–۱۵ و فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۹ و در بسیاری از جاهای دیگر.

در بند ۳ از هات ۳۲ واژهٔ بومی (= بوم) با صفت هفتم آمده، چنین می‌نماید که هفتمین کشور که در اوستا خوَنیرَتهَه xvaniratha نامیده شده، مراد باشد. خْوَنیرتهه که کشور میانکی است سرزمین ایرانیان است، چون در جاهای دیگر از هفت کشور سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید. در نامه سوشیانت به فهرست واژه‌ها گرد آوردهٔ نگارنده نگاه کنید و به بیست مقالهٔ قزوینی جلد دوم به اهتمام اقبال، چاپ تهران، صص ۳۰–۳۵.

۱۲. نامبردار = دارای آوازه و نام، خَنیده (مشهور)، از مصدر سرو sru شنیدن و شنوانیدن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۵ از هات ۲۸.

چهارمین بند

۱. فرمان گزاردن، دستور دادن = فرَما fra-mâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ از همین هات.

۲. بدتر = اَچیشتَ acišta، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۴ از هات ۳۰.

۳. دادن = دا dâ دادن، بخشیدن.

۴. دوست دیو = دَئِوُزوشتَ daêvô-zušta، زوشتَ اسم مفعول است از مصدر زوش zush که به معنی دوست داشتن است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ از هات ۲۸.

۵. خواندن = وَچْ vac خواندن، گفتن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸.

۶. دور شدن = سیژدیَه sîzdya دور شدن، باز ماندن، واپس ماندن، بازداشتن، دور کردن، راندن. در پارهٔ ۸۴ زامیادیشت نیز آمده، از همین بنیاد است واژهٔ سیَزدَ syazda به معنی دور ماندن، واپس افتادن که در بند ۹ از هات ۳۴ آمده است.

۷. خرد = خرَتو xratu، در اینجا به معنی خواست مینوی و دانش ایزدی است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۲۸.

۸. راستی = اَشَ asha، در اینجا به مناسبت خرد که در یادداشت پیش گذشت دین راستین مراد است.

۹. برگشتن = نَس nas: این واژه به معنی از راه برگشتن، نابود شدن، آسیب یافتن، دگرگون گردیدن، تباه شدن، به‌در رفتن در اوستا بسیار آمده، در گات‌ها: هات ۵۱ بند ۱۳، هات ۵۳ بند ۶ و در بند ۷ از همان هات ۵۳ با جزء اَ و پَرا parâ به معنی دچار گزند شدن است و در بند ۱۵ از هات ۳۲ با جزء وی: vî-nas به همین معنی است، از همین بنیاد است واژهٔ نَسو nasu که در اوستا به معنی لاشه و مردار است و در فرهنگ‌های فارسی نسا به همین معنی یاد گردیده و نسا سالار یعنی مرده‌کش، نسو یا لاشه چیزی است برگشته و دگرگون گردیده و آسیب یافته، نسوکشَ nasu-kasha در پارهٔ ۱۱ از فرگرد هشتم وندیداد یعنی مرده‌کش، همچنین مرده‌کش در اوستا ایریستُو کشَ iristô-kasha آمده، چنان‌که در پارهٔ ۱۵ از فرگرد سوم وندیداد نَسومَنت nasumant (در تأنیث nasumaitî) که در پارهٔ ۷۹ از فرگرد هفتم وندیداد آمده صفت است یعنی نسامند یا به لاشه و مردار آلوده. نسوسپَیه nasu-spaya که در پارهٔ ۱۲ از نخستین فرگرد وندیداد آمده یعنی لاشه به خاک کردن و مرده به گور سپردن.

نسو nasu نیز دیو لاشه و مردار است و به این معنی دروج نسو (druj) دیو دروغ لاشه در اوستا بسیار آمده نگاه کنید به:

Foundations of the Iranian Religions by Gray p. 211

نس nas نیز به معنی یافتن و به چیزی رسیدن و به‌دست آوردن و پذیرفتن است، چنان‌که در بند ۶ از همین هات و در بند ۱۶ از هات ۵۱.

پنجمین بند

۱. گمراه کردن یا فریفتن = دَبَ dab نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۳۰.

۲. زندگی خوب = هوجیاتی hu-jyâtî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

۳. جاودانی یا بیمرگی = اَمِرتات ameretât، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۴. واژه‌ای که به اهریمن گردانیدیم در متن مئینیو mainyu آمده یعنی مینو، با صفت اَکَ aka یعنی بد و زشت، در پارهٔ ۱۵ از یسنا ۱۹ اَکَ تنها آمده از آن نیز اهریمن اراده شده، در اینجا این صفت با واژهٔ مئینیو مانند انگرُو مئینیو anrô-mainyu که در فارسی اهریمن گوییم در برابر سپنتُو مئینیو spentô-mainyu می‌باشد، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵. ضمیر «او» برمی‌گردد به گرْهمَ Grehma پیشوای کیش دیویسنا که در بندهای ۱۲–۱۴ یاد شده است.

۶. تباهی = خشَیُو xshayô، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۱.

۷. آموزانیدن = فرَچیتْ fra.cit، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۳۱.

ششمین بند

۱. بسیار، پُر، بیش = پئواُورو paouru، پَئورو pauru و پُئورو pouru و پَرو paru در اوستا بسیار آمده، در فرس هخامنشی نیز پَرو paru، و در فارسی پر.

۲. گناه = اَئِنَنگه aênanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰.

۳. رسیدن = نَس nas، رسیدن، یافتن، به‌دست آوردن در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده، همچنین در بخش‌های دیگر اوستا به همین معنی آمده است چنان‌که در فروردین‌یشت پارهٔ ۵۸ و گشتاسب‌یشت پارهٔ ۲۹، در یسنا ۲۳ پارهٔ ۳ با جزء اَئیوی آمده: aiwinas، در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۴ همین هات گفتیم که نس nas نیز به معنی برگشتن و دگرگون شدن و آسیب یافتن و تباه گردیدن است.

۴. دارای آوازه و نام، نامور، نامبردار، خنیده (مشهور و معروف) = سراوَهیئیتی sravahyeitî از مصدر سرو، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۳ همین هات.

۵. هر چند این‌چنین = یزی تائیش آتها yezî-tâiš-athâ.

۶. به جای «به یاد داری» هاتامرانی hâtâ-marâni آمده، در جاهای دیگر اوستا هات مَرنی hâta-mareni چنان‌که در هرمزدیشت پارهٔ ۸ یعنی کسی که به یاد دارد آنچه راکه در خور و شایستهٔ کسی است یا به یاد دارندهٔ پاداش و مزد، از هاتَ hâta اسم مفعول مصدر هَنْ han یعنی به چیزی ارزانی شدن و به چیزی سزاوار گردیدن، در اوستا بسیار آمده و بسا با واژهٔ مزد (= میژدَ mîzda) آمده، چنان‌که در هات ۴۴ بندهای ۱۸–۱۹ و هات ۴۶ بند ۱۹، در گزارش پهلوی (= زند) به ارژانیک بوتن ارزانی بودن گـردانـیده شـده (بـه واژهٔ هـوشِنَ hu-shena در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و در یادداشت شمارهٔ ۱۴ از بند ۵ از هات ۵۳ نگاه کنید)، جزء دوم مرانی marâni از مصدر مَر mar درآمده که به معنی به یـاد آوردن و برشمردن است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ از هات ۳۱.

۷. آگاه بودن = وید vid، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸.

۸. فرمان = سِنگهَ sengha، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱.

۹. دادن از مصدر دا dâ، با جزء وی: vî-dâ صادر کردن، در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۹ از هات ۳۱ گفتیم که همین واژه به معنی بخش کردن (تقسیم کردن) هم آمده است.

هفتمین بند

۱. هیچیک = نِئِچی naêci هیچکس، در بندهای ۶ و ۱۳ از هات ۴۳ نیز آمده.

۲. دست بردن یا ورزیدن = اَئُوجویی aojôi (Inf.)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۸ از هات ۴۶.

۳. کامیابی یا آرزوی رسیدن به آنچه خواهش است = هادرُویا hâdrôyâ.

۴. سود یا بهره و پاداش = جُویا jôyâ، این واژه و واژهٔ پیش همین یک‌بار در اوستا آمده است.

۵. چنان، چون، چگونه = یائیش yâiš.

۶. شنیده شده از مصدر سرو sru، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۳۰.

۷. در این بند چنان‌که در بند ۷ از هات ۳۰ و در بند ۹ از هات ۵۱ از آهن (= اَیَـنگه ayanh) یاد شده، در هات ۵۱ بند ۹ با صفت خشوشتَ xshusta آمده که بـه مـعنی روان است، در این بند ۷ از هات ۳۲ با صفت خوئَن xvaên آمده یعنی گـداخـته، چـنان‌که در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۳ از هات ۳۱ یاد کردیم، در روز پسین، در آزمایش آهن گداخته و آذر افروزان پاک از ناپاک شناخته خواهد شد. در بند ۹ از هات ۵۱ از آزمایش آهـن

روان و آذر افروزان هر دو با هم یاد شده، در بند ۳ و بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۴ از هات ۴۳ از آزمایش آذر جداگانه سخن رفت.

۸. نوید دادن، آگاهانیدن = سَنگه sanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ از هات ۲۹.

۹. سرانجام = ایریختَ irixta، در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده به معنی انجام و فرجام و پایان است. در دومین فرگرد وندیداد پارهٔ ۴ ایریختَ برای ستارگان و ماه و خورشید آورده شده، به معنی نشستن یا نهفتن و فرو رفتن در برابر سَذا sadhâ که برای برآمدن و سر زدن و برخاستن ستارگان و ماه و خورشید آورده شده است. ایریختَ از مصدر ریچ ric (= رَئِچ raêc) درآمده که در فارسی ریختن گوییم و از همین ریشه است واژهٔ رَئِخِنَنگهْ raêxənanh که در بند ۱۱ از همین هات و در بند ۷ از هات ۳۴ آمده، در گزارش پهلوی بند ۱۱ از همین هات نیز ریخن آمده، اما در توضیح افزوده شده خواستک یعنی خواسته، همین واژه است که در فارسی ریک شده در واژهٔ مرده ریگ که در فارسی مرده ری نیز آمده و در تازی میراث:

از خراج ار جمع آری زر چو ریگ　　آخر آن از تو بماند مرده ریگ

(جلال‌الدین در مثنوی)

۱۰. آگاه‌تر = وَئِدیشتَ vaêdišta، صفت تفضیلی است از ویدْوَنگه vîdvanh آگاه، دانا. در جاهای دیگر اوستا وَئذیشتَ vaêdhišta، چنان‌که در رشن یشت پارهٔ ۷ و در فرگرد هجدهم وندیداد پارهٔ ۷. به مصدر وید vid آگاه بودن، دانستن، شناختن در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

هشتمین بند

۱. شناخته شده یا شنیده شده و به گوش همه کس رسیده و مشهور گشته = سراوی srâvî از مصدر سرو sru شنیدن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۳۰.

۲. جم = ییمَ yima در گات‌ها بیش از همین یک‌بار نیامده، اما در بخش‌های دیگر اوستا بسیار یاد شده و بسا با صفت خشَئِتَ xshaêta آمده که به معنی درخشان و درفشان و روشن است. خشَئِتَ در فارسی شید شده:

به رزم اندرون شیر پاینده‌ای　　به بزم اندران شید تابنده‌ای

(فردوسی)

همین صفت است که با جم آورده شده جمشید و با واژهٔ خور، خورشید گوییم برابر هوَرِ خشَئِتَ hvare-xshaêta که در اوستا آمده.

۳. ویوَنْگهان = ویوَنگهوشَ vîvanhusha صفت است یعنی از پُشت ویوَنگهوَنت vîvanhvant که نام پدر جمشید است و در نامهٔ دینی هندوان ویوَسونت vivasvant آمده. چنان‌که جم دروید یَم می‌باشد، در نخستین جلد یشت‌ها از او سخن داشتیم، در این جلد باز از او یاد خواهیم کرد. در اینجا برای روشن کردن معنی این بند گوییم: مقصود این نیست که گوشت خوردن گناه است، زیرا در آیین مزدیسنا چنین فرمانی نیامده است. آنچه مایهٔ ناتوانی و رنجوری باشد در دین زرتشتی نکوهیده و گناه است، بی‌زن و فرزند به‌سر بردن و به خانه و زندگی پشت پا زدن و از تن‌پروری و تنبلی دچار بدبختی و بینوایی گردیدن و از نخوردن رنجور و ناتوان شدن و سست‌اندیش گردیدن نکوهیده است، در پاره‌های ۴۷–۴۸ از چهارمین فرگرد وندیداد آمده: «به‌درستی به تو گویم، مرد زن گرفته را برتری می‌دهم، ای سپیتمان زرتشت، به آن کس که زن نگرفته زندگی کند، آن خان و مان دارنده را [برتری دهم] به آن کس که خان و مان ندارد، کسی را که فرزند دارد [برتری دهم] به آن کس که بی‌فرزند است، توانگر را [برتری دهم] به آن درویش، و از دو مرد آنکه شکم به گوشت انباشته (گوشتخوار)، منش پاک بهتر دریافته تا آن کس که نه این‌چنین کرده (نگاه کنید به جلد وندیداد).

از بند ۸ از هات ۳۲ برمی‌آید که از گوشت خورش ساختن نیز به جمشید پیوسته است چنان‌که در داستان ما آمده جمشید نخستین کسی است که آهن نرم کرده، ابزار جنگ چون خود و زره و جوشن ساخت، از اوست که از گِل و خشت سرای و کاخ و گرمابه ساختن آموختند، اوست که سیم و زر از خارا و گوهر از دریا برآورد، اوست که از گیاه بوی‌های خوش بیرون آورد و رنگ‌های گوناگون هویدا ساخت، اوست که برای هر درد درمان جست، اوست که کشتی به آب انداخته از کشوری به کشور دیگر شتافت. در گفتار پیشه‌وران گفتیم که بخش کردن مردمان را به چهار گروه چون پیشوایان و لشکریان و کشاورزان و دست‌ورزان نیز به جمشید پیوسته‌اند. در شاهنامه و طبری و جز آن، جایی ندیدم که گوشت خوردن را هم، جمشید به مردم آموخته باشد. مانند بند ۸ از هات ۳۲ که گوشت خوردن از آیین جمشید یاد شده، در تورات سفر پیدایش در باب نهم فقرهٔ ۳، از گوشت جانوران خورش ساختن به روزگار نوح پیوسته است. خداوند به نوح گوید: «هر آن جنبنده که دارای زندگی است خورش شما باشد، آنچنان‌که همهٔ روییدنی سبز را به شما دادم».

همچنین در داستان ما و در نامهٔ دینی ایرانیان اوستا یاد شده: در روزگار جمشید مردمان و جانوران را مرگ و آسیب نبود، پیری و بیماری و سرما و گرما نبود، پدر و پسر هر دو چون پانزده ساله می‌نمودند، این‌چنین بود تا اینکه جمشید دروغگویی آغاز کرد، یا به گفتهٔ طبری به فریب اهریمن خود را آفریدگار پنداشت و مردم را به پرستش خویش خواند. فردوسی گوید:

هنر در جهان از من آمد پدید　　چو من نامور تخت شاهی که دید
جهان را به خوبی من آراستم　　ز روی زمین رنج من کاستم
خور و خواب و آرامتان از منست　　همان پوشش و کامتان از منست
گرایدون که دانید من کردم این　　مرا خواند باید جهان آفرین
چو این گفته شد فرّ یزدان از اوی　　گسست و جهان شد پر از گفتگوی

در این بند ۸ از هات ۳۲ پیغمبر ایران شاعرانه یادآور همین داستان شده فرماید: از همین گناهکاران است جمشید، امیدوارم که تو ای اهورامزدا چنان سازی که من از این‌گونه بزهگران شناخته نشوم و از این گروه مردمان جدا باشم.

۴. خوشنود ساختن = خشنو xshnu، در این بند و بند ۵ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۴۵ cixshnushô و در بند ۱ از هات ۴۹ cixshnushâ آمده به هیئت فعلی که désidératif نامیده می‌شود. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۸.

۵. ما ضمیر اضافه است.

۶. پاره یا بهره و بخش = بَگَ baga، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱.

۷. گوشت = گئُو gao، همین واژه نیز در اوستا برای سراسر چارپایان سودمند و به‌ویژه گاو و همچنین به معنی شیر و گوشت آمده، به نخستین جلد یسنا نگاه کنید. در گزارش پهلوی همین بند ۸ از هات ۳۲ بسریا basryâ (=گوشت) آمده است.

۸. خوردن = خوَر xvar، خوَر نیز صفت است چنان‌که در اَشْ خوَرِتِمَ aš-xvaretema در پارهٔ ۲۰ از فرگرد سوم یعنی پرخوارترین، از واژهٔ اَشْ خوَر aš-xvar درست برابر واژهٔ خوار در فارسی چون پرخوار و گوشتخوار و گیاهخوار و لاشخوار و جز آن. از همین بنیاد است خوَرِتهَه xvaretha که در بند ۱۱ از هات ۳۴ و در بند ۵ از هات ۴۸ آمده یعنی خورش (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲۰ از هات ۳۱)، این واژه با خوال فارسی که به معنی خورش است، یکی است، خوالیگر یعنی خورشگر (آشپز).

پر از درد خوالیگران را جگر　　پر از خون دو دیده، پر از کینه سر

(فردوسی)

۹. آنان، این ضمیر برمی‌گردد به گناهکاران.

۱۰. پس از این = اَئیپی aipî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۳ از همین هات.

۱۱. باز شناختن = وی‌چیتهَه vicitha، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۲ از هات ۳۰.

نهمین بند

۱. آموزگار بد = دوش سَستی duš-sasti، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

۲. گفتار یا سخن و سرود و آموزش = سرَوَنگه sravanh، در بند آینده نیز آمده، به معنی آموزش دینی و ستایش هم می‌باشد چنان‌که در بند ۱۵ از هات ۳۴، از اینکه در اینجا به معنی گفتار ایزدی و سخن مینوی و آموزش دینی گرفته شده، از توضیحی که در برخی از جاها در گزارش پهلوی به آن داده شده نیز به خوبی پیداست و آن توضیح عبارت است از واژهٔ اپستاک (اوستا) یا اپستاک و زند که برای روشن کردن معنی پس از واژهٔ سروب (گفتار، سخن) افزوده شده است. (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۸).

واژهٔ سروا که در فرهنگ‌های فارسی بر وزن پروا یاد شده و به معنی سخن و حدیث و حکایت گرفته شده، ناگزیر با واژهٔ اوستایی سرَوَنگه یکی است. شمس فخری گفته:

علو پایهٔ قدرش از آن بلندتر است که فکر همچو منی اندر آن کند سروا

به یادداشت پارهٔ ۴۵ از فرگرد چهارم وندیداد نیز نگاه کنید.

۳. تباه کردن = مَرِدْ mared، در بندهای ۱۰–۱۲ از همین هات نیز آمده، در معنی با واژهٔ مَرِنچ marenc که در شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۳۱ سخن داشتیم یکی است و از همان بنیاد است و در گزارش پهلوی مانند واژهٔ مرنچ به مورنجینیتن murnjênîtan گردانیده شده یعنی میرانیدن، نابود کردن، کشتن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از هات ۴۶.

۴. خرد = خرَتو xratu مانند بند ۴ و بند ۱۴ از همین هات.

۵. زندگی = جیاتو jyâtu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۳ از هات ۳۱.

۶. آموزش = سِنگهَنَ senghana، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱.

۷. بازداشتن = اَپَ‌یَمْ apa-yam، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱.

۸. دارایی، توانگری = ایشتی îstî در اوستا بسیار آمده، از آن بخشایش ایزدی اراده می‌شود. در گات‌ها: هات ۳۴ بند ۵، هات ۴۴ بند ۱۰، هات ۴۶ بند ۲ و بند ۱۶ و بند ۱۸، هات ۴۸ بند ۸ و جز آن از مصدر ایس is (= اَئِسْ aês) درآمده که به معنی توانا بودن است، (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۴ از هات ۲۸).

این واژه در گزارش پهلوی نیز ایشتی išti یا ایشت išt شده یعنی همان واژهٔ اوستایی به‌کار رفته و نیز به خط اوستایی نوشته شده ولی در چند جا برای توضیح افزوده شده خواستک xvâstak یعنی دارایی (دولت) و بسا هم به معنی خواهش گرفته شده و به جای آن «خواست یا خواهد» آورده شده است.

۹. بلند = برخذَ berexdha، در تأنیث برخذا berexdhâ، صفت است (اسم مفعول از مصدر بَرِجْ barej) در گزارش پهلوی آرژوک ârzôk (آرزو) و ارژانیک arzânîk (ارزانی) آمده و در توضیح افزوده شده اپاییشنیک apâyišnîk یعنی بایستنی از مصدر اپاییتن apâyîtan که در فارسی بایستن گوییم. واژهٔ ارزانی و بایستن در گزارش پهلوی تا اندازه‌ای معنی واژهٔ اوستایی برخذَ berexdha را می‌رساند و از ریشهٔ این واژه که گفتیم مصدر بَرِج barej می‌باشد، یعنی روشن‌تر می‌شود. فعل بَرِجْ در اوستا بسیار آمده و در گزارش پهلوی بورژیتن burzîtan شده. به این مصدر که بایستی در فارسی بُرزیدن باشد، نگارنده در جایی برنخورده، اما واژهٔ بُرز به معنی شکوه و بزرگی و فرّ و به معنی بلند و رسا و کشیده بالا در فرهنگ (ادبیات) ما بسیار به‌کار رفته:

یکی اسب خواهم کجا گرز من کشد با چنین فره و بُرز من

(فردوسی)

نگاه کنید به واژهٔ هَرا برزَئیتی harâ-berezaitî یعنی البرز در جلد دوم یشت‌ها.

بَرِجْ barej به معنی بلند داشتن، ارجمند و گرامی داشتن یا ارج و پایهٔ کسی یا چیزی را شناختن و خوش‌آمد گفتن است، چنان‌که در پارهٔ ۹ مهریشت و پارهٔ ۱۱ از یسنا ۶۵ و جز آن.

صفت برخذَ berexdha در گات‌ها بسیار آمده، چنان‌که در گات‌ها: هات ۳۴ بند ۹، هات ۴۴ بند ۷، هات ۴۸ بند ۶، هات ۵۱ بند ۱۷.

۱۰. سخن = اوخذَ uxdha، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۶ از هات ۲۸.

۱۱. به جای روان مَئینیو mainyu (مینو) آمده، در اینجا به معنی روان یا نهاد و دل است: یعنی با سخنانی که از دلم برخاسته به نزد شما گله می‌برم.

۱۲. گِله گزاردن گَرِزْ garez، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ از هات ۲۹.

دهمین بند

۱. کسی: در متن مانا mânâ آمده اما باید دو واژه باشد و از همدیگر جدا گردد: «ما» mâ، «نا» nâ. «ما» از حروف تأکید است، برای نمودن اهمیت سخن و یا برای نیرو بخشیدن به جمله آورده می‌شود، در بند ۹ و در بند ۱۱ همین هات نیز آمده و در بسیاری از بندهای

دیگر گات‌ها (مشتبه نشود با حرف نفی «ما» mâ که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۷ از هات ۳۱ گذشت).

«نا» از واژهٔ نر nar می‌باشد که در فارسی نیز نر گوییم یعنی مرد، در جای دیگر گفتیم که به معنی کس، کسی، هم به‌کار رفته است.

۲. چارپا = از واژهٔ گَئُو gao به معنی سراسر چارپایان سودمند و به‌ویژه گاو است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۸ همین هات.

۳. خورشید = هْوَرْ hvar، در سانسکریت سوَر svar، در فارسی هور:

ز شبگیر تا سـایه گسـترد هـور   همی آن بر این این بر آن‌کرد زور

(فردوسی)

همین واژه نیز به هیئت خوَن xvan آمده چنان‌که در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۲ و بند ۱۰ از هات ۵۰، از همین هیئت است خور در فارسی. واژهٔ هوَر بسا در اوستا با صفت خشئِتَ آمده: هوَرِ خشئِتَ hvare-xshaêta، در فارسی خورشید گوییم. نگاه کنید بـه یـادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ همین هات و به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۶ از هات ۴۳.

۴. زشت: در متن اَچیشتَ acišta آمده و این صفت تفضیلی است یعنی زشت‌تر و بدتر، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۴ از هات ۳۰.

۵. یاد کردن، گفتن، نامیدن، خواندن = اِئُوج aoj، در بند ۸ از هات ۴۳ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده، با جزء پئیری pairi به معنی فرمودن است، چنان‌که در بند ۱۲ از هات ۴۳.

۶. دیده یا چشم = اَشْ ash، در بند ۸ از هات ۳۱ دیدیم که چشم در اوسـتا چشـمَن cashman می‌باشد، همچنین در اوستا واژهٔ دُئیتهرَ dôithra به معنی چشم است اما این واژه در جایی به‌کار رفته که سخن از آفریدگان ایزدی است، در جایی که سخن از آفـریدگان ناپاک اهریمنی است، واژهٔ اَشْ ash می‌آید، خْشوَشْ اَشی xshvaš-ashî یعنی شش چشم، در پارهٔ ۸ از یسنا ۹ اژدهاک (ضحاک) چنین نامیده شده است. در نخستین جلد یسنا از واژه‌های ایزدی و اهریمنی سخن داشتیم، در اینجا چون به واژه اَشْ برخوردیم چند واژهٔ دیگر را یادآور می‌شویم، از آنهاست آه âh که در بند ۱۱ از هات ۲۸ دیدیم به معنی دهان است، برای دهان آفریدگان ناپاک اهریمنی زَفَرْ zafar آمده، واژه‌ای که در فرهنگ‌ها نیز به‌جا مانده است، فرخی گوید:

خدای خوانند آن سنگ را همی شـمنان   چه بیهده سخن است اینکه خاکشان به زفر

زَشتَ zasta که در بند ۱ از هات ۲۸ به آن برخوردیم یعنی دست، برای آفریدگان پاک می‌آید، دست ناپاکان اهریمنی گوْ gav خوانده شـده است و جـز آن، هـمچنین است در

بسیاری از فعل‌ها: دْوَرْ dvar که در بند ۶ از هات ۳۰ آمده مصدری است که برای رفتن ناپاکان به‌کار برده شده در برابر گم gam گامیدن و رفتن که از برای آفریدگان پاک می‌آید و جز آن.

۷. دیدن = وین vin، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۳۰.

۸. بخرد یا دانا = داتهَه dâtha، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۸.

۹. کشتزار = واسترَ vâstra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۲ از هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ از هات ۳۱.

۱۰. بیابان کردن، ویران کردن = وَپْ، با جزء وی = vî-vap، در گزارش پهلوی به ویاپانینیتن vyâpânînîtan گردانیده شده و در توضیح افزوده شده تباه کردن. در یسنا ۱۲ پاره‌های ۲-۳ وی واپَ vî-vâpa یعنی ویرانی، در گزارش پهلوی ویاپانیه vyâpânîh شده است.

۱۱. به جای تبرزین در متن وَدَرْ vadar آمده، در پاره‌های ۳۰-۳۲ از یسنا ۹ نیز به آن برمی‌خوریم، در سانسکریت ودهر vàdhar سلاح مخصوص ایندرَ Indra می‌باشد. این واژه را برخی گرز دانسته و برخی به معنی مطلق سلاح گرفته‌اند، وَدَرْ یکی از ابزارهای جنگ و با واژهٔ وَدَ vada که در پارهٔ ۷ از فرگرد ۴ وندیداد آمده، پیوستگی دارد. به گمان نگارنده وَدَرْ باید تبرزین باشد یا ابزاری مانندهٔ آن، در جای دیگر از همهٔ ابزارهای جنگ که در اوستا یاد شده سخن خواهیم داشت.

۱۲. کشیدن، آختن، آهیختن = وُئیژدَ vôizda، در پارهٔ ۳۱ از یسنا ۹ با جزء ائیوی آمده: aiwi-vôizdaya که با واژهٔ کَمِرِدَ kameredha (سر) به‌کار رفته یعنی سر برافراختن، سر بلند کردن.

یازدهمین بند

۱. بسی = مَزْ maz، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۲ نگاه کنید.

۲. اندیشیدن = چیت cit، به یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۳. کدبانو و کدخدا: اَنگوهی anuhî = بانو. انگهو anhu (=اَهو ahû) = سرور، خدایگان در گزارش پهلوی به کدبانو و کدخدا گردانیده شده، به گفته گِلدنر Geldner در این بند زن و مردی از یک خاندان بزرگ مراد است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۶ از هات ۲۹.

۴. بازداشتن یا برکنار کردن = اَپَیئیتی apayêitî از مصدر اَپَ یَمْ apa-yam، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱.

۵. به جای رسیدن وَئِدَ vaêda آمده که به معنی یابندگی و رسیدگی است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ همان هات.

۶. واژه‌ای که به بخشایش گردانیدیم در متن رَئِخِنَنگه raêxenanh آمده، همان است که در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۷ از همین هات از آن سخن داشتیم و گفتیم به معنی میراث است. چنان‌که از این بند ۱۱ از هات ۳۲ پیداست، از این واژه میراث ایزدی مراد است یا بخشایش مینوی.

۷. روگردان ساختن یا سرپیچیدن و نافرمانی کردن = از مصدر رَش rash که در فارسی ریش کردن و زخم زدن و آسیب رسانیدن است و در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از هات ۳۰ از آن سخن داشتیم، در نیامده.

بارتولومه آن را از مصدر رَه rah (= ranh) دانسته و به معنی‌ای که یاد کردیم گرفته است. در بند ۱۲ از همین هات و در بند ۴ از هات ۴۷ آمده، رارِشَ râresha که در بند ۲ از هات ۴۹ آمده صفت است یعنی روگردان، سرپیچان.

در سروش‌یشت هادُخت پارهٔ ۶ واژهٔ rârešyêintî را نیز یادآور می‌شویم.

دوازدهمین بند

۱. گفتار یا آموزش و آیین = سرَوَنْگهْ sravanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از همین هات.

۲. به جای نفرین اَکَ aka آمده یعنی بد و زشت و نکوهیده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰.

۳. خروش شادمانی یا آواز و فریاد شادی = اوروَاخش اوختی urvâxš-uxti، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۴. تباه کردن یا میرانیدن و کشتن = مَرِدْ mared همان است که در بندهای ۹–۱۱ از همین هات به آن برخوردیم.

۵. برتری دادن = وَرْ var، به این واژه به معنی گرویدن و برگزیدن و دین پذیرفتن بسیار برخوردیم، در اینجا به معنی برتری دادن نیز همان معنی را می‌رساند. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۶. خواستار یا جویا = ایشَن îshan از مصدر ایش ish، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸.

سیزدهمین بند

۱. کشور = خشَثْهرَ xshathra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۲۸.

۲. خان‌ومان = دِمانَ demâna در اینجا با واژه‌های بدتر منش آمده، و از آن دوزخ اراده شده، در بند ۱۵ از همین هات با واژه‌های منش نیک آمده بهشت مراد است. در بند ۳ از هات ۳۳ «چمن راستی و منش نیک» به معنی فردوس آمده است، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۶ از هات ۳۱ و به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳. فرود آمدن، رسیدن از مصدر هَنتْ hant، در بند ۲ از هات ۵۰ با جزء نی: ni-hant آمده، همچنین هَنت hant در تأنیث هائیتی hâitî یعنی بونده، از مصدر اَهْ ah هستن، بودن.

۴. تباه‌کننده = مَرَخْتَر maraxtar از مصدر مَرنچ marenc، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۳۱.

۵. جهان = اَنْگهو anhu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ از هات ۲۸.

۶. ناله برآوردن، گله کردن = گَرزْ garez، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۹ از همین هات.

۷. آرزو یا خواهش و کام = کامَ kâma، نگاه کنید به یادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸.

۸. پیک یا گماشته و فرستاده = دوتیَه dûtya، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ همین هات.

۹. پیغمبر = مانْتهرَنْ mathran، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ از هات ۲۸

۱۰. نگریستن = دَرِش dares، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۵ از هات ۲۸ و به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰.

۱۱. راستی = اَشَ asha، از این واژه سرای راستی یعنی بهشت اراده شده در برابر دروجُودِمانَ drûjô-demâna یعنی خان و مانِ دروغ یا دوزخ.

۱۲. بازداشتن = pâ، در بندهای ۴ و ۸ از هات ۴۶ نیز به همین معنی است، در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گفتیم که این واژه به معنی نگاهداشتن و پاییدن است.

چهاردهمین بند

۱. ستم، آزار = آ هُوئیتهُویی â-hôithôi، در نسخه بدل‌ها با املاءهای مختلف نوشته شده، بارتولومه Bartholomae مصدر ها hâ(y) را ریشهٔ این واژه دانسته، در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹ از این مصدر یا «هی» hi که به معنی بستن و بند کردن و به

ستوه آوردن و به تنگ آوردن و فشار دادن و ناچار ساختن است سخن داشتیم، به آن نگاه کنید.

۲. ضمیر وی برمی‌گردد به مانْتهرَنْ mathran = پیغمبر که در بند پیش گذشت.

۳. کَوی kavi، در فارسی کی گوییم (کیانیان): عنوانی است چون فرمانده و سردار و خدیو، در اینجا از کَوی‌ها سران و بزرگان آریایی‌های دیویسنا اراده شده، جداگانه از کوی و گرهْمَ grehma که از پیشوایان دیویسنان هستند سخن رفت.

۴. دیرباز = فْرَایدیوا fraidivâ از قیود است برابر pradivi, pradivah در سانسکریت:

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae sp. 983

۵. به جای خردْ خرَتو xratu و به جای ورج وَرِچَنْگهْ varəcanh آمده که در فارسی ورج گوییم به معنی پایه و رتبه، مُعزّی گوید:

ای به ورج و کامرانی ثـانی اسـفندیار   وی به عدل و نامداری نایب نوشیروان

(فرهنگ جهانگیری)

وَرِچنگهْوَنت varecnahvant که در پارهٔ ۴۹ تیر یشت و در پارهٔ ۷۲ زامیاد یشت و جز آن آمده یعنی ورجمند یا نیرومند و بلندپایه و بزرگوار.

۶. فرو نهادن، پایین گذاردن، زیر گذاشتن از مصدر دا با جزء نی: nî-dâ، در بـند ۸ از هات ۴۵ و در بند ۳ از هات ۴۹ نیز آمده.

۷. بر آن شدن = ویس vîs (= وَئِسْ vaês) درآمدن، آماده بودن، پـذیرفتن، در اوسـتا بسیار آمده، به پارهٔ ۱ از سومین کردهٔ ویسپرد نگاه کنید.

۸. یاری کردن = اَوُ avô از مصدر اَوْ av، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹.

۹. کشتن = جَئیدیایی jaidyâi (.Inf) از مصدر جَنْ jan، در فرس هخامنشی نیز جنْ jan، در پهلوی زتن و در فارسی ردن. جَن به معنی زدن و کشتن و برانداخـتن در اوسـتا بسیار آمده و واژه‌هایی که از آن درآمده نیز بسیار است.

۱۰. واژه‌ای که به «مرگ‌زدای» درآوردیم در متن دورئُوشَ dûraosha آمده، صـفت است و از دو جزء ساخته شده: نخست دورَ dûra در فرس هخامنشی نیز دورَ dûra همان است که در فارسی دور گوییم، جداگانه در بند ۱ از هات ۴۵ و در بسیاری از جاهای دیگر اوستا نیز آمده است؛ دوم ائُوشَ aosha که به معنی تباهی و نیستی و مرگ است، ائُوشَنگه aoshanh که در بند ۱ از هات ۴۹ آمده به همین معنی است. ائُوشَنگهوَنت aoshanhvant (در تأنـیث ائـوشنگهوَئیتی aoshanhvaitî) یـعنی مـردنی، درگـذشتنی، نـیست شـدنی،

آسیب‌یافتنی چنان‌که در پارهٔ ۵۰ از فرگرد چهارم وندیداد آمده. واژهٔ اَئوشَ با «اَ» که از ادوات نفی است: an-aosha یعنی تباه نشدنی، مرگ‌ناپذیر چنان‌که در مهریشت پارهٔ ۱۲. در پهلوی اوش aôš یعنی مرگ و نیستی، صفت دورَئُوشَ در جاهای دیگر اوستا چندین بار برای هوم آورده شده، چنان‌که در پاره ۲ از یسنا ۹ در گزارش پهلوی همان پاره این صفت چنین تعریف شده: یعنی «کو اوش از رُوان مردمان دور دارد»، این تعریف درست است، در فارسی نیز می‌توان آن را به دور دارندهٔ هوش گردانید. هوش با واو مجهول به معنی مرگ و نیستی است، فردوسی گوید:

نگه‌کن که هوش تو بر دست کیست　　ز مردم نژاد ار ز دیو و پری است

فخرالدین گرگانی در داستان ویس و رامین گوید:

چرا با من به تلخی همچو هوشی　　که با هر کس به شیرینی چو نوشی

همچنین این واژه با حرف نفی «اَ»: اَنَئُوشَ an-aosha در فارسی به‌جا مانده و آن لغت انوشه است:

بدو گفت پیران که ای شهریار　　انوشه بزی تا بود روزگار

(فردوسی)

انوشیروان = انوشه‌روان یعنی روان آسیب‌ناپذیر یا جاودانی. نوش در فارسی که به معنی آشام بیمرگی یا آب زندگی است، (نوشدارو، درمان بیمرگی) با واژهٔ اَنَئوش = انوشه یکی است. در اینجا باید یادآور شویم که واژه هوش با واو معروف به معنی بخردی و فرزانگی و زیرکی و گربُزی به واژهٔ اوستایی اوشْ ush پیوسته است. اَوشْ در اوستا که همیشه به هیئت تثنیه آمده: اوشی ushi به معنی دو گوش است چنان‌که در هرمزدیشت پاره ۲۷ و بهرام یشت در پاره ۵۶ و جز آن، همین واژه نیز در اوستا به معنی هوش است، چنان‌که در یسنا ۶۲ پاره ۴ و ویسپرد کرده ۱۵ پارهٔ ۱ و جز آن.

گفتیم در پارهٔ ۲ از یسنا ۹ صفت دورَئُوشَ dûraosha صفت هوم است، همچنین است در پاره‌های ۴ و ۷ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ از همان یسنا و در پارهٔ ۲۱ از یسنا ۱۰ و در پاره‌های ۳ و ۱۰ از یسنا ۱۱.

چنان‌که می‌دانیم این سه هات از یسنای ۹-۱۱ دربارهٔ گیاه و فشردهٔ هوم است، هوم نیز در یسنای نهم فرشته‌آسا با پیغمبر ایران در گفتگو است، در سراسر اوستا (به جز گات‌ها) از مراسم هوم سخن رفته اما در گات‌ها که از سرودهای خود پیغمبر است از هَئُومَ haoma (نزد برهمنان سوم soma) یاد نشده و نه در هفت هات یعنی یسنا ۳۵-۴۱ که پس از گات‌ها کهن‌ترین بخش نامهٔ مینوی است. چون صفت دور دارندهٔ مرگ یا مرگ‌زدای همیشه در

سه هات از یسنا ۹-۱۱ برای هوم آورده شده، می‌توان گفت که پیغمبر ایران در بند ۱۴ از هات ۳۲ از این صفت هوم را اراده کرده و نکوهیده است از اینکه آریایی‌های دیویسنا در مراسم سومَ (soma = هَومَ) به فرمان پیشوایانشان بیهوده خون چارپایان ریزند به این امید که پروردگاری به یاری آنان خواهد آمد، به بند ۱۰ از هات ۴۸ نیز نگاه کنید.

۱۱. برانگیختن = سَئُوچ saoc، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

پانزدهمین بند

۱. از این‌رو = اَنائیش آ anâiš-â، از قیود است. به یادداشت شمارهٔ ۱۵ از بند ۶ از هات ۵۳ نگاه کنید.

۲. آسیب یافتن = وی‌نَس vî-nas، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۴ همین هات.

۳. روا داشتن: از مصدر دا dâ یعنی دادن، با جزء اَئیبی aibi یا ائیوی aiwi به معنی پیوستن و با واژهٔ نفی «نه» نوئیت nôit معنی روا نداشتن، نگذاشتن، از آن برمی‌آید.

۴. زندگی = جیاتو jyâtu، در بندهای ۹ و ۱۱ و ۱۲ از همین هات نیز به آن برخوردیم، به یادداشت شماره ۱۱ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۵. آزادانه یا به کام و دلخواه = وسُو، در بند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۵۰ با فعل خشی آورده شده.

۶. فرمان راندن = خشی xshi، در بند آینده نیز آمده به معنی فرمان راندن و دست یافتن و شهریاری کردن و پادشاهی کردن و توانستن و یارستن است، از همین مصدر است شایستن در فارسی، در پهلوی نیز شایستن šâyistan و شاییتن sâyîtan مانند واژهٔ خشنا xshnâ که در فارسی شناختن و خشَپ xshap که در فارسی شب و خشتهرَ xshathra که در فارسی شهر شده، افتادن خاء اوستایی در سر واژه‌های فارسی بسیار است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۲۸.

۷. از این «دو» بنا به سنت، چنان‌که در گزارش پهلوی و در گزارش سانسکریت نریوسنگ Neryôsang (دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی) برمی‌آید، امشاسپندان خرداد و امرداد اراده شده، دربارهٔ این دو امشاسپند به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۸. از خان و مان نیک، گرزمان یا بهشت اراده شده، چنان‌که از خان و مان بدتر منش که در بند ۱۳ همین هات گذشت دوزخ مراد است.

۹. بردن = بَرْ bar، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۱.

شانزدهمین بند

۱. آموزش، در گزارش پهلوی آموختیشن amôxtišn بنابراین باید از مصدر سَچ sac که به معنی آموختن و دریافتن است درآمده باشد، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

۲. به جای مرد پارسا در متن دَهْمَ dahma آمده، این واژه در اوستا صفت است به معنی آزموده یا از دین آگاه و از آیین برخوردار، همچنین اسم است یعنی مرد نیک، مرد پارسا، پرهیزگار و خداشناس. در گزارش پهلوی همین بند از هات ۳۲ نیز دَهمَ آورده شده و در توضیح آمده وه مرت (به مرد)، نگاه کنید به خرده اوستا و به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶.

۳. از روی هوش = ushuruyê، در گزارش پهلوی فراخوهوشیه frâxô.hôšîh آمده یعنی فراخ‌هوشی و در توضیح افزوده شده داناک هوشیه. در بند ۷ از هات ۳۴ نیز آمده، اوشورو ushuru ناگزیر از دو واژهٔ آمیزش یافته: نخست اوش ush = هوش که در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۴ همین هات گذشت، جزء دوم آن.

۴. آزار یا رنج و تباهی و آسیب = آتهی âthî (اَئیتهی aithî)، در فرس هخامنشی نیز آتهی âthî از مصدر آثْهه âth آسیب رسانیدن، تباه ساختن، آزردن، چنان‌که در پارهٔ ۱۲ زامیادیشت آمده و در پارهٔ ۴۸ از همان یشت با جزء فرا frâ و پئیتی و اَپَ apa آمده به معنی یکسره تباه کردن و نابود کردن. از همین بنیاد است آئیتهیوَنت âithivant که در فرگرد دوم هادخت نسک پارهٔ ۱۷ آمده یعنی پر از آسیب و رنج یا دردمند. به واژهٔ آتهری به معنی درد و رنج و گزند در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۸ از هات ۴۶ نگاه کنید.

۵. بیم = دوَئِتها dvaêthâ، به همین واژه با واژهٔ آتهی âthî در بند ۹ از هات ۴۸ نیز برمی‌خوریم، در گزارش پهلوی ویمانیکیه vimânikîh یعنی بیم.

۶. آزردن، زیان آوردن، ستم کردن = اَئِنَنْگْهِ aênanhê، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰.

۷. دوست، یار = ایشیَه išya (در تأنیث ایشیا išyâ) صفت است یعنی آرزو شده، آنچه دل خواسته، از مصدر ایش که به معنی آرزو داشتن و خواستار بودن است. در بند ۸ از هات ۴۸ و در بند ۱۷ از هات ۵۱ نیز به ایشیه برمی‌خوریم، این صفت به‌ویژه برای ائیریَمَن airyaman آورده شده، نگاه کنید به پارهٔ ۱ از هات ۵۴. دربارهٔ حرف «به» به دوستانم که در متن اِاِآنو eeânû آمده و از حروف اضافه است در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ از هات ۴۷ سخن خواهیم داشت.

۸. بازداشتن = آهی â-hi، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹.

(اَهْنُودَگات: یسنا، هات ۳۳)

نخستین بند

۱. آیین: داتَ dâta، در فرس هخامنشی نیز داتَ dâta، در پهلوی دات و در فارسی داد گوییم. این واژه به معنی آیین و قانون است، در فارسی عدل به این اعتبار است که قانون را از روی عدالت و انصاف وضع کنند، دادگر یا عادل کسی است که از قانون برنگردد. واژه‌های دیگر که با همین واژه آمیزش یافته در فارسی بسیار است چون دادار، دادخواه، دادگاه، دادگستر، دادبخش، بیداد، بیدادگر و جز آن. داتستان در پهلوی یعنی داوری، حکم. داتَ dâta از مصدر دا dâ که به معنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن و نهادن است، درآمده است، در اوستا بسیار به آن برمی‌خوریم چنان‌که در گات‌ها: هات ۴۶ بند ۱۵؛ هات ۴۹ بند ۷؛ هات ۵۱ بند ۱۴.

۲. نخستین = پَئُواورویَه paouruya، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۳. زندگی = اَنگهو anhu جهان، هستی، بود، زندگی. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ از هات ۲۸.

۴. داور = رَتو ratu در فرهنگ (ادبیات) ما نیز به‌جا مانده رد گوییم، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۲۹.

۵. درست‌تر = رَزیشتَ razišta صفت تفضیلی است از واژهٔ اِرزو erezu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۳۰.

۶. کردار = شیَئُوتهَنَ šyaothana کنش، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸.

۷. رفتار کردن، ورزیدن = وَرِزْ varez، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۴ از هات ۲۹.

۸. نادرست یا کژ = میتَههیَه mithahya، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۱.

۹. درست = آرِزو ârezu هیئت دیگری است از واژهٔ اِرِزو erezu که در یادداشت شمارهٔ ۵ گذشت و در بند ۵ همین هات نیز آمده.

۱۰. به هم آمیخته از مصدر هام میَس ham-myas.

نگاه کنید به خود بند ۱ از هات ۳۳.

دومین بند

۱. دروغ‌پرست = درِگوَنت dregvant در برابر اَشَوَنْتْ ashavant یعنی راستی‌پرست یا پیرو دین راستین. به این دو واژه در گات‌ها بسیار برمی‌خوریم از آنها دیویسنان و مزدیسنان اراده می‌شود، بسا هم درِگوَنت برای پیشوای گمراه‌کننده و اَشوَنت برای پیامبر راستین آمده است، در این بند چنان‌که در بند ۱۸ از هات ۳۱ و در بند ۱۴ از هات ۳۲ درِگوَنت اشاره به یک پیشوا یا پیامبر دروغین است که مردم را به راه کژ رهبری کند، به یادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید.

۲. بد = اَکَ aka، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰.

۳. کردن یا ورزیدن = وَرِزْ varez، در یادداشت شمارهٔ ۷ از نخستین بند همین هات گذشت.

۴. پیرو = اَستی asti، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲۲ از هات ۳۱.

۵. آموزانیدن = چیتهْ cith، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۳۱، در اینجا از «نیکی آموزانیدن» یعنی از راه کژ کیش دروغین دیویسنا به راه راست دین مزدیسنا درآوردن.

۶. کام = وارَ vâra در بند ۱۸ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۱ نیز آمده، از مصدر وَرْ var گرویدن، برگزیدن درآمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ از هات ۲۸

۷. خواست (اراده) = زَئُوشَ zaosha، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ از هات ۲۸.

۸. به جای آوردن = راد râd، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۲۹، در بند ۶ از هات ۵۱ واژه‌های راد و وارَ vâra نیز یک‌جا آمده‌اند.

سومین بند

۱. از آزاده یا سپاهی و رزمی و کشاورز یا برزیگر و از پیشوایان دینی که در متن خوَئِتو xvaêtu و وِرِزِنَ verezena و اَئیریَمَن airyaman آمده، جداگانه در گفتار پیشه‌وران در بخش نخست سخن داشتیم.

۲. کوشش = ثْهوَخشَنگه thwaxshanh در فارسی تخشا شده، در بند ۲ از هات ۲۹ نیز به آن برخوردیم و در بند ۱۲ از هات ۴۶ هم بر خواهیم خورد. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هات ۲۹.

۳. نگاهداری کردن، پرستاری کردن = وی‌دا vî-dâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ از هات ۲۹.

۴. چمن = واسترَ vâstra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۲ از هات ۲۹.

چهارمین بند

۱. یز yaz به معنی پرستیدن و ستاییدن در اوستا بسیار آمده، در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱ از هات ۳۰ به آن برخوردیم و در بسیاری از بندهای دیگر نیز. در اینجا یَز yaz با جزء اَپا = یعنی با ستایش چاره کردن و با پرستش درمان کردن یا زدودن و دور کردن و برکنار کردن آسیب و رنج با نماز و درود.

۲. نافرمانی یا ناشنوایی = اَسروشتی a-srušti، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۵ از هات ۲۸.

۳. خیره‌سری یا برتنی و سرکشی = تَرمَئیتی taremaiti نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۲.

۴. همسایه = نزدیشتَ nazdišta (در تأنیث نزدیشتا nazdištâ) در پهلوی نزدیست nazdist صفت تفضیلی است از واژهٔ نزدیَنگه nazdyanh که در فارسی نزدیک گوییم. نزدیُو nazdyô که در پارهٔ ۲۱ از ارت یشت آمده از قیود است، در فارسی نزد گوییم.

در اینجا از واژهٔ نزدیشتَ سرزمین نزدیک و همسایه یا مرز و بوم دیویسنان که از دشمنان مزدیسنانند اراده شده است، به بند ۳ از هات ۵۰ نیز نگاه کنید. از واژهٔ دروغ (druj) پیروان کیش دروغین دیویسنا اراده شده.

۵. نکوهندگان = نَدَنت nadant اسم فاعل است از مصدر نَد nad که به معنی نکوهیدن و پست شمردن است، فعلی از این مصدر در اوستایی که امروزه در دست است به‌جا نمانده.

۶. به جای نگهدار در متن مَنتو mantu آمده از مصدر مَنْ man که به معنی پنداشتن و اندیشیدن است، منتو در گزارش پهلوی (= زند) از همین بند به پتمان یعنی پیمان گردانیده شده و در توضیح افزوده شده:

کوپهریچ گوسپندان نه کُنت = که پرهیز چارپایان نکند یعنی که از گله و رمه پاس نگاه ندارد، چنان‌که از این توضیح پیداست از مَنتو دهقان و دارندهٔ خاک و آبادانی یا مباشر ده اراده شده، اما نظر به ریشهٔ واژه، منتو کسی است که پند دهد (مشاور) بنابراین کسی است که ادارهٔ خاک و سرزمینی سپرده بدوست، در بند ۷ از هات ۴۶ نیز به این واژه برمی‌خوریم و معنی پندگوی از آن برمی‌آید.

پنجمین بند

۱. سروش = سرَئُوشَ sraosha، در این بند نیز معنی واژه که فرمانبری باشد مناسب می‌افتد، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۵ از هات ۲۸.

۲. از همه بزرگ‌ترین = ویسپ مَزیشتَ vispe.mazišta صفت است.

۳. یاری = اَوَنگهانَ avanhâna از مصدر اَوْ av، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹.

۴. خواندن، به یاری خواستن = زبا zbâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ از هات ۳۱.

۵. زندگی جاودانی، زندگی بلند و دیرپایا = دَرِگوجیاتی daregô-jyâti.
نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

۶. یافتن = اَپْ ap، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۰ از هات ۲۸.

۷. از کشورِ (= خشَتهرَ xshathra) منش نیک (= وُهومَنَنْگه vohu.mananh) بهشت اراده شده، به بند ۳ از همین هات و به بند ۱۳ از هات ۳۲ نگاه کنید که از «چمن راستی و منش نیک» و از «خان و مان منش نیک» نیز بهشت اراده شده.

۸. راه = پَتهْه path، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۱.

۹. درُست = اِرِزو erezu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ همین هات.

۱۰. آرام داشتن یا جای گزیدن و نشستگاه ساختن = شی shi، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹، جایگاه ایزدی یا گرزمان همان جایی است که در آنجا منش نیک و راستی فرمانرواست، یعنی بهشت.

ششمین بند

۱. به جای پیشوا در متن زَئُوتَر zaotar آمده، وخشور زرتشت خود را پنج بار در گات‌ها مانتهرَن mathran نامیده یعنی پیغمبر، چنان‌که در بند ۷ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ و در بندهای ۵ و ۶ از هات ۵۰ و در بند ۸ از هات ۵۱ (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ از هات ۲۸) در گات‌ها همین یک‌بار پیغمبر خود را زَئُوتَر zaotar یعنی پیشوا خوانده، اما در جاهای دیگر نامهٔ مینوی این واژه بسیار آمده، در پهلوی زوت zot و در پازند نیز زوت، در سانسکریت هُوتر hotar. در آیین مزدیسنا هفت موبد یزشنه (مراسم دینی) به جای می‌آوردند، زوت در پایه برتر از شش موبد دیگر و در سر آنان جای داشت، امروزه دو موبد به جای هفت موبد پارینه یزشنه می‌گزارند. نخست زوت و دوم راسپی (=رَئِتْهویشکَرَ raêthwiškara)، به خرده اوستا، گزارش نگارنده نگاه شود، زَئُوتر zaotar از واژهٔ زَئُوتهرَ zaothra (زَئُوتهرا zaothrâ) درآمده است. به این واژه در خود گات‌ها برنمی‌خوریم اما در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده و آن دهش و بخشش روان است، چیزی است آشامیدنی در برابر میَزْدَ (myazda) دهش خشک که چیزی است خوردنی چون نان و گوشت و میوه و جز آن. در گات‌ها: هات ۳۴ بند ۳ به واژهٔ میَزد بر خواهیم خورد، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ همین هات نگاه کنید.

۲. در متن واژهٔ «راه» نیامده اما در بند پیش راه دُرست (راستی = اَشَ asha) آمده، در اینجا نیز همان راه درست مُراد است که پیغمبر گوید از اَشَ = راستی بیاموختم.

۳. بهتر منش: در متن مَنیو manyu آمده با صفت تفضیلی وهیشتَ vahišta که به جای وُهومَنَنگهْ vohu-mananh به کار رفته چنان‌که در بند ۲ از هات ۳۴ و در بند ۵ از هات ۴۵ و در بند ۸ از هات ۴۸ واژهٔ مَنیو با وُهو vohu به جای وهُومَنَنگه (=منش نیک) آورده شده است، برای منیو به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۴. آموزش خواستن =کا kâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸.

۵. برزیگری = واستریَه vâstrya، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ از هات ۳۱.

۶. منش = مَنَنگه mananh.

۷. به کار انداختن، کردن، ورزیدن = وِرِزْیئیدیایی (.verezyeidyâi (Inf از مصدر وَرِزْ varez، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۴ از هات ۲۹.

۸. به جای امید، مَنتا mantâ آمده از مصدر مَنْ man که به معنی اندیشیدن و پنداشتن است، در گزارش پهلوی (= زند) مَنتا مانند واژهٔ منتو mantu که در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۴ همین هات گذشت به پتمان گردانیده شده، نگارنده برای نمودن مقصود به جای آن «امید» آورده است.

۹. آرزو داشتن = ایز iz به معنی آرزو داشتن و کوشش داشتن است، در بند ۳ از هات ۴۹ نیز آمده. از همین بُنیاد است واژهٔ ایژا îzâ که به معنی کوشش و دلگرمی و غیرت است، در بند ۱۰ از هات ۴۹ و در بند ۸ از هات ۵۰ و در بند ۱ از هات ۵۱ به آن برمی‌خوریم و در بند ۵ از هات ۴۹ به معنی خوشبختی و کامیابی است یا پایان کوشش و سرانجام جستجو که کامیابی و بختیاری است، آژو âzu نیز به همین معنی در بند ۷ از هات ۵۳ به‌کار رفته است، واژه‌های دیگر از این بُنیاد در اوستا بسیار است، واژه‌ای که در فارسی از همین بُنیاد به‌جا مانده، واژهٔ «آز» است که در تازی طمع گویند:

یکی چاه تاریک و ژرف است آز بُنش ناپدید و سرش پهن باز

(اسدی)

در اوستا آزی âzi آمده و نیز نام دیو آز است. به جلد دوم یشت‌ها گزارش نگارنده، نگاه کنید و برای واژهٔ ایژا îzâ نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۲۹.

۱۰. در متن «این دو» آمده، باید دو امشاسپند اَشَ asha (= اردیبهشت) و وُهومَننگْه vohu-mananh (= بهمن) مراد باشند چه در بند آینده از همین دو با مزدا نام برده شده و دیدارشان درخواست گردیده.

۱۱. دیدن = دَرِسْ dares دیدن، نگریستن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰.

۱۲. پند پرسیدن از مصدر پَرس pares با جزء هامْ ham به معنی اندرز پرسیدن و گفت‌وشنود کردن و مشورت کردن است (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ از هات ۳۱)، در پهلوی همپرسیتن گویند و همپرسکیه به معنی پرسش و پاسخ و گفت و شنود و مشاوره است، به بند ۳ از هات ۴۷ و به بند ۳ از هات ۵۳ نیز نگاه کنید.

هفتمین بند

۱. آمدن = ای i، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱.

۲. خود = خوَئیتهیَه xvaithya

۳. پدیدار = دَرِشَتْ dareshat به دیده آمدنی، نمودار، از مصدر دَرِسْ dares دیدن، نگریستن، به یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند پیش نگاه کنید.

۴. گذشته = پَر pare، در جاهای دیگر اوستا پَرُو parô یعنی بیرون.

۵. مُغان: به جای آن مَگَوَنْ magavan آمده، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۶. گوش دادن، شنیدن = سرو sru، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۵ از هات ۲۸.

۷. اندر (میان) = اَنْتَر antare، در فرس هخامنشی انتَر antar و در فارسی اندر.

۸. آشکار = آویشْ âviš، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۳ از هات ۳۱.

۹. پیدا = چیثْهرَ cithra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲۲ از هات ۳۱.

۱۰. رادی = راتی râti، در اوستا، چنان‌که در فارسی به معنی دهش و بخشش است، در اینجا به معنی ادای وظیفه است.

۱۱. نمازگزار = نِمَخوَنتْ nemaxvant (در تأنیث نِـمَخوَئیتی nemaxvaitî)، از نِـمَنگهْ nemanh یعنی نماز (نگاه کـنید بـه یـادداشت شـمارهٔ ۲ از بـند ۱ از هـات ۲۸) و وَنت vant (مند) یعنی نمازگزار یا پرستنده و ستاینده، در گزارش پهلوی به نیایشنُمند گردانیده شده است.

هشتمین بند

۱. واژه‌ای که به جای دادخواهی آوردیم در متن اَرِتَهه aretha آمده، در بند ۱۳ از هات ۴۳ و در بند ۵ از هات ۴۴ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا هم به آن برمی‌خوریم چنان‌که در فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۷۱ و جز آن، در گزارش پهلوی داتستان، این واژه در پهلوی برای هر آنچه به داد (= قانون) پیوسته است، به‌کار رفته است چون دادگری و دادخـواهـی و داوری (مُحاکمه، حُکم، قضا) بسا هم به معنی مطلق کار و امر است، همچنین از واژهٔ اَرِتهَه aretha در اوستا معنی پیمان و فریضه و وظیفه و تکلیف برمی‌آید، واژه‌های دیگر از این بُنیاد در اوستا بسـیار است، چـون اَرَثْـهیَه arathya (داوری)، در پـارهٔ ۵ سـروش‌یشت هادُخت، اَرِتَهمنتْ arethamant (دادخواه) در پارهٔ ۷ رشن یشت و جز آن.

۲. به جای آوردن از مصدر شیو šyu شدن، رفتن، به معنی کردن نیز به‌کار رفته. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۲۹.

۳. فراشناختن از مصدر وید vid با جزء فْرَ fra یعنی شناختن، آگاه شدن، دریافتن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸، وُئیزدیایی vôizdyâi (.Inf) که در بند ۱۳ از هات ۴۳ آمده از همین بنیاد است.

۴. درود = یَسنَ yasna یا پرستش، نیایش، ستایش، نماز، در بند ۱ از هات ۳۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۵ و در بند ۹ از هات ۵۰ نیز آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱ از هات ۳۰.

۵. مانند شما = خْشْماوَنت xshmâvant، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹.

۶. ستایش = سْتَئُومیَه staomya صفت است از سْتَئُومی staomi ستایش که از مصدر ستو stu (ستودن، ستاییدن) درآمده است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۳۰.

۷. به جای بخشایش درَئُونَ draona آمده، در جلد وندیداد از درئُون یا درَئُونَنگه draonanh سخن خواهیم داشت، در اینجا کوتاه گرفته گوییم: درَئُونَ بیش از همین یک‌بار در گات‌ها نیامده، اما در بخش‌های دیگر اوستا بسیار به آن برمی‌خوریم، در نامه‌های دینی پهلوی و پازند نیز کم و بیش یاد شده است. این واژه به معنی بخشایش و برخ و بهره و روزی و دهش و خواسته و نیکویی و خورش است. در گزارش پهلوی اوستا (= زند) گاهی به هیئت پهلوی دْرون drûn و گاهی هم سور به جای آن آورده شده، چنان‌که در همین بند ۸ از هات ۳۳ و برای توضیح افزوده شده مُیزد، سور و میزد هر دو در زبان ما به جای مانده: نخستین در اوستا سوئیریَه sûirya و دومین میَزْدَ myazda می‌باشد، سوئیریَه در اوستا به معنی چاشت است و میَزدَ چیزی خوردنی است که در جشن دینی (یزشنه) بر سر خوان نهند چون نان و گوشت و میوه، نه چیزی روان و آشامیدنی که زَئُوثْرَ zaothra (آبزور) نامند و در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۶ همین هات گذشت، سور در فارسی به معنی مهمانی بزرگ و جشن است. ناصرخسرو گفته:

در سور جهان شدم ولیکن　　بس لاغر بازگشتم از سور
زین سور بسی ز من بتر رفت　　اسکندر و اردشیر و شاپور
گر تو سوی سور می‌روی رو　　روزت خوش باد و سعی مشکور

میزد در فارسی به معنی بزم و انجمن شادمانی و کامرانی است. سنایی گفته:

گه خروشان چو در نبرد تو نای　　گاه نالان چو در میَزد تو چنگ

فرخی گفته:

ای به میَزد اندرون هزار فریدون　　وی به نبرد اندرون هزار تهمتن

در اینجا یادآور می‌شویم که از همین واژه است میزبان که در پهلوی میزدپان آمده. در اوستا، چنان‌که از بند ۸ از هات ۳۳ پیداست درَئُون به معنی بخشایش به‌کار رفته، همچنین است در جاهای دیگر اوستا، چنان‌که در پارهٔ ۸ از زامیادیشت آمده: «آفریدگار کوه‌ها را مایهٔ بهره و روزی (درَون) پیشوایان و رزمیان و برزیگران بخش کرد» پس از آن درئوَن یا دروَن نام نان‌های خرد و گِردی شده که در جشن‌های دینی در خوانچه نهند، این نشانه‌ایست از دهش و بخشش در راه نیک. واژهٔ دروَن در فرهنگ‌ها نیز یاد شده، در فرهنگ جهانگیری

به معنی پیمانهٔ غله نوشته شده و در برهان قاطع به همین معنی گرفته شده و به معنی دعایی که مُغان در ستایش خدا و آذر خوانند و بر خوردنی‌ها بدمند و بعد از آن بخورند...

۸. پایدار یا استوار = اوتَ یوئیتی uta-yûitî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ و به یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از همین هات.

نهمین بند

۱. خرد: به جای مَئینیو mainyu که در متن آمده.

۲. رامش یا آسانی و گشایش و خوشی = خواثْهرَ xvathra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۱.

۳. یار = سَرئیدیَه sareidya، در گزارش پهلوی سرداری دهشن، در توضیح پاتخشاهیه پادشاهی آمده، از این دو یاران چنان‌که در آغاز گفتیم خرداد و امرداد مراد است.

۴. راستی افزا = اَشَ اُخشَیَنت asha-oxshayant: از اَشَ (راستی) و از مصدر وَخش vaxsh (برفزودن)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۶ از هات ۳۱.

۵. رَوش دیگر = مَئِتها maêthâ برگشتگی، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰.

۶. ارزانی داشتن یا بردن = بر bar، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۱.

۷. یاوری، همراهی = هاکورِنَ hâkurena، در بند ۱ از هات ۴۴ نیز آمده، در گزارش پهلوی همکرتاریه (همکرداری) شده.

۸. برخوردار شدن = اَر ar، در بند ۳ از هات ۳۴ و در بند ۵ از هات ۵۰ نیز آمده، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ گفتیم که اَرْ ar به معنی دررسیدن و درآمدن نیز در گات‌ها بسیار آمده است.

۹. یگانه بودن = هچ hac، به معنی یاری کردن و همراهی کردن و آمیزش کردن و پیروی کردن و انبازی کردن و پیوستن و پیوندیدن و واداشتن و برگماشتن در اوستا بسیار آمده، به گفتار پیشه‌وران نگاه کنید.

دهمین بند

۱. زندگی خوش، زندگی خوب = هوجیتی hu-jîtî، نگاه کنید به یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

۲. بودند، هستند از مصدر اَه ah هستن، بودن.

۳. بودن = بو bû، بودن.
۴. خواست (اراده) = زَئُوشَ zaosha، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ از هات ۲۸.
۵. بخشیدن: بخش baxsh با جزء آ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱.
۶. افزودن = وَخش vaxsh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۶ از هات ۳۱.
۷. اوشتا uštâ خواهش، کام، رستگاری، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰.
۸. تن = تنو tanû، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هات ۳۰.

یازدهمین بند

۱. تواناتر = سِویشتَ sevišta، صفت تفضیلی است از سورَ sûra توانا، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۵ از هات ۲۸.

۲. جهان‌افزا = فرادَتْ گَئِتها frâdat-gaêthâ صفت است از فراد frâd که به معنی پیش بردن و به پایهٔ چیزی افزودن و بزرگ کردن است، خود جداگانه در بند ۶ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۴۴ و در بند ۱۳ از هات ۴۶ آمده. این واژه از بنیاد مصدر فرا دا frâ-dâ می‌باشد که به معنی فرا دادن است. فرا دا frâ-dâ در گزارش پهلوی بند ۱۳ از هات ۴۶ فره‌داتن frêh-dâtan (فره‌دادن) شده یعنی فزونی دادن، در بند ۱۰ از هات ۴۴ در گزارش پهلوی فراچ داتن (فراز دادن) شده (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۴ از هات ۳۴) و خود صفت فرادَت گَئِتها در گزارش پهلوی از بند ۱۱ از هات ۳۳ به فراچ داتارگهان (فرازدهندهٔ جهان) گردانیده شده. جزء دوم، گَئِتها gaêthâ همان است که در فارسی کیهان و جهان گوییم، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳. آمرزش = مِرژدا merezdâ، در بند ۴ از هات ۵۱ مِرژدیکا merezdikâ آمده نیز به معنی آمُرزش و بخشایش است. در گزارش پهلوی آمرزیشن شده.

۴. پاداش = آدا â-dâ، در بند آینده نیز آمده از مصدر دا dâ دادن، بخشودن با جزء آ: â-dâ، در گزارش پهلوی دهشن این واژه هم برای پاداش به‌کار رفته و هم برای پادافراه، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۷ از هات ۳۰ نگاه کنید.

دوازدهمین بند

۱. روی آوردن = اوز ـ اَرْ uz-ar به سوی کسی رفتن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۱.

۲. توش = تِویشی tevishî، در فارسی توش گوییم به معنی توانایی (طاقت)، در گزارش پهلوی توخشیشن tuxšišn آمده و در توضیح بند ۶ از هات ۴۸ افزوده شده: نیروک (نیرو)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹.

تِویشی بسا در گات‌ها با واژهٔ اوتَ‌یوتی uta-yûti که در بند ۸ از همین هات گذشت، با هم آمده، چنان‌که در بند ۱۱ از هات ۳۴ و بند ۱ از هات ۴۳ و بند ۱۰ از هات ۴۵ و بند ۶ از هات ۴۸ و بند ۷ از هات ۵۱ و این دو واژه در گزارش پهلوی به توخشیشن و توبانیکی‌ها (توانایی) گردانیده شده. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹.

۳. به جای پاک‌تر روان سپنیشتَ مئینیو speništa-mainyu آمده، در بند ۵ از هات ۳۰ نیز به آن برخوردیم، در بند ۲ و بند ۱۶ از هات ۴۳ و در بند ۲ از هات ۴۷ و در بند ۷ از هات ۵۱ نیز آمده، هرچند که این دو واژه در فارسی به جای مانده، می‌توان سپندترمینو گفت اما برای نمودن معنی بهتر دانستیم که به «پاک‌تر روان» گردانیده شود، از این صفت و موصوف خرد مقدس ایزدی اراده می‌شود. سپنیشتَ در گزارش پهلوی اوزونیک awzûnîk (افزونی) شده.

سپنیشتَ صفت تفضیلی است از سپنتَ spənta (= سپند) یعنی پاک یا مقدس، بسا هم این صفت با واژهٔ مَئینیو mainyu آمده یعنی سپندمینو یا خرد پاک و روان مقدس، چنان‌که در بند ۱ از هات ۲۸ و بند ۱ از هات ۴۷، جداگانه از سپندمینو سخن رفت.

۴. پاداش = آدا â-dâ، در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند پیش گذشت.

۵. زور = زَوَنْگه zavanh، از همین بنیاد است زاوَر zâvar که در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده، چنان‌که در یسنا ۹ پارهٔ ۲۸ و مهریشت پارهٔ ۱۱ و جز آن و در گزارش پهلوی زور شده و در فارسی نیز زور گوییم.

۶. زبردستی = هَزَنْگه hazanh، در بند ۱ از هات ۲۹ نیز به آن برخوردیم و به معنی ستم گرفتیم. در این بند، چنان‌که در بند ۴ از هات ۴۳ به معنی زبردستی و توانایی است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱ از هات ۲۹.

۷. نیرومند = اِمَوَنت emavant صفت است (در تأنیث اِمَوَئیتی emavaitî)، در بند ۴ از هات ۳۴ و در بند ۱۰ از هات ۴۳ و در بند ۱۴ از هات ۴۴ نیز آمده، در گزارش پهلوی، همین واژه به‌کار رفته: اماوند amâvand، در پازند هماوند یعنی نیرومند و پیروزمند و زورمند و توانا و سترگ و گستاخ، در جاهای دیگر اوستا اَمَوَنت amavant آمده؛ اَمَوَستَرَ amavastara یعنی نیرومندتر، زورمندتر، تواناتر؛ اَمَوَستِمَ amavastema یعنی نیرومندترین، زورمندترین، تواناترین (نگاه کنید به یسنا ۹ پارهٔ ۲۰ و فروردین‌یشت پارهٔ ۴۴ و

بهرام یشت پارهٔ ۳ و جز آن)، این واژه‌ها از اَمَ ama درآمده‌اند که نیز به معنی زورمند و نیرومند است، همچنین اَمَ ama به معنی زور و نیرو و توانایی است و بسا هم در اوستا نام فرشتهٔ زور و نیرو است نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها و به:

Foundation of the Iranian Religions by Louis H. Gray, p. 132

۸. به جای بخشایش فِسِرَتو feseratû (در نسخه بدل fseratû)، در گزارش پهلوی سرداریه، در بند ۴ از هات ۵۱ با جزء آ â آمده: âfseratû به معنی مزد و پاداش است، به جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، نگاه کنید.

سیزدهمین بند

۱. نگهداری، پناه، یاری = رَفِذْرایی rafedhrâi در گزارش پهلوی رامش، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱ از هات ۲۸.

۲. دور بیننده = وُاوروچَشانی vouru-cashâni صفت است، از وُاورو vouru یعنی فراخ، دور و از چَشانی از مصدر چش cash در پهلوی چاشتن یعنی آموختن، چَشَن cashan که در پارهٔ ۳ از یسنا ۱۳ آمده یعنی آموزگار. چَشْ هیئت دیگری از مصدر چس است. cas که در پارهٔ ۲ از فرگرد ۲۲ وندیداد با جزء «آ» آمده: آ چَسْ â-cas یعنی نگریستن، دیدن. واژه چَشمَنْ cashman یعنی چشم که در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۱ گذشت به همین دو مصدر چش و چس پیوسته است.

۳. بیمانند = اَبیفرَ a-bifra جز همین یک‌بار، دیگر در اوستا نیامده است.

۴. پاداش = اَشی ashi، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ از هات ۲۸.

۵. ارزانی داشتن = دیس dis (= دَئِسْ daês) نمودن، شناسانیدن، نشان دادن، آموزانیدن، آگاه کردن، چیزی به کسی روا داشتن، دیدن. در اوستا بسیار آمده، در گات‌ها: هات ۴۴ بند ۷ و بند ۱۰، هات ۵۱ بند ۲ و بند ۱۷، از همین بنیاد است دَئِسَ daêsa که به معنی نشان است، چنان‌که در فروردین یشت پارهٔ ۱۰۴، از همین واژه است دیس که در فارسی به معنی مانند است و در واژه‌هایی چون تندیس و طاقدیس به‌جا مانده، دقیقی گفته:

نگارند تندیس او گر به کوه   ز سنگ وقارش کُه آید ستوه

(فرهنگ سروری)

تندیس یعنی تن مانند، مانندهٔ پیکر یا مجسمه.

۶. نهاد = دَئِنا daênâ، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۱ گفتیم که این واژه همیشه به معنی دین نیست بسا به معنی روان و نهاد وجدان به‌کار رفته است.

۷. آموختن = فْرَدَخْش fra-daxsh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۷ از هات ۳۱.

چهاردهمین بند

۱. دهش = راتا râtâ، در فارسی رادی. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۲۸.

۲. زرتشت = زَرَتهوشترَ Zarathuštra، پیغمبر ایران بسا در گات‌ها از خود نام بـرده، چنان‌که در هات ۲۸ بند ۶ و در هات ۲۹ بند ۸ که گذشت جداگانه از پیغمبر سخن داشتیم و در هر کجای از گات‌ها که این نام آمده، یاد کردیم.

۳. زندگی = اوشتَنَ uštana، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۱.

۴. برای واژهٔ «خویشتن» به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵. به جای برگزیده پَئوروَتات paurvatât آمده یعنی پیشین و نخستین، از آن سر آمده و برگزیده اراده شده، پیغمبر از اندیشه و کردار و گفتار خود آنچه سرآمد و برگزیده و در پایه پیش از همه به‌شمار است، به پیشگاه مزدا فرود می‌آورد، به یادداشت پارهٔ ۴ از نهمین کردهٔ ویسپرد (در دومین جلد یسنا گزارش نگارنده) نگاه کنید.

۶. فرمانبری = سرَئُوشَ sraosha، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۵ از هات ۲۸.

۷. توانایی = خْشَتْهرَ xshathra.

(اَهْنُودَگات: یسنا، هات ۳۴)

نخستین بند

۱. به جای کردار و گفتار و پرستش، شیئُوتهَنَ šyaothana، وَچَنگه vacanh، یسنَ yasna آمده، در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱ از هات ۳۰ گفتیم که یسن به معنی ستایش و پرستش و نماز و درود است اما در این بند ۱ از هات ۳۴ با واژه‌های کردار و گفتار، به معنی اندیشه و پندار گرفته شده است، معمولاً در گات‌ها برای اندیشه و گفتار و کردار (چه نیک و چه بد) که بنیاد دین مزدیسناست، واژه‌های مَنَنگه mananh، وَچَنگه vacanh، شیَئُوتهَنَ šyaothana آورده شده، چنان‌که در هات ۳۰ بند ۳ و هات ۳۲ بند ۵ و هات ۴۷ بند ۱ و هات ۴۸ بند ۴. به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند آینده نگاه شود.

۲. به جای ارزانی داشتن در متن داونگ‌ها dâonhâ آمده، در بند ۱۸ از هات ۴۴ نیز به آن برمی‌خوریم، اسم است به معنی بخشایش و پاداش روز پسین از مصدر دا dâ دادن، بخشودن، ارزانی داشتن.

۳. بیش از بیش = پَئُوااوروتِمَ paourutema، صفت تفضیلی است از واژهٔ پَئُوااورو paouru که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۶ از هات ۳۲ گذشت و در فارسی پُر گوییم. پَئُوااوروتِمَ یعنی پرترین، در گزارش پهلوی پیش‌تر = بیشتر.

۴. بخشودن = دَستِ، در پارهٔ ۱ از پانزدهمین کردهٔ ویسپرد نیز آمده از مصدر دا dâ دادن، بخشودن.

دومین بند

۱. منش نیک = مَئینیو mainyu با صفت وَنگهو vanhu اندیشه نیک و کردار نیک مردمان نیک‌منش یا پیروان دین راستین مزدیسنا مراد است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۶ از هات ۳۳.

۲. مرد پارسا =نِر ner (نَر nar) یعنی نر و مرد، با صفت سپنتَ spenta یعنی مرد پاک و پارسا، خود پیغمبر زرتشت مراد است.

۳. پیوستن = هچْ hac، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ و دربارهٔ روان به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه شود.

۴. واژه‌ای که به جای پیشگاه آوردیم در متن پئیری‌گَئِتها pairigaêthâ آمده و از واژهٔ پئیری pairi که به معنی پیش و نزد است، در بند ۸ از همین هات جداگانه به‌کار رفته است، همین واژه در فارسی پر شده و در سر یک دسته از واژه‌ها چون پرامون (= پیرامون) و پراکندن و جز آن به‌جا مانده. جزء دوم از واژهٔ گَئِتها gaêthâ درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ گفتیم به معنی کیهان و گیتی و هستی است.

۵. نیایش =وَهْمَ vahma، در گزارش پهلوی نیز نیایشن در گات‌ها بسیار آمده، چنان‌که در بندهای ۶ و ۸ از هات ۴۵ و در بندهای ۱۰ و ۱۷ از هات ۴۶ و جز آن، همچنین وَهْمَ vahma در گات‌ها صفت است به معنی نیاینده و نیایشگر و نیایشگزار چنان‌که در بند ۱ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات ۵۱، در بخش‌های دیگر اوستا چون صفت به‌کار نرفته است. هیئت دیگر این واژه: وَهمیَه vahmya (در تأنیث و همیا vahmyâ) نیز به معنی نیایش‌کننده در بخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده، این واژه از مصدر وَنْ van به معنی دوست داشتن و گرامی داشتن درآمده است، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶. سرودهای ستایش، این واژه ناگزیر به جای وَچَنگْه vacanh یعنی گفتار (نیک) به‌کار رفته، با مَنَنگه mananh یعنی اندیشه (نیک) و شیَئُوتهَنَ šyaothana یعنی کردار (نیک) که در آغاز آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند پیش. برای سرود =گَرَنگْه garanh و ستاینده = ستوتْ stût به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ و به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۶ از هات ۳۱ نگاه کنید.

سومین بند

۱. نماز =نِمَنْگْه nemanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱ از هات ۲۸.

۲. میَزد = میَزدَ myazda، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۳۳.

۳. پیش آوردن یا دادن = دا dâ بخشیدن، تقدیم کردن چیزی به رسم نذر پیش آوردن.

۴. جهانی =گَئِتها gaêthâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۳۰.

۵. رسا ساختن = تهرَئُوش thraoš به انجام رسانیدن، در بند ۷ از هات ۴۶ نیز آمده، همچنین در پارهٔ ۴ از دوازدهمین کردهٔ ویسپرد در گزارش پهلوی پرورتن، پروردن، پرورانیدن شده است.

تهرَئُوش هیئت دیگری است از تْهرو thru که در یسنا ۱ پارهٔ ۱ آمده و به معنی پروراندن و رسا ساختن است، از همین بنیاد است تْهرَئُوشتی thraošti که در پارهٔ ۶۲ آبان‌یشت آمده به معنی انجام و پایان و رسایی.

۶. نیک‌اندیش = هودا hu-da، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

۷. برخوردار شدن، بهره‌ور گردیدن = اَرْ ar، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ از هات ۳۳.

۸. سود = سَوَ sava، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

۹. مانند شما = خشماوَنت xshmâvant، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹.

چهارمین بند

۱. زورمند = اَئُوجَنگهوَنت aojanhvant، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۲. نیرومند = اِمَوَنت emavant، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳.

۳. پیمان رفته یا آموخته و فرمان رفته = asištem، در نسخه بدل از مصدر سانگْه sânh با جزء آ â فرمودن، آموزانیدن، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۴. خواستار بودن = وَس vas خواستن، خواهش کردن، آرزو داشتن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹.

۵. دوست، یار = رَپَنْتْ rapant، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ از هات ۲۸.

۶. آشکارا رامش‌دهنده = چیتْهرَ اَوَنگه cithra-avanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲۲ از هات ۳۱.

۷. به جای واژهٔ ستُویی stôi بُوَد آوردیم. ستویی در گات‌ها، ستِ ste در بخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده، در بند ۸ از هات ۳۱ به آن برخوردیم و در بند ۱۰ از هات ۴۵ و بند ۱۶ از هات ۴۶ و بند ۲ از هات ۴۹ و بند ۶ از هات ۵۰ نیز به آن بر خواهیم خورد، به معنی بودن است و با واژهٔ ستی sti از یک بنیاد و هر دو از مصدر اَهْ ah (هستن، بودن) درآمده‌اند، ستی sti به معنی بود و هستی و آفریده و به اسم جمع آفرینش (موجودات، کائنات) چنان‌که در هات ۴۳ بند ۳ و بند ۱۳، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۹ از هات ۴۶.

۸. دشمن، بدخواه = دَئیبیشْوَنت daibishvant، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از هات ۲۸.

۹. واژه‌ای که به جای «بخواست دست» آورده‌ایم در متن اوستا ایشتَ zastâ-išta آمده: زَستَ zasta (دست) در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت، ایشتَ از مصدر ایش ish درآمده که به معنی خواستن و آرزو کردن است (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۴ از هات ۳۱)، از این واژه همان معنی که امروزه اشارهٔ دست گوییم، برمی‌آید، در بند ۵ از هات ۵۰ نیز به آن برمی‌خوریم.

۱۰. هویدا رنج‌دهنده یا آزار بدیده درآمدنی = دِرِشتَ اَئِنَنگه derešta-aênanh: از دو واژه آمیزش یافته، نخست دِرِشتَ از مصدر دَرِس dares دیدن، نگریستن که در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ گذشت، دوم اَئِنَنگه aênanh ستم و زور و رنج و گزند که در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ یاد کردیم.

پنجمین بند

۱. شهریاری، توانایی = خشَتهرَ xshathra.

۲. توانگری، دارایی و بخشایش = ایشتی îštî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ از هات ۳۲.

۳. کردار = شیَئُوتَهنایی šyaothanâi، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸.

۴. اینک که = یَتها yathâ، در گزارش پهلوی، در هر جا که آمده، به چگون و بسا به ایدون که، چند که گردانیده شده است.

۵. پیوستن = هَچ hac، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳.

۶. پناه بخشیدن = تهرایُوئیدیایی thrâyôidyâi (Inf.) در بند ۷ از همین هات نیز آمده به معنی پناه دادن و نگاهداری کردن از مصدر تهرا thrâ در گزارش پهلوی سرایشن یهبونتن (= داتن، دادن) یعنی پناه دادن، تهراتَر thrâtar که در بند ۱ از هات ۵۰ آمده یعنی پناه‌دهنده، نگاهدار. واژه‌های دیگر از همین بنیاد در جاهای دیگر اوستا بسیار است چون تهرائیتی thrâiti یعنی پناه در پارهٔ ۴ از یسنا ۶۲ آمده، تهراثْهرَ thrâthra به همین معنی است در پارهٔ ۶۹ زامیادیشت، تهرایُو دریغو thrâyô-drighu یعنی پناه‌دهندهٔ درویشان، نگهدار بینوایان چنان‌که در دو سی روزهٔ خرد و بزرگ در پارهٔ ۴ و جز آن.

۷. درویش، بینوا، بیچاره = دریگو drigu، در بخش‌های دیگر اوستا دریغو، در تأنیث دریوی drîvî در بند ۹ از هات ۵۳ آمده، در فارسی درویش، در پارهٔ ۱۳ از یسنا ۲۷ در دعای معروف «یتها اهو وئیریو» که پاره‌ای از گات‌ها به‌شمار است، واژهٔ دریگو drigu نیز آمده، در آنجا چنان‌که در بند ۵ از هات ۳۴ زرتشت برای پناه دادن و نگهداری کردن

درویشان و بینوایان برانگیخته شـده است. درویش را در فـارسی دریـوش نـیز گـویند. ناصرخسرو گفته:

این خانهٔ الفنج ازین معدن کوشش   برگیر هلا زاد و مرو لاغر و دریوش

به نخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، نگاه کنید.

۸. جدا خواندن، ترک گفتن از مصدر وَچ (گفتن) با جزء پَرِ که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۷ از هات ۳۳ گفتیم به معنی بیرون و برکنار است: پَرِ وَچ pare-vac یعنی از خود دور و بیگانه خواندن.

در متن دوبار واژهٔ پَرِ آمده، دومی در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود.

۹. زیانکار = خرَفْسترَ xrafstra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۸.

ششمین بند

۱. چون = یَزی vazî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۳۱.

۲. به‌راستی = هَئیتهیَه haithya، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۳۰.

۳. چنین = اَتها athâ یعنی چون به‌راستی شما تواناتر و برتر هستید که در آغـاز بـند پیش آمده.

۴. نشان (علامت) = دَخشتَ daxšta در بند ۹ از هات ۵۱ نیز آمده، در گزارش پهلوی دخشَک daxšak، دخشک نیز علامت خونی است که زنان بـینند، چـنان‌که در نـخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۷ آمده و در گزارش پهلوی دشتان daštân شده، دشتان در پهلوی و فارسی که به معنی زن حایض است با واژهٔ اوستایی دَخشتَ یکی است.

به واژهٔ دَخشارَ daxshâra در بند ۷ از هات ۴۳ نیز نگاه کنید.

۵. برگشتن (تغییر و تبدیل) = مَئِتها maêthâ، نگاه کنید به یادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰.

۶. جهان، زندگی = اَنگهو anhu، نگاه کنید به یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸.

۷. شادمان‌تر = اوروائیدیَنگه urvâidyanh، نگاه کنید به یادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۸. پرستیدن و ستاییدن = یَز yaz؛ ستو stu، به یادداشت شماره ۵–۶ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۹. آمدن، گراییدن = با جزء پئیتی، نگاه کنید به یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۱.

هفتمین بند

۱. کدام، کجا = کوتهرا kuthrâ.

۲. رادمرد = اَرِدرَ aredra صفت است، در تأنیث اَرِدرا aredrâ، در بند ۳ از هات ۴۳ و در بندهای ۹ و ۱۶ از هات ۴۶ و بند ۸ از هات ۴۸ و بندهای ۴ و ۸ از هات ۵۰ نیز آمده، در گزارش پهلوی رات = راد، بنیاد این واژه درست روشن نیست، دانشمندان اوستاشناس در هر کجای اوستا که به آن برخورده‌اند به مناسبتی وفاشناس، پارسا، نیک‌اندیش، نیکخواه، ستایشگر و جز آن ترجمه کرده‌اند، معنی سنتی که از گزارش پهلوی (= زند) به ما رسیده، در سیاق عبارت درست می‌آید.

۳. شناخته شده = (وَئِد vaêd) در انجام همین بند نیز آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۴ از هات ۲۸.

۴. آموزش = سِنگهو senhu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱.

۵. آزردگی: سپا spâ یعنی خوشی و نیکبختی، با حرف اَ که از ادوات نفی است: اَسپا a-spâ یعنی درد، آزار، بدبختی، در بند ۹ از هات ۴۵ سپا و اَسپا به معنی خوشبختی و بدبختی یا بهروزی و سیه‌روزی هر دو با هم آمده.

سپا spä نیز در گات‌ها به معنی برافزودن و پیش بردن است چنان‌که در هات ۵۱ بند ۲۱، سپا به معنی افکندن و دور انداختن در بخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده است.

۶. رنج = سادرا sâdra، در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۷ از هات ۴۵ نیز آمده، در گزارش پهلوی تنگ تنگیه (تنگی)، همین واژه است که در فارسی سار شده و در فرهنگ‌ها به معنی رنج مانده. خسروانی گفته:

جانم به لب آمد از غم و سار　　مردم ز جفا و جور بسیار

(فرهنگ جهانگیری)

از همین بنیاد است ساستَ sâsta که صفت است به معنی آزاردهنده، سنگدل، ستمکار چنان‌که در ارت یشت پارهٔ ۵۹ و جز آن، ساست با واژهٔ ساستَر یکی است، این واژهٔ پسین که در اوستا بسیار آمده به معنی فرمانگزار و امیر است، در گات‌ها به‌ویژه برای بزرگ و سرکرده و سالار دیویسنان و فرمانده بدخواه دین مزدیسنا به کار رفته، چنان‌که در بند ۱ از هات ۴۶، در پهلوی ساستار sâstâr به معنی فرمانفرمای ستم‌پیشه و سالار بیدادگر و حاکم مستبد است، این واژه‌ها از مصدر سانگه sânh (فرمودن) درآمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ از هات ۲۹.

۷. به جای «از روی هوش» در متن اوشِئورو usheurû آمده، در بند ۱۶ از هات ۳۲ نیز

به این واژه برخوردیم و در یادداشت شمارهٔ ۳ آن بند گفتیم که در گزارش پهلوی به فراخو هوشیه گردانیده شده و در توضیح داناک هوشیه آمده همچنین است در گزارش پهلوی بند ۷ از هات ۳۴.

۸. بهره = رَئِخِنَنگه raêxenanh، در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۷ از هات ۳۲ گذشت.

۹. ساختن = کَرْ kar، کردن، سازیدن، ساختن.

۱۰. دیگر (دیگران) اَنیَه anya (= اَئینیَه ainya) در فرس هخامنشی انیَه aniya، در بند ۱ از هات ۲۹ نیز به آن برخوردیم و در بسیاری از بندهای دیگر هم آمده از آنهاست، بند ۳ از هات ۴۴.

۱۱. پناه دادن = تهرا thrâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ همین هات.

هشتمین بند

۱. بیم دادن = بی bî، در گزارش پهلوی نیز آمده، فعل بیم دادن در اوستا گاهی لازم و گاهی متعدی به‌کار رفته: ترسیدن و ترسانیدن، چنان‌که در فروردین یشت پارهٔ ۱۴ و ارت یشت پارهٔ ۱۲-۱۳.

۲. گزند = ایتهیجَنْگه ithyejanh در جاهای دیگر اوستا نیز چندین بار آمده، چنان‌که در مهریشت پارهٔ ۲۲ و یسنا ۵۷ پاره ۱۴ و یسنا ۶۵ پارهٔ ۸ و جز آن.

ایتهیجَنگهوَنت ithyejanhvant (در تأنیث ithyejanhvaitî) صفت است یعنی آسیب‌مند، پر گزند، خطرناک چنان‌که در فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۵۲ و فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۱، این دو واژه در گزارش پهلوی سِز sêz و سِزومند sêzomand شده و در فارسی سیج و سیچ و سیز شده به معنی رنج و درد و آزار و در فرهنگ‌ها یاد گردیده است.

۳. توانا، بازور = اَئوجَنگه aojanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۴. ناتوان = نائیدیَنگه nâidyanh، اَئوجَنگه و نائیدینگه در پارهٔ ۱۰ از یسنا ۵۷ نیز با هم آمده، در فرودین یشت پارهٔ ۱۶ به واژهٔ نائیدیَنگه جداگانه برمی‌خوریم و به معنی برافتاده و شکست یافته است.

۵. دشمنی، کینه، ستیزه = آنستْ anst، در بند ۱۴ از هات ۴۴ و در بند ۱۸ از هات ۴۶ نیز آمده، در این بند پسین آنستایی anstâi (.Inf) دشمنی کردن و کینه ورزیدن است.

۶. آیین، دستور، فرمان = اورواتَ urvâta، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

۷. اندیشیدن = مَن man، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۸. جایگاه یا خان و مان = مَنُو manô، از این واژه بهشت اراده شده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۴ از هات ۳۰.

نهمین بند

۱. دربارهٔ امشاسپند سپندارمذ (= سپنتَ آرمئیتی spenta-ârmaiti) که می‌شود در اینجا معنی واژه مراد باشد و یا زمین اراده شده باشد به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۲ نگاه کنید.

۲. داننده یا دانا و آگاه از مصدر وید vid، دانستن، شناختن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸.

۳. ارجمند، گرامی، بزرگوار = برخذَ berexdha، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۲.

۴. بدکرداری = دوش‌شیَئُوتهَنَ duš.šyaothana به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵. فرو گذاردن، هشتن، هلیدن = اَوَزا avazâ، زا za به معنی فروگذاردن یا هشتن در اوستا بسیار آمده، در اینجا با جزء اَوَ نیز به همین معنی است، در بند ۷ از هات ۵۳ با جزء وی: وی‌زا vî-zâ به معنی رها کردن، جدا شدن است، اَوَزا در بند ۹ از هات ۳۴ در گزارش پهلوی نیز هشتن شده است.

۶. نیافتن یا نیابندگی، نابرخورداری = اِویستی e-visti از مصدر وید vid (= وَئِد vaêd یافتن، جستن)، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۲۹ نگاه کنید.

اِ e از ادوات نفی است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۸ از هات ۵۱.

۷. بسی = مَش maš، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۲.

۸. دور ماندن یا واپس افتادن = سیَزْدَ syazda، نگاه کنید به یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۳۲.

۹. به جای جانور خرَفستْرَ xrafstra آمده، در بند ۵ از همین هات نیز به آن برخوردیم، جانوران زیان‌کار و ددان مراد است، نگاه کنید به یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۸.

۱۰. بیابانی = اَاورونَ auruna، در پارهٔ ۳۶ تیریشت و در پاره ۲۳ بهرام یشت آاورونَ برای جانوران و چارپایان دشتی به‌کار رفته در برابر چارپایان خانگی، در گزارش پهلوی اَرَمَک aramak (اَ در پهلوی نیز از ادوات نفی است) یعنی نه از رمه، جانوری مراد است که از گله و رمهٔ چارپایان خانگی نیست، مراد جانوری است آزاد و بیابانی، دد (وحشی).

دهمین بند

۱. دریافتن، گرفتن، به‌دست آوردن = گرَبْ grab، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۸ از هات ۳۱.

۲. به جای اندرز دادن آمده از مصدر وَچْ vac گفتن، آگاهانیدن، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۳. به جای خردمند هوخرَتو hu-xratu خوب خرد، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

۴. کارساز = دانْمی danmi، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۷ از هات ۳۱.

۵. یار یا پیوند و همدم = هیتهَه hitha در تأنیث هیتها hitha از مصدر هی hi پیوستن، بستن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹، از همین بنیاد است هیتهو hithu که در بند ۷ از هات ۴۸ آمده.

۶. امید = وُیَتهرا vôyathrâ، بنیاد واژه درست روشن نیست، نگاه کنید به:

Altiranisches wörterb. von Bartholo. 1475

یازدهمین بند

۱. دوگانه = اوبَ uba صفت است (در تأنیث اوبا ubâ) بسا صفت جهان (= اَهو ahu) آورده شده: دو جهان، چنان‌که در یسنا ۳۵ (هفت هات) پارهٔ ۳ و پارهٔ ۳۸ و یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۳ و یسنا ۴۱ (هفت هات) پارهٔ ۲ و جز آن.

۲. خورش = خوَرِتهَه xvaretha، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۳۲.

۳. با = مَتْ mat، در گزارش پهلوی اپاک apâk بسا هم در اوستا به معنی همیشه آمده و در گزارش پهلوی هم همیشک شده است.

۴. اُستواری، پایداری = اوتَ یوتی uta-yûti، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ از هات ۳۰.

۵. نیرو = تِویشی tevîshî، نگاه کنید به یادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۲۹.

۶. برافراشتن = وَخش vaxsh، نگاه کنید به یادداشت شماره ۹ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

۷. این‌چنین = تائیش آ tâiš-â، به یادداشت شماره ۹ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۸. پیروز ساختن، کامیاب کردن = تهویی thwôi، نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterb. von Bartholo. sp. 798, Les infinitifs Avestiques par Benveniste p. 57

۹. هماور بدخواه = وی‌دوَاِشَنگْه vî-dvaêshanh در گزارش پهلوی جوت بش jut-bêš: از واژه وی vî که به معنی ضد و مخالف است (نگاه کنید به مقالهٔ وندیداد، در جلد وندیداد) و از واژه دوَاِشَنْگْه dvaêshanh ستیزه، دشمنی که در یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ گذشت.

دوازدهمین بند

۱. آیین، دستور، داد = رازَر به râzar، در بند ۶ از هات ۵۰ رازن râzan، در همین بند ۱۲ از هات ۳۴ نیز راشن است râshn معنی پاداش است، پاداشی که از روی آیین و دستور ایزدی مراد است، نگاه کنید به یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۴۶.

۲. خواستن = وَس vas، نگاه کنید به یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱.

۳. ستایش = ستوت stût، نگاه کنید به یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۰.

۴. پرستش = یَسنَ yasna، نگاه کنید به یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۳۰.

۵. شنودن = سروئیدیایی، به srûidyâi (Inf.) در بند ۵ از هات ۴۵ نیز آمده، در بندهای ۱۳-۱۴ از هات ۴۶ با جزء فَر آمده از fra-srûidyâi از مصدر سرو sru یادداشت شمارهٔ ۴ بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۶. اشی ashi ایزد پاداش است، نگاه کنید به یادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸ و برای واژه بخش کردن = وی‌دا vîdâ به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۷. آموزانیدن = سانگه sânh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ از هات ۲۹.

۸. راه = پَتهِهْ path، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۱.

۹. خوشگذر: [راهی] که از آن به خوبی و آسانی توان گذشت = خْوَئِتَ xvaêta، از خْوَ xva (خوب) و از اسم مفعول ایتَ از مصدر ای (رفتن)، نگاه کنید به یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

سیزدهمین بند

۱. راه = اَدْوَنْ advan، نگاه کنید به یادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۳۱.

۲. گفتن = مرو mrû، در بند پیش به جای همین واژه فعل وَچَ به‌کار رفته با جزء فرا: frâ-vac فرا گفتن.

۳. خوب ساخته شده، خوب کرده شده = هوکِرتَ hû-kereta.

۴. دین = دَئِنا daênâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۱، در آنجا گفتیم که این لفظ همیشه در اوستا به معنی دین و کیش نیامده بسا به معنی وجدان است، در اینجا یادآور می‌شویم که دین در مزدیسنا روان و گوهری است که پس از مرگ پیکرآسا پدیدار گردد، نیکوکاران را به بهشت و گناهکاران را به دوزخ رهنمون گردد، این عقیده که یکی از نغزترین آیین مزدیسناست، به خوبی از همین بند ۱۳ از هات ۳۴ پیداست. نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها.

۵. سوشیانت = سَئُوشیَنت saošyant، در کتاب سوشیانت جداگانه از آن سخن داشتیم، آنچه در اوستا و نامه‌های پهلوی و پازند دربارهٔ آن آمده یـاد کـردیم، در ایـنجا یـادآور می‌شویم که در آیین مزدیسنا به ظهور سه موعود نوید داده شده که هر سه از پشت خود پیغمبر زرتشتند و هر یک هزار سال جدا از همدیگر، پدید خواهـند آمـد و جـهان را از آسیب اهریمنی خواهند رهانید. پسین موعود که به‌ویژه سوشیانت خوانده شده، رستاخیز بر خواهد انگیخت. در گات‌ها، سرودهای مینوی خود پیغمبر، شش بار به واژهٔ سوشیانت برمی‌خوریم. سه بار مفرد آمده چنان‌که در بند ۱۱ از هات ۴۵ و در بند ۹ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات ۵۳، در این سه بند پیغمبر ایران خود را سوشیانت خوانده و در سه بند دیگر جمع آمده و از آن پیغمبر و یاران دینی اراده شده‌اند، چنان‌که در بند ۱۳ از هات ۳۴ و در بند ۳ از هات ۴۶ و در بند ۱۲ از هات ۴۸. نگارنده در گزارش این شش بند خود هـمان واژه را نگاشته، سوشیانت آورده است اما باید معنی آن را بـه یـاد داشت، سـوشیانت از مصدر سو su درآمده که به معنی سود بخشیدن است، سوشیانت (اسم فاعل) یعنی سـود بخشنده یا سوددهنده و سودرساننده، چنان‌که در جای دیگر گفتیم سود به معنی بخشایش ایزدی و رستگاری است همچنین از واژهٔ سوا svâ که از همان بنیاد است، در اوستا از سود جاودانی بهره و بخشی که در روز پسین مایهٔ رستگاری است، اراده می‌شود (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۲ از هات ۴۴).

به جای سَئوشیانت در گزارش پهلوی، بسا سودمند آورده شده یعنی کسی که از او سود آید یا رهاننده و رستگار سازنده و یاوری‌کننده.

۶. خرامیدن = اورواخش urvâxš، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۷. مزد = میژدَ mizda، در پهلوی مُزد mozd؛ میژدَوَنت mizdavant که در بند ۵ از هات ۴۳ آمده یعنی مزدمند، در گات‌ها واژه میژدَ بسیار آمده، چنان‌که در بندهای ۱۸-۱۹ از هات ۴۴ و جز آن.

۸. نیک اندیش = هودا hu-dâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

۹. پیمان داده شده: در نسخه بدل از مصدر چیش cish آموزانیدن، نوید دادن، پیمان کردن، پیش‌بینی کردن، امیدوار بودن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۳۱.

۱۰. بخشایش (وظیفه و مقرری = دَتهرَ dathra)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۴ از هات ۳۱.

چهاردهمین بند

۱. آری = زی zî، در این بند دوبار آمده به جای دومی «چه» آورده‌ایم.

۲. آرزو شده = وَئیریَه vairya صفت است (در تأنیث وئیریا vairyâ)، در بند ۱۳ از هات ۴۳ نیز آمده از مصدر وَرْ var برگزیدن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ از هات ۲۸.

۳. کنش = شیَئوتَهنَ šyaothana، در بند آینده نیز آمده، به جای آن «کردار» آورده‌ایم.

۴. به جای زندگی اوشتانَ uštâna، (=اوشتَنَ uštana) و به جای صفت جهانی یا خاکی و مادی اَستوَنت astvant آمده، به یادداشت‌های شماره ۴–۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه شود.

۵. همسایه = وِرِزِنَ verezena، در پایان همین بند نیز به آن برمی‌خوریم و به معنی برزیگر گرفته‌ایم، به آغاز گفتار پیشه‌وران در جلد نخست گات‌ها نگاه کنید.

۶. برای صفت «بارور» = اَزی azî که صفت گاو آورده شده نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ از هات ۲۹ (از واژه گاو بسا همه چارپایان سودمند خانگی اراده می‌شود.)

۷. آیین نیک یا خوب آموزش = هوچیستی hu-cistî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

۸. بخردی = خرَتو xratu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۲۸.

۹. به جای «گشایش‌دهنده» فراد frâd در بند ۱۲ از هات ۴۶ نیز آمده، فراد frâd نیز مصدر است (از واژه دا dâ دادن، بخشودن، ارزانی داشتن با جزء فرا frâ) در بند ۶ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۴۴ آمده همچنین در بسیاری از جاهای دیگر اوستا، در گزارش پهلوی فراخنیتن frâxvenîtan (فراخیدن) و فراچ داتن frâc-dâtan (فراز دادن) و فره داتن frêh-dâtan (فره = افزون، بسیار) آورده شده، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲۱ از هات ۳۳ و به واژهٔ فرائیدی frâidi در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۵۳ نگاه کنید.

پانزدهمین بند

۱. گفتار یا آموزش دینی = سرَوَنگْه sravanh، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۲ نگاه کنید.

۲. وام (قرض، فریضه) = ایشود ishud، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۴ از هات ۳۱.

۳. آشکار = هَئیثْهیَه haithya، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۳۰.

۴. زندگی، جهان = اَهو ahu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ از هات ۲۸.

۵. خواست (اراده، میل) = وَسْنَ vasna، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱.

۶. خُرم یا تازه و نو = فِرَشَ ferasha، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۹ از هات ۳۰.

(اُشتُودَگات: یسنا، هات ۴۳)

نخستین بند

۱. در این جمله به جای واژه‌های «به کام دل»، «خـواسـتارم»، «خـواسـتار است»، «کام‌فرما» uštâ؛ vasemî؛ uštâ؛ vase آمده، همه از مصدر وَسْ vas که به معنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو کردن است (به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بـند ۲ از هـات ۲۹ نگـاه کنید)، نخستین اوشتا uštâ در آغاز جمله از قیود است به معنی به کام (دل) و به دلخواه و به خواهش و به آرزو (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰) همچنین واژهٔ وَسِ vase از قیود است مانند واژهٔ اوشتا و به همان معنی است (نگاه کـنید بـه یـادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱).

در اینجا با فعل از مصدر خشی xshi که به معنی توانستن و توانا بودن و یارستن و فرمان راندن و پادشاهی کردن است، یعنی کام‌فرما یا کسی که در کام و آرزوی خود آزاد است و آن کس اهورا مزداست که آنچه خواهد، تواند کردن و در بر آوردن کام و آرزو تواناست.

۲. نیرو = تِویشی tevîshî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹.

۳. پایدار = اوتَ‌یوتی uta-yûti، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ از هات ۳۰.

۴. رسیدن: در متن گَت تویی gat-tôi، در بند ۱۰ از هات ۵۱ گَت ته gat-tê باید گَتُویی gatôi و گَتِه gatê (.Inf) باشد از مصدر گم gam رسیدن، گامیدن، گراییدن. نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 489

Les Infinitifs Avestiques par Benveniste p. 66

۵. داشتن = دِرِدیایی deredyâi (= دِرِئیدیایی Inf.dereidyâi) از مصدر دَرْ dar داشتن، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶. شکوه = رَئِه rae، واژه‌هایی از همین بنیاد در اوستا یاد شده چون رَئِوَ raêva یعنی شکوهنده در پارهٔ ۴۲ از یسنا ۲۲؛ رَئِوَستَمِ raevastema یعنی توانگرتر، شکوهنده‌تر در پارهٔ ۱۳ از یسنا ۱۰ و در پارهٔ ۷۹ از زامیاد یشت؛ رئِوَس چیتهرَ raêvascithra (در تأنیث رئِوَس چیتْهرا (raêvascithrâ) یعنی آزاده‌نژاد در پارهٔ ۹ از دومین فرگرد هادُخت نسک؛ رئِوَنت raêvant یعنی شکوهمند در پارهٔ ۲ از تیریشت در پهلوی رایومند در پاره‌های ۱-۷ از زامیاد یشت از پنجاه و سه کوه ایران زمین نام برده شده، از آنهاست رَئِوَنت raêvant که در پارهٔ ۶ از آن یاد گردیده است، در بندهش فصل ۱۲ فقرهٔ ۱۸ آمده «کوه رَیوَند در خراسان است، بر زبر آن آتش برزین جای گرفته، رَیوَند یعنی رایومند» آتشکدهٔ معروف آذر برزین در روزگار ساسانیان که از پرستشگاهان بزرگ ایران بوده در همین ریوند جای داشته است، ریوند سرزمینی بوده در ابرشهر (نیشابور) به جلد دوم یشت‌ها، گزارش نگارنده، نگاه کنید.

۷. پاداش = اشی ashi، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ از هات ۲۸.

۸. زندگی = گَیَه gaya، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۹.

دومین بند

۱. آرزوی فردوس = خواتهرُویا xvâthrôyâ نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۱.

۲. پاک‌تر خرد = سْپِنیشتَ مئینیو speništa-mainyu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳.

۳. آگاه: در متن چیچیتْهوا c.cîthwâ آمده، در نسخه بدل‌ها مختلف نوشته شده است، صفت است به معنی آگاه و شناسا و بینا، از مصدر چیت cit، به یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۴. بخشایش = مایا mâyâ، در پارهٔ ۱۲ از یسنا ۱۰ مَیا mayâ نیز با واژهٔ وُهومَننگه (منش نیک) یک‌جا آمده است.

۵. روز = اَیَر ayar در جاهای دیگر اوستا نیز ایر و اَیان ayan آمده، در بند ۷ از همین هات نیز به واژهٔ ایر برمی‌خوریم. این واژه در فارسی در واژه پریر (یعنی پریروز) به‌جا مانده. رکن‌الدین گوید:

پریر ابلیس با جمعی ز اتباع　　به لفظ دلگشا می‌کرد تقریر

(فرهنگ سروری)

انوری گوید:

پَریر وقت سحر چون نسیم باد شمال   همی رساند به ارواح بوی عنبر تر

(فرهنگ انجمن آرا)

پریر از دو واژه آمیزش یافته، نخست از پئُواورو paourva (در فرس هخامنشی پروَ paruva) که به معنی پیش است و از اَیَر ayar به معنی روز.

چنان‌که پیداست واژهٔ روز (=اَیر) در بند ۲ از هات ۴۳ به معنی گاه و زمان به‌کار رفته است.

۶. شادمانی = اورواذَنگه urvâdanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ از هات ۳۰.

۷. زندگی دیرپایا یا زندگی بلند = دَرِگوجیاتی taregô-jyâti، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

سومین بند

۱. به = وَنگهو vanhu؛ بهتر = وَهینْگه vahyanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰.

۲. گراییدن، رسیدن = گم با جزء ائیبی: ائیبی گم aibî-gam، نگاه کنید بـه یـادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۲۸.

۳. راه = پَنْتهه path، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۱.

۴. راست = اِرِزو erezu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۳۰.

۵. سود = سَوَنْگه savanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

۶. آموزانیدن = سانگه sânh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۸.

۷. زندگی = اَنگهو anhu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ از هات ۲۸.

۸. جهانی (مادی) = اَستوَنت astvant، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۲۸ و به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۹. مینوی (معنوی) = مَنَنْگه mananh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۲ از هات ۲۸.

۱۰. درست یا آشکار = هَئیتْهیَه haithya، نگاه کنید به یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۳۰.

۱۱. آفریدگان = ستی sti، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۳۴.

۱۲. آرام گزیدن، جای گرفتن = شی با جزء آ: â-shi، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۱۳. رادمرد = اَرِدرَ aredra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۴.

۱۴. مانند تو، به تو مانند = ثْهواوَنت thwâvant، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۶ از هات ۳۱.

۱۵. خوب شناسا، نیک دانا = هوزِنتو hu-zentu، از دو واژه آمیزش یافته، نخست از هو hu (خوب) و از مصدر زن zan (دانستن)، در گزارش پهلوی خوپ شناسک در جاهای دیگر از گزارش پهلوی خوپ شناسکیه (خوب شناسایی)، در بند ۵ از هات ۴۶ و در بند ۵ از هات ۴۹ نیز به واژهٔ هوزِنتو برمی‌خوریم. به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و به واژهٔ هَئُوزانتهوَ haozanthwa در یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۴۵ نگاه کنید.

۱۶. پاک = سْپنتَ spenta، نگاه کنید به یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳.

چهارمین بند

۱. به جای توانا، تخمَ taxma آمده، صفت است (در تأنیث تخما taxmâ) یعنی دلیـر، پهلوان، در فرس هخامنشی نیز تخمَ چنان‌که در نام چیتْهرَ تخمَ cithra-taxma که یکی از سرکشان بوده، در اَسَگَرْتَ Asagarta (در سرزمین شرقی ماد) خود را پادشاه خواند و در نام تَخمَ سپادَ taxma-spâda که یکی از سرداران داریوش بزرگ بوده، از ماد، داریوش او را برای سرکوبی چیتهرَ تَخمَ فرستاد و در سنگ‌نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) از این پادشاه دروغین و سرداری که به جنگ وی فرستاد یاد کرده است. چیتْهرَ تَخْمَ یعنی دلیر نـژادو تخمَ سپاد یعنی دلیر سپاه یا دارندهٔ سپاه دلاور. تخمَ در پهلوی تک tak و در فارسی تهم گوییم، فردوسی گوید:

یکی آفرین کرد سام دلیـر   که تهما هُژبرا بزی سال دیر

در جای دیگر گوید:

تهم هست در پهلوانی زبـان   به مردی فزون ز اژدهای دمان

در نام رستم که رستهم نیز گوییم واژهٔ تهم به‌جا مانده است، نام رستم در اوسـتا یـاد نشده، اگر می‌بود بایستی رَئودَتَخمَ Raodataxma باشد نخستین جزء آن با واژهٔ اوستایی رَئود raod که به معنی روییدن و رستن است، یکی است و دومین جزء همان تخمَ taxma می‌باشد، بنابراین رستم = رستهم یعنی یل اندام یا پهلوان بالا، همچنین گستهم بایستی در اوستا ویستَخمَ vistaxma باشد از واژه ستر با جزء وی: وی ستر vî-star کـه در پـهلوی ویستر تن vistartan و در فارسی گستردن گوییم بنابراین گستهم یعنی گستریدهٔ پهلوانی یا

کسی که زور و دلیری وی کشیده و گستریده است. واژه تخم اوستایی در واژه تهمتن نیز به‌جا مانده، تهمتن که لقب رستم است در معنی با خود نام رستم یکی است یعنی تن پهلوان، پهلوان اندام. وجه اشتقاقی که در برهان قاطع برای تهمتن نوشته شده: «بی‌همتا تن یعنی تنی که عدیل و نظیر نداشته باشد» درست نیست.

از همین بنیاد است تانشیَنگه tashyanh (در تأنیث tashyêhî) چنان‌که در پارهٔ ۶۴ فروردین یشت، یعنی دلیرتر؛ تنچیشتَ tancišta چنان‌که در یسنا ۹ پارهٔ ۱۵، یعنی دلیرترین؛ تَخمو تانشیَنگه taxmô-tashyanh چنان‌که در کردهٔ هفتم ویسپرد پارهٔ ۳، یعنی از دلیر دلیرتر.

۲. شناختن یا اندیشیدن = مَن man، در بسیاری از بندهای دیگر این هات نیز آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۳. پاداش = اَشی ashî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ از هات ۲۸.

۴. برگرفتن = هَپ hap، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲۲ از هات ۳۱.

۵. پیرو دروغ یا دروغمند و دروغ‌پرست = درِگْوَنت dregvant؛ پیرو راستی یا راستی‌پرست = اَشَوَنْ ashavan، ازین دو واژه پیرو کیش دروغین یا دیویسنا و پیرو دین راستین یا مزدیسنا اراده می‌شود. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹.

۶. گرما = گَرِمَ garema، در فرس هخامنشی نیز گَرِمَ garema.

۷. زور = اَئُوجَنگه aojanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ از هات ۳۴.

۸. نیرو = هَزَنگه hazanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۲ از هات ۳۳.

۹. روی نمودن یا رسیدن و آمدن = گم gam، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ از هات ۲۸.

پنجمین بند

۱. نخست = پَئُواورویم paourvîm، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۲۸.

۲. آفرینش = زانْتَهه zatha، در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۵ و ۶ از هات ۴۸ نیز آمده در بخش‌های دیگر اوستا نیز بسیار به آن برمی‌خوریم چنان‌که در یسنا ۱۹ پارهٔ ۸ و فرگرد ۲۱ وندیداد پاره ۶، از مصدر زن zan که به معنی زادن است درآمده. زانْتَهه در گزارش پهلوی گاهی به دهشن (آفرینش) و گاهی به زایشن گردانیده شده است.

۳. زندگی = اَنگهو anhu، نگاه کنید به یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸.

۴. نگریستن = دَرِشْ dares، نگاه کنید به یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰.

۵. مزد = میژدَوَن mîzdâvan صفت است یعنی مزدمند یا مزد دارنده، نگـاه کـنید بـه یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۴.

۶. هنر = هونَرَ hunara در پهلوی هنر معنایی کـه امـروزه بـه واژهٔ هـنر در فـارسی می‌دهیم، درست همان مفهومی است که واژه هونَرَ در اوستا دارد. هونَرتات hunaretât که در بند ۸ از هات ۵۰ آمد به همان معنی است. هـونَرَوَنت hunaravant صـفت است (در تأنیث هونَرَوَئیتی hunaravaitî) چنان‌که در دین یشت پاره ۱ و جز آن یعنی هنرمند، در پهلوی هنرومند (هنرهومند).

۷. پایان، انجام = اَپِمَ apema، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ از هات ۳۰.

۸. گردش = اوروَئِسَ urvaêsa، در بند آینده نیز آمده و در بند ۶ از هات ۵۱ نیز به آن برمی‌خوریم از مصدر اوروَئِس urvaês که به معنی گردیدن و چرخیدن است در پـهلوی ورتیتن از اوروَئِسَ، پایان و سرانجام زندگی اراده می‌شود.

۹. آفرینش = دامی dâmi، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۷ از هات ۳۱ و به یـادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۶ از هات ۵۱ نگاه کنید.

ششمین بند

۱. جهان = گَئِتها gaêthâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۳۰.

۲. بر افزودن = فرادْ frâd به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۳ و به یـادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۴ از هات ۳۴ نگاه شود.

۳. ضمیر «آنان» برمی‌گردد به دینداران.

۴. داوری = رَتو ratu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۲۹.

۵. آگاهانیدن = سَنگْه sanh نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ از هات ۲۹.

۶. خرد = خْرَتو xratu.

۷. هیچکس = نَئِچی naêci، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۷ از هات ۳۲.

۸. فریفتن = دَبْ dab، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۳۰ نگاه کنید.

هفتمین بند

۱. درآمدن یا به سوی کسی گراییدن = پَئیری‌جَس pairî-jas، نگاه کنید به یـادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۲۸.

۲. نشان = دَخشارَ daxshâra از واژهٔ دَخشتَ daxšta (نشانه)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۳۴.

۳. روز = اَیَر ayar، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از همین هات.

۴. پرسش = فِرَسا ferasâ، در بند ۹ از همین هات نیز آمده از مصدر پَرس pares (fras=) پرسیدن که در همین بند به‌کار رفته، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۲۹.

۵. زندگی = گَئِتها gaêthâ، همین واژه است که در بند پیش، جهان آورده‌ایم.

۶. خود یا خویشتن = تَنو tanû، واژه‌ای که در فارسی تن گوییم در اینجا به معنی خویشتن به‌کار رفته، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هات ۳۰.

۷. شناسانیدن = دیس dis (= دَئِس daês)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ از هات ۳۳.

هشتمین بند

۱. گفتن = اَئُوج aoj، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ از هات ۳۲.

۲. نخست = پئُواورویم paourvîm، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۲۸.

۳. زرتشت = زَرَتهوشترَ Zarathuštra.

۴. توانستن، یارستن = ایس is در بند آینده نیز آمده، به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۵. به درستی دشمن یا دشمن آشکار = هَئیتهیَه دوَاِشَنگه haithya-dvaêshanh این صفت از دو جزء ساخته شده، از هر دو جزء در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ و در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۶ از هات ۲۸ سخن داشتیم.

۶. پناه = رَفِنَنْگه rafenanh، در بند ۱۴ از همین هات نیز آمده، در بند ۶ از هات ۲۸ نیز به آن برخوردیم، در بخش‌های دیگر اوستا رَفنَنگه rafnanh آمده چنان‌که در مهر یشت پارهٔ ۵ و جز آن، در گزارش پهلوی رامشن، از همین بنیاد است رَفِذرَ rafedhra که در بند ۱ از هات ۲۸ آمده و به جای آن رامش آوردیم، این واژه‌ها از مصدر رَپ rap که به معنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است درآمده‌اند، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱ از هات ۲۸.

۷. نیرومند = اَئُوجَنگهوَنت در بند ۶ از هات ۲۸ نیز با رَفِنَنگه rafenanh یک‌جا آمده، به یادداشت شمارهٔ ۵ آن بند نگاه کنید.

۸. دربارهٔ دروغ‌پرست و پیرو راستی به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ همین هات نگـاه کنید.

۹. بودن = اَه ah بودن، هستن.

۱۰. آینده = آبوشتی âbûštî، در نسخه بدل از مصدر بو bû بودن، از همین بنیاد است بوژدیایی bûzdyâi که در بند ۱۷ از هات ۴۴ آمده است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۸.

۱۱. کشور دلخواه = وَسَس خشتهَرَ vasase-xshathra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱.

۱۲. دارا گردیدن = دا da دادن و بخشیدن و ارزانی داشتن و آفریدن و بـه مـعنی دارا شدن و پذیرفتن و یافتن نیز آمده است.

۱۳. تا هنگامی، تا هر چند = یَوَتْ yavat، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۳۰.

۱۴. ستاییدن = ستو stu ستودن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۳۰.

۱۵. سراییدن، سرودن = وَفْ vaf، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۳ از هات ۲۸.

نهمین بند

۱. خواستن = وَسْ vas، نگاه کنید به یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹.

۲. بازشناختن، امتیاز دادن = vîvîduyê، نگاه کنید به یادداشت شـماره ۵ از بـند ۳ از هات ۲۹.

۳. دهش، رادی، بخشش = راتا râtâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۲۸.

۴. نماز = نِمَنگه nemanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱ از هات ۲۸.

دهمین بند

۱. آیین راستین = اَشَ asha، در اینجا داد و دسـتور راسـتین ایـزدی مـراد است کـه شخصیت یافته، یا امشاسپند اردیبهشت.

۲. نگریستن، دیدن = دیس dis، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ از هات ۳۳.

۳. به جای پارسایی، آرمئیتی ârmaiti آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۲.

۴. به هم پیوسته یا یگانه و همراه = هَچْ hac، در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳.

۵. خواندن = زو zu به یاری خواستن، خواندن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ از هات ۳۱.

۶. درآمدن = اَرْ ar با جزء آ درآمدن، رسیدن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۱.

۷. پرسیدن = پَرس pares (= فرَس fras) که در همین بند نیز به‌کار رفته و در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند هفتم همین هات نیز گذشت.

پَرشتی paršti یعنی پُرسش و پاسخ یا گفت و شنود و گفتگو، چنان‌که در فروردین یشت بند ۱۶ آمده.

۸. نیرومند = اِمَوَنت emavant، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳.

۹. توانایی داشتن، توانستن، یارستن = خشی xshi، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۲۸.

۱۰. کامروا، بختیار = اَئِشَ aêsha، به این واژه در بند ۱۷ از هات ۴۴ و در بند ۷ از هات ۴۵ نیز برمی‌خوریم، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۹ از هات ۲۹.

اَئِشَ aêsha در اوستا به معنی گاوآهن است که در فارسی خیش شده چنان‌که در پارهٔ ۱۰ از فرگرد چهاردهم وندیداد آمده، همچنین اَئِشَ به معنی جستجو می‌باشد چنان‌که در یسنا ۶۸ پارهٔ ۱۳ از مصدر ish (= اَئِشْ aêsh)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۴ از هات ۳۱.

یازدهمین بند

۱. سخن = اوخذَ uxdha، همین واژه است که به جای آن در بند ۵ از همین هات، گفتار آوردیم، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۶ از هات ۲۸.

۲. آموزش یافتن، آموخته شدن = دَنگه danh آموزانیدن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶.

۳. رنج = سادرا sâdrâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۷ از هات ۳۴.

۴. به‌بار آوردن، ساختن، انجام دادن = سَنگه sanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۵ از بند ۱ از هات ۲۹.

۵. دلدادگی = زَرَزْدائیتی zarazdâiti: برخی این واژه را از زِرِزْ zerez (دل) و دا dâ (دادن) دانسته‌اند، بنابراین دلدادگی معنی دُرست است که از دو جزء آن برمی‌آید، در

گزارش پهلوی رواک دَهِشنیه ravâk (rubâk) dahišnîh آورده شده، چنان‌که واژهٔ زَرَزْدا zarazdâ در بند ۱ از هات ۳۱ در گزارش پهلوی رواک دهشن ravâk (rubâk) dahišn شده است، واژهٔ زَرَزْدائیتی به معنی اطمینان نیز به‌کار رفته است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱.

۶. انجام دادن، به جای آوردن، ورزیدن = وَرِزْ varəz، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

دوازدهمین بند

۱. آموختن، فراشناختن، شناسایی، به هم رسانیدن = فراخشنا frâ-xshnâ، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۷ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۲. فرمان دادن از مصدر اَئوج با جزء پَئیری = pairi-aoj، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ از هات ۳۲.

۳. نافرمانی، ناشنوایی = اَسروشتی a-srušti، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۵ از هات ۲۸.

۴. برخاستن، بلند شدن = اوزارِدیایی uz-eredyâi (.Inf) (= اوزارِئیدیایی uz-ereidyâi)، در بند ۱۴ همین هات نیز آمده از مصدر اَر ar که در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۰ همین هات گذشت، در اینجا با جزء اوز uz آورده شده.

۵. همراه از مصدر hac که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۰ همین هات گذشت.

۶. اَشی ashi، ایزد پاداش و فرشتهٔ بهره و بخش است و نیز به معنی پاداش است، چنان‌که در همین بند به این معنی هم آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ از هات ۲۸.

۷. بسیار توانگر یا بزرگ شکوهنده = مانْزا رَیَه mazâ raya از صفت مَز maz (مِه، بزرگ) که در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت و از رَئِه rae (شکوه، توانگری) که در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱ همین هات برخوردیم.

۸. هماورد = رانَ râna دو گروه دینی: مزدیسنان و دیویسنان مراد است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۱.

۹. بخش کردن = وی‌دا vîdâ، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

سیزدهمین بند

۱. شناختن = وُئیزدیایی vôizdyâi (.inf) از مصدر وید vid شناختن، دانستن، آگاه شدن. به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ و به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۳ نگاه کنید.

۲. دادخواهی = اَرِتهَه aretha، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ از هات ۳۳.

۳. کام = کامَ kâma، در بند ۱۰ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ به آن برخوردیم. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸.

۴. به جای «زندگی جاودان» دَرِگَ darega یعنی دیر و درنگ؛ یو yu یعنی جاودان و پاینده که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت، از این دو واژه زندگی جاودانی اراده شده است.

۵. هیچکس = نَئِچی naêci، نگاه کنید به یادداشت شماره ۱ از بند ۷ از هات ۳۲.

۶. به جای «بر آن شدن» = ایتِ itê (.Inf) از مصدر ای یعنی شدن، رفتن، آمدن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱.

۷. ناگزیر کردن، ناچار کردن، واداشتن = دَرْ dar، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۸. هستی = ستی sti، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۳۴ نگاه کنید.

۹. آرزو شده = وَئیریَه vairya، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۴ از هات ۳۴.

۱۰. گفته شده وَچْ vac، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸.

چهاردهمین بند

۱. پناه = رَفِنَنگْه rafenanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۸ از همین هات.

۲. مهربان: به جای آن فراخشمن frâxshman آمده، صفت است از مصدر خشنا xshnâ با جزء فرا frâ یعنی فرا شناختن که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت. بارتولومه Bartholomae و مارکوارت Markwart آن را fürsorglich (غمخوار) ترجمه کرده‌اند، از همین بنیاد است واژهٔ فرَخشنی fraxshni (فرخشنین fraxshnin) که در مهریشت پارهٔ ۹ و پارهٔ ۲۴ و در زامیاد یشت پارهٔ ۴۸ آمده یعنی اندیشناک.

۳. مرد = نا nâ = نَر (نر) مرد، کس، در بند آینده نیز آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۸ از هات ۲۸.

۴. دانا = وَئِدَمْنَ vaêdamna از مصدر وید vid، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ از هات ۲۸.

۵. توانا: به جای آن ایسْوَنْ isvan در بند ۴ از هات ۴۷ نیز آمده، صفت است از مصدر ایس is توانستن، نیرو داشتن. ایسوَن در گزارش پهلوی به خواستار گردانیده شده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۴ از هات ۲۸.

۶. دوست = فَریَه frya صفت است در تأنیث فریا fryâ یعنی دوست، ارجمند، گرامی. در گزارش پهلوی نیز دوست آمده، از مصدر فری frî دوست داشتن، خشنود کردن، درآمده است. در بند ۱ از هات ۴۴ و در بندهای ۲ و ۶ از هات ۴۶ نیز به واژهٔ فریه برمی‌خوریم. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۵ از هات ۲۹.

فْریَه frya نیز نام دو تن از پارسایان است، چنان‌که در پارهٔ ۱۱۰ و پارهٔ ۱۱۹ از فروردین یشت یاد شده‌اند.

۷. ارزانی داشتن = دا dâ دادن، بخشیدن.

۸. شهریاری = خشَتْهرَ xshathra.

۹. میانجی، دستیاری = هچا hacâ یعنی «از»، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۲۸.

۱۰. اَشَ asha دین راستین.

۱۱. رسیدن از مصدر آنش as به‌دست آوردن، به بهره رسیدن، برخوردار شدن چنان‌که در بند ۱ از هات ۴۸، در این بند ۱۴ از هات ۴۳ همچنان در بند ۸ از هات ۴۶ با جزء فرا frâ (فرُو frô) آمده، در گزارش پهلوی رسیتن، شُتَن آمتن، رسیدن، شدن، آمدن. به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۲ از هات ۵۱ و به واژهٔ آژدیایی azdyâi در بند ۱۷ از هات ۵۱ نگاه کنید.

۱۲. برخاستن، بلند شدن = اوزارِئیدیایی uz-ereidyâi نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۲ همین هات.

۱۳. برابر شدن، پذیره گردیدن، به ضد کسی رفتن = اَزِ aze از zâ یعنی رفتن، گراییدن، در بند ۷ از هات ۵۰ با جزء «آ» آمده.

۱۴. خوار دارندگان، ننگین کنندگان، پشت شمردگان = سَردَنا saredanâ بارتولومه Bartholomae آن را از بُنیاد واژهٔ سانسکریت sardhati دانسته، در گزارش پهلوی به سردارِ داناک گردانیده شده و این درست نیست.

۱۵. آیین، آموزش، فرمان، آگهش = سِنگَه sengha، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱.

۱۶. با = مَتْ mat، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۱ از هات ۳۴.

۱۷. همه = ویسپَ vîspa یکسره، سراسر.

۱۸. آموزش، گفتار ایزدی، سخن مینوی = مانْثْهرَ mathra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ از هات ۲۸.

۱۹. به یاد داشتن، برشمردن = مَرْ mar، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ از هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ از هات ۳۱.

پانزدهمین بند

۱. آگاه ساختن = اوشیایی ušyâi(.Inf) از مصدر وَچ vac آگاهانیدن، گفتن، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲. آموختن، آموزانیدن = دَخش daxsh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۷ از هات ۳۱.

۳. توشنامَئیتی tushnâ-maiti، در اوستا همین یک‌بار به این نام که از آن ایزدی اراده شده برمی‌خوریم. بارتولومه Bartholomae آن را نام دیگری برای سپنت آرمئیتی (سپندارمذ) دانسته، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۲ و به

Altiran. wörterb. von Bartholo. Sp. 658

توشنامئیتی = توشنامتی Tushnâ-mati نیز نام زن پارسایی است که در پارهٔ ۱۳۹ فروردین یشت با گروهی از زنان نیک یاد گردیده به فروهرش درود فرستاده شده است.

توشنامئیتی یعنی نهاد آرام یا منش خموش. توشنی tushni به معنی آرام و خموش است؛ توشنی‌شَد tushnishad که در پارهٔ ۲۹ فروردین یشت آمده صفت است یعنی آرام نشسته، خاموش جای گزیده. جزء دومی این صفت که شَد shad باشد از مصدر هَدْ had (نشستن) درآمده است.

۴. همیشه = پُئورو pouru یعنی پُر، بسیار، بیش. این واژه و هیئت‌های دیگر آن در هر کجای اوستا که آمده، در گزارش پهلوی وَس vas (کبد kabad) بس، بسیار یا پور pur (پُر) شده است، در اینجا «همیشه» به معنی بسا و بیش گرفته شده، به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۶ از هات ۳۲ نگاه کنید.

۵. «مایهٔ خوشنودی شدن» از مصدر خشنو xshnu خوشنود کردن، نگاه کنید به یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۲.

۶. دربارهٔ پیرو دروغ و راستی‌پرست، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ همین هات نگاه کنید.

۷. برآشفته یا کینه‌ور و دشمن = اَنگرَ angra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ و به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ از هات ۴۴.

۸. کردن از مصدر دا dâ دادن با جزء آ: â-dâ یعنی کردن، ساختن، برگماشتن.

شانزدهمین بند

۱. برگزیدن = وَرْ var نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰.

۲. پاک‌تر روان = سْپِنیشتَ مَئینیو spəništa-mainyu به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ و به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳. به پیکر آراسته = اَستوَنت astvant یعنی تنمند یا دارندهٔ تن و پیکر. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱.

۴. زندگی = اوشتانَ uštâna، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۱.

۵. از نیرو برخوردار، نیرومند = اَئوجُنگهوَتْ aojônghvat، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۶. به جای «باد» که دو بار در این بند آمده، خیات hyât از مصدر اَه ah هستن، بودن، می‌باشد.

۷. خورشیدسان = خْونگ دَرِسَ xveng.daresa این صفت از خْونگ، از واژهٔ خْوَن xvan درآمده و در گات‌ها به معنی خور و کرهٔ خورشید و آفتاب است. هیئت دیگر همین واژه راکه نیز درگات‌ها و در جاهای دیگر اوستا هوَرْ hvar آمده، در فارسی هوَرْ (= خور) گوییم (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۳۲) و از دَرِس daresa به معنی نگرش و بینش از مصدر دَرِس dares نگریدن، نگریستن، دیدن، (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۵ از هات ۲۸).

همین صفت در جاهای دیگر اوستا هْوَرِ دَرِسا hvare-daresâ آمده، چنان‌که در پارهٔ ۱۳ از فرگرد پنجم وندیداد و در پارهٔ ۵۱ از فرگرد ششم وندیداد و در پارهٔ ۴۵ از فرگرد هفتم وندیداد و جز آن. در گزارش پهلوی به خورشیت نکیرشن، خورشید نگرش گردانیده شده است، به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۸. پاداش = اَشی ashi به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید.

(اُشتُودگات: یسنا، هات ۴۴)

نخستین بند

۱. درست =اِرش ereš، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۲. نماز =نِمَنگه memanh، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱ از هات ۲۸ گفتیم که همین واژه در پهلوی نماچ و در فارسی نماز شده، در گزارش پهلوی (=زند) به جای آن نیایشن آورده شده است.

۳. واژه‌هایی که در این بند به «مانند شما» و «مانند تو» و «مانند من» آورده‌ایم در متن خشماوَنت xshmâvant، بسا هم در گات‌ها یوشماوَنت yûshmâvant آمده است صفت است یعنی مانند شما، به شما مانند، چون شما، بسان شما (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹)، تهواوَنت thwâvant یعنی مانند تو، به تو مانند، چون تو، بسان تو (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۶ از هات ۳۱).

مَوَنت mavant در بند ۷ از هات ۴۶ نیز آمده مانند دو واژهٔ پیش صفت است یعنی مانند من، به مانند من، چون من، بسان من، در اینجا افزوده گوییم صفت هواوَنت hvâvant یعنی مانند خود، به خود مانند، چون خود، بسان خود. در گات‌ها به این صفت برنمی‌خوریم اما در بخش‌های دیگر، چنانک در فروردین یشت پارهٔ ۱۴۶، به آن برمی‌خوریم.

هَوَنت havant که پسین جزء این صفت‌ها را ساخته خود جداگانه در اوستا بسیار به‌کار رفته، چنان‌که در فرگرد هشتم وندیداد پاره‌های ۳۱–۳۲ و در فرگرد پانزدهم وندیداد پارهٔ ۱۴ و جز آن یعنی یکسان، همسان، مانند، مانا، در پهلوی هاوند hâvand.

۴. آموزانیدن، آگاهانیدن = سَنگه sanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ از هات ۲۹.

۵. ارجمند = فریَه frya، دوبار در این بند آمده: یک‌بار صفت اشا (اشَ asha) و در جملهٔ پیش از آن به معنی دوست گرفتیم، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۴ از هات ۴۳.

۶. یاری، همراهی = هاکورِنَ hâkurena، نگاه کنید به یادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۳.

۷. دادن = دَزدیایی dazdyâi (.inf) از مصدر dâ دادن، بخشیدن. در یسنا ۲۷ پارهٔ ۱ و در یسنا ۳۵ (هفت هات) پارهٔ ۴ نیز آمده.

۸. به جای فرود آمدن از مصدر گم gam گامیدن، آمدن، رسیدن. در اینجا با جزء آ â آمده است.

دومین بند

۱. چگونه = kathâ، همچنین در بسیاری از بندهای همین هات آمده.

۲. در آغاز یا نخست = پَئُواورویم paourvîm، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۲۸.

۳. جهان، هستی = اَنگهو anhu با صفت وهیشتَ vahišta بهتر، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ از هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ از هات ۲۸.

۴. پاداش یا تاوان: کاتهَ kâtha از مصدر چی ci که به معنی تلافی کردن و جبران کردن و دیه دادن و تاوان گزاردن است (بارتولومه Bartholomae در فرهنگ خود kây نوشته) گات‌ها و چیت‌ها cithâ که به معنی سزا در جاهای دیگر اوستا بسیار آمده، هر دو از یک بنیاد هستند. چیت‌ها در گزارش پهلوی (= زند) توژشن شده چنانک چی ci در گزارش پهلوی به توختن گردانیده شده. توختن و توزیدن در فارسی به معنی خواستن و گزاردن و ادا کردن و واپس دادن و گرد آوردن و پرداختن است.

به از بندگی توختن شصت سال   پراکنده گنج و برآورده یال

(فردوسی)

زنهار از آن دو چشم مستت   فریاد از آن دو چشم کین‌توز

(فخرالدین عراقی)

به آغاز گفتار پادافراه، در جلد وندیداد نگاه کنید.

۵. سود دادن = سوئیدیایی sûidyâi (.Inf) از مصدر سو su، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳.

۶. دریافت کردن = ایش ish، یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸. در اینجا با جزء پئیتی paiti آمده.

۷. ضمیر او برمی‌گردد به زرتشت.

۸. پاک سپنتَ spenta سپند، مقدس.

۹. سراسر، همه = ویسپَ vîspa.

۱۰. انجام، فرجام، پایان = ایریخت irixta، یادداشت ۹ بند ۷ هات ۳۲.

۱۱. نگران، آگاه = هارَ hâra، یادداشت ۸ بند ۱۳ هات ۳۱ و یادداشت ۳ بند ۱ هات ۴۹.

۱۲. دوست = اوروَتهَه urvatha، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۱۳. درمان‌بخش زندگی یا پزشک زندگی = اَهوم‌بیش ahûm.biš در بند ۱۹ از هات ۳۱ نیز پیغمبر خود را پزشک زندگی خوانده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ آن بند.

سومین بند

۱. کیست = کَه ka، در تأنیث کا kâ در پهلوی «که» و «چه»؟ در فارسی کی، به بندهای ۱-۲ از هات ۲۹ و بندهای ۵ و ۱۲ از هات ۳۴ نگاه کنید.

۲. آفرینش = زانتهَه zantha، یادداشت ۲ بند ۵ هات ۴۳.

۳. پدر = پَتَر patar در بند ۲ از هات ۴۷ نیز مزدا پدر راستی خوانده شده، چنان‌که در بند ۸ از هات ۳۱ مزدا پدر منش نیک (وهومَنَنگه) و در بند ۳ از هات ۴۷ مزدا پدر سپند مینو است، به یادداشت ۲ بند ۸ هات ۳۱ نگاه شود.

۴. راستی = اَشَ asha؛ می‌توان گفت در اینجا به معنی دین راستین زرتشتی و آیین مزدیسنا مراد است.

۵. نخستین = پَئُواورویَه paouruya، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۲۹.

۶. خورشید = از واژهٔ خوَن xvan، خورشید، یادداشت ۶ بند ۱۶ هات ۴۳.

۷. ستاره = ستر star در پهلوی نیز ستار در اینجا یادآور می‌شویم که ستر نیز در اوستا به معنی گستردن است، همچنین ستر star در اوستا و فرس هخامنشی به معنی گناه کردن آمده، چنان‌که در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۵ و جز آن، در پهلوی آستاریتن âstârîtan و آستارینتن âstârênîtan، ستَرَ stara یعنی گناه، بزه، یادداشت ۷ از بند ۴ هات ۴۴.

۸. راه = اَدوَن advan، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۳۱.

۹. دادن = (دات dât) از مصدر dâ آفریدن.

۱۰. ماه = ماؤنگه mânh، در سانسکریت mâs، در فرس هخامنشی و پهلوی و فارسی ماه، به خرده اوستا، گزارش نگارنده، نگاه کنید.

۱۱. می‌فزاید و می‌کاهد: می‌فزاید از مصدر وَخش vaxsh افزودن، اوخشیانستات uxshyastât که در پارهٔ ۲ ماه یشت آمده به معنی فزایش (ماه) از واژهٔ اوخشیَنت uxshyant یعنی فزاینده (اسم فاعل مصدر وَخش vaxsh) (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۶ هات ۳۱)؛ می‌کاهد از مصدر نَرفس narefs کاستن (بارتولومه Bartholomae نرپ narep نوشته) در گزارش پهلوی (= زند) نِرفسیتن nirfsîtan کاهیدن، کاستن، نِرفسانستات nerefsastât که در پارهٔ ۲ ماه یشت آمده به معنی کاهش (ماه) از واژهٔ نرفسَنت nerefsant یعنی کاهنده (اسم فاعل مصدر نَرفش narefs)، در پارهٔ ۲ ماه یشت، که در پارهٔ ۴ ماه نیایش تکرار شده، آمده: «چگونه ماه می‌فزاید؟ چگونه ماه می‌کاهد؟ ـ پانزده (روز) ماه می‌فزاید، پانزده (روز) ماه می‌کاهد. مانند هنگام افزایشش، همچنین (است) هنگام کاهشش، همچنین (است) هنگام کاهشش، مانند هنگام افزایشش؛ «از کیست که ماه می‌فزاید (و) دگرباره می‌کاهد؟» پسین جمله از بند ۳ از هات ۴۴ می‌باشد، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۹ هات ۵۳.

۱۲. دگرباره = تهوَ thwa از ظروف زمان، تهوَ نیز ضمیر منفصل است به معنی تو، که در آغاز نوزده بند از همین هات به‌کار رفته، همچنین تهوَ thwa از ضمایر ملکیه (وصفیه) است، در تأنیث تهوا Thwa یعنی از تو، از آن تو، چنان‌که در بند ۱۱ همین هات و جز آن.

۱۳. دیگر = اَنیَه anya، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳۴.

۱۴. دانستن، دریافتن = ویدویه vîduyê، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۲۹.

۱۵. خواستار بودن = وَس vas، یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹.

چهارمین بند

۱. نگه داشتن = دَرْ dar داشتن، نگه داشتن، به معنی دریدن هم آمده است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۷ هات ۳۱.

۲. زمین = زانَم zam، در پهلوی زمیک در فارسی زمی نیز گوییم:

اساسی که در آسمان و زمی است　　به اندازهٔ قدرت آدمی است

(نظامی)

در بند ۱ از هات ۴۶ نیز آمده و به معنی سرزمین و مرز و بوم گرفته شده، در یسنا ۹، پارهٔ ۱۵ زِمَر گوز zemar-gûz در متن اوستای گلدنر Geldner زِمَر گوزُو صفت است یعنی در زمین پنهان یا به زمین نهفته: از واژهٔ زانم zam و از گوزَ gûza اسم مفعول گوز guz

(gûz=، بارتولومه Bartholomae نوشته gaoz) در فرس هخامنشی گود gaud یعنی نهفتن، پوشیده داشتن، پنهان کردن، دربارهٔ زمین به جلد دوم یشت‌ها، گزارش نگارنده، نگاه کنید.

۳. زیر = اَدِ ade از ظروف مکان است یعنی پایین، زیر، در جاهای دیگر اوستا اَذَرَ adhara، چنان‌که در مهریشت پارهٔ ۱۱۸ همچنین اَذَرَ صفت به‌کار رفته به معنی زیرین در برابر اوپرَ upara زبرین چنان‌که در فرگرد چهاردهم وندیداد پارهٔ ۷ و جز آن، در سانسکریت àdhara هیئت دیگر همین واژه اَذَئیری چنان‌که در پاره‌های ۵۵–۵۶ ارت یشت و جز آن، اَذَئیری دَخیو adhairi-dahyu صفت است یعنی زیرین کشوری چنان‌که در مهر یشت پارهٔ ۱۴۴؛ اَذَئیری زِمَ adhairi-zema یعنی زیر زمینی چنان‌که در تیر یشت پارهٔ ۴۸، از همین واژه است در پهلوی اَدَر adar و هچ اَدَر hacadar و در پازند ازیر و در فارسی زیر گوییم، اَدِ ade در برخی از نسخه‌ها با واژه‌ای که پس از آن آمده سرهم نوشته شده و در معنی مایهٔ اشتباه گردیده است.

۴. آسمان: به جای این واژه در متن نَبَنگه nabanh آمده به معنی سپهر، جز همین یک‌بار، دیگر در اوستا به آن برنمی‌خوریم. برابر است با واژهٔ سانسکریت nabhas.

۵. افتادن از مصدر پَت با جزء اَوَ = ava-pat، از همین واژه است، افتادن در فارسی و اُپَستَن opastan در پهلوی و pat در اوستا که برای رفتن و گردیدن آفریدگان اهریمنی به‌کار رفته، چنان‌که در یسنا ۹ در پاره‌های ۱۵ و ۱۸ و در زامیاد یشت پارهٔ ۵۸ و جز آن.

۶. آب = اَپ ap (= آپ âp) در فرس هخامنشی آپی âpi در پهلوی آپ، آفَنت âfant که در پارهٔ ۳۵ تیریشت و در پارهٔ ۱۴ مهریشت و در پارهٔ ۹ فروردین یشت آمده یعنی آبمند، دارای آب، واژهٔ آوند که در فرهنگ‌های فارسی به معنی ظرف، چون کاسه و کوزه یاد شده همان آفنت اوستاست.

۷. گیاه = اوروَرا urvarâ بسا در اوستا به صیغهٔ جمع آمده، مفرد آن نیز اسم جنس همه گیاه و رستنی و درخت است، در پهلوی اوروَرْ urvar در لاتینی arbor و در فرانسه arbre، در بند ۶ از هات ۴۸ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا نیز بسیار آمده و بسا با واژه‌های دیگر آمیزش یافته چون اوروَرُو چیتهرَ urvarô-cithra صفتی است که برای ستارگان آورده شده یعنی در بردارندهٔ تخمهٔ گیاه‌ها چنانک در رشن یشت پارهٔ ۱۳ و جز آن؛ اوروَرُوبئِشَزَ urvarô-baêshaza نیز صفت است یعنی با گیاه درمان‌کننده چنانک در فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۴۴ و جز آن؛ اوروَرُوستریَه urvaro-straya نام گناهی است که نسبت به گیاه‌ها از کسی سر زند چنانک در ویشتاسپ (گشتاسپ) یشت پارهٔ ۷۳ و هادخت نسک

فرگرد دوم پارهٔ ۱۳، جزء دوم از واژهٔ ستَر star (گناه کردن) درآمده است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۳ از همین هات و به جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده.

۸. باد = واتَ vâta در پهلوی وات، در گات‌ها همین یک‌بار آمده اما در بخش‌های دیگر اوستا بسیار به آن برمی‌خوریم همچنین به واژه‌هایی که با آن آمیزش یافته چون واتُو بِرتَ vatô-bereta یعنی باد برده چنان‌که در فرگرد پنجم وندیداد در پاره‌های ۳-۴؛ واتُو شوتَ vatô-shûta بر باد شده، چنان‌که در یسنا ۹ پارهٔ ۳۲. در اینجا یادآور می‌شویم که زانمِ (زمین) و آپ (آب) و اوروَرا (گیاه) و واتَ (باد) در بخش‌های دیگر اوستا نام ایزدان زمین و آب و گیاه و باد هم هستند. چنانک می‌دانیم در آیین مزدیسنا هر آنچه نیک و نغز است و هر آنچه از آن سودی آید و مایهٔ خوشی زندگی و آسایش مردمان و چارپایان سودمند و آرایش جهان باشد فرشته‌ای دانسته شده در خور درود و ستایش.

۹. ابر = دوانمَن dvanman در گزارش پهلوی اَوْر awr (ابر) در جاهای دیگر اوستا دونمَن dunman آمده، چنان‌که در تیریشت در پاره‌های ۳۲-۳۳ و در فرگرد پنجم وندیداد پارهٔ ۱۵ یعنی ابر، مه همچنین در اوستا اوْرَ awra که در فارسی ابر گوییم بسیار آمده چنان‌که در تیر یشت پارهٔ ۴۰ و جز آن، همچنین واژهٔ میغ: «میغ ابر بوذ فردوسی گفت

همانا که باران نبارذ ز میغ فزون زانک باریذ بر سرش تیغ»

(فرهنگ اسدی)

در اوستا مئِغَ maêgha در همان پارهٔ ۴۰ تیر یشت و بسا در جاهای دیگر آمده است.

۱۰. تندی = آسو âsu، در سانسکریت نیز آسو âsu، همین واژه به معنی تند و چست و تیز در جاهای دیگر اوستا بسیار به‌کار رفته چنان‌که در آبان یشت پارهٔ ۱۳۱ و فروردین یشت پارهٔ ۵۲ و جز آن، در گزارش پهلوی تیژ (تیز)؛ آسیشتَ âsyanh یعنی تندتر چنان‌که در مهریشت پارهٔ ۹۸ و جز آن؛ آسیَنگه âsyanh که در یسنا ۵۷ پارهٔ ۲۸ و در ویسپرد کردهٔ هفتم پارهٔ ۳ نیز به معنی تندتر است، بسا با واژه‌های دیگر آمیزش یافته چون آسو اسپَ âsu-aspa صفت است یعنی تنداسب یا کسی که دارای اسب تند است، چنان‌که در پارهٔ ۱۲ ارت یشت؛ آسو اسپُوتِمَ âsu-aspôtema یعنی دارندهٔ تندترین اسب، چنان‌که در آبان یشت پارهٔ ۹۸؛ آسو اسپیَه âsu-aspya یعنی دارای اسب تندرو یا تیزتک چنان‌که در مهریشت پارهٔ ۳؛ آسو کئیریَه âsu-kairya تندکار چنان‌که در پارهٔ ۱ دین یشت؛ آسو یَسنَ âsu-yasna یعنی چست جشن گزار یا کسی که ره و رسم دینی تند و تیز به جای آورد، چنان‌که در مهریشت پارهٔ ۸۹، واژهٔ آسو âsu در فارسی نیز به جای مانده و آن واژهٔ آهو می‌باشد یعنی غزال، در پهلوی آهوک ahûk این جانور چون تیزتک و تندرو و چست دو است چنین

نامیده شده است، اما آهو به معنی پلیدی و آلودگی و بزه یا عیب و نقص که در فـرهنگ (ادبیات) ما بسیار به‌کار رفته:

بینی آن جانور که زاید مشک　　نامش آهو و او همه هنر است

(خاقانی)

مـــرحـبا ای بـنای آهـو پـا　　آهـویی در تـو نـانهاده خـدا

(ابوالفرج رونی)

چنان در هجر بر مـن بگـذرد روز　　که در صحرا بر آهـو بگـذرد یـوز
اگر گویم بدین تـیمار نـیکو است　　گرستن بر چنین حالی نه آهو است

(فخرالدین گرگانی)

و جز آن، این آهو با واو مجهول باید باشد. در یک رشته از واژه‌های فارسی به‌واسطهٔ نقصان الفبای عرب در کتابت، رفته رفته در تلفظ امتیاز از میان رفته، واو مجهول از واو معروف، چنان‌که یای مجهول از یای معروف، از همدیگر شناخته نمی‌شود. آهو به معنی پلیدی و آلودگی از واژهٔ اوستایی آهیت âhitaکه در پارهٔ ۱۶ از شانزدهمین فرگرد وندیداد به آن برمی‌خوریم درآمده است، در پهلوی آهوک âhôk، آهیتَ صفت است یعنی پـلید، پلشت، آلوده، ناپاک، شوخگین. آهیتی âhitiکه در پارهٔ ۲۷ از پنجمین فرگرد وندیداد و در پارهٔ ۳ از بیستمین فرگرد وندیداد و در یسنا ۱۰ پارهٔ ۷ و در مهر یشت پارهٔ ۵۰ آمده یعنی پلیدی، پلشتی، آلودگی، ناپاکی است، در گزارش پهلوی آهـوکینشن âhokînêšn شـده، ناهید که نام ستارهٔ زهره است در فارسی و نیز نام فرشتهٔ آب است در مزدیسنا، از همین صفت آهیتَ با اَن (= اَ a) که از ادوات نفی است، می‌باشد: anâhita یعنی پاک، بی‌آلایش. به نخستین جلد یشت‌ها، گزارش نگارنده، نگاه کنید.

۱۱. پیوستن = یوج yuj = یَئُوگ yaog، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۳۰.

۱۲. دادار، آفریننده = دانمی danmi، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ بند ۷ هات ۳۱.

پنجمین بند

۱. روشنایی = رَئُوچنگْه raocanh، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۳۰.

۲. خوب کُنش = هواپَنگه hvâpanh صفت است، در مهر یشت پارهٔ ۹۲ و آبان یشت پارهٔ ۸۷ و یسنا ۱۰ پارهٔ ۱۰ نیز آمده از هو hu (خوب) که در یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۳ هات ۳۰ گذشت و از آپَنگه âpanh برابر سانسکریت àpas و لاتینی opus کار.

۳. تاریکی = تِمَنگه temanh، یادداشت ۶ بند ۲۰ هات ۳۱.

۴. آفریدن = دا dâ دادن، آفریدن، بخشودن.

۵. خواب = خوَفنَ xvafna، یادداشت ۶ بند ۳ هات ۳۰.

۶. بیداری = زَئِمَن zaêman، در گزارش پهلوی زیناوندیه zênâvandîh زَئِنَنگه zaênanh نیز به همین معنی است، صفتی که از آن درآمده: زَئِنَنگهوَنت zaênanhvant یعنی بیدار، زنده‌دل، هشیار در پهلوی زیناوند zênâvand چنان‌که در مهر یشت پارهٔ ۶۱؛ زَئِنَنگهَن zaênanhan یعنی بیدار چنان‌که در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ۴۶ و در یسنا ۵۷ پارهٔ ۱۶؛ زَئِنی zaêni که در پارهٔ ۴۰ از فرگرد سیزدهم وندیداد آمده نیز صفت است به معنی بیدار، هشیار، تخشا، زئِنی بوذْرَ zaêni-budhra که در پارهٔ ۳۹ از فرگرد سیزدهم وندیداد آمده، یعنی دریابندهٔ هشیار. بوذْرَ از مصدر بود bud = بوذ budh (= بَئُود baod) بوی بردن، دریافتن، درآمده است (یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۳۰) وی زُایشتَ vî-zôišta که در پارهٔ ۱۰ از فرگرد هشتم وندیداد آمده یعنی بیدارتر، هشیارتر.

۷. بامداد یا سپیده‌دم = اوشَنگه ushanh، به خرده‌اوستا برای اوشَهینَ ushahina که یکی از پنج هنگام شبانروز است: از نیمشب تا برآمدن خورشید، به همان کتاب نگاه کنید.

۸. نیمروز = اَرِم پیتهوا arem-pithwâ از اَرِم arem که جداگانه در بند ۸ از همین هات آمده و در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ هات ۳۲ گفتیم از قیود است به معنی درست، به‌جا یا «آنچنان‌که شاید و سزاوار است.» و از پیتهوا که با واژهٔ پیتو pitu که در پارهٔ ۱۱ از یسنا ۹ آمده و در گزارش پهلوی پیت pît شده به معنی خورش، از یک بنیاد است. بنابراین ارِم پیتهوا هنگامی است شایستهٔ خورش و آن گاهی است از شبانروز که ناهار خورند یا نیمروز (ظهر) یا آنچنان که در بندهش فصل ۲۵ پارهٔ ۹ آمده: رَپیتوین rapitvîn یعنی نیمروچ گاس nemrôc gâs (نیمروزگاه) همین واژه است که در جاهای دیگر اوستا رپیتهوا rapithwâ آمده یعنی نیمروز چنان‌که در فرگرد دوم وندیداد پارهٔ ۱۰، رَپیتهوینَ rapithwina صفت است یعنی نیمروزی چنان‌که در تیر یشت پارهٔ ۲۸ و یسنا ۹ پارهٔ ۱۱، دربارهٔ رپیتوینگاه به گفتار پنجگاه به خرده اوستا نگاه کنید.

۹. شب = خشَپا xshapâ در مهریشت پارهٔ ۵۰ نیز خشپا در فرس هخامنشی خشَپ xshap در جاهای دیگر اوستا خشپ xshpa هم آمده، چنان‌که در پارهٔ ۵ سروش هادخت یشت و جز آن، در پهلوی شپ هیئت‌های دیگر این واژه خشَپَن xshapan و خشَفن xshafn در اوستا بسیار آمده، چنان‌که در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۴۵ و آبان یشت پارهٔ ۱۵ و جز

آن؛ خشَفنیَه xshafnya که در پارهٔ ۲۰ بهرام یشت آمده یعنی خورش شب یا شام؛ خشافنیَه xshâfnya که در یسنا ۶۲ پارهٔ ۷ آمده با واژهٔ شام فارسی یکی است.

۱۰. یادآور: در متن مَنَثْوتهری manaothrî از مصدر مَن man اندیشیدن، پنداشتن، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

مَنَثْوتهری manaothrî به معنی گردن که در آبان یشت پارهٔ ۱۲۷ و در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ۳۰ آمده، ناگزیر از بنیاد دیگر است، در اینجا یادآور می‌شویم منُوتهری در اوستا که در گزارش پهلوی گرتن شده، در جایی به‌کار رفته که سخن از گردن آفریدگان پاک ایزدی باشد در برابر گریوا grîva که برای گردن آفریدگان ناپاک اهریمنی آمده چنان‌که در فرگرد سوم وندیداد پارهٔ ۷ برای گردنهٔ کوه اَرِزورَ Arezûra کوهی که بر زبر آن دیوها انجمن کنند، به‌کار رفته است (نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۷ از فرگرد سوم وندیداد).

گریوا grîvâ در گزارش پهلوی گریوک grîvak شده، همین واژه است که در فارسی گریوه شده باید گردنهٔ کوه باشد در فرهنگ‌ها به معنی کوه پست و پشتهٔ بلند گرفته شده، اوحدی گفته:

دیده‌اند از پس گریوهٔ غیب رب خود را به دیدهٔ لاریب

(فرهنگ جهانگیری)

گریوپان grîv-pân در گزارش پهلوی پارهٔ ۹ از فرگرد چهاردهم وندیداد به جای کوئیریس (Kuiris) (بارتولومه .Barthol kuîrti نوشته) می‌باشد و چنین توضیح داده شده = آنِ هچ ترک اپاچ آن زره بست یعنی آنکه ترک را (کلاه‌خود را) به زره بندد، گریبان و گریواره به معنی گردن‌بند (چون گوشواره) مانند گریوه از همین واژهٔ اوستایی گریوا grîvâ می‌باشد، در پهلوی گریو grîv.

۱۱. برگزیده، هوشمند، بخرد، فرزانه = چَزدَنگهوَنت cazdanhvant، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ بند ۳ هات ۳۱.

۱۲. پیمان، وظیفه، فریضه، تکلیف = اَرِتهَه aretha، یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۸ هات ۳۳.

ششمین بند

۱. به‌درستی = هَئیتهیَه haithya، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۳۰.

۲. نوید دادن از واژهٔ وَچ vac که در نخستین جمله هر یک از نوزده بند این هات آمده به معنی گفتن است، در اینجا با جزء فرَ fra یعنی فرا گرفتن، نوید دادن.

۳. یاوری کردن = دباز dəbaz در جاهای دیگر اوستا باز baz چنان‌که در پارهٔ ۹ فروردین یشت با جزء پئیتی آمده: paiti-baz به معنی پناه دادن، نگاهداری کردن، دِبانزَنگه dəbazanh که در بند ۶ از هات ۴۷ آمده یعنی یاوری، پناه، نگاهداری، پشتیبانی.

۴. شناختن = چیش cish (= کَئِش kaêsh) نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۵. برای واژهٔ جانور و صفت بارور نگاه کنید به یادداشت شماره ۵ بند ۵ هات ۲۹.

۶. خرّمی‌بخش = رانئیو سکِرتی ranyô.skereti در بند ۳ از هات ۴۷ و در بند ۲ از هات ۵۰ نیز آمده و مانند همین بند صفت گئو gao گاو یا جانور و چارپا آورده شده و می‌توان آن را به رامش‌دهنده و شادمانی بخشنده و خوش‌کردار گردانید، در گزارش پهلوی به راتیه کرتار râtîh kartâr (رادی کردار) گردانیده شده، بارتولومه Bartholomae نخستین جزء این صفت را به واژهٔ سانسکریت ranyati پیوسته و جزء دومی را کِرِتی kereti از مصدر کر kar (کردن) دانسته.

۷. آفریدن، ساختن، پدید آوردن = تَش tash در بند آینده نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱.

هفتمین بند

۱. ارجمند، بزرگوار = برخذَ berexdha نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۹ هات ۳۲.

۲. فرزانگی = ویانا vyânâ، یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۹.

۳. پسر = پوتهرَ puthra، در فرس هخامنشی نیز putra پوترَ در سانسکریت پوترَ putra در پهلوی پوس pus، پوسر در فارسی پُس و پسر و پور گوییم. در گات‌ها همین یک‌بار آمده اما در بخش‌های دیگر اوستا بسیار به آن برمی‌خوریم، نگاه کنید به یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۴۵.

پوتهر در اوستا برای فرزندان و زادگان و جانداران سودمند ایزدی می‌آید و در برابر هونو hunu که برای زادگان اهریمنی ناپاک به‌کار رفته چنان‌که در بند ۱۰ از هات ۵۱ همچنین است در بخش‌های دیگر اوستا چنان‌که در آبان‌یشت پاره ۵۴ و مهریشت پارهٔ ۱۱۳ و زامیادیشت پارهٔ ۴۱ و جز آن. در یسنا ۹ در پاره‌های ۴ و ۷ و ۱۰ پوتهر puthra به معنی پسر است در برابر دختر، چه در این باره سخن از پسر ویوَنگْهوَنت vîvanhvant (ویوَنگهان) است که ییمَ yima (جم) باشد؛ و از پسر آثْهوْیَه Athwya (آتبین) که ثْهرَاِتَئُونَ Thraêtaona (فریدون) باشد، و از پسران ثْهریتَ Thrita (اترط) که کِرساسپَ Keresâspa (گرشاسب) و برادرش اورواخشَیَه urvâxshaya باشند، همچنین است در پارهٔ ۱۸ آبان

یشت که از پسر پُئوروشَسپَ Pourushaspa سخن رفته که زرَتهوشترَ Zarathuštra (زرتشت) باشد و در پارهٔ ۱۰۵ از همان یشت پسر اَئورْوَت اسپَ Aurvat-aspa (لهراسب) که ویشتاسپَ Vîštâspa (گشتاسب) یاد شده است چنان‌که پیداست از این چند پاره که برای نمونه برشمردیم پوتهر puthra در برابر دختر به‌کار رفته، یعنی برای فرزند نر، اما واژهٔ پوتهر در پارهٔ ۱۱ فروردین یشت ناگزیر به معنی بچه و فرزند است خواه نر و خواه ماده، چه در آنجا سخن از بچگانی است که هنوز زاییده نشده و در شکم مادرند. همچنین واژهٔ پوتهرِ در اوستا برای بچهٔ جانوران به‌کار رفته، خواه نرینه و خواه مادینه چنان‌که در پاره‌های ۷–۱۰ از آفرینگان گهنبار که از میش و گاو و مادیان و شتر یاد شده و برای بچه‌های آنها واژهٔ پوتهر آورده شده است پیداست که این واژه در اینجا به معنی بره و گوساله و کره و بچه شتر است.

در پارهٔ ۱۶ از فرگرد چهاردهم وندیداد برای بچه سگ (توله) نیز واژهٔ پوتهر آورده شده است، این‌گونه مثال در اوستا بسیار است. از این چند مثال که برشمردیم به خوبی دیده می‌شود که واژهٔ پوتهرَ که در فارسی پُس و پُسر و پور شده در اوستا به همین معنی و به معنی بچهٔ نرینه و مادینه مردمان و چارپایان است. همچنین واژهٔ گئُو gao در اوستا که هم نام چارپایی است که در فارسی گاو گوییم و هم اسم جنس همهٔ جانوران سودمند.

۴. دوستار = اوزِم uzema صفت است از مصدر اوز uz (aoz) درآمده که به معنی گرامی داشتن یا بزرگ و بلند داشتن و حرمت داشتن است، چنان‌که در بند ۹ از هات ۴۶، در گزارش پهلوی بلند اوزیتن buland-uzîtan یعنی بلند و بر شدن، از همین بنیاد است اوزیَه uzya که نام یکی از پارسایان است و در پارهٔ ۱۱۹ فروردین یشت یاد گردیده است و اوسمانَرَ usmânara لفظاً یعنی ستوده و گرامی نران (مردان) یا کسی که مردان وی را بزرگ و برتر دارند و نام دو تن از پارسایان است که در پارهٔ ۹۷ و پارهٔ ۱۲۰ فروردین یشت یاد شده‌اند.

۵. پدر = پیتهر pithr، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۳۱.

۶. کردن = کَر kar، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰.

۷. همانا = تائیش tâiš، یادداشت ۹ بند ۱۱ هات ۳۰.

۸. کوشیدن = اَوْ av، یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹.

۹. خرد پاک (روان مقدس) = سپنتا مئینیو، سپند مینو، یادداشت ۶ بند ۱ هات ۲۸.

۱۰. دادار = داتر dâtar در پهلوی نیز داتار، در بندهای ۶ و ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده از مصدر دا dâ دادن، آفریدن، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۲۸.

۱۱. فراشناختن – فرَخشنی fra-xshhî (Inf.)، یادداشت ۵ بند ۱۱ هات ۲۹.

هشتمین بند

۱. آموزش = آدبشتی â-dišti از مصدر دیس dis نمودن، شناسانیدن، آموزانیدن، آگاه کردن، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳۳.

۲. به یاد سپردن = مندائیدیایی mendâidyâi، یادداشت ۵ بند ۵ هات ۳۱.

۳. دستور، گفتار، سخن، دستور و گفتار ایزدی مراد است: اوخذَ uxdha در بند ۱۰ از همین هات نیز آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ بند ۶ هات ۲۸.

۴. زندگی = اَنگْهو anhu، یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸.

۵. پرسیدن = فْرَش fras پرس peres، در آغاز هر یک از نوزده بند این هات آمده.

۶. به درستی = اَرِمْ arem، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲.

۷. دریافتن، دانستن، آموختن = وَئِدیایی vaêdyâi (.Inf) از مصدر وید vid، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۸.

۸. روان = اوروَن urvan، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۲۸.

به جای «چگونه» کا kâ و در بند آینده به جای آن کَتها kathâ آمده است.

۹. بخشایش = وُهُو vohu صفت است، در فارسی به (خوب، نیک) در اینجا چون اسم به‌کار رفته به معنی بهی، خوشی، نیکی یا دهش و بخشایش.

۱۰. شادی‌انگیز یا شادکننده = اورواخشنتْ urvâxshant، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰، در متن اوستای گلدنر Geldner در بند ۸ از هات ۴۴ نوشته شده.

۱۱. رسیدن یا بهره‌ور شدن = گم gam با جزء آ در پارهٔ ۵ از یسنا ۷۰ نیز به این فعل با همین پسین جمله از بند ۸ از هات ۴۴ برمی‌خوریم. نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 497

نهمین بند

۱.؛ ۲. در متن آمده: کَتها مویی یانْمْ یَئوش دَئِنانْمْ یَئوش دان

Kathâ-môi-yam-yaoš-daênam-yaoš-dâne

یئوش دوم افزوده شده، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود.

نخستین یئوش با واژهٔ دانِ پیوسته است: یئوش دا = یَئُوژدا yaozdâ، نخستین جزء این فعل مرکب، یئوش (= یئوژْ) برابر است با واژه سانسکریت yos و لاتینی jus (بنیاد واژهٔ Juste فرانسه)، دومین جزء از مصدر دا dâ (دادن) می‌باشد. یئوژدا یعنی درست کردن، رسا ساختن، پاک کردن، از آلودگی به‌در آوردن و از آلایش گناه پرداخته کردن. از اینکه در

جملهٔ بالا دو جزء یک فعل از هم جدا شده باز در اوستا مانند دارد: از آنهاست مصدر مانْزدا maz-dâ یعنی به یاد دادن یا به خاطر سپردن که در پارهٔ ۳۱ از یسنا ۹ به کار رفته و دو جزء آن از همدیگر جدا شده، در میان آنها واژهٔ وَچَ vaca فاصله است، در آغاز بند ۴ از هات ۲۸ دیدیم که فعل منْ با جزء دیگرش ددِ man + dâ = dadê که مرادف واژه مانْزدا manz-dâ و به معنی به یاد دادن و به خاطر سپردن است، جدا شده دو واژه میان آنها فاصله است: دو جزء فعل = زرزدا zraz-dâ که به معنی اطمینان کردن و ایمان داشتن است و در پارهٔ ۲۶ درواسپ (گوش) یشت آمده از هم جدا گردیده، حرف چَه ca که از حروف عطف است میان آنها فاصله است (چَه ca یا چا câ چنان‌که در گات‌ها و فرس هخامنشی به جای واو عاطفه است)، از صفت زرزدا zarazdâ = (zrazdâ) در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ سخن رفت.

یَئُوژدانگْه yaczdânh که در بند ۵ از هات ۴۸ آمده و در پارهٔ ۲۱ از پنجمین فرگرد وندیداد با همان جملهٔ گات‌ها تکرار گردیده، به معنی رسایی و پاکی است. یَئُوژدا yaozdâ و واژه‌های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده به‌ویژه در وندیداد و گزارش پهلوی، این واژه و واژه‌هایی که از آن درآمده به یوشداسرینیتن yôšdâsrênîtan و یوشداسریه yôšdâsrîh و جز آن گردانیده شده است و برای توضیح افزوده گردیده پاک کردن، از گناه پاک داشتن (نگاه کنید به گفتار پادافره در جلد وندیداد).

از واژهٔ دین = دَئِنا daênâ که در این بند و در بندهای ۱۰ و ۱۱ آمده در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ هات ۳۱ سخن داشتیم و گفتیم بسا به معنی وجدان است.

۳. نیک‌اندیش = هودانو hudânu، پیرو آیین مزدیسنا مراد است، نگاه کنید به یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۴. به جای خداوندگار در متن آمده از واژهٔ پئیتی paiti، در بند ۴ از هات ۵۳ پَئیتهی paithi و در بند ۱ از هات ۴۵ پَتی pati آمده در گزارش پهلوی پت pat شده و در توضیح بند ۱۱ از هات ۴۵ پس از پَت pat افزوده شده خوَتای (خدای)، همین واژه است که در فارسی بَدْ یا بُدْ شده به معنی مهتر و بزرگ و سرور و خداوند یا صاحب و رئیس و در جزء یک رشته از واژه‌ها چون موبد و هیربد و سپهبد و درستبد (پزشک) و اندرز بد و جز آن به‌جا مانده است.

در بند ۴ از هات ۵۳ واژهٔ پئیتهی paithi به معنی شوهر به کار رفته، همچنین در یسنا ۹ پارهٔ ۳۳ و در ارت یشت پارهٔ ۵۸. بسا در اوستا پئیتی paiti با واژه‌های دیگر آمیزش یافته: چون نمانُوپَئیتی nmânô-paiti؛ ویس‌پَئیتی vis-paiti؛ زنتوپئیتی zantu-paiti؛

دَئینگهوپئیتی dainhu-paiti، در پهلوی مان‌پَت، ویس‌پت؛ زندپت؛ دهیوپت، در فارسی می‌توان خان‌خدا و دهخدا و مرزبان و شهریار گفت. نگاه کنید به یادداشت پارهٔ ۴۱ از فرگرد هفتم وندیداد در جلد وندیداد.

۵. نوید یا پیمان = a-sîšti، یادداشت ۶ بند ۱۰ هات ۳۰ واژه اَسیشتی در گزارش پهلوی به تیژ (تیز) گردانیده شده ناگزیر با واژهٔ آسیشتَ âsišta که صفت تفضیلی است از آسو âsu (تند، تیز) که در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۴ همین هات گذشت، مشتبه شده است.

۶. راستین = اِرِشوَ ereshva، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۸.

۷. آموزاند =، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱ همین هات.

۸. مانند تو = ثْهواوَنت، به یادداشت ۳ از بند ۱ همین هات نگاه کنید.

۹. واژه‌ای که «در یک سرای» آوردیم به جای هَدَمْ ha-dam در بند ۱۴ از هات ۴۶ نیز آمده یعنی همان خانه، نگاه کنید به یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۴۵.

۱۰. آرام داشتن، جای گرفتن، خانه ساختن = شی shi، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ بند ۱۰ هات ۲۹.

دهمین بند

۱. پیوسته یا یگانه و انباز از مصدر هَچْ hac یاری کردن، همراهی کردن، پیوستن، انبازی کردن، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.

۲. جهانی = گَئِتها gaêthâ، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰.

۳. فزونی دادن، پیش بردن، گشایش بخشیدن = فراد frâd، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱۱ هات ۳۳ و یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۱۴ هات ۳۴.

۴. پارسایی = آرمئیتی ârmaiti، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲.

۵. نگریستن، نگاه کردن = دی di، یادداشت ۳ بند ۲ هات ۳۰.

۶. کیش، آیین، آموزش = چیستی cistî، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۷. به آرزو، به خواهش = اوسَنْ usan از مصدر وَس vas که به معنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو کردن است (یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹) در بند ۹ از هات ۴۵ نیز آمده. اوسَن Usan نیز نام کسی است، همین واژه است که در فارسی کاوس شده. از کاوس، دومین پادشاه کیانی، پسر کی اپیوه، نوه کیقباد چندین بار در اوستا یاد شده، چنان‌که در آبان یشت پارهٔ ۴۵ و بهرام‌یشت ۳۹: کَوی اوسَنْ kavi Usan (کیکاوس)، این نام بایستی

در فارسی اوس باشد. کاوس نامی است که با عنوان کی که در اوستا کـوی Kavi آمـده، آمیزش یافته اما یک‌بار دیگر هم این عنوان بدو پیوسته کیکاوس شده، به گفتار کیکاوس در جلد دوم یشت‌ها، گزارش نگارنده، نگاه کنید.

۸. بخشایش = ایشتی îštî، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

یازدهمین بند

۱. پارسایی مانند شمارهٔ ۴ از بند پیش و نیز می‌توان به معنی فرمانبری و فـروتنی و نرمخویی گرفت، در برابر خیره‌سری و برتنی و درشت‌خویی.

۲. گراییدن از مصدر گَم gam (گامیدن، رفتن)، با جزء وی =vî-gam یعنی راه یافتن و گستریدن و نفوذ کردن.

۳. گفتن از مصدر وَچ vac

۴. برای این یا «ازین‌رو» = آئیش âiš، یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۱.

۵. در آغاز یا نخست = پَئُواوروِیِه paouruyê، یادداشت ۱ بند ۳ هات ۳.

۶. برگزیدن از مصدر وید vid جستن، پیدا کردن، به‌دست آوردن، با جـزء fra یـعنی فراجستن، برگزیدن. یادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۹.

۷. دیگران = اَنیَه anya، یادداشت شمارهٔ ۱۰ بند ۷ هات ۳۴.

۸. به جای «خرد» مَئینیو mainyu آمده که در فارسی مینو گوییم. این واژه را گاهی به معنی خرد گرفتیم و گاهی به معنی روان. یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰.

۹. بدخواهی = دوَاِشَنْگه dvaêshanh، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۲۸.

۱۰. نگرستن = سپَس spas، در بند ۶ از هات ۵۲ نیز آمده، در گزارش پهلوی پاسپانیتن، پاسیدن، پاس داشتن، پاسبانی کردن، نگهبانی کردن. واژهٔ سپس spas در اوستا به مـعنی پاسبان نیز آمده چنان‌که در مهریشت در پاره‌های ۴۵-۴۶ و جز آن، به همین معنی است سْپَشتَر spaštar چنان‌که در هرمزد یشت پـارهٔ ۱۳، سْـپَسَنْ spasan صـفت است یـعنی پاس‌دارنده چنان‌که در فرگرد سیزدهم وندیداد پـارهٔ ۲۸ آمـده. ایـن دو واژه پســین در گزارش پهلوی به پاسبان گردانیده شده است؛ سپَشیتی spashiti که در زامیادیشت پارهٔ ۶ آمده یعنی پاس، نگاه.

دوازدهمین بند

۱. سخن داشتن = پَرس pares (فْرَش fras) که در آغاز هریک از نوزده بند این هات آمده، در اینجا به معنی گفتگو کردن و سخن داشتن است.

۲. یا = وا vâ برابر واژهٔ لاتینی ve از حروف ربط است. در گات‌ها بسیار آمده چنان‌که در هات ۳۱ بند ۱۳، هات ۳۳ بند ۳، هات ۴۵ بند ۱۱، هات ۴۶ بند ۴ و جز آن.

۳. پیرو راستی = اَشَوَنْ ashavan؛ دروغ‌پرست = دْرِگْوَنت dregvant، از این دو واژه پیرو دین راستین یا مزدیسنا و پیرو کیش دروغین یا دیویسنا اراده می‌شود. نگاه کنید به یادداشت ۱۳ بند ۲ هات ۲۹ و بند ۴ از هات ۴۶.

۴. کدام‌یک = کتارَ katâra.

۵. دشمن، بدخواه، کینه‌ور = اَنگرَ angra در پهلوی گنّاک، در بخش‌های دیگر اوستا اَنْگرَ angra با واژه مَئینیَوَ یا انگره مَئینیو: anrô mainyava؛ انگره مینو anrô mainyu در پهلوی گنّاک مینوک gannâk mênûk، در فارسی اهریمن گوییم یعنی گوهر تیره یا خرد خیره و روان پلید (روح خبیث و شریر)، نگاه کنید به یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰. در این بند ۱۲ از هات ۴۴ از انگرَ angra اهریمن اراده نشده، بلکه دشمن و بدخواه مراد است چنان‌که در بند ۱۵ از هات ۴۳ به همین معنی به‌کار رفته اما در بند ۲ از هات ۴۵ اهریمن مراد است.

۶. بخشایش = سَوا savâ سود: سود جاودانی ایزدی مراد است یا بهره و برخی که در روز پسین مایهٔ رستگاری است یعنی بخشایش ایزدی، به همین معنی است در بند ۱۱ از هات ۳۰ و بند ۱۲ از هات ۴۳ و بند ۷ از هات ۴۵ و بند ۱ از هات ۴۸ و بند ۱۵ از هات ۵۱، نگاه کنید، به یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰.

۷. ستیزه کردن، پرخاش کردن = پئیتی‌اَرْ paitî-ar پیکار کردن، پذیره آمدن، به یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۱ نگاه کنید.

۸. به جای چیست در متن cyanhat آمده: باید چی ci که از قیود است به معنی چه، از انگهَت که از مصدر اَه ah (هستن، بودن) درآمده، جدا شود. نگاه کنید به:

Mills, Scared Books of the East, VoI. XXXI, P. 117; A Dictionary of the Gathic Language, Vol III, P. 198; Bartholomae, Altiranisches wörterbuch SP. 276 F. U. 584.

۹. پنداشتن، اندیشیدن = مَن man، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ هات ۲۹ نگاه کنید.

سیزدهمین بند

۱. دروغ = دروج dru: از این واژه پیروان کیش دروغین دیویسنا اراده شده، همچنان در بند ۴ از هات ۳۳.

۲. در متن آمده: نیش، اَهْمَت، آ، نیش، نـاشاما nîš-ahmat-â-nîš-nâshâmâ در ایـن جمله واژهٔ نیش nish دومی افزوده شده در وزن شعر زیادت است باید بـرداشـته شـود. ناشاما از مصدر ناش nâsh (بردن) با جزء نیش، (=نیز niz): نیش ناش nîš-nâsh یعنی دور کردن، بیرون بردن، دور راندن، برکنار ساختن.

در یسنا ۶۱ پارهٔ ۵ نیز به همین فعل برمی‌خوریم یعنی که همین جمله از بند ۱۳ هات ۴۴ در آنجا تکرار شده، در گزارش پهلوی به جای آن نیتن nîtan = (در هزوارش dzluntan دزلونتن) یعنی کشانیدن و به‌در بردن، آورده شد. در یادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲۰ هات ۳۱ دیدیم که نیتن در پهلوی با واژهٔ اوستایی نی nî (کشانیدن) یکی است.

واژهٔ ناش با جزء فرا: فراناش و fâr-nâsh دوبار در پارهٔ ۵ از آفرینگان گهنبار آمده و در گزارش پهلوی بورتن (بردن) شده است، در پارهٔ ۱۲ از زامیاد یشت با جزء نیش که در niš پئیتی همین paiti آمده یعنی دگرباره راندن، دوباره کشانیدن. آ... ناشِ â...nâshê بند ۱۴ از هات آمده (با جزء آ) نیز به معنی آوردن است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ آن بند.

۳. پُر = پِرِنَ perena، در پهلوی پور pur، پرنَ perena نیز در اوستا به معنی پَر (پرِ مرغ) است چنان‌که در بهرام‌یشت پارهٔ ۴۴، پِرن به معنی پُر صفت است (اسم مفعول) از مصدر پَرْ par یعنی پُر کردن، انباردن که در بند ۱۰ از هات ۲۸ برخوردیم. پر با جزء هام: ham-par در پارهٔ ۴۸ از چهارمین فرگرد وندیداد آمده، در پهلوی هنبارتن han-bârtan و در فارسی انباردن (انباشتن) گوییم. از همین بنیاد است انبار. پر par نیز به معنی گذشتن و گذر کردن است چنان‌که در بند ۱۰ از هات ۴۶ با جزء فرا frâ (فرُو) آمده است، همچنین در پارهٔ ۶ از یسنا ۱۹ به معنی گذرانیدن است، در پهلوی ویتارتن vitârtan گـذشتن، در پـارهٔ ۲۷ از فرگرد سوم وندیداد با جزء آ به معنی گذر کردن، فرا رسیدن و درآمدن. در پارهٔ ۱ از آمده به خورشید یشت با جزء نی به معنی ni معنی فرو بردن. پایین آوردن و جز آن. همچنین پَرْ برابر par به‌سزا رسانیدن است چنان‌که در پارهٔ ۱۷ از فرگرد چهارم وندیداد و بـه مـعنی کردن و درست کردن و در گذرانیدن گناه و جبران کردن است چنان‌که در پـارهٔ ۲۷ از در فرگرد ۱۹ وندیداد و با جزء پئیتی paiti پارهٔ ۱۰۷ از فرگرد ۸ ونـدیداد. نگـاه کـنید بـه یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۴۸.

۴. نافرمانی = اَسروشتی a-srušti، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸.

۵. کوشیدن از مصدر دیو div (بارتولومه نوشته dyav 1 در ص. Sp. 761) همین یک‌بار در اوستا آمده با جزء آ â.

۶. پیوستن = هَچْ hac، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.

۷. پرسش = فِرَسا ferasâ، یادداشت ۴ بند ۷ هات ۴۳.

۸. آرزو داشتن = کَن kan در پاره‌های ۱۱-۱۲ از فرگرد دوم هادخت نسک به معنی دوست داشتن است، به مصدر کا kâ که از همین ریشه و به معنی خواهش داشتن و آرزو کردن است در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۳۳ برخوردیم، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ هات ۲۸.

کَن kan نیز در اوستا به معنی کندن است، در پهلوی کنتن.

چهاردهمین بند

۱. سپردن از مصدر دا dâ دادن، در بند ۸ از هات ۳۰ نیز از سپردن دروغ به دست راستی سخن رفته است.

۲. برافکندن = نی‌مِرانـژدیایی ni-meraz-dyâi (Inf.)، در گزارش پهلوی (= زند) مرنجینیتن mrenjênîtan (میرانیدن، تباه کردن)، ناگزیر مِرانْژدیایی از مصدر مَرِچ marec (تباه کردن، میراندن، کشتن) پنداشته شده (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ بند ۱ هات ۳۱) اما مِرانژدیایی از مصدر مَرز marez درآمده، مصدری که در پهلوی مالیتن و در فارسی مالیدن شده، این واژه با جزء نی nî به معنی فرو مالیدن و به زیر افکندن و پست کردن است.

۳. دستور = مانتهرَ manthra، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸.

۴. آیین = سِنگَه sengha، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱.

۵. شکست یا گُسستگی = سینا sinâ، از مصدر سیدْ sid، (بارتولومه .Bartho نوشته saêd) در پارهٔ ۵۴ تیر یشت با جزء parôit و جزء ava آمده، در فارسی گسستن (گسلیدن).

۶. سترگ یا نیرومند و زورمند = اِمَ وَنت emavant، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳.

۷. دادن = داوُیی dâvôi (Inf.) یعنی دادن، رسانیدن، از مصدر دا dâ، در بند ۲ از هات ۲۸ نیز به واژهٔ داوُیی برخوردیم، در بند ۹ از هات ۵۱ با جزء اَئیبی aibî به آن بر خواهیم خورد، به معنی گذاردن و نهادن.

۸. رنج، آزار، تنگی، تباهی = دوَفشَ dvafsha، در بند ۸ از هات ۵۳ دْوَفشَنگْه dvafshanh آمده، در گزارش پهلوی در هر دو بند این واژه از مصدر دَبَ dab (فریفتن) دانسته شده، از این‌رو برخی از دانشمندان آن را به معنی فریب و برخی دیگر به معنی فریفتار گرفته‌اند، به واژهٔ دَفشنیَه dafshnya، (از مصدر دَب) در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ هات ۵۳ نگاه کنید و به

Geldner: Beiträge zur kunde der indogermanischen sprachen B. 14 S. 27; Bartholomae: Arische Forschungen Heft 2 S. 177.

۹. ستیزه = آنْستَ asta، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۴۳.

۱۰. آوردن: در متن â. îš. dvafsheng. Mazdâ. anâshê در واژهٔ اَناشِ anâshê حرف آ در سر واژه زیادتی است باید برای وزن شعر از میان برداشته شود. ناشِ با جزء آ = آ... ناشِ â...nâshê (Inf.) از مصدر ناش nâsh درآمده که در شمارهٔ ۲ از بند پیش گذشت.

پانزدهمین بند

۱. پس آیا = یَزی yazî، در بند ۶ همین هات نیز به آن برخوردیم، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۱.

۲. توانا بودن، توانستن = خشی xshi، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸

۳. پناه دادن = پویی pôi (Inf.) در بند آینده نیز آمده و در گزارش پهلوی پانَک Pânak پناه (واژهٔ پهلوی بند ۱۵ روشن نیست) از مصدر پا pâ پناه دادن و برکنار داشتن، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸.

۴. سپاه = سپادَ spâda، در جاهای دیگر اوستا سپاذَ spâdha چنان‌که در پارهٔ ۶۸ آبان‌یشت و پارهٔ ۳۶ مهریشت و پارهٔ ۴۳ بهرام‌یشت و جز آن، در پهلوی و در فارسی سپاه، در فرس هخامنشی سپادَ چنان‌که در نام تَخمَ‌سپادَ Taxmaspâda که یکی از سرداران داریوش بود و در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ هات ۴۳ گذشت.

۵. ناسازگار = اَن اَئوچَنگْه باشد an-aocanh، ترجمهٔ آن در گزارش پهلوی روشن نیست، نخستین جزء این صفت که آنْ an پیداست که ادات نفی است به معنی «نه» و جزء دیگر را که اَئوچنگه aocanh باشد، برابر واژهٔ سانسکریت akas دانسته‌اند به معنی آسودگی و آسایش و رامش و بهبودی، بنابراین اَنْ اَئوچنگه یعنی ستیزه‌جو و کینور، بی‌رامش و بی‌سازش یا ناسازگار.

۶. به هم رسیدن = هانْم گَمْ ham gam، نگاه کنید به یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۰.

۷. پیمان = اوروات urvâta، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰.

۸. استوار بودن از مصدر دَرِزْ darez استوار کردن، بستن، پایدار کردن. در گزارش پهلوی بستن، در پاره ۵۵ تیریشت با جزء «آ» آمده: â-darez، در پارهٔ ۳۱ از فرگرد سیزدهم وندیداد با جزء نی آمده، نی دَرِزْ ni-darez و باز در همان پاره از فرگرد ۱۳ وندیداد با جزء فرا و نی با هم آمده frâ-ni-darez و در پاره ۴۹ از فرگرد نهم وندیداد با جزء

هَن آمده: han-darez و جز آن. از همین بنیاد است، واژهٔ فارسی درز (درز جامه؛ درزی = خیاط؛ درزن =سوزن) برابر دَرزَ dareza یعنی بند، بست. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۵ بند ۸ هات ۵۳.

۹. پیروزی = وَنَنا vananâ، یادداشت شمارهٔ ۸ بند ۴ هات ۳۱.

شانزدهمین بند

۱. پیروزگر = وِرِتهرَجَنْ verethrajan صفت است. در گزارش پهلوی پیروزکریه pêrozkarîh، در توضیح آمده زتارِ ویناسکاران zatâr-vinâskârân (زننده گناهکاران) وِرِثْهرَ verethra به معنی پیروزی در اوستا بسیار آمده، چنان‌که در فروردین یشت پارهٔ ۲۴ و یسنا ۷۱ پارهٔ ۸ و جز آن. وِرِثْهرَ verethra نیز به معنی سپر است یا سلاح دیگری که تن بپوشاند و نگاهداری کند از مصدر وَر var که به معنی نهفتن و پوشانیدن است. وِرِثْهرَغْنَ verethraghna نام فرشتهٔ پیروزی است و بهرام یشت در نیایش اوست، همین واژه است که در فارسی بهرام شده، بیستمین روز از ماه را که به این فرشته سپرده شده بهرام روز نامند، در جاهای دیگر از این فرشته سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید، نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها و به خرده اوستا.

۲. آیین = سِنگَه sengha، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱.

۳. کسانی که هستند: در متن هنتی hentî صیغهٔ جمع حاضر است به معنی هستند از مصدر اَه ah هستن، بودن به معنی آفریدگان و آنانی که هستند و پیکر هستی دارند یا موجودات، به‌کار رفته است چنان‌که در بند ۶ از هات ۴۵ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ به همین معنی است.

۴. پناه بخشیدن = پُویی pôi مانند یادداشت شمارهٔ ۳ از بند پیش.

۵. آشکارا = چیتهرا cithrâ، یادداشت ۱ بند ۲۲ هات ۳۱.

۶. آگهی دادن = چیش cish، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۷. برگماشتن = دانمْ dam (Inf.) از مصدر دا دادن.

۸. برای واژهٔ رد = رَتو ratu و صفت درمان‌بخش زندگی یا پزشک زندگی = اَهوم بیش ahûm-biš نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱۹ هات ۳۱.

۹. فرمانبری = سِرَئُوشَ seraosha، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸.

۱۰. روی کردن از مصدر گَم gam آمدن، گامیدن.

۱۱. خواستن = وَس vas، یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۳۰.

هفدهمین بند

۱. به جای کام دل در متن زَرَ zara آمده جز همین یک‌بار دیگر در اوستا نیامده به معنی کامه و مقصود است.

۲. ساختن از مصدر کَر kar کردن، ساختن، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰.

۳. پیوستن یا پیوستگی = آسکیتی â-skitî از مصدر هَچ hac، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.

۴. گفتار = وَچْ vac، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸.

۵. کارساز = اَئِشَ aêsha، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۲۹.

۶. آن = اَوَ ava، در تأنیث اَوا avâ ضمیر اشاره است، در بند ۱۰ از هات ۲۹ و در بند ۶ از هات ۳۱ به آن برخوردیم، در بند ۱۹ همین هات نیز آمده.

۷. دستور = مانْثْهرَ mathra، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸.

۸. دربارهٔ رسایی و جاودانی یا خرداد و امرداد که در بند ۱۸ همین هات نیز آمده بـه یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۹. درآمیختن، یگانه شدن، به هم پیوستن و آمیزش کردن در متن سرویی بـوژْدیایی آمده: سرویی srôi (Inf.) از مصدر سَر sar (پیوستن، انجمن کردن) و از همین بنیاد است سَرِ sare که در بند ۳ از هات ۴۹ آمده (یـادداشت ۳ بـند ۲۱ هـات ۳۱)؛ بـوژدیایی (Inf.) bûzdyâi از مصدر بو bû بودن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ بند ۸ هات ۴۳.

۱۰. بهره‌ور، برخوردار = راتِهِمَ râthema، در گزارش پهلوی بهار bahâr، در بند ۶ از هات ۵۳ نیز آمده به معنی بسته و پیوسته (متعلق) و پیرو است، صفتی است که از مصدر راتْهِ râth درآمده یعنی از آنِ کسی بودن (تعلق داشتن) چنان‌که در بند ۹ از هات ۵۳ آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از آن بند.

هجدهمین بند

۱. مزد = میژدَ mîzda در بند ۱۹ نیز آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۳ هات ۳۴.

۲. ارزانی شدن، به چیزی سزاوار گردیدن = هنْ han، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ بند ۶ هات ۳۲.

۳. مادیان: اسپَ aspa، در پهلوی و در فارسی اسپ، مادینهٔ آن اسپا aspâ، اسب ماده، مادیان.

۴. به جای «بـانر» در مـتن ارشـنَ‌وَئیتی arshnavaitî آمـده صـفت است، در تـذکیر اَرشنَ‌وَنت arshnavânt یعنی دارنده (جفت) نرینه یا نرینه‌مند و با (جفت) نر، از این صفت

اسپ مراد است، بنابراین مادیان با جفتش که اسپ باشد، این صفت از واژهٔ اَرْشَن arshan ساخته شده که نخست به معنی مرد است در برابر زن = هائیریشی hâirishî که در یسنا ۶۵ در پاره‌های ۲ و ۵ و ارت یشت پارهٔ ۵۸، در برابر جهیکا jahikâ (زنِ بدکردار) آمده است، دوم ارشن به معنی اسپ نر است چنان‌که در آبان یشت پارهٔ ۱۲۰، در پارهٔ ۱۲ بهرام یشت برای شتر نر آمده است. سوم ارشن به معنی مرد و دلیر و یل آمده چنان‌که در مهر یشت پارهٔ ۸۶ و زامیاد یشت پارهٔ ۵۲، اَرشَن arshan به معنی نر بسا با نام‌های چارپایان آمـده، بـرای بازشناختن آنها از چارپایان مادینه چنان‌که در پارهٔ ۳۱ بهرام یشت و پارهٔ ۱۰ دین یشت با واژهٔ اسپ آمده؛ در پارهٔ ۷ بهرام یشت و پارهٔ ۵۵ ارت یشت با واژهٔ گاو آمده؛ در پارهٔ ۳۷ از فرگرد نهم وندیداد و در پارهٔ ۱۱ از فرگرد چهاردهم وندیداد با واژهٔ شتر آمده و جز آن، در پهلوی گوشن یا وُشن و در فارسی گُشن گوییم، نظامی گوید:

ز دشت رملکه (؟) در هر قرانی   به گُشن آید تکـاور مـادیانی

(خمسهٔ نظامی، چاپ بمبئی، جلد دوم، صفحهٔ ۱۹)

گشن در فارسی چنان‌که در اوستا به معنی همهٔ چارپایان نر است چون گشن اشتر و میش گشن و گشن بز که در مقدمة‌الادب زمخشری آمده (چاپ لایپزیک صص ۷۱-۷۳) همین واژه است که در نام گشنسپ (= گشن اسپ) به‌جا مـانده: آتشکـدهٔ آذرگشـنسپ (=گشسپ) در آذربایجان و جُشنسف، شاهِ فدشوارگر (پتشخوارگر) در طبرستان که نامهٔ معروف تنسر بدو فرستاده شده، نگاه کنید به جلد دوم، یشت‌ها.

ارشن Arshan نام یکی از شاهزادگان کیانی است، نوهٔ کیقباد (کی آرش =کیارش) در فروردین یشت پارهٔ ۱۳۲ و در زامیاد یشت پاره ۷۱ با پادشاهان کیانی یاد شده، نگاه کنید به نام خشیارشن xšayâršan (خشیارشا) چهارمین پادشاه هـخامنشی، پسـر داریـوش بزرگ در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۷ از هات ۲۸، به جلد دوم یشت‌ها، نیز نگاه کنید. واژهٔ دَئِنو daênû به معنی ماده در برابر ارشن arshan (نر) در اوستا بسیار آمده، در پارهٔ ۴۲ از فرگرد هفتم وندیداد با نام‌های چارپایانی چون خر و گاو و اسب و شتر به‌کار رفته، برای بازشناختن این ستوران از نرهای آنها در پهلوی دِنوتک denûtak = ماده آمده است، بـه یادداشت شمارهٔ ۱ از پارهٔ ۴۲ هفتمین فرگرد وندیداد نیز نگاه شود.

۵. شتر = اوشترَ uštra.

۶. پیمان داده شده = از مصدر وَت vat با جزء ائیپی aipi به معنی دانستن و آگاه شدن و دریافتن در فرگرد نهم ونـدیداد در پـاره‌های ۲ و ۴۷ و ۵۲ و در یسـنا ۹ پـارهٔ ۲۵ و در

پاره‌های ۶-۷ از یسنا ۳۵ (هفت هات) با جزء فرا آمده است، در این بند ۱۸ از هات ۴۴ به معنی پیمان (وعده) دادن است.

۷. بخشایش = داونگها dânhâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱ هات ۳۴.

نوزدهمین بند

۱. به جای درست پیمان اِرِز اوخذَن erez-uxdhan آمده، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و به واژهٔ اِرِز اوخذایی erez-uxdhâi در یادداشت شمارهٔ ۴ بند ۱۹ هات ۳۱ نگاه کنید.

۲. سزا = مَئِنی maêni، یادداشت ۱ بند ۱۵ هات ۳۱.

۳. نخست = پَئُواورویِه paouruyê، یادداشت ۱ بند ۳ هات ۳۰.

۴. پایان = اَپِمَ apema، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۳۰.

۵. آگاه بودن = وید vid، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۸.

بیستمین بند

۱. به‌جای «هرگز» چیتهِنا cithenâ در گزارش پهلوی چیگون هکرچ چگونه هگرز = هرگز.

۲. به جای خداوند خوب هوخشَتهرَ hu-xshathra آمده یعنی خوب شهریار (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰)، در گزارش پهلوی خوتای xvatâi خدای (= انهوما).

۳. دیدن = در بند ۲ از هات ۵۰ از مصدر پانگه pânh یعنی دیدن با مصدر پا pâ به معنی نگاه داشتن و پاییدن که در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۱ هات ۲۸ گذشت، از یک بنیاد است. بارتولومه Bartholomae و گلدنر Geldner و لومل Lommel و بسیاری از دانشمندان دیگر به همین معنی گرفته‌اند و برخی دیگر از مصدر پَرت paret که به معنی پیکار کردن و جنگیدن است، گرفته‌اند از مصدری که واژه پَشِنا pashenâ پیکار، نبرد، درآمده است.

۴. چگونه = یائیش yâiš، یادددا‌شت شمارهٔ ۵ بند ۷ هات ۳۲.

۵. اوسیج usij همین یک‌بار در گات‌ها آمده، در جاهای دیگر اوستا از او یاد نشده، باید مانند کَرَپَن karapan از پیشوایان دیویسنا باشد. از اوسیج و کرپن چنان‌که از کوی kavi جداگانه سخن رفت، به بندهای ۱۵ ۱۴ از هات ۳۲ نیز نگاه شود.

۶. خشم = اَئِشِمَ aêshema، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۲۹.

۷. همیشه = آنْمَنْ anman، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۸. نالانیدن = رود rud، یادداشت ۱ بند ۹ هات ۲۹.

۹. پروردن از مصدر میز miz (مَئِز maêz) این معنی و معنی‌های دیگر چون پرستاری کردن و نگهداری کردن و جز آن از خود جمله برمی‌آید. miz (مَئِز maêz) نیز به معنی میزیدن (شاشیدن) است، چنان‌که در پارهٔ ۶ از فرگرد سوم وندیداد و جز آن، در پهلوی نیز میزیتن.

۱۰. گشایش بخشیدن = فرادَئینگهِ frâdainhê (Inf.) از مصدر فراد frâd، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۱۴ هات ۳۴.

۱۱. کِشت و ورز، کشاورزی، برزیگری = واسترَ vâstra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ بند ۲ هات ۲۹.

(اُشتُودگات: یسنا، هات ۴۵)

نخستین بند

۱. شش بند نخستین این هات با اَتْ فرَوَخْشیا at-fravaxshya آغاز یافته و پیوستگی آنها را به همدیگر می‌رساند.

۲. اکنون = نو nû، نون، کنون، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ هات ۲۹.

۳. گوش دادن = گوش gush (=گئوش gaosh) گوشیدن، شنیدن، نیوشیدن. یادداشت ۳ بند ۸ هات ۲۹.

۴. شنیدن = سرو sru، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰.

۵. نزدیک = اَسْنَ asna، در گزارش پهلوی (= زند) نزدیک.

۶. دور = دورَ dûra، در پهلوی نیز دور، یادداشت ۱۰ بند ۱۴ هات ۳۲.

۷. خواستن، جویا شدن، آرزو داشتن = ایش ish (اَئِش aêsh)، یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸. واژهٔ «آموزش» که نگارنده برای نمودن معنی افزوده، برابر است با آنچه در گزارش پهلوی همین بند افزوده شده: ائرپتستان کِرتن، دربارهٔ واژهٔ ائرپتستان برابر واژهٔ اوستایی اَئِتهرَ aethra (آموزش) که واژهٔ هیربد (= آموزگار) از آن درآمده، به جلد دوم یشت‌ها، نگاه کنید.

۸. ضمیرهای «آن» و «او» از خود جمله برنمی‌آید که برای کیست زیرا چنین اسمی در پیش نگذشته، بارتولومه Bartholomae آنها را از برای مزدا دانسته اما گلدنر، Geldner برای آموزگار یا پیشوای دروغین.

۹. به یاد سپردن = مزدا maz-dâ، یادداشت شمارهٔ ۴ بند ۱ هات ۳۰.

۱۰. چیتهرَ cithra هویدا، پیدا، آشکار، پدیدار. یادداشت ۱ بند ۳۲ هات ۳۱.

۱۱. آموزگار بد = دوش سَستی duš-sasti، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۱۲. دیگرباره، دیگر = دئیبیتیَه daibitya، در بخش‌های دیگر اوستا بـیتیَه bitya، در فرس هخامنشی دوویتیَه duvitiya، در تأنیث دَئیبیتیا daibityâ، در پهلوی دِتیکر ditikar یا دتیکر تر ditikartar از اعداد وصفی است، از واژهٔ دْوَ dva (دو) درآمده است.

۱۳. زندگی، جهان، هستی = اَهو ahu، در بندهای آینده نیز آمده (اَنگهو)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲ هات ۲۸، در گزارش پهلوی، جهان دیگر یا روز پسین دانسته شده: به آن دِتیکر ترژمان به تنِ پسین (یعنی زمان دیگر، در جهان پسین).

۱۴. تباه کردن، نیست کردن، میرانیدن = مرَنچ marenc، یادداشت ۸ بند ۱ هات ۳۱.

۱۵. به جای کیش، وَرَنَ varana آمده، در بند آینده نیز آمده یعنی باور (عقیده، ایمان)، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰.

۱۶. بد، زشت، نکوهیده = اَکَ aka، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۰.

۱۷. به جای گرواند = آوِرِتی â-veretî به معنی گروش و اعتقاد و ایمان است، از بنیاد همان واژه‌ای که در شمارهٔ پیش گذشت، از مصدر وَرْ var گروانیدن، گرویدن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ هات ۲۸.

دومین بند

۱. به جای گوهر مئینیو mainyu آمده در فارسی مینو، یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰.

۲. سپَنیَنگه spanyanh، به واژهٔ سپنتَ spenta (سپند) در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳ نگاه شود.

۳. چنین (نیز) = اوئیتی ûitî، در جاهای دیگر اوستا uiti چنان‌که در یسنا ۴ پارهٔ ۴ و جز آن.

۴. پلید، ناپاک = انگرَ angra، در اینجا از این واژه اهریمن اراده شده در برابر سـپند مینو، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۱۲ هات ۴۴.

۵. «نه» و «و نه»: به جای نخستین نوئیت nôit و به جای دومین نئدا naêdâ آمده، در بخش‌های دیگر اوستا نئِذا naêdhâ چنان‌که در مهریشت پارهٔ ۱۹ در بند ۶ از هات ۲۹ نیز به نئدا naêdâ برخوردیم و در بند ۲ از هات ۴۹ نیز بر خواهیم خورد.

۶. واژه‌هایی که به منش و آموزش و خرد و کیش (= باور، اعتقاد) و گفتار و کردار و

دین و روان گردانیدیم برابر است با واژه‌های اوستایی از روی تـرتیب: مَـنَنگه mananh (یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۸)؛ سِنگهَ sengha (یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱)؛ خْرَتو xratu (یادداشت ۸ بند ۱ هات ۲۸)؛ وَرَنَ varana (یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰)؛ اوخـذَ uxdha (یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۸)؛ شیَئُوتهَنَ šyaothana (یادداشت ۵ بند ۱ هـات ۲۸)؛ دَئِـنا daênâ (یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱)؛ اورْوَنْ urvan (یادداشت ۲ بند ۴ هات ۲۸).

۷. سازش کردن = هَچ hac انبازی کردن، پیوستن، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.

سومین بند

۱. آیین، گفتار ایزدی، سخن مینوی = مانْتهرَ mathra، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸.

۲. ورزیدن = وَرِزْ varez، یادداشت ۴ بند ۴ هات ۲۹.

۳. اندیشیدن = مَن man، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

۴. پایان، انجام = اَپمَ apema، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۳۰.

۵. وای، افسوس، دریغ، دردا = آویی avôi، از کلمات اصوات است، از همین بنیاد و به همین معنی است واژهٔ وَیُویی vayôi که در بند ۷ از هات ۵۳ آمده و واژهٔ آوُیَه âvôya که در پارهٔ ۱۴ اردیبهشت یشت و بسا در جاهای دیگر آمده. در گزارش پـهلوی انـاک anâk، اناکیه anâkîh که در پهلوی به معنی درد و رنج و گزند است.

واژهٔ آوَه که در فرهنگ‌های فارسی به معنی آه و وای و افسوس گرفته شده همان آوُیه اوستایی است. به واژهٔ اَوَئِتات avaêtât در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲۰ هات ۳۱ نگاه کنید.

چهارمین بند

۱. برزیگر = وَرِزیَنتْ varezyant صفت است، ورزنده از مصدر وَرِزْ varez ورزیدن، به آغاز گفتار پیشه‌وران نگاه کنید.

۲. دختر = دوگِدَرْ dugedar، در بند ۳ از هات ۵۳ نیز آمده در بخش‌های دیگر اوستا دوغذَر dughdhar، در پهلوی دوخت و در فارسی دخت و دختر. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از همین هات.

۳. نیک کنش، خوب کردار = هوشیَئوتهَنَ hušyaothana: از هو hu (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰) وشیئوتهنَ که در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند پیش گذشت.

۴. فریفتن = دیوژَئی‌دیایی diwz?idyâi (.Inf) از مصدر دیوژ diwz، نگاه کنید به وندیداد فرگرد ۱۸ پاره‌های ۱ ۵ و یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۰.

۵. به همه نگران، همه را بیننده = ویسپاهیشَس vîspâhishas صفت است، در پارهٔ ۸ از هرمزدیشت یکی از نام‌های اهورامزداست، در گزارش پهلوی هرویسپ نِکیریتار harvisp-nikîrîtâr همه را نگران.

پنجمین بند

۱. شنیدن = سروئیدیایی srûidyâi، یادداشت ۵ بند ۱۲ هات ۳۴.

۲. مردم = مَرتَ mareta، یادداشت ۸ بند ۷ هات ۲۹.

۳. ضمیر او = یُویی yôi برمی‌گردد به پیغمبر زرتشت.

۴. فرمانبری = سِرَئُوشَ seraosha، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸.

۵. رسایی = هَئوروَتات haurvatât (خرداد)؛ جاودانی = اَمِرتات ameretât (امرداد)، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۱.

۶. رسیدن از مصدر گم gam، اوپا upâ + گم gam، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۶ هات ۳۰.

۷. در اینجا منش نیک: مینو manyu (مینو) آمده با صفت وَنْگْهو vanhu (وه، به)، همچنین است در بند ۸ از همین هات و در بند ۸ از هات ۴۸. در بند ۶ از هات ۳۳ مینو manyu با صفت وهیشتَ vahišta (بهترین) آمده، در هر سه جا همان وُهومَنَنگه vohu-mananh مراد است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۶ هات ۳۳.

ششمین بند

۱. بزرگ‌تر، مهتر = مزیشتَ mazišta مزدا اهورا مراد است، یادداشت ۶ بند ۱۱ هات ۲۹.

۲. ستاینده از مصدر ستو stu ستودن، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰.

۳. نیکخواه، نیک‌اندیش = هودا hudâ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۴. آفریدگان = صیغهٔ جمع حاضر از مصدر ah، هستن، بودن. هستی یافتگان و آنانی که هستند، (موجودات) مراد است. یادداشت ۳ بند ۱۶ هات ۴۴.

۵. به جای روان پاک، در متن مَئینیو mainyu آمده با صفت سپنْتَ spenta که در بند ۲ از همین هات یاد کردیم.

۶. شنودن، شنیدن = سرو sru در نخستین بند همین هات نیز آمده.

۷. نیایش = وَهْمَ vahma، در بند ۸ همین هات نیز آمده، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴.
۸. پرسیدن = فرَسْ fras به معنی آموختن و مشورت کردن هم آمده.
۹. آگاهانیدن، آموزانیدن، الهام کردن = فراسانگْه frâ-sânh، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۹.

هفتمین بند

۱. سود = سَوا savâ چنان‌که در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۲ هات ۴۴ گفتیم، از این واژه سود جاودانی یا پاداش نیک روز پسین اراده می‌شود، یا بخشایش ایزدی.

۲. به جای «در دست اوست» رادَنْگْه râdanh آمده، صفت است یعنی آماده دارنده یا به اختیار خویش دارنده (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ هات ۲۹) بی‌گمان از این واژه همین معنی که نگارنده به آن داده اراده شده، چه در بند ۴ از هات ۴۳ که از پاداش و پادافراه روز پسین سخن رفته چنین آمده: «آنگاه که پاداش به دست گرفته به پیرو دروغ و به پیرو راستی خواهی داد».

۳. یافتن = ایش ish، یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸.
۴. زنده = جَو jva، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹.
۵. بودن = اَهْ ah هستن، بودن = بو bû بودن.
۶. جاودانی = اَمرتات ameretât، یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ گذشت.
۷. همیشه = اوتَ یوتی uta-yûti، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.
۸. کامروا = اَئِشَ، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۹ هات ۲۹ نگاه کنید.
۹. رنج = سادرا sâdrâ، یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۴.
۱۰. آفریدن = دا dâ دادن، آفریدن.

هشتمین بند

۱. از «تو» یک تن اراده نشده، بلکه هر یک از شما مقصود است، همچنان است در بندهای ۹ و ۱۰.

۲. ستایش = ستَئُوتَ staota، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰.
۳. نماز = نِمَنْگْه nemanh، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸.
۴. به جای دریافتن = varez ورزیدن. در اینجا با جزء «آ» در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ همین هات گذشت.

۵. «آری اکنون آن» = نوزیت با نسخه بدل‌های گوناگون باید چنین باشد. nû (اکنون، نون) که در یادداشت شمارهٔ ۲ همین هات گذشت؛ زی (آری)؛ ایت ît (آن) ضمیر اشاره است که برمی‌گردد به خشَتْهرَ xshathra (کشور ایزدی) که در بند پیش یاد شده. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۸ هات ۲۸.

۶. چشم = چَشمَن cashman، یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۱.

۷. نگریستن، دیدن = دَرِش با جزء وی: vî-dares، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۰.

۸. نیک‌اندیش: در اینجا مَنیو manyu با وَنگهو vanhu آمده که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ همین هات گذشت.

۹. بارگاه ستایش یا خان و مان درود و نیایش = دِمانِ گَرُو demânê-garô، همین واژه است که در فارسی گرزمان شده به‌معنی عرش و بهشت، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۱.

۱۰. فرو نهادن، پایین گذاردن = دا با جزء نی: nî-dâ، در بند ۴ از هات ۳۲ و در بند ۳ از هات ۴۹ نیز آمده.

نهمین بند

۱. خوشنود ساختن = خشنو xshnu، یادداشت شمارهٔ ۳ بند ۸ هات ۳۲.

۲. به خواست خود = اوسَن usan، یادداشت ۷ بند ۱۰ هات ۴۴.

۳. بهروزی، خوشبختی = سپا spâ؛ تیره‌روزی، بدبختی = اسپا a-spâ، یادداشت ۵ بند ۷ هات ۳۴.

۴. دهد از مصدر کر kar که به معنی کردن است، در اینجا دادن درست‌تر می‌افتد.

۵. توانایی = خشَتْهرَ xshathra، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸.

۶. به جای کِشت و کاروَرِزی varezî از مصدر وَرِز (ورزیدن) از این واژه برزیگری و کار کشت و ورز اراده می‌شود، نگاه کنید به بند ۴ همین هات.

۷. چارپا = پَسو pasu؛ کَس = ویرَ vîra، در بنده ۵ از هات ۳۱ نیز این دو واژه با هم آمده نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۱ آن بند و به یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۵ هات ۲۹.

۸. گشایش دادن، فراخی بخشیدن = فرَدَتهایی fradathâi (Inf.)، یادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۱.

۹. شناسایی خوب = هَئُوزانْتهوَ haozathwa، در یسنا ۵۷ پارهٔ ۲۳ نیز آمده، با واژهٔ هوزِنتو hu-zentu یکی است یعنی هیئت دیگری است از آن واژه. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۵ از بند ۳ از هات ۴۳.

دهمین بند

۱. درود، ستایش = یَسنَ yasna، یادداشت ۶ بند ۱ هات ۳۰.

۲. پارسایی = آرمتی ârmati، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲.

۳. بزرگ داشتن: بارتولومه Bartholomae آن را از مصدر mang دانسته و به واژهٔ سانسکریت mahaya پیوسته است Altiranisches-Wörterbuch sp. 1135، بسیاری از دانشمندان دیگر از مصدر مَزْ maz گرفته‌اند، هر چند که بنیاد واژه روشن نباشد معنی‌ای که گروهی از آنان برگزیده‌اند همان است که نگاشتیم.

۴. همیشه = آنْمَنْ anman، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۵. خواندن = سرو sru، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰.

۶. نوید دادن، آموزانیدن = چیش cish، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۷. رسایی و جاودانی = خرداد، امرداد، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ همین هات گذشت.

۸. بودن = ستُویی stôi (Inf.)، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۴.

۹. بارگاه، خان و مان و سرای = دانْم dam در بند ۷ از هات ۴۸ و در بندهای ۴ و ۱۰ از هات ۴۹ و در بند ۲ از هات ۵۰ نیز آمده. به واژهٔ دِمانَ demâna که از همین بنیاد و به همین معنی است به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۶ از هات ۳۱ نگاه کنید، همچنین به واژهٔ هَـدَمْ ha-dam در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۴۴.

۱۰. نیرو – تویشی tevîshi، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۹.

۱۱. پایداری = اوتَ یوتی uta-yûtî، یادداشت ۳ از بند ۷ هات ۳۰.

یازدهمین بند

۱. آینده = اَپَرَ apara، یادداشت ۴ بند ۲۰ هات ۳۱.

۲. خوار داشتن، پست کردن، زشت پنداشتن در این بند دوبار آمده: از مصدر مَنْ man (اندیشیدن، پنداشتن) با جزء ترِ tare (ترُو tarô)، همچنین «نیک اندیشیدن» که در همین بند آمده: نیز از همین مصدر است با جزء اَرِمْ arem یعنی نیک اندیشیدن، درست پنداشتن یا کسی را بزرگ داشتن. یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲.

۳. ضمیر «او» به «رهاننده» که پس از آن آمده برمی‌گردد.

۴. به جای نیک اندیشیدن یا اخلاص ورزیدن ( ): از واژهٔ اَرِم arem (درست و نیک) و من man (اندیشیدن)، به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ هات ۳۲ نگاه کنید.

۵. رهاننده: به جای آن سُئوشیَنت sacšyant آمده که به معنی سود (ایزدی) بخشنده و رستگارکننده است، خود پیغمبر زرتشت مراد است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ هات ۳۴.

۶. کدخدا: از واژهٔ دانمْ dam که در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند پیش گذشت و گفتیم با واژهٔ دِمانَ demâna = نمانَ nmâna (خان و مان) یکی است و از واژهٔ پتی pati می‌باشد که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۹ از هات ۴۴ گذشت و گفتیم که در پهلوی پت pat و خوتای (خدای) گویند و در فارسی بَد گویند چنان‌که در واژهٔ موبَد و هیربَد و سپهبَد و دُرستبَد (پزشک) و اندرزبَد و جز آن.

پتی = پت = بَد یا بَذ به معنی بزرگ و سرور و مهتر و خداوندگار است، که خدا درست معنی واژه‌های اوستایی «دَمْ» و «پتی» می‌باشد، چه کده (در اوستا کَتَ kata و در پهلوی کَتک) به معنی خانه و سرای می‌باشد چون آتشکده و بتکده و میکده و جز آن، اما کدخدا در بند ۱۱ از هات ۴۵ به معنی بزرگ خانه یا بزرگ ده گرفته نشده بلکه به معنی سرور و مهتر و فرمانگزار و شهریار است:

کیومرث شد بر جهان کدخدای　　نخستین به کوه اندرون ساخت جای

(فردوسی)

۷. دوست = اوروَتهَه urvatha، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۸. برادر = براتر brâtar، در فرس هخامنشی نیز براتر در پهلوی هم براتر، واژهٔ خوَنگهر xvanhar یعنی خواهر در گات‌ها نیامده اما در بخش‌های دیگر اوستا چندین بار به آن برمی‌خوریم، چنان‌که در ارت یشت پارهٔ ۱۶ و فرگرد دوازدهم وندیداد پارهٔ ۵ و جز آن. واژهٔ پدر = پتر patar در بند ۸ از هات ۳۱ گذشت؛ ماتر mâtar یعنی مادر در گات‌ها نیامده، در جاهای دیگر چندین بار آمده چنان‌که در یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۵ و ارت یشت پارهٔ ۱۶ و فرگرد دوازدهم وندیداد پارهٔ ۱؛ از واژهٔ پوتْهرَ puthra یعنی پسر و از واژهٔ دوگِدَر dugedar یعنی دختر که هر دو در گات‌ها آمده در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ هات ۴۴ و در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ همین هات سخن داشتیم. به همهٔ این واژه‌ها در پارهٔ ۱ و پارهٔ ۵ از دوازدهمین فرگرد وندیداد برمی‌خوریم و در همان فرگرد وندیداد خویشان دیگر چنین نامیده شده‌اند: نیاک nyâka = نیا، پدر بزرگ، پدر کلان نیاکا nyâkâ = مادر بزرگ، مادر کلان (پارهٔ ۰ و ۱۱)؛ نَپَتْ napat = نوه، نواده؛ اگر دختر باشد نپتی naptî (پارهٔ ۱۰ و ۱۱) به واژهٔ نَپَت napat در بند ۱۲ از هات ۴۶ برخواهیم خورد؛ توئیریَه tûirya برادر پدر (عمّ) در فرهنگ‌های فارسی اَوْدَرْ (یا افدر) برادر پدر (عم) یاد شده است؛ توئیریا tûiryâ

خواهر پدر (عمه) (پارهٔ ۱۵)؛ براترویَه brâtruya = برادرزاده، اگر دختر باشد براترویا brâtruyâ = دختر برادر (پارهٔ ۱۴)؛ توئیریو پوتْهرَ tûiryô-Puthra = پسر برادر پدر (پسر عم)؛ توئیریَه دوغذر tûirya-dughdhar = دختر خواهر پدر (دختر عمه) پارهٔ ۱۷)، برای خویشان واژهٔ تَئُوخْمن taoxman آمده (پارهٔ ۲۱)، همین واژه است که در فارسی تخم شده و به همین معنی هم در اوستا بسیار آمده چنان‌که در فرگرد دوم وندیداد پارهٔ ۲۵ و جز آن.

(اُشتُودَگات: یسنا، هات ۴۶)

نخستین بند

۱. زمین = زام zam در اوستا، چنان‌که در فارسی، به معنی خاک و مرز و بوم است (یادداشت ۲ از بند ۴ هات ۴۴)، در هادخت نسک فرگرد سوم پارهٔ ۲۰ آمده: روان گناهکار در جهان دیگر سرگشته و پریشان چنین به زبان راند: کام نِمُویی زام kâm-nemôi-zam = به کدام زمین روی آورم. نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها، گزارش نگارنده.

۲. روی آوردن = نُمویی nemôi در دومین جمله همین بند نیز آمده از مصدر نَم nam، در جاهای دیگر اوستا بسیار به‌کار رفته: در پارهٔ ۳۵ زامیاد یشت با جزء اَپَ: apa-nam (به‌در رفتن، برگشتن، گریختن)؛ در پارهٔ ۹۶ از همان یشت با جزء فرا: frâ-nam (گریختن) همچنین است در پارهٔ ۱۸ از یسنا ۵۷ و در پارهٔ ۴ درواسپ (=گوش) یشت و در فقرهٔ ۵۶ از بهرام یشت به معنی خمانیدن است؛ در پارهٔ ۳۹ فروردین یشت و پارهٔ ۱۰ از دومین فرگرد وندیداد با جزء وی: vî-nam (گشودن، از هم جدا کردن، تمایل دادن)، واژهٔ نم nam در فرهنگ‌های فارسی به‌جا مانده و آن واژهٔ نمیدن است که به معنی میل کردن و توجه کردن یادگردیده است و در فرهنگ جهانگیری به این شعر مولوی گواه آورده شده:

وقت مرگ و درد آنسویی نمی چون که دولت رفت خوانی اعجمی

این شعر را در مثنوی جلال‌الدین نیافتم.

۳. کجا = کوثْهرا kuthrâ، یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳۴.

۴. رفتن از مصدر ای i یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱.

۵. آزاده، رزمی، سپاهی، لشکری = خْوَئِتو xvaêtu؛ پیشوا = اَئیریَمَنْ airyaman؛ برزیگر، کشاورز = وِرزِنا verezenâ (در اینجا به هیئت تأنیث آمده) به گفتار پیشه‌وران نگاه کنید در بخش نخست.

۶. دور داشتن از مصدر دا با جزء پَئیری: pairî-dâ دور داشتن، جدا کردن.

۷. خوشنودکننده = خشنو xshnu صفت است، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸.

۸. .... نظر به وزن شعر باید یک واژه افتاده باشد اما زیانی به معنی نرسیده.

۹. فرمانروا = ساشتَر sâstar سردار، سرکرده (امیر) نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۷ هات ۳۴.

۱۰. کشور = دَخیو dahyu، یادداشت ۶ بند ۱۶ هات ۳۱.

دومین بند

۱. ناتوان = اَن اَئِشَ an-aêsha، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۲۹.

۲. کم خواسته و کم کس یا کم کارگر: این دو واژه هر دو در متن صفت آمده، همچنان واژه‌ای که به «بخشای» گردانیدیم نیز صفت است یعنی بخشنده، بخشاینده. بسا صفت‌هایی که در اوستا به‌کار رفته، نه در فارسی و نه در هیچیک از زبان‌های دیگر، ترجمهٔ صفت به صفت درست درنمی‌آید، ناگزیر باید به هیئت دیگر درآورد تا همان مفهوم را برساند. کم خواسته = کمنَ فْشوَ kamna-fshva: از دو جزء آمیزش یافته نخست کمنَ kamna در فُرس هخامنشی نیز کمنَ kamna، در فارسی کم گوییم. دوم از واژهٔ فشو fshu (= پسو pasu) که در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ گفتیم به معنی چارپای خانگی است، کمنَ فشوَ یعنی کم رمه و اندک گله یا کسی که اندک گله و رمه دارد و چارپا کم دارد به عبارت دیگر کم خواسته (اندک مال) در گزارش پهلوی (= زند) نیز کم رمک (کم رمه) شده و در توضیح آمده خواستک کم (کم خواسته، کم مال). دومین صفت که کم کس یا کم کارگر باشد در متن کمنانَر kamnâ-nar آمده با واژهٔ نر nar ساخته شده و در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم که این واژه به معنی نر و مرد و کس می‌باشد در گزارش پهلوی کم مرد شده است.

۳. گله کردن = گَرِزْ garez، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۹.

۴. نگریستن، دیدن = وین vin (وئِن vaên) با جزء آ در متن آمده، در سر واژه در وزن زیادتی است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ هات ۳۰.

۵. یاری، رامش = رَفِذْرَ radedhra، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۸.

۶. به جای «بخشای» در متن چَگْوَنْگه cagvanh آمده، در یادداشت شمارهٔ ۲ گفتیم که این صفت است یعنی بخشاینده، در بند ۲۰ از هات ۵۱ چَگِد caged نیز صفت است به معنی بخشاینده، دهنده، ارزانی دارنده، کام برآورنده، آرزو برآورنده. در پارهٔ ۲ از یسنا ۳۸ (هفت هات) واژهٔ چَگِمَنْ cageman به معنی بخشش و ارمغان است، برخی این واژه‌ها را از مصدر چگ cag دانسته به معنی بخشیدن و آرزو کردن و درخواستن گرفته‌اند.

۷. دوست = فریَه frya، یادداشت ۶ بند ۱۴ هات ۴۳.

۸. آگاهانیدن، آموزانیدن = آخسا â-xsâ، یادداشت ۱۱ بند ۴ هات ۲۸.

۹. دارایی = ایشتی îštî، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

سومین بند

۱. بامدادِ روز: اوخشنانواَسنام در بند ۱۰ از هات ۵۰ نیز آمده. اَسنام‌اوخشا (در نسخه بدل اوشا) در گزارش پهلوی بند ۳ از هات ۴۶ آمده: وخشنیتار روچان (روزهای برافزاینده) در گزارش پهلوی بند ۱۰ از هات ۵۰ آمده په روشنیه خورشیت اندر روچ‌هوش آنِ اَروس (به روشنی خورشید در روز در سپیده‌دم بامداد) چنان‌که از گزارش پهلوی پیداست از این دو واژه سپیده‌دم یا بامداد اراده شده است. اوخشَن uxshan جداگانه در اوستا به معنی گاو نر است یا ورزاو = ورزگاو، در آلمانی ochs، در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۲۱ و جز آن به اوخشَن uxshan برمی‌خوریم، در گزارش پهلوی گوشن (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ بند ۱۸ هات ۴۴)؛ اَسْن asn = اَزَن azan به معنی روز در اوستا بسیار آمده، چنان‌که در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۱ و در اُزیرنگاه پارهٔ ۷ و جز آن.

۲. فراز آمدن، فرا رسیدن از مصدر اَرْ ar با جزء فرا، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۳ هات ۳۱.

۳. جهان، هستی، مردمان = اَنگهو anhu، در بندهای ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ از همین هات نیز آمده. یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸.

۴. فراگرفتن = دَرِتهرایی darethrâi (.Inf) از مصدر دَر dar (داشتن، دارا بودن، نگاهداشتن)، یادداشت ۷ بند ۷ هات ۳۱.

۵. آموزش، آگهش، فرمان، آیین = سِنگهَ sengha یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱.

۶. فزایش‌بخش، برافزاینده = : برخی این واژه را از وَرِزدا varezdâ دانسته‌اند از مصدر وَرز varez (ورزیدن، کردن، به جای آوردن)، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۴ هات ۲۹

نگاه کنید و برخی دیگر از مصدر وَرِدْ vared (بالیدن، فزایش دادن) نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ هات ۳۱.

۷. رهاننده = سئُوشیَنت saošyant، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳۴.

۸. یاری = اوتهایی ûthâi از مصدر اَوْ یاری کردن، یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹.

۹. آگاه ساختن، آموزانیدن = سانْسترایی sastrâi از مصدر سَنْگه sanh، بارتولومه Bartholomae از مصدر سَند sand (ساختن، انجام دادن) گرفته است. نگاه کنید به یادداشت‌های شمارهٔ ۱۵ از بند ۱ و شمارهٔ ۱ از بند ۴ هات ۲۹.

۱۰. برگزیدن = وَرْ var، یادداشت ۷ بند ۵ هات ۲۸.

چهارمین بند

۱. بازداشتن = پا pâ، در بند ۸ همین هات نیز آمده. یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸.

۲. به جای راهبر: وَژدرَ vazdra صفت است از مصدر وَز vaz که در پهلوی وزیتن و در فارسی وزیدن گوییم.

در فارسی وزیدن برای باد به‌کار می‌رود اما در اوستا به معنی رفتن و شدن و گراییدن و درآمدن و تاختن و دویدن و شتافتن و راندن و کشیدن و پریدن و روان شدن و وزیدن (باد) آمده است. یعنی برای هر آن فعلی که معنی جنبش و گردش از آن برآید. در پارهٔ ۳۳ تیریشت و در پارهٔ ۲ بهرام‌یشت فعلِ واژهٔ باد به‌کار رفته یعنی وزیدن؛ در پاره‌های ۷ و ۹ و ۱۱ و ۱۵ فعل واژه‌های گاو (ورزاو) و اسب و شتر و گراز آمده یعنی تاختن؛ در پارهٔ ۱۷ همان یشت، فعلِ مرد جوان است یعنی درآمدن؛ در فقرهٔ ۱۹ از همان یشت، فعل مُرغ شاهین است یعنی پریدن؛ باز در پارهٔ ۵۸ از همان یشت، فعل واژهٔ سپاه است یعنی دنبال کردن، پی نمودن؛ در پارهٔ ۶۹ زامیاد یشت، فعل واژه‌های گرسنگی و تشنگی به‌کار رفته یعنی روی نمودن؛ در پارهٔ ۲۰ مهریشت یک‌بار فعل اسپ و یک‌بار فعل واژهٔ نیزه آمده یعنی تاختن و پرتاب شدن، در گات‌ها نیز به این فعل برمی‌خوریم و آن در بند ۵ از هات ۵۳ می‌باشد که فعل دختران آمده به معنی به شوهر رفتن. وَزَئیذیایی vazaidhyâi (.Inf) در پارهٔ ۲۴ از دومین فرگرد وندیداد از مصدر وز vaz می‌باشد به معنی روان شدن (آب)، واژهٔ پرواز در فارسی از پئیری pairi یا پَرَ para (فرا، پیش) و از وازَ vâza رونده (از مصدر وَزْ) آمیزش یافته، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۲ از هات ۵۱.

۳. به جای «دین راستین» اَشَ asha آمده، در بند پیش نیز همین واژه آمده و از آن دین راستین زرتشتی یا مزدیسنا اراده شده است.

۴. برای روستا = شُوئیتهرَ shôithra و کشور = دَخیو dahyu به یادداشت‌های شمارهٔ ۶۵ از بند ۱۶ هات ۳۱ نگاه کنید.

۵. پرورانیدن، پیش بردن (ترقی دادن) = فرُورِتُوئیش frôretôiš از مصدر اَرْ ar با جزء فرا frâ که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند پیش گذشت، از همین بنیاد است فرِرِتی frereti که در هادخت نسک فرگرد دوم پارهٔ ۹ آمده، به واژهٔ فررِتی در پارهٔ ۲ از یسنا ۸ نیز، به نخستین جلد یسنا نگاه کنید.

۶. بدنام یا بدخوانده و زشت شناخته گردیده = دوش اَزوبا duš-azôbâ، یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۱.

۷. رفتار = شیَئُوتهَنَ šyaothana به این واژه بسیار برخوردیم بسا آن را به «کردار» برگردانیدیم.

۸. تباهکار = اَهِموستَ a-hemusta صفت است، در گزارش پهلوی فروت، مورت، یَهونت فَرو مرده بُوَد.

از همین بنیاد است مئوُذَنَ در صفت مئُوذَنُوکَرَ maodhanô-kara که در پارهٔ ۳۲ از یسنا ۹ آمده و در گزارش پهلوی موتک کرتار mûtak-kartâr شده یعنی تباهکار. این واژه در اینجا به معنی شهوتران است که در فارسی ورنج گویند چه مئوذَن maodhana به معنی حرص و شهوت است (ورون در پهلوی نیز به معنی شهوت و فساد است) صفت اَهموستَ a-hemusta که از اَ (از ادوات نفی = نه) و از هام ham (هم) و از موست musta ساخته شده یعنی کسی که از او شاد نتوان شدن یا نفرت‌انگیز (نگاه کنید به: Bartholomae Iran. Wörterb. sp. 280) در اینجا یادآور می‌شویم که واژهٔ مُده به ضم اول و فتح ثانی که در برهان قاطع به معنی بیمار و ناخوش گرفته شده همان واژهٔ پهلوی موتک mûtak است که یاد کردیم، برابر واژهٔ اوستایی مرورَ mrûra یعنی تباه‌کننده، زیان رساننده چنان‌که در دومین فرگرد وندیداد پارهٔ ۲۲ آمده و در گزارش پهلوی نیز موتک شده است.

۹. شهریاری = خشَتهرَ xshathra.

۱۰. بی‌بهره کردن، ربودن = میتهْ mith (= مَئِتهَ maêtha) در بند ۹ از هات ۵۳ با جزء هام: هام میته ham mith به همین معنی است در بند ۱۲ از همین هات با جزء‌های هام و اَئیبی: ham-aibî-mith به معنی پذیرفتن و راه دادن است، میتهْ mith برابر است با واژهٔ لاتین mitto.

۱۱. زندگی = جیاتو jyâtu، یادداشت ۱۱ بند ۳ هات ۳۱.

۱۲. به جای پیشرو: فرُوگا frô-gâ صفت است یعنی گام فرا نهنده، پیش‌رونده از مصدر گا gâ با جزء فرو = فرا: فراگا frâ-gâ، یادداشت ۵ بند ۶ از همین هات.

۱۳. راه = پَتْهمَنْ pathman یادداشت ۵ بند ۹ هات ۳۱.

۱۴. آیین نیک، خوب دانش = هوچیستی hu-cistî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰.

۱۵. آراستن از مصدر کَرْ kar کردن، ساختن، فراهم کردن، آماده کردن. یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰.

پنجمین بند

۱. دانا، خوب شناسا، نیک دانا = هوزِنتو hu-zentu، یادداشت ۱۵ بند ۳ هات ۴۳.

۲. توانستن = خشی xshi، به یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸ نگاه کنید.

۳. نگاهداری کردن = دَر dar داشتن، یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۷ هات ۳۱.

۴. بر آن داشتن، وادار کردن، از مصدر دا dâ (دادن، بخشیدن با جز آ).

۵. روش، رویه = اورواتی urvâti، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰.

۶. پیمان، پیوند و پیوستگی = میتهرَ mithra در فرس هخامنشی نیز میتهر، در فارسی مهر گوییم و به معنی پیمان و پیوند و دوستی و خورشید است و نام هفتمین ماه از سال است. در گات‌ها همین یک‌بار آمده و به معنی پیمان و پیوند (عهد و قرار) است. در بخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده و به همین معنی که در گات‌ها آمده در جاهای دیگر اوستا نیز آمده چنان‌که در فرگرد چهارم ونددیداد در پاره‌های ۱–۱۵ و در بسیاری از پاره‌های دیگر. گذشته از این، مهر یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست و مهریشت که یکی از دلکش‌ترین یشت‌هاست در ستایش ایزد مهر است. مهر فرشتهٔ فروغ و راستی و پیمان است. صفت میتهرْ و دروج mithrô-druj که در پارهٔ ۱۹ مهریشت و در پارهٔ ۳ از یسنا ۶۱ و در بسیاری از جاهای دیگر آمده یعنی دروغ‌گوینده به مهر یا پیمان‌شکن. همچنین صفت میتهروزیا mithrô-zyâ که در پارهٔ ۸۲ مهریشت و در پارهٔ ۳ از یسنا ۶۱ آمده یعنی به مهر زیان رساننده یا پیمان‌شکن؛ میتهرو اَئُوجَنگهْ mithrô-aojanh یعنی به مهر زور گوینده یا پیمان‌شکن که در پارهٔ ۱۰۴ مهریشت آمده و جز آن.

اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی چندین بار در سنگ‌نبشته (کتیبه)های خود مهر را یاد کرده‌اند. همچنین در کنده‌گری (حجّاری) طاق بُستان ایزد مهر پهلوی اردشیر دوم

ساسانی دیده می‌شود. چون در نخستین جلد یشت‌ها از مهر سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید.

نگاه کنید به آن نامه و به گفتار انگلیسی نگارنده:

Mithra-Cult: The Journal of the Bihar and Orissa Research Society, vol. XIX, 1933, Part III, p. 255-280

۷. برگشتن از مصدر ای، آمدن، شدن با جزء آ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۲ هات ۳۱.

۸. دستور، آیین، فرمان = رَشنْ rashn، در بند ۱۲ از هات ۳۴ به واژه‌های رازرِ râzare و راشْن râshn برخوردیم، هر دو از یک بنیاد است، نخستین را به معنی آیین گرفتیم و دومین را به معنی پاداش. در بند ۶ از هات ۵۰ به واژهٔ رازن râzan به معنی آیین برخواهیم خورد و از همین بنیاد است واژهٔ رَسمَن rasman که در آبان یشت پارهٔ ۶۸ و در بهرام یشت پارهٔ ۴۳ به معنی رده (صف جنگ) می‌باشد، برابر واژهٔ لاتین regimen که در فرانسه régime شده است، از همین واژه است واژهٔ رزم در فارسی، این واژه به معنی پیکار و نبرد و جنگ به مناسبت رده‌های (صف‌های) آراستهٔ جنگاوران و هماوردان است. همهٔ این واژه‌ها از مصدر رز raz درآمده که به معنی آراستن و مرتب ساختن و نظم دادن است چنان‌که در مهریشت پارهٔ ۱۴ و بهرام یشت پاره‌های ۴۳ و ۴۷ به‌کار رفته است. از این مصدر با جزء اَئیوی: aiwi-raz واژهٔ افراختن (افرازم، افرازد) فارسی درآمده است. در نخستین جلد یشت‌ها سطر سوم لغزشی به نگارنده روی داده واژهٔ «آراستن» را با مصدر رز raz اوستا یکی دانسته است. آراستن، چنان‌که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ هات ۲۹ گفتیم، از مصدر راد râd اوستایی است.

واژه‌هایی که از مصدر رَزْ raz درآمده در اوستا بسیار است از آنهاست ارِزَ areza که در مهریشت پارهٔ ۳۶ و در یسنا ۵۷ پارهٔ ۱۲ آمده؛ اَرِزَنْگه arezanh که در پارهٔ ۸ مهریشت و پارهٔ ۴۲ زامیاد یشت آمده به معنی رزم، آورد، جنگ، کارزار، پیکار، نبرد و به همین معنی است اَرِزْیا arezyâ در پارهٔ ۱۰۷ فروردین یشت؛ اَرِزَیَنت arezayant که در پارهٔ ۳۳ فروردین یشت آمده، صفت است یعنی جنگ‌کننده، رزم‌آزما و جز آن. در فارسی، گذشته از واژه‌های افراختن و رزم، واژهٔ رده یعنی رسته (صف) از همین بنیاد است.

رده بر کشیدند ایرانیان   ببستند خون ریختن را میان

(فردوسی)

رَشْنو rashnu که نام ایزد درستی و دادگری است نیز از بنیاد رَزْ raz می‌باشد. رشنو در فارسی رشن یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست. رشن یشت از آنِ این فرشته است، نگهبانی هجدهمین روز از ماه سپرده به این فرشته است. در نخستین جلد یشت‌ها، از او سخن داشتیم.

۹. زندگی کردن = جی (gi=گی ji)، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹.

۱۰. بخرد، خردمند، دانا، هوشیار = ویچیرَ vîcira، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۹.

۱۱. آزاده = خوئَتو xvaêtu، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ همین هات نگاه کنید.

۱۲. آگاهانیدن، گفتن از مصدر مرو mrû با جزء فرُو (= فرا frâ) فراگفتن.

۱۳. گزند، خونریزی، ستم = خْرونیَه xrûnya، در گزارش پهلوی ویخرونیه vixrûnîh در توضیح افزوده شده دروندیه drvandîh (ناپاکی) در بند ۸ از هات ۵۳ خرونِرا xrunerâ آمده، در گزارش پهلوی ویخرونیه vixrûnîh شده و در توضیح افزوده شده ریش rêš (زخم)، در بند ۱۱ از هات ۴۸ خرورَ xrûra صفت است یعنی خونخوار، سنگدل، بیدادگر، ستنبه، سهمگین. در گزارش پهلوی دروندان خروکیه در توضیح افزوده شده ریش rêš. به همین معنی است خرومَ xrûma در پارهٔ ۳۸ مهریشت و پارهٔ ۳۸ فروردین یشت و نیز به همین معنی است صفت خروتَ xrûta در فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۲۷. خرومین xrûmîn در مهریشت پارهٔ ۳۸ از قیود است یعنی ستمگرانه؛ خرو xrû در پارهٔ ۳۳ بهرام یشت یعنی گوشت خونین، پاره گوشت خام. خرو xrû نیز نام دیوی است، در پاره‌های ۹ و ۱۲ از یازدهمین فرگرد وندیداد با گروهی از دیوهای دیگر یاد شده است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از پارهٔ ۳۰ از چهارمین فرگرد وندیداد.

۱۴. پناه دادن، یاری کردن، نگهداری کردن، رهانیدن = اوزْاوئیتهیویی uz-ûithyôi (یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹) بارتولومه Bartholomae آن را از مصدر اَوْ av یاری کردن با جزء اوز uz، دانسته.

ششمین بند

۱. درخواستن = ایش ish در بند ۹ همین هات نیز آمده. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۴ هات ۲۸.

۲. آمدن = ای با جزء آ، در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند پیش گذشت.

۳. به‌درستی = هَئیتهیَه haithya در بند ۱۹ همین هات نیز آمده. نگاه کنید به یادداشت

شمارهٔ ۹ از بند ۵ هات ۳۰. بارتولومه Bartholomae آن را در این بند haêthahaya نوشته و به معنی Genossenschaft gehörig گرفته:

Altiranisches Wörterb. sp. 1729

هئیتهیَه haithya در اینجا صفت است یعنی آشکار، راست، درست، هویدا.

۴. آفریده = دامَن dâman، یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۱.

۵. به جای پیوستن در متن از مصدر گا gâ می‌باشد یعنی رفتن، گام فرانهادن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۴ همین هات.

۶. واژه‌ای که به نیکخواه گردانیدیم در متن وهیشتَ vahišta آمده. در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم که صفت تفضیلی است به معنی بهتر و همین واژه است که در فارسی بهشت شده است. در اینجا به معنی بهتری خواستار یا نیکخواه به‌کار رفته، چنان‌که در آغاز بند ۳ از هات ۳۳ به همین معنی آمده است.

۷. دوست = فریَه frya، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ همین هات.

۸. نخستین = پَئُواورویَه paouruya در بندهای ۹ و ۱۵ از همین هات نیز آمده. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹.

هفتمین بند

۱. پُشتیبان، پناه‌دهنده = پایو pâyu از مصدر پا pâ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸.

۲. مانند من، چون من = مَوَنتْ mavant، یادداشت ۳ بند ۱ هات ۴۴.

۳. دروغ‌پرست = درِگـوَنت dregvant، کسی از سران و فرمانگزاران و شهریاران دیویسنا مراد است. نگاه کنید به بند ۴ همین هات.

۴. آزردن، آسیب زدن = اِئِنَنگه aênanhê در بند ۸ نیز آمده، نگاه کنید به یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۰.

۵. آماده شدن، بارتولومه آن را از مصدر دَرْ dar گرفته (Altir. wört. sp. 690) به معنی خود آماده کردن. برای مصدر dar (داشتن) به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید. گِلدنِر Geldner آن را از مصدر darš (دَرِشْ daresh) یعنی جرأت کردن، جسارت ورزیدن گرفته است.

۶. جُز = انیَه anya، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳۴.

۷. منش = مَنَنگه mananh، در اینجا بی‌واژهٔ وُهو vôhu آمده ناگزیر همان امشاسپند

بهمن (منش نیک) مُراد است که نمایندهٔ منش نیک اهورامزد است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸.

۸. به جای دین راستین اَشَ asha دین زرتشتی مزدیسنا مُراد است.

۹. رسا ساختن تهرئُوش thraoš، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۴.

۱۰. به جای واژهٔ دستور دانسْتوا dastvâ آمده از مصدر دَنْگه danh (آموزانیدن) که در بند ۱۱ از هات ۴۳ برخوردیم: از همین بنیاد است صفت دَنگرَ danra در تأنیث دَنگرا (در نسخه بدل) که در بند ۱۷ از همین هات آمده یعنی دانا، آزموده، آگاه، کارآگه. در فروردین یشت پارهٔ ۱۳۴ و رام یشت پارهٔ ۴۰ نیز آمده.

همچنین از این بنیاد است دَنگـهَنگهْ danhanh یـعنی آزمـودگی، اسـتادی، چـابکی (مهارت) و واژهٔ دَهمَ dahma که در بند ۱۶ از هات ۳۲ آمده یعنی پارسا و آزموده و از دین آگاه و از آیین برخوردار (یادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۲).

صفت دانهیشتَ dahišta که در پارهٔ ۵ از کردهٔ سوم ویسپرد و در پارهٔ ۳ از یسنا ۱۳ آمده از واژهٔ دَهمَ می‌باشد یعنی داناتر و از فرزانگی برخوردارتر.

واژهٔ دستور در فارسی از همین واژهٔ اوستایی دانسـتوا danstvâ مـی‌باشد نـه از واژهٔ دست (= ید در تازی) که در برخی از فرهنگ‌ها پنداشته شده است و داراب دستور پشوتن سنجانا در ترجمهٔ کارنامک ارتخشیر پاپکان (کارنامهٔ اردشیر بابکان) چاپ بمبئی ۱۸۹۶ میلادی ص ۱۷ آن را برابرِ واژهٔ اوستایی زَستَ zasta دانسته، (بـرای واژهٔ دست = زستَ zasta نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ هات ۲۸). در فـرهنگ رشـیدی کـه واژهٔ دستور به معنی قاعده و قانون گرفته شده، درست است. دست در فارسی به معنی داوری و حکم و قضاء است. به همین معنی است در پهلوی چنان‌که در ارداویرافنامه فصل ۱۵ فقرهٔ ۱۰ آمده: دست کرد، رشید یاسمی در ترجمهٔ ارداویرافنامهٔ خود، چاپ تهران ص ۱۳ سطر ۱۴ به این معنی برنخورده است.

واژهٔ دست که در فرهنگ‌ها به معنی مسند و صدر و بسا به مـعنی طـرز و روش یـاد گردیده، به شعر انوری گواه آورده شده:

زهی دست وزارت از تو دستور   چنان کز پای موسی پایهٔ طور

همان واژهٔ اوستایی دانستوا می‌باشد که در نخستین جزء واژهٔ دستور هم دیده می‌شود.

دستور از دو جزء آمیزش یافته نخست از «دست» به معنی‌ای که یاد کردیم و از «ور»، در پهلوی دستوَر (دستوبر) dastovar (dasto-bar) شده جزء دوم که وَرْ باشد در اوستا و فُرس هخامنشی بَرَ bara یعنی بـرنده از مـصدر بَـر bar بـردن است چـنان‌که در اوسـتا

زَئوثْهرُوبَرَ zaothrô-bara یعنی (آب) زوۯبرنده، در پارهٔ ۱۳۲ آبان یشت آمده و در فرس هخامنشی تَکَ بَرَ taka-bara که در سنگ‌نبشته (کتیبهٔ) داریوش بزرگ در نقش رستم آمده به معنی سپر برنده یا تاج برنده (= تاجور) و باشد هم که به معنی تکاور باشد؟ وَرَ vara و بَرَ bara یکی است، باء و واو به همدیگر تبدیل می‌یابد چنان‌که در خود اوستا، مـانند واژهٔ گَذَوَرَ gadha-vara (در یسنا ۹ پارهٔ ۱۰) یعنی گرز برنده یا گرزور؛ گَئُوشاوَرَ gaoshâ-vara (در آبان یشت پارهٔ ۱۲۷) یعنی گوشواره در فارسی نیز هر دو هیئت به‌جا مانده، گاهی در انجام یک دسته از واژه‌ها بر و گاهی ور شده، چون پیغمبر در پهلوی پـتامبر pêtâmbar؛ رهبر؛ زنبر (= زنبیل)؛ داور، در پهلوی داتوبَر dâtobar؛ کینور، در پهلوی کینوور؛ کدیور (کدخدای) چنان‌که می‌دانیم در این واژه‌ها واو مفتوح و راء ساکن است، بسا هم واو و راء زده و حرف پیش از واو مضموم است. چون وخشور در پهلوی، وخشوَرْ یعنی پیغمبر (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ هات ۲۸)؛ رنجور؛ آرزو یـعنی آزمـند و خـود واژهٔ دستور. دستور در نوشته‌های پهلوی برای وزیر بزرگ یا بزرگ‌فرمدار (نـخست‌وزیر) و بسا برای بزرگ پیشوایان دینی یا موبد بزرگ آمده چنان‌که در کارنامک ارتخشیر پاپکان در فصل سوم در فقره‌های ۱۵ و ۱۹ و ۲۰ امروزه هم پیشوای بزرگ زرتشتیان را دستور نامند.

همچنین دستوور در پهلوی لفظ مرادف داتوبر یعنی داور است و به معنی داوری هـم آمده است، چنانک در ماتیکان هزارداتستان. نگاه کنید به:

Zum Sassanidischen Recht IV, von Chris. Bartholomae Heidelberg 1922, S. 52-53,

دستور نیز در فارسی به معنی اندرزدهنده و وزیر است:

سیامک خجسته یکی پور داشت   که نزد نیا جای دستور داشت

دستوری کاری است که از یک دستور برآید:

نه موبد مر او را، نه فرمانروای   جهان پر ز دستوری سو فرای

همچنین دستوری به معنی رخصت و اجازه است.

کنون من به دستوری شهریار   بپیچم به دین کـینه و کـارزار

(فردوسی)

دستووَریه dastovarîh (= دستوری) در پهلوی به معنی فتوی و اجازه است چنان‌که در شایست نه‌شایست فصل ۸ فقره‌های ۵ و ۱۰ و ۱۱ دستور مانند واژهٔ وزیر که گـفتیم در اوستا ویچیرَ vicira آمده به معنی صاحب رأی و فـتوی‌دهنده و دادگـر و قـانون‌شناس و حکم‌گزار است (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ هات ۲۹). دسـتور کسـی است

آزموده و از آیین برخوردار و دانشور و آگاه و از قانون و داد بهره‌ور، امروزه در فارسی واژهٔ دستور به معنی روش و آیین و قاعده هم به کار می‌رود. نگارنده واژهٔ دستور را در بند ۷ از هات ۴۶ به جای دانستوا dastvâ که ریشهٔ واژهٔ فارسی ماست، به معنی اصلی خود گرفته است.

۱۱. نهاد به جای دَئِنا daênâ، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱.

هشتمین بند

۱. در سر داشتن، در دل داشتن از مصدر دا dâ (دادن)، به همین معنی است در بند ۱۸ همین هات.

۲. هستی = گَئِتها gaêthâ در بندهای ۱۲-۱۳ همین هات نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰.

۳. آسیب آوردن، آزردن مانند شمارهٔ ۴ بند پیش.

۴. رنج، درد، گزند = آتهری âthri از مصدر آتهْ âth آزردن، تباه کردن، نابود ساختن، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۲.

۵. رسیدن از مصدر آنْس ans با جزء (فرا)، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳.

۶. واژه‌ای که به برگشته گردانیدیم برای رساندن معنی است چه پَئِیتیَئوگِت paityaoget از قیود است: از پئیتی paitî (در فرس هخامنشی پتی patiy) یعنی پذیره در فارسی پاد و پاذ شده، در سر یک دسته از واژه‌ها به‌جا مانده چون پاداش که در پهلوی پات‌دَهشن pâtdahišn گویند؛ پازهر یا پادزهر و جز آن. خود واژهٔ پذیره: پئیتی + اَرْ paiti-ar یعنی پذیره شدن، به ضد کسی رفتن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ هات ۳۱. جزء دوم از اَئُوجویی aojôi درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۲ گذشت و به معنی شدن و رفتن و جنبیدن و به گردش درآمدن است. واژهٔ پئیتیَئوگت paityaoget در گزارش پهلوی به په پَتیرَک رَوَشنیه pa patirak-ravašnîh گردانیده شده یعنی «به پذیره روش» پئیتیئوگت تبئِشهَیه patiyaoget tbaêshahya که در پارهٔ ۵۱ تیریشت و در پارهٔ ۸ یسنا شانزدهم آمده یعنی برگشت دشمنی، بازگشت ستیزه (به خود همان کسی که بدی و دشمنی از وی سر زده).

۷. رسیدن، درآمدن، گام زدن = جَس jas، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۲۸.

۸. آزار، دشمنی، بدخواهی، کینه، ستیزه = دْوَاِشَنگه dvaêshanh، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۲۸.

۹. خود = تَنو tanû (خویشتن)، یادداشت ۹ بند ۲ هات ۳۰.

۱۰. بی‌بهره ماندن، دور ماندن و بازداشته شدن = پا pâ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸.

۱۱. زندگی خوب (خوب زیوشن) = هوجیاتی hu-jyâtî؛ زندگی بد (دژزیوشن) = دوژجیاتی duz-jyâtî، نگاه کنید به یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

نهمین بند

۱. راد = اَرِدَ areda در بند ۱۶ همین هات نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳۴.

۲. آموزانیدن = چیش cish، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۳. به جای «کارسازتر» زِویشتیَه zevîštya آمده، می‌توان نیز به جای آن تندتر یا تواناتر آورد، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ بند ۹ هات ۲۸.

۴. بزرگ داشتن، بلند داشتن = اوزْ uz، یادداشت ۴ بند ۷ هات ۴۴.

۵. پاک = سپنتَ spenta (سپند) و به جای درست‌کردار اَشَوَنْ ashavan (اشو) آمده است.

۶. دربارهٔ «آفرینندهٔ جاندار» = گِئوش تَشَن geuš-tashan به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ هات ۳۱ نگاه کنید.

۷. خواستار شنیدن = ایش ish، یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸.

دهمین بند

۱. مرد و زن: در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم واژهٔ نر nar که در فارسی نیز نر گوییم به معنی یل و دلیر و به معنی مرد، در برابر زن، در اوستا بسیار آمده. بسا این واژه در اوستا نا nâ آمده، چنان‌که در همین بند ۱۰ از هات ۴۶.

زن = گِنا genâ در یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۱ نیز آمده، در بخش‌های دیگر نامهٔ مینوی غِنا ghenâ و غنا ghnâ چنان‌که در یسنا ۱ پارهٔ ۶ و یسنا ۲ پارهٔ ۶ و ویسپرد کردهٔ ۱ پارهٔ ۵ و جز آن. همچنین در گات‌ها جِنی jeni آمده چنان‌که در هات ۵۳ بند ۶ و در جاهای دیگر جَنی jani چنان‌که در یسنا ۱۰ پاره‌های ۱۵ و ۱۷ و در فرگرد ۲۰ وندیداد پارهٔ ۱۰ در پهلوی زن و در فارسی زن. در اینجا یادآور می‌شویم که زن نیکِ شوهر برگزیده در اوستا نائیری nâirî خوانده شده، در هفت هات: یسنا ۳۵ پارهٔ ۶؛ یسنا ۳۷ پارهٔ ۳؛ یسنا ۳۹ پارهٔ ۲؛ یسنا ۴۱ پارهٔ ۲ و بسا در جاهای دیگر به آن برمی‌خوریم. همچنین به واژهٔ نائیریکا nâirikâ به همین معنی در اوستا بسیار برمی‌خوریم. زن بدکردار و هرزه جَهی jahî و

جهیکا jahikâ خوانده شده، چنانک در اردیبهشت یشت پارهٔ ۹ و تیریشت پارهٔ ۵۹ و جز آن. در پهلوی جِه jêh و در برهان قاطع نیز یاد شده، از لغات زند و پازند، بـه مـعنی زن فاحشه و بدکار گرفته شده است، همچنین در همان فرهنگ واژهٔ جهمرز یاد شده و این هم درست است. جهمرز یا «زن‌باره» کسی است که به زن چه روسپی و یا بدکار درآمیزد. نگاه کنید به گفتار غلامبارگی در جلد وندیداد.

۲. به جای آوردن = دا dâ دادن، بخشودن، آفریدن.

۳. جهان = اَنْگهو anhu در بند ۳ از همین هات به آن برخوردیم و در بندهای ۱۱ و ۱۳ نیز آمده.

۴. دانستن = وید vid، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۸.

۵. پاداش = اَشی ashi، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۲۸.

۶. به جای درست‌کردار اَشَ asha آمده است.

۷. به جای بهشت خشَتْهر xshathra آمده، کشور جاودانی مزدا اهورا مُراد است یـا بهشت چنان‌که در بند ۳ از هات ۲۸ و در بسیاری از بندهای دیگر گات‌ها.

۸. نیایش = وهْمَ vahma، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴.

۹. برگماشتن = هَچ hac، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.

۱۰. برای پل‌چینوت به گفتار آن در بخش نخست نگاه کنید.

۱۱. گذشتن پَرْ par با جزء فرا (فرو) فراگذشتن، گذر کردن، نگاه کـنید بـه یـادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ هات ۴۴.

یازدهمین بند

۱. توانایی = خشَتْهرَ xshathra.

۲. کَرَپَنْ Karapan؛ کَوی kavî از آنان جداگانه سخن رفت.

۳. وادار کردن = یوج yuj (= yaog)، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰.

۴. مردم = مَشیه mašya در بند ۴ از هات ۲۹ و در بند ۱۱ از هات ۳۰ و در بندهای ۴ و ۶ و ۸ از هات ۳۲ و در بند ۵ از هات ۳۴ و در بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۱۱ از هات ۴۵ به آن برخوردیم، در بندهای ۱ و ۵ از هات ۴۸ نیز آمده است. به واژهٔ مَرتَ mareta کـه از همین بنیاد و به هـمین مـعنی است در بـند ۷ از هـات ۲۹ و در بـند ۵ از هـات ۴۵ نـیز برخوردیم، همچنین در بند ۱۳ از همین هات و در بند ۱۱ از هات ۲۹ واژهٔ مَشَ masha به همین معنی و از همین بنیاد است؛ در بند ۶ از هات ۳۰ و در بند ۱۲ از هات ۳۲ واژهٔ مَرِتَنْ

maretan صفت است یعنی مردنی، درگذشتنی (نگاه کنید به نام کیومرث در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ هات ۲۹).

واژه‌های دیگر از همین بنیاد چون مِرِتْهیو merethyu که در بند ۸ از هات ۵۳ آمده یعنی مرگ، از واژه‌های اَمِشَ a-mesha (امشا + سپند) و اَمِرتات a-meretat (امرداد) که هر دو با حرف نفی اَ آمده یعنی بیمرگ و جاودانی، جداگانه در گفتار امشاسپندان سخن رفت. همه این واژه‌ها از مصدر مَر mar درآمده که به معنی مردن است، لغت مردم که گفتیم از همین ریشه است یعنی مردنی، درگذشتنی، نگاه کنید به یادداشت شماره ۶ از بند ۴ هات ۲۹.

۵. بد = اَکَ aka، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۰.

۶. تباه کردن = مِرِنگَئِیدیایی merengeidyâi (.Inf) از مصدر مَرِنچ marenc که به معنی میرانیدن و نیست کردن و تباه کردن و کشتن است، در بند ۱ از هات ۳۱ و در بند ۱ از هات ۴۵ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ و در بند ۶ از هات ۵۳ به مرنچ برمی‌خوریم، از همین بنیاد و به همین معنی است. مِرِنچیایی merencyâi (.Inf) که در بند ۱۴ از نخستین فرگرد وندیداد آمده یعنی گزند رسانیدن، تباه ساختن و نیز از همین بنیاد است واژهٔ مَرَکَ maraka که در بند ۱۸ از هات ۳۱ آمده و در بخش‌های دیگر اوستا مَهرکَ mahrka و در فارسی مرگ شده است همچنین واژهٔ مَرَختَرْ maraxtar که در بند ۱۳ از هات ۳۲ آمده، به معنی تباه‌کننده، از همین بنیاد است مَرِدْ mared که هیئت دیگری است از مرنچ marenc و در بندهای ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ از هات ۳۲ به‌کار رفته است، برابر واژهٔ لاتین mordere که در فرانسه mordre شده است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ هات ۳۱.

۷. زندگی = اَهو ahu، یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸.

۸. دین = دَئِنا daêna به معنی نهاد و منش و وجدان است. چنان‌که در بند ۷ از همین هات.

۹. هراسیدن، بیم داشتن = خرود xrud (خرَئُود xraod) در بند ۱۳ از هات ۵۱ نیز آمده، در گزارش پهلوی خروسیشن یهبونتن (= داتن) یعنی خروش دادن، در گزارش پهلوی واژهٔ خرو xru یا خرود xrud مشتبه شده با واژهٔ خروس xrus (= خرَئُوس xraos) که به معنی خروشیدن است و در پهلوی نیز به خروشیدن گردانیده شده است. در بند ۸ از هات ۵۳ به واژهٔ خروس (خروشیدن) برمی‌خوریم (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ آن بند)، خرود xrud به معنی هراسیدن و بیم داشتن است؛ خروَنت xrvant صفت است (اسم فاعل) از مصدر خرو = خرود در نامهٔ پازند اَئوگِمَدئِچا Aogemadaecâ در پارهٔ ۲۸ به‌کار رفته و در پازند به جای آن سهمگین آورده شده است (دربارهٔ این نامه نگاه کنید به خرده اوستا، گزارش نگارنده) خرَئودَتْ اورْوَنْ xraodat-urvant که در پارهٔ ۴ از پنجمین فرگرد وندیداد آمده، صفت است یعنی هراسیدن روان.

۱۰. دربارهٔ پل چینوت (پل صراط) نگاه کنید به گفتار آن در بخش نخست.

۱۱. رسیدن، گراییدن = اَئیبی گم aibî-gam، یادداشت ۲ بند ۳ هات ۴۳.

۱۲. به جای «همیشه» ویسپَ (همه)؛ «پاینده» یو yu (جاودان) در بند ۸ از هات ۲۸ و در بند ۸ از هات ۴۹ نیز این دو واژه با هم آمده یعنی همواره جاودان.

۱۳. یار = اَستی asti، یادداشت ۹ بند ۲۲ هات ۳۱.

۱۴. خان و مان دروغ = دروجو دِمانَ drûjô-demâna دوزخ مراد است، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۱.

دوازدهمین بند

۱. نواده = نَپَتْ napat، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۴۵.

۲. خویش در متن آمده از واژه نپتیَه naptya آمده و از آن کسانی که از یک پشت و دودمانند، اراده شده است. نپتیه Naptya نیز نام یکی از پارسایان است در فروردین یشت پارهٔ ۱۰۲ یاد شده است.

۳. به جای نامور یا نامبردار اَئوجیَه aojya صفت است (اسم مفعول) از مصدر اَئوج aoj نامیدن، خواندن، یاد کردن، یادداشت ۵ بند ۱۰ هات ۳۲.

۴. روی کردن از مصدر گم gam با جزء اوس us (= اوز uz) در رسیدن، در آمدن، اوز در سر فعل جِن jen در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود.

۵. کوشش = تهوَخشَنْگه thwaxshanh، یادداشت ۹ بند ۲ هات ۲۹.

۶. گشایش‌بخش = فراد frâd، یادداشت ۹ بند ۱۴ هات ۳۴؛ هستی = گَیِتها gaêthâ، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰.

۷. پذیرفتن، راه دادن = هام اَئیبی میثْه ham-aibî-mith، به یادداشت ۱۰ بند ۴ از همین هات نگاه کنید.

۸. رامش بخشیدن = رَفِذْرایی rafedhrâi (.Inf)، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۸.

۹. سرانجام، پایان، فرجام = سَسْتَ sasta، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۳۰.

سیزدهمین بند

۱. آمادگی = رادَنگه râdanh به خدمت آماده بودن و در راه دین جان‌فشانی کردن و فداکاری کردن، مراد است. در بند ۱۷ همین هات نیز آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ هات ۲۹.

۲. برازنده و درخور = اِرِتهوَ erethwa، یادداشت ۲ بند ۱۰ هات ۲۸.

۳. شنوده شدن = فرَسرُوئیدیایی fra-srûidyâi (.Inf) در بند ۱۴ همین هات نیز آمده، شناخته شدن و نامبردار گردیدن یعنی چنین کسی سزاوار است که نام و آوازه‌اش به گوش همه کس برسد، نگاه کنید به یادداشت ۵ از بند ۱۲ هات ۳۴.

۴. زندگی = اهو ahu، در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ همین هات گذشت.

۵. هستی یا دارایی = گَیِتها gaêthâ در بندهای ۸ و ۱۲ نیز به آن برخوردیم.

۶. برافزودن = فراد frâd، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۳.

۷. خوب دوست یا دوست خوب = هوش هَخی huš-haxi، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۸. شناختن از مصدر مَن man شناختن، اندیشیدن، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

چهاردهمین بند

۱. پاکدین = اَشَوَنْ ashavan در بند ۵ از همین هات گذشت و آن کسی است پیرو دین راستین (اَشَ asha).

۲. دوست = اورْوَتهَه urvatha، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۳. دربارهٔ آیین مغ = مَگَ maga و صفت مه = مَزْ maz (بزرگ) نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ و شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۹.

۴. خواستن، آرزو کردن = وَسْ vas در بند ۱۶ نیز آمده، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱.

۵. پایان کار، سرانجام = یآوُنگه yânh (یاه yâh) یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۳۰.

۶. یک‌سرای = هَدَمْ ha-dam، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۴۴.

۷. درآمیختن یا گِرد هم درآمدن = مِیَس myas، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۳.

۸. گفتار = اوخذَ uxdha، یادداشت ۳ بند ۶ هات ۲۸.

۹. خواندن = زبا zbâ، یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۱.

پانزدهمین بند

۱. آگاهانیدن، گفتن = وَچ vac، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸.

۲. دانا، هوشیار = داتهَه dâtha؛ نادان، بیهوش = اداتهَه a-dâtha (با حرف نفی اَ) در بند ۱۷ همین هات نیز به این واژه برمی‌خوریم، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸.

۳. بازشناختن = وی‌چی vi-ci در بند ۱۷ از همین هات نیز آمده، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۹.

۴. به جای راستی، اَشَ asha: شاید که از این واژه همین معنی اراده شده باشد یا درست‌کرداری که در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۰ همین هات یاد کردیم یا دین راستین که در بند ۱۲ همین هات گذشت.

۵. ارزانی داشتن از مصدر دا dâ بخشودن، دادن، آفریدن.

۶. نخستین = پَئوااوروئیَه paouruya، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۲۸.

۷. آیین، داد = داتَ dâta، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳.

شانزدهمین بند

۱. راد = اَرِدَ areda، در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۹ همین هات گذشت معنی‌ای که نگارنده به این واژه داده سنّتی است در اینجا، همچنان در بند ۹ معنی دیندار و پارسا از آن برمی‌آید.

۲. آنجا = اَتهرا athrâ (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۲ هات ۳۱) سه بار دیگر در همین بند «آنجا» آوردیم و آن به جای یَتهرا yathrâ می‌باشد که از ظروف مکان است، در آغاز بند آینده نیز همین واژه به‌کار رفته است. (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۹ هات ۳۰).

۳. رفتن = ای، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱.

۴. خواستن = وَسْ vas در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۴ همین هات گذشت.

۵. خوش = اوشتا uštâ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰.

۶. بودن = ستُویی stôi (.Inf)، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۴.

۷. پیوستن = هَچْ hac، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳.

۸. به کام یا دارایی = ایشتی îštî، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

۹. افزایش = وَرِدِمام varedemam از مصدر وَرِدَ vərəd افزودن، بالیدن، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۱.

۱۰. آرام گزیدن، جای گرفتن = شی shi، یادداشت ۶ بند ۱۰ هات ۲۹.

هفدهمین بند

۱. به جای سنجیده در متن اَفْشمَن afshman و به جای ناسنجیده اَنْ اَفشْمَنْ an-afshman (با حرف نفی اَن an) آمده و در گزارش پهلوی به پَتمان patmân و لا پتمانیکیه lâ patmânîkîh گردانیده شده یعنی پیمان و نه پیمان یاموزون و ناموزون، چنان‌که بارتولومه

Bartholomae نوشته در گزارش پهلوی اَفْشمَن بـا افسـمن afsman مشـتبه شـده است. افشمن که در پارهٔ ۱۶ از یسنا ۱۹ و در پارهٔ ۴ از یسنا ۷۱ و پارهٔ ۳ از کردهٔ سیزدهم ویسپرد آمده به معنی یک فرد شعر یا بیت است. این واژه نیز در گزارش پهلوی به پتمان گردانیده شده و در اینجا پتمان (= پیمان) به معنی وزن و مقیاس شعر، درست است، اما در بند ۱۷ از هات ۴۶ از شیوهٔ سخن پیغمبر، در گات‌ها، دور می‌نماید که واژهٔ افشمن را به معنی گفتار موزون به‌کار برده باشد و خواسته باشد بگوید که در پیشگاه مزدا به نظم شفاعت خواهم کرد. بارتولومه افشمن را به معنی زیان گرفته (Nachteil) و اَن افشمن را بـه مـعنی سـود (vorteil) به این معنی پیغمبر فرماید: ای جاماسب من در پیشگاه مینوی مزدا از زیان یـا بیچارگی تو سخن خواهم داشت آن‌چنان که مزدا به تو آمرزش آورد و تو را ببخشاید.

بارتولومه اَفشَ afsha را که در پارهٔ ۱۰ از سیزدهمین فرگرد وندیداد آمده نیز از همین بنیاد گرفته به معنی زیان دانسته است (damnum), verlust, schaden، دانشمندان دیگر به معنی دیگر گرفته‌اند: اشپیگل Spiegel ترجمه کرده: unangemessenes, angemessenes؛ گلدنر Geldner پیش از این مانند اشـپیگل مـعنی کرده و پس از آن:

nicht in gemeiner Rede, (Lobes) Hymnen

هوگ Hâug: not curses, blessings

جکسن Jackson: not ordinances, ordinances

د هارله De Harlez: conformes aux règles saintes mais rien en dehors d'elles

یوستی Yusti: Unmetriches, Ungemessenes, metrisch

میلز Mills: not metrical. metrical

دارمستتر Darmesteter: rien qui ne soit conforme à vos lois, vos lois

کانگا Kanga: unmeasured verse, measured verse

پونگر Punegar: unmetrically 'in metre

چاترجی Chatterji: ingnble, noble

۲. سخن داشتن = سَنگه sanh یادداشت ۱ بند ۴ هات ۲۹.

۳. همچنین = هدا hada، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۲۹.

۴. فرمانبری، شنوایی = سِرَئوشَ seraosha، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸.

۵. شما: در متن وِستا vestâ (در نسخه بدل ویستا vîstâ) از ضمیر وَ va (شما) بارتولومه:
Bartholo. Altira. Wörterb. Sp. 1311

۶. نیایش = وَهْمَ vahma در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ همین هات گذشت.

۷. آمادگی = رادَنگه râdanh، در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۳ همین هات گذشت.

۸. اندرزگر (مشاور) = مَنْتو mantu، یادداشت ۶ بند ۴ هات ۳۳.

۹. کارآگاه = دنگرَ danra، در یادداشت ۱۰ بند ۷ همین هات گذشت.

۱۰. به واژه‌های دانا و نادان یا هوشیار و بیهوش و بازشناختن در بند ۱۵ همین هات نیز برخوردیم.

هجدهمین بند

۱. پایدار از صفت یو yu که به معنی پایدار و استوار است.

۲. به جای «من خود» اَس چیت as-cit، یادداشت ۲ بند ۶ هات ۲۹.

۳. دارایی = ایشتی ishtî، در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۶ همین هات گذشت.

۴. نوید دادن = چیش cish، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۵. ستیزه = آنستَ asta؛ ستیزه کردن = آنستایی astâi (Inf.)، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۳۴.

۶. در سر داشتن، در دل داشتن از مصدر دا در یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۸ گذشت.

۷. خواست، کام (اراده) = وارَ vâra، یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۳.

۸. خوشنود ساختن = خشنو xshnu، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸.

۹. دستور یا حکم و فتوی = وی‌چیتهَه vîcitha، یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۰.

۱۰. برای واژه‌های خرد = خرتو xratu و منش = مننگه mananh، نگاه کنید به یادداشت‌های ۸ ۹ از بند ۱ هات ۲۸.

نوزدهمین بند

۱. به جای دین، اَش asha آمده، از آن دین راستین زرتشتی اراده شده چنان‌که در بند ۱ از هات ۴۷.

۲. دُرست = هئیتهِیَه haithya، به یادداشت ۳ از بند ۶ همین هات نگاه کنید.

۳. به جای آوردن یا ورزیدن = وَرِزْ varez، یادداشت ۴ بند ۴ هات ۲۹.

۴. کام، آرزو، خواهش، خواست (اراده و میل) = وَسنَ vasna، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱.

۵. سازگارتر = فِرَشوتِمَ ferashôtema صفت است یعنی به کام و آرزو برابرتر، با خواهش کارسازتر. در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز این واژه با hyat-vasnâ آمده است.

۶. مُزد = میژد mizda، یادداشت ۷ از بند ۱۳ هات ۳۴.

۷. جهان آینده، دیگر جهان = پَراهو parâhu (بارتولومه نوشته parâhva) از پَرَ para، یعنی آن یکی، دیگر، و از اَهو ahu زندگی، جهان، هستی، پراهو صفت است مانند پرواَسنَ parô-asna که در یسنا ۵۵ پارهٔ ۲ و در فرگرد نهم وندیداد پارهٔ ۴۴ آمده و به همان معنی است: جهان آینده یا آنچه از آنِ دیگر جهان است. پَرُواَستی parô-asti که در هرمزدیشت پارهٔ ۲۵ و در هادُخت نسک در نخستین فرگرد پارهٔ ۵ آمده به همین معنی است. استی با واژهٔ ستی sti به معنی بود و هستی از یک بنیاد است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ هات ۳۴.

۸. به چیزی ارزانی شدن یا در خور بودن = هَن han، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۳۲.

۹. دربارهٔ جانور بارور = به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰. آرزومند: مَنِ ویستَ mane-vista این صفت از مَنِ (از واژهٔ مننگه mananh منش) و از ویست vista (اسم مفعول وید vid یافتن، پیدا کردن) ساخته شده است. مـن ویست یعنی آنچه در یاد بود یا آنچه دل خواهد، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ از هات ۲۹.

۱۱. ساختن، انجام دادن = سَند sand یادداشت ۱۵ بند ۱ هات ۲۹.

۱۲. چاره‌ساز‌تر: وِئدیشتَ vaêdišta صفت تفضیلی است از وِئدَ vaêda پدید آرنده (از مصدر وئد vaêd = وید vid پیدا کردن، یافتن) نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ هات ۲۹، وِئدیشتَ vaêdišta نیز به معنی آگاه‌تر است، چنان‌که در بند ۷ از هات ۳۲ و به این معنی از مصدر وئَد vaêd = وید vid دانستن، شناختن، آگاه بودن، درآمده است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ۳۲.

سپَنْمَدْگات: یسنا، هات ۴۷

نخستین بند یادداشتی ندارد.

دومین بند

۱. پاک‌تر روان یا سپندتر مینو = سپنیشتَ مئینیو speništa-mainyu، سپنیشتَ صفت تفضیلی است از سپنتَ spenta (سپند) که در بند پیش گذشت. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳.

۲. به جای «از روی» در متن اِاِآنو eeânû آمده از حروف اضافه است در بند ۱۶ از هات ۳۲ نیز به همین واژه برخوردیم و به جای آن «به» آوردیم. همین واژه است که در بخش‌های دیگر اوستا اَنو anu آمده چنان‌که در آبان‌یشت پارهٔ ۹۳ و در فرگرد دوم وندیداد پارهٔ ۱۱، در فرس هخامنشی نیز اَنوو anuv به معنی زی و سوی می‌باشد. چنانک در سنگ‌نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون).

بسا هم اِاِآنو eeânû یا اَنو anu جزیی (préfixe) است که در سر برخی از فعل‌ها درآمده برای برگردانیدن معنی اصلی مصدرها، چنان‌که در همین بند از هات ۴۷ بارتولومه Bartholomae آن را به فعل وِرِزیات (= به جای آورند، ورزند) پیوسته است. نگارنده آن را مانند لومل Lommel به منش نیک (وهومننگه) پیوسته است در گزارش پهلوی (زند) بند ۱۶ از هات ۳۲ و بند ۲ از هات ۴۷ کلمهٔ اِاِآنو eeanû به دهان گردانیده شده، یعنی که در گزارش پهلوی اِاِآنو eeânû که حرف اضافه است با اسم اِاِآوْنگه eeânh که در اوستا به معنی دهان است، مشتبه شده و مایهٔ اشتباه برخی از دانشمندان اروپایی و پارسی گردیده و اااآنو eeânû را در بند ۲ از هات ۴۷ به معنی دهان گرفته‌اند. برای eeânh دهان به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ هات ۲۸ نگاه کنید.

۳. پارسایی مانند بند پیش به جای آرمئیتی ârmaiti آورده شده.

۴. شناسایی = چیستی cistî، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۵. در بند ۳ از هات ۴۴ نیز مزدا پدر راستی خوانده شده نگاه کنید به آن بند.

سومین بند

۱. پدر: تا tâ به جای تر tar = پتر ptar، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ هات ۳۱ نگاه کنید.

۲. خُرّمی‌بخش = رانیو سکرتی rânyô-skereti در بند ۶ از هات ۴۴ نیز این صفت برای گئو gao (جاندار، چارپا) آورده شده. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ آن بند.

۳. آفریدن = هِم تَش hem-tash، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱.

۴. کشتزار = واسترَ vâstra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱.

۵. رامش‌دهنده = رامادانگه râmâ-dânh صفت است: از رامن râman (رامش) و از مصدر دا dâ (دادن) مانند صفت رامو داتی râmô-dâti که در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱ آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۰ هات ۲۹.

۶. پرسش و پاسخ کردن یا گفت و شنود کردن = هام‌فرَس ham.fras (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۶ هات ۳۳).

در متن آمده:

دومین heme افزوده شده، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود.

چهارمین بند

۱. سر پیچیدن، نافرمانی کردن = رَنگه ranh، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۲.

۲. توانا = ایسوَن isvan، یادداشت ۴ بند ۱۴ هات ۴۳.

۳. کم = کَسو kasu؛ بیش = پَرو paru نگاه کنید به یادداشت‌های شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ هات ۳۱ و شمارهٔ ۱ از بند ۶ هات ۳۲.

۴. مهربان = کاث kâthê در نسخه بدل kâthe بارتولومه Bartholomae آن را (.inf) دانسته از مصدر کن kan که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۳ از هات ۴۴ به معنی آرزو کردن و دوست داشتن یاد کردیم اما نظر به آکَ aka که پس از آن آمده باید اسم باشد. نگاه کنید به:

Gâthâ's des Zarathustra Yasna 47-51 Von Lommel s. 122.

Les Infinitifs Avestiques par E. Benveniste p. 34.

۵. بدخواه = اَک aka، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

پنجمین بند

۱. پیمان دادن، نوید دادن = چیش cish به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۲. بی = هَنرِ hanre، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۵ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۳. خواست (اراده) = زئوشَ zaosha، به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴. بهره‌ور شدن یا بخش یافتن = بخش baxsh، به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۵. منش زشت = اَکَ مَننگه aka. mananh در پهلوی آکومَن âkôman چنان‌که از ترکیب این واژه پیداست آکومن دیوی است همستار (ضد) وهومنه (بهمن) در جاهای دیگر اوستا و در نوشته‌های پهلوی بسیار یاد گردیده، از او در گفتار «امشاسپندان» سخن داشتیم.

۶. به‌سر بردن، جای گزیدن، نشیم کردن، منزل ساختن = آشی â-shi؛ به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

ششمین بند

۱. بخش = وی‌داتی vîdâtî، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۲. مُزد = وَنگهو vanhu، به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۳. گروه = رانَ râna، از این واژه دو گروه دینی مزدیسنان و دیویسنان اراده شده یا هماوردان، به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۴. به جای آوردن، دا dâ دادن، بخشودن.

۵. یاوری = دِبانزَنگه debazanh، به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۶ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۶. چه = زی zî، به این واژه در اوستا بسیار برمی‌خوریم و گاهی آن را در فارسی به «آری» گردانیدیم چنانک در بند ۱۴ از هات ۳۴ و در بند ۲ از هات ۴۸.

۷. بساکسان = پُئورو pouru = پَرو paru بیش، پُر، بسیار. در یادداشت شماره ۳ از بند ۴ از همین هات نیز به آن برخوردیم.

۸. خواستار شنیدن = اَئِش aêsh (ایش ish)، به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۹. گرویدن (Die Gâthâ's Von Bartholomae) = وَر var، به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

سپَنْمَدْگات: یسنا، هات ۴۸

نخستین بند

۱. چون = یِزی yezî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۳۱.

۲. سزا = آدا âdâ پاداش، دهش، یادداشت ۴ بند ۷ هات ۳۰.

۳. شکست دادن، چیر شدن، پیروزی یافتن = وَن van، در بند آینده نیز آمده یادداشت ۸ بند ۴ هات ۳۱.

۴. مردم = مشیَه mašya، یادداشت ۴ بند ۱۱ هات ۴۶.

۵. جاودانی، بیمرگی، پایداری، همیشگی = آمِرتاتات ameretâtât، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۱.

۶. رسیدن = آنس as، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳.

۷. دیرباز = دَئیبیتانا daibitânâ، یادداشت ۸ بند ۳ هات ۳۲.

۸. آگهی دادن = فراوَچ frâ-vac فراگفتن، از پیش آگهی دادن، نوید دادن چنان‌که در بند ۱۲ از هات ۳۴ و در بند ۶ از هات ۴۶ و جز آن = وَچ vac گفتن، آگاهانیدن. در آغاز بند آینده نیز به‌کار رفته، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸.

۹. بخشایش = سَوا savâ سود ایزدی و مینوی، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ هات ۴۴.

۱۰. برافراشتن، بلند کردن = وخش vaxsh، یادداشت ۵ بند ۶ هات ۳۱.

۱۱. نیایش‌کننده، نیایشگر = وَهمَ vahma، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴.

دومین بند

۱. دانا، شناسا، آگاه = ویدوَنگه vîdvanh، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۹.

۲. پیش = پَرا parâ، در بند ۲ از هات ۳۰ و در بند ۱۲ از هات ۴۳ نیز به آن برخوردیم.

۳. سزا = پِرتهَه peretha از مصدر پَر par درآمده که به معنی سزا دادن و برابر کردن و درست کردن و در گذرانیدن گناه است (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ هات ۴۴).

پِرتهه در گزارش پهلوی همین بند به ویترک vitark یعنی گذر گردانیده شده، از مصدر ویترتن یا ویتارتن vitârtan گذشتن. در گزارش پهلوی پِرتهه peretha مشتبه شده با کلمهٔ دیگر اوستایی پرتو peretu که به معنی گذر و پل است و از مصدر پَر par به معنی گذشتن و گذر کردن درآمده است. به کلمهٔ پرتو peretu (= پل) نیز در گات‌ها برمی‌خوریم چنان‌که در هات ۴۶ بندهای ۱۰-۱۱ و در هات ۵۱ بندهای ۱۲-۱۳ و بسا در جاهای دیگر اوستا، در گزارش پهلوی نیز ویترک vitark (گذر) شده است.

در گفتار چینود (صراط) از آن سخن داشتیم (نگاه کنید به یادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ هات ۵۱). کلمه‌های دیگر از بنیان پرتهه peretha نیز در اوستا بسیار است، از آنهاست آپرتی âpereti که در پارهٔ ۳۸ از سومین فرگرد وندیداد آمده به معنی سزا، حد، تنبیه؛ اَن آپرتهه an.âperetha در پارهٔ ۱۱ از نخستین فرگرد وندیداد یعنی کفاره‌ناپذیر، جبران‌نشدنی و این صفت برای گناهی می‌آید که با سزا و حد جبران نشود. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ هات ۵۳ و به گفتار پادافراه در جلد وندیداد.

۴. اندیشیدن = مَن man، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

۵. رسیدن = گم gam، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۲۸.

۶. آری = زی zî، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۴۷.

۷. پیدا = ویستَ vista، اسم مفعول وید vid (دانستن، شناختن) یعنی دانسته شده، شناخته گردیده، در گزارش پهلوی paitâk (پیدا)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ هات ۲۹.

۸. جهان = اَنگهو anhu، یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸.

۹. به جای پیام آکِرتی â-kereti، در گزارش پهلوی کرتاریه kartârîh کرداری بارتولومه به معنی kunde, Botschaft (آگاهی، پیام) گرفته و لومل Lommel آن را با کلمهٔ سانسکریت â-krti برابر دانسته به معنی Gestaltung (شکل، ترکیب) گرفته، دانشمندان دیگر هر یک به قرینهٔ سخن معنی مناسبی به آن داده‌اند.

سومین بند

۱. نیکخواه، نیک‌اندیش = هودا hu-dâ، یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۲. آموزش = ساسنا sâsnâ، آموزانیدن = سانگه sânh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ هات ۲۹.

۳. مانند تو = تهواوَنت thwâvant، یادداشت ۳ بند ۱ هات ۴۴.

۴. آیین = سِنگَه sengha، در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱.

۵. نهانی = گوزرَ gûzrâ، در گزارش پهلوی نیز نیها نیها (نیهان: نیهانیک) از مصدر گوز guz نهفتن، پنهان کردن. در فرس هخامنشی با جزء اَپَ: اَپَ گود apa-gaud چنان‌که در سنگ‌نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) در اوستا با جزء اَ: اَگوز a-guz و با جزء فرَ: fra-guz، در پاره‌های ۵۵–۵۶ ارت یشت آمده است.

چهارمین بند

۱. اندیشه (= پندار) و کردار و گفتار، نگاه کنید به یادداشت شماره ۴ از بند ۳ هات ۳۰ و به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ هات ۳۴.

۲. بهتر = وَهیَنگه vahyanh؛ بتر = اَشینگه ašyanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ هات ۳۰.

۳. به جای «کند» در متن دات = دهد از مصدر دا dâ دادن.

۴. دین = دَئِنا daênâ، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱.

۵. کام = زئُوشَ zaosha؛ خواهش = اوشتی ušti؛ کیش یا باور (اعتقاد) = وَرِن varena، به یادداشت‌های شمارهٔ ۲ از بند ۸ هات ۲۸ و شمارهٔ ۷ از بند ۲ و شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ هات ۳۰ نگاه کنید.

۶. پیروی کردن = هَچ hac، در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ هات ۳۳.

۷. پایان، انجام = اَپِمَ apema، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۳۰.

۸. به جای «خواست» = خرَتو همان است که در بند پیش نیز آمده و به جای آن خرد آوردیم، در این بند به معنی خواست ایزدی به‌کار رفته است.

۹. جدا = نَنا nanâ از ظروف مکان است، جایگاه جدا، جایگاهی است بر کنار، چنان‌که بارتولومه یاد کرده است، برابر است با کلمهٔ سانسکریت (Altira. wörterh. sp. 1041 nanâ) در گزارش پهلوی گبرا، نیسامن gabra nisâman = مَرت و ژن (مرد و زن) به

این می‌نماید که در گزارش پهلوی ننا nanâ با نرم نرم که در بند ۲ از هات ۳۰ آمده از یک بنیان پنداشته شده باشد، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ آن بند.

پنجمین بند

۱. شهریار خوب یا خوب شاه = هوخشتهر hu-xshathra ؛ شهریار بد یا بد شاه = دوشِ خشتهر duše.xshathra؛ شهریاری کردن، پادشاهی کردن = خشی xshi، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰.

۲. آیین، دستور = چیستی cisti، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۳. زندگی = زانتهه zatha، از مصدر زن zan (زادن) درآمده به معنی زایش است چنان‌که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۵ هات ۴۳ گفتیم، در گزارش پهلوی دهشن (آفرینش) شده است، در اینجا با صفت آینده (جهان آینده) جهان دیگر و زندگی جاودانی آینده مراد است، در بند آینده نیز آمده و به معنی آفرینش گرفتیم.

۴. آینده = اَئیپی aipî، یادداشت ۷ بند ۳ هات ۳۲.

۵. پاکی، پارسایی = یئُوژدانگه yaozdânh، به یادداشت شمارهٔ ۱ ۲ از بند ۹ هات ۴۴ نگاه کنید.

۶. کشت و ورز = وِرِزیاتَ verezyâta از مصدر وَرِز varez ورزیدن، یادداشت ۴ بند ۴ هات ۲۹، در گزارش پهلوی ورزیتار، واستریوش آمده. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱.

۷. خورش = خوارِتهَه xvaretha، یادداشت ۷ بند ۸ هات ۳۲.

۸. پرورانیدن = فشویوُ fshuyô صیغهٔ امر است از مصدر فشو fshu پرورانیدن، پرورش دادن چارپایان، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۲۹.

ششمین بند

۱. او: ضمیر ها hâ (در تذکیر ha) برمی‌گردد به آرمئیتی (سپندارمذ) که در بند پیش گذشت.

۲. ما: ضمیر نِه ne (na) دوبار آمده، نخستین افزوده شده در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود.

۳. خان و مان خوب یا خوب نشیمنگاه = هوشُوئیتهِمن hu-shôitheman در بند ۱۱ از همین هات هوشیتی hu-shiti آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۰ هات ۲۹.

۴. پایداری = اوتَ یوتی uta-yûti، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۵. نیرو = تِویشی tevîshi توش، تاب، زور. یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۹.

۶. ارجمند = بِرخذَ berexdha (در تأنیث برخذا بلند داشته شده، بزرگ و گرامی)، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۲.

۷. ضمیر او برمی‌گردد به (چارپا) که در بند پیش گذشت.

۸. گیاه = اوروَرا urvara، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۴۴.

۹. رویانیدن، رستن = وَخش vaxsh، یادداشت ۵ از بند ۶ هات ۳۱.

۱۰. آفرینش = زانتهه zatha، در یادداشت ۳ از بند پیش گذشت.

۱۱. جهان، هستی = اَنگهو anhu، در یادداشت ۸ بند ۲ همین هات گذشت.

هفتمین بند

۱. خشم = اَئِشمَ aêshma، در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ هات ۲۹.

۲. برانداختن یا برافکندن و دچار کردن = دیا dyâ، فقط با جزء نی nî آمده. در متن چنین است:

دومین نی nî چنان‌که دومینی پئیتی paitî افزوده شده، هر دو در وزن شعر زیادی هستند باید حذف شوند.

۳. ستم، سنگدلی = رِمَ rema، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۲۹.

۴. دور کردن، پذیره شده: = سا sâ با جزء پئیتی. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۸ هات ۳۱ و به یادداشت شمارهٔ ۲ همین بند نیز نگاه کنید.

۵. به جای پاداش در متن ویام vyam آمده، در پاره‌های ۱۱ و ۲۲ و ۲۸ فروردین یشت و پارهٔ ۹ تیریشت نیز آمده.

۶. به جای راست آمدن = درنج drenj آمده، در پارهٔ ۵۹ از هفتمین فرگرد وندیداد نیز آمده، در پارهٔ ۱۴ از نهمین فرگرد وندیداد و در پارهٔ ۱۳ از یسنا ۱۹ با جزء آ، به آن برمی‌خوریم به معنی استوار کردن و پایدار کردن است. درنج drenj نیز به معنی از برخواندن و آهسته بر زبان راندن و زمزمه کردن است. در اوستا بسیار آمده، چنان‌که در هرمزد یشت پارهٔ ۱۱ و فروردین یشت پارهٔ ۲۰ و فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۴۵ و جز آن در پهلوی درنجنیتن dranjênîtan نگاه کنید به:

Avestasprache und Altpersisch Von Bartholomae, in grundriss der Irani. Philol. I Band I Abt s. 159.

۷. یار، انباز، پیوند = هیتهو hithu، یادداشت ۵ بند ۱۰ هات ۳۴.

۸. مرد = nâ = نر nar؛ پاک = سپنتَ spenta، پاکان و مزدیسنان مرادند.

۹. آفریدگان = دامَن dâman، یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۱.

۱۰. سرای یا خان و مان = دانْم، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۴۵.

هشتمین بند

۱. کدام = کا kâ، در بند ۸ از هات ۴۴ نیز به آن برخوردیم و به جـای آن «چگـونه» آوردیم، در گزارش پهلوی نیز در آنجا «چگون» و در اینجا «کدام» آمده است.

۲. بخشایش = ایشتی îštî دارایی، خواسته، از آن بـخشایش ایـزدی اراده مـی‌شود. یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

۳. کشور = خشَتهر xshathra با صفت نیک = وُهو vôhu (به) بهشت مُراد است.

۴. پاداش = اَشی، در بند آینده نیز آمده یعنی بهره و بخش، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۲۸.

۵. دو بار واژهٔ تو آمده: نخست تویی tôi دوم تهوَ thwa در تأنیث تهوا thwâ از ضمایر اضافه است یعنی از تو، از آنِ تو. در گات‌ها بسیار به آن برمی‌خوریم چنان‌که در بند ۴ و در بند ۱۲ همین هات.

۶. به جای آشکارا آکا âkâ آمده، در گزارش پهلوی نیز آشکارک âškârak، هر چند که بُنیاد این واژه روشن نیست اما چون در بند ۴ از هات ۵۰ و در بند ۱۳ از هات ۵۱ همچنین در پارهٔ ۱۱ از یسنا ۶۰ نیز به آن برمی‌خوریم و در همه جا در جمله‌ای به‌کار رفته که از روز پسین و پل چینوت (صراط) و راه فردوس سخن رفته، بـه قـرینه بـاید از ایـن واژهٔ آشکاری کردار اراده شده باشد یا دیوان و داوری روز پسـین، چـنان‌که لومـل Lommel حدس زده است. گلدنر Geldner نوشته از این واژهٔ دیوان روز پسین اراده مـی‌شود کـه شخصیت یابد و پیکرآسا نمودار گردد Das personifizierte gericht، بارتولومه آن را در معنی استعاره چنین تعریف کرده: هر آنچه در جهان از مردمان سر زند، در جـهان دیگـر هویدا خواهد گردید، همان‌گاه که در روز پسین به سر پل چینوت رسند به آنان نموده شود که از یاران راستی‌اند یا به دروغ پیوسته‌اند. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲ هات ۵۰.

۷. آرزو شده = ایشیَه išya از مصدر ایش ish یادداشت ۱۲ از بند ۴ هات ۲۸.

۸. پارسا، راد = اَرِدْرَ aredra، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳۴.

۹. به جای منش نیک وُهو مئینیو vohu mainyu آمده، باید از آن وهومنه = منش نیک اراده شده باشد، یادداشت ۳ بند ۶ هات ۳۳.

۱۰. به جای سنجیدن در متن جَوَرَ javara آمده، بنیاد این واژه روشن نیست. بارتولومه آن را عبارت از سنجیدن کردارهای مردمان در روز داوری پسین دانسته.

۱۱. کردار = شیَئوتَهنَ šyaothana.

نهمین بند

۱. کی = کدا kadâ، در دو بند آینده نیز آمده.

۲. دانستن که در انجام این بند نیز آمده از مصدر وید vid، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۹.

۳. هر کسی: در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۳۱ گفتیم: یزی yezî از حروف ربط است به معنی اگر، چون، چه. در اینجا با واژه (= کَه ka که، کدام) به معنی «هر کسی».

۴. توانا بودن = خشی xshi، در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۵ همین هات گذشت.

۵. آسیب، آزار، رنج = اَئیتهی aithî؛ بیم = دوَئِتها dvaêthâ ، نگاه کنید به یادداشت‌های شمارهٔ ۴ ۵ از بند ۱۶ هات ۳۲.

۶. در متن آمده: اِرِشْ مویی اِرِژوچام ereš. môi. erezûcam. اِرِژ erez = اِرِش ereš در سر کلمهٔ اِرِژوچام افزوده شده، در وزن شعر زیادتی است، باید برداشته شود. اوچام ûcam «باید گفته شود» از مصدر وَچ vac گفتن آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸. نگاه کنید به:

vorgeschichte der iranischen sprachen von Bartholomae ?? 116.4 in grundriss der Iran. Philol. I Band I Abt. S. 64

در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰ به واژهٔ اِرِشْ ereš «دُرست» نگاه کنید.

۷. دستور، داوری = وَفو vafu، یادداشت ۱ بند ۶ هات ۲۹.

۸. رهاننده = سئُوشیَنت saošyant (سوشیانت) کسی که از او سود ایزدی آید، خود پیغمبر زرتشت مُراد است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ هات ۳۴.

۹. پاداش = اشی ashî، در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند پیش گذشت.

۱۰. چسان = یتها yathâ.

دهمین بند

۱. به جای مرد در متن nar نر آمده که در فارسی نیز نر گوییم، از این واژه باید سرکردگان و رزمیان و سپاهیان اراده شده باشد. شهریاران که نیز از همین گروه بشمارند و در انجام این بند یاد شده، همین گروه از مردم است، نگاه کنید به گفتار پیشه‌وران.

۲. به جای پیام مانَری manari آمده. بارتولومه آن را از مصدر مَرْ mar (یاد آوردن) دانسته است (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ هات ۳۱) چون معنی مانری درست روشن نیست، به قرینه سخن به جای آن پیام آوردیم. می‌توان به معنی گفتار و آیین و دستور و فرمان گرفت.

۳. شناختن از مصدر وید vid که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ گذشت.

۴. پلیدی = موتهرَ mûthra، در فرگرد ششم وندیداد در پاره‌های ۷ و ۸ و ۲۹ نیز آمده و با واژه‌های است ast (استخوان)، وَرِسَ varəsa (مو)؛ سپامَ spâma (ریمن) ونگهوتات vanhutât (خون) یک‌جا یاد گردیده. در این پاره‌ها از این سخن رفته که کشاورزان باید زمینی را که برای کشت و ورز به‌کار آید، از این آلایش‌ها و پلیدی‌ها پاک کنند. برابر واژهٔ اوستایی موتهرَ mûthra در سانسکریت موترَ mûtra به معنی شاش است. در بند ۱۰ از هات ۴۸ ناگزیر این واژه به معنی پلیدی و پلشتی و ناپاکی است یا خبث و نجاست.

۵. به جای «می» مَدَ mada، در بخش‌های دیگر اوستا مَذَ madha چنان‌که در یسنا ۹ پارهٔ ۱۷ و یسنا ۱۰ پارهٔ ۸ و یسنا ۱۱ پارهٔ ۱۰ و ارت یشت پارهٔ ۵، در پهلوی همین کلمه است که در فارسی «می» گوییم یعنی نبید؛ از همین بنیاد است مذو madhu که در فرگرد پنجم وندیداد در پاره‌های ۵۲–۵۴ و در فرگرد چهاردهم وندیداد پارهٔ ۱۷ آمده است. در پارهٔ ۵۲ از فرگرد پنجم «مذو» با صفت اَن آپَ an-âpa آمده، درست برابر فارسی می ناب. این واژه‌ها از مصدر مد mad درآمده که به معنی مست شدن و سرخوش گردیدن است، چنان‌که در نخستین پاره از هشتمین کردهٔ ویسپرد، نگاه کنید به یادداشت پاره ۱۷ از چهاردهمین فرگرد وندیداد. مَدْ mad نیز به معنی پیمودن و پخش کردن است. چنان‌که در یسنا ۵۴ پارهٔ ۱.

۶. برانداختن، برافکندن، زند = جَنْ jan با جزء اَ، یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۱۴ هات ۳۲.

۷. کرپان = کَرَپَن karapan پیشوای دیو یسنان، از او جداگانه سخن داشتیم.

۸. از روی کین = angrayâ، نگاه کنید به واژهٔ انگرَ angra در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۵ هات ۴۳.

۹. در متن نیز خرد = خرَتو xratu آمده به معنی آهنگ (نیت، قصد).

۱۰. فریفتن = اوروپَیَه urûpaya این معنی‌ایست که از قرینهٔ سخن بـرمی‌آید، کـانگا kanga آن را از مصدر روپ rup و برابر فارسی «بودن» دانسته است.

۱۱. شهریار بد = دوش خشتهرَ در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۵ همین هات گذشت.

۱۲. کشور یا سرزمین و مرز و بوم = دَخیو dahyu، در بند ۱۲ نیز آمده. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۶ هات ۳۱.

یازدهمین بند

۱. کِشتمند یا از کِشت و ورز برخوردار = واسترَوَئیتی vâstravaitî، یادداشت ۷ بند ۹ هات ۳۱.

۲. خوب خان و مان = هوشیتی hu. shiti، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۰ هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۶ همین هات نگاه کنید.

۳. روی نمودن = گم gam گامیدن، گام زدن، آمدن، رسیدن، در انجام همین بـند «راه یافتن» نیز از همین مصدر است که با جزء «آ» آمده:

۴. خونخوار = خرورَ xrûra، یادداشت ۱۳ بند ۵ هات ۴۶.

۵. رامش = رامَن râman، یادداشت ۷ بند ۱۰ هات ۲۹.

۶. شناسایی = چیستی cistî، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

دوازدهمین بند

۱. خوشنودی = خشنو xshnu، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸.

۲. آیین = سِنگه sengha، یادداشت ۴ از بند ۳ همین هات.

۳. بیرون کردن = هَچ hac یادداشت ۶ از بند ۴ همین هات.

۴. برافکننده = هَمَئِستَرْ hamaêstar، در مهریشت پارهٔ ۱۶ و فرگرد دهم وندیداد پارهٔ ۱۷ و جز آن نیز آمده و در پارهٔ ۸ از یسنا ۱۶ در تأنیث هموئیستری hamôistrî آمده، در پهلوی همیستار hamêstâr یعنی هماورد یا رقیب و مخالف و ضدّ. این اسم از مـصدر مـید mid (=مئِد maêd) که فقط با جزء هانم ham آورده شده، درآمده است یعنی برانـداخـتن، بـه زمین افکندن. همیستَ hamista که در پارهٔ ۶ از یسنا ۸ آمده اسم مفعول همین مصدر است یعنی برانداخته و برافکنده، هَمیستَیِه hamistayaê که دوازده بار در پاره‌های ۲–۵ از یسنا ۶۱

با واژه نیژبِرتَیَئِه nizberetayaê (به‌در بردن) آمده یعنی برافکندن، برانداختن. همیستئه hamistee یعنی برافکندن؛ نیژبرتِئه (.Inf) nizberetee که در همان پارهٔ ۵ از یسنا ۶۱ آمده یعنی به‌در بردن، در گزارش پهلوی همه این واژه‌ها همیستار hamistâr یا همیستاریه hamistârîh شده است.

۵. خشم = اَئِشِمَ aêshema، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ هات ۲۹.

۶. به جای برگماشته شده در متن داتا dâtâ از مصدر دا dâ دادن.

سپَنْمَدْگات: یسنا، هات ۴۹

نخستین بند

۱. دیرگاه = یو yu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۱۱ هات ۴۶.

۲. ستیزه‌جوی: پَفر pafrê، این معنی و بسا معنی‌های دیگر چون مخالف و ضد و جز آن از قرینهٔ سخن برمی‌آید. پیداست، این واژه در جمله‌ای که سخن از بـزرگ‌ترین دشـمن پیغمبر است، نباید معنی خوبی داشته باشد و به همین جهت هـر یک از دانشـمندان بـه مناسبت جمله به مفهومی از این‌گونه حدس زده‌اند. برخی آن را از بنیاد پَر par مصدری که به معنی ضدیت کردن و مخالفت کردن است، گرفته‌اند، بارتولومه از مصدر پر par به معنی باز داشتن و مانع آمدن دانسته است. چون در هیچ جای اوستا سراغ نداریم که پَر به این معنی هم آمده باشد، باید بگوییم که این نیز حدسی است که از قرینهٔ سخن برخاسته است. در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ هات ۴۸ گفتیم که پر par به چندین معنی در اوستا به‌کار رفته: نخست پُر کردن و انباردن و انباشتن، دوم گذشتن و گذر کردن، سوم سزا دادن و تنبیه کردن و محکوم ساختن، چهارم برابر کردن و درست کردن و جبران کردن و در گذرانیدن گناه، لومل Lommel سومین مصدر را ریشهٔ واژهٔ پفرِ pafrê برگزیده، بـه مـعنی مـحکوم گرفته است (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ هات ۴۴).

پفرِ در گزارش پهلوی به پانکیه pânakîh (پناه) گردانیده شده است.

۲. گمراه = دوش اِرِتهری duš.erethrî این صفت از دو جزء آمیزش یافته: دوش (بد و زشت)؛ اِرِتهری از مصدر هَر har که به معنی نگهداری کردن و پاس داشتن است، بنابراین دوش ارتهری یعنی بد نگهداری شده یا زشت پاسبانی گردیده یا گمراه و از راه راست به‌در رفته و بی‌نگهبان و پاسبان مانده.

هَر har با جزء نی nî به معنی پاسبانی و نگهبانی کردن و خود نگاهداشتن در یسنا ۱۹ پارهٔ ۱۰ و یسنا ۵۷ پارهٔ ۱۶ و یسنا ۵۸ پارهٔ ۴ آمده است. در خودگات‌ها، در هات ۳۱ بند ۱۳ و در هات ۴۴ بند ۲ به واژهٔ هارَ hâra به معنی پاسدار و نگران و آگاه برخوردیم و در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۳ هات ۳۱ گفتیم که واژهٔ زینهار در فارسی از «زین» و «هار» ساخته شده یعنی پاسدار از این، هشدار زین.

واژه‌های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار است. از آنهاست هَرِتَر haretar که در پاره‌های ۴-۵ از دومین فرگرد وندیداد و در پاره ۱۰۳ مهریشت و جز آن آمده یعنی پاسدار و نگاهبان. در نامهٔ پهلوی بند هشن و در مروج‌الذهب مسعودی هردار پسر سپیتمان، نهمین نیای پیغمبر زرتشت یاد گردیده است. این هردار با هَرتر haretar اوستا یکی است؛ هَرتهرَ harethra یعنی پاس، نگهداری؛ اَذائیتیو انگهَرتهرَ adhâityô, anharethra صفت است یعنی درست نگهداری نگردیده و آنچنان‌که باید (از روی داد و قانون) پاسداری نشده، به این دو واژه در چهاردهمین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۷ و در پانزدهمین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۶ و جز آن برمی‌خوریم.

هَرتهرَوَنت harethravant در تأنیث هروتهروَئیتی harethravaitî در پارهٔ ۲ از یسنا ۵۵ یعنی پاسمند یا نگاهدار. هیشارَ hishâra در پارهٔ ۱۷ از یسنا ۵۷ نیز صفت است یعنی پاسبان، نگهبان. هَرتهرایی harethrâi در پارهٔ ۳ از یسنا ۵۵ یعنی پاسبانی، نگهبانی، هَنگهَئوروَنگه hanhaurvanh که در پارهٔ ۱۰۴ فروردین یشت یاد شده نام یکی از پارسایان است یعنی پاسدار. واژه‌هایی که از بنیاد مصدر هَر har برشمردیم، در گزارش پهلوی (= زند) سردار و سرداریه (سرداری) شده، اما واژهٔ دوش اِرِتهری duš.erethrî در بند ۱ از هات ۴۹ در گزارش پهلوی به دوش نکیریه duš.nikîrîh گردانیده شده، یعنی دشنگری یا بدنگهبانی و بدپاسبانی.

۴. خوشنود ساختن = چیخشنوشا cixshnushâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ هات ۳۲.

۵. پاداش = آدا âdâ و باشد هم که از آن در اینجا فرشتهٔ پاداش اراده شده باشد. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۷ هات ۳۰ و به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۱ هات ۳۳.

۶. آمدن از مصدر گم gam گامیدن، گام زدن، گراییدن. یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۲ هات ۲۸.

۷. پناه بخشیدن یا رامش دادن = رَپ rap با جزء اَ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ هات ۲۸.

۸. مرگ، نیستی، تباهی = اَئوشَنگه aoshanh، یادداشت ۱۰ بند ۱۴ هات ۳۲.

۹. دریافتن، جستن، پیداکردن = وید vid، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۹.

دومین بند

۱. آموزگار: به جای آن تکئِشَ tkaêsha آمده، در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ هات ۳۱ گفتیم که این واژه در فارسی کیش شده به معنی دین به کار می‌رود، در بند آینده نیز به همین معنی به‌کار رفته است. نظر به ریشهٔ این واژه، به معنی آمـوزش و آگـهش و دانش است به‌ویژه آموزش دینی.

تکئش در این بند به معنی آموزگار دینی است و از آن آموزگار دین دروغین دیویسنا اراده شده است. در یسنا ۹ پارهٔ ۱۰ تکئش به معنی دسـتور و داور و آمـوزگار است. در آنجا، مانند بند ۲ از هات ۴۹، در گزارش پهلوی به دستوور dastovar گردانیده شده است یعنی دستور. دربارهٔ دستور به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ۴۶ نگاه کنید.

۲. دیرباز = دَئیبیتا daibitâ، یادداشت ۸ بند ۳ هات ۳۲.

۳. کلمه‌ای که به در سر راه ماندن آوردیم به جای از مصدر مَنْ man (ماندن) می‌باشد. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ هات ۲۹.

۴. سرپیچیدن یا سرکش و روگردان و نافرمان = رارِشَ râresha، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۲.

۵. به جای در اندیشه داشتن از مصدر dar داشتن، نگاهداشتن، یادداشت ۷ بند ۷ هات ۳۱.

۶. به جای «شود» یا «بود» = ستُویی stôi، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۴.

۷. ونی، و نه = نئِدا naêdâ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۴۵.

۸. پرسش و پاسخ کردن = پرس pares (فرَس)، یادداشت ۳ بند ۲ هات ۲۹.

سومین بند

۱. به جای آیین وَرِنَ varena، در بند ۲ از هات ۳۰ (آوَرِنَ) و در بند ۱۱ از هات ۳۱ و در بندهای ۱ ۲ از هات ۴۵ و در بند ۴ از هات ۴۸ نیز به آن برخوردیم و به جای آن کیش آوردیم (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ هات ۳۰) اما چون در همین بند خود واژهٔ کیش (= تکئِشَ tkaêsha) آمده و چنان‌که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند پیش گفتیم، ایـن واژه در گات‌ها برای کیش دروغین به‌کار رفته، برای بازشناختن، واژه ورن را در این بند به «آیین» گردانیدیم.

۲. نهادن، فرونهادن = نی‌دا nî-dâ یادداشت ۱۰ بند ۸ هات ۴۵.

۳. سود بخشیدن = سوئیدیایی sûidyâi، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۴۴.

۴. زیان رسانیدن = راشَینگهِ râshayengê یادداشت ۶ بند ۱۱ هات ۳۰.

۵. آرزو داشتن = آز âz، یادداشت ۹ بند ۶ ها ۳۳.

۶. پیوستن = sare، یادداشت ۳ بند ۲۱ ها ۳۱.

۷. آمیزش = هَخْمَنْ haxman = (هَخِمَنْ haxeman) در یسنا ۴۰ (هفت هات) در پاره‌های ۲-۳ نیز آمده همچنین در یسنا ۶۰ پارهٔ ۷، چنان‌که در گفتار پیشه‌وران گفتیم هَخْمنْ در پارهٔ ۴ از یسنا ۴۰ برای گروه لشکریان آورده شده، در برابر گروه پیشوایان و گروه برزیگران.

۸. بازداشتن از مصدر مرو mrû (گفتن) با جزء انتر antare (اندر). انتر مرو antare. mrû درست برابر است با واژه لاتین inter-dicere که در فرانسه interdire شده یعنی نهی کردن، بازداشتن. واژه انتر دو بار در متن آمده است.

چهارمین بند

۱. بدخرد = دوش خرَتو duš-xratu، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۲. خشم = اَئِشمَ aêshema، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۲۹.

۳. ستم، سنگدلی = رِمَ rema، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۲۹.

۴. بالانیدن، فزودن = وَرِد vared یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۱.

۵. شبان یا گله‌پرور (چوپان) و نه شبان یا کسی که گله و رمه نپرورد و از چارپایان سودمند نگهداری نکند = فشویَسو fshuyasû، افشوینت a.fshuyant از مصدر فشو fshu پروراندن. یادداشت ۹ بند ۵ هات ۲۹.

۶. کردار نیک = هوَرشتَ hvaršta؛ کردار بد = دوژورشت duz.varšte، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۷. فزونی کردن یا چیر شدن (وانس) از مصدر ون van (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۴ هات ۳۱) برخی واژه وانس vas را از مصدر وس vas (خواهش داشتن و آرزو کردن) گرفته‌اند، چنان‌که در گزارش پهلوی به کامک یعنی کام و خواهش و آرزو، گردانیده شده است (یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ هات ۲۸ و به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۴ هات ۳۱.

۸. خان‌ومان (dan) = دانم dam (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۴۵) برخی آن را از مصدر دا dâ (دادن، بخشودن، آفریدن) دانسته‌اند. از بند آینده پیداست که از خان‌ومان دیو، دوزخ اراده شده در برابر کشور مینوی مزدا (= بهشت) که پاداش نیکوکاران است.

۹. دین = دَئِنا daêna نهاد و روان و وجدان، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ هات ۳۱.

پنجمین بند

۱. کامیابی = ایژا îzâ؛ گشایش یا افزونی = آزوتی â.zûti، در بند ۱۰ همین هات نیز آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۶ هات ۳۳.

۲. پیوستن = sar، یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱.

۳. پارسایی = آرمتی ârmati، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲.

۴. خوب شناسا، نیک دانا = هوزِنتو huzentu، یادداشت ۱۵ بند ۳ هات ۴۳.

ششمین بند

۱. در متن واژهٔ فَراِشیا جزء فَر fra در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود و چنین باشد: ایشیا šyâ از مصدر ایش ish یعنی برانگیزانیدن و گسیل داشتن و با جزء فرو (= فرا frâ) یعنی فرا برانگیختن. برخی آن را از مصدر ایش ish به معنی در خواستن دانسته‌اند. به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۴ هات ۲۸ و به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۴ هات ۳۱ نگاه کنید.

۲. گفتن = مروایتِ mrûitê (.Inf) در بخش‌های دیگر اوستا مروتِ mrûtê و مروایت mrûite با جزء فرا frâ چنان‌که در یسنا ۳ پارهٔ ۲۵ و یسنا ۸ پارهٔ ۴ یعنی فراگفتن و فراخواندن از مصدر مرو mrû (گفتن)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۷ هات ۳۱.

۳. اندیشه = آمَنَنگها a.mananhâ اندیشه، پندار، منش، نهاد.

۴. خرد = خرَتو xratu.

۵. بازشناختن = وی چیدیایی vî.cidyâi، با واژه اِرِش ereš، درست بازشناختن، درست برگزیدن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰.

۶. شنوانیدن = سرو sru شنیدن، شنوانیدن، خواندن، در بندهای ۷ و ۹ نیز آمده، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸.

۷. مانند شما = خشماوَنت xshmâvant، یادداشت ۳ بند ۱ هات ۴۴.

در همین بند واژهٔ شما (خرد شما) خشماکَ xshmâka که بسا هم یوشماک yûshmâka آمده صفت است یعنی از شما، در تأنیث خشماکا xshmâkâ و یوشماکا yûshmâkâ در هات ۳۴ بند ۵ و هات ۴۴ بند ۱۷ و هات ۴۶ بند ۱۴ و جز آن به این واژه برخوردیم.

هفتمین بند

۱. شنودن = سرو sru، در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند پیش گذشت. به جای گوش فرادادن = گوش gush آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ هات ۲۹.

۲. پیشوا = ائیریَمَن airyaman؛ آزاده = خوَئتو xvaêtu؛ کشاورز = وِرِزِنَ verezena، به گفتار پیشه‌وران نگاه کنید.

۳. دادآور = داتَ (داد و آیین) در گزارش پهلوی نیز داتار شده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ هات ۳۳.

۴. آوازه، نام (شهرت) = فرَسَستی fra.sasti در یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۲ و گوش یشت پارهٔ ۲۶ و مهریشت پارهٔ ۶۰ نیز آمده و در همه جا با صفت وَنگهو vanhu (وه، به، نیک) آورده شده است.

فرسستی frasasti نیز به معنی آموزش و دستور و آیین است چنان‌که در چهارمین فرگرد وندیداد پارهٔ ۴۳. در پارهٔ ۳ دین‌یشت فرسستَ fra. sasta از همین بنیاد و به همین معنی است، این واژه‌ها از مصدر sanh درآمده که به معنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است و با جزء فرا frâ به معنی ستودن است؛ فرسستَ‌تا fra. sastatâ در پارهٔ ۵۰ تیریشت یعنی برازندگی به نام و آوازه یا درخور ستودگی. فرسستی در گزارش پهلوی به فراچ (فراز) آفرینکانیه گردانیده شده است.

هشتمین بند

۱. آمیزش، پیوستگی، یگانگی = سر sar، یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱.

۲. رامش‌دهنده‌تر، شادمانی بخشنده‌تر = اوروازیشتَ urvâzišta، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰.

۳. به جای «برای این» = تَت tat: این واژه در گزارش پهلوی گاهی ایدون و گاهی هج آن (از آن) شده است.

۴. خواهش داشتن = یاس yâs، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۸.

۵. نیک، به، خوب = وَنگهو vanhu، بارتولومه این واژه را در اینجا مانند بند ۱۹ از هات ۳۱ و بند ۶ از هات ۴۷ اسم دانسته نه صفت، به معنی بهی و نیکی یا مزد و پاداش، نگاه کنید به یادداشت شماره ۸ از بند ۱۹ هات ۳۱.

۶. همار‌ه = ویسپَ vîspa؛ جاودان = یو yu، یادداشت ۱۲ بند ۱۱ هات ۴۶.

۷. فرستاده = فرِئشتَ fraêšta: از جزء فر fra و ایشت išta، اسم مفعول ایش ish گسیل داشتن، برانگیختن که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۶ همین هات گذشت.

فرستاده یا فرسته که با واژه اوستایی فرئشت fraêšta یکی است به معنی پیک و سفیر است:

فرستاده گفت ای گرانمایه شاه مبیناد بی‌تو کسی پیشگاه

(فردوسی)

همین واژه است که در فارسی فرشته شده و در بُن به معنی فرستاده است.

فرئشت fraêšta نیز در اوستا به معنی فزون‌تر و بیشتر می‌باشد، چنان‌که در پاره‌های ۴-۲۳ از فرگرد سوم وندیداد آمده از واژه فرایَنگه frâyanh یعنی افزون، بسیار، که در فارسی فره شده:

نیرنگ چشم او فره، بر سیمش از عنبر گره زلفش همه بند و گره، جعدش همه چین و شکن

(معزی)

در بند ۱ از هات ۳۲ دیدیم که واژه دوتَ dûta به معنی گماشته و فرستاده و پیک است.

نهمین بند

۱. شنودن = سرو sru، در بندهای ۶ ۷ گذشت.

۲. فرمان، دستور، آموزش = ساسنا sâsnâ، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۹.

۳. پاسبان: به جای این واژه فشِنگهیَه fshenghya آمده در بند ۱۰ از هات ۳۱ نیز به آن برخوردیم. آندرآس و واگرناگل آن را از بنیاد spasyaiti دانسته‌اند به معنی پاس داشتن (نگاه کنید به مصدر سپس spas، پاسیدن، پاسبانی کردن، پاس داشتن در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ هات ۴۴) نگاه کنید به

yosno 31 von Andreas und wackernagel ni NKGWG 1911 Heft 1 S. 30; Die Arische Feuerlehre von Hertel I Teil Leipzig 1925 S. 107

۴. سود دادن = سویه suyê (.Inf) از مصدر سو، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰.

۵. آفریدن، ساختن = تَش tash، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۹.

۶. راست گفتار = اِرِش وَچَنگه ereš. vacanh صفت است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و یادداشت شمارهٔ ۴ بند ۱۲ هات ۳۱.

۷. آمیزش = سَر sar در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند پیش گذشت.

۸. نگریستن، دیدن، نگاه کردن: در متن در نسخه بدل از مصدر دی dî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ هات ۳۰.

۹. پیوسته = یوختَ yûxta، واژه‌ای که به جای «بهره‌ور کند» آوردیم: نیز از بنیان یوختَ می‌باشد، می‌توان «پیوندد» به جای آن آورد از مصدر یوج yuj بستن، به هم پیوستن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۳۰.

۱۰. دین = دئنا daênâ، در بندهای ۴ و ۵ و ۶ همین هات نیز به آن برخوردیم، چنان‌که پیداست از آن روان و وجدان و تشخص معنوی باطنی اراده شده است.

۱۱. سرانجام، پایان = یاؤنگه yânh، یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۳۰.

۱۲. مزد = میژدَ mîzda، یادداشت ۷ بند ۱۳ هات ۳۴.

دهمین بند

۱. بارگاه، پیشگاه، سرای و خان و مان = دانم dam، در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۴ همین هات گذشت.

۲. نگاهداری کردن، پاییدن = نی‌پا ni.pâ، یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۱ هات ۲۸.

۳. روان = اوروَن urvan، در بند ۱۱ نیز آمده. یادداشت ۲ بند ۴ هات ۲۸.

۴. نماز = نِمنگه nemanh، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸.

۵. پارسایی یا فروتنی = آرمئیتی ârmaiti، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲.

۶. کوشش: ایژا îzâ در بند ۵ همین هات نیز به آن برخوردیم و به جای آن کامیابی (گشایش، افزونی) آوردیم، در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۶ هات ۳۳ گفتیم که از این واژه معنی کوشش و غیرت ایمان نیز برمی‌آید چنان‌که بارتولومه در همین بند به این معنی گرفته است.

برخی دیگر آن را به معنی خورش مینوی دانسته‌اند، چنان‌که در بند آینده از خورش دوزخی که گناهکاران را در روز پسین پیش آرند، سخن رفته است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ هات ۲۹.

۷. توانای بزرگ، مه شهریار = مانزاخشتهر mazâ. xshathra.

۸. پایدار = وَزدنگه vazdanh.

اشَوَزدنگه Ashavazdanh که نام دو تن از پارسایان و نیکان است و در پارهٔ ۷۲ آبان‌یشت و در پاره‌های ۱۱۲–۱۱۳ فروردین یشت یاد شده‌اند، یعنی از راستی پایدار. آندرآس Andreas، چنان‌که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۲۱ هات ۳۱ گفتیم به معنی رهبر راستی، دانسته است. اَشَوَزْدْ در روزگار هخامنشیان از نام‌های رایج بوده و نویسندگان یونان Artavasdes نوشته‌اند نگاه کنید به:

Iranisches Namen buch von yusti S. 38

دربارهٔ اشوزد در نوشته‌های پهلوی به نخستین جلد یشت‌ها و به کتاب سوشیانت نگاه کنید.

۹. به جای «نیرو... پاسبانی کنی» در متن آمده: اوِمیرا avemîrâ، در متن اوستای گلدنر Geldner شش نسخه بدل آن یاد شده است چون بنیاد آن روشن نیست، هر یک از دانشمندان را به حدسی واداشته است: بارتولومه آن را دو واژهٔ از همدیگر جدا دانسته، نخست اَوِم avem از مصدر اَوَ av یاری کردن، پاسبانی کردن (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ هات ۲۹) دوم ایر îra که به معنی نیرو و زور و توانایی در پارهٔ ۱۴ مهریشت و پارهٔ ۲۶ فروردین یشت به‌کار رفته، از مصدر اَر ar جنبیدن، به گردش آمدن، روی آوردن، در رسیدن (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ هات ۳۱)، نگاه کنید به یادداشت لومل Lommel در yasna 47-51 S. 145

یازدهمین بند

۱. شهریار بد = دوش خشتهرَ یادداشت ۱ بند ۵ هات ۴۸.

۲. بدکردار = دوش شیَئُوتهَن در بند ۱۵ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۳۴ نیز آمده؛ بدگفتار = دوژ وچَنگه duz. vacanh؛ بددین یا بدنهاد و زشت وجدان = دوژدَئِن duz-daêna؛ بدمنش = دوژمننگه duz. mananh (= دوش‌مننگه) (از همین واژه است دشمن در فارسی)، همه این واژه‌ها صفت هستند در پارهٔ ۳۶ هادخت نسک به همهٔ آنها برمی‌خوریم، در برابر هوشیئوتهَن hu.šyaothana خوب کردار؛ هوَچَنگه hvacanh خوب گفتار؛ هودِئِن hu.daêna خوب دین، پاک وجدان؛ هومننگه hu.mananh خوب منش که در پارهٔ ۱۸ هادخت نسک آمده. دربارهٔ هو hu یا هو hû (خوب) و دوش duš یا دوژ duz (بد) نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰.

۳. خورش = خوَرِتهَه، xvaretha، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ هات ۳۲ و برای صفت زشت = اَکَ aka به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ هات ۳۰.

۴. پذیره شدن، استقبال کردن از مصدر ای با جزء پئیتی paitî، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱.

۵. خان و مان دروغ = دروجُودِمانَ drujô-demâna یعنی دوزخ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۶ هات ۳۱.

۶. یار، یاور، پیرو = استی asti، یادداشت ۹ بند ۲۲ هات ۳۱.

۷. آشکار، هویدا = هئیتهیَه haithya، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۳۰.

دوازدهمین بند

۱. یاوری = اَوَنگه avanh، یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹.

۲. خواندن، به یاری خواندن، یاوری خواستن = زبا zbâ، یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۱.

۳. ستایش = ستَئُوتَ staota، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰.

۴. آفرین خواندن، خوشنود کردن = فری frî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ بند ۵ هات ۲۹.

۵. خواهشمند، خواهش‌کننده از مصدر یاس yâs که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۸ همین هات گذشت.

۶. به جای «بخشایش»: ایشتی îštî به معنی توانگری و دارایی و خواسته است، برخی از دانشمندان آن را به معنی کام و خواست و آرزو گرفته‌اند، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ هات ۳۲.

سپَنْمَدْگات: یسنا، هات ۵۰

نخستین بند

۱. یاوری =اَوَنگه avanh، در یادداشت ۱ از بند ۱۲ هات ۴۹ گذشت، در بندهای ۵ و ۷ همین هات نیز آمده است.

۲. برخوردار بودن، توانستن، نیرو داشتن =ایس is، یادداشت ۹ بند ۴ هات ۲۸.

۳. چارپا = پَسو pasu، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۲۹.

۴. نگاهدار، پناه‌دهنده = تهراتَر thrâtar، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۳۴.

۵. به‌درستی = اَزدا azdâ از قیود است به معنی ناگزیر یا به‌درستی. بنیاد آن درست روشن نیست، برخی از مصدر اَز az (راندن) گرفته‌اند. این واژه از این بنیاد در بند ۱ از هات ۵۰ که همین یک‌بار در اوستا دیده می‌شود، درست درنمی‌آید. برابر آن در سانسکریت addhâ به معنی یقین و البته است، در فرس هخامنشی ازدا azdâ به معنی شناسایی و آگهی است، در سنگ‌نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) آمده: «آنگاه که کمبوجیه بردیا را کشت مردم را از آن آگهی (= ازدا) نبود».

۶. شناخته شده = ویستَ vista اسم مفعول وید vid دانستن، شناختن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ بند ۶ هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ هات ۴۸، برخی آن را اسم مفعول وید vid به معنی یافتن، گرفته‌اند.

۷. به یاری خواندن، خواندن: زوتی zûti از مصدر زو zu، زوتی در گزارش پهلوی (= زند) خوانشن شده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ هات ۳۱.

۸. جُز =اَنیَه anya، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳۴.

۹. بهتر منش: مننگه با صفت وهیشتَ vahišta در بند ۴ نیز آمده به جای وهومنه (منش نیک)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ هات ۲۸.

دومین بند

۱. دربارهٔ چارپا یا گاو gao و صفت خرمی‌بخش یا رامش‌دهنده = رانیو سکِرتی rânyô skereti به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۶ هات ۴۴ نگاه کنید.

۲. خواستن = ایش ish، یادداشت ۱۲ بند ۶ هات ۲۸.

۳. آرزو داشتن = وَس vas، یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹.

۴. کشتزار = واستروَئیتی vâstravaitî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱.

۵. شود یا بُوَد = ستُویی stôi، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۳۴.

۶. درست زندگی‌کننده = اِرِژِجی erezejî، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹.

۷. بسیار، پُر = پُئورو pouru، یادداشت ۱ بند ۶ هات ۳۲.

۸. خورشید، هور = هوَر hvar، یادداشت ۳ بند ۱۰ هات ۳۲.

۹. نگریستن، دیدن = پانگه pânh، یادداشت ۳ بند ۲۰ هات ۴۴.

۱۰. به جای «روزشمار» یا «امارهٔ پسین» =: از آکا âka که در بند ۴ از همین هات نیز آمده و در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۸ هات ۴۸ گفتیم که به معنی آشکار است و در هر جای اوستا که به‌کار رفته از آن آشکاری کردار روز پسین برمی‌آید، دوم از ستا stâ که صفت است به معنی ایستنده، بنابراین آکاستا âkâ-stâ یعنی آشکار ایستنده، از این واژه روزشمار یا امارهٔ پسین اراده شده، روزی که مردم در دادستان ایزدی ایستند، آنچنان‌که کرفه و بزه مردم آشکار گردد، نیکی و گناه هر یک نمودار شود. پاداش و پادافراه نیکی و بدی پس از هویدا شدن کردارهای جهانی خواهد بود.

صفت ستا stâ از مصدر ستا stâ می‌باشد که در فرس هخامنشی نیز ستا و در پهلوی ایستاتن و در فارسی ستادن و استادن و ایستادن گوییم، در بند ۴ از هات ۵۰ به آن برمی‌خوریم و در بند ۴ از هات ۵۱ با جزء اَ: a-stâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۴ همین هات.

۱۱. به جای سرای یا خان و مان آمده، بارتولومه آن را از دانم dam (خانه و سرای) گرفته، نگاه کنید به یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۴۵.

۱۲. هوشیار = داتهَه dâtha، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸.

۱۳. جای دادن = نی هَنت ni. hant، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ هات ۳۲.

سومین بند

۱. پیمان دادن = چیش cish، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۲. نیرو = اَئوجَنگه aojanh، یادداشت ۳ بند ۱۰ هات ۲۹.

۳. بالانیدن، ترقی دادن = وَرِد vared، یادداشت ۶ بند ۳ هات ۲۸.

۴. هستی، دارایی، زندگی، جهان = گَئِتها gaêthâ، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰.

۵. همسایه = نزدیشتَ nazdišta، یادداشت ۴ بند ۴ هات ۳۳.

۶. بهره‌ور بودن، بخش و به رخ داشتن = بخش baxsh، یادداشت ۱۰ بند ۱۰ هات ۳۱.

چهارمین بند

۱. ستاییدن = ستو stu؛ پرستیدن = یَز yaz، نگاه کنید به یادداشت‌های ۵ ۶ از بند ۱ هات ۳۰.

۲. همچنان = هَدا hadâ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۲۹.

۳. به جای «نماینده» آکا âkâ آمده، آشکاری (کردار) که در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲ همین هات گذشت.

۴. آرزو شده = ایش صفت است، در گزارش پهلوی خواهشن آمده، از مصدر ish، نگاه کنید به یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸ و یادداشت ۷ بند ۸ هات ۴۸.

۵. رادمرد = اَرِدرَ aredra، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳۴.

۶. فرمانبردار، پیرو = سِرَئُوشَن seraoshan، یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸.

۷. راه = پَتهه path، یادداشت ۵ بند ۹ هات ۳۱.

۸. گرزمان، فردوس، بهشت = دِمانِ گَرُو demânê-garô، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۱.

۹. ایستادن (= ستا stâ)، در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲ همین هات گذشت، در اینجا به معنی منتظر ماندن، انتظار کشیدن است.

پنجمین بند

۱. برخوردار شدن = اَر ar، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۳.

۲. پیغمبر = ماتهرَن mathran، در بند آینده نیز آمده، یادداشت ۱ بند ۵ هات ۲۸.

۳. به جای مهربان = از مصدر اورواز urvâz با رامش و سازش و شادی بودن، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰.

۴. یاری = اَوَنگه avanh در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ همین هات گذشت.

۵. پدیدار، نمودار = اَئیبی دِرِشتا aibî-dereštâ.

۶. آشکارا، پیدا، هویدا = آویشیَه âvîšya، یادداشت ۱ بند ۱۳ هات ۳۱.

۷. به جای جنبش دست: زستا ایشتَ zastâ-išta یعنی به خواست دست، مراد اشارهٔ دست است یا به یک اشاره، در بند ۴ از هات ۳۴ نیز به آن برخوردیم در آنجا گفته شده که

مزدا اهورا تواناست که به خواست دست یعنی به یک اشاره بداندیش را دچار رنج سازد. به یادداشت شمارهٔ ۹ آن بند نگاه کنید.

۸. فردوس = خواثْهرَ xvathra، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳۱.

۹. ارزانی داشتن = دا dâ دادن، بخشودن.

ششمین بند

۱. نمازگزار = نِمنگهَن nemanhan در بند ۵ از هات ۵۱ نیز آمده، صفت است از واژهٔ نِمنگه nemanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱ هات ۲۸.

۲. به جای آواز = وچ vac؛ برداشتن = بر bar مانند بند ۱۲ از هات ۳۱.

۳. دوست = اوروَتَهه urvatha، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۴. دادار، آفریدگار = داتر dâtar، در بند ۱۱ همین هات نیز آمده است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ۴۴.

۵. آیین، دستور = رازَن râzan (یادداشت ۸ بند ۵ هات ۴۶)؛ آموزانیدن = سانگه sânh، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۹.

۶. راه = رئیتهیَه raithya همین یک‌بار در اوستا آمده، در گزارش پهلوی راس = راه شده به گفتهٔ بارتولومه .Bartholo از واژهٔ رَتهَه ratha درآمده است. رَتهه به معنی گردونه در اوستا بسیار آمده، چنان‌که در تیریشت پارهٔ ۵۶ و مهریشت پاره ۳۸ و جز آن.

۷. بوَد = ستُویی stôi، در یادداشت ۵ از بند ۲ همین هات گذشت.

هفتمین بند

۱. انگیزش = jaya از مصدر جی ji که به معنی پرورانیدن و جان بخشیدن و زندگی دادن است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ هات ۲۹.

۲. نیایش = وهمَ vahma در بند ۱۰ نیز آمده، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴.

۳. چست‌تر، تیزتر، تندتر، زودتر = زِویشتیَه zevîštya، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۲۸.

۴. تکاور: ائوروَنت aurvant، این واژه در اوستا به معنی تند و تیز و چالاک و دلیر و پهلوان است، چنان‌که در یسنا ۹ پارهٔ ۲۲ و آبان یشت پاره‌های ۱۳۱–۱۳۲ و جز آن، همچنین به معنی تکاور یا اسب است، چنان‌که در همین بند ۷ از هات ۵۰ و در یسنا ۱۱ پارهٔ ۲ و جز آن، در پهلوی اروَند همین واژه است که در فارسی الوند (کوه) گوییم و همهٔ جغرافیانویسان اروند نوشته‌اند، همچنین اروند نام رود دجله است:

اگـر پـهلوانـی نـدانـی زبـان   به تازی تو اروند را دجله خوان

(فردوسی)

ائوروَت اسپَ aurvat.aspa نیز صفت است یعنی تـیزاسب، هـمچنین ائـوروت اسپ Aurvat. aspa نام کسی است که در فارسی لهراسب گوییم. به جلد دوم یشت‌ها، گزارش نگارنده، نگاه کنید.

در فارسی واژهٔ تکاور درست مانند ائوروت در اوستا هم به معنی تند و تیز است و هم به معنی اسب.

۵. به جای پهنانورد = پرتو peretu در تأنیث پرتهوی perethwî آمده، صـفت است یعنی پهن و فراخ، چنان‌که در یسنا ۱۰ پارهٔ ۴ و فروردین یشت پارهٔ ۹ و جز آن، چون این صفت به این معنی در بند ۷ از هات ۵۰ درست نمی‌افتد، به جای آن پهنانورد آوردیم به معنی دشت‌پیما، میدان‌نورد.

۶. چیر = اوگرَ ugra در جاهای دیگر اوستا اوغرَ ughra بسیار آمده، چنان‌که در یسنا ۱ پارهٔ ۱۵ و جز آن، در پهلوی چیر یعنی دلاور، گستاخ. اوغرَ بازو ughra.bâzu در پارهٔ ۷۵ مهریشت یعنی چیر بازو. اوغرَ زَئوشَ ughra-zaosha در پارهٔ ۳۱ فروردین یشت یـعنی توانا خواست یا قوی اراده، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۲۸.

۷. برانگیختن = یوج yuj، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰.

۸. فراز آمدن، گراییدن = اَزا a-zâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۳ بند ۱۴ هات ۴۳.

هشتمین بند

۱. سرود، شعر = پَدَ pada، پَذَ padha که در فارسی پی گوییم اندازه‌ای است، چنان‌که در فرهنگ پهلوی نامزد به اوئیم، آمده، به پهنای چهارده انگشت است، نگاه کنید به:

Sacred Books of the East vol. V by west p. 99

همچنین واژه پد pâd = پاد pâd که در فارسی پای گوییم در اوستا به معنی شعر نیز آمده چنان‌که در کردهٔ چهاردهم ویسپرد پارهٔ ۱.

۲. شناخته شده، دانسته شده و شنیده شده = فرَسروتا از مصدر سرو sru (شنیدن) با جزء فرَ: fra-sru، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰.

۳. کوشش = ایژا îzâ، یادداشت ۹ بند ۶ هات ۳۳.

۴. روی نمودن، گراییدن، گامیدن = پئیری گم pairî.gam، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۲۸.

۵. دست‌ها بـلند شـده، دست‌هـای فـراز بـرداشـته = اوسـتانَ زَستَ ustâna.zasta، یادداشت ۳ بند ۱ هات ۲۸.

۶. پارسا، راد = اَرِدرَ aredra، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۴ گذشت.

۷. هنر = هونَرتات hunaretât، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۴۳.

نهمین بند

۱. پرستش = یسنَ yasna؛ ستاییدن = ستو stu، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۴ همین هات و یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱ هات ۳۰.

۲. آمدن = ای با جزء پئیتی paiti درآمدن، پذیره شدن، روی کردن، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱.

۳. آنگاه = یَدا yadâ، یادداشت ۱ بند ۸ هات ۳۰.

۴. به دلخواه، به کام، به آرزو = وَسِ vase، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱.

۵. پاداش = اشی ashi، نگاه کنید به بند ۳ همین هات.

۶. دست یافتن، توانایی داشتن = خشی xshi، یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ هات ۲۸.

۷. به جای کوشا ایشَیَنت ishayant صفت است یعنی کوشا، جویا مانند ایشَن îshan که در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۲ هات ۳۲ گذشت.

۸. نیک‌اندیش = هودانو hu.dânu، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۹. به جای برگرفتن در متن گرزدا gerezdâ، در بند ۱۷ از هات ۵۱ گِـرزدی gerezdî یعنی دارایی. ریشهٔ این واژه که مصدر گَرذ garedh باشد در پارهٔ ۱۱ از یسنا ۶۲ و در پارهٔ ۱ از کرده هفدهم ویسپرد با جزء اَئیوی aiwi به‌کار رفـته و در پـارهٔ ۱ از کـردهٔ بـیست‌ویکم ویسپرد با جزء اَوی avi آمده، این مصدر بـرابـر است بـا واژهٔ لاتـین gradiar بـه مـعنی پرداختن، رفتار کردن، اقدام کردن. در گزارش پهلوی به جـای گِـرزْدا gerezdâ گـرفتار آورده شده و به جـای گِـرزدی gerezdî (در بـند ۱۷ از هـات ۵۱) گـیراد (وخـدونات: وخدونتن = گرفتن) همچنین گرذ garedh در پاره‌هایی که یاد کردیم، در گزارش پهلوی به فعل گرفتن ترجمه شده است.

دهمین بند

۱. ورزیدن، به جای آوردن = وَرِز varez ورزیدن، یاددشت ۴ بند ۴ هات ۲۹.

۲. پیش = پَئیری آئیش Pairî.âiš از قیود است: پیش از این.

۳. چشم = چَشمَن cashman، یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۱.

۴. ارزش داشتن، ارزیدن = اَرِج arej، در پهلوی ارژیتن اَرِجَ areja در پارهٔ ۱۷ یسنا ۹ صفت است یعنی ارجمند؛ ارِجَنگه arejanh یعنی ارج، ارز، ارزش، در پهلوی ارژ چنان‌که در فرگرد هفتم وندیداد در پاره‌های ۴۱–۴۳ و جز آن.

ارِجَت اسپَ Arejat.aspa نام پادشاه توران که در فارسی ارجاسب گوییم، از همین واژه آمیزش یافته یعنی دارای اسب با ارج، نگاه کنید به نخستین جلد یسنا.

۵. روشنایی = رَئُوچَنگه raocanh، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۳۰.

۶. خورشید = خوَن xvan، یادداشت ۳ بند ۱۰ هات ۳۲.

۷. به جای سپیده: اَئِـئورو aêuru صفت است یعنی سفید، در پهلوی اروس arûs (سفید)؛ اَئوروشَ aurusha نیز صفت است یعنی سفید در اوستا بسیار به‌کار رفته چنان‌که در تیریشت پاره‌های ۱۸ و ۲۰ و جز آن؛ ائوروشَ بازو aurusha bâzu که در هادخت نسک فرگرد دوم پارهٔ ۹ آمده یعنی سفید بازو، ائوروشاسپَ aurushâspa که در پارهٔ ۱۰۲ مهریشت آمده یعنی سفید اسب.

۸. بامداد روز = اسنام اوخشا asnam.uxshâ نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۳ هات ۴۶.

یازدهمین بند

۱. ستایشگر = ستَئوتَر staotar (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ هات ۳۰).

۲. خوانده شده از مصدر اَئوج aoj، یاد کردن، گفتن، خواندن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ هات ۳۲.

۳. تا چند = یَوَت yavat، توش و تاب داشتن = تو tu؛ توانستن، یارستن = ایس is، نگاه کنید به یادداشت‌های شمارهٔ ۸–۱۰ از بند ۴ هات ۲۸.

۴. جهان، جهانیان، مردمان، زندگی، هستی = اَنگهو anhu، یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸.

۵. به جای «سازاد» در متن از مصدر ارد ared به معنی پیش بردن، ترقی دادن، رسا ساختن است، اِرِدت فِـذری eredat fedhrî نام مادر استوَت اِرِتَ Astvat. ereta (سوشیانت = موعود مزدیسنان) که در پارهٔ ۱۴۲ فروردین یشت آمده، از همین واژه آمیزش یافته، یعنی برومند پدر یا کسی که پدرش پیشرفته و رساست، نگاه کنید به کتاب سوشیانت.

۶. درست به جای آوردن: هئیتهیا ورِشتَ haithyâvarešta، این واژه اسم است به معنی درست ورزش، درست کارگزاری. در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ هات ۳۰ گفتیم که ورِشتَ از مصدر ورِز varez (ورزیدن، به جای آوردن) درآمده است، به آن یادداشت نگاه شود و به یادداشت‌های ۲ ۳ از بند ۱۹ هات ۴۶.

۷. خواست (خواهش، کام) = وَسنَ vasna؛ سازگارتر = فِرَشوتِمَ ferashôtema، نگاه کنید به یادداشت‌های شمارهٔ ۴ ۵ از بند ۱۹ هات ۴۶.

وُهوخْشترَگات یسنا، هات ۵۱

نخستین بند

۱. برگزیده = وئیریَه vairya صفت است، اسم مفعول وَرْ var برگزیدن (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ هات ۲۸) همین صفت بسا در اوستا از برای خشتهر xshathra آورده شده، چنان‌که در یسنا ۱ پارهٔ ۱ و هرمزد یشت پارهٔ ۲۵ و فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۱۱ و جز آن، در فارسی شهریور شده است.

۲. بهره، برخ = بگَ baga، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ هات ۳۱.

۳. شایان‌تر: ائیبی بئیریشتَ aibî.bairišta صفت تفضیلی است از مصدر بَرْ bar (بردن) با جزء ائیبی، از این صفت معنی شایان برمی‌آید یا مانند این، چون: شایسته‌تر، برازنده‌تر، سازگارتر. در گزارش پهلوی = apar.barišnîh

۴. فراهم شدن از مصدر کر kar (کردن) با جزء انتر antare (اندر) ساختن، فراهم کردن، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰.

۵. کوشش = ایژا îzâ، یادداشت ۹ بند ۶ هات ۳۳.

۶. به جای آوردن از مصدر وی دا vî.dâ پخش کردن، به جای آوردن، یادداشت ۷ بند ۱۹ هات ۳۱.

۷. ضمیر «این» = ta برمی‌گردد به بهره.

۸. اکنون = نو nû، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

۹. ساختن = وَرِز varez ورزیدن، کردن، ساختن، به جای آوردن. یادداشت ۴ بند ۴ هات ۲۹.

دومین بند

۱. پس این‌چنین = تا tâ از قیود است، این‌چنین، از این‌رو. در بند ۱۱ از هات ۴۵ و در بند ۳ از هات ۴۹ به آن برخوردیم و در بندهای ۱۰ و ۱۲ و ۱۳ همین هات نیز آمده.

۲. نخست = پئُواورویم paourvîm از قیود است (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ هات ۲۸)، پئُواورویَه paouruya که در بندهای ۳ و ۱۵ از همین هات آمده صفت است یعنی نخستین، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹.

۳. نمودن = دیس dis، نمودن، نشان دادن، شناسانیدن، در بند ۱۷ همین هات نیز آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ هات ۳۳.

۴. دارایی = ایشتی ištî، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

۵. سود = سَوَنگه savanh، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰.

۶. نیایشگر = وَهمَ vahma، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴.

سومین بند

۱. گوش = گِئوشَ geusha، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۳۰.

۲. شدن، رفتن از مصدر ای i با جزء «آ» و هانم ham، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱.

۳. زبان = هیزو hizû، در بند ۱۳ از همین هات نیز آمده به معنی سخن و گفتار به‌کار رفته، در ردیف شیَئوتهن šyaothana (کردار، رفتار)؛ هیزوا hizvâ و هیزوَنگه hizvanh نیز به معنی زبان است چنان‌که در هرمزدیشت پارهٔ ۲۸ و فرگرد هجدهم وندیداد پارهٔ ۵۵ و جز آن. هیزو دراجنگه hizu.drajanh صفت است یعنی زبان دراز کرده، زبان بر کشیده، چنان‌که در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ۴۸ و جز آن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ هات ۲۸.

۴. گفتار، سخن = اوخذَ uxdha، در بندهای ۲۰-۲۱ نیز آمده، یادداشت شمارهٔ ۳ بند ۶ هات ۲۸.

۵. پیوستن = سر sar، یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱.

۶. آموزگار = فرَدَخشتَر fra.daxštar، یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۷ هات ۳۱.

چهارمین بند

۱. کجا = کوتهرا kuthrâ پنج بار در این بند آمده و یک‌بار کو ku.

۲. رنج، درد، آزار = آری âri در بند ۱۴ از همین هات نیز آمده است.

۳. مزد = آفسِرَتو âfseratû پاداش، بخشایش، یادداشت ۸ بند ۱۲ هات ۳۳.

۴. برپا ایستادن = ستا stâ، یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۵۰.

۵. آمرزش = مِرژدیکا merezdikâ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۳۳.

۶. برخوردار، بهره‌ور = یَس yas، صفت است از مصدر یَم yam (بازجستن، گرفتن) که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ هات ۳۱ گذشت، به واژهٔ یس همین یک‌بار در اوستا برمی‌خوریم.

پنجمین بند

۱. برخوردار شدن، به‌دست آوردن، یافتن، پیدا کردن = وید vid، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۹.

۲. برزیگر، کشاورز = واستریَه vâstrya، یادداشت ۷ بند ۹ هات ۳۱.

۳. درست‌کردار: به جای شیَئوتهَن šyaothana (کردار) و اِرِشوَ (درست، راست)، به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ هات ۲۸ نگاه کنید.

۴. خوب خرد = هوخرَتو hu.xratu، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۵. به جای «نماز بَرَد»: نِمَنگهَن nemanhan صفت است یعنی نمازگزار، نماز برنده، از واژهٔ نمنگه nemanh (نماز) که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۶ هات ۵۰ گذشت.

۶. دانا، هوشیار، بینا = داتهَه dâtha، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸.

۷. داورِ درست‌کردار یا رَدِ درست (درست رَد) = اِرِش رَتو ereš-ratu، نگاه کنید به یادداشت‌های شمارهٔ ۵ از بند ۲ هات ۲۹ و شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰.

۸. پیمان دادن، نوید دادن، آموزانیدن آگهش دادن = چیش cish، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۹. پاداش (پاداش نیکی و پادافراه بدی) = اشَ asha، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۲۸.

۱۰. توانا، یارا از مصدر خشی xshi، توانستن، یارستن. یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸.

ششمین بند

۱. برای واژه‌های به = وَنگهو vanhu، بهتر = وَهیَنگه vahyanh، بد = اَکَ aka، بتر = اَشیَنگه ašyanh، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ هات ۳۰.

۲. دادن = دا dâ.

۳. خواست یا کام و خواهش کسی به‌جا آوردن، کامروا کردن: وارَ vâra (خــواست، کام)؛ راد râd (به جای آوردن) در بند ۲ از هات ۳۳ نیز این دو واژه با هم آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ و ۸ از آن بند.

۴. واژه‌ای که به معنی «خوشنود ساختن» گرفته شده در متن آمده، باید از مصدر وید vid باشد. در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ هات ۲۸ و در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ هات ۲۹ گفتیم که این مصدر به دو معنی آمده: نخست شناختن و دانستن و آگاه شدن، دوم جُستن و یافتن و پیدا کردن. در این بند ۶ از هات ۵۱ همچنان در بند ۴ از هات ۵۳ معنی خدمت کردن و خوشنود ساختن از آن برمی‌آید.

۵. به جای پایان: اَپِمَ apema و به جای گردش گیتی: اوروَئِسَ، انگهو urvaêsa، anhu آمده. در انجام بند ۵ از هات ۴۳ نیز به این واژه‌ها برخوردیم جز اینکه در آنجا دامی dâmi (آفرینش) آورده شده به جای انگهو anhu (گیتی، هستی)، به یادداشت‌های شماره ۹۷ آن بند نگاه کنید.

هفتمین بند

۱. آفریدن، ساختن = تَش tash، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ هات ۳۱.

۲. پاک‌تر خرد یا پاک‌تر روان = سپنیشتَ مئینیو speništa.mainyu (سپندتر مینو)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳.

۳. جاودانی = اِمِرتات ameretât (مرداد)؛ رسایی = هئوروَتات haurvatât (خرداد)، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۱.

۴. توش، توان = تِویشی tevîshî، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۹.

۵. پایداری، استواری = اوتَ یوتی uta.yûti، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۶. داوری = سِنگَه sengha، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱.

هشتمین بند

۱. به جای سخن داشتن = وَچ vac و به جای گفتن که دوبار در این بند آمده = مرو mrû، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۷ هات ۳۱.

۲. دانا = ویدوش vîduš، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۸.

۳. بدی = اَکُویا akôyâ، از واژه اَکَ aka (بد، زشت)، در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۶ گذشت.

۴. خوشی یا رستگاری = اوشتا uštâ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰.

۵. فراگرفتن، داشتن، نگاهداشتن = دَر dar، یادداشت ۷ بند ۷ هات ۳۱.

۶. آری: به جای آن زی zi آمده، این واژه سه بار در این بند آمده: در نخستین بار به جای آن «پس» و در دومین بار «چه» آوردیم، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۰ هات ۳۰.

۷. پیغمبر = مانتهرَن mathran، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸.

۸. شاد بودن = شیا šyâ، در بند ۸ از هات ۵۳ نیز آمده، در بخش‌های دیگر اوستا شا shâ؛ شیاتَ šyâta (در بخش‌های دیگر اوستا شاتَ shâta) صفت است (اسم مفعول شیا šyâ شاد بودن) در پهلوی شات و در فارسی شادگوییم، شاتی shâti چنان‌که در کردهٔ هفتم ویسپرد پارهٔ ۳ و شیاتی šiyâti در فرس هخامنشی یعنی شادی، در پهلوی شاتیه šâtîh؛ شائیشتَ shâišta صفت تفضیلی است یعنی شادتر، چنان‌که در پاره‌های ۱-۶ از سومین فرگرد وندیداد آمده و با حرف نفی اَ: اشائیشتَ a-shâišta یعنی ناشادتر، در پاره‌های ۷-۱۱ از همان فرگرد وندیداد آمده است. در اینجا یادآور می‌شویم که واژهٔ شادمان از شاتَ shâta و از مننگه mananh (منش) ساخته شده، یعنی شادمنش، نگاه کنید به یادداشت ۹ از بند ۱ هات ۲۸.

نهمین بند

۱. سزا = خشنوت xshnût پاداش کردار خوب و بد، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۳ هات ۳۱.

۲. گروه یا هماورد = رانَ râna، دو گروه دینی مزدیسنان و دیویسنان مراد است، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۱.

۳. برای آذر = آتهر âthr و صفت سرخ = سوخر suxra (افروزان) به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۹ هات ۳۱ نگاه کنید.

۴. برای آهن = اَیَنگه ayanh و صفت گداخته = خشوستَ xshusta به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۷ هات ۳۲ نگاه کنید.

۵. نشان = دخشتَ daxšta، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ هات ۳۴.

۶. به جای واژهٔ جان، اهوا ahvâ آمده، در بخش‌های دیگر اوستا انگْهوا anhvâ چنان‌که در یسنا ۱۱ پارهٔ ۱۸ و یسنا ۶۲ پارهٔ ۱۰ و تیریشت پارهٔ ۵۴ و مهریشت پارهٔ ۱۰۵ و وندیداد فرگرد پنجم پارهٔ ۲۱، فرگرد هجدهم پارهٔ ۱۹ و جز آن. در گزارش پهلوی (= زند) اَخوْ axv یا اخوان axvân یعنی نیروی زندگی، مایهٔ هستی یا جان و روان.

۷. گذاردن، نهادن =، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ هات ۲۸ و در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۴ هات ۴۴ به واژهٔ داوُیی dâvôi به معنی ارزانی داشتن و دادن برخوردیم، در اینجا با جزء اَئیبی: اَئیبی داوُیی aibî.dâvôi به معنی گذاردن و نهادن است.

۸. زیان = راشَینگهِ râshayenhê، یادداشت ۶ بند ۱۱ هات ۳۰.

دهمین بند

۱. جُز = انیاتها anyâthâ از قیود است به معنی جز از این، گذشته از این.

۲. تباه ساختن = مرنچ marenc، یادداشت ۸ بند ۱ هات ۳۱.

۳. زاده یا پسر و فرزند = هونو hunu: در هر جا که سخن از فرزند و پسر آفریدگان بد اهریمنی باشد، هونو می‌آید و برای فرزند و پسر کسان پاک و پارسا و پاکان ایزدی پوتهرَ puthra، (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ هات ۴۴) هونو hunu از مصدر هو hu (زادن) که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۵ هات ۳۱ گذشت، درآمده است.

۴. آفرینش = دامی dâmi، یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۱.

۵. بدخواه = دوژدا duzdâ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۶. به جای مردمان hentî آمده یعنی آفریدگان یا «کسانی که هستند» موجودات، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۶ هات ۴۴.

۷. خواندن، به یاری خواستن = زبا zbâ، یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۱.

۸. در رسیدن = گت تِه gat.tê، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۴۳.

یازدهمین بند

۱. دوست = اوروَتهَه urvatha، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۲. اندرز پرسیدن = پرِس pares (فرَس fras) با جزء آ به معنی گفتن و شنودن و اندرز پرسیدن یا مشورت کردن به کار رفته است.

۳. درست‌کردار = اِرِشوَ ereshva، در یادداشت ۳ از بند ۵ همین هات گذشت.

۴. آیین مغ = مگَ maga، یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۱ هات ۲۹.

۵. اندیشیدن = چیتهْ cith با جزء آ، یادداشت شمارهٔ ۴ بند ۳ هات ۳۱.

دوازدهمین بند

۱. خوشنودسازنده = خشناوش xshnâuš از مصدر خشنو xshnu (خوشنود کردن) صفت است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ هات ۲۸.

۲. به جای «چاکر فرومایه»: وَئِپیَه vaêpya صفت است (از مصدر ویپ vip) یعنی غلامباره؛ ویپتَ vîpta کسی است که به غلامبارگی تن در دهد، چنان‌که در فرگرد هشتم وندیداد پارهٔ ۳۲ آمده: در گزارش پهلوی (=زند) گوشن ویپتک و گوشن ویپتِنیتک guš i viptak u gušn viptênîtak.

در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۱ نرُو وَئِپیَه narô-vaêpya یعنی غلامبارگی، در گزارش پهلوی مرت وپیک mart-vêpîk در توضیح افزوده شده کون مرزیه kun-marzîh در جلد وندیداد، در گفتار «غلامبارگی» از این گناه که در اوستا کفاره‌ناپذیر خوانده شده و سزای آن مرگ دانسته شده، سخن داشتیم، در اینجا افزوده گوییم که مصدر ویپ vip گذشته از معنی‌ای که یاد کردیم، در پارهٔ ۵۵ از فرگرد هفتم وندیداد به معنی برگردانیدن و بیرون انداختن یا استفراغ و قی کردن آمده و در گزارش پهلوی وامیتن vâmîtan (قی کردن) شده برابر واژه لاتین vomere که در فرانسه vomir شده است. در پارهٔ ۱۲ از یسنا ۱۰ با جزء پَرَ: para.vip یعنی برگردانیدن و با جزء نی: nî.vip یعنی زیر انداختن، فرود افکندن.

۳. گذر زمستان = پرتُو زِمو peretô.zemô: از پرتو peretu که به معنی پول یا پل و گذر است و از مصدر پَر par (گذشتن، گذر کردن) بسا با واژهٔ چینوتَ cinvat آمده یعنی صراط، پلی که در روز پسین باید از آن بگذرند، چنان‌که در بند ۱۳ از همین هات و در بندهای ۱۰–۱۱ از هات ۴۶ و در بسیاری از جاهای دیگر اوستا (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ هات ۴۸)، از همین بنیاد و به همین معنی است واژه پشو peshu که در گزارش پهلوی پوهل (پل) شده چنان‌که در آبان یشت پاره‌های ۷۷–۷۸ و در فرگرد چهاردهم وندیداد پارهٔ ۱۶. همچنین پشو مانند واژه پرتو peretu با چینوَت cinvat آمده به معنی پل صراط، چنان‌که در گشتاسپ یشت پارهٔ ۴۲.

زِمو = زیانم zyam یعنی زمستان، در اوستا بسیار آمده چنان‌که در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۲ و پارهٔ ۱۹. هیئت‌های دیگر آن نیز در اوستا بسیار است. چون زَئِن zaên در پارهٔ ۱۲ از شانزدهمین فرگرد وندیداد؛ زَیَن zayan که در فارسی دی (=زمستان) شده. برگشتن زاء اوستایی به دال در فارسی همانند بسیار دارد چون زَستَ zasta، در فارسی دست؛ زرَینگه zrayanh، در فارسی دریا (در فرس هخامنشی دریه) و جز آن؛ زِمَ zema یا زیمَ zima که در فارسی زم شده به معنی زمستان یا سرمای سخت؛ زَیَنَ zayana صفت است یعنی زمستانی؛ زِمَکَ zemaka در پارهٔ ۴۹ از چهارمین فرگرد وندیداد یعنی دَمه زمستان. نگاه کنید به جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده.

بنا به این دو جزء پرتو زِمو peretô.zemô یعنی گذر زمستان و این معنی است که از آن

دو لفظ برمی‌آید چنان‌که در گزارش پهلوی همین بند ۱۲ از هات ۵۱ ویترک زمستان vitarak-zamastân (= گذر زمستان) شده است، اما چنان‌که پیداست پرتوزمو نام جا و سرزمینی است.

۴. فرود آمدن، پناه گرفتن = اشتُو aštô (Inf.)، صفت وُئورو اَشتَ vouru.ašta که در پارهٔ ۴۴ مهریشت آمده، یعنی پُر یا بسیار پناه‌بخش، از مصدر آنس as (به‌دست آوردن، برخوردار شدن، رسیدن) درآمده است، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۴ هات ۴۳.

۵. بازداشتن = رود rud، یادداشت ۱ بند ۹ هات ۲۹.

۶. چارپا، تکاور، اسب = واز vaza یعنی رونده از مصدر وَز vaz درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ هات ۴۶ گفتیم در اوستا به معنی وزیدن و شدن و تاختن و دویدن و جز آن، آمده است. از همین بنیاد است واژهٔ وَشتَر vaštar که در پارهٔ ۱۳ آبان یشت با واژهٔ چَتهوَر cathwar آمده: چتهوارُو وشتارَ cathwârô.vaštâra یعنی چهار اسب، چهار توسن.

۷. رفتن = چَر car در گزارش پهلوی رفتن. فعل چر با جزءهای آ، پَر، فرا وی در اوستا به معنی گراییدن، رفتن، گذشتن، گردیدن، پیمودن، ره سپردن، خرامیدن بسیار آمده، چنان‌که در تیر یشت پاره ۸، یسنا ۶۲ پارهٔ ۸، فروردین‌یشت پارهٔ ۳۴، آبان یشت پارهٔ ۸۹ و جز آن همین واژه است که در فارسی چریدن گوییم و از همین بنیاد است واژهٔ چراغ که به معنی چرا هم آمده و در فرهنگ جهانگیری به شعر اسدی گواه آورده شده:

بپرسید آن پهلوان سترگ بگفتش که گاویست آبی بزرگ
همی زو فتد گوهر شب چراغ بدان روشنایی کند شب چراغ

و از همین بنیاد است چرتا caretâ که در پارهٔ ۵۰ آبان یشت و در پارهٔ ۷۷ زامیاد یشت آمده به معنی میدان تاخت و تاز، پهنهٔ کارزار، اسپریس.

۸. سرما = اَئُودَر aodar، از همین بنیاد است ائوتَ aota که در اوستا بسیار آمده چنان‌که در مهر یشت پارهٔ ۵۰ و فرگرد دوم وندیداد پارهٔ ۵ و گوش یشت پارهٔ ۱۰ و این صفت است یعنی سرد، همچنین در یسنا ۹ پارهٔ ۵ و زامیاد یشت پارهٔ ۶۹ همین واژه چون اسم به‌کار رفته یعنی سردی، سرما و در همهٔ این پاره‌ها با واژه گرم gerema آمده که هم صفت است به معنی گرم و هم اسم است به معنی گرما و گرمی. ائودَر aodar و ائوتَ aota در گزارش پهلوی گاهی سرت (سرد) و گاهی سرماک (سرما) شده است.

۹. لرزان = زُوئیشِنو zôishenu (در تأنیث zôishenû) در بخش‌های دیگر اوستا زوئیشنو zôishnu چنان‌که در فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۷۰، در معنی و ریشهٔ این واژه

گفتگو بسیار کرده‌اند، نگارنده گلدنر Geldner و بارتولومه Bartholomae و لومل Lommel را پیروی کرده به معنی لرزان گرفته است. برخی گمان کرده‌اند که واژهٔ زوش با زوئیشنو zôishnu پیوستگی داشته باشد؟ زوش به معنی خشمگین در فرهنگ‌ها یاد شده است و از شعر اسدی:

چنین گفت داناکه با خشم و جوش   زبانم یکی بسته شیر است زوش

همین معنی برمی‌آید.

سیزدهمین بند

۱. تباه کردن = مَرِد mared، یادداشت ۳ بند ۹ هات ۳۲.

۲. آشکار = هئیتهیَه haithya، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۳۰.

۳. درست = اِرِزو erezu، در گزارش پهلوی اَپچک apêcak واژه‌ای که در فارسی اویژه، ویژه، ویژ شده به معنی پاک و پاکیزه و به‌ویژه یعنی به‌خصوص. این واژه در گات‌ها بسیار آمده، چنان‌که در بند ۵ از هات ۳۳ و در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۲ از هات ۵۳ و در هر سه جا صفت پتهه path (راه) آورده شده است.

در این بند همچنان در بند ۶ از هات ۳۳، واژهٔ پتهه path (راه) که موصوف اِرِزو erezu باشد، نیامده، نگارنده برای نمودن معنی افزوده است، اما در انجام این بند واژهٔ پتهه path = راه آمده است. نگاه کنید به یادداشت‌های شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ هات ۳۱.

۴. آشکاری کردار یا هویدا شدن رفتار جهانی مردمان = آکا âkâ، یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۸ هات ۴۸.

۵. به هراس افتادن = خرو xru = خرود xrud، یادداشت ۹ بند ۱۱ هات ۴۶.

۶. زبان = هیزو hizu، مانند بند ۳ از همین هات به معنی گفتار به‌کار رفته است.

۷. برگشتن = نَس nas، یادداشت ۹ بند ۴ هات ۳۲.

چهاردهمین بند

۱. دستور، آموزش، فرمان = اورواتهَه urvâtha، در گزارش پهلوی دوستیه (دوستی) ناگزیر مشتبه شده با واژه اوروَتهَه urvatha که به معنی دوست است و در بند ۱۱ همین هات گذشت و در گزارش پهلوی نیز به جای آن دوست آورده شده است.

۲. داد، آیین، قانون = داتَ dâta، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳.

۳. برزیگری = واسترَ vâstra، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱.

۴. فرمانبردار = اَرِم arem در اینجا چون صفت به کار رفته، یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲ هات ۳۲.

۵. آزار، رنج، درد = آری âri در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ همین هات گذشت.

۶. گفتار = سِنگهَ sengha به معنی آموزش و آگهش بسیار به آن برخوردیم، در اینجا چون در ردیف شیَئوتهَن šyaothana (کردار) آمده به معنی گفتار گرفتیم. به جای همین واژه که در انجام این بند نیز آمده «داوری» آوردیم.

۷. به جای آوردن = سَند sand، ساختن، انجام دادن، به جای آوردن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۵ از بند ۱ هات ۲۹.

۸. به یادداشت شمارهٔ ۶ نگاه کنید.

۹. پایان، انجام = اَپِمَ apema، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۶ همین هات گذشت.

۱۰. خان‌ومان دروغ = دروجـودِمانَ drujô.demâna یعنی دوزخ، در آنجایی که دروغ‌پرستان و پیروان کیش دروغین در آیند، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۶ هات ۳۱.

پانزدهمین بند

۱. مُزد = میژدَ mîzda، یادداشت ۷ بند ۱۳ هات ۳۴.

۲. مغ = مَگوَن magavan، در بند ۷ از هات ۳۳ به آن برخوردیم، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۹.

۳. نوید دادن در پایان همین بند نیز آمده: = چیش cish، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۴. گرزمان = گرودِمانَ garô-demâna یعنی خان و مان سرود و ستایش: بارگاه فرّ مزدا و بهشت برین مراد است، یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۱.

۵. نخستین = پئُواوروِیَه paouruya، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ همین هات گذشت.

۶. درآمدن = گم gem، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۲۸.

۷. به جای رستگاری: سَوا savâ، سود، یعنی سود جاودانی ایزدی و بهره و بخشی که مایهٔ رستگاری است، یادداشت ۶ بند ۱۲ هات ۴۴.

شانزدهمین بند

۱. شهریاری = خشتهرَ xshathra یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸.

۲. آیین، آموزش = چیستی، در بند ۱۸ نیز آمده. یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۳. مُغی یا دین مغی و آیین زرتشتی = مگَ maga، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۹.

۴. پذیرفتن = نَس nas، در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ همین هات دیدیم که این واژه به معنی برگشتن هم آمده است، یادداشت ۹ بند ۴ هات ۳۲.

۵. راه: برخی این واژه را از پَدَ pada که در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ هات ۵۰ گفتیم، به معنی سرود و شعر است، گرفته سخن و گفتار به جای آن آورده‌اند و برخی دیگر از پتهه path (راه) که در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ همین هات گذشت.

۶. اندیشیدن = مَن man، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

۷. به کام، به خواهش، به آرزو = اوشتا uštâ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰.

۸. انجام گرفتن، پایان پذیرفتن = سَزدیایی sazdyâi (.inf)، یادداشت ۱۳ بند ۲ هات ۳۰.

هفدهمین بند

۱. پیکر، تن، اندام، کالبد = کِهرپ kehrp، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ هات ۳۰.

۲. بزرگوار، ارجمند = برخذَ berexdha، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۲.

۳. نمودن، نشان دادن = دیس dis، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳۳.

۴. توانا از مصدر خشی xshi، توانستن، یارستن که در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۵ همین هات گذشت.

۵. آرزو شده = ایشیَه išya، یادداشت ۷ بند ۱۶ هات ۳۲.

۶. بخشودن = دا dâ، دادن، بخشیدن، ارزانی داشتن.

۷. دارایی = گِرزدی gerezdî، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۵۰.

۸. برخوردار گردیدن، بهره‌ور شدن، به‌دست آوردن = آژدیایی âzdyâi (inf) از مصدر آنس as با جزء آ، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳.

هجدهمین بند

۱. دارایی = ایشتی istî، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

۲. فر = خوَرِننگه xvarenanh در فرس هخامنشی فرنه چنان‌که در نام ویندَفرنه vindafarnah یکی از یاران داریوش بزرگ بوده ویندفرنه در زبان اوستایی ویذت

خوَرننگه vidhat xvarenanh نام یکی از پارسایان است که در پارهٔ ۱۲۸ فروردین یشت یاد شده، نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها. در گات‌ها همین یک‌بار واژه فرّ آمده، در بخش‌های دیگر اوستا بسیار به آن برمی‌خوریم. در زامیاد یشت از فرّ سخن رفته است. فرّ و فره و فرهی و فرمند و فرهمند و فرخنده و فرخندگی همچنان خره یا خوره چون اردشیر خره و جز آن در فرهنگ (ادبیات) و تاریخ ما معروف است. در جلد دوم یشت‌ها از فرّ سخن داشتیم.

در اینجا گوییم فرّ یا خره فروغ ایزدی است، به دل هر که تابد بلندپایه و ارجمند شود، از پرتو فرّ است که پادشاهی برازندهٔ تاج و تخت گردد، دادگستر و نیک آیین شود و از پرتو فرّ است که مردی پارسا به رهبری مردمان برانگیخته گردد و هنروری از همگنان برتری و سرافرازی یابد:

منم گفت با فرهٔ ایزدی   همم شهریاری و هم موبدی

(فردوسی)

در بیان‌الادیان (چاپ تهران به اهتمام عباس اقبال، ص ۵) گوید: «و هر که در عجم مَلَک روزگار شده است و او را کارهای بزرگ برآمده در او چیزی دیده‌اند که آن را فرّ ایزدی خوانده‌اند و یزد فره خوانده‌اند». دربارهٔ فر ایرانی و فر کیانی به زامیاد یشت، گزارش نگارنده، به جلد دوم یشت‌ها نگاه کنید.

۳. برگزیدن = وَرْ var، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰.

۴. جویا = وید vîd صفت است از مصدر وید vid جستن، یافتن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ هات ۲۹ و به واژهٔ اِویستی e-visti (نیابندگی، نابرخورداری) که در بند ۹ از هات ۳۴ نیز با منش نیک (= وهومنه) یک‌جا آمده است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از آن بند.

۵. پناه بخشیدن، رامش دادن، یاری کردن = رَپ rap، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۸.

نوزدهمین بند

۱. مرد = نا nâ = نر nar در آغاز بند ۲۱ نیز آمده، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۲۸.

۲. دادن از مصدر دا dâ.

۳. به جای دل دَئِنا daênâ، چنان‌که پیداست در اینجا به معنی دین نیامده، به معنی دل و نهاد و روان به‌کار رفته است.

۴. شناختن = وید vid، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۲۸.

۵. جهان = اَهو ahu، یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸.

۶. کوشیدن = ایش ish، خواستن، خواهش داشتن، آرزو کردن، در اینجا با جزء ائیبی aibî.

۷. آگاهانیدن، گفتن = مرو mrû، در بند ۸ نیز به آن برخوردیم. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۷ هات ۳۱.

۸. به جای آیین = داتَ dâta که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۴ همین هات گذشت.

۹. زندگی = گیَه gaya، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹.

۱۰. بهتر = وَهیَنگه vahyanh، در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۶ همین هات گذشت.

بیستمین بند

۱. بخشایش: به جای آن سوَنگه savanh آمده که به معنی سود است و از آن سود و بخشایش ایزدی اراده شده است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ هات ۳۰.

۲. ارزانی داشتن، بخشودن، دادن = دائیدیایی dâidyâi، یادداشت ۵ بند ۵ هات ۳۱.

۳. همکام، همخواست = هزَئوشَ ha-zaosha، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۲۸.

۴. نماز = نِمَنگه nemanh، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸.

۵. ستودن، ستاییدن = یز yaz، یادداشت ۶ بند ۱ هات ۳۰.

۶. دستور، گفتار، سخن = اوخذَ uxdha، در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ همین هات گذشت.

۷. یاری، رامش و پناه = رَفِذرَ rafedhra، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۸.

۸. به جای بخشد در متن چَگِد caged آمده، صفت است یعنی بخشاینده، به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۲ هات ۴۶ نگاه کنید.

بیست‌ویکمین بند

۱. پارسایی = آرمَئیتی، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲.

۲. پاک = سپنتَ (سپند)، یادداشت ۳ بند ۱۲ هات ۳۳.

۳. به جای پندار، چیستی cistî آمده در ردیف اوخذَ uxdha = گفتار؛ شیَئوتهَنَ šyaothana = کردار نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ هات ۳۱.

۴. برافزودن = سپا spâ، در هادخت نسک، نخستین فرگرد پارهٔ ۴ نیز به کار رفته، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۷ هات ۳۴.

۵. پاداش = اشی ashi، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۲۸.

۶. آرزومند بودن، خواهش داشتن = یاس yâs، به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ هات ۲۸ نگاه کنید.

بیست‌ودومین بند

۱. ستایش = یِسنیَه yesnya ضمیر متصل «ش» به جای پئیتی paitî آورده شده است؛ فعل «می‌ستایم» = از مصدر یز yaz، نگاه کنید به یادداشت ۶ بند ۱ هات ۳۰.

۲. شناختن = وید vid، در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۹ همین هات گذشت.

۳. نام = نامَن nâman، در فُرس هخامنشی نیز نامَن، در جاهای دیگر اوستا نانمَن naman آمده است، در پهلوی و فارسی نام. در گات‌ها همین یک‌بار آمده، در بخش‌های دیگر نامهٔ مینوی بسیار به آن برمی‌خوریم.

۴. درود، نیایش = وَنتَ vanta از مصدر وَن van خواستار بودن، خواهش کردن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ هات ۲۸.

۵. نزدیک شدن، پیروی کردن = گم با جزء پئیری: pairi-gam، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۲ هات ۲۸.

وَهیشتُوایشت گات هات ۵۳

نخستین بند

۱. دارایی = ایشتی îštî، یادداشت بند ۹ هات ۳۲.

۲. شناختن (سراوی srâvî شناخته شده) از مصدر سرو sru شنیدن، شناختن، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۳۰، سراوی مانند کلمهٔ مرَئُویی mraoî (گفته شده) که در بند ۱۴ از هات ۳۲ آمده از مصدر مرو mrû (گفتن) و واچی vâcî (گفته شده) که در بند ۱۳ از هات ۴۳ آمده از مصدر وَچ vac (گفتن).

۳. آری = یِزی yezî، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۱.

۴. خرمی، آبادی، نیکبختی = آیپتَ âyapta، یادداشت ۳ بند ۲ هات ۲۸.

۵. زندگی خوش = هوَنگهئویَه hvanhaoya از هو hu (خوب)؛ انگهو anhu (زندگی، هستی)، نگاه کنید به یادداشت شماره ۴ از بند ۲ هات ۲۸.

۶. جاودان یا هماره جاودان، همیشه پاینده = از یو yu (جاودان)، ویسپَ vîspa (همه) با جزء آ â، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۱۱ هات ۴۶.

۷. کلمه‌ای که «به‌کار برند» آوردیم به جای دَبِن daben می‌باشد، در نسخه بدل، و جز آن. مصدر این کلمه باید دب dab باشد که به معنی فریفتن هم آمده است و در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ هات ۳۰ از آن سخن داشتیم. در گزارش پهلوی همین بند ۱ از هات ۵۳ دَبِن به فریفتار گردانیده شده، ناگزیر از مصدر دَب dab به معنی فریفتن گرفته شده که در گزارش پهلوی نیز فریفتن شده است. بسیاری از دانشمندان هم از روی همین گزارش پهلوی دَبِن را به معنی فریفتن گرفته‌اند، اما این معنی در این بند درست نمی‌آید به‌ویژه با کلمهٔ پس از آن، که خواهیم دید به معنی آموزانیدن است. از قرینهٔ گفتار باید این واژه به

معنی به‌کار بردن باشد یا چیزی نزدیک به این. هرتل Hertel نوشته که این کلمه در اینجا درست یاد نشده باید tapen باشد، ناگزیر این دانشمند آن را از مصدر تپ tap که به معنی تابیدن است گرفته که geglüht ترجمه کرده است. نگاه کنید به:

Arische feuerlehre von Hertel, Leipzig 1925 I teil S. 110

۸. آموزانیدن (saškencâ) = سَچ sac، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۳۰.

۹. سخن، گفتار = اوخذَ uxdha؛ کردار = شیئوتهن šyaothana در بند ۲ نیز آمده.

دومین بند

۱. پیوندیدن، پیوستن (سچَنتو scantû) = هَچْ hac (یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳) سچنتو در گزارش پهلوی (= زند) همین بند ۲ از هات ۵۳ به آموختیشن (آموزش) گردانیده شده، گذشته از اینکه سچنتو فعل است نه اسم، در گزارش پهلوی از مصدر سچ sac که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند پیش گذشت و به معنی آموختن است دانسته شده. سچ در گزارش پهلوی در همه جا آموختن شده است. بنا به قاعده‌ای که هاء در سر کلمه، اگر پس از آن یکی از حرف‌های گنگ درآید، به سین برمی‌گردد، هچ hac در تصریف فعل، سچنتو scantû شده است اما در جاهای دیگر که در تصریف این مصدر، پس از هاء یکی از حرف‌های صوت (چون ا) درآمده، همان هاء اصلی به‌جا مانده است، چنان‌که در هچینتِ hacintê در بند ۹ از هات ۳۳؛ هخمی haxmi در بند ۵ از هات ۳۴؛ هَچینو hacinô در بند ۱۲ از هات ۴۳؛ هچمنا hacemnâ در بند ۱۰ از هات ۴۴؛ هچئیتی hacaitî در بند ۴ از هات ۴۸، همچنین است در بسیاری از بندهای دیگر.

۲. شادمانه = فرَئورِت fraoret، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۳۰.

۳. به جای «پسر زرتشت» در متن زَرَتهوشتری zarathuštri آمده، صفت است یعنی زرتشتریان یا کسی که به زرتشت پیوسته و از پشت زرتشت است. ناگزیر از آن یکی از پسران پیغمبر زرتشت اراده شده است. شاید ایسَت واسترَ Isat. vâstra باشد که بزرگ‌ترین پسر پیغمبر است و در فروردین یشت پارهٔ ۹۸ با دو برادر دیگرش اروتد نر (Urvatat.nara) و خورشید چهر Hvare. cithra یک‌جا یاد شده‌اند.

در پارهٔ ۲ از یسنا ۲۳ و در پارهٔ ۵ از یسنا ۲۶ از ایست واستر با خود زرتشت سپیتمان و کی گشتاسب نام برده شده: Isat. vâstrahe. zarathuštrôiš و این یادآور بند ۲ از هات ۵۳ می‌باشد که پیغمبر از یاوران بزرگ دین خود یاد می‌کند. در این بند پس از زرتهوشتری نام خاندان پیغمبر که سپیتمان باشد نیز آمده، چنان‌که در بند آینده پیغمبر دختر خود را هم چنین نامیده است.

۴. کلمه‌ای که «بیارایند» شده، صفت است از دا dâ دهنده، بخشنده، از مصدر dâ دادن، بخشیدن. از همین مصدر است ددات dadât که در پایان این بند به جای آن «فرو فرستاده» آوردیم.

۵. برای راه = پتهه path و صفت راست = اِرِزو erezu به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۱ و به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ همان هات نگاه کنید.

۶. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴.

سومین بند

۱. تِمچاتو temcâ.tû: از ضمیر ta در تأنیث تا tâ یعنی «این»؛ چا câ به جای واو عطف «و»؛ tû جزیی است که از پی نخستین کلمه یا نخستین جمله درآید: نخست برای افادهٔ معنی خواهش و امر، چنان‌که در بند ۱۰ از هات ۴۳ و جز آن، دوم برای نمودن اهمیت تَه ta (این) و به سوی آن توجه کشیدن، چنان‌که در همین بند ۳ از هات ۵۳. همچنین تو tû ضمیر است به معنی تو. نگاه کنید به:

Altiran wörterb. von Bartholomae sp. 654

۲. از پشت هچتسپ یا هچتاسپی و هچتاسپیان = هئِچت اسپان Haêcat.aspân (در تأنیث هئچت اسپانا... Haêcat.aspânâ) صفت است از هئچت اسپَ Haêcat.aspa نام چهارمین نیای پیغمبر زرتشت است، نگاه کنید به بند ۱۵ از هات ۴۶.

۳. از خاندان سپیتمان = سپیتامَ spitâma در تأنیث سپیتامی spitâmî نام خاندان پیغمبر است، نگاه کنید به بند ۱۵ از هات ۴۶.

۴. جوان‌تر: به جای آن یِزیوی yezivî آمده، این صفت است، به هیئت تأنیث از کلمهٔ یَزو yazu که در بند ۸ از هات ۳۱ به آن برخوردیم، در آنجا با کلمهٔ پئواورویم Paourvîm (= نخستین) به معنی پسین گرفتیم. در گشتاسب یشت پارهٔ ۲۶ یَزومْ پوثرمْ yazûm. puthrem باید به معنی جوان‌تر پسر باشد. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ هات ۳۱.

۵. دختر = دوگِدَرْ dugedar، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ هات ۴۵.

۶. به جای آزموده پَئیتیاستی paityâsti آمده، در یسنا ۳۵ (هفت هات) پارهٔ ۹ پئیتیاستَر paityâstar و در پارهٔ ۲ از پانزدهمین کردهٔ ویسپرد پئیتیاستیئه paityâstayaê. بنیاد کلمه باید مصدر dâ (دادن) باشد با جزء پئیتی و آ â، نگاه کنید به:

Altiran. wörterb. von Bartholomae sp. 841

و به:

Baunack, studien I s. 356

در گزارش پهلویِ ویسپرد و یسنا ۳۵ در هر دو پاره که یاد کردیم پـتیریشن patirišn (پذیرش) شده و چند تن از دانشمندان نیز پئیتیاستی را در بند ۳ از هـات ۵۳ بـه مـعنی پذیرنده گرفته‌اند. برخی از آنان بنیاد کلمه را مصدر اَه ah(بودن، هستن) با جزء پئیتی paiti دانسته‌اند.

بارتولومه و در پیروی از او چندتا از دانشمندان این کلمه‌ها را به معنی تکرار و مهارتی که از تکرار به آن رسند، گرفته‌اند. به این معنی پئیتیاستر Paityâstar در پارهٔ ۹ از یسنا ۳۵ کسی است آزموده و آموزش دینی از بر کرده و نیک به یاد سپرده و در آن زبردست و استاد گردیده؛ پئیتیاستی Paityâsti در بند ۳ از هات ۵۳ اسمی است که چون صفت به‌کار رفته است.

۷. پیوند، پیوستگی، انبازی = sar (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲۱ هات ۳۱) در گزارش پهلویِ همین بند از هات ۵۳ سرداریه (سرداری) شده. ناگزیر سر sar مشتبه شده با کلمهٔ سارَ sâra و سرنگه (سره) saranh که در فارسی سر و نیز سار گوییم چـون سبکسار، بادسار، نگونسار، گاوسار (گرز گاو سر)، کوهسار، شاخسار و جز آن.

۸. خرد = خرتهوَ xrathwa (= خرتو xratu)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۷ هات ۳۱.

۹. پند پرسیدن، اندرز خواستن، مشورت کردن = هام فرس ham.fras، یادداشت ۱۲ بند ۶ هات ۳۳.

۱۰. پاک‌تر = سپنیشتَ speništa، یادداشت ۳ بند ۱۲ هات ۳۳.

۱۱. پارسایی = آرمئیتی ârmaiti، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲.

۱۲. در متن آمده درست این است که دو کلمهٔ از هم جدا باشد: هودانو hu.dânû صفت است به هیئت تأنیث، در تذکیر هودانو hu.dânu یعنی نیک‌اندیش؛ وَرِشوا vareshvâ صیغهٔ امر است از مصدر وَرِز varez، ورزیدن، ساختن، به جای آوردن. نگاه کنید به یـادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۴ هات ۲۹ و به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰.

چهارمین بند

۱. از کلمهٔ وِ ve (از ضمیر وَ va) در اینجا معنی «شما» برنمی‌آید، آنچنان‌که در بند آینده به همین معنی است. این ضمیر در این بند ۴ از هات ۵۳ به این هیئت چنان‌که در یسنا ۵۸ پارهٔ ۴ و در فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ ۷۱ به هیئت وُ vô، چون جزیی به‌کار رفته که معنی‌بردار نیست. نگاه کنید به:

Altiran. wörterb. von Bartholomae sp. 1418

۲. دلگرمی = سپرد spered، غیرت، شوق، نگاه کنید به:

Altiran. wörterb. von Bartholomae S. 1623

۳. در متن آمده: با چندین نسخه بدل، از واژهٔ سپرد spered که در شمارهٔ پیش گذشت و از مصدر وَر var (گروانیدن، به دین درآوردن) با جزء نی nî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ هات ۳۰.

۴. پدر = فِذر fedhr، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۳۱.

۵. خوشنود کردن از مصدر وید vid، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۶ هات ۵۱.

۶. شوهر = پئیتهی paithi، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۴۴.

۷. دربارهٔ برزیگر = واستریَه vâstrya؛ آزاده = خوَئِتو xvaêtu به گفتار پیشه‌وران نگاه کنید.

۸. پاکدین یا پیرو دین راستین (اش) زرتشتی = اَشَوَن ashavan (اشاوَن) در تأنیث اشاونی ashâunî، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۴ هات ۳۰.

۹. به جای بهره هَنگهوش hanhuš آمده، در فرگرد پنجم وندیداد پارهٔ ۳۸ نیز به آن برمی‌خوریم. در گزارش پهلوی سیریه sirîh (سیری)، چنان‌که از خود جمله برمی‌آید این کلمه به معنی سود و بخشایش و بهرهٔ مینوی به‌کار رفته است.

۱۰. باشکوه یا درخشان = خونوَنت xvenvant، یادداشت ۳ بند ۲ هات ۳۲.

۱۱. ... به جای نقطه‌ها، با نسخه بدل‌های فراوان، آن‌چنان به‌دست نسخه‌نویسان خراب شده که چاره‌پذیر نیست.

۱۲. هماره جاودان = در شمارهٔ ۶ از بند ۱ همین هات گذشت.

پنجمین بند

۱. سخن = ساخوَن sâxvan، یادداشت ۱ بند ۴ هات ۲۹.

۲. کنیزک = کئینیا kainyâ، همین یک‌بار در گات‌ها آمده، در بخش‌های دیگر اوستا به این کلمه و کلمهٔ کئینی kainî، و کئینین kainîn بسیار برمی‌خوریم چنان‌که در پاره‌های ۱۵۹ از فرگرد پانزدهم وندیداد و در بسیاری از جاهای دیگر، در پهلوی کنیک و کنیچک و در فارسی کنیز و کنیزک گوییم. در اوستا کنیزک دختری است که هنوز شوهر نگرفته، همچنین است در فارسی. کنیز به معنی خدمتکار، نو است، درست مانند کلمهٔ mädchen در زبان آلمانی. در اوستا کئینیکا kainikâ نیز آمده، چنان‌که در یسنا ۲۳ پارهٔ ۳ و یسنا ۶۸ پارهٔ ۱۲، صفت اَن اوپَئِتَ an.upaêta که در پارهٔ ۳۹ رام یشت و در پارهٔ ۵۵ ارت یشت

برای کئینین Kainîn آورده شده، یعنی به شوهر نرسیده، هنوز دست مرد بدو نرسیده، هنوز برای شوهر گزیدن نارسا یا دوشیزه، به همین معنی است صفت اَن اوپَیتَ an. upayata (در تأنیث اَن اوپَیتا an.upayata) که در پارهٔ ۱۵ از چهاردهمین فرگرد وندیداد آمده؛ صـفت وَذریَه vadhrya در پارهٔ ۸۷ آبان یشت یعنی هنوز نارس برای شوهر برگزیدن و جفت گرفتن.

۳. به شوی رفتن، شوهر گرفتن، جفت برگزیدن = وَز vaz، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۴ هات ۴۶.

۴. شما از خشمَ xsham در اینجا تثنیه آورده شده از آن پوروچیست و جاماسب اراده شده.

۵. پنددهنده، اندرزگوی = وَدِمنَ vademna

۶. آن = ای î همچنین در بند آینده؛ ایش îš در بند ۸ و بند ۹ همین هات ضمیر اشاره است. نگاه کنید به یادداشت شماره ۶ از بند ۸ هات ۲۸.

۷. به یاد سپردن: در متن آمده mencâ. î. mazdazdûm، ماز maz افزوده شده، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود؛ ای î همان ضمیر اشاره است که در یادداشت پیش گذشت؛ مِن men از مصدر مَن man (اندیشیدن، پنداشتن) درآمده است؛ دَزدوم dazdûm از مصدر دا dâ (دادن). مصدری که از این دو کلمه ساخته شده: مند mand (= مـن + دا man + dâ) یعنی به یاد دادن، به یاد سپردن، به منش نشاندن، به خاطر سپردن. در بند ۴ از هات ۲۸ نیز به آن برخوردیم. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ آن بند. مزدا mazdâ که در بند ۱ از هات ۴۵ آمده و در یسنا ۹ پارهٔ ۳۱ مازدا mazdâ آورده شده، درست مانند مصدر مند mand آمیزش یافته و لفظ مرادف آن است به معنی به یـاد سـپردن. نگـاه کـنید بـه یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۴۵ و به کلمهٔ مِندائـیدیایی mendâidyâi در یـادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ هات ۳۱ و به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۹ هات ۴۴ نیز نگاه کنید.

۸. دریافتن = وید vid، دریافتن، شناختن، دانستن، آموختن. نگاه کنید به یـادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۴ هات ۲۸.

۹. نهاد = دَئِنا daênâ در اینجا جمع آمده، ناگزیر به معنی دین نیست، بلکه به معنی نهاد و منش و روان و دل و ضمیر و وجدان است.

۱۰. کوشش = اَبی یَستی abi-yas-ti از مصدر یَت yat با جزء اَئیبی aibi، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۲۸.

۱۱. زندگی = اَهو ahu (یادداشت ۴ بند ۲ هات ۲۸)، در انجام بند ۱ از هات ۴۳ نیز به «زندگی منش نیک» برخوردیم جز اینکه در آنجا به جای اَهو واژهٔ گَیه gaya آمده که نیز به معنی زندگی است. در اینجا همچنان در آن بند زندگی درخـور نـیک‌منشان یـا زنـدگی جاودانی دیگر سرای، مراد است.

۱۲. به جای «یکی بر دیگری» به کلمهٔ اَنیَه anya یعنی دیگر، در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ۳۴ نگاه کنید.

۱۳. برتری جستن = وَن van، یادداشت ۸ بند ۴ هات ۳۱.

۱۴. به جای مُزد خوب هوشِنَ hu.shena: آمده از هو hu (خوب) و از شِنَ shena، از مصدر هَن han که در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۶ هات ۳۲ گفتیم به معنی به چیزی ارزانی شدن، به چیزی سزاوار گردیدن است و بسا با کلمهٔ مزد یک‌جا آمـده است، چـنان‌که در بندهای ۱۸-۱۹ از هات ۴۴، هوشِنَ یعنی (مزد) به خوبی ارزانی شده یا سود نیک و شایسته.

ششمین بند

۱. به‌درستی = هَئیتهیَه haithya، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۳۰.

۲. چنین = ایتها ithâ از قیود است. این‌چنین، آن‌چنان، این‌گونه، همچنین، در بند ۱ از هات ۳۳ و در بند ۳ از هات ۴۵ نیز به آن برخوردیم.

۳. مرد = نر nar؛ زن = جِنی jeni، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۴۶.

۴. گشایش = فرائیدی frâidî از مصدر فراد frâd، به یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ هات ۴۴ نگاه کنید.

۵. به جای پیرو = راتِهِمَ râthema، یادداشت ۱۰ بند ۱۷ هات ۴۴.

۶. نگریستن، پاس داشتن = سپَس spas، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۴۴.

۷. به جای «خودِ او» در متن تَنو tanû (= تن) آمده، در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ گفتیم که این کلمه گذشته از معنی تن و پیکر، در گات‌ها به معنی خویشتن هـم به‌کار رفته است یا شخص.

۸. به جای نقطه‌ها در متن آمده: دروجُو. آیسِه. هوئیش. پیتها. کلمهٔ آیسه âyesê را در شمارهٔ آینده یاد خواهیم کرد؛ دروجو drûjô (= دروغ) که در دومین شعر این بند نیز آمده، تکرار آن در شعر سومی در وزن شعر زیادتی است، ناگزیر افزوده شده است. همچنین دو کلمهٔ دیگر: هوئیش. پیتها hôiš.pithâ نیز افزوده شده، هر دو در وزن شعر زیادتی است، باید برداشته شود. گذشته از این هر دو کلمه خراب شده و معنی‌ای از آنها برنمی‌آید.

۹. برگرفتن، برداشتن، دور کردن (آیِسه âyesê) از مصدر یاس yâs (خواسـتن، آرزو کردن، خواهش کردن) در اینجا با جزء آ â و پَرا parâ به معنی به‌در کـردن، دور کـردن، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۸.

۱۰. افسوس برنده، وای‌گو، ناله برآورنده، دریغ گوینده = ویوبِرت vayû.beret، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ بند ۲۰ هات ۳۱.

۱۱. خورش بد = دوش خوَرِتهَه duš.xvaretha، یادداشت ۹ بند ۲۰ هات ۳۱.

۱۲. رامش = خواتهرَ xvâthra، از این کلمه بخشایش و رامش فردوس یا خود بهشت اراده شده. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ هات ۳۱.

۱۳. برگشتن = نَس nas به معنی برگشتن و از دست رفتن و آسیب یافتن و به‌در رفتن و دگرگون شدن است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۴ هات ۳۲.

۱۴. آیین آزار، خوارکنندهٔ آیین راستین = دِجیت اَرِتَ dejît.areta در بند ۹ از همین هات نیز آمده و در فرگرد پنجم وندیداد پارهٔ ۴ جیت اَشَ jit.asha همین کلمه است که به معنی آیین آزار یا براندازندهٔ دستور و نهاد و داد است.

۱۵. این‌گونه، این‌چنین، از این‌رو = اَنائیش آ anâiš.â از قیود است، در آغاز بند ۸ همین هات نیز آمده و در سر بند ۱۵ از هات ۳۲ هم به آن برخوردیم.

۱۶. مینوی = مَنَهیَه manahya صفت است از کلمهٔ مننگه mananh (منش)، به یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸ نگاه کنید. منهیَه در پارهٔ ۲ از یسنا ۴۰ (هفت هات) و در پارهٔ ۳ از یسنا ۷۱ نیز آمده به معنی مینوی یا معنوی و روحانی است در برابر جهانی یا مادی و جسمانی.

۱۷. تباه کردن = مَرنچ marenc، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ هات ۴۶.

هفتمین بند

۱. مُزد = میزدَ mîzda، یادداشت ۷ بند ۱۳ هات ۳۴.

۲. آیین مُغ = مَگَ maga، به یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۹ نگاه کنید.

۳. تا چند = یَوَت yavat، در بند ۴ از هات ۲۸ و در بند ۹ از هات ۳۴ و در بند ۹ از هات ۴۳ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز به آن برخوردیم.

۴. کوشش یا غیرت و همت = آژو âzu، یادداشت ۹ بند ۶ هات ۳۳.

۵. به جای «دلداده‌تر» زَرَزدیشتَ zarazdišta (zrazdišta) معتقدتر. نگاه کنید به یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ هات ۳۱ و به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ هات ۴۳.

۶. بُن = بونَ bûna، در پارهٔ ۵۱ زامیاد یشت دوبار آمده و در پاره‌های ۴۲ و ۴۷ از نوزدهمین فرگرد وندیداد نیز به آن برمی‌خوریم، در پهلوی بون و در فارسی بُن.

۷. کلمه‌ای که به جای «ریشه» آوردیم: در فرگرد هشتم وندیداد در پاره‌های ۵۸-۵۹

هختی haxti آمده و در گزارش پهلوی (= زند) همین کلمه و به خط اوستایی هختی haxti تکرار شده است همچنین در فرگرد نهم وندیداد در پارهٔ ۲۱ به این کلمه برمی‌خوریم و در گزارش پهلوی هخت haxt شده است. در یک نسخهٔ خطی برای توضیح کلمهٔ پهلوی آن، به فارسی افزوده شده «شرمگاه»، هختی باید پارهٔ زیرین ران باشد یا کمرگاه. در بند ۷ از هات ۵۳، چنان‌که از خود جمله پیداست، از هختی و بون bûna بُن و ریشه یا بُن و پُشت اراده شده است، باشد هم که رگ و خون، خون و گوشت، رگ و پی، مغز و خون و جز آن مراد باشد. دانشمندان مغربی هم در گزارش این بند مفهوم همین واژه‌ها را در زبان‌های خود برای این دو کلمه برگزیده‌اند.

۸. آنجا، کجا = یتهرا yathrâ، یادداشت ۱۰ بند ۹ هات ۳۰.

۹. روان: به جای آن مئینیو mainyu آمده، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ هات ۳۰.

۱۰. برکنار = پَرا parâ از قیود است یعنی دور، در سر یک دسته از واژه‌های فارسی به‌جا مانده چون پراکندن و جز آن.

۱۱. نگون، پایین، زیر، فرود = اَئُورا aorâ، در بخش‌های دیگر اوستا نیز آمده، چنان‌که در آبان یشت پارهٔ ۶۲ و فروردین یشت پارهٔ ۱۴۷.

۱۲. دو تا گشته یا خم شده = مرَئوچَنت mraocant همین یک‌بار در اوستا آمده است.

۱۳. نابود شدن : از مصدر نَس nas که در یادداشت شمارهٔ ۱۳ بند پیش گذشت، در اینجا با جزء اَ a و پرا parâ.

۱۴. هلیدن، هشتن، رها کردن = وی زا vi.zâ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ هات ۳۴.

۱۵. بانگ دریغ، وای = ویویی vyôi، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲۰ هات ۳۱ و به شمارهٔ ۱۰ از بند ۶ همین هات.

۱۶. انجام، پایان، فرجام = اَپم apem، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۴ هات ۳۰.

۱۷. گفتار، سخن = وَچ vac، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸.

هشتمین بند

۱. اَنائیش آ anâiš.â، در یادداشت شمارهٔ ۱۵ بند ۶ گذشت.

۲. بدکردار = دوژ وَرِشنَنگه duz.vareshnanh از مصدر وَرِز varez (ورزیدن) که در یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۳ همین هات گذشت و دوژ = دُش (بد و زشت)، نگاه کنید به یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۳. فریفته = دَفشنیَه dafshnya، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۰.

۴. به آسیب رها شده = زَخیَه zahya صفت است یعنی رها شده و ترک گردیده از مصدر زَه zah که با جزء فرا در پاره ۷ از یسنا ۶۰ نیز آمده.

۵. همه = ویسپَ vîspa.

۶. خروش برآوردن، خروشیدن = خرَئوس xraos (خروس xrus) در اینجا با جزء اُوپ upa آمده، در پهلوی خروسنیتن xrôsênîtan، در فرگرد ۲۱ وندیداد پارهٔ ۱۷ با جزء پا pâ: پَخروشتَ paxrušta اسم مفعول است یعنی به خروش رانده شده؛ در آفرینگان گهنبار پارهٔ ۱۳ با جزء فرا frâ آمده یعنی فرا خروشیدن. همین واژهٔ اوستایی خرَئوس xraos می‌باشد که در فارسی خروس شده، مرغی که برای خروشیدن و بانگ زدن چنین نامیده شده است.

برگشتن سین اوستا به شین در فارسی مثال بسیار دارد چون سرَسکَ sraska در فارسی سرشک؛ اَرَسکَ araska در فارسی رشک؛ سکند skand در فارسی شکستن و جز آن.

خروس که در سپیده‌دم بانگ زند و مردم را برای ستایش کردگار و کار همی خواند در مزدیسنا مقدس است. هنوز زرتشتیان خوردن گوشت خروسی را که بانگ زند، روا نمی‌دارند، در اوستا این مرغ پرو دَرش parô.darš نامیده شده، چنان‌که در پارهٔ ۱۵ از هجدهمین فرگرد وندیداد آمده، مردمان بد زبان پرو درش را کهرکتاس kahrkatâs خوانند، در لهجهٔ گیلکی بانگ ماکیان را کرکتاس گویند. در نخستین جلد یشت‌ها، گزارش نگارنده، از خروس سخن داشتیم، و به گفتار «خروس» در بخش نخست فرهنگ ایران باستان.

۷. خوب شهریار، پادشاه نیک = هوخشترَ hu.xshathra، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۸. شکست = جِنِرا jenerâ از مصدر جَن jan زدن، برانداختن، شکستن، کشتن. یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۱۴ هات ۳۲.

۹. گزند = خرونِرا xrûnera زخم، ریش، یادداشت شمارهٔ ۱۳ بند ۵ هات ۴۶.

۱۰. رامش = رامَن râman، یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۰ هات ۲۹.

۱۱. دِه = ویس vîs، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۱۶ هات ۳۱.

۱۲. شاد = شیا šyâ، یادداشت شمارهٔ ۸ بند ۸ هات ۵۱.

۱۳. زود = مُشو moshu، زود، تند، تیز، چست، چابک. در آبان یشت پاره‌های ۶۳ و ۶۵ و ۹۸ و در فروردین یشت پارهٔ ۱۴۶ و جز آن نیز به این واژه برمی‌خوریم، در گزارش پهلوی tez = تیز.

۱۴. بزرگ‌تر = مزیشتَ mazišta، مِهست، مهتر (نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ هات ۲۹) از «آن کسی که بزرگ‌تر است» مزدا اهورا اراده شده است.

۱۵. بند = دِرِزا derezâ؛ دِرِزوَن derezvan که در پارهٔ ۲ سروش یشت هادخت آمده، صفت است یعنی بسته، بند شده یا زنجیر شده، در یسنا ۱۰ پارهٔ ۱۷ نیز به واژهٔ دِرِزا derezâ برمی‌خوریم از مصدر دَرِز darez که به معنی بستن است، به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۵ هات ۴۴ نگاه کنید.

۱۶. مرگ = مِرِتهیو merethyu، یادداشت شمارهٔ ۴ بند ۱۱ هات ۴۶.

۱۷. رنج = دوَفشَنگه dvafshanh، در گزارش پهلوی این واژه با واژهٔ دَفشنیَه dafshnya که در نخستین شعر این بند آمده (یادداشت شمارهٔ ۳) هر دو از یک بنیاد پنداشته شده، به فریفتن گردانیده شده است. همچنان در چندین واژهٔ دیگر همین بند این‌گونه اشتباه در گزارش پهلوی روی داده و مایهٔ اشتباه چند تن از دانشمندان شده است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۴ هات ۴۴.

۱۸. کشیدن = اَر ar، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۳ هات ۳۱.

نهمین بند

۱. بدکیش یا زشت باور = دوژوَرِنَ duz.varena از مصدر وَر var باور کردن، گرویدن. به یادداشت‌های شمارهٔ ۷ از بند ۲ و شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰ نگاه کنید.

۲. تباهی یا گندیدگی و فساد = وَئِشنگه vaêshanh در گزارش پهلوی ویشیشن vêšišn شده، در فرگرد سوم وندیداد پارهٔ ۳۵ نیز آمده در گزارش پهلوی آن پاره بیشومند bešômand شده و در توضیح افزوده گردیده اَخوی درتُمند axvi.dartôman ناگزیر در گزارش پهلویِ این پاره کلمهٔ وَئِشنگه با کلمهٔ دوَئِشنگه dvaêshang (ستیزه، دشمنی) که در یادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۶ هات ۲۸ سخن داشتیم، مشتبه شده است اما توضیحی که به آن داده شده: اَخویِ (= اخوان axvân) درتمند یعنی «جایگاه و سرای و جهان پردرد» مقصود را می‌رساند.

از کلمهٔ وَئِشنگه vaêshanh در بند ۹ از هات ۵۳ جایگاه دوزخی گندیده و تباه اراده شده است.

۳. به جای «سزد» = راثهه râth یعنی از آنِ کسی بودن (تعلق داشتن)، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۷ هات ۴۴.

۴. آرزومند = اَئِشَسَ aêshasa صفت است یعنی جوینده، خواستار، از مصدر ایش ish، یادداشت شمارهٔ ۱۲ بند ۴ هات ۲۸.

۵. ارجمند: در متن، با نسخه بدل‌های بسیار، از آنهاست و این درست است: اَرِجـی areji ارزیدن، ارزش داشتن. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۰ هات ۵۰.

۶. به جای «خوار کردن» نَرپیش narepîš آمده به معنی کاست و کاهش است، اسمی است که چون فعل به‌کار رفته به معنی خوار کردن و از پایه کاستن، از مصدر نَرفس nafefs کاستن، کاهیدن. به یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۳ هات ۴۴ نگاه کنید.

۷. پست شمرندهٔ آیین یا آیین آزار = دِجیت اَرِتَ dejît areta در یادداشت شمارهٔ ۱۴ از بند ۶ همین هات گذشت.

۸. به کیفر ارزانی = پشو تَنوُ peshô.tanû صفت است، در گات‌ها همین یک‌بار آمده، اما در جاهای دیگر اوستا بسیار به آن برمی‌خوریم، چنان‌که در مهر یشت پارهٔ ۹۷ و در چهارمین فرگرد وندیداد پارهٔ ۲۰ و جز آن، پِشو از مصدر پر par کـه بـه مـعنی بـه سـزا رسانیدن و کیفر دادن و پادافراه دادن و محکوم کردن است، درآمده است (نگاه کـنید بـه یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ هات ۴۴). تنو tanû همان است که در فارسی تن گوییم. پشو تنو یعنی تن به سزا ارزانی یا تن محکوم. در گزارش پهلوی، این کلمه تناپوهر tanâpuhr شده و در توضیح افزوده گردیده: مرگ ارژان یعنی به مرگ ارزانی، درخـورِ مـرگ. واژهٔ تنافور (= تناپوهر) در فرهنگ‌های فارسی نیز یاد شده و به معنی «مقداری از گـناهان» گرفته شده است. در اوستا به واژهٔ پِشوسارَ peshô.sâra نیز برمی‌خوریم چنان‌که در یسنا ۱۱ پارهٔ ۳ و بهرام یشت پارهٔ ۴۶ یعنی سر به سزا ارزانی. برای کلمه‌های دیگر از همین بنیاد و به همین معنی چون پَرِتو تَنو paretô.tanû؛ تنوپِرِتهَه tanu.peretha نیز در گزارش پهلوی تناپوهر آمده است. پشوتنو peshô.tanû نیز در اوستا نام کسی است. در گشتاسب یشت پارهٔ ۴ از زبان پیغمبر زرتشت به کی گشتاسب، درود و آفرین خوانده شده: «بی‌ناخوشی و بی‌مرگ باش چون پشوتن». این پشوتنو پسر کی گشتاسب و برادر اسـفندیار است و در فارسی پشوتن گوییم. معنی لفظی این نام همان است که یاد کردیم. در فرهنگ انجمن آرای ناصری وجه اشتقاق شگفت‌آمیزی یاد شده: «پشوتن برادر اسـفندیار، پسـر گشـتاسب، معنی ترکیبی آن معلوم است یعنی تن خود را بشوی»!

۹. داور = اَهورَ ahura و درست‌کردار = اَشَوَن ashavan آمده، در بند ۱۰ از هات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۴۶ نیز این دو کلمه با هم آورده شده، مراد داوری است که از روی اَش asha دین راستین و نهاد درست داوری کند. نگاه کنید به یادداشت‌های شمارهٔ ۸ از بند ۴ و شمارهٔ ۵ از بند ۹ هات ۳۰.

۱۰. زندگی = جیاتو jyâtu؛ یادداشت ۱۱ بند ۴ هات ۴۶.

۱۱. آزادی = وَسِ‌ایتی vase.iti: از وَسِ یعنی به کام و به دلخواه (به یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ هات ۳۱ نگاه کنید) و از مصدر یا yâ که به معنی رفتن است. یا yâ در پارهٔ ۵۷ بهرام‌یشت با جزء اَپَ apa آمده به معنی به‌در رفتن؛ در پارهٔ ۳۳ تیریشت با جزء اوپَ upa آمده به معنی به گردش درآمدن، جنبیدن. از همین بنیاد و به همین معنی است وَسِ یائیتی vase.yâiti که در یسنا ۱۲ پارهٔ ۳ آمده است. بنابراین وَسِ ایتی vase.iti یعنی به دلخواه رفتن و شدن، به خواهش خویش رفتار کردن، به کام و آرزوی خود گردیدن یا آزاد.

۱۲. ربودن = ham.mith، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۴ هات ۴۶.

۱۳. توانایی = خشتهر xshathra، شهریاری.

۱۴. درویش، بینوا = دریگو drigu، یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۵ هات ۳۴.

۱۵. راست زندگی‌کننده = اِرِژِجی erezejî، یادداشت شمارهٔ ۸ بند ۵ هات ۲۹.

۱۶. بهتر = وَهیَنگه vahyanh، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۳ هات ۳۰.

۱۷. بخشودن = دا dâ، دادن، بخشیدن. به یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ هات ۲۸ نگاه کنید.

پایان یادداشت‌های پنج گات‌ها

برلین ۳ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی

برابر با ۱۲ آبان‌ماه ۱۳۱۶ خورشیدی

گفتار

دربارهٔ برخی از نام‌ها که در گات‌ها آمده است

اوسیج

اوسیج Usij، نامی است که به پیشوایان کیش دیو یسنا داده شده است. در گات‌ها (اُشتُود) یسنا ۴۴ بند ۲۰ از او یاد شده و جز همین یک‌بار در هیچ جای دیگر اوستا از او نامی نیست، و در گزارش پهلوی (زند) همان واژه به‌کار رفته است.

اوسیج در یسنا ۴۴ بند ۲۰ با کرپن karapan که آن هم نام گروهی از پیشوایان دیو یسناست و با کوی kavi که نام دسته‌ای از فرمان‌گزاران و شهریاران دیو یسناست، یک‌جا یادگردیده، این‌چنین: آیا دیوها (پروردگاران آریایی) را باید از خداوندگاران نیک شمرد، آنانی که روا می‌دارند، کرپن‌ها و اوسیج‌ها همچنان‌که کوی‌ها، جانداران را قربانی کنند؟ به جای اینکه آنها را برای کشت و ورز بپرورانند.[1]

پیداست که زرتشت در اینجا مخالف آیینی است که کشتن جانداران را چون گاو و گوسفند برای خشنودی خدایان روا می‌دارد و پیشوایان چنین آیینی را نکوهیده است.

از اینکه گروهی از پیشوایان کیش ایران پیش از برانگیخته شدن زرتشت، اوسیج خوانده می‌شدند، شبهه‌ای نیست، زیرا در دین هندوان، برادران آریایی ایرانیان، گروهی از پیشوایان چنین خوانده شده‌اند. در ریگ وِدا، کهن‌ترین بخش وِدا Veda چندین بار به او برمی‌خوریم که در هنگام برگزار کردن مراسم دینی یادگردیده است.[2]

چنان‌که می‌دانیم در دین یکتاپرستی زرتشت گروهی از خدایان که نزد ایرانیان پرستیده می‌شدند، از دیوان نابکار به‌شمار رفته‌اند، ناگزیر پیشوایان دینی آن پروردگاران، نزد پیغمبر ایران از دشمنان و بدخواهان آیین نو به‌شمار آمده‌اند، از آنانند اوسیجی‌ها. در چیتکی‌های زاد سپرم در فصل ۱۵ در پاره‌های ۱-۲ گفته شده کرپن‌ها و اوسیجی‌ها از دشمنان زرتشت و ویران‌کنندگان ایران بودند.

---

۱. نگاه کنید به گات‌ها، بخش نخست، ص ۸۸.

2. Der Rig-Veda Von K. F. Geldner, Harvard University Press 1951 Vol. I p. 77 Anmerkung 2 ab.

واژهٔ اوسیج از مصدر vas درآمده که به معنی خواستن و آرزو داشتن و خواهش داشتن است، اوسیج لفظاً یعنی خواستار.[۱]

کَرَپَن

کرپن karapan در گات‌ها نامی است که به گروه پیشوایان دیو یسنا و دشمنان مزدیسنا داده شده است، گفتیم اوسیج یک‌بار در گات‌ها یاد شده، اما کرپن چندین بار در سرودهای گات‌ها آمده است: در یسنا ۳۲ (اهونودگات) بند ۱۲ با گرهمَ Grəhma (Gərəhma) یک‌جا آمده و در بند ۱۵ از همان هات یسنا با کوی‌ها (kavi) با هم یاد شده‌اند؛ در یسنا ۴۴ (اُشتودگات) بند ۲ کرپن و اوسیج و کوی با هم آمده‌اند؛ در یسنا ۴۶ (اشتودگات) بند ۱۱ کرپن‌ها با کوی‌ها یاد گردیده‌اند؛ در یسنا ۴۸ (سپنتمدگات) بند ۱۰ کرپن‌ها تنها یاد گردیده‌اند؛ در یسنا ۵۱ (وهوخشترگات) بند ۱۴ باز کرپن‌ها تنها آمده‌اند. در سرودهای گات‌ها، پیغمبر ایران از این پیشوایان دیو یسنا که مردم را به ستایش گروه دیوان یا پروردگاران آریایی رهنمونند دلتنگ است و اینان را دشمن آیین یکتاپرستی خود داند و از اهورامزدا خواستار است که پیروان دین راستین را از آسیب این گمراه‌کنندگان برکنار داراد.

از سرودهای گات‌ها که بگذریم، در بخش‌های دیگر اوستا بسیار به واژه کرپن برمی‌خوریم چنانک در یسنا، هات ۹ پارهٔ ۱۸، هرمزدیشت پارهٔ ۱۹، خردادیشت پارهٔ ۷، آبان یشت پارهٔ ۱۳، مهر یشت پارهٔ ۳۴، فروردین یشت پارهٔ ۱۳۵ و جز اینها. در همهٔ اینها، کرپن‌ها با دیوان و جادوان و پریان و راهزنان و گمراه‌کنندگان و درندگان (گرگ‌ها) و ستمکاران و آسیب‌آورندگان و دشمنان و کوی‌ها یاد شده، آنان، بدخواهان مردم و ستیزندگان به دین و آیین مزدیسنا خوانده شده‌اند.

در گزارش پهلوی اوستا، کرپن به کرپ karap گردانیده شده و در جمع کرپان و در توضیح افزوده شده «کر» kar یعنی کسی که از آیین مزدیسنا چیزی نمی‌شنود و گوش شنوا ندارد، چنان‌که واژهٔ کوی kavi که بسا در اوستا با کرپن یاد گردیده، در پهلوی به کیک kik

---

۱. نگاه کنید به یادداشت‌های گات‌ها (بخش دوم) ص ۳۴، شمارهٔ ۱۲.

دربارهٔ اوسیج به کتاب‌های زیر نگاه کنید:

Haug Essays P. 289; A Dictionary of the Gâthic Language vol. III by Lawrence N. Mills. Leipsic 1902 p. 95; Bartholomae, Altiran. Wörterbuch Sp. 406; The Divine songs of zarathushtra by. I. J. S. Taraporewala, Bombay 1951 p. 531.

(kayak) گردانیده شده و در توضیح آمده کور یعنی کسی که برای آیین زرتشتی دیدگان بینا ندارد. در نوشته‌های دینی پهلوی از کرپن‌ها و کوی‌ها به مفهوم دشمنان دین راستین زرتشتی و گروهی از کران و کوران که یارای شنیدن و دیدن راستی نـدارنـد و چـیزی از مزدیسنا درنمی‌یابند، اراده شده است، زیرا پس از گذشتن چندی از پیدایش مـزدیسنا و رواج آیین نو، دیگر کسی به ریشهٔ این واژه نیندیشید که اینان در پارینه از پـیشوایـان و شهریاران کیش پیش از زرتشت بودند و از سرای مینوی و جـهانی (روحـانی و مـادی) دیویسنا به‌شمار می‌رفتند.[۱]

کرپن که گفتیم پیشوای دینی پیش از روزگار زرتشت است لفظاً باید به معنی «کسی که مراسم دینی را به جای آورد» باشد، شبهه نیست که واژهٔ سانسکریت کلپَ kalpa کـه بـه معنی مراسم و آداب دینی یا تشریفات مذهبی است (Ritus) با کرپن اوستایی از یک ریشه و بن است.[۲]

گَرِهْمَ

گرهم Grehma سه بار در گات‌ها: یسنا ۳۲ (اهونود گات) بند ۱۲ و بند ۱۳ و بند ۱۴ یاد گردیده است. در بند ۱۲ با کرپن karapan و در بند ۱۴ با کوی‌ها kavi آمده است. در این سه بند وخشور زرتشت کشتار گاو و گوسفند را که پیروان دیویسنا برای خشـنودی خدایان خود به جای می‌آورند، سخت نکوهیده است. پیغمبر فرماید: گـرهمَ و کـرپن و پیروان آنان که با خروش شادمانی چارپایان را قربانی کـنند، از دروغ‌پـرستان هسـتند. گرهم در روز پسین به سزای کردار جهانی خویشتن رسد و به سرای مـنش بـد (دوزخ) درآید، آنگاه پشیمانی سودی ندهد. گرهمَ و کوی‌ها از نابکارانی هستند که دیویسنان را به قربانی کردن چارپایان گمارند و به مستی برانگیزند.

جز همین سه بند از گات‌ها، دیگر در هیچ جای اوستایی که امروزه در دست داریم به واژهٔ گرهم برنمی‌خوریم. از همین سه بند گات‌ها به خوبی پیداست که گـرهم در ردیـف

---

۱. نگاه کنید به دینکرد بخش ۷ فصل ۱۱ پارهٔ ۹؛ بخش ۸ فصل ۳۵ پارهٔ ۱۳؛ زند بهمن یشت فصل ۲ پارهٔ ۳:
Sacred Books of The East, edited by Müller. Vol. V p. 195-6; Vol. XXXVII p. 111-112; Vol. XLVII p. 19-20 and zâd-sparam p. 143.

۲. نگاه کنید به:
Essays by Haug, London 1878 P. 289-90; Bartholomae, Altiran. Worterbuch sp. 454; The Divine Songs of Zarathushtra by. I. Taraporewala p. 290-1

کرپن‌ها و کوی‌ها از دشمنان دین زرتشتی، و از بزرگان کیش دیویسناست، خواه از گروه پیشوایان دینی و خواه از فرمانگزاران دیویسنان.

در گزارش پهلوی همان واژهٔ گرهم به گَرَهمَک grahmak گردانیده شده، چنانک در بند ۱۲ از هات ۳۲: اینان پاره ستانی را به‌درستی برتری نهند و کرپان‌ها به دروغ برای خود خداوندگاری خواهند در بندهای ۱۳ و ۱۴ واژهٔ گرهمک در توضیح، پارک pârak (پاره = رشوه) دانسته شده است. ریشه واژه گرهم شناخته نشده، در نوشته‌های پهلوی در جایی یاد نگردیده است.[1]

بِندوَ

بندوَ bendva دو بار در گات‌ها، یسنا ۴۹ (سپنتمدگات) بند ۱ و بند ۲ از او نام برده و جز همین دو بند، دیگر در هیچ جای اوستا از او نام و نشانی نیست و در هیچیک از نوشته‌های دینی پهلوی نیز به آن برنمی‌خوریم. در این دو بند پیغمبر گوید: «دیرگاهی است که بندوَ Bendva از بزرگ‌ترین دشمنان من است. اوست که مرا بازمی‌دارد، به رهنمون شدن مردم به دین راستین» از این گفتار برمی‌آید که بندوَ باید نام کسی باشد، کسی از بزرگان و سران دیویسنان که با زرتشت در ستیزه است و از دشمنان مزدیسنان به‌شمار آید، باید از همان کسانی باشد که بسا زرتشت در سرودهای خود از آنان گله‌مند است، از همان پیروان آیین دروغین که پیغمبر در یسنا ۴۶ (اشتودگات) بند ۱، آنان را از بزرگان و سرداران یا فرمانگزاران (ساستر sâstar) خواند.

برخی از دانشمندان بندو را نام یکی از همین رهبران دیو یسنا دانسته چنانک بارتولومه Bartholomae و میلز Mills و مولتون Moulton و دیگران، و برخی دیگر این واژه را به معنی ناخوش، تباهکار، نابودشدنی، بیماری و جز اینها گرفته‌اند. چنانک یوستی justi و اشپیگل Spiegel و دارمستتر Darmesteter و تاراپورووالا Taraporewala و دیگران.

---

۱. نگاه کنید به:

Commentar über Das Avesta von Spiegel Band II, Wien 1868 s. 266-7; Altira. Wörterb. Von Bartholomae sp. 530; Divine songs. by Taraporewala p. 290

نگاه کنید به متن پهلوی یسنا و ویسپرد:

Pahlavi yasna And Visperad Edited by Dhabhar, Bombay 1949; A Dictionary of the Gâthic Language Vol. III by Mills p. 181

ناگزیر این دستهٔ اخیر از اوستادان‌ها را، خود گزارش پهلوی اوستا (=زند) به این معنی راهنمایی کرده است زیرا در گزارش بند ۱ از یسنا ۴۹ آمده bêtûm zamân بتوم زمان (پایان زمان) و در گزارش بند ۲ به جای بندوَ آمده ویماریه vîmârîh.

باید گفته شود خود واژهٔ بندوَ، گزارندگان اوستا را در روزگار ساسانیان به چنین ترجمه‌ای کشانیده است: بَن ban یعنی ناخوش کردن، تیره و تباه ساختن، در یسنا ۳۰ بند ۶ به‌کار رفته و در گزارش پهلوی گردانیده شده به ویمارینیتن vîmârenîtan، همچنین مصدر بند band در اوستا به همین معنی است. بنتَ banta (صفت) اسم مفعول بن ban و بزدَ (صفت) اسم مفعول بند band می‌باشد. این هر دو صفت در گزارش پهلوی به ویمار vîmâr (=بیمار =ناخوش) گردانیده شده است.[1]

کَوی =کی

پیغمبر ایران چندین بار در سرودهای خود واژهٔ کوی kavi را به‌کار برده، گاهی از آن شهریاری، دشمن دین مزدیسنا اراده شده و گاهی عنوانی است که برای گشتاسپ، دوست و پشتیبان دین مزدیسنا به‌کار برده است.

در اهونودگات، یسنا هات ۳۲ بند ۱۴ با گرهمَ Grehma و در بند ۱۵ از همان هات با کرَپن karapan آمده. در اشتودگات، یسنا هات ۴۴ بند ۲۰ با اوسیج Usij و کرپن یک‌جا یاد گردیده است؛ باز در اشتودگات هات ۴۶ بند ۱۱ با کرپن آمده. در وهوخشترگات، هات ۵۱ بند ۱۲ تنها یاد گردیده است. چنان‌که دیده می‌شود در اینجاها با دشمنان پیغمبر و پیروان کیش دیویسنا آورده شده و گفته شده این کوی‌ها (شهریاران) با نابکاران دیگر چون گرهمَ و کرپن‌ها و اوسیج از یاوران دروغ و طرفدار کشتن چارپایان در قربانی و به‌کار بردن آشام «هوم» در مراسم دینی هستند. روان‌های اینان در روز پسین در سر پل چینوت به هراس افتند و در خان و مان دروغ (=دوزخ) درآیند. در بند ۱۲ از هات ۵۱ که کوی تنها آمده، باز در آنجا سخن از کسی است که پیغمبر از او گله‌مند است و او را چاکر پست و فرومایهٔ یک کوی می‌خواند.

---

۱. نگاه کنید به:

Altiran. Wörterb. Von Bartholomae sp. 956; The Treasure of The Magi by J. H. Moulton, Oxford 1917 p. 16; Gathâs by K. E. Punegar (The Journal of The K. R. Cama Oriental Institute No. 12) Bombay 1928 p. 276.; Sacred Books of the East Vol. XXXI p. 160-161; The Divine Songs of Zarath. by Taraporewala p. 694.

در سخن از کرپن گفتیم که کرپن در گزارش پهلوی اوستا کر، و کوی (کیک kik، kayak) کور خوانده شده‌اند. ناگزیر در روزگاران خود زرتشت این شهریاران یا کوی‌ها، به پیروی آیین دیرین آریایی، بدخواه زرتشت و دین نو بودند و از همان کسانی هستند که پیغمبر آنان را از شهریاران بد (دوشِ‌خشتهر duše.xshathra در یسنا، سپنتمدگات، هات ۴۸ بند ۵ و بند ۱۰) یاد می‌کند. پس از سپری شدن آن روزگاران مفهوم دیرین کوی و کرپن از میان رفت، آنان را به معنی خیره‌سر و بدخواه و گمراه گرفتند و به همین مفهوم در بخش‌های دیگر اوستا به‌کار رفته چنانک در یسنا ۹ پارهٔ ۱۸؛ فروردین یشت پارهٔ ۱۳۵؛ زامیاد یشت پارهٔ ۲۸ و جز اینها. کوی kavi در سانسکریت به معنی داناست و برای خدایان و سرودگویان به‌کار رفته است. همین واژه به مفهوم شهریار یا شاه چندین بار در گات‌ها آمده است. زرتشت دوست و پشتیبان خود ویشتاسپَ vîštâspa را سه بار با عنوان کوی kavi یاد می‌کند[1]: یسنا ۴۶ (اُشتودَگات) بند ۱۴؛ یسنا ۵۱ و (وهوخشترگات) بند ۱۶؛ یسنا ۵۳ (وهیشتوایشت‌گات) بند ۲، چنان‌که می‌دانیم یک خاندان داستانی راکیانی خوانده‌اند و در جلد ۲ یشت‌ها آنان را یاد کرده‌ایم.

در ادبیات فارسی هم واژهٔ کی که با واژهٔ اوستایی کوی یکی است، به معنی پادشاه گرفته شده است. فردوسی در شاهنامه در سخن از پادشاهان پیشدادی داستانی و ضحاک و پادشاهان ساسانی همین عنوان را به‌کار برده، در سخن از ضحاک گوید:

کی اژدها فش بیامد چو باد   به ایران زمین تاج بر سر نهاد

دربارهٔ فریدون که از پیشدادیان به‌شمار است، در سخن از دیدن وی درفش چرمین کاوه راکه بر نیزه افراشته بود، گوید:

چون آن پوست بر نیزه بردید کی   به نیکی یکی اختر افکند پی

همچنین چندین بار همین عنوان را به پادشاهان خاندان ساسانی داده، در سخن از قباد پیروز آورده:

دو اسبه، فرستاده آمد به ری   چو باد خزانی به فرمان کی

اسدی طوسی نیز در گرشاسپ‌نامهٔ خود واژهٔ کی را در همه جا به معنی پادشاه به‌کار برده است. در جایی ضحاک به گرشاسپ گوید که با سپاه کم نشاید به جنگ هند رفتن:

کی نامور گفت کای جنگجوی   بدین لشکر آنجا شدن نیست روی

در سخن از دختر زیبای شاه روم که همهٔ شاهزادگان خواستارش بودند، گوید:

---

۱. یک‌بار در یسنا (اهونود) هات ۲۸ بند ۷ بی‌عنوان «کوی» یاد گردیده است.

بسی خواستندش کیان‌زادگان　　ز هر کشور آمد فرستادگان

پادشاه روم دربارهٔ داماد خود گرشاسپ که هنوز نمی‌دانست از کدام نژاد و تخمه است گوید:

به دل گفت شاید که هست این جوان　　ز پشت کیان یا ز تخم گوان

دربارهٔ فریدون آورده:

ز فرخ فریدون شه کامکار　　گزین کیان بندهٔ کردگار

باز در سخن از فریدون گوید:

خدیو زمانه کی فرّمند　　گشاینده‌گیتی و ضحاک بند[1]

در لغت فرس اسدی یاد شده: «کی، بزرگ‌ترین ملکان را کی خوانند و این از کیوان گرفتند سوی بلندی، دقیقی گفت:

کی کردار بر اورنگ بزرگی بنشین　　می گردان که جهان یاوه و گردانستا

از اینکه اسدی واژهٔ کی را به معنی پادشاه یاد کرده، درست است اما آن را از کیوان (زحل) گرفته درست نیست زیرا کیوان واژهٔ ایرانی نیست، از بابل زمین به ایران آمده است. همچنین در پهلوی کی به معنی پادشاه است، عنوان فصل ۳۱ بندهش این است: «اوَرتوخم و پَتوَند کیان» در اینجا همه پادشاهانی که در داستان ما پیشدادیان و کیانیان خوانده شده، یادگردیده‌اند، کوی از نام‌های رایج نیز بوده، سه تن از پارسایان در پاره‌های ۱۱۴ و ۱۱۹ و ۱۲۳ به همین نام یاد گردیده‌اند. از کی گشتاسپ، شهریار سیستان که زرتشت بدو پناه برد، در نامه‌ای که در کار فراهم شدن است (سوشیانت) سخن خواهیم داشت و باز از واژه «کی» گفتگو خواهیم کرد.

فریانَ

فریانَ Fryâna از ناموران تورانی است که خاندانش به زرتشت گرویدند. پیغمبر یک‌بار از او در یسنا (اُشتودگات) هات ۴۶ بند ۱۲ یاد می‌کند و امیدوار است این خاندان از بخشایش ایزدی برخوردار گردند.

---

۱. نگاه کنید به شاهنامهٔ فردوسی، چاپ بروخیم، جلد ۱، ص ۲۳، شعر ۱۹۷؛ ص ۴۸، شعر ۲۶۲؛ جلد ۸، ص ۲۲۹۱، شعر ۵۴؛ گرشاسب‌نامهٔ اسدی طوسی به اهتمام یغمایی، تهران ۱۳۱۷، صص ۷۰ و ۲۱۰ و ۲۳۰ و ۳۲۹ و ۴۱۷.
و نگاه کنید به:

Essays by M. Haug p. 290-1; Handbuch Der Awestasprache Von W. Geiger, Erlangen 1879 p. 219; Altiran. Wörterb. Von Bartholomae sp. 442-3; Zum Altiranischen Wörterbuch, Nacharbeiten Und Vorarbeiten Von Bartholomae Strassburg 1906 S. 156-7; Die Yäšt's Des Awesta Von Herman Lommel, Göttingen 1927 S. 171-2

در بخش‌های دیگر اوستا و در نوشته‌های دینی پهلوی نیز به نام این خاندان تورانی برمی‌خوریم. در آبان یشت پارهٔ ۸۱ آمده که یوایشتَ Yôišta از خاندان فریان برای آناهیتا قربانی کرد و از او درخواست که وی را به اَختیَه Axtya خیره‌سر، چیر سازد و در پاسخ گفتن به نود و نه پاسخ آن نابکار، کشور را از گزند وی دور بدارد[۱]. در فروردین یشت پارهٔ ۱۲۰ به فرورد همین یوایشتَ از خاندان فریان درود فرستاده شده است. در کتاب پهلوی دینکرد بخش نهم فصل ۳۰ پارهٔ ۲۰ از خاندان فریان نام برده شده و در دادستان دینیک فصل ۹۰ پاره‌های ۳-۱ یوشت فریان یکی از هفت بزرگان (شهریاران) جاودانی خونیرَس شمرده شده است[۲]، همچنین در زند بهمن یشت فصل ۲ پارهٔ ۱ از جاودانی بودن یوشتِ فریان سخن رفته است.

چون فریان تورانی است، برخی از دانشمندان خواسته‌اند او را با پیران، سپهبد افراسیاب تورانی یکی بدانند و این درست نیست زیرا واژهٔ فریان به هیچ روی، پیران نمی‌شود[۳] اما با نام فلیانوس Phlianos یونانی شده که در نوشته‌های یونانیان یاد گردیده، یکی است[۴].

فریان باید از ریشه مصدر فری fri ستودن، خشنود کردن، دوست داشتن باشد و هم‌ریشه با واژه فریَه frya به معنی دوست[۵].

فریان در پهلوی Fryân شده و یوشت در پهلوی Yosht، به غلط گوشت Gosht خوانده شده است.

---

۱. داستان یوشت فریان و اَخت موضوع یک کتاب کوچک پهلوی است: اخت جادوگر با لشکر بزرگی به شهری درآمد و گفت شهر را ویران کنم اگر کسی نتواند ۳۳ معمای مرا بگشاید، یکی از پارسایان که یوشت فریان باشد همه پرسش‌های او را پاسخ گفت و اخت از پاسخ گفتن به سه پرسش یوشت فریان فرو ماند و کشته گردید. نگاه کنید به جلد ۱ یشت‌ها و به ترجمه‌های یوشت فریان:

Arda-viraf by Hoshang and Haug. Yosht i Fryâno and Hadokht Nask by Haug and west, Bombay, London 1872.

Une Légende Iranienne, traduite du Pahlavi par Adrien Barthélemy, Paris 1888

۲. درباره خونیرس در اوستا Xvaniratha که کشور مرکزی است نگاه کنید به جلد ۱ یشت‌ها.

۳. دربارهٔ پیران نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.

۴. نگاه کنید به: Iranisches Namenbuch Von Ferdinand Justi Marburg 1895 S. 100 und S. 149-150

۵. نگاه کنید به بخش دوم گات‌ها به شمارهٔ ۴۰ از بند ۵ از هات ۲۹ و به شمارهٔ ۶ از بند ۱۴.

تور

تورَ Tûra نام قبیله‌ای است. توئیریَه Tûirya نیز صفت است یعنی تورانی. در سرودهای گات‌ها یک‌بار به این واژه برمی‌خوریم و آن در اُشتودگات، یسنا ۴۶ بند ۱۲ می‌باشد، در آنجایی که فریان یاد شده و از تورانیان خوانده شده است.

در بخش‌های دیگر اوستا چندین بار تورانیان یادگردیده‌اند، از آنهاست در آبان یشت پارهٔ ۷۳، در اینجا دانو Dânu یاد شده که دسته و گروهی است از قبیلهٔ تور، در فروردین یشت پارهٔ ۳۸ از همین گروه دانو نام برده شده که با یک گروه دیگر از قبیله‌های ایرانی به نام خشتاوی xštâvi در ستیزه و جنگ است.

در پاره‌های ۵۵-۵۶ ارت یشت از ستیزهٔ تورانیان و نوذریان در سر اشی ashî توانگری، سخن رفته است[1]. در زامیاد یشت در پاره‌های ۵۷ و ۵۸ و ۹۳ از افراسیاب تورانی نام برده شده است.

در پاره‌های ۱۴۳-۱۴۴ به فروردهای همه مردان و زنان پاک و پارسای کشور ایران و توران) و سرم = سلم (و سائینی درود فرستاده شده است.) همچنین تورَ Tûra نام کسانی است، در پارهٔ ۱۱۳ فروردین یشت یکی از پارسایان به نام اَرِجَنگهوَت Arejanhvat پسر تورَ و در پارهٔ ۱۲۳ از همان یشت پارسای دیگری به نام فرارازی Frârâzi پسر تور یاد گردیده‌اند. در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۹ نیز واژهٔ تور به‌کار رفته و در گزارش (تفسیر) پهلوی آن به توران گردانیده شده و در توضیح آورده شده ویناسکار vinâskâr (گناهکار).

در جلد ۱ یسنا به تفصیل از توران سخن داشتیم و گفتیم تورانیان گروهی از اقوام ایرانی بودند و هیچ پیوستگی با ترک‌ها و نه با هیچ‌یک از اقوام مغول نژاد ندارند. اینکه این گروه از ایرانیان در نوشته‌های ما به نیکی یاد نشده چنان‌که در گزارش پهلوی اوستا از گناهکاران به‌شمار رفته‌اند، برای این است که اینان مانند ایرانیان دیگر پابند کشاورزی نبودند و بیابان‌نوردی و چادرنشینی برگزیدند، بسا به غارت ایرانیان دیگر پرداختند، از این‌رو آنان را بدخواه و زشت‌کردار خواندند. در لهجه‌های کنونی ایرانی چنان‌که در کردی و گیلکی و لاری و جز اینها، تور به معنی دیوانه و گیج و سرگشته و خیره‌سر به‌کار می‌رود[2]،

---

۱. دربارهٔ اشی = ارت و نوذر (naotar) و نوذری نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.
۲. نگاه کنید به فرهنگ گیلکی گرد آوردهٔ ستوده (نشریه انجمن ایرانشناسی) تهران ۱۳۳۲؛ فرهنگ لارستانی، تألیف احمد اقتداری، تهران ۱۳۳۴.

در اصل واژهٔ تور چنین مفهوم زشتی نداشته و در نوشته‌های دسته دیگری از آریایی‌ها که هندوان باشند به معنی چست و چابک و چالاک و تند و تیز و دلاور به‌کار رفته و بسا در ودا Vedâ صفت برخی از خداوندگاران آورده شده است.

زرتشت و خاندان وی

زَرَتــــهوشترَ (زَرثــوشترَ) Zarathuštra در فــارسی زرتشت، زردشت، زرادشت، زراتشت، زرتهشت و جز اینها گوییم. در زبان‌های کنونی اروپا Zoroaster از لاتین گرفته شده و لاتین از یونانی Zoroastres گرفته است.

این نام لفظاً باید به معنی دارندهٔ «شتر زرد = زرین» باشد، چنان‌که می‌دانیم بسیاری از نام‌های ایرانیان با شتر و اسب و گاو ساخته شده است.

زمان زرتشت باید پیش از پیدایش پادشاهی بزرگی در ایران بـاشد. در پـایان سـدهٔ هشتم پیش از میلاد مسیح، شهریاران بزرگ و توانایی در «مـاد» در مـغرب ایـران پـایهٔ پادشاهی بزرگی را گذاشتند و رفته رفته سراسر ایران زمـین را بـه چـنگ آوردنـد و بـه سرزمین‌های همسایه نیز دست یافتند. این همان پادشاهی است که سومین شـهریار آن خاندان اووَخشَترَ Uvaxšatra (Kyaxares) در سال ۶۱۲ پیش از میلاد نینوا پایتخت آشور را بگرفت و با خاک یکسان کرد و دست گردنکشان سامی‌نژاد را یکسره از سرزمین‌های ایران کوتاه ساخت. در سرودهای گات‌ها به هیچ روی سـخن از چـنین پـادشاه بـزرگی نیست، پیغمبر ایران هماره خواستار است که اهورا مزدا پادشاه توانایی برانگیزد و مردم را از غارت و ستم گروهی یله و رها برکنار دارد.

پیش از اینکه در مغرب ایران پادشاهی بزرگی بـه سـر کـار آیـد، در گـوشه و کـنار سرزمین‌های فراخ ایران پادشاهان کم و بیش توانا برخاستند و در هر جا کـه گـروهی از ایرانیان گرد هم آمده، توانستند گزند و آسیب دیگران را از خود برانند و سرزمینی را آبادان کنند و به کشاورزی و گله‌پروری بپردازند، همان‌جا مرز و بوم پادشاهی گردید، از آنهاست سیستان که زرتشت به پادشاه آنجا کی‌گشتاسپ پناه برد و از آنجا آیین وی کشـورهای دیگر را فراگرفت.

در سنت، پیغمبر ایران از مغرب دانسته شده، اما زبان اوستا به لهجه‌های شرقی ایران نزدیک‌تر است.

از زمان زرتشت به تفصیل سخن داشتیم[۱] و از همزمان وی کی گشتاسپ، پادشاه سیستان در کتاب «سوشیانت» یاد خواهیم کرد.

از زرتشت و معجزه‌های وی در بخش هفتم نامهٔ دینکرد پهلوی سخن رفته است آنچه نگارنده در اینجا از خاندان زرتشت یاد می‌کند همان خویشان و بستگانی است که خود پیغمبر از آنان در سرودهای خود نام می‌برد و هیچ جای شبهه نیست که اینان از خاندان خود پیغمبر می‌باشند. زرتشت شانزده بار از خود در پنج سرود گات‌ها نام می‌برد، بسا هم از خود به‌عنوان سومین شخص غایب نام می‌برد. در این میان، هفت بار با نام خاندان خود، سپیتامَ Spitâma خوانده شده: اهونودَگات، یسنا، هات ۲۸ بند ۶؛ هات ۲۹ بند ۸؛ هات ۳۳ بند ۱۴، اُشتودگات، یسنا، هات ۴۳ بند ۸ و بند ۱۶؛ هات ۴۶ بند ۱۳ و بند ۱۴ و بند ۱۹؛ سپنتمدگات، یسنا، هات ۴۹ بند ۱۲؛ هات ۵۰ بند ۶؛ وُهوخشترگات، یسنا، هات ۵۱ بند ۱۱ و بند ۱۲ و بند ۱۵؛ وهیشتوایشت گات، یسنا، هات ۵۳ بند ۱ و بند ۲ و بند ۳.

سپیتمان

گفتیم هفت بار در سرودهای گات‌ها، زرتشت با نام خاندانش سپیتامَ یاد شده: زرتشت سپیتمان یا سپیتمان زرتشت چنانک در هات ۲۹ بند ۸، هات ۴۶ بند ۱۳، هات ۵۱ بند ۱۱ و بند ۱۲، هات ۵۳ بند ۱ و بند ۲ و بند ۳، در این بند اخیر در جایی که پیغمبر از دختر خود پوروچیستَ که از او سخن خواهیم داشت نام می‌برد، او را از خاندان سپیتمان (سپیتامی Spitâmi به هیئت تأنیث) می‌خواند، دو بار دیگر هم سپیتمان در سرودهای گات‌ها بی‌نام زرتشت یاد گردیده: اشتودگات یسنا، هات ۴۶ بند ۱۵، در اینجا که پیغمبر به گروهی از خاندان خود پند و اندرز می‌دهد آنان را به هیئت جمع «ای هچتسپیان، ای سپیتمانیان» می‌خواند؛ در وهوخشتر گات، یسنا، هات ۵۱ بند ۱۹، در اینجا پیغمبر از پسر عم خود مدیو ماه سپیتمان که از او سخن خواهیم داشت، یاد می‌کند و او را از یاران دین خود می‌شمرد.

در بخش‌های دیگر اوستا به نام زرتشت و سپیتمان بسیار برمی‌خوریم و بسا هم از نام سپیتمان، تنها، همان زرتشت اراده شده، چنانک در آبان یشت پارهٔ ۸۹ و پارهٔ ۹۱، در مهر یشت پاره‌های ۲ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۴۰ و ۱۴۳، در زامیادیشت پارهٔ ۷، در یسنا، هات ۱۹ پارهٔ ۱۴ و در هات ۶۲ پارهٔ ۷ و جز اینها.

---

۱. نگاه کنید به جلد ۱ یسنا.

در فروردین یشت به فرورد یکی از پارسایان به نام ثری‌میثوَنت Thrimithvant درود فرستاده شده و نام خاندان او سپیتمان خوانده شده است. در نوشته‌های پهلوی فـزون و فراوان، زرتشتِ سپیتامان یادگردیده است.

در نامهٔ پهلوی بند هش (دین آگاسی) در فصل ۳۲ خاندان زرتشت یا سلسلهٔ نسب وی یادگردیده و خاندان وی به منوچهر پیوسته است، در این سلسله که از پدر زرتشت تا خود منوشچهر چهارده تن برشمرده شده، سپیتمان نهمین نیای زرتشت به‌شمار رفته است، همچنین در نوشته‌های دیگر چون دینکرد و وَچرکرت دینیک و چیتکی‌های زاد سپرم و روایات و طبری در تاریخ‌الامم والملوک و مسعودی در مروج‌الذهب که خاندان زرتشت را یاد کرده‌اند سپیتمان یا سپیتام و اسبیمان و سبیمان و اسفنتمان را نهمین نیای پیغمبر برشمرده‌اند.

معنی لفظی سپیتامَ Spitâma روشن نیست، هرچند که جزء نـخست آن سـپیتَ Spita (سپید = سفید) از واژه‌های رایج ایرانی است.

یوستی سپیتامَ Spitâma را، مختصر شده از نام Spitamenes دانسته که در نوشته‌های یونانیان، در سخن از ایران، نام یکی از سرداران یادگردیده و باید لفظاً به معنی سپیدمان باشد[۱] یا به عبارت دیگر از منش روشن و پاک برخوردار[۲].

هچتسپ

هَئِچت اسپَ Haêcataspa یکی از نیاکان زرتشت است و دوبار در سرودهای گات‌ها یادگردیده: یک‌بار در اشتودگات، یسنا، هات ۴۶ بند ۱۵ در آنجایی که گفتیم پیغمبر بـه گروهی از خاندان خود پند و اندرز می‌دهد و آنان را به هیئت جمع «ای هـچتسپیان، ای سپیتمانیان» می‌خواند. بار دیگر در وهیشتوایشت‌گات، یسنا، هات ۵۳ بند ۳، در ایـنجا پیغمبر دختر خود پوروچیستَ را از پشت هچتسپ و از خـاندان سـپیتمان مـی‌خوانـد. هچتسپ، آنچنان‌که در بند هش و دینکرد و طبری و مسعود و جز اینها آمده، چـهارمین نیای زرتشت به‌شمار رفته است.

جزء نخست این نام هَئِچ haêc (هیچ hic) در سانسکریت سیچ sic به معنی آب پاشیدن، افشاندن، پاشیدن است. هئچ به معنی آب پاشیدن، آب ریختن در اوستا بسیار به‌کار رفته، چنان‌که در فرگرد ۶ وندیداد پارهٔ ۳۲، فرگرد ۸ پارهٔ ۵۸ و فرگرد ۹ پارهٔ ۴۷ و جز اینها، بسا

---

۱. این نام ناگزیر بایستی Spitamananh بوده باشد.

۲. نگاه کنید به: Iranisches Namenbuch Von F. Justi, Marburg 1895 S. 309

با جزءهای (پرفیکس‌ها، پیشوندها) پئیتی paiti و پَرَ para و فـرا frâ آورده شـده و در پهلوی آشنجیتن âšinjitan گردیده، همین واژه است که در فارسی به هیئت پشنجیدن بـا پرفیکس پتی pati به جای مانده و به معنی آب و خون و مانند آن پاشیده گرفته شده است.[۱]
نظر به این وجه اشتقاق هچتسپ باید به معنی دارندهٔ اسب پشنجیده باشد[۲].

پوروشسپ

پُئوروش اسپَ Pourushaspa نام پدر زرتشت است، از او در سرودهای گات‌ها یـاد نشده چنانک از دغدو، مادر زرتشت نیز در گات‌ها یاد نگردیده است. در بخش‌های دیگر اوستا چندین بار به این نام برمی‌خوریم: در یسنا ۹ پارهٔ ۱۳ آمده «چهارمین کسی که در میان ناموران مانند ویوَنگهان و آتبین و سام، گیاه هوم را بفشرد، پوروشسپ بـود، اهـورا مزدا در پاداشِ کار نیک وی فرزندی چون زرتشت بدو داد، آنچنانک در پاداش هـمین کردار ستوده، فرزندی چون جم به ویونگهان داد و فرزندی چون فـریدون بـه آتـبین و فرزندی چون گرشاسب به اترت بخشید[۳].

در آبان یشت پارهٔ ۱۸ آمده: اهورا مزدا ایزد آب اناهیتا (ناهید) را بستود و خواسـتار شد که زرتشت پسر پوروشسپ را بر آن دارد کـه هـماره نـیک‌انـدیش و نـیک‌گفتار و نیک‌کردار باشد. در فرگرد نوزدهم وندیداد از زایش زرتشت سخن رفته و در پاره‌های ۴

---

۱. لبیبی گوید:

به خنجر همه تـنش انـجیده‌انـد　　بر آن خاک خونش پشنجیده‌اند

نگاه کنید به لغت‌نامه دهخدا و گنج بازیافته گرد آوردهٔ دبیر سیاقی، تهران ۱۳۳۴، ص ۲۲.

۲. نگاه کنید به فرهنگ ایران باستان، ص ۲۲۹.

۳. از ویونگهان پدر جمشید، در گفتار «جم» سخن خواهیم داشت، دربارهٔ وی به یادداشت‌های شماره ۲ ۳ و بـه یشت‌ها نیز نگاه کنید.

فریدون یا آفریدون در پهلوی فریتون Frêtôn در اوستا ثرئتئون Thraêtaona پسر آثویه Athwya، در پـهلوی آسپیگان Aspîgân (برخی آسپیان Aspîyân خوانده‌اند). در فارسی باید آتبین Atbîn باشد نه آبـتین Abtin، در سانسکریت آپتیه Aptiya، به جلد ۱ یشت‌ها نیز نگاه کنید.

گرشاسپ در اوستا کرساسپ Keresâspa در پهلوی کرشاسپ Karšâsp پسر ثریت Thrita در سانسکریت تریت Trita در پهلوی سریت Sarit در فارسی اترت، (اترط) یاد کرده‌اند.

گرشاسپ از خاندان سام Sâma در پهلوی سامان Sâmân می‌باشد که در فارسی سام گوییم. پسر دیگر ثریت، در اوستا اورواخشیه Urvâxshaya خوانده شده و در پهلوی اورواخش Urvâxš شده است. دربارهٔ گرشاسپ نگاه کنید به جلد ۱ یشت‌ها.

از گرشاسپ که یکی از جاویدانی‌هاست و از یاران سوشیانت خواهد بود، در نامه «سوشیانت» باز سخن خواهیم داشت.

و ۶ و ۴۶ از پوروشسپ نام برده شده و گفته شده که اهریمن از زایش زرتشت به هراس افتاد، چه دانست که او آیین راستی بگسترد، ازین‌رو دیو دروغ را برانگیخت تا نوزاد را در خانه پوروشسپ بکشد.

در فروردین یشت، در فهرست بلندی که نام‌های گروهی از پارسایان، چه مرد و چه زن و ناموران و یلان و شهریاران پیشدادی و کیانی، یاد گردیده و بـه فـرورد هـر یک درود فرستاده شده، نامی از پوروشسپ و دغدو نیست، اما در همان یشت زنان و فرزندانی که در سنت به زرتشت باز خوانده شده‌اند، یاد گردیده‌اند.

پوروشسپ در پهلوی Pôrušasp در مروج‌الذهب مسعودی بورشسف شده است. این نام لفظاً یعنی دارندهٔ اسب پیر. پُئوروش به معنی پیر، جداگانه در اوستا به‌کار رفته، چنان‌که در فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۵۷.

در زاد سپرم فصل ۱۵ پارهٔ ۵، پنج پسر به پوروشسپ باز خوانده شده، ایـن‌چنین «از چهار بـرادر زرتشت دو بـرادر کـه پـیش از او بـودند، رَتـوشتَر Ratuštar و رَنگـوشتر Ranguštar نام داشتند و دو برادر که پس از او بودند، یکی نوتَریگَ Nôtariga و دیگری نیوِتیش Nîvêtiš خوانده می‌شدند». از چهار برادر زرتشت در هیچ نوشتهٔ دیگر پهلوی یا پازند، سخنی نیست.

دُغدو

دوغذووا Dughdhôvâ زن پوروشسپ و مادر زرتشت است. در بندهش فصل ۳۲ پارهٔ ۱۰ فرَهیمروا Frahimravâ نام پدرِ دغدو و در زادسپرم فصل ۱۳ پارهٔ ۱ فرنُو Frênô نام مادر دغدو یاد گردیده است[1].

در اوستایی که امروزه در دست داریم، نام دغدو به جـای نـمانده، امـا در یک پـارهٔ اوستایی در کتاب صددر بندهش، درِ چهلم به این نام برمی‌خوریم و این پارهٔ اوستایی از هادخت نسک[2] که نسک بیستم به‌شمار می‌رفته دانسته شده است، در اینجا نام زرتشت با نام‌های پدر و مادرش چنین یاد گردیده:

---

۱. در زادسپرم فصل ۲۳ پاره ۱۱ دو دختر زرتشت فرن Frên و سریت Srit یاد گردیده‌انـد و از دخـتر سـوم کـه پوروچیست باشد نام برده نشده است.

وست West (SBE. 47 P. 166) می‌نویسد: She may not have survived her father.

۲. دربارهٔ هادخت، بیستمین نسک از دست رفتهٔ اوستا، نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.

mâ âzârayôiš Zarathuštra mâ Pourušaspem mâ Dughdhôvam mâ aêthrapaitiš.

میازار، ای زرتشت، نه پوروشسپ، نه دغدو، نه هیربدان را.

در اینجا پوروشسپ، پدر زرتشت، به مفهوم مطلق پدر گرفته شده چنان‌که از دغدو، مادر زرتشت، مطلق مادر اراده گردیده است[۱]، واژهٔ اِئثرَپئیتی aêthrapaiti که در پهلوی êhrpat و در فارسی هیربد گوییم نیز به معنی اصلی خود، آموزگار، گرفته شده است، چه اِئثر aethra به معنی آموزش است چون در روزگاران پیش، پیشوایان دین، استاد و آموزگار بودند و کار آموزش و پرورش مردم با آنان بود، اینست که آتُربانان (= پیشوایان)، هیربدان هم خوانده شدند[۲]. بنابراین، این پارهٔ اوستایی یعنی: «ای زرتشت، پدر و مادر و آموزگاران را میازار».

دُغذو یا دغدو و دغدویه در بسیاری از نوشته‌های فارسی و تازی نام مادر پیغمبر ایران یادگردیده است. زرادشت بهرام پژدو گفته:

روایت کند موبد روزگار　　چو بگرفت دغدو به زرتشت بار

شهرستانی (ابوالفتح محمدبن عبدالکریم) گویا در سال ۴۷۹ زاییده شد و در سال ۵۴۹ درگذشت. در کتاب الملل والنحل آورده: «زرادشت‌بن بورشسب الذی ظهر فی زمان کشتاسف‌بن الهراسب الملک و ابوه کان من اذربیجان و امه من‌الری و اسمها دغدو»[۳]

در ترجمه فارسی افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی آمده: «زرادشت‌بن یورست که در زمان کشتاسب‌بن لهراسب ملک عجم ظاهر شد و پدر او از آذربیجان بود و مادر از ری و نامش دغد بود».[۴]

در نوشته‌های پهلوی بسیار به نام دغدو برمی‌خوریم، از آنهاست: دینکرد، در بخش هفتم، فصل ۲ در پاره‌های ۳۵ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۶ و ۴۷.

در شایست نه شایست فصل ۱۰ پارهٔ ۴ آمده: «آنگاه که زن آبستن باشد، شاید در آن

---

۱. نگاه کنید به: Zend-Avesta par Darmesteter Vol. III p. 151 Fr. 4; Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 748.

صددر نثر و صددر بندهش به کوشش هیربد بهمن جی نوشیروان جی دهابر Dhabhar، بمبئی ۱۹۰۹.

۲. واژهٔ اوستایی ائثریه aêthrya در پهلوی به هاویشت hâvišt گردانیده شده است. هاویشت hâvišta در اوستا به معنی شاگرد یا پیرو به‌کار رفته است. در فرهنگ‌های فارسی هاوشت، جزء لغات زند و پازند، به معنی امت یاد گردیده است، به جلد ۲ یشت‌ها، نیز نگاه کنید.

۳. کتاب الملل والنحل شهرستانی، چاپ بمبئی، ۱۳۱۴، ص ۱۱۴.

۴. الملل والنحل ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی به اهتمام جلال نائینی، چاپ تهران، ۱۳۲۱، ص ۲۵۱، در نسخه بدل یورشت آمده است پیداست که باید بورشسب = پوروشسپ باشد.

خانه آتش افروخته دارند، چه در سپند [نسک] پیداست که دوغدو مادر زرتشت که به زرتشت آبستن بود، سه شب، در هر شب یک دیو با صد و پنجاه دیو دیگر، برای آسیب رسانیدن به زرتشت آمدند، چون آتش در آن خان و مان بود، چاره کردن ندانستند.»[1]

در زاد سپرم فصل ۱۴ پارهٔ ۱ نیز از صدوپنجاه دیو که برای کشتن زرتشت گماشته بودند، سخن رفته است.

دوغذَ dughdha اسم مفعول (صفت) است از مصدری که در فارسی دوختن به معنی دوشیدن از آن به جای مانده است، معادل دوه duh در سانسکریت که به معنی دوشیدن است.

هوُوی

دیگر از کسانی که از خاندان زرتشت در خور یادآوری است، هوُوی Hvôvî می‌باشد. هووی دختر فرشوشتر و زن زرتشت است. از فرشوشتر و برادرش جاماسپ که هر دو از وزیران کی گشتاسپ و از خاندان هوُگوَ Hvôgva بودند سخن خواهیم داشت.

زرتشت در وهوخشترگات، یسنا هات ۵۱ بند ۱۷ گوید: «فرشوشتر هوُگوَ پیکر ارجمندی به من بنمود» در گزارش پهلوی همین بند، فرشوشتر، پدر زن زرتشت دانسته شده و واژه کهرپ Kehrp که به معنی پیکر یا تن و اندام است به بِنتمن bentman (= دخت) گردانیده شده است آنچنان‌که شبهه نمی‌ماند که فرشوشتر دخت خود را به زنی به زرتشت داد، از این گذشته در سنت هم هوُوی زن زرتشت است و در بخش‌های دیگر اوستا نیز چنین یاد گردیده است.

هوُوی همان هیئت تأنیث هوگوَ Hvôgva می‌باشد که لفظاً یعنی «دارندهٔ گاوهای زیبا» یا «دارندهٔ گله و رمهٔ خوب».

در دین یشت پارهٔ ۱۵ آمده: هوُوی پاک و دانا که خواستار زرتشت پاک بود، چیستا (cistâ ایزد دانش) را بستود که از خوشی بهره‌مند شود و آنچنان‌که باید به دین بیندیشد و از روی دین سخن گوید و از روی دین رفتار کند.

در فروردین یشت پارهٔ ۱۳۹ هووی با سه دختر پیغمبر: فرنی، ثریتی، پوروچیست، یک‌جا یاد گردیده و به فرورهایشان درود فرستاده شده است.

---

۱. نگاه کنید به: šâyast-nê-šâyast by J. Tavadia, Hamburg 1930
در ترجمهٔ شایست نه‌شایست West به فصل ۱۲ پارهٔ ۱۱ SBE Vol. V. p. 343

در اینجا یادآور می‌شویم در فروردین یشت، آنچنان‌که در گفتار «پوروشسپ» گفتیم، در فهرست بلندی نام گروهی از مردان و زنان نامور و پارسا شمرده شده و فرورهای آنان ستوده گردیده است، در پارهٔ ۱۳۹ نام هووی در سر نام‌های زنان نامور و پارسا جای داده شده و پس از او هوتئوسا Hutaosâ زن کی گشتاسپ و پس از او هومایا Humâyâ (همای) دختر کی گشتاسپ یادگردیده‌اند، چنان‌که مدیوماه پسر عم زرتشت، نخستین کسی که به پیغمبر گروید و از او سخن خواهیم داشت، در پارهٔ ۹۵ همان یشت در سر نام‌های گروهی از مردان بزرگ آمده است.

در سنت سه پسر و سه دختر به پیغمبر باز خوانده شده، هیچیک از آنان از هوُوی نیستند. گفته شده که سه پسر آیندهٔ زرتشت: هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت که سه هزار سال مانده به زندگی جهانی، هر یک به فاصلهٔ هزار سال از همدیگر، روی به جهان خواهند آورد و پس از سپری شدن هزارهٔ سوشیانت، رستاخیز برانگیخته خواهد شد. این سه تن از پشت زرتشت و هووی می‌باشند و نطفهٔ آنان در دریاچهٔ هامون، در سیستان، به نگهبانی هزاران فرور نیکان و پاکان سپرده شده و سه دوشیزه در آن آب از آن نطفه آبستن گردند و هر یک در هزارهٔ خود مادرهای هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت گردند.

درکتابی جداگانه که اینک درکار فراهم شدن است از این سه ظهورکه از مسائل بسیار دلکش مزدیسناست، به تفصیل سخن خواهیم داشت.

ایسدواستر

پیغمبر ایران یکی از پسران خود را در گات‌ها یاد می‌کند. در وهیشتوایشت گات، یسنا، هات ۵۳ بند ۲، در جایی که از یاران خود نام می‌برد، فرماید: «کی گشتاسپ و پسر زرتشت سپیتمان و فرشوشتر راه راست دین را بیارایند و در جهان دیگر از کسانی باشند که به پاداش جاودانی ایزدی برخوردار گردند» در اینجا از این پسر نام برده نشده، اما او باید ایست واسترَ Isat. vâstra (در پهلوی ایست‌واستر Isat.vâstr) باشد که بزرگ‌ترین پسر زرتشت است.

در بخش‌های دیگر اوستا چندین بار از او نام برده شده است، در یسنا، هات ۲۳ پارهٔ ۲ آمده: خواستار ستاییدنم، فرورد کیومرث، زرتشت سپیتمان، کی گشتاسپ، ایسدواستر پسر زرتشت و همه نخستین آموزگاران کیش را، همچنین در هات ۲۶ پارهٔ ۵ فروردهای

کیومرث و زرتشت سپیتمان و کی گشتاسپ و ایسدواستر پسر زرتشت، کسانی که راه راستی بگشودند، یک‌جا یاد گردیده‌اند. در گزارش پهلوی همین دو پاره آمده:

ایست‌واسترِ زرتشتان، در دومی آمده:

ایست‌واسترِ زرتشت.

در فروردین‌یشت پاره ۹۸ ایسدواستر با دو برادرش اوروتَدنر و خورشیدچهر با هم یاد گردیده و به فروردهایشان درود فرستاده شده است. این برادران هر سه با صفت زرثوشتری Zarathuštri یاد گردیده‌اند. یعنی زرتشتریان یا کسی که به زرتشت پیوسته و از پشت اوست[۱].

دو برادر دیگر ایسدواستر در اوستا اوروَتت نَرَ Urvatat. nara و هوَرِ چیثرَ .Hvarə cithra خوانده شده‌اند. اوروتدنر لفظاً یعنی فرمانگزار نران، سردار مردان ویلان[۲]. معنی لفظی هوَر چیثرَ پیداست که همان خورشید چهر یا هورروی می‌باشد و ایست واستر یعنی خواستار کشتزار[۳].

در سنت این سه برادر از یک مادر دانسته نشده‌اند: ایسدواستر و سه خواهرش که فرنی و ثریتی و پوروچیست باشند و آنان را یاد خواهیم کرد از یک مادرند، اوروتدنر و خورشیدچهر از یک زن دیگر هستند.

در وچرکرت دینیک آمده: از اورویج Urvij که پادشاه زن بود چهار فرزند زاد، یکی ایست‌واستر، پُس (پسر) بود و سه دخت چون فرن (فرنی) و سریتک (ثریتی) و پوروچیست، و از ارنیج بیردا (Arnij. Beyrdâ) که چکر زن بود دو پسر زاد یکی اوروتدنر و دیگر خورشید چهر.

در فرگرد دوم وندیداد پاره ۴۳ گفته شده که اوروَتدنر و خود زرتشت درَورَ جمشید، بزرگ و سرورند[۴]. در بندهش فصل ۳۲ که گفتیم از خاندان زرتشت سخن رفته، آمده: ایست‌واستر ردِ موبدان بود، صد سال پس از دین (تأسیس دین) درگذشت، اوروتدنر ردِ واستریوشان (کشاورزان) بود، او در ورجمکرت (وَرِ ساخته جمشید) به‌سر برد، خورشید چهر ردِ ارتشتاران (سپاهیان) است، در گنگ دژ فرمانده لشکریان پشوتن پسر

---

۱. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۳.

2. Altiran. Wörterb. Von Bartholomae Sp. 1536.

3. ibid. Sp. 372

۴. دربارهٔ بزرگ یا رد و سرور نگاه کنید به واژه‌های اَهو ahû ورتو (رد) در یادداشت شمارهٔ ۵، ص ۳۱.
از جمشید و باغ وی (Vara) در جلد ۱ یشت‌ها یاد کردیم و در جلد وندیداد در گزارش فرگرد دوم، باز از آن یاد خواهیم کرد.

کی‌گشتاسپ است، اوروتدنر و خورشید چهر از چکر زن بودند. ایست واستر و سه دختر زرتشت، فرنی و ثریتی و پوروچیست از پادشاه زن بودند[۱].

در پایان گفتار «هوُوی» گفتیم: هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت که پس از این ظهور خواهندکرد از پشت زرتشت و هوُوی دانسته شده‌اند. در دینکرد در بخش هفتم گوید سه دوشیزه که هر یک در هزارهٔ خود مارهای هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت خواهند بود، نسب هر سه به وُهو رئوچنگه فرانیه پیوندد و از خاندان ایست و استر باشند[۲].

پوروچیست

گفتیم در سنت سه دختر و سه پسر پیغمبر ایران بازخوانده شده‌اند. پوروچیست که در اوستا پُئوروچیستا pôurucistâ (در پهلوی پوروچیست pôrocist) آمده از دخترانی است که در گات‌ها از او نام برده شده است.

در وهیشتوایشت‌گات، یسنا، هات ۵۳ بند ۳ دربارهٔ زناشویی همین دختر با جاماسپ، وزیر کی گشتاسپ، وخشور زرتشت بدو گوید: «ای پوروچیست، از پشت هـچتسپ، از خاندان سپیتمان (سپیتامی)، ای جوان‌ترین دختر زرتشت، آن [مرد] آزموده را با مـنش نیک و راستی برای پیوند تو برگزیدم، تو خود با خرد خویش، پند و اندرز پرس». از واژهٔ جوان‌تر یا پسین[۳] به خوبی برمی‌آید که زرتشت یک دختر مهتر و یک دختر میانکی داشته که پوروچیست راکهترین آنان خوانده است.

از دختر مهتر و دختر میانکی نامی در خود سرودهای پیغمبر به جای نمانده، امـا در بخش‌های دیگر اوستا، چنان‌که در فروردین یشت پارهٔ ۱۳۹ این سه خواهر با هـم یـاد گردیده‌اند.

بزرگ‌ترین فرنی Frenî و میانکی ثریتی Thritî خوانده شده‌اند و در پهلوی فرن Frên و سریتک sritak گردیده است. واژهٔ فرنی Frenî به معنی فزونی، فراوانی، پُری، بسیاری

---

۱. نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.

۲. وهو رئوچنگه فرانیه Vôhu-raocanh پسر فرانیه Frânya و از خاندان وی در پـارهٔ ۹۷ فـروردین یشت یـاد شده است، نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها یادداشت ۴ و نگاه کنید به دینکرد بخش هفتم فصل ۸ پارهٔ ۵۵، فصل ۹ پارهٔ ۱۸، فصل ۱۰ پارهٔ ۱۵: SBE vol. XLVII

دربارهٔ گروه سه‌گانه ایران باستان: آتورنان (موبدان، هیربدان) و ارتشتاران و واستریوشان نگاه کنید بـه گـات‌ها بخش ۱ به گفتار «پیشه‌وران».

۳. نگاه کنید به یادداشت شماره ۴ در همین کتاب.

است و جداگانه در اوستا به‌کار رفته، چنانک در آبان یشت پارهٔ ۱۲۹ و مهریشت پارهٔ ۲۰ و جز اینها.

نام خاص فرنی ناگزیر جزیی از یک نام مرکب است.

ثریتی Thritî هیئت مؤنث نام ثریت Thrita می‌باشد.

در گفتار پوروشسپ گفتیم که ثریت (اترت)[۱] پدر گرشاسب و اورواخش است. از این گذشته در آبان یشت پارهٔ ۷۲ و در فروردین یشت پارهٔ ۱۱۳ از یک ثریتَ دیگر با برادرش اَشَوَزدَنگه Ashavazdanh پسران سایوژدری Sâyuzdri یاد گردیده است، معنی لفظی ثریتی و ثریت دانسته شد، یوستی Justi از واژه ثری thri (سه) گرفته به معنی «سومی»[۲]؟

نام کهترین دختر، پوروچیست، به معنی پُر دانایی یا دارندهٔ دانش بسیار و از دانش بسیار برخوردار، روشن است.

این نام‌ها در ایران باستان بسیار رواج داشت، در فروردین یشت که نام گروهی از زنان و دوشیزگان پارسا یاد شده در پارهٔ ۱۴۰ آن، نام چهار زن فرنی، با نام‌های شوهرهایشان یاد گردیده‌اند.

مدیو ماه

دیگر از خاندان پیغمبر، کسی که در گات‌ها هم از او نام برده شده باشد، مدیو ماه است که در اوستا مَئیدیویی ماونگه Maidyôi-mânha یا مئیذیویی ماونگه Maidhyôi-mânha آمده و در پهلوی متیوک‌ماه Mêtyôkmâh شده است، لفظاً یعنی در میان ماه [زاییده شده] یا در نیمهٔ ماه زایش یافته.

در پازند مدیو ماه خوانده شده است. مدیو ماه پسر عم زرتشت است. یک بار در وهوخشترگات، یسنا، هات ۵۱ بند ۱۹ یاد شده است، پیغمبر پس از یاد کردن یاران بزرگ و نامور خود چون کی گشتاسپ و فرشوشتر و جاماسپ گوید: «مدیوماه از دودمان سپیتمان پس از آنکه آیین مزدا را دریافت، دیگران را راهنما گردد و به دین راستین آشنا سازد».

در فروردین یشت پارهٔ ۹۵ آمده:

---

۱. در پهلوی اترت Atrat در تاریخ سیستان (ص ۲) اثرت، در گرشاسپ‌نامه و مجمل‌التواریخ (ص ۲۵) اثرط آمده. در کتاب سوشیانت به تفصیل از گرشاسپ و خاندانش سخن خواهیم داشت.

2. Iranisches Namenbuch S. 332

«اینک بخشایش و فرورد مدیوماه پسر آراستی پاک را می‌ستاییم، نخستین کسی که به گفتار و آیین زرتشت گوش فرا داد.»[۱] در بندهش فصل ۳۲ پارهٔ ۳ آمده، آنگاه که زرتشت در ایران ویج دین آورد، مدیوماه آن را بپذیرفت[۲].

در زاد سپرم فصل یازده گفته شده: «زرتشت در نخستین ده سال پیغامبری خود، یک پیرو داشت و بس و او مدیوماه بود، دو سال پس از آن گشتاسپ دین وی پذیرفت»[۳].

در فصل ۲۴ از بخش نهم دینکرد در پارهٔ ۱۹ نخستین یاران دینی زرتشت چنین یاد گردیده‌اند: مدیوماه، پرشَت گئو parshat gao، سَئنَ Saêna[۴]، کی‌گشتاسپ، فرشوشتر، جاماسپ.

آنچنان‌که پیداست مدیوماه یکی از نخستین گروندگان به آیین زرتشتی است.

در فصل ۳۲ بندهش در پاره‌های ۲ و ۳ آمده: پتیرسپ را دو پسر بود، یکی پوروشسپ و دیگری آراستی، از پوروشسپ، زرتشت زاد و از آراستی، مدیوماه.

از این آراستی Arâsti در فروردین‌یشت پارهٔ ۹۵ یاد گردیده و گفتیم که مدیوماه پسر وی خوانده شده است و در پارهٔ ۱۰۶ از فروردین یشت نام اَشستو Ashastu، پسر مدیوماه یاد گردیده است[۵].

---

۱. نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.

۲. دربارهٔ ایران ویج و رود آن وخشو (Oxus) = آمویه = جیحون که در کرانهٔ آن زرتشت به الهام ایزدی رسید، نگاه کنید به جلد ۱ یسنا.

۳. نگاه کنید به: SBE Vol. V p. 187

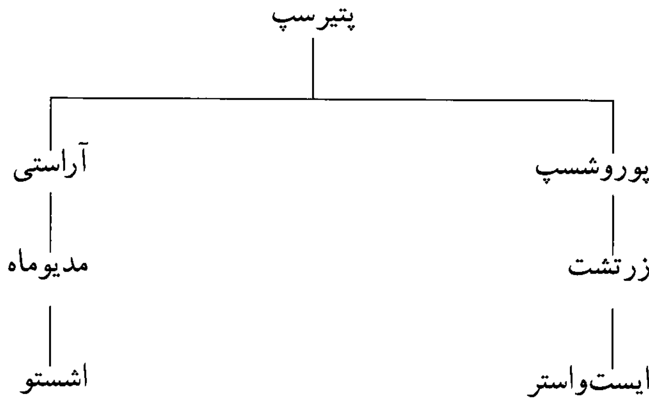
۴. در فروردین یشت پارهٔ ۹۶ پرشت گئو Parshat gao پسر پرات Parâta که در بندهش فصل ۲۹ از جاودانی‌ها به‌شمار رفته، با پنج تن دیگر از نخستین پیروان آیین مزدیسنا یاد گردیده‌اند. پرشت گئو لفظاً یعنی دارندهٔ گاوهای دو رنگ (ابلق). سئن saêna در پاره‌های ۹۷ و ۱۲۶ فروردین‌یشت یاد گردیده و همین واژه چندین بار در اوستا به معنی شاهین به کار رفته و در سانسکریت هم به همین معنی آمده است. به نگارنده شبهه نیست که نام «ابن سینا» از همین واژه است. نگاه کنید به جلد ۱ فرهنگ ایران باستان صص ۳۰۲–۳۰۵ به گفتار شاهین.

۵. در اوستایی که امروزه در دست داریم، به نام پتیرسپ Paitirasp برنمی‌خوریم و در نوشته‌های پهلوی و پازند و فارسی و در هر جا که یاد شده به املاء مختلف نوشته شده است. نگاه کنید به:

Iranisches Namenbuch Von Justi S. 252

نام آراستی Arâsti پسر پتیرسپ در اوستا یاد شده و گفتیم در فروردین یشت پارهٔ ۹۵ مدیوماه پسر آراستی خوانده شده است، این نام از مصدر راد râd با پرفیکس به معنی آراستن (آرایـد) درآمده است. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از یسنا ۲۹.

همچنین نام اشستو Ashastu در فروردین یشت پارهٔ ۱۰۶ یاد شده و گفته شده: فرورد پاکدین اشستو پسر مدیوماه را می‌ستاییم. این نام لفظاً یعنی ستایندهٔ پاکی و درستی و راستی یا دین راستین مزدا.



وچرکرت دینیک که چندین بار از آن نامه نام بردیم، بـه مـدیوماه پسـر آراسپ بـاز خوانده شده، چنان‌که چند نوشتهٔ دیگر پهلوی و پازند به چند تن از بـزرگان روزگـاران پیش باز خوانده شده است، از آنهاست اندرز ائوشنر دانا و جاماسپ‌نامه که بـه ائـوشنر Aoshnara، اندرز بد یا وزیر پادشاه داستانی کاوس[1] و جاماسپ وزیر کی گشتاسپ باز خوانده شده‌اند. پیداست که برای ارزش دادن به این نوشته‌ها، به اینان پیوسته‌اند.

مدیوماه از نام‌های بسیار رایج ایران زمین بوده، آنچنان‌که در فصل ۳۳ بندهش آمده، در میان خاندان نامور موبدان، چند تن مدیوماه خوانده شده‌اند.

در گزارش اوستا (زند) نام چند تن از گزارندگان (مفسرین) به جای مـانده، مـدیوماه یکی از آنان است، گویا در پایان روزگار ساسانیان می‌زیست. نُه بار به نام او در وندیداد برمی‌خوریم، و نُه بار هم در نامهٔ پهلوی شایست نه‌شایست.

در فروردین یشت پارهٔ ۱۲۷ از یک مدیوماه یاد شده و به فروردش درود فرستاده شده است، برای اینکه این مدیوماه از مدیوماه پسر آراستی باز شناخته شود با صفت اَپَـرزاتَ aparazâta آورده شده، یعنی پس از آن زاییده شده یا متأخر و دوم و در همان پارهٔ ۱۲۷ از فروردین‌یشت از یک جاماسپ دوم (اَپَرزات) و از یک اوروتدنر دوم یاد گردیده است.

گفتیم در نوشته‌های پهلوی چون بندهش و زادسپرم و دینکرد و وچـرکرتِ دیـنیک چهارده تن از نیاکان زرتشت یاد گـردیده و خـاندان او را بـه مـنوچهر (مـنوش چـیتهر Manuš-cithra) پیوسته‌اند (نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.) هـمچنین طـبری و مسـعودی همین نام‌ها را یاد کرده‌اند. در همهٔ این نوشته‌ها این نام‌ها دگرگون شـده، بـه هـیئت‌های باستانی و اصلی به ما نرسیده است.

۱. دربارهٔ اوشنر، اندرز بدکیکاوس که در فروردین‌یشت پارهٔ ۱۳۱ یاد گردیده، نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.

اینک سلسلهٔ نسب زرتشت آنچنان‌که در بندهش و زادسپرم و مروج‌الذهب مسعودی آمده است:

مروج‌الذهب مسعودی	بندهش و زادسپرم و دینکرد
منوشهر	Mânûshcihr
دورشرین	Dûrâsrôb
اِرج	Airic-Rajan
هایزم	Nayâzem-Ayazem
واندست	Vaêdisht
اسبیمان	Spitâm-Spitamân
هردار	Hardhâr
ارحدس	Arejadharshn
باتیر	Paitirasp-Paêtrasp
حخیش	Caxshnush
هجدسف	Haêcatasp
اریکدسف	Urugadhasp
فذرسف	Paitirasp-Patiritarâsp
بورشسف	Pôrushasp
زرادشت	Zaratûsht

برخی از این نام‌ها که در سرودهای گات‌ها و یا در بخش‌های دیگر اوستا آمده، درست به جای مانده، اما برخی دیگر که در نوشته‌های پهلوی آمده، به‌واسطهٔ کم و کاستی که در الفبای پهلوی است، به هیئت‌های کم و بیش درست به ما رسیده است. در بندهش نام یازده تن از نیاکان زرتشت به خط اوستایی (پازند) نوشته شده و در دینکرد نام پنج تن از آنان و در زاد سپرم نام سه تن از آنان به خط اوستایی نگاشته شده، این نام‌ها چه با این خط خوانا و چه به خط پیچیدهٔ پهلوی، آنچنان‌که باید یاد نگردیده و در هر نوشته‌ای که آمده با نوشته‌های دیگر یکسان یاد نگردیده است. با این، برخی از آنها را به دستیاری همین اوستایی که امروزه در دست داریم، می‌توان دانست که در پارینه چگونه بوده است. از آنهاست نام دوراسروب.

دوراسروب

دوراسروب پسر منوچهر در دینکرد به خط پهلوی Dûrâsrôb و در بندهش (چاپ یوستی) به خط اوستایی (پازند) Durâsrun نوشته شده و در مروج‌الذهب مسعودی دورشرین شده است، شبهه نیست که این نام باید به هیئت باستانی اوستایی دورَئِسرَونگه dûraêsravanh باشد و به معنی «کسی که نام و آوازه‌اش دور رفته» یا «در همه جا نیکنام» است، جزء نخست این نام از واژهٔ دورَ dûra (در پارسی باستان نیز dûra) که در فارسی دور گوییم و جزء دوم سروَنگه sravanh به معنی سخن و گفتار (از مصدر sru شنیدن) در پهلوی سروب srôb شده است[۱]، همچنین هئوسروَنگه Haosravanh که در فارسی خسرو شده لفظاً یعنی نیکنام یا کسی که نامش به خوبی شنیده شده و دارای نام و آوازهٔ خوب است[۲]، همین نام در پهلوی خسروب xusrôb شده است، بنابراین اگر نام دوراسروب در اوستا به جای مانده بود بایستی دورِئسرونگه Dûraêsravanh باشد، به همانند این نام در فروردین یشت پارهٔ ۱۱۹ برمی‌خوریم، این‌چنین: «فروردهای اوخشن پسر ویذی سرونگه [و] دورَسروتَ پسر برزونت را می‌ستاییم»، اوخشن uxshan یعنی نر، مرد، دلیر، همان است که در فارسی گشن شده. ویذی‌سرونگه vîdhisravanh جزء نخست این نام از مصدر وید[۳] دانستن، شناختن درآمده، لفظاً یعنی کسی که از نام و آوازه دانایان برخوردار است: دورَئِسروتَ Dûraêsrûta یعنی کسی که دورادور شنیده شده یا کسی که نام و آوازه‌اش در جاهای دور به گوش رسیده. بِرزوَنت Berezavant یعنی بُرز، بلند، باز به همین نام در پارهٔ ۱۲۴ فروردین یشت برمی‌خوریم.

رَجن

رجن پسر دوراسروب در بندهش به خط اوستایی (پازند) رَجَن Rajan نوشته شده و در دینکرد، در پهلوی ایریچ Airic خوانده می‌شود و مسعودی ارج (طبری، رج) یاد کرده، همان است که در فارسی ایرج گوییم.

رَجَن، این واژه با تغییر یافتن حرف «ز» به «ج» یادآور واژهٔ اوستایی رَزَن razan می‌باشد، به معنی دستور، آیین، فرمان. واژه‌هایی که از آن درآمده، در همین نامه یاد کردیم[۴].

---

۱. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ و یادداشت شمارهٔ ۱۲ و یادداشت شمارهٔ ۲.
۲. نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.
۳. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۷.
۴. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸.

نیازِم

نیازم، ایزم یازدهمین نیای زرتشت به‌شمار رفته است. در بندهش (چاپ یوستی) به پازند اَیَزمن Ayazemn نوشته شده و در بندهش ترجمهٔ وست west ایزم ayazem، در زادسپرم نیز چنین خوانده شده است.

در دینکرد (چاپ سنجانا) به پازند نیازِم Nayâzem نوشته شده است. در روایات در جایی به پازند ائیزم Aizem و در جای دیگر نیز ایزم آمده است. در تاریخ طبری «ادرا» و در مروج‌الذهب مسعودی هایزم یادگردیده است.

هیئت باستانی این نام را نیافتم و معنی لغوی آن را ندانستم.

وَئِدیشتَ

وئدیشت یا ویدشت، پسر نیازم و پدر سپیتمان است. در دینکرد به پازند وئدیشت Vaêdišt و در بندهش به پازند ویدشت Vidašt آمده، در زادسپرم به خط پهلوی وئدیشت Vaêdišt خوانده شده است. در روایات به پازند و پارسی ویدشت آمده است.

در مروج‌الذهب واندست و در تاریخ طبری ویدس نوشته شده است.

تردید نیست که هیئت باستانی اوستایی این واژه وَئِدیشتَ Vaêdišta می‌باشد. هرچند در اوستایی که امروزه در دست داریم، کسی به این نام یاد نگردیده و در نوشته‌های دیگر چون پهلوی و پازند و پارسی چنین نامی سراغ نداریم، اما این واژه درست به ما رسیده و صفت تفضیلی است به معنی آگاه‌تر و داناتر، از مصدر وَئِد vaêd (= وید vid) به معنی دانستن، آگاه بودن، از واژه‌های رایج اوستایی است و آن را یاد کردیم[۱].

هردار

در میان نام‌های نیاکان زرتشت، هردار در همه جا درست یاد شده است: در بندهش به پازند هردار Hardâr و در دینکرد هرذر Hardhar و در زادسپرم با تبدیل یافتن «ها» به «خا» خرذر Xaredhar شده است. طبری و مسعودی نیز هردار یاد کرده‌اند، همچنین است در روایات. هرچند در اوستا هرتر Haretar نام کسی نیست اما به معنی نگهبان و پاسدار

---

۱. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۰.

بسیار به‌کار رفته چنانک در مهریشت پارهٔ ۱۰۳ و یسنا ۵۷ پارهٔ ۱۵ و فرگرد دوم وندیداد پاره‌های ۴ و ۵ و جز اینها. این واژه از مصدر هر har به معنی پاسبانی و نگهبانی کردن است و هارَ hâra صفت است به معنی آگاه و پاسدار و نگران، در فارسی «زینهار» از همین بنیاد است یعنی آگاه باش ازین، هشدار زین:

ای زینهار خوار بدین روزگار   از یار خویشتن که خورد زینهار

(فرخی)

واژه‌هایی که از این بنیاد است یاد کردیم[1].

اَرِجَذَرشْن

ارجذرشن یا هردرشن، در سلسله نسب پیغمبر ایران، هفتمین پشت منوچهر و هفتمین نیای زرتشت به‌شمار آمده است. این نام در دینکرد، به پازند ارجذرشن Arejadharšn و در بندهش نیز به پازند هرشن Haršn = هردرشن Hardaršn و در زادسپرم به پازند ارگدرسی Aregadarsi آمده، همچنین در روایات به پازند و پارسی هردرشن Hardaršn یاد شده، در مروج‌الذهب ارحدس نوشته شده است. چنین نامی در اوستا به جای نمانده و معنی لفظی آن به‌درستی دانسته نشده است.

پتیرَسپ

پتیرسپ، در روایات به پازند و پارسی پتیرسپ Paitirasp، در دینکرد به پازند پئترسپ Paêtrasp، در بندهش به پازند پتیرسپ Paitarasp، در زادسپرم به پهلوی پتیرسپ Paitirasp خوانده شده است. همین نام در سلسلهٔ نسب زرتشت دوبار دیده می‌شود: یک بار نام پدربزرگ زرتشت (پدر پوروشسپ) و بار دیگر نام ششمین نیای زرتشت است. در زادسپرم، در پهلوی نام پدربزرگ زرتشت Purtarâsp خوانده شده و همین کس در دینکرد (به خط پهلوی) Patîrîtarâsp خوانده شده است. وست West این نام را Patiragtarâsp خوانده است[2]. در بندهش در دو مورد پدربزرگ زرتشت و ششمین نیای او هر دو در پهلوی پیترسپ خوانده شده است. از هیچیک از هیئت‌های این نام

---

۱. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۸ و به یادداشت شمارهٔ ۳.

2. Grundriss der Iranischen Philologie II Band S. 95; SBE. Vol. XLVII p. 20 No. 1

چیزی ندانستم. جزء اخیر این نام، چنان‌که پیداست، همان واژهٔ اسپ (aspa) است که در نام‌های چهار تن از نیاکان زرتشت دیده می‌شود.

چَخشنوش

چخشنوش Caxshnush را، چیخشنوش، چشنوش هم نوشته‌اند و در تاریخ طبری جخشنش آمده و آن نام پنجمین نیای زرتشت است. این نام باید چاخشنی Câxshhi باشد. در میان نام‌هایی که در فروردین یشت یاد شده، به کسی به این نام در پارهٔ ۱۱۴ آن برمی‌خوریم و فرورد وی در شمار گروهی از پارسایان دیگر ستوده شده است. معنی لفظی این نام دانسته نشده است.

اوروگَذَسپ

اوروگذسپ، در دینکرد به پازند نوشته شده Urugadhasp و در بندهش نیز به پازند نوشته شده، اوروَدَسپ Urvadasp؛ در مروج‌الذهب اریکدسف و در تاریخ طبری که نگارنده زیر دست دارد ارنجد آمده است؛ در زادسپرم اهوروَداسپ Ahurvadâsp خوانده شده است؛ در روایات به پازند و پارسی ائوروَذسپ Aorvadhsp نوشته شده[1]، شاید در اینجا پس از حرف (ذال) حرف (اَ) افتاده باشد. این نام باید همان واژهٔ اوستایی ائوروَت اسپَ aurvat-aspa باشد به معنی تیزاسب و از همین واژه است نام ائوروت اسپ Aurvat-aspa که در فارسی لهراسپ شده است[2].



---

۱. کتاب روایات که در این گفتار از آن مطالبی یاد کردیم، مجموعه‌ای است در دو جلد بزرگ. گردآورندهٔ آنها داراب هرمزدیار است و سال انتشار آنها ۱۹۲۲ میلادی در بمبئی است. این روایات به زبان فارسی است دربارهٔ مسائل دینی. در این مجموعه پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که در هنگام نزدیک به سیصد سال میان پارسیان هند و زرتشتیان ایران، دوام داشت، گردآوری شده است. آغاز آن سال ۸۴۷ یزدگردی = ۱۴۷۸ میلادی و انجام آن سال ۱۱۴۲ یزدگردی = ۱۷۷۳ میلادی است، بنابراین از روزگار سلطان حسین‌میرزا از سلاطین گورکانی تیموری تا روزگار کریم‌خان زند است. مجموعه‌ای هم که روایات پهلوی خوانده می‌شود در دست داریم، در جای دیگر از این دو روایات سخن خواهیم داشت. نگاه کنید به:

Pahlavi text Series No. 2, The Pahlavi Rivâyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar Bombay 1913 P. 1-3

۲. نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.

در این نامه‌ها خاندان زرتشت یاد شده است:

۱. بندهش (دین آکاسی = دین آگاهی) فصل ۳۳ در ترجمهٔ یوستی:

Bundehesh von F. Justi Leipzig 1868. S. 455.

۲. فصل ۳۲ بندهش در ترجمهٔ وست:

Sacred books of the East. Edited by M. Müller Vol. V. pahlavi texts by E. W. West. oxford 1897 p. 140.

۳. دینکرد در ترجمه وست بخش هفتم (زرتشت‌نامه)، فصل دوم، پارهٔ ۷:

S. B. E. vol XLVII oxford 1897. p. 34.

دینکرد: ترجمهٔ سنجانا، فصل یکم:

The Dinkard by Darab Dastur p. Sanjana Vol. XIII, Bombay. p. 43 (text) and p. 37 (translation).

۴. چیتکی‌های زادسپرم، فصل ۱۳، پارهٔ ۶:

S. B. E. Vol. XLVII Selections of Zad Sparam. by West. oxford 1897. P. 139-140.

۵. وچرکرت دینیک، نگاه کنید به خرده اوستا، گزارش نگارنده.

۶. روایات داراب هرمزدیار، جلد ۱، چاپ بمبئی، ۱۹۲۲ میلادی، ص ۳۵۶ و جلد ۲ ص ۴۳، در این کتاب «پیوند زرتشت» به پازند نگاشته شده است.

۷. طبری، تاریخ‌الامم والملوک، جلد ۱، چاپ قاهره ۱۳۵۷، ص ۴۰۳.

۸. مسعودی مروج‌الذهب، جلد ۱، چاپ مصر، ص ۱۴۲:

Les prairies d'or Vol. II tr. par Barbier de Meynard. p. 123.

9. Erânisches Alterthumskunde Band I Leipzig 1871 S. 687. Von Spiegel.

10. Avesta traduit par De Harlez, Paris 1881. Introduction p. CCXXVIII

11. Iranisches Namenbuch. von. F. Justi Marburg 1895. S. 393.

12. Zoroaster the prophet of Ancient Iran. by Jakson. New york 1901. p. 19.

۱۳. مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی، تألیف دکتر معین، تهران ۱۳۲۶، ص ۶۹.

14. The Divin Songs os Zaratushtra by Irach. J. S. Taraporewala (the family of Zaratushtra) Bombay 1951 p. 908-914.

تارا پوروالا در ۱۵ ژانویه ۱۹۵۶ = ۲۴ دی ۱۳۳۴ خورشیدی در بمبئی درگذشت.

خاندان هوُگوَ

فرشوشتر و برادرش جاماسپ در سرودهای گات‌ها، به خاندان هوگوَ باز خوانده شده‌اند. این نام در گات‌ها هوگوَ Hvôgva و در بخش‌های دیگر هوُوَ Hvôva آمده و در گزارش پهلوی اوستا هوب Hvôb شده است. این نام لفظاً یعنی دارندهٔ گاوهای خوب یا از گله و رمهٔ خوب برخوردار.

در آبان یشت پارهٔ ۹۸ آمده: از پی ستایش آناهیتا، مزدیسنان برسم به دست گرفته درآیند. او را هوُویان بستودند و نوذریان ستایش کردند. هوُویان از او دارایی خواستند و نوذریان اسب‌های تندرو. دیری نپایید که هوُویان توانگر شدند و نوذریان نیز کامیاب گردیدند. گشتاسپ در این کشورها از اسب‌های تیز تک برخوردار گردید[۱].

در سراسر اوستا، فرشوشتر و جاماسپ از همین خاندان آزاده و توانگر دانسته شده‌اند. فرشوشتر که در اوستا فرشَ‌اُشترَ Frashaoshtra خوانده شده، در گات‌ها Ferashaoštra و در پهلوی فرشوشتر Frašôštar گردیده، برادر جاماسپ، پدر زن زرتشت، وزیر کی گشتاسپ است. در اهنودگات، یسنا، هات ۲۸ بند ۸ پیغمبر ایران او را با صفت مرد یا دلیر (nar) یاد می‌کند و امیدوار است از بخشایش منش نیک ایزدی، بهره‌مند شود؛ در اشتودگات، هات ۴۶ در بندهای ۱۶ و ۱۷ فرشوشتر هوُگوَ و جاماسپ هوُگوَ یاد شده، پیغمبر به آنان نوید رستگاری در جهان دیگر می‌دهد و امیدوار است که آنان به بخشایش بهشت برین رسند؛ در سپنتمدگات، هات ۴۹ بند ۸ باز به نام فرشوشتر برمی‌خوریم، در اینجا وخشور زرتشت از مزدا اهورا خواستار است که بدو در کشور مینوی خویش، آمیزش با اردیبهشت ارزانی دارد؛ در وهوخشترگات، هات ۵۱ بند ۱۷ فرشوشتر هوُگوَ به مناسبت دخترش، هوُوی Hvôvî، زن زرتشت که از او سخن داشتیم، یاد گردیده است؛ در وهیشتوایشت‌گات، هات ۵۳ بند ۲ کی‌گشتاسپ و پسر زرتشت (ایسدواستر) و فرشوشتر با هم یاد گردیده و از آرایندگان راه دین راستین، خوانده شده‌اند.

---

۱. دربارهٔ گشتاسپ به جلد ۲ یشت‌ها، و دربارهٔ نوذریان به جلد ۲ یشت‌ها، نگاه کنید.

در بخش‌های دیگر اوستا بسا به نام فرشوشتر از خاندان هوُوَ Hvôva برمی‌خوریم، از آنهاست در فروردین یشت پارهٔ ۱۰۳ در اینجا فرشوشتر هوُوَ و جاماسپ هوُوَ و چند تن از ناموران دیگر چون سپنتوداتَ spentôdâta (اسفندیار) و بستوَری Bastavari[۱] (بستور به غلط نستور) و کوارَسْمن Kavâraśman (کرزم یا گرزم) و جز اینان با هم یاد گردیده و به فرورهایشان درود فرستاده شده است. در یسنا ۱۲ پارهٔ ۷ از ایمان زرتشت و کی گشتاسپ و فرشوشتر و جاماسپ و سوشیانت‌ها یاد گردیده است. در یسنا ۷۱ پارهٔ ۱ از پرسش و پاسخی که میان فرشوشتر و زرتشت رفته یاد شده است؛ در گشتاسپ یشت پارهٔ ۱۱ از این سخن رفته که چگونه زرتشت به جاماسپ و فرشوشتر اندرز داد و در پاره‌های ۵۴ و ۵۵ آن، فرشوشتر تنها یاد شده است.

در فروردین یشت پارهٔ ۱۰۴ هوشیَئوثنَ Hušyaothna (لفظاً خوب کردار) از خاندان فرشوشتر خوانده شده و فروردش ستوده شده است.

همچنین در همان پاره از فروردین یشت پارسایی، بـه نـام خـوادَئِـنَ Xvâdaêna از خاندان فرشوشتر خوانده شده است[۲].

جاماسپ از خاندان هوُگو برادر فرشوشتر، وزیر کی گشتاسپ، داماد زرتشت است، سه بار در گات‌ها یاد گردیده و هر سه بار دِجاماسپَ De.jâmâspa آمده است. جزء دِ De شاید از مصدرِ دی dî به معنی دیدن باشد؟ این جزء راگزارندگان پهلوی اوستا در روزگار ساسانیان به معنی دستور گرفته‌اند. و به جای دِجاماسپ اوستایی، در پهلوی دستوبر جاماسپ آورده‌اند، چنان‌که واژهٔ دِجیت اَرِت de.jît.areta که در هویشتوایشت‌گات، هات ۵۳ در بندهای ۶ و ۹ به‌کار رفته، در گزارش پهلوی گردانیده شده به دستوبر زتار dastôbar zatâr یعنی آیین آزار یا زننده و براندازنده دستور و داد[۳].

جاماسپ از نام‌های بسیار رایج ایران بوده، بسا از ناموران ایران که نامشان در تاریخ به جای مانده چنین خوانده می‌شدند. در فروردین یشت پارهٔ ۱۲۷ از جاماسپ دوم یاد گردیده است و در نوشته‌های یونانی زاماسپس Zamaspes نوشته شده است. جاماسپ ناموری که از او در اینجا سخن می‌داریم، گفتیم سه بار پیغمبر ایران از او در سرودهای خود نام برده است: یک‌بار در اشتودگات، هات ۴۶ بند ۱۷ جاماسپ هوُگوَ آمده و آن را

---

۱. دربارهٔ اسفندیار و بستور و گرزم و فرشوشتر و جاماسپ نگاه کنید به جلد ۲ یشت‌ها.

۲. واژهٔ خوادئنا Xvâdaênâ در مهریشت پارهٔ ۲ به‌کار رفته و در گزارش پهلوی گردانیده شده به xvêš-dên خویش دین.

۳. نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱۴ و به یادداشت شمارهٔ ۷.

یاد کردیم و بار دیگر در سپنتمدگات، هات ۴۹ بند ۹، در اینجا گفته شده که جاماسپ از راستی یا دین راستین برخوردار و از دروغ یا دین دروغین روگردان است، در جهان دیگر، بهترین پاداش ایزدی از آن او خواهد بود و بار سوم در وهوخشترگات، هات ۵۱ بند ۱۸، در اینجا جاماسپ هُوُگوَ کسی است که به دارایی فر ایزدی رسیده و به آیین راستین دست یافته، کشور مینوی مزدا آرامگاه او خواهد شد.

در بخش‌های دیگر اوستا چندین بار از جاماسپ یاد شده، از آنهاست در آبان یشت در پاره‌های ۶۸-۶۹ این‌چنین:

«آنگاه که جاماسپ از دور دید، ردهٔ سپاه دیویسنان دروغ‌پرست، پیش می‌آید، برای آناهیتا صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد و از او درخواست که او را مانند ایرانیان دیگر از پیروزی بهره‌مند گرداند».

چنان‌که پیداست در اینجا سخن از جنگی است که در میان ارجاسپ تورانی دیویسنا و کی گشتاسپ مزدیسنا در سر دین زرتشت در گرفت. جاماسپ وزیر کی گشتاسپ و زریر برادر کی گشتاسپ و اسفندیار پسر کی گشتاسپ از ناموران این نبرد دینی می‌باشند. در شاهنامه و به‌ویژه نامهٔ پهلوی «یادگار زریران» از آن سخن رفته است.

در گشتاسپ یشت که از زبان زرتشت به کی گشتاسپ آفرین و درود گفته شده در پارهٔ ۳ آمده:

«بکند که از تو ده پسر زاید: سه چون اتورنان، سه چون ارتشتاران، سه چون واستریوشان و یک پسر مانند جاماسپ، آبادکنندهٔ کشور».

در آفرین پیغمبر زرتشت پارهٔ ۲ از زبان زرتشت به گشتاسپ گفته شده: نیرومند باش مانند جاماسپ[1].

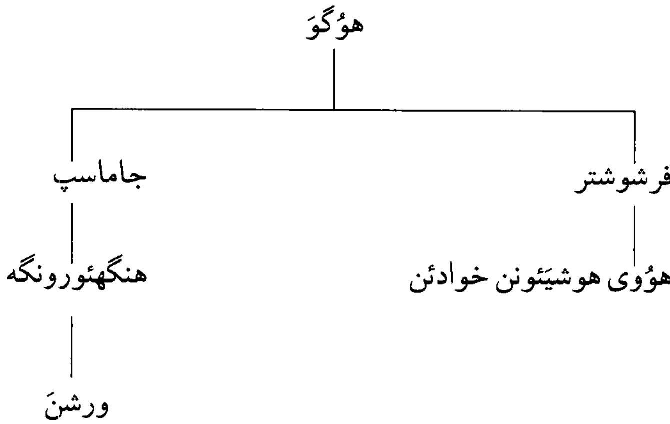
در فروردین‌یشت پارهٔ ۱۰۴ یکی از پارسایان به نام هنگهئورونگه Hanhaurvanh (لفظاً یعنی نگهدار، پاسدار) یاد شده و از خاندان جاماسپ خوانده شده است و پس از او به فرورد پاکدین ورشنَ Varshna پسر هنگهئورونگه درود فرستاده شده است.

از خاندان هُوُگوَ کسانی که در اوستا از آنان نامی به جای مانده اینانند:

---

۱. نگاه کنید به:

Zendavesta or The Religious Books of The Zoroastrians, edited by N. L. Westergaard Vol. I The Zend Texts, Copenhagen 1852-54 p. 300 and 302.



جاماسپ در نوشته‌های پارسی و پهلوی و پازند دانا یا فرزانه و حکیم خوانده شده است.
فرشوشتر لفظاً یعنی دارندهٔ شتر به‌کار آمد، راهوار، فرارونده:
معنی لفظی نام جاماسپ شناخته نشده: jâma که جزء نخست آنست در اوستا به جای نمانده، جزء دوم همان اسب است که در نام گروهی از ایرانیان دیده می‌شود. معنی را که چند تن از دانشمندان به این نام داده‌اند، درست نیافتم.

***

دربارهٔ جاماسپ نگاه کنید به جلد ۱ یشت‌ها.

Das Yâtkari Zariran Von W. Geiger 1890;

Pahlavi Texts, edited by Jamas-Asana, I-II Bombay 1913 P. 1-16

Grundriss der Iranischen Philologie-pahlavi Literature by West-p. 110.

Peshotan Behramji Sanjana. Memorial Vol. The pahlavi Jamasp-nâmah by W. West-Strassburg 1904 p. 97-116.

Ayâtkar i Zâmâspik Von Giuseppe Messina, Roma 139;

Poure-Davoud Memorial Vol. No. II- Jamasp Bitaxsh or Jamasp Hakim by Ervad B. N. Dhabhar- Bombay 1951 P. 57-61

جم

در گات‌ها یک‌بار به نام ییمَ Yima برمی‌خوریم و در بخش‌های دیگر اوستا چندین بار و بسا با صفت خشئِتَ Xshaêta که به معنی روشنی و فروغ و درخشندگی است آمده و این همان واژه‌ای است که در فارسی شید گوییم:

فــلک ثــالث آنِ نــاهید است زُهره کز نور او جهان شید است[1]

جم یا جمشید در گات‌ها و سراسر اوستا و نوشته‌های پهلوی و پازند و فارسی، پسر ویونگهان است، در اوستا ویـونگهونت Vîvanhvant در پـهلوی ویـونگهان Vîvanghân است، مُعرب آن ویونجهان در بسیاری از کتاب‌های فارسی و تازی چون تاریخ طبری و مروج‌الذهب مسعودی و تاریخ حمزه اصـفهانی و اخـبار الطـوال دیـنوری و المسـالک والممالک ابن خرداد به (چاپ لیدن، ص ۲۳۴) و در تاریخ ابن‌الاثیر و مجمل‌التواریخ و فارسنامه ابن البلخی و تاریخ سیستان و جز اینها یادگردیده و بسا هم به دست نویسندگان دگرگون نوشته شده است، در شاهنامه به نـام ویـونگهان بـرنمی‌خوریم، جـمشید پسـر طهمورث دانسته شـده است. داریـوش در سـنگ‌نبشتهٔ بـیستون چـندین بـار مـرزبان (خشترپاون) هَرَئووَتی Harauvati را به نام ویوانَ Vivâna یاد می‌کند، نامی که یادآور نام اوستایی ویونگهونت است، در سانسکریت ویوسونت Vivasvant همان نام ویونگهونت اوستاست. در نامهٔ دینی برهمنان ویوَسوَنت پدر یَمَ Yama می‌باشد، آنچنان‌که جای شبهه نیست، جم پادشاه داستانی ایرانیان با یَمَ، نخستین کسی که مرد و در جهان زبرین به پایهٔ خداوندی رسید، یکی است. در وِدا Veda چندین بار از یَم و خواهرش یمی Yami سخن رفته، به‌ویژه در بخش دهم ریگ ودا Rig-Veda فصل ۱۰ گفتگویی که در میان این برادر و خواهر همشکم (همزاد = توامان = دوقلو) رفته شایان توجه است. در این فصل از ریگ

---

۱. در مجمل‌التواریخ (ص ۲۵) آمده: جمشید نام او جم بود، اما آن نیکویی و روشنایی که از وی تافتی جـمشید گفتندش و شید روشنی باشد، چنان‌که آفتاب را خور گویند و خورشید یعنی آفتاب روشن. در ائوکمدئیچا، پارهٔ ۹۴ آمده: او را جمشید خواندند برای اینکه شید روشن بود، هورمه خواندند برای اینکه رمه مردم درست داشت.

وِدا که دارای چهارده پاره است، یمی از برادر خود یَمَ خواستار است که او را همسر خود برگزیند و با وی درآمیزد و گوید: خشنودی خدایان در این زناشویی است، پیش از اینکه در این جهان چشم بگشاییم، در شکم مادر نیز با همدیگر درآمیخته بودیم. یَمَ بدو گوید: چون ما برادر و خواهریم، نشاید که همبستر یکدیگر شویم و چنین آیین بد بگزاریم، آن به که دوست دیگری بگزینی و مانند گیاه پیچک که به درختی پیچد، با وی درآمیزی. چون یَم نزد هندوان نخستین کسی است از مردمان که مُرد، اینست که او را پادشاه دیار مرگ دانند به‌ویژه در سرودهایی که در سوگواری کسی خوانند، آمرزش درگذشته را در پناه یَمَ خواستار شوند[۱].

داستان زناشویی جم با خواهرش نزد ایرانیان هم رواج داشت، در نامهٔ پهلوی بندهش در فصل ۳۱ آمده: جم و تهمورث (طهمورث) و سپیتور و نرسی همه با همدیگر برادر بودند. از جم و جمک Jamak که خواهرش بود یا جفت، مرد و زن زاییده شدند و آنان شوهر و زن همدیگر شدند...

باز در بندهش فصل ۲۳ از جم و خواهرش جمک چنین یاد شده: آنگاه که فره [ایزدی] از جم روی بر تافت، او از بیم دیوان (شیدا) ماده دیوی (دروج) به زنی گرفت و خواهر خود جمک را به زنی به دیوی داد، از اینان کپیک (Kapik کپی بوزینه) و خرس و زیانکاران دیگر برخاستند، در روایات از جم و خواهرش جمه نیز یاد شده و گفته شده داستان او را در یک نوشته پهلوی (هزوارش) چنین دیدم: از پیوند آن برادر و خواهر با دیوان میمون و خرس و جانوران زیانکاری چون وزغ و بُزمچه و سنگ‌پشت و گربه به‌وجود آمدند[۲]، همچنین در ایاتکار جاماسپیک (یادگار جاماسپ) از جم و خواهرش جمک و برادرانش و روزگار کامروایی وی در هنگام هفتصدو هفده سال و هفت ماه و سرانجام وی و کشته شدنش به فرمان بیوراسپ، به دست سپیتور، سخن رفته است[۳].

ویونگهان پدر جم در یسنا، هات ۹ در پاره‌های ۳-۵ یاد گردیده و از زبان زرتشت از هوم پرسیده شده: ای هوم پاک، در میان مردمان خاکی جهان که تو را نخستین بار بفشرد کدام پاداش بدو داده شد و چه نیکبختی بدو رسید. آنگاه هوم پاکِ دوردارندهٔ مرگ در

---

۱. دربارهٔ سرودهایی که در ریگ ودا به نام یم Yama خوانده شده نگاه کنید به:
Der Rig-Veda by K. F. Geldner. Dritter Teil (The Harward Oriental Series Vol. 35) 1951 p. 132-155.

۲. نگاه کنید به‌روایات جلد ۱ ص ۲۶۰ و جلد ۲ ص ۲۰۸، در جلد ۱ گفته شده که دوال پا و سپرگوش هم از آنان است.

3. Ayâtkâr i Zamâspîk par Messina Roma 1939 p. 40-42

پاسخ گفت، مرا نخستین بار در میان مردمان خاکی جهان، ویونگهان بفشرد، این نیکبختی بدو رسید که از او پسری آمد چون جمشید دارندۀ رمۀ خوب، آن فرهمند و خورسان نگران، کسی که در هنگام شهریاری خویش، جانور و مردم را نمردنی، آب و گیاه را نخشکیدنی، خورش را نکاستنی ساخت. در هنگام شهریاری جم دلیر نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود و نه مرگ و نه رشک دیو آفریده. در آن روزگارانی که جم پسر ویونگهان شهریاری داشت، پدر و پسر هر دو چون جوانان پانزده ساله می‌نمودند.

در ایران باستان دربارۀ جم که یکی از ناموران داستان آریایی است، داستان‌های گوناگون در سر زبان‌ها بوده در اوستایی که امروزه در دست داریم چندین بار از او نام برده شده، گاهی به نیکی و گاهی به زشتی. در سرودهای پیغمبر زرتشت یکی از آن داستان‌ها به جای مانده و آن در اهونودگات، یسنا، هات ۳۲ بند ۸ می‌باشد این‌چنین: «ازین گناهکاران است جم ویونگهان، کسی که برای خشنود ساختن مردمان، به آنان گوشت خوردن آموخت [امید است] نزد تو ای مزدا، از چنین کسانی باز شناخته شوم».

از اینکه زرتشت جم را از گناهکاران یا بزهگران و بدکنشان (اَئِنَنگه)[1] شمرده نباید مایۀ شگفت باشد، زیرا جم از پروردگاران آریایی مانند گروهی از خدایان پیش از زرتشت از گمراه‌کنندگان به‌شمار رفته است. در بخش‌های دیگر اوستا هم، پایان شهریاری جمشید به نیکی یاد نگردیده است. از این گذشته، گفتیم در یسنا هات نهم آمده که ویونگهان پدر جم نخستین کسی است که بنا به سنت دیرین آریایی، گیاه هوم را بفشرد. چون زرتشت (آنچنان‌که در بند ۱۴ یسنا ۳۲ اهونودگات آمده) آشام هوم را نکوهیده و پیروان خود را از به‌کار بردن آن بازداشته[2]، ناگزیر بایستی ویونگهان پدر جمشید و خاندان او را از بدکنشان بداند. اما اینکه گفته شده جم به مردم گوشت خوردن آموخت، مقصود این نیست که نزد ایرانیان گوشت خوردن روا نبود چنانک در یادداشت‌ها گفتیم در اینجا یکی از اختراع‌های جم یاد گردیده و آن از گوشت چارپایان خورش ساختن است، در ردیف بسیاری از اختراع‌های دیگر که در سنت دیرین بدو پیوسته‌اند. شبهه نیست که در اینجا مقصود همان گوشت خوردن است که از آیین جمشید دانسته شده است. در روزگار ساسانیان هم گزارندگان (مُفسرین) اوستا از این بند گات‌ها همین مفهوم را دریافته‌اند، این است که واژۀ گئو gao را که در متن اوستا آمده به پهلوی به بسریا basryâ

---

۱. نگاه کنید به صفحه ۸۷، به یادداشت شمارۀ ۳.

۲. نگاه کنید به یادداشت شمارۀ ۱۰.

گردانیده‌اند و ایو واژه آرامی (هزوارش) را به جای گوشت آورده‌اند، اما پـارسیان هـند، پیروان کنونی دین زرتشت، این واژه را به معنی دیگر گرفته‌اند، در ترجمه گات‌های هشت تن از دانشمندان پارسی که نگارنده زیر دست دارد واژهٔ اوستایی گئو gao به univers یا World (جهان، گیتی) و جز اینها گردانیده شده، چنانک گئوش اوروَن geuš urvan که در بند ۱ از یسنا ۲۸ (اهونودگات) آمده و در یازده بند از هات ۲۹ از آن سخن رفته، به معنی The Soul of Earth-Spirit of Earth-Soul of Creation [روان زمین‌روان آفرینش] گردانیده شده است. این واژه هم چنانک از دو جزء آن پیداست به معنی «روان چارپایان» سودمند است، بسا از آن ایزدی اراده می‌شود که به نگهبانی جانداران سودمند اهورایـی، گماشته شده است. واژهٔ گئو که امروزه گاو گوییم در زبان اوستایی هم نام همین جـانور است و نام ورزاو (گاو نر) و هم نام همه جانوران نیک سودمند. بسا هم در اوستا همین واژه به معنی جانداران نیک اهورایی در ردیف آفریدگان دیگر نیک مزدا چون آسمان و زمین و آتش و آب و گیاه آمده، چنانک در فروردین یشت پارهٔ ۲۸؛ یسنا ۱۹ پاره ۲؛ یسنا ۲۳ پارهٔ ۱؛ ویسپرد کردهٔ ۷ پارهٔ ۴ و جز اینها. گزارندهٔ پهلوی اوستا در روزگار ساسانیان همین واژه مرکب را به گوش اوروَن gôšûrvan گردانیده یا به گوسپندان روبـان gôspandân rubân (روان جانوران سودمند) چنان‌که در گزارش پارهٔ ۲ از یسنا ۱ و پارهٔ ۱ از یسنا ۳۹ و پارهٔ ۲ از یسنا ۷۰ و پارهٔ ۵ از کرده ۹ ویسپرد همچنین گئو gao در اوستا به معنی گوشت و به معنی شیر، بسیار به کار رفته است.

دیگر از جاهایی که در اوستا جم یادگردیده در فروردین یشت پارهٔ ۱۳۰ می‌باشد. در اینجا فرورد جم ویونگهان پاکِ توانا و از گله و رمهٔ بسیار برخوردار ستوده شده، بـرای پایداری کردن در برابر بینوایی دیو آفریده و خشکسالی و آسیب مرشئونَ (Marshaona دیو فراموشی). در گوش‌یشت در پاره‌های ۸-۱۱ آمده: برای درواسـپا (Drvâspâ ایـزد نگـهبان جـانوران سـودمند) جـمشید دارنـده گـله و رمـه خـوب از بـالای هـوکئیریه (Hukairya)[1] صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد و آب زَور پیش آورد، از او درخواست که من به فراهم آوردن گلهٔ پرواری برای آفریدگان مـزدا کـامیاب گـردم و از آفریدگان مزدا گزند دور بدارم و از آفریدگان مزدا گـرسنگی و تشـنگی دور سـازم و در هنگام هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) آفریدگان مزدا را از باد گـرم و سـرد بـرکنار دارم او را کامیاب ساخت درواسپا. در آبان یشت در پاره‌های ۲۵-۲۷ آمده: برای آنـاهیتا (ایـزد

---

۱. هوکئیریه در پهلوی هکر Hukar نام یکی از بلندترین سره‌های کوه البرز است، نگاه کنید به جلد دوم یشت‌ها.

نگهبان آب) جمشید دارندهٔ گله و رمهٔ خوب از بالای هوکئیریه صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد از او درخواست که من بر همهٔ کشورها بزرگ‌ترین شهریار شوم، به همهٔ دلیران و مردمان و به همهٔ جادوان و پریان و به همهٔ کوی‌ها و کرپن‌های ستمکار (دست یابم)، که من دیوها را از توانگری و سود، از گشایش و گله، از خشنودی و سرافرازی بی‌بهره سازم.

در ارت یشت در پاره‌های ۲۸-۳۱ مانند پاره‌های ۸-۱۱ گوش (درواسپ) یشت از جمشید یاد شده است. در زامیاد یشت (=کیان یشت) که در آن از فرهٔ کیانی یا فرهٔ شاهی سخن رفته، در پاره‌های ۳۱-۳۸ از جمشید چنین یاد شده: فرهٔ (ایزدی) دیرگاهی از آنِ جمشید بود و از پرتو آن به هفت‌کشور پادشاهی داشت، دیوان و مردمان و پریان و کوی‌ها و کرپن‌های ستمکار همه در فرمان وی بودند. اوست که دیوها را از خواسته و سود و گشایش و گله و رمه و خشنودی و سربلندی بی‌بهره داشت. در هنگام پادشاهی وی خوردنی و نوشیدنی تباه نمی‌شد، جانوران و مردمان بی‌گزند می‌زیستند، آب‌ها و گیاه‌ها خشک نمی‌گردید در هنگام پادشاهی وی نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود و نه مرگ و نه رشک دیو آفریده. این‌چنین بود تا اینکه او لب به دروغ گشود همین که او دروغگویی آغاز کرد، فرهٔ ایزدی از او به پیکر مرغ وارغن (Vâreghan شاهین) جدا گردید. از آن پس جمشید بیچاره شد و در برابر دشمن پایداری نتوانست کردن نخستین بار که فرّ از جم پسر ویونگهان بگسست، به ایزد مهر رسید دومین بار که فرهٔ ایزدی از او روی برتافت به فریدون پسر آتبین گرایید و او در میان مردمان پیروزمندترین گردید فریدون از پرتو آن فره به اژدهاک چیره شده و جهان را از گزند وی برهانید سومین بار که فرهٔ ایزدی به پیکر مرغ وارغن از جمشید پسر ویونگهان بیرون شتافت، گرشاسپ دلیر آن را دریافت و در میان مردمان زورمندترین گردید...[۱]

در پارهٔ ۴۶ از زامیاد یشت گفته شده که سپیتور از گماشتگان اژدهاک (ضحاک) جم را (با اره) دو نیم کرد[۲].

---

۱. نگاه کنید به فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، صص ۳۰۵-۳۰۶.

۲. در متن آمده ییمو کرنت yimô. Kərənta یعنی جم دو نیم کننده یا کسی که جم را با اره به دو نیم کند و این صفت آورده شده برای سپیتور که در اوستا سپیتیور Spityura خوانده شده و لفظاً یعنی «دارندهٔ برهٔ سفید» او برادر جمشید است. گفتیم که در فصل ۳۱ بندهش آمده، جم و تهمورث و سپیتور و نرسی همه با همدیگر برادر بودند. از تهمورث که در اوستا تخمو اوروپ Taxmô. Urupa آمده در جلد ۲ یشت‌ها سخن داشتیم، نگاه کنید به آنجا، و ←

آنچه تاکنون از اوستا دربارهٔ جمشید یاد کردیم، همان است که در شاهنامه و نامه‌های دیگر دربارهٔ جمشید یاد شده، جز اینکه در شاهنامه آمده که فرهٔ ایزدی آنگاه از جمشید روی برتافت که خود را جهان‌آفرین خواند:

چو این گفته شد فر یـزدان از اوی گسست و جهان شد پر از گفتگوی[1]

در وندیداد، فرگرد دوم نیز از جمشید سخن رفته است. در سراسر این فرگرد که دارای چهل و سه پاره است، سخن از این شهریار داستانی است. در سنت دیرین ایرانیان دربارهٔ وی در آن به جای مانده، یکی از آنها از پارهٔ ۱ تا خود پارهٔ ۱۹ می‌باشد و دومی از پارهٔ ۲۰ تا خود پارهٔ ۴۳ را فراگرفته است. در جلد وندیداد به گزارش این فرگرد بر خواهیم خورد. در اینجا کوتاه گرفته گوییم، در بخش نخست (پارهٔ ۱–۱۹) سخن از این است:

اهورامزدا خواست که جمشید پسر ویونگهان پیامبر دین اهورایی باشد، چون او خود را درخور پایهٔ پیغمبری ندید، اهورا مزدا بدو شهریاری روی زمین داد و برای پیشرفت کار جهانبانی دو ابزار بدو بخشید، یکی نگین و دیگری دشنه. هنگام شهریاری وی باد سرد و گرم و بیماری و مرگ نبود.

آنگاه که سیصد سال از شهریاری جم سپری شد، روی زمین برای آفریدگان پاک مزدا تنگ گردید، زیرا مردمان و جانوران خرد و سترگ و سگان و مرغان و آتش‌ها فزونی یافته زمین را پر کردند، آنگاه جم به خورشید روی آورد و زمین را با نگین خویش پسود و با دشنهٔ خود شکافت، این‌چنین زمین یک سوم فراخ‌تر از آنچه بود، گردید. پس از سر آمدن این سیصد سال، دیگرباره زمین تنگ گردید، باز جم آن را یک سوم بزرگ‌تر ساخت.

در پایان نهصدمین سال شهریاری جم، برای سومین بار زمین یک سوم فراخ‌تر از آنچه بود گردید.

سنت دوم که گفتیم در همین دومین فرگرد وندیداد در فقره‌های ۲۰–۴۳ مانده چنین است:

اهورا مزدا، جم پسر ویونگهان را از یک زمستان سخت و نابودکننده آگاه ساخت و بدو گفت، پناهگاهی (وَرَ) بساز و از همهٔ آفریدگان نیک از هر کدام نمونه‌ای در آنجا نگاهدار تا پس از سپری شدن آن آسیب سهمناک و فرو نشستن آب، بتوانی زمین را دگرباره آبادان کنی.

→

برادر دیگر او را که در پهلوی نرس و نرسی(؟) خوانده شده جز در بندهش در جای دیگر ندیدم که برادر جمشید یاد گردیده باشد.

۱. در تاریخ بلعمی (چاپ هند ص ۳۹–۴۰) آمده: ابلیس (اهریمن) جمشید را بفریفت و بدو گفت من فرشته‌ام و از آسمان آمده‌ام تا به تو بگویم که تو خدایی، به مردم بگوی تا تو را بپرستند، هر که فرمان کند، او را پاداش نیکوی کن و هر که فرمان نکند، او را بسوز...

در سخن از اوروَتَد نر Urvatat Nara گفتیم که در پایان همین فرگرد دوم وندیداد گفته شده: در وَرَ Vara، اوروتد نر و خود زرتشت، بزرگ و سرورند[۱].

در پهلوی این دژ و رِ جمکرت Var i jamkart خوانده شده، یعنی ور ساختهٔ جم.

در آثارالباقیه در سخن از ماه‌ها و جشن‌ها، مانند اوستا از فراخ‌تر شدن زمین یاد گردیده: هیچ جانداری در هنگام پادشاهی جمشید نمرد، آنچنان‌که زمین تنگ گردید، پس آنگاه خداوند سه برابر زمین را فراخ‌تر ساخت.

در پایان این گفتار باید بیفزاییم که در اوستا پادشاهی جم هنگام هزار سال دانسته شده. در گوش‌یشت پارهٔ ۱۰ که یاد کردیم هزار سال هنگام پادشاهی او دانسته شده است و این به خوبی از پاره‌های ۸ و ۱۲ و ۱۶ از فرگرد دوم وندیداد هم برمی‌آید و گفتیم که در هر سیصد سال یا سیصد زمستان (زیم zima) جمشید زمین را فراخ‌تر کرد و سه بار چنین کرد و صد سال هم پس از آنکه فرهٔ ایزدی از وی روی برتافت، به گفتهٔ فردوسی پنهان بود:

چو صد سالش اندر جهان کس ندید   ز چشم همه مردمان ناپدید

عوفی در جوامع‌الحکایات آورده جمشید هزار سال بر سریر پادشاهی نشست. ابن البلخی در فارسنامه (ص ۳۴) گوید: ششصد و شانزده سال جمشید پادشاهی کرد... پس از دعوی خدایی صد سال دیگر پادشاهی کرد، اما کارش افتان و خیزان بود... تا بیوراسف در کنار دریای چین بدو دست یافت و او را پاره یا به استخوان ماهی به دو نیم کرد.

طبری هنگام پادشاهی او را هفتصد و شانزده سال و چهار ماه و بیست روز یاد کرده، همچنین ابن الاثیر، بلعمی هفتصد سال آورده (ص ۴۰) یعقوبی (جزء اول ص ۱۲۸) نیز هفتصد سال نوشته است. در شاهنامه نیز هفتصد سال آمده؛ حمزهٔ اصفهانی (ص ۱۲) هفتصد سال و شانزده ماه؛ مسعودی در مروج‌الذهب ششصد و به روایتی هفتصد سال و شش ماه، مجمل‌التواریخ (ص ۳۹) هفتصد و شانزده سال؛ ثعالبی (ترجمهٔ فارسی ص ۸) مدت پادشاهی جمشید را پانصد و بیست سال نوشته و گفته «مدت کمتر و بیشتر هم یاد کرده‌اند.»

در داستان ما جمشید سومین پادشاه به‌شمار رفته، اما در شاهنامهٔ فردوسی چهارمین پادشاه پیشدادی یاد گردیده و کیومرث که در سنت ایرانیان نخستین بشر است، نخستین پادشاه این خاندان دانسته شده است و پس از او هوشنگ و پس از او تهمورث و پس از او جمشید که برادر تهمورث است. در میان اینان، از جمشید بیشتر در اوستا یاد شده است و

---

۱. در جلد ۱ یشت‌ها از جمشید و باغ و یا دژ و شهری که او به نام ور Vara به دستور اهورا مزدا ساخت سخن داشتیم، به آنجا نگاه کنید.

در نوشته‌های پهلوی و پازند و پارسی و تازی نیز بیشتر به داستان او برمی‌خوریم در هر جا که از او سخنی به میان آمده، پایان پادشاهی او به زشتی یاد شده است. این پادشاه که از پرتو فرهٔ ایزدی کارهای بزرگ و نیکو از او برآمد و جهان آبادان کرد، سرانجام به فریب اهریمن خود را آفریدگار گیتی پنداشت و مردم را به پرستش خویش خواند، از این‌رو آن فره ایزدی از او روی برتافت و اژدهاک بدو دست یافته، به خواری بکشت.

در سنت دیرین ایران جمشید، خودستا و گمراه و گناهکار شناخته شده، این است که در سرودهای پیغمبر ایران (گات‌ها، هات ۳۲ بند ۸) همین سنت کهنسال به جای مانده و او از گناهکاران خوانده شده است. این سنت دیرین دربارهٔ جمشید پسر ویونگهان، در نوشته‌های دینی بهتر و روشن‌تر به جای مانده است.

در نوشته‌های معروف به روایات در جایی آمده: سروش به جمشید فرود آمده و فرمان خداوند بدو رسانید که سدره پوشد و کستی بندد، جمشید فرمان برد و چنین کرد، به داد و دهش پرداخت و جهان چون بهشت ساخت.

پس آنگاه امشاسپند بهمن او را به بارگاه هرمزد بـه سـوی گـرزمان رهـنمون گشت. خداوند بدو گفت، دین من در جهان رواج ده، جمشید گفت خواستارم که به من شهریاری بخشی، خداوند بدو پادشاهی داد آنگاه که جمشید از آسمان به البرز کوه فرود آمد، مردم در شگفت ماندند که چگونه دو خورشید سر زد، یکی از آسمان و دیگر از زبـر گـیتی... جمشید نخست هنر جامه دوختن به مردم آموخت، از پنبه و ابریشم جامه بافتن و شستن آموخت، این‌چنین پنجاه سال بگذشت، پس از آن ابزارهای جنگ ساخت و آهن نرم کرد. پنجاه سال هم این‌چنین سر آمد. از آن پس مردم را چهار گروه کرد: آثورنان، ارتشتاران، واستریوشان، هُتخشان در این کار هم پنجاه سال سپری شد.

پس از آن خشت ساخت، از سنگ و گچ و چوب خـانه بـرپا داشت، کشـتی در آب انداخت، مروارید از دریا بیرون آورد، از گیاهان بوی خوش بیرون کشید... پنجاه سال هم در این کار سر آمد.

پس از ساختن این‌گونه کارها، به فرمان پروردگار، به سوی چینود پُل روی آورد و به در دوزخ کلید برنهاد و آن در را به روی مردم بست. کسی در هنگام شهریاری وی نمرد. این درُ خرداد روز (ششم) از فروردین ماه بود که او راه دوزخ را بست. پس از بند کردن اهریمن و دیوان، به خوشی و شادمانی از آن جایگاه برگشت و تاج شهی بـه سـر نـهاد، موبدان و سران بدو درود گفتند و آن روز را نوروز خواندند.

در روزگار جمشید مرگ و پیری و رنج و زیان و کینه نبود، پسر از پدر بازشناخته نمی‌شد، هر دو یکسان جوان می‌نمودند. ابر و باد فرمانبردار او بودند، جهان چون بهشت برین بود، نه آز بود و نه نیاز، درخت خشک نمی‌شد و برگ از آن نمی‌ریخت. اگر میوه‌ای از درختی می‌چیدند همان دم میوهٔ دیگر به جایش سر می‌زد. از رود و چاه و چشمه آب کم نمی‌شد. ستودان به فرمان او ساخته شد، ورجمکرد را او پی افکند.

چون هفتصد سال به جمشید گذشت، روزی اهریمن خود را بدو نمود و خرد از سرش بربود. جمشید سران و مهان و دستوران و موبدان به نزد خود فرا خواند و گفت منم خدای جهان. سالخورده مهان از گفتار او خیره ماندند و سرها به پیش افکندند. چون این بگفت فرهٔ ایزدی از او بشد، آشفته و شوربخت گردید، اژدهاک (ضحاک) ماردوش ایران بگرفت، تاج و تخت از او بربود. جمشید بیچاره و سرگشته به کوه و به بیابان پناه برد[۱].

در جای دیگر روایات به نظم آمده:

در آن روزگاران که جمشید از بیم اژدهاک گریزان بود، خواهرش جمه نیز همراه او بود، روزان و شبان با اندوه فراوان به‌سر بردند و هفت سال این‌چنین سر آوردند، آنگاه اهریمن دستان کرد، دو دیو برای فریفتن نزد آنان فرستاد. جمشید از آنان پرسید، شما کیستید و از کجا آیید، گفتند ما نیز از اژدهاک گریزانیم اینک با شما همراه گشتیم، باشد با همدیگر شادمان شویم. آن به که من خواهر خود را به تو دهم و تو هم خواهر خود را به من دهی، این‌چنین خوش بگذرانیم و از شاه نهراسیم. جمشید چون از این دستان و نیرنگ آگاه نبود، پذیرفت که خواهر خود بدو دهد و خواهر وی ستانده آنگاه که آنان به هم درآمدند، از جم و آن دروج (ماده دیو) بوزینه (میمون) و خرس زاییده شدند و آفریدگان شگفت‌انگیزی چون دوال پا و سپر گوش از آنان برخاستند و از جمه و آن دیو چندین گونه خراستر (= خرفستر، جانور زیان‌رسان) چون بزغ و بُزمچه و سنگ‌پشت و گربه آمدند. سال‌ها بر اینان گذشت تا اینکه جمه به درگاه خداوند بنالید و آزاد گردید. جمشید با سوز و گداز هنگام صد سال در بیشهٔ چین پنهان بود، تا او را بکشتند[۲].

باز در جای دیگر از کتاب روایات، همان منظومه تکرار شده و سرایندهٔ آن دستور نوشیروان مرزبان گوید داستان جمشید و جمه را در یک نوشتهٔ هزوارش (پهلوی) دیدم و در پایان آن منظومه آورده:

---

۱. نگاه کنید به: Die Traditionelle Literatur Der Parsen Von Spiegel Wien 1860 S. 323-332.

۲. نگاه کنید به روایات داراب هرمزدیار به اهتمام اون والا، جلد ۱، ص ۲۵۹

Dârâb Hormazdyâr's Rivâyat by Unvâlâ, Bombay 1922.

... جمشید شبانروز در سوزوگداز، هنگام صد سال در بیشهٔ چین پنهان بود، بیوراسپ (ضحاک) او را در آنجا بدید، جمشید از خدا یاری خواست در آنجا درختی بود که به خواست خدا دهن باز کرد و جمشید را در بر گرفت. اهریمن به بیوراسپ آن درخت را بنمود و اره بر آن نهادند چون دندانه‌های اره به سر جمشید رسید، تیرگی شب فرا رسید، ناگزیر دست از کار بداشتند. دیگر روز اهریمن و اژدهاک از دیدن آن درخت در شگفت ماندند زیرا شکاف به هم پیوسته بود. باز به اره کردن درخت پرداختند چون به سر جمشید رسید باز شب درآمد، به آن درخت آتش افکندند، سوم روز درخت را بریدند، جمشید در همان دم جان بداد و خداوند او را در دوزخ فرستاد. در آنجا هنگام دو هزار سال در رنج و شکنج بود تا اینکه به میانجی زرتشت خداوند او را بیامرزید و به همستکان (برزخ، اعراف)[1] فرستاد، هزار سال نیز در آنجا گرفتار سرما و گرما بود. پس از سر آمدن هزار سال او را خداوند به گرزمان فرستاد و تاکنون در آنجا شادمان است[2].

در صددر بندهش آمده: آنگاه که زرتشت به بخشایش گفت و شنود با خداوند پیوست، از هرمزد درخواست که روان مرد خودخواه و خویش‌پسندی را بدو بنماید. خداوند در دوزخ روان جمشید را بدو نمود. جمشید مانند کسی که به درد پا دچار باشد، به زانوی همی رفت و جامهٔ کهنه و دریده در بر داشت و از دیدن امشاسپندان اندوهگین و شرم‌زده بود. زرتشت پرسید این روان کیست که چنین اندوهناک و شرمسار است. هرمزد گفت این روان جمشید پسر ویونگهان است، کسی است که من نخست بدو دین بنمودم و او برتنی و خودستایی کرد و دین نپذیرفت، به گفتار دیوان فریفته گردید و گفت من آفرینندهٔ زمین و آسمانم. چون این بگفت ورج و خُرهٔ کیان از او بشد و به دست اژدهاک کشته گردید، این است که روان او چنین در آزار است، بترین گناهی که در گیتی از او سر زد این بود که نخواست دین بگسترد. آنگاه که جمشید این سخنان بشنید به زرتشت گفت: دل به گفتار دیوان مبند، خویشتن از بد کردن نگاهدار. دین بپذیر و در روا کردن آن بکوش. خدای این دین به من سپرد و من از نادانی نپذیرفتم و گفتم جهان و آنچه در آن است من آفریدم تا اینکه خرهٔ پادشاهی از من بشد، تباه و درمانده به دست دیوان افتادم، ای زرتشت تو را اندرز دهم، در هیچگاه دین از دست مده نه در تنگی و نه در گشایش زندگی... آنگاه که جمشید این سخنان بگفت و از گناهانی که از او سر زده بود پتت (توبه) کرد و پشیمان

---

۱. دربارهٔ همستکان Hamestakân اعراف نگاه کنید به خرده اوستا.

۲. نگاه کنید به جلد ۲ روایات داراب هرمزدیار، صص ۲۰۸–۲۱۰.

شد، خداوند او را بیامرزید و از آن رنج و درد برهانید و پادشاهی همستکان بدو داد[۱].

از اینها گذشته، در سنت، بسیاری از مراسم دینی را به جمشید پیوسته‌اند. از آنهاست شش جشن گهنبار سال. گویند اوست نخستین کسی که بنیاد گهنبار نهاد[۲] و دیگر رسم کُستی بستن. در سنت جمشید نخستین کسی است که کستی به میان بست[۳].

باید به یاد داشت که در نامه‌هایی که از پادشاهان داستانی ما سخن رفته، خواه از پیشدادیان و خواه از کیانیان، از جنبهٔ دینی آنان، کمتر مطالب به جای مانده، بیشتر به جنبهٔ شهریاری و توانایی آنان پرداخته شده است. در میان آنان جمشید از شهریاران داستانی است که در نوشته‌هایی مانند اوستا و نامه‌های پهلوی و پازند و پارسی دینی زرتشتی، از جنبهٔ دینی وی به جای مانده که در کتاب‌هایی چون شاهنامه و تاریخ طبری و جز اینها، اثری از آنها دیده نمی‌شود.



نامه‌هایی که در آنها کم و بیش از جمشید سخن رفته است:

شاهنامهٔ فردوسی.

تاریخ الامم والملوک، تألیف طبری، جزءالاول، قاهره ۱۳۵۷، صص ۱۱۹–۱۲۲.

تاریخ بلعمی، چاپ هند، صص ۳۹–۴۰.

ترجمهٔ فرانسه آن

Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduite par Louis Dubeaux. Tome premier paris 1836 p. 94-96

تاریخ الکامل، تألیف ابن‌الاثیر، جزء الاول، قاهره ۱۳۰۱، صص ۲۸–۲۹.

آثارالباقیه، تألیف ابوریحان بیرونی، به اهتمام زاخو Sachau؛ صص ۲۱۸–۲۱۶. ترجمهٔ فارسی آن از اکبر داناسرشت، صیرفی، تهران ۱۳۲۱، صص ۲۴۰–۲۴۶.

---

۱. نگاه کنید به صددر بندهش، در ۳۱:

Saddar Nasr And Saddar Bundehesh. Edited by Ervad B. N. Dhabhar. Bombay 1909 p. 98-100

آنچنان‌که در پایان گفتار «زرتشت و خاندان وی» گفتیم، روایات مجموعه‌ای است که رنج سفر کشیده از ایران به هند رفت، در آنجا دور از سرزمین فارسی‌زبانان، ناگزیر دگرگون شده است و از این گذشته در خود ایران روایات در روزگارانی به قلم آورده شده که نویسندگان آنان دچار تعصب سهمگینی بودند، این است که عبارت این مجموعهٔ بسیار سودمند که سنت‌های کهنسال دینی در آن گردآوری شده، رنگ و روی دیگری گرفته، هم گویای شوربختی ایران است و هم نمودار رنج سفر هندوستان، این است که نگارنده مطالب روایات را در هر کجا که یاد کنم، مختصر کرده تغییری در عبارت می‌دهم.

۲. نگاه کنید به جلد ۱ روایات داراب هرمزدیار، ص ۴۲۸ و به جلد خرده اوستا.

۳. نگاه کنید به جلد ۱ روایات داراب هرمزدیار، ص ۲۴ و به جلد خرده اوستا.

مروج‌الذهب، تألیف مسعودی، جزء الاول، قاهره ۱۳۴۶، صص ۱۳۸-۱۳۹.
تاریخ سنی ملوک‌الارض والانبیا، تألیف حمزهٔ اصفهانی، چاپ برلین، ص ۲۴.
غُرر اخبار ملوک‌الفرس وسیرهم، تألیف ثعالبی، به اهتمام زوتنبرگ Zotenberg، پاریس ۱۹۰۰، صص ۱۰-۱۷. ترجمهٔ فارسی آن: شاهنامهٔ ثعالبی، ترجمهٔ محمود هدایت، تهران ۱۳۲۸، صص ۵-۸.
فارس‌نامه، تألیف ابن‌البلخی، به اهتمام لیسترنج و نیکلسون، کمبریج ۱۹۲۱، صص ۲۹-۳۴.
مجمل‌التواریخ والقصص، به اهتمام بهار، تهران ۱۳۱۸، صص ۳۹-۴۰.
در کتاب‌هایی چون جوامع‌الحکایات عوفی (چاپ تهران ۱۳۲۴، صص ۴-۷) و روضة‌الصفا میرخواند (چاپ هند، صص ۱۷۲-۱۷۶) و حبیب‌السیر خواندمیر (چاپ تهران، ۱۳۳۳، صص ۱۷۸-۱۸۰) و جز اینها از جم سخن رفته و مطالب آنها از فردوسی و طبری و نویسندگان دیگری است که یاد کردیم.

Zoroastre Par J. Duchesne-Guillemin Paris 1948 p. 30-43.

La Vie Future D'après Le Mazdéisme par Nathan Söderblome, Paris 1901 p. 160-190.

Erânisches Alterthumskunde Von F. Spiegel I Band, Leipzig 1871 S. 522-30.

Zeitschrift Der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft XLV Band, Leipzig 1891 S. 187.

Arische Studien Von F. Spiegel, Leipzig 1874 S. 110 Flg. und S. 157 Flg.

Arische Periode Von F. Spiegel, Leipzig 1887 S. 243 Flg.

Zend-Avesta Par Darmesteter Vol. II p. 16-20;

Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume. (Jamshed in the Avesta and the Vedas by Hodivala), Bombay 1914 p. 50-57.

Die Yäšt's Des Awesta Von H Lommel, Göttingen 1927 S. 196-203.

Pavry Memorial Volume (König Yima and Saturn Von Hermann Collitz) London 1933 p. 86-108.

Iranisches Namenbuch Von F. Justi, Marburg 1895 S. 144-5 und S. 390 (Stammbäume).

پایان یادداشت‌های پنج گات‌ها

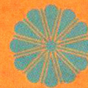
واژگان پارسی باستان

واژگان پهلوی

واژگان پارسی









مؤسسهٔ انتشارات نگاه

ISBN 978-600-376-039-4



9786003760394

۴۰۰۰۰ تومان